



بسم الله الرحمن الرحیم

جلد اول در بیان حد و حدود و جبال و صحار و در بیان ملک ایران

چون پیش از آنکه شروع در تاریخ قلمی شود لازم است که چند کلمه در باب مبحث و طبیعت ملکی که در آن سکنی دارند گفته شود اجمالا در این باب اشارتی میرود حد و دایران تغییرات بسیار یافته لکن می توان از زمانی که بسط و آبادی ملک زیاد از سایر اوقات بوده با سانی تعیین کرد از جانب جنوب پنج فارس و دریای میند و از سمت مشرق و شمال مشرق آب سندور و جیحون منتهی میشود شمال آن به بحر خزر و کوه البرز و مغرب آن به نهر فرات پیوندد بعضی از ارباب جغرافیای ایران حد و قیام این ملک را زیاده و بخت میدهند چنانچه چهار دریا را که عبارت از بحر اسود و بحر احمر و دریای خزر و خلیج فارس و شش دو و عظیم که فرات و دجله و ارس و جیحون و رود پنجاب و نهر اطل باشد همه را داخل حد و این ملک میکنند در هر حال ایران ملک است بسیار مشتمل بر جبال بسیار و صحاری و قفار وسیع و در بای خوش آیند و مراعاتی خضیب از دهنه نهر سند و اصب کارون و فرات قطعه زمین خشک مسطحی که پامن کوه و دریا افتاده و آب و هوای زمین عربستان شباهت بیشتر دارد تا ایران و زمین نرورا که چو در طول پیش از طبیعت درجه است و ملی یکت رود که قابل عبور سفاین باشد ندارد و علی رود نارب که فاصله پامن فارس و خوزستان است از دریا بقدر ششازده میل کشی کار میکند صفحات این ساحل همه زمین بل دارد است مگر کوه کاه که غنایستانهایی بزرگ و قطعات زراعت نزدیکت چاهها و بد اول آب شیرین نظری آید از کوههای قریب بدریای میند و خلیج فارس تا جیحون از یک طرف و تا بحر خزر از طرف دیگر کلیه صور طبیعی یکدیگر متماثل و مشابه یعنی غالباً جبال مرتفعه و دبا و تسعه با اختلاف ارتفاع و اتساع است اگر چه کوههای بسیارند که علی التوابع بر قلل آنها برف ثابت است اما کوهی که ارتفاع آن از یکتیه جبال زیاده است کم است بچگیت از دریا عرضی ندارد و فی بعضی طول

زیاد و در انداختن آنجا از صید بسیار مکرر دیده و سنده است در این ملک زمینی که گوید در آن نیست زمینهای توره و زار است و این توره زار با هم متعددند از آنجمله یکی که از همه مشهور تر است که گویی است که در سواحل رود هیرمند که از سیستان میگذرد و که میروند و آن کوههایی که فاصله با این حد و دیشان و کرمان مغلی است مسافتی قریب بچهار صد میل که میتوان گفت غایت طول کوی بدست و عرضش نیز از نوسانی که دبی است در سروان تا جاک و در کرمان علوی که کشلی هم میگویند قریب دویست میل است کوی دیگر از روی قلم و کاشان گرفته میروند و ناما ضلع مار در دران و خراسان و بکوی سیستان می پیوند و طولش بقدر کوی سیستان و عرضش چند میل متغیر از آن است حقیقت طبیعت این زمین معلوم نیست با ملاحظاتی ملک در آن بسیار است و دریاچه سیستان که به بحیره زره معروف است هم در این زمین واقعست اطراف این بیابان با غالب خاک دست خشکیده و یا ملهای رملی است و این تلهها متتابع موج در باست و مرکب از اجزای قهقرو چنان خفیف و سبک که در ایام تابستان هر وقت باد از جانب شمال و مغرب میوزد این رملها را مثل آب متحرک با طراف میبرد و مکرر هر چه رسیده از جانور یا نباتات تلف کرده است در بلاد که در اطراف این بیابان واقعند بطبع بلای طبع این صحرا مساوی است که در غایت شده است هوای کاشان از تمام تر زمینیت معلوم شد که نسبت درجه از قهقرو در کم تر است از کاشان تا قهقرو و نسبت پنج میل فاصله است و دره مزبور بر تلی واقع است به رفیع حساب شود و نمیتوان گفت این اختلاف از باب بلندی زمین قهقرو است کوههایی که در اراضی وسط ایران است بقدر کوههایی بجزرند و بلنج فارس که بنظر مسافری می آید خشک و باریکند لکن بکلیه بجز آن کوههایی مانند دران و کر جنان چکن ندارند بین شمال و مغرب که در استان جای جای از سمت فارس و خراسان جنگلهای بسیار عظیمه یافت میشود و لکن قلیه جبال ایران عاری از انبساط اند اگر هم در اند بسیار کم اراضی وسط ایران بخون بر نوازد و نطایس نباتات است و هر قدر مضور شود قابل زراعت بهتر از مراع و چمنهای این ملک در عالم یافت نمیشود درخت کم یاب است که نزدیک نهر باو قریه بالا لکن هر جا بگذرد از رویند معلوم میشود که هوای ملک است چه قدر موافق است میو با اینکه در بلاد معتدله حاصل میشود همه در ایران یافت میشود از بهار و در چینی که در باهنای فرکان از بهجت بعل بسیارند در صحراهای این ملک فراوان است اگر چه طبیعتی این ملک در مشابیهت کلیه مشارکند با بعضی از ممالک بایکدی که امتیاز کمی دارند در فارس و خراسان زمین علی الظاهر سطح است اراضی آذربایجان کو با قطعاً نیست در میان کوهها که در استان را میتوانست سلسله از کوههایی که یک و بزرگ است که بر قتل آن مانند سایر اطراف ایران منسینهای سطح هستند که بواسطه ارتفاع زیاد و متلا بصرای زیادند غالباً در ایران رودی که قابل عبور کشی باشد نسبت کم از یک فزات و در این ملک محبوب شود رود کارون در خورستان و ارس در آذربایجان و هیرمند در سیستان از بزرگترین

کتابخانه عمومی
شماره ثبت کتاب
تاریخ ثبت کتاب
تاریخ ثبت کتاب

شهر و امارات عالیله برای کرد و در استحکام قلاع کوشید. البته جمیع فواید صنعت و تجارت را با بنای بنو
ظاهر ساخت. خلفای مهاباد سیزده نفرند که همه را آبا و کوند و ایشان اقتشام سلطنت و احترام نبوت را با
هم جمع داشتند زمان ایشان را از سایر ازمه به متنازع چون ایام سلطنت و نبوت این طایفه تا آخر رسید
آذر آبا و که آخرین ایشان است از سلطنت استعفا کرده کین غزلت برگزید و عزت اختیار نمود بدین واسطه
مرح و مرج و در امور ملک و وقت بدیده فتنه بای فتنه بیدار گشت قتل و غارت میبوی یافت و خیا نچه حساب
دبستان کوبد آسیا از خون جاری گشت صنایع و علوم بر طاق پنهان نهاد و شد بی نوع انسان خونی
بسیار ضاره گرفتند لاجرم بعضی از اقطاع را بر حال مردم رحم آورده از جی افرا م که مروی زاهد و غزلت کرین بود
درخواست کرد و که غنا و حکومت در دست گرفته تربیت عباد و مشیت ملا و پرورد جی افرا م بخشید
قبول این صورت را کرد تا اینکه امر آتی بود سر و سرش بام کذا جبرئیل در رسید و با جی ای دین مهاباد و استر داد و
و خوانین سیاست نامور گشت جی در لغت میلوی یعنی پاکست جی افرا م را میسر آورد آبا و گفتند لکن نه از
قربت نسب بل بواسطه شایسته اخلاق مکتب بود با تجمعه جی افرا م عباد سلطنتی آذ و نهاد و سلسله
ملاطین را که از نسل او میزد جانیان خوانند آخرین با و شاه ایشان جی آبا و فتنه از میان خلق غائب شد و
ازین جهت کثرت دیگر نظام مدام از هم گنج و بار دیگر بواسطه کلیوسا که با کراه خلوت را در آکر و اسارت
و آرا م بر عایا و بر ایار جمع نمود و جمعی از نسل او نیز مدتی سلطنت نمودند تا آخرین ایشان مهبول از تاج و تخت
استعفا جسته غزلت جتیار کرد و پسر بزرگ او با سان بالهام عینی بر جانی پیر نیست سلسله دیگر که آخرین ایشان
با سان انجام است بد و منومند و چون با سان انجام این جهان را بد و کرد و مردم دیگر با جده در هم ریختند خلفای را
رسته حیات گشته و بعضی کوهها و بیابان را گنجینه تا اینکه دیگر باره خدای جی کرده کیو مرت را که معروف
بکشاه است را گنج و کار جهان را نظام داد قبل از شروع در راج کیو مرت باید ملاحظه شود که قرون
بیماری که با سلطنت ملاطین منوره داده شده است چنان از خیر عقل و عادت خارج است که نسبت این آذ
با و دار اجرام فایده مناسب تر نماید تا بطور اجسام معصوم که مدار تارخ بران است مثلا سلطنت جانیان را
یکت بسیار سال گذرانند و یکت بسیار بار جانی که از بعضی از کتب میلوی منقول است هزار و پنجاه سال است
و اگر رجعت دبستان باین قدر بتوان اعتبار کرد که کوهیم آنچه در باب ایران نوشته از کتب قدیمه میلوی
منقول است لازم می آید یکی از عقاید جلی قدیم بود که تقسیم خلق لطیفات است یا اصلا از ایران ما خود یا قبل از
ظهور زردشت درین مملکت شایع بوده باشد درین باب و کذا لک در باب مذہب مهاباد بعد از
این کارش خواهد شد لکن اخباری که این اوقات در دست است چنین مهمل و تاویل طلب است

که قابل التفات نیست بجهت اینکه نه فائده ناریج دارد و نه تفریح افانه

باب سیم در سلسله سلاطین پیشدادیان

بالتفاق جمیع مورخان اسلام الا صاحب دستان کیومرث اقول پادشاه ایران است در باب سبب می
مسلمین متابعت تاریخ یهود کرده و او را از نسل نوح میدانند و گویند اقل کسی است که مردم را از جهالت بهیمیه
رهائی داده و وضع فائده و قانون در میان ایشان کرد و در دستان و زینته التواریخ مسطور است که او پسر سیاه
آجام بود و دیگران او را پسر زاده نوح میدانند لکن همه اتفاق دارند بر اینکه او سر سلسله پیشدادیان است
در مساوی حال کسی جز سبیل او با طاعت کردن نهاد و دیگران بخالفت بر جو استند کار بجاریست انجامید
و یکی از کجکها پسرش سیامک غرضه تیغ فنا کرد و دید این وقایع در شاهنامه مسطور است فردوسی درین کتاب نام
و یو برضمان اطلاق کرده است این لفظ یعنی ساحراست و در سانسکریت که زبان قدیم هندوستان است
بعضی برین کیمیا ازین جهت که بعضی از اینطایفه دعوی فن سحر کرده اند لکن کلیه لفظی است که در جمیع ازمنه مردم عاری
از تربیت برضمی که در تدبیر و حیل از ایشان پیش بوده است اطلاق نموده اند چنانچه ابالی تا تا میبوز همین نام را
بر مردم عین می دهند القبه کیومرث با مقام پسر کرکست و شکری فراهم آورده پسر سیامک بهوشکست را بمراه
گرفت و در آن سفر فردوسی گوید جمیع شیران و پلنگان و یوزان که در ملک او یافت میشدند در لشکر او بودند
چون شکست بر دیوان افتاد و روی از مهر که برافشند جانوران دمار از بسیاد وجود ایشان بر آوردند و بدو پیشتر
پس ازین فتح به بلخ که مقر سلطنت و متفرغ از او بود مراجعت فرمود چنین مینویسد که هم از قدیم الایام سالها که
در آن بلخ و دار السلطنه پادشاهان ایران بوده عرضش از باب شمال سی و شش درجه و عیسیت و هشت دقیقه
و طولش از شرق شصت و پنج درجه و شازره دقیقه است مؤلف زینته التواریخ گوید بعد از مراجعت به بلخ
کیومرث تاج شاهی بر سر بهوشکست نهاد خود نمزوی شد و دیگران گفته اند بعد از وفات کیومرث بهوشکست
برجای او نشست لکن اتفاق است که پادشاهی اوسه سال بود بهوشکست دویم پادشاه است از
پیشدادیان و او پادشاهی بود بعد از حکمت موصوف مورخان ایران را در زمان او وقایع ایام سلطنت و
اختلاف است گویند شهرهای بزرگ بنا نمود و صنایع معینه اختراع کرد در شاهنامه مسطور است که آتش در
زمان او پیدا شد و او آن را فورانگی دانسته مردم را بر شتیدن آن امر نمود معروف است که قنات و کهریز
از دستجات اوست و کتاب جاب و بدان غرور که بعضی از عبارات آن در کتب مسطور است هم بدان پادشاه
عالیقدر ازینست میدهند مدت سلطنتش چهل سال است بعد از وی پسرش اهورموتش دیوبند بنامند

تاریخ

تاریخ

ذکر ظهورش
و یونند

ذکر سلطنت پیشدادیان

باب ۷

قلاؤه امور گشت المهورث را وزیر بی بود شیراسب نام که با سعادت رای صایب و دانش و افزوی بر
 دیوان نظریانست و در زینة التواریخ مذکور است که طهمورث خواندن و نوشتن را از دیوانی که در حبس او بودند
 فرا گرفت و بدین واسطه ایشان را از قید اسارت رهایی بخشید و در همین کتاب مرقوم است که بت پستی
 در عهد او پدید آمد و بسبب این بود که بهاری ملک و ایران شیوع یافته غلغله گشته و در طرطفا و فوات افتادند لاجرم
 هر که اغریزی از اجاب و افتاد ب در گذشتی برای تسلیه خاطر تصویر او را ساخته و در خانه نگا داشتی تا رفته این
 رسم بخبر پستش حاتم شد سلطنت طهمورث سی سال بود بعد از وی جمشید برادر زاده او بر تخت برآمد گویند
 شتاب و در عهد او پدید آمد و دستور است که اصطر فاریس را که تخت جمشید نیز گویند او بنا نهاد و مورخان ایران
 بر آنند که صنایع مفیده از مخترعات اوست و نیز گویند که خلق را بر چهار طبقه قسمت کرد اول علماء و زاهدان و کلاسیان
 این بود که مردم قوانین و قواعد ملک و مذہب بیاموزند دوم کتاب که ضبط وقایع و محاسبات لکیده نمایند
 سیم سپاهیان که بوزرش استعمال آلات حرب و تغال و زریده تا قابل میدان رزم شوند چهارم ارباب
 حرف و صنایع و اهل فلاح و زراعت و نجار و کسانیکه این مطلب را نوشته اند ذکر می از علما با و نمود
 اندا که بر قول صاحب دستان توان اعتبار کرد جمشید فقط سجدید قواعد هما با و نموده است و الله اعلم
 و همچنین وضع سال شمسی را نیز نوشته اند و در زمان جمشید بود و در اول سال که بنام تحویل آفتاب بریح محل
 است فرمود و عید کنند در اوایل سلطنت وی عالم محمود و رعیت آباد و آبادان بالاخره اقبال سحبت و بخت و بخت
 و برافروخته ساخته و عوی خدا می کرد و حکم داد و نامتناهی انصورت او ساخته مرد را امر کرد تا بر اعدای دین
 دانسته نمایان و بر اسبده و ستایش کنند این عمل باین پزاری رعیت شده ضحاک را که از سل شد او بزرگم
 بعضی خواهر زاده جمشید است بر اینچنین نام ایران لشکر کشید و قاطبہ ناس و بر آلت دست خباثت مقم دانسته در
 حرب او با جمشید موافقت نمودند جمشید چون تاب مقاومت در خویش ندید که ریزان گشته رو به صحرانما و حیات
 کردش جمشید از افسانهای مشهور ایران است اول سفر او بسپستان است در اینجا و خرقا کم را دیده و در او بمحبتش
 که فنا گشت و در خفیه بجاله کنای و دی که کن چون کاشان ضحاک او را تعاقب کردند از سیستان که ریخته
 بهند و انبند بر چنین فت تا بالاخره ویرا و سیکر نموده نزد ضحاک بردند و او فرمان داد تا وی را با استخوان ها
 اره کرده بدو نیم ساختند مورخین در باب جمشید اختلاف زیاد کرده آنچه مذکور شد اشتهر احوال است
 فردوسی سلطنت او را هفتصد سال می نویسد و هم او کوید چون خبر قتل او بسپستان رسیدن او را بر خورده
 خود را بجاگ ساخت و بکت پسر از وی ماند که دستم دستان از سل است ضحاک در سب ضحاک
 اختلاف در ریه التواریخ او را عوب تا از زنا دیکورث نوشته دیگران گویند از سل شد اوست و از

نیر سلطنت
 جمشید

نیر سلطنت
 ضحاک

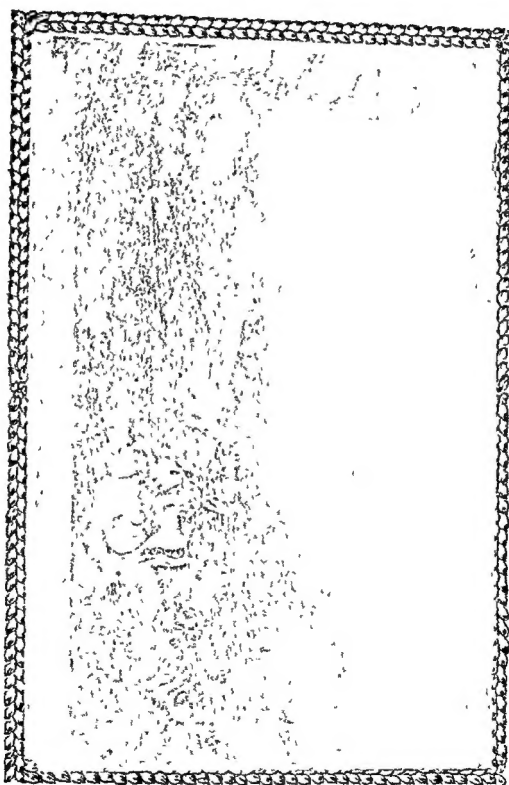
۸ جلد اول ذکر سلطنت ضحاک

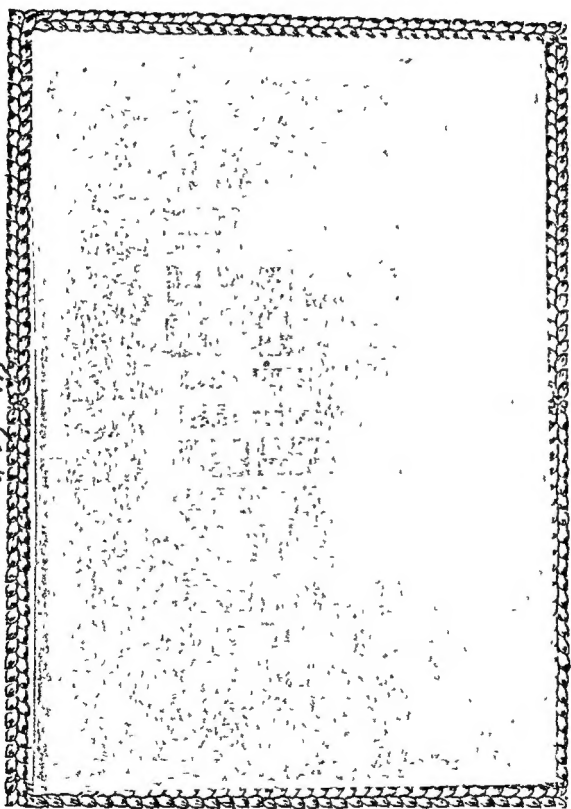
پادشاه قوی بنام است که او فرزند است متفق علیه ناریج است که ضحاک مردی بود ضحاک و بهناک گویند
 و در سلطنت او سر بر زده افسانه گویان ایران از آن بیا تعبیر کرده اند و هیچ چیز آرام نمی یافت
 جز مرغ سر آدمی و حقیقت همه تاریخ ضحاک افسانه است و واضح است که قصه مار با از باب تمثیل و تشبیه
 شاید بود خاتم مناهی و طای که در آن متعرق بوده معصوم باشد فردوسی گوید اول سلطان ضحاک را اغوا کرد تا پدر
 صالح خود مرد اس را کشت و بعد او را بخورن گوشت که در آن زمان از گنار معاصی محبوب میشد ترغیب نمود
 و پادشاه این خدمت در خواست کرد تا گفتین ضحاک را بوسه دهد و هنوز نبوسیده بود که دو مار از دو طرف
 سر بر آوردند چون وحشت بر ضحاک دست یافت بر سلطان بصورت طبیعی خنجر ابد و نموده گفت اگر ماران را
 از مغز سر آدمی غذا دهند خطری نخواهد بود و بخورند پس هر روز دو نفر از رعایا بقتل رسانیده از مغز
 سر ایشان غذای ماران خنجر کردند تا گاه که از خنجر می بود در اصفهان و دو فرزند او در این قصه هلاک شده
 بودند ملک را از بنیاد او را بائی داده فریدون را بنیاد شاهی برداشت فریدون فریدون پسر سهراب
 و بنین از نژاد طهمورث است ضحاک پدر وی را بقتل رسانید و او توسط غیایات عینی استحصال یافت به قتل
 که ویرانیه و گاهی که او را بشیر داده بود و نیز برهان ضحاک بقتل رسیدند نام آن گاو پور مایه بود فریدون کوز
 گاو سر را بیا و او ساخت در شانزده سالگی گاو که جمعی کثیر از مردم اصفهان با او موافقت کرده بودند پست
 و گاو پست پاره که از آهنگران در وقت کار بر میان بند مذبح سر جوی کرده علم ساخت و با فریدون روی بضحاک
 نهاد و معسکر ضحاک در آنوقت حوالی طبرستان و دماوند بود و گاو و مرد میک با او بودند و با او یکی کوشیدند
 چند بار با ضحاک رزم دادند بر مرتبه شکست بر ضحاک افتاد و آخر الامر او را اسیر کرده بنظر فریدون رسانیدند
 و فریدون چند گاهی ضحاک را در کوه و دماوند محبوس گردانیده بالاخره او را برندان لحد فرستاد مدت عمر
 ضحاک بقول صاحب تاریخ طبری هزار سال بود ازل کار فریدون این بود که پس از جلوس بر تخت سلطنت آن چرم
 پاره را مضع کرد اینده سنجی پادشاهی فرار داد و تا آخر سلطین پهلوی درین عمل متابعت وی نموده بر جابران افزودند
 و از آزارش گویان خوانند و در میان ایشان بود تا ظهور اسلام بعد از آن در جنگ تا وسیع بدست سعد و قاص افتاده
 او بخدمت عمر که در آنوقت خلفه بود فرستاد فریدون را ستیله سپرد و سلم و تور و پسر بزرگ وی از دختر ضحاک و ایرج
 پسر کوچک او از ایران دخت فرشته مرد نام یکی از عظیم فرس پس از آنکه همه را با ستیله و دختر یکی از سلطین عروج اصلت داد
 محالست خود را بر ایشان قنوت کرد و این پنج که بلادی که امروز در سخت ریاست ترکست بسلام و ملکات تا نام بعضی از محالست
 بود و او را نیز ایرج واکذا کرد و شقاق لفظ توران را متورخان ایران را لفظ تو گنند در ایام قدیم توران بر ما یکی اطلاق
 میشد که از یک سمت بیخون و جیون و از جهت دیگر برای خزر و تاتاری و چین منی میشد که کات نام ایران را ملا فیروز خراسانی میگویند

تاریخ طبری

سوره داود
 در مد و طبرستان
 که بنیاد فرخ رستم
 دارد مقول است که
 و از باب است که
 خدایا که در آن وقت
 در عهد که چون نظر کرد
 و با چنان وجه از آن
 حقیقت بود و چون
 در آن وقت که
 و در آن وقت که
 و در آن وقت که

گوہ نادیدہ کردہ اسے طرستان است
مصحف





کتابخانه کربلا
کتابخانه کربلا
کتابخانه کربلا

۹ باب بیان سلطنت پشیدویان

ربطی نام دارد و میگوید ایران جمع ایر است و ملک مؤمنین معنی است شاید نام ایرج هم ازین معنی گرفته شده باشد
 مؤلف گوید که یزدون یا اردون در عبری معنی برجی است که در آن کوه بسیارند و سطحی حکمت مساعده معنی است خلاصه
 هر یک از انسانها و کائنات محل نمودیت خویش رفتند تا برود و برادر بر کمر گران آمد که ایران هم بهترین مکان
 و هم قرارگاه سلطنت است برادر گویند ایشان داده شود و لاجرم در ستیصال دی با یکدیگر اتفاق گردید
 در شبانه مشهور است که اول برید پیغام کردند و او را بر جانب داری و بی انصافی او علامت نمودند
 و گفتند که اگر خیر این عمل نبود بی تأمل لشکر سر او خواهند کشید و شاه ایران بخوله آورده حاضر گشت و استغفار
 کرد که در آخر مغفوت آسایش او را بدینگونه حرکات مکدر نمایند چون اینجاری کیفیت واقع مستحضر شد عزم
 کرد که خود نزد برادران رفته از تاج و تخت که ماده فساد و مایه نزاع ایشان است استعفا بپذیرد
 که مضمون آن ترغیب بصلح و اتفاق بود و بجهت ایشان گرفته بجا بوقت مقصد روان گشت دلی را این پذیر
 اثری ترسب گشته ایرج در دست برادران بقبل رسید و سروی را بر زوید و فرساده چون فریدون بطرش به
 سر سپردن از خوش رفت و چون با خود آمد بخودانه سر را گرفته بوسید و بر سینه نهاد و هر دو دست بآب
 برداشته از جبار نفهم گیر کرد و آسایش آن بدکاران را مسلمت نمود ایرج را دحری بود پری چرخ
 در حاله از دواج پشت برادر زاده فریدون و از ایشان سپری در وجود آمد که در خلق و خلق با خود
 مشابهتی تمام داشت فریدون را با دی تعلقی وافر پیدا شده و در محافظت و تربیت دی دقیقه مامری
 نگذاشت و سپردن ازین صبی سر صدر شد و راق رسید تهیه و تدارک حرب را بقدری که در جزا مکان بود
 دیده او را با مقام خون ایرج بر ایچکت چون انجیر کوش و سلم و تور شد مستعز گشته سفر ابا یای ملوکانه در بار
 یدر فرستاده اظهار ندانست نمودند و افعال گذشته معذرت خواستند لکن مفید نیفتاد و جنگ شروع شد
 و هم در مکر که اول تور بنجاک با کائنات و سلم قلع پناه و مردمنو چند ویران بر سبک است آورده برادر ملحق ساخت
 چندی بعد فریدون نیز با سلاف خویش پیوست پیش از آنکه اجل گریبان گیر خداتش شود و منوچهر را بر سر ریگلت
 شکن ساختن او را با عظام و احترام و قبول تضایح سام که با صابت رای و احوالت خاندان موصوف و پدر بر پد
 از حکام سبستان بودند و صیت فرمود گویند از جشید و دختر میر سبستان سپری در وجود آمد از تر نام از آرت
 که تناسب و انکر تناسب زبمان و از زبمان با م این سام بد زوال و ذال بد رسم است بنا بر مورخان
 ایران فریدون یا ضد سال سلطنت کرد و او اول پشایی است که بر فیض گشت و در محاربات بکار برد
 عدل و انش و متفق علیه جمیع است از خندان او است که هر روز از غم خویش را در قی از تار سنج اعمال خویش تصو
 کن و بر پیرا که چیزی و دآن نوشته شود که بنایسته افعاب و انشال نباشد منوچهر پادشاهی نیکو و چرخ

ویر بهر کار بود لکن رواج ملک و رفاه ملت در ایام فرمانروائی او غالباً بتجربہ خرم کانی و غم و افی وزیر و اسام
 زبیران بود که فرزندان او هم در آن عهد بنوعی شهره آفاق شدند که مورخان و شعرا می ایران جز او قایمی که سبط
 بافعال و اقوال این نسل است در سلسله تخریر نیاروده اند منقولست که سام را پسری در وجود آمد که موبای
 او سفید بود و اینصورت موجب اندوه سام گردید و ازین رو فرزند را نام زال بنهاد چه زال بمعنی پریست بعضی
 گفتند که این فرزند سام نیست بلکه از نژاد دیو است و بدین سبب سام او را بکوه البرز انداخت و او یان
 افسانه نوشته اند که در آنجا سمیغ زال را پرورش کرد و این افسانه از مورخان یونانی هم باختلاف اسماء منقول است
 و بجای سمیغ که کس ذکر کرده اند القصه پس از چندی سام پشیمان شد و بالبرز رفت و فرزند خود را یافته با خود
 بدر بارمنو چهر برد و اندکی پس از این مقدمه ب حکومت میستان و کابل و جمیع بلاد شمالیه بحر سند نامور گشته بمقر حکومت
 شتافت و رویت که زال روزی در آسای شکار پای قصری رسیده بر یکی از غرفهای آن و دختری در غایت حسن
 منظر دید و دختر را نیز نظر بر او افتاده از طرفین نیم محبت در این نزد آمد لکن بر آمدن بر کسکه معتقد بود و بعد از اضطراب
 بسیار دختر را چار بجو اطر رسید و یکی از طرفهای کیوی خود را سر از زیر کرد و زال دست بر آن زده ببالا برد
 و بچهره دختر مهراب شاه کابل بود و نسب مهراب شاه بختاک میر رسید قصه معاشقه ایشان مجموع سام و مهراب
 افتاده اجرای مراسم نکاح نمودند و ایشان را از وصال یکدیگر بهره و رساختند چون رودابه حامله گشته بختاک
 ولادت رسید زاون بروی و شوار شد که نیم هلاکت بود زال ازین صورت متوش گشته یکی از پربای سمیغ را
 که در وقت زبار کردن البرز بوی داده و وصیت کرده بود که چون سگی روی نماید یکی از آنها را بسوزاند و در آن
 نهاد و سمیغ حاضر شد بعد از استلام کیفیت گفت تا داری بپوشی و بعضی گویند شراب با خود را سیده به پوش
 کشت پس فرمود تا پهلوی او را بختاک فته طفل را پرورن آوردند و مرهم بر زخم رودابه نهادند از آن هنگامه بختاک
 طفل را ستم نام نهادند و هفت دایه برای شیر دادن وی مقرر کردند اما چون کفایت نمی کرد و همین فزون هم
 کوفتند معین کشت افعال ویرا خاع سجد اعجاز رسانیده و بدین واسطه تاریخ رسم با افسانه آمیخته است یکی از
 کارهای بزرگ او در عهد بنو چهر فتح قبه سفید در فارس بود این قبه بسافت نفخا و خوش میل در سمت شمال
 و مشرق شیراز بود که بوی رفیع واقع است که اطراف آن مانند عمو دی که بر سطح میزند است و صعب الارفاق
 شکل آن بعضی است و بر قله آن قطعه زمین سطحی سبز و خرم و چشمه های متعدد است از پائین ببالا قریب سه
 میل است و پیش از آنکه قطعه کوه رسند بقدر پانصد شصت ذرع چنان راه مشکلی است که اگر قطعی از مردان
 کار دیده در قلع باشد که فتن آن از جمله متفغات است و در آن ایام که هنوز علم سپاسگیری کولی داشت
 با خود هنوز علمی بود و عجب نیست که حتی رسم از فتح چنین قطعه عاجز شود و با جمله چون ایام محاصره بطول انجامید

درم را چنانچه نظر رسید آن این که چون معلوم شد که مخططن قلعه را بنگت احتیاجی تمام است خود را بصورت
 نکت فردشان ساخته مردان مسلح در جوامعی بزرگ نهاده بر شتران بار نمود و بی محانت بقلعه درآمدند
 و آنرا دیکت شد دست بچنگل کشاد و مستحفظان قلعه با اینکه بجز بودند نینسا و کی تمام کردند و با طلوع آفتاب
 مردان کوشیدند لکن بالاخره قلعه فتح شد منوچهر بعد از صد و بیست سال با پوتاهی راه اسلاف خویش مبتکر گشت
 در مرض موت پسر خود نوزد را با اعتماد بر سام و فرزندان او وصیت نمود چون نوزد رخت برآمد بر
 خلاف وصیت پدر اعتمادی بر سام ننموده طریق خلاف پیش گرفت تا اینکه رعیت از ظلم او بجان و در صد
 طعیان برآمدند نوزد چون عالی جهان دید سام را طلب داشت چون سام مای تخت رسید اعیان فرس سلطنت
 بر او عرض کردند و نوزد پسر بیست و سه ساله کار انکار نموده و عده کرد که بصلای مشفقانه پادشاه را در راه خطا
 باد داشته بر عایا مهران سازد هم در آن اوان پشک پادشاه توران بروج و مچ ایران را سینه و استقام
 سلم و توران بهانه ساخت و سی هزار لشکر بر کردی پسر خود افراسیاب را بجا کبیل کرد و در عرض راه بجز
 رسید که روز جیاست سام تمام شد انجیر بیشتر بسبب جرات تورانیان کشته قدم جلادت بیشتر نهادند و
 جنگ واقع شد و در جنگ اول قباد بن کاوه افتاد و در ثانی نوزد که بجهت افراسیاب بالاستقلال پادشاه
 ایران گشت پس انان نوزد را دستگیر کرده از پای در آورد و بعد ازین واقعه دوازده سال ایران در سخت
 حکومت افراسیاب بود و بعد از آنکه عظمای فرس را گرفت خواست ایشان را بنده کند برادرش اغویرش
 و پرامن شده بصوابد پادشاه را در قلعه ساری که حال از سلطنت مادرندران است محبوس ساخت
 در آن اوقات زال پسر سام سردار لشکر مهربان شاه کابلی بود و با افراسیاب و م نخلت میزد اغویر
 را بومده سلطنت ایران فریفت مشروط بر اینکه اعظم فرس را که در قید بود و خلاصی و بکشد زال این پسر را
 بدان سلب کرد که پسران نوزد طوس و کسرم شایستگی سلطنت نداشتند لکن بیشتر احتمال میرود که دیدامندی
 در استخلاص نکت نیست بجز اینکه باین دشمنان الفای خاصیت و نزاع شود اغویرت تکلیف زال را قبول
 نموده گفت زال لشکری را گزیده باین صوب کبیل نماید تا مرا زود افراسیاب بهانه باشد پس زال لشکری را
 بکتاب ساری فرستاده و بنا بر معاهدت پسران استخلاص یافته خدایان اغویرش را بکشته افراسیاب
 در حضور امرا می توران آورد و با دینت خویش عرضه شمشیر ساخت چون خبر قتل اغویرش بر زال رسید زود که
 بعضی از نواد و منوچهر و برخی از نسل مسلم میانه پادشاهی برداشت و چون زود بعد از فتح فارس پسر گشت
 پسرش که شاسب بر جای او برآمد پس از چندی زال را قایل سلطنت ندیده از میان برداشت مورخین ایران
 که شاسب را از پادشاه میشد و دیان نمیدانند و بزعم ایشان دو هزار و چهار صد و پنجاه سال انطاویه در ایران

درم را چنانچه

شایسته

جلد اول ۱۳ ذکر سلطنت کیان

فرمان روا بوده اند نام و دوازده تن ازین سلسله ثبت و نام است از زمان ایشان عین خبر خروج کاوه جزئی که بزرگ
گفت تاریخ است نیست اگر چه چرم پاره آهنگری را سنجی پادشاهی مقرر کردن نقل است لکن در دست عشر
افادش بصحت پیوسته و همین خبر ثابت میکند صحیح کیفیت

باب چهارم در سلسله سلاطین کیان

کی قباد که سر سلسله کیان است نسب از منوچهر داشت بعضی او را بنیزه منوچهر دانند و او در کوه البرز عزت
گرفته بود فردوسی گوید چون زال دید که شایب از غنچه لوزم جهانماری نمی تواند بداید پسر خویش رستم را
فرستاد که قیبا در اتباع و سخت دعوت نمود رستم قیبا در او پای کوه البرز ملاقات کرده ادای رسالت خویش
نمود قیبا گفت نزول او از کوه نیز بسبب همین بود که در خواب دید دو باره عینه تاج شاهی ایران را بر سر او گذاشتند
پس طعام صرف نموده و قدحی خنجر شایب بیکدیگر هم پیاده راه اردوی زال پیش گرفتند زال چون از ورود قیبا
اطلاع یافت با حضار امرای مملکت فرمان داده بمشورت ایشان تاج شاهی بر سر قیبا گذاشت قیبا و زمان
رتن وقتی امور را در گفت کفایت زال ننهاد رستم را با لشکری کران بمقابله افراسیاب که مجدداً بهرم خرابی ایران
از حیون عبور کرده بود مأمور نمود این اول جنگی است که رستم را بلند آوازه ساخت منقول است که در آشنای
کارزار و در هنگامی که گرز سام را بر ووش گرفته تزلزل در ارکان لشکر دشمن در انداخته بود و نظر افراسیاب بر
وی افتاده از نام و نشان وی متفسر گردید و در اشاعت نظر بر جوانی او نموده مدافعت او را سهل انگار
و خود بغیرم مقامت او روان شد رستم نیز چون حریف را دانست روی بدو آورد و پس از محاربتی سخت
رستم که افراسیاب را گرفته از زمین در ربود و آنرا که بنده کیخته افراسیاب بر زمین افتاد و لشکر مایه وی او را ازین
بدر بردند تاج و کمر افراسیاب و در دست رستم ماند و شکست بر لشکر زکان افتاد و افراسیاب بر نفوذ قطع حیون
نموده پدر را بر مصالحه ترغیب نمود و بنا علیه باب مراسلات متفوق گشت و با وجود آنکه کلی رستم امر بر صلح
قرار گرفت و مقرر شد که حیون کجانی السابق مد ما بین دو مملکت باشد پس ازین مضاحلت قیبا و چندین مذاکره
کرده راه سرای جاودانی گرفت در شاهنامه مسطور است که ایام پادشاهی او یکصد و بیست سال بود
و عدل و انصاف او بر تیره بود که مردم زمان فریدون را فراموش کردند چنانچه پسر ازومنی ماند کاوس و آرش
و روم و ارمن قیبا و کاوس را و لیعهد خو ساخت و دیگران را با طاعت او فرمان داد و در بدایت پادشاهی
کیکاوس مملکت را آراشتی نام و خلق را آسایشی مالا کلام بود و تا وقتی که یکی از زنان منظر به که با او تعلقی داشت
از غنچه و لطافت آب و هوا و خصب مراتع ماند زدن تعریف کرده او را بدین سخن آید یار ایل ساخت

ب

سیر سلطنت
سیک

مصلحت در سینه زید و روی بگریزنداد فردوسی گوید کاوش پادشاهی بود جبار و متکبر و همواره خیالانی که از روی
تجربه نمودی از اجرای آن عاجز بودی ویرا گرفتار کونه کونه مصائب و آفتی این مطلب واضح است که شاعر کاوش
با تمام ملایا و انواع محن مبتلا ساخته تا نام بهادری که در استخلاص وی بدل چیده نموده اند بتقریب مقام ذکر کند
و علی بن ابی طالب را که از افسانه مرتبط است که ذکر آنها مناسب مقام نیست از آن جمله است قصه
رستم و سهراب مترجم گوید مولف این قصه را برای اطلاع ابالی انگلستان از شاهنامه بطور اختصار ذکر نموده در
حاشیه کتاب نوشته است لکن چون در ایران غایت شهرت دارد و فایده در ترجمه آن نذیر مع الحدیث
در خلال این احوال قصیده روی داد که ایرانیان و تورانیان را در محاربتی صعب و طویل انداخت و آن این است که کوسا
و خرمی از موبان افراسیاب را که از توران بایران گریخته بود در جباله اندوایج داشت و ویرانان و خرمسپری بود
سیاوش نام که بحسب ترتیب رستم سپرده بود و گویند سیاوش صباحت منظر با صلاحیت مجتهد جمع داشت مودابه
و خرم پادشاه با مادران را سودای عشق او در سر افتاده هر قدر خواست تا آتش خود انگیزی در خرمن شامزاده
اندازد دید این سرود کوفتن است بالاخره شراره افتقارش معله در شده با تهاش کمر بست لاجرم شکایت بکاوش
برده گفت سیاوش قصه ناموس من دارد کاوش بعد از استفسار از صورت واقعه چون از سخن وی استنظام رایحه
صدق نمود اعراض کرد بار و یکر سودابه شاه زاده را یکی از قانونان حرم منعم و سیاوش ازین همت نیز بر فتن در
آتش برانست ساحت خود را ظاهر ساخت و بی آنکه نقصانی به و راه یابد آتش پروان رفت و با اینحال در جی
سودابه در زدن پذیرش شفاعت کرد این عادت که هنوز در بعضی ملل بر رعیت جاری است چنین میساید که و حقا
مجمیع بلاد عالم شیوعی داشته است با تجمعه افراسیاب هم از بدی ویر باز و خیال داشت که حله دیگر بجانب
ایران برود و درین اوقات اتفاقی افتاد که این مطلب در عهده تعویض افتاد سپاهی پشمارا از ایرانیان گرد آورده
بودند و خود خوابی بولناک دید اگر چه بعضی از معبرین گفتند اعتباری باین خواب نیست بلکه تعبیر بعکس است ولی
متعبدین وی با او گفتند ازین خواب تاثیر بد معلوم میشود و بسجده هر چه تمامتر استند عاگردند که از جنگ بهر پرنیزد
افراسیاب اندر ایشان را پذیرفته با رستم و سهراب که امارت بشکریانیشان مفوض بود ابواب را حلت
منفوع گردانید و از در مصالحت پیغام فرستاد ایشان شروط سخت الفاگردانان جمله این بود که افراسیاب
سختوار و سمرقند و چاچ و سنجاب سلطنت ایران واکدارد و صدقن بطور ضمانت بایران فرستد افراسیاب نیز
برین شروط رضا داد ولی چون کاوش قصه خواب افراسیاب را شنید و بطمع در سر افراسیاب بسته قبول گفتا
نمود و فرمان فرستاد تا سیاوش و کلار پای تخت کیسل نموده سرداری سپاه را بطوس گذارد و طوس را گفت یار
ایفا و نیزان قتال و جلال بر خویش تهاون رواندازد سیاوش را ازین کردار ناپسند دیکت غضب در جوشان

تجربه
سنجیاب

ذکر سلطنت یکاوس

باب ۱۵

و کمار با فراسیاب بایس فرستاد و خود نیز با وی ملحق گشت افراسیاب بدیدار وی شادمان شده سوگند یاد کرد که هرگز با کادوس بر ایمن مصالحت نکرد و بعد از آن سیاوش نامه بیدر نوشت و در آن درج کرد که باعث رنجش بنوران عدالت سودابه بود پس از چند روز دختر بران و یسه و از آن سپس فرکیس دختر افراسیاب را از درازا شو بخواسته افراسیاب مالکیت جن را بجهاد فرکیس سپارتن بختیده او بدستجاب ستافت و شهر گنکت را بپانها و درازا مالک خویش ساخت و در شصت بلا و در نینفیه حال عباد غایت چند مبدول داشت ازین سبب بعضی امرای توران خاضع گردیدند و افراسیاب بر وی حسد بردند که تیر و پاره خیال تغلب سیاوش را در نظر افراسیاب جلوه داد وی لکن افراسیاب بکرم مروت اگر او داشت که همان و کسی را که در سایه حمایت و عطا دوست ضرری رساند حتی وقتی که بروی تپت شکست اقبال عادی در حق او صورت وقوع دارد هم باید ای او را ضیعت عوم کرد تا سیاوش را از حد و محالکت خویش براند که تیر و پاره آمد که گفت این کار از خرم و در راست بلکه در حقیقت ظلمی است بر خانواده سلطنت توران از آنرو که آینده ملک عرض حلات یا دستای قوی دست خواند که نه تنها اصح اطراف و اتحاد ملک بخوبی مستحضر است بلکه رعایای مادل بکاتب دی دارند و الاخره افراسیاب مستحق کشته شدن و تیر و پاره است و ساخت فرکیس در اوقات حال بود افراسیاب از هم که مبادا تسلیم می پاید بکرد و دست انتقام از سستین برادر و قتل فرکیس فرمان داد و امر با اتفاق ویرا این کرد و در ناستوده مانع آمدند بنارین افراسیاب فرکیس را به پیران و یسه سپرده مفارقت کرد چون طفل متولد شود و بقتل رسانند چون بپرسه متولد و زیر رحمت طبعی از ارتکاب آن عمل بازداشته ویرا یکی از زنان جوانالت کرد و با افراسیاب گفت فرستادم او را بصحرای میدان طفل را نام کینه نهاد و در حقینه تبریتی که لایق نژاد و سنایسته حال مستقبل او باشد گوید چون بپرسه تیر رسید زنده بود و من سمع افراسیاب افتاد صورت واقعه را از پیران و یسه سوال کرد و زیر گفت سمیدم او را یافته و بزرگ کرده لکن سینه وی تیر است افراسیاب خواش و دیدن وی کرد پیران و یسه بعد از آنکه آنچه او را در این ملاقات بود بگوید امتحان و بر این نظر افراسیاب رسانید کینه و بر حسب دستور العمل چون یکاوس و دیو ایگان حرکت نمود بر سوالی بر او جواب مضحکی داد و افراسیاب مطمئن شد جبر کشته شدن سیاوش بپوششی غلیم ویرا این انداخت کادوس از در انتقام جمع آوردی لشکر نموده با حصار رستم فرماد و رستم پیغام داد که آمدن او موقوف بقتل سودابه است که در حقیقت کشنده سیاوش دوست کادوس از اضطراب و معنی تن در داده رستم بکاتب و دشمن و ان متداز جانب افراسیاب بپرسه سرخه باسی نزار کس در حرکت آمد لشکر سرخه باطلایه سپاه ایران که فرامرز پسر رستم سردار ایشان بود ملاقی شده در بهم آویختند شکست بزرگان افتاده سرخه بقتل رسید سردار بکادوس فرستادند چون افراسیاب ازین بختنه آگاه شد خود بهجارت

نسخه
تاریخ

مبادرت نمود و در معرکه اول بلیسم نام یکی از بیاوران که افرا سیاب با وی عهد کرده بود که اگر برستم غالب آید نیمه ملک تو
 بدو داد و اگر در میدان رفته رستم نیزه بر کلاه او زده از زمین در بر بود و در صغ سپاه مخالف انداخت بعد از آن
 کسی را یارای مقابله رستم نماند افرا سیاب خود بمیدان تاخته با رستم در او بجست لکن پیش در آن گیر و دار سقط
 گشته بمرد لشکران خود از جنگ حریف را بی یافت پس طرفین شمشیر در هم نهادند اینهم ظفر قرین از ایرانیان گشته
 دشمنان را فرسنگی چند از معرکه برانند و در مراجعت افرا سیاب بقتل کخیبر و فرمان داد پیران و یسه ویران مانع
 آند که گفت صواب است که او را بدان سوی دریای چین فرستند تا دیگر امید بر گشتن نداشته باشد ^{العصه}
 افرا سیاب مجبور شد که دل از ملک بردارد و رستم هفت سال در توران فرمان روا بود بعد از آن حکومت را بر
 پسر خود فرامرز گذارده بدر بارکاس مراجعت نمود و معقول است که ایرانیان در جستجوی کخیبر و لازمه سعی و اهتمام نهادند
 داشتند فردوسی گوید کیو که یکی از مشاهیر شجایان ایران است بجهج بلاد چین سفر با کرده لشکر با شکست و هزار
 گونه عجایب معمول آید چنانکه مامول بود بر مقتود و نایز آید آخر چون کخیبر نزد کاوس رسید از غایت فرج از سختی
 آید و دیر ابرار و نکشتنند و بیهم پادشاهی بر تارک او نهاده امارا با طاعت او وصیت نمود و همگان
 فرمان پادشاه را پذیرفتند مگر طوس که گفت فریر بر سپهر کاوس احتیاجی بطلب است و درین باب ما بین طوس
 و کور در بدر کیو منازعه می شد و واقع شد کاوس گفت تا نزاع از میان برداشته شود هر دو را بجنگ دیوان
 میفرستم هر کدام غالب آید سپهریک را می آید و شاید فرعه فیروزی بنام کخیبر و افتاده بر مسند جهان بانی برآمد و تا
 کاوس در حیات بود دقیقه از رعایت ادب بالنسبه بوی فرو گذاشت نمود زال و رستم که در سیستان بودند
 بپای تخت رسیده بتبلیت گفتند و پیشکشها گذرانیدند کخیبر نیز از حضور ایشان اظهار شایسته نموده علی الفور خطاب
 سران سپاه فرمان داد و با تمام خون پدر کمر بست و خود بنفس بنفس متوجه حرب افرا سیاب گشت احکام اداره سپاه
 کلیه برای و در ذیت رستم مفوض داشت طوس را سر دار مقدمه فرموده و وصیت نمود که احترام ممالک فرود
 برادر و بی که از دختر پیران و یسه بود و در پرخسان مقام داشت مرعی دارد و فرود در کلات جمعی جرم که درین
 کلات نادری معروفست مکنی داشت چون نادر شاه در روی کویک قریب بان متولد شده بود و در
 استحکام آن کوشید باین خیال که اگر دارالملک نتواند شد باری یکی از قلاع متحکمه ملک باشد قلعه کلات بسات
 سی میل ما بین شمال و جنوب مشهور بکوی بلند واقع است و فقط و راه تنگ دارد و چون شش هفت میل بالا روند
 سطح ظاهر میشود قریب دوازده میل دور آن مشتمل بر چشمه های جاری و چمنها و زراعت و چون ده یازده میل دیگر
 بالا روند سطحی دیگر مانند اول در نظر آید از فو ت نادر شاه بعد و دیگر کسی بتجد حال این مکان نیر و اخت ^{العصه}
 طوس بجای ملک فرود رسید فرود ویرا دشمن پنداشته همیای جدال گشت طوس سپهر و دادا و جیش را ز فرود
 فرمود

همگان

پایان
 وضع
 قلع کلات
 نوری

ذکر سلطنت یکاوس

باب ۱۲

فرستاده و ابلاغات خویش دعوت نمود شاهزاده ازین بنیام بی ادبانه چنان خشمگین شد که فرمود هر دو رسولان را
قبل آوردند لهذا جنگ و رویست و فرود در هشتکامی که بر سر قلعه دفاع میکرد و تپه گشت ایرانیان پیش رفتند
یران و سیه با جمعی از ترکان بیکت ناکاه و برانیان ناخته بسیاری از ایشان عرض تیغ ستیز و قلع السیف بی سیرا و دیر گشتند
طوس بواسطه ننگ و افزائی معیند شد کجیخه و امارت مقدمه را بفرمود و او را به قتل بران مامور ساخت او بر مقام
نواست نمود و شکری و دیگر سرداری که در محاربت آن بر کار دیده و روان شد پس از رزمی صعب بر بران طغر
یا قبه ایرانیان روی از مهر که بر افتد معقول است که هفتاد نفر از مردان و فرزند ارکان که در درین مهر که
بقتل رسید این فتوحاتی بی در پی افرا سیاب را فرجی بی اداره روی موده غم کرد که خود دست روی لشکر
مرکز ایرانیان که رستم و کجیخه و در آن بودند نمایند از اینجانب نیز کجیخه و دوباره طوس را از حبس خلاصی بخموده
سجوب بران فرستاد و دین حرب پس آنکه بهت در طول کشید و طغر ترکان را و طوس از روی اجبار
بکوه پناه برده ترکان و پیران میان گرفتند و زد و یکت بود که ایرانیان از پای در آید که رستم رسیده است
از آن لشکر بانی داد رستم درین مهر که دیند حکمت و دیگر رستم غالب آمد حاکمان چس را که یکی از دوستان برگ
افرا سیاب بود و اسیر کرد و ازین سبب شکست بر لشکر ترکان افتاد و افرا سیاب بیای تحت حویش که بخت و فتح
پای تحت بهت رسیدن پولاد و دند پادشاه و خلق تعویذ افتاد لکن چون پولاد و دیندیر عرصه بلاک کرد و افرا سیاب
دل از ننگ برداشته سر خویش گرفت رستم مالک و پیرا بهر داران ایران قنمت موده بدر بار کجیخه و مراجعت
منوچسین بنیاد که افرا سیاب باز ملک خود را بدست آورد و یکی از کار بانی که درین اوقات اتفاق افتاد
خلاص کردن رستم است پیرن پسر کبود که بواسطه عشق خیره و جزا افرا سیاب که قمار گشته بفرای جبارت او را
در چاهی سزگون او کجیخند و فقط توجه بیانی خیره او را از بلاک باز داشت رستم و رزمی تمار سیای تحت افرا سیاب
رفت و پیرن را از زندان بر آورد و روی بران نهاد و افرا سیاب فوجی بعقب ایشان فرستاد و شکسته حال
برگشتند چون نظر کجیخه و بر پیرن افتاد و سجد و شکرانه بجای آورد و از آن رو که پیرن را در حضرت و می اعتباری تمام
بود و باز ای این خدمت رستم و آماج شاهی بخشید بعد از این قضیه رستم دایم هم در جنگهای بسیار با میره خود
برز و میره سهراب که مانند پدر از جانب افرا سیاب سردار است که بود و اگر اسباب شناخت طرفین فرا هم
نیایدی مال مال برزد و نیز چون پدر خویش سهراب با بنجام رسیدی ولی بعد از تعریف و تعرف طرفین با هم جد
و میره قواد محبت مهند شد افرا سیاب را چون ازین عمر نیز نایوسی حاصل شد بجن و سرک و حرکت رفاهی
موسل حبه این جمله نیز چنانکه باید اثری کرده و عاقبت محاربه عظیم روی داده که آخری نظر ایرانیان را شد بعد
از این جنگ بران و بنه افرا سیاب را با رجعت نصیحت نمود و افرا سیاب قبول نکرد و اسب در میدان ناخته

کچنجه در اقبال زت طلب نمود کچنجه خواست دعوت ویرا اجابت کند ابراهیمی سپاه و امنای درگاه مانع شدند
و گفتند تو از صدقات و قوای مصائب افراسیاب را از جان سیر و بموت و لبر ساخته از عقل صواب اندیش
مستعد است که جمیع توای یکده تا اکنون از متشیر بهادران عاید شده است بمبارزت چنین شخصی عرضه خاطر و سنان
در آشنای این گفتگو برزو بمقابل افراسیاب ستافت افراسیاب چون ویرا دید که بفران حقوق و حقوق و عصیان اود
معاتب ساخت این عتاب بر برزو کران آده خواست بر افراسیاب حمله برد که ترکان از جای درآمدند و پراپان
نیز چون حال چنین دیدند یکباره بر ترکان حمله بردند تا شام از روز جنگ مغلوبه بود شهابی کام دست از هم
کشیدند لشکر افراسیاب برگشت چنین معلوم میشود که تنگست نخورد و زیرا که ایشان را تعاقب نکردند این جنگ
در سیستان واقع شد رستم کینه کچنجه و افراسیاب نمود و در جنگهای ملوکانه ترتیب نمود پس از انجام مراسم تنبیه
و ضیافت استعدا کرد که عمر زیاد شده است اگر اذن حضرت شهبازی باشد بقیه زندگی را بفرات گذران
و فرزند و بنیره او فرامرز و برزو بجای او در خدمت باشند پادشاه سر رضا چنانچه حکومت غور و هری
بر برز داده فرامرز را بفرای بندوستان فرستاد و وصیت فرمود که چون هندوستان مسخر شود و بلشکر گور
که بجنگ توانایان معین است بپایند و درین جنگ کوروز را پیران مقابلت دست داد بعد از اندک
زو و خوردی پیران کوروز پیغام فرستاد که اتفاق نفوس و ابراق و دما و دیگران اطفای حرارت طریق نخواهد
کرد روان سیاوش با نان چرمود که از بوم توران براری تو دود به تنه من و تو برین دست کین
بگردیم و جنگ آوردن هم چنین و بطاوه وقت ضایع کردن است همان بهتر که من با چند تن از خواص خویش
و تو نیز با بعد و دی از گردان کار دیده بمیدان و در آیم و در هم آویزیم و به بیمیم تا کو کب اقبال گرایوری کند
کوروز بقول این مطلب نموده از هر طرف ده تن بمبارزت گردیدند و در جمیع ظفر ایرانیان را بود و باین پیران و
کوروز رزمی سخت واقع شد چه هر دو کار دیده و بهادر بودند تا آخر اسب پیران از پای در آمده بر زمین آمد و بازوی
راش گشت چون دشمن از کار رفت عاجز شد خواست تا یکی از کوههای نزدیک پناه برد کوروز او را تعاقب
کرد چون بوی نزدیک رسید گفت اگر جان خویش را خواهی تن به بندد پیران گفت برای چند ساعت غرام
خود ابر باد نخواهم داد این گفته برگشت و با دست چپ نیزه بجانب کوروز انداخت کوروز را زخم غلبی
رسیده او نیز بی الفور مضراب خود را بطرف پیران انداخت مضراب بر تلب پیران آمده کوفت رگش کوروز
یک گفت خون دل او با تمام سیاوش و فرزندان خود که در آن معرکه بر خاک افتاده بودند نوشیده نقل است که
هشاد و فرزندانش و فرزند زاکان کوروز در آن معرکه در معرض بلاک و بوار درآمدند القصره روی
خود را از خون پیران سرخ کرده خواست سر او را از بدن جدا سازد لکن ملاحظه فضایل نفسانی و شئونات پیران

سینه زدن
نشسته

اندا که رجعت نصر علی الفور بر بیت المقدس ناخته شهر را محتر ساخت و قتل و غارت نمود و آنچه از متشی جان بردند
 با سیری برد محقق است که رجعت نصر مورخان آسیا همان بنام خدا نثر بر تحریرین بود است و شک نیست که این
 تقریر مؤلفین اسلام و بود و درین باب مشابهتی تمام است لکن قبل از آنکه بگویم اعتقاد بر نتیجه کنیم مقدمه ای جنید
 هستند که باید با هم مطابقت کنند ازین طلب و مطالب دیگر از همین قسم در باب آینده بحث خواهد شد
 ترجمی که لهراسب بفرزندان کاوس میداد و موجب رنجش پسر او کشتا سب کشته در خلق پدر با دیگران یکدل شد و
 چون تیر تیر بر بدنه را و نیا بد بجانب ممالک روم که بحیث بنابر خبر مشهور حسن طلعست کشتا سب طلب این شد
 که گمانیون و قهر قهر جمیع جوانان را که بکمر پادشاه و در زیر قضا و جمیع شده ما بر کلام را با پسند و بشوهری اختیار کنند ساخته
 و از بچی که علامت انتخاب بود بجانب کشتا سب انداخت پادشاه از دانست طبع و قهر غضب آمده چون این
 رسم مملکت شده بود و لا بد تن و داده ولی از همان ساعت این رسم را موقوف و دختر را از سرای سلطنت پروان
 که صاحب همین افسانه فردوسی که یکده بعد ازین مقدمه فیض گفت و دختر دیگر خود را نخواهد داد و اگر کسی که بشود
 از و بایکده در آن اوقات خرابی در مملکت میکردند بکشد و دختر از ارا که عاشق آند و دختر لکن بجان خود عاشق تر بود
 چون این کیفیت شنیدند از کشتا سب که آوازه شهادت او با طراف رسیده بود استدا جستند کشتا سب
 آن دو جانور را کشته و آن دو عاشق و محسنه این کار را بر خود بسته بوجاهل رسیدند بعد از چندی فیض از حقیقت
 حال آگاه شده کشتا سب را خواند و پوزش نموده سپهسالاری سپاه را با وی تفویض کرد وصیت شهادت و عجا
 کشتا سب رفته رفته باریان رسید لهراسب را حرکت لشکر دشمن سپرداری سپرد و موجب دهشت گردیده
 لشکری سپرداری سپرد و دیگر خود را بر بجانب کشتا سب کیل کرد و تاج سلطنت را مسحوب و می ساخت و وصیت
 کرد که هر جا با برادر ملاقات کند آن تاج را بر سر وی نهد چون تقارب فتنه بدست داد کشتا سب بدو
 تامل بار و وی برادر شتافت و مردم اردو چون از آمدن او خبر شدند با سرور تمام استقبال نموده بروی سلطنت
 سلام کردند و زیر نیز رجسب فرمان پدر و بیستم شاهی بر نازک وی نهاد و بر این ملوک عجم تحت ویرانها برود
 کشتا سب نامه فیض نوشته استدا عاشق حضور وی کرد و فیض آمده و اما خود را پادشاه بالاستقلال ایران یافت
 بعد از آن معا بدتی با این ملین مقرر شده کشتا سب با گمانیون باریان شتافت چاکر خاص با خلاص پدر کشت لهراسب
 و میرا و لیعهد خود خوانده پس از چندی همام پادشاهی را با و حواله نمود و خود کوشه عبادت کردید و مورخین ایران بر آنند
 که ایام سلطنت لهراسب صد و بیست سال بود شهرت پادشاهی کشتا سب بیشتر بحیث آن است که در ایام
 او پارسایان دین زد و دشت یعنی مذنب آتش پرستی اختیار کردند و دزد و دشت را که مخترع این کشیش است پهلویان
 پیغمبر دانند و مسلمان طراش خوانند پارسایان را دعوی آن است که شخصی بود و مصنف جمیع کحالات انفسانیه و

خود از ظلم کتاسب که بنیته نیا و باین ملک آورده اند رفته رفته چنانکه مقصود بود و خبر سموع از جاسب کشته اسفند
را طلب کرد تا مال التجاره او را ملاحظه کند اسفند یار طلباس تبدیل نمود از جاسب رفته چند جوهر قیمتی برسم پیشکش کند
از غنایت و حمایت پادشاه مستقر گشت با بخل و بیچی چه کجائی با ایشان برده نشد تا شبی که در رفته آن لشکر ایران
در مقابل شهر رسیدند و اسفند یار علامت مقرر را نمود لشکر از پیرون علی الفور حمله بردند اسفند یار با یاران خود
غفله بر سر از جاسب تاخته او را با برادران وی عرضه مشیر ساخت و خواهر خویش را با تخت از جاسب
و غنیمت وافر نزد پدر فرستاد و حکومت توران را بر مردی نیک سیرت که از اولاد او غریب بود و بنحید
صاحب زینت النوار پنج کوید که اولاد او غریب تازمان اسفند و در آن مملکت حکومت داشتند اخبار مختلفه
در باب کارهای اسفند یار و ارداست بنابر قول فردوسی بعد از آنکه جنگ اول از جاسب بشهامت اسفند
بوج خوش انجام یافت کتاسب ریاست بحر ایا و او اکذاشت و حکم او را بر جمیع ممالک ایران نافذ داشت
این ترقی تسبب شد که دشمنان او فرصت یافته بعض کتاسب رسانیدند که اسفند یار قصد جان او دارد
بنابرین کتاسب او را با صحر طلبیده و مجبور و رود او را در یکی از قلاع آذربایجان بمقصد ساخت این معنی عیشت
منارخت و باین علمای ملت و اعیان دولت بلکه باعث جرئت پادشاه توران شد که دیگر باره لشکر
بایران کشیده بلا و خراسان را تاراج نمود و پنج را گرفته زردشتیان را قتل عام کرد لکن اسب نیز دین چنگاه
دفع تیر نقد تیر گشت و زردشت قبل ازین فتنه بچند ماه مرده بود و دروش کاویان که از زمانی دیر باز بجای
دولت بود بدست دشمن افتاده و توران بر و نیک کتاسب را چون این اخبار خوش استماع افتاد لشکری کران
جمع آوردی نموده و بابتدای فخر قرین حال او شد و تار و فوجیون بهر میان را تعاقب کرد لکن دین اثناسکرا
دیگر بمقدوم دشمن بر سیده کار و اردون کشت کتاسب بهر میت یافته نیم سپاهش عرضه مشیر گشته نیمه دیگر با
اسکال تمام پنجر اسان رسید نیک کتاسب چون حال بدین نوال دید دانست که از بد و اسفند یار چاره نیست
و نیز بر خویش جاسب را که از غایت شهتار از تعریف متعلق است نیز دیر فرستاده اسفند یار را دوباره
بر سر رضا آورد که اعمال سابقه پدر را بر طاق آسینان نهاده و با مقام ملک و ملت که نسبت بهم فردوسی گوید
که اسفند یار بشیر سمیت تقصیری که در دین زردشت داشت این کار جهتیا کرد و در غرای با اعدای ملت
غایت جهد مبذول است بعد از که دشمن از بهجت خوان چنانچه در شاهنامه مسطور است و اظهار بهار و بیایانیکه
رسم نیز از آن بزرگتر کاری نکرده بود و بر دین و در رسید حضم را در میدان شکست از جاسب را گشت پای
تخت او را بر تصرف آورد و غالب ابائی را متبع گذرانیده و خواهر خود را از قید اسار رهایی داد و درین
کاویان را که بجای دولت بود از چنگ دشمنان پرور آورد و بهم فردوسی گوید که اسفند یار بمند و ستا

عربستان و دیار عرب را دستخیز کرد لکن کیفیت فتوحات مزبوره را نمی نویسد و در یکی از کتب فارسی که انصفیای
نامه گویند اسامه بن مروان در باب کارهای اسفندیار در بلاد مغرب نوشته اند **ماجمعه اسفندیار** بعد از انجام فتوح
مزبوره بر رویه سلطنت منظر و عده پدر بود که تا سبب چون نخواست تاج از سر و پای او سخت برگیر و بهادر و دیگر
آنان کرده اسفندیار را گفت من شرم نمی دارم از اینکه ملکی بغیر استحکام و سلطنتی منازع فیه بگویم کم ترستم و غار
واده او سوار و ایره اطاعت بحیثیه و در سیستان و دم انداخته لای میزند آنها را بیدار میخورد و اگر فرزندین
این کار را انجام دهد و درستم را دست بسته بدرگاه آورد و پادشاه آن ملکی وسیع و بلا منازع خواهد بود و نه فایده
در ابتدا از اظهار این مطلب بهم برآید لکن آخر الامر کار را قبول کرد و قایع عید ده که پیش از جنگ باهین اسفندیار
درستم واقع شد طوطی دارد و لکن بهمه دلالت بر تنجاست و چون از روی طریقین دارد و اسفندیار بالبحا هر چه تمامتر
درخواست کرد که درستم دست بدهد و او را ادای فرمای پدر کرد و باسد لکن درستم گفت فایع بر فرمان دیگرستم
و لا دست بدهد و او را مان ناسک است جنگ شروع شد چند نفر از سرداران منظم از نظرین گشته
سند اسفندیار با درستم مقابل کرده درستم زخم دارد از مهر که پروان رفت روز دیگر مراجعت نمود و مسوولست
که تیری در شجه ساخته بود تا بر چشم اسفندیار نهد زیرا که اسلحه بر بدن او کار بسیار کرد احتمال دارد و بجهت اینکه
سرمایا با صلح بود پیش از آنکه درستم در جنگ دوام شروع کند جمیع دولت خود را بر اسفندیار عرضه کرده اظهار
اطاعت نمود لکن اسفندیار بحر بستن دست او و بردن نزد گشتا سبب بجزیر و دیگر اراضی ننشاند لای بد جنگ شروع
شد و حربی صعب دست داده تا اینکه درستم بیکه بجهت همین مطلب مسعد کرده بود و بیرون گشته و جبهه های
اسفندیار را هدف ساخت و یکبارگی دیده از دنیا برفت **تخم** آورد بالا ای سرو سویی چون تیر در کاسه سرش افتاد
حالی گرفت و دودانند او را درشت برآید گفت انجام کار تمایز پدر فدا من جز این نخواهد بود بگفت این رفت
از پیش جان باکت **چین** از آنکه دم فرو کند پدر خود همین را بر سرم سپرده بر تربیت او وصیت نمود و یثون برادر
اسفندیار رخصت او را بر داشته با جمیع لشکر سیاه پوشیده روی طبع نهاد و گشتا سبب نمود تا بر خویش پشیمان گشته
بقیه عمر در انقوس بماند و پیش از آنکه دست اجل گریبان جانش ببرد و همین را طلبیده و لاییت عید خویش باو
گذاشت و بهب انتس برستی در عهد گشتا سبب رویی تمام بافت و چنین بنیاید که بهمین واقعه سبب شهرت
او در تاریخ قدما شده است و الا سبب دیگر نباید داشته باشد بنا بر مورخین ایران ایام سلطنت او هشت
سال بود و در آنکه گشتا سبب با سلاف خویش بپوست بهمین نوازه او که معروف باد و شیر دراز دست است بر
جای داشت و بهمین یاد تباری بود مشهور بکشت و کشت و قوامی که در مملکت نمود و کوبید توسط جاسوسان نزدیک
و با اعمال اعمال خویش استحضار یافته بکافات و یاد او را بر یکت کجای نمی قیام نمودی و در هر سال که خدایان در تیسرین

زراع و ملاحین ملک بردرگاه او حاضر گردیده و او در دستفراخبار استقفا فرمودی و بدین سلب برکاهی حالات
و مجاری امور رعیت و سپاه واقف گشتی در اوایل سلطنت این پادشاه رستم بحلیه برادرش ازبای در آمد
چون این خبر به بهمن رسید علی الفور با لشکری کران بسینان تاخت و در زینة التوائیج کوید که فرمازمیر رستم و باو سبب
و خزر رستم استعدا و حرب نموده با وی مصاف دادند بهمن غالب آمد و فرودسی کوید بهمن زال را و قرض آهین مجوس
ساخت از برزین سپهر فرمازمیر افشار طغیان نموده در سینان علم استقلال را فراشت و اگر بر فرودسی توان اعتماد
کرد بهمن را و با تمام بدرگشت این قول موافقی قول سایر مصنفین نیست زیرا که مقرر است که سبب حرکت بهمن
بسینان انتقام خون پدر بود و در زینة التوائیج مقرر است که رستم قبل از یوزا قعه زندگانی را بدرود نموده و در تارنج
طبری بدرگشت که ممالک اطراف مغرب در عهد بهمن مفتوح شد و بهمن میر سخت نصر را بحجت فسق و فجور وی
اعتدالهای پدر از حکومت بایل معزول کرد و کورش را بجای او منصب ساخت و در سلطنت او یهودان در رفاه
بودند و فرمان یافتند تا هر که از او بپند از قوم خود بجلومت اختیار کنند و هم در آن تارنج کوید که این الطاف
در حق یهودان بحجت آن بود که زن پادشاه ازین طایفه بود بنا بر مصنفین ایرانی ایام سلطنت او صد و دوازده
سال است بهمن چون نخته را بر تخت و خاک را بر کاخ اختیار کرد و دختر اوهای بر جای او نشست و چون هلمی
بر تخت بر آمد از پدر آتسین بود و بسبب شرمی که داشت خواست این مطلب پوشیده بماند لکن چون طفل
متولد شد کسی داد که او را بقل رساند لکن جان طفل بقدرت الهی محفوظ مانده و مادر او وقتی او را شناخت که
بخت و بهادری او را بر تبه امارت رسانیده بود و بهای بعد ازین مقدمه تاج و تخت را باو گذاشته خود متفر
شد ایام سلطنتش را چهل سال نوشته اند که بنده چهل سناری که در اصطر فارس است از بناهای اوست چنگهای
مدیده که در عهد دارای اول اتفاق افتاد و سبب همتی از عهد اوست از جمله جنگی که با قلیب پادشاه متعدد
که ایرانیان او را فیلقوس رومی گویند واقع شد و بنا بر قول ایشان اگر چه در آغاز فیروزی شامل حال نشد لکن انجام
نیچر بود این قول واضح است که بنای افسانه است که سبب غرور علی منبت بر نسب اسکندر میدهند و رستم
ایشان است که بلاخره کار بر قلیب چنان شک گشت که راضی شد بدادن و خرد بار او که در دین خراج هر سال
بزراد حصیه طلا خردا و در طر بلاک خلاصی بخشید و بنا بر بهمن قول و خردا در وقتی که عالم بود و در افس فرستاد
اسباب مدیده برای مراجعت و دختر نوشته اند مشهور این است که بحجت بد بوئی و بهمن بود و در ای اول
دوازده سال سلطنت کرد و در اب جرد که قرب صد و پنجاه میل مسافت سمت شرقی شیراز واقع است
از بناهای اوست شهر فرورد اگر چه از معموری سابق افتاده است اما هنوز سکنه فراوان دارد و آب
ثانی را کوید بر خلاف سیرتی و نیم و خلقی ناقص داشت حرکات ناشایست و حکومت نامرضی او باعث
فرود

سلطنت
بهمن
را

در
ای
تاریخ

در
ای
تاریخ

بروزی اسکندر تدنکس االی ایران همیشه طبیعت واحد و نه اندیچ عجیب میت که تنی که حرمی چو در اغیز دارد
 برهنه که سرمد کی مکت از دست داد و نشان را کم کند هر قدر ندیم الاحتمال باشد خواهد ترسید و همین طبع
 بسیار شایسته است که بهشت بهین اسکندر داده میگوید سپرداری اول بود که خود ایران را بد کرده تا با ساسانی
 ملکی که حق او بود از جنگ بر او را لایق خود بیرون آورد و جمعی از مورخین معتبر ایران این افسانه را رد کرده قبول
 دارند که اسکندر پسر فیلیوس بود و گویند که جنگ مابین دو مملکت بهجت این واقع شد که اسکندر در خارج
 مقرر که بجبهه طلبا بود بگذشت و در جواب ابی لیلی که مطلب آن آمد بود گفت مرغی که آن بجبهه بار اسکندار
 پاجام دیگر بردار کرد و دارا به سیفر دیگر فرستاده و متعجب او کوئی و صولحانی و میبایی گفته نموده و همچنین که اسکندر بخود
 جوان است شایسته بحال او است که کوی و چکان دارد و کیسه کج گماید از عهد و پیمان شکر ایران بود اسکندر
 چکان را رد دست گرفته و فرستاده گفت ای علامت اقتدار من است که با آن که مملکت را دستا تر خوار
 زد و حکم داد تا مرغی حاضر سازد و گفت این مرغ برودی بنا خواهد بود که شکر شمارا و بچه نوع لقمه شکر من خوا
 شد مرغ علی العود و انهارا بر جسد اسکندر خطی رسول داد و گفت ایجه دید و دستبند پادشاه خود بکود
 آن خط را داده و گو که از مرز آن نتواند بگذشت بلای که متوجه است استقامت نماید این کوه چایها در میان
 سلاطین آسیا غیب نیست آنچه اسکندر جسدی شمول تحیر بلای بود که در یونان سر از نفع اطاعت او چسبید
 بودند و بعد از آن شکر باران کشیده لکن تفصیل محاربات قبل از جنگی که در آن دارا کشته شد از مورخین را
 بسیار کم مقولست جز مفصلی بنویسد بجز همین که دارا در جنگ اقل مقولست و در اینجا این جنگ بنرمانا
 ذکر و تالیی را میکند که مربوط بقوت دارا و حرکت اسکندر درین مقام است بنا بر قول ایشان در هنگام
 توزحرب کرم بود و دو نفر بسیار میان دارا و دارا کشته و بجهت جایزه بخدمت اسکندر ستانند اسکندر
 چون از کیفیت حال خبر شد بالین دارا شتافته و را بحد ملکات موت دیده اسکندر از اسب پیاده شد
 سردار ابراز نونما و دارا چشم کدود گفت و نیار ابراز و راست و ابالی و نیار اعلی الاتصال ازین در باد و
 و خروج است اسکندر سوگند یاد کرد که بر چنین امر ارضی نبوده و دارا چون گفتار اسکندر را شنید از وی
 درخواست نمود که کشندگان او را قصاص نماید و مرد اجنبی را برابر ایران نکار و در دست شک و خوار او را در
 جاله از دواج آورد و بعد از تقدیم و صایا نفس آفرین کشید و جسد او را بشک و بخر پاموند و در جامه زرین
 چسبیده در تابوتی قریع نهادند و با احترام تمام نفس او را بحجاب و خیمه بردند بعد از مراسم تعزیت قائلان
 و از ارباقصاص رساندند اسکندر و صایای او را محمول داشته و در شک و خوار او را در جاله از دواج
 آورد و ابراز را به برادری و اگذاشت لکن چنین بنیاید که این حکومت برقرار نماند زیرا که اسکندر را *

ملاحظات ملکی بر آن داشت که مملکت را به نووریست با استقلال تقسیم نمود بجای افسانهای که ابالی ایران در باب زراد اسکندر تراشیده نمی توان گفت اسکندر یکی از سلسله کیان است که از ایشان نه نفر سلطنت نموده اند که آخر ایشان و ارامی تالی بود و این نیز بدیهی است که اخباری که از تاریخ این طبقه در دست است استر ضای خاطر نمی کند شک نیست که نام جمعی از ملوک از میان رفته است و ازین سبب در طول حکومت بعضی و محاربان بعضی غایت مبالغه شده است لکن این همه در میان افسانهای که ازین اوقات ذکر شده است و قایمی که قابل ملاحظه و حفظ باشد یافت میشود ولی بعد از آنکه بدقت مقابله باین اخبار متوجه تواریخ ملل اولیه عالم نموده کشف حقیقت شود و کشفات معدینه را ریخته در خالص بدست آید و الا اخباری که از تاریخ این طبقه در دست است استر ضای خاطر نمی کند

باب پنجم

در نقل اقوال نورخان ایران در باب اسکندر رومی و سلاطینی که بعد از او در ایران سلطنت کرده اند

اخبار مختلفه که از مؤلفین ایران در باب زراد اسکندر و معامله او با وادار واد است در باب پیش گذشت جزئیات دیگر که در تواریخ ایشان مکتوب است قابل ملاحظه است گویند که قلیلیب پادشاه مقدونیه کشته شد و قاتل او قوس نام شخصی بود که بزوجه او مادر اسکندر عاشق بود و در آن اوقات چندی قبل ازین واقعه اسکندر بحرب سپهر قیلا قوس و شیر شهر را کوس رفته بود اتفاقاً در همان روز که این واقعه اتفاق افتاد اسکندر مراجعت نموده قاتل پدر را بقصاص رسانید و بنا بر این قول قلیلیب زنده بود و قتی که دانست پسرش انتقام او را کشید پس پدر خود از طرد و سایر امار و اعیان مملکت را طلبیده با طاعت اسکندر امر نمود و اسکندر چون از شیر و بدین پند فارغ شد بجنگی ساخته سران سپاه و ضنا دید اقامت را جمع کرده ایشان را بمخاطب ساخت و گفت بادشاه شمار روز باختر رسید مرا بیچو جی حکومت بر شما نیست من خود مانند دیگرانم و در هر کار که پیش گیرم محتاج بمعاونت

تا حاکم بود اسکندر می آن است که نصیحت مرا قبول نموده پادشاهی اختیار کرد تا او را در مهمات تمام معوض برآورد
 زمین و خرد پس بین می بایستد و سجد و بگوید و موکل است که حامی عباد است مردم متفق الیکه گفتند که اندر تر افول
 و نریا پادشاهی چنانکه در کم بعد از او ای این کلمات را خوانده است تا ج بر سر او که استند و زرتیة التواریخ منقول است
 که بعد از آنکه ملک بر اسکندر و قرار گرفت اول بیعت بعضی ارطا و یونان بر داخته بعد از آن پادشاهی کران عزیمت
 تیز ایران نمود که بگوید که بعد از فتح این مملکت بحساب بند و سنان رشت و در آن ملک با بگوید که یکی از سلاطین
 آنجا بود اتفاقاً ملائکه افاده رسولی بجایب او فرستاد و او را با طاعت و کدردن خراج دعوت نمود که
 قبول این معنی نموده گفت اگر اسکندر قبول نماید و حضری خوب صورت دارم با جامی از یک قطعه باقوت فیلسوفی
 دانش میشی و طبیعی بنهر سد یکیش بنایم اسکندر قبول نموده دست و پا خوش و دختر کرده که بد عشق و خرمیان بر
 پادشاه جهانگشای طلبه کرد که دست از ملک بدر برداشت جکت دیگر او با تور بود که اورا استگست داده
 بقبل رسانید و بعد از آن اطراف چین را گشتند تا فغان چین چون تاب معاف و مست و در خوشی ندیدند بل با
 نموده بار و می یونانیان شتابت او را تا خانه بنظر اسکندر رسانیدند اسکندر بر سجد که چگونه جرات بر
 اقدام چنین علی مودی خاقان در خواب گفت خواستیم که تو دستگیر از اینم از جنت خود می بدستیم چه میدستم
 مورد بهراس اسکندر شستم و اگر او را بگشاید رجعت من بر فور دیگر را بیا و ستای خواستد برداشت لکن از این
 یابست خوبی بود زیرا که یقین است بر کاری که خست و آن دوستی است اعتراض سخاوتی کرد اسکندر را این تلقین
 موافق مزاج افاده با خاقان چین مصالحت کرد و باین طور که خاقان خراج که او را اسکندر معترض ملک او نموده
 خاقان بای تحت خود برگشت تا نتیجه جنابت اسکندر نماید و زرتیم رجعت کرد و با شکری که بخار آن خبر
 از عدد پیشتر آن میداد اسکندر بر خد خاقان وقوف یافته حکم داد تا شکرش متعدد قائل شود چون تعابل
 صعبین روی داد خاقان با و در رجوعش میاده بجانب اسکندر نشاند اسکندر از سلب نقض میساق
 بر مید خاقان گفت تا شاکه خلاف عهد نمایم لکن خواستم تا شکر خود را تو نمایم تا بدانی که مصالحت بسبب
 عجز از جنکت بود بلکه ملاحظه اجرام فکلیه نموده متابعت تو اختیار کردم اسکندر را این گفتار رسیده آمد و ویرا مؤ
 اعما و ساخت و خراج از وی باز گرفت خاقان خضبط طلبیده طلا آلات و جواهر بسیار و زندهای بسیار
 برسم بیکس که نایب همچنان گفته بودند که حوت اسکندر در جانی واقع شود که زمین آسمان زمین باشد
 وقتی که اسکندر از فتح بالا دخته شده بجانب یونان میرفت روزی او را غانی عارض گشت یکی از سرداران
 که نزدیک بود دره خود را فرست کرده و سیرتی زدن بالای سر او گرفت تا از آب آفتاب محفوظ ماند
 چون اسکندر آن حالت را دید گفت قول بچنین صورت وقوع یافت و مرا باید رخت سفر آخرت بلبست و رنج که

که روز جوانی بسر آید پس بنا بر نامه نوشت که من بزودی روی زمین را برآورده در تعداد اموات محبوب خوام
 بود و هم در آن نامه از ما در درخواست کرد که طاعی که در تعزیت او و بند بایکسانی باشند که مصایب
 ندیده و از ایشان غیری فاقه نگشته باشد چون ما در خواست وصیت او را معمول دار و کسی را نیافت که بر دای
 مصیبتی دارد و یا غریزی فرو خفق و نشده باشد این صورت چنانچه خواستش اسکندر بود و مایه تسلط او گشت
 چه دانست که عموم بنی نوع انسان را از مصایب بهره ایست برعم مورخان ایران اسکندر و دیگران از
 سترهای گردستان روزش با جز رسید و بعضی در بابل نوشته اند سی و شش سال عمر و دوازده سال
 سلطنت او را گفته شش سال پیش از فتح ایران و شش سال بعد از آن قضیه علی ای حال جسد او را محسوس ساخته بودند
 فرستادند مورخان ایران که راوی افعال سلاطین اند تقریبی که حاوی اخلاق ایشان باشد گفته دار ذکر اینکه
 قاعده که درین باب جستیار نموده اند از نقل اقوال بایدها بآن چنان مشعر بر معنی و کاشف از مطلب است
 که تقریفات خوب و دقیق محرران فرنگستان حکایاتی چند ازین پادشاه کیستی شان ضبط و بعضی از آنها را
 ملاحظه اند زیرا که از این حکایات معلوم میشود که اهالی ایران چه قدر عجبنا به حکمت و علم و هیبت او دارند
 و رزنیة التواضع مطبوع است که روزی یکی از سرداران دشمن با دست بسته نزد او آوردند اسکندر فرمود او را
 رها کنند یکی از خضار گفت اگر من تو بودم اینگونه مروت در حق این مرد میگردم اسکندر گفت چون من تو شستم
 او را عفو کردم پس گفت من دشمنان خود را عفو می کنم ازین جهت لذت من در اظهار مروتست نه در اجرای
 سیاست و هم در آن کتاب نقل است وقتی یکی از صاحبمنصبان را از عزل خود معزول و بعلی و دوان آن منصوب
 ساخت و بعد از چند روزی از او پرسید که باین شغل تازه چه نوع میگذرانند آنمزد گفت منصب سبب اعتبار مرد
 نیست بلکه مرد سبب اعتبار منصب است هیچ عملی نیست که در اجرای لوازم آن حکمت و صلاحیت در کار نباشد
 پادشاه را این جواب بمقتول افتاده منصب اقل او را باز داد صاحب کتاب مذکور گوید از اسکندر پرسیدند که
 چگونه توانست با وجود جوانی در مدتی قلیل ممالک وسیع را مفتوح نماید و نامی بزرگ در عالم هند گفت با دشمنان
 چنان سلوک نمودم که ایشان را بجزو بد دوستی خود ساختم و با دوستان بپنجی بنات و رزیدم و رعایت خاطر
 کردم که ایشان را با خویش بسته نمودم و همچنین از او پرسیدند چرا احترام استاد پیش از پدر میکنی گفت پدر مرا از
 آسمان بر زمین آورد و مبدد استاد از زمین بآسمان میروم و هم او گوید که اسکندر را غضبی شدید بود و همیشه اجاب
 خود را از مخاطره تکلم با ملوک و در هنگام غضب جزم میداد و میگفت که سلاطین مانند دریا هستند که در آرامی خطر
 ناکست و لغو با تندر و وقتی که در طوفان باشند موج القاصه شبح حال اسکندر چنانکه از مورخین مشرق منقول است
 نخی که قابل اعتبار باشد کم است و همچنین جاییکه با مورخین یونان موافقت دارد و چیزی ذکر نشده است گرچه

ایرانیان تاریخ حقیقی این پادشاه میداند که تباہی بسیار دادند و نظم و شرمشون بر جایب کارهای اسکندر در برگیر
لکن آنرا خود و ایرانیان نیز احسانه میدانند و تاریخ این ایام ایران خود خیال است که جتساج بخودن احسانه
میت کوئند اسکندر را میری بود اسکندر و سن نام و او قایم مقام بدکشت و در خدمت ارسطاطالین
تخصیل علوم برداخت و تاریخ منتخب گوید که اسکندر قبل از وفات خود ممالک ایران را با امراییکه برادر اخته
و غارت کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان گرفته بود باز داد و فرمود اما سرکارم مقداری معین بشکرگاه
دارند گویند این کار را ابو ابدیدار مسطور کرد و گفت این امر را سوخی تمام در مزاج ابالی ایران دارند که نمیتوان اینها
از ان منع کرد و گشتن ایشان نیز مقتضی عدالت نیست پس ایشان را بهوئی دادستول داشت که تاریعت باشد
سودی و بند و اگر دشمن شوند باز بانی توانا اند کرد و لکن این امر را بعد از فوت اسکندر سر از اطاعت جانشینان
او بچسبیدند و این خود اتفاق نموده نوع دولت جمهوری فراهم آوردند و اگر چه هر یک با استقلال حکومتی داشتند
ولی توانمندی وضع کردند که در بعضی اوقات بسبب ستاد استان میشد اخیالت با تغییرات محکمه متجاوزان رسید
سال بعد از فوت اسکندر در ایران بانی نو و مورخین بومان برآمد که ایران بعد از فوت اسکندر بدست یکی
از سرداران معتبره که سیلوکوس نام داشت افتاد و او نام یگانا تو یعنی فاتح مرحود نهاد و به بلاد شام نیز دست
یافت بعد از او انجیوس موسی بر جای او نشست و او را نیز انیتو کوس نویس جایستین گشت و در عهد این پادشاه
یکی از امرای خارج گذار که ارساسیس نام داشت خروج کرده اگا توکلن را که از جانب ایتو کوس فرمانفرمای ایران
بود بکشت و علم استقلال را بفرشت و او بنا بر مورخین بومان سرسلسله ارساسیان است که در پارثیا
سلطنت کرده اند و نسب این سلسله را مورخین ایران با شکست میدهند که از نژاد سلاطین قدیم ایران است
صاحب دیتة التواریخ گوید که ایرانیان را گفت که چون دارا شکست خورده و بقتل رسید هم من درفش کاویانی را از
میان بدر برده پنهان ساخت و حال آن درفش نزد من است و بدین سبب ایرانیان با او یار شدند و بعد از
آنکه بر اگا توکلن فلبه کرده او را بکشت و بای سخت خود را می مقرر نموده پیغام بحکام ممالک فرستاد و
ایشان را دعوت کرد که ما را بحرب اولاد سیلوکوس موافقت کنند و گفت که اگر بر مراد نایزند ما را
خارج نخواهیم خواست فقط با هم رئیس بودن بر شما قناعت میکنم و مقصود از این اتفاق آنست که مرگیت در
حکومت خود مستقل بوده ایران نیز از حاکم احباب را بانی یا بدین است ابتدای تاریخ ملوک طویف
و چون ابالی ایران از نواد حکومت ملکت ازادی بخبر بوده و هستند لا شکست مقصود از این لفظ آن است
که معاهده عین امرای کوچکی که ملکت در میان ایشان منعقد نموده است برساند لکن اخباری که درین اوقات از
محدثین ایشان در دست است همه مجبول و مختلف اند و ظاهراست که ایسا بیک از آن رواست صحیح بنویسد

تاریخ حقیقی
ایرانیان
میدانند
و تاریخ
این ایام
ایران
خود خیال
است که
جتساج
بخودن
احسانه
میت
کوئند
اسکندر
را میری
بود
اسکندر
و سن
نام
و او
قایم
مقام
بدکشت
و در
خدمت
ارسطاطالین
تخصیل
علوم
برداشت
و تاریخ
منتخب
گوید
که
اسکندر
قبل
از
وفات
خود
ممالک
ایران
را
با
امراییکه
برادر
اخته
و غارت
کرده
بود
تقسیم
نمود
و آنچه
از
ایشان
گرفته
بود
باز
داد
و فرمود
اما
سرکارم
مقداری
معین
بشکرگاه
دارند
گویند
این
کار
را
ابو
ابدیدار
مسطور
کرد
و گفت
این
امر
را
سوخی
تمام
در
مزاج
ابالی
ایران
دارند
که
نیتوان
اینها
از
ان
منع
کرد
و گشتن
ایشان
نیز
مقتضی
عدالت
نیست
پس
ایشان
را
بهوئی
دادستول
داشت
که
تاریعت
باشد
سودی
و بند
و اگر
دشمن
شوند
باز
بانی
توانا
اندا
کرد
و لکن
این
امر
را
بعد
از
فوت
اسکندر
سر
از
اطاعت
جانشینان
او
بچسبیدند
و این
خود
اتفاق
نموده
نوع
دولت
جمهوری
فراهم
آوردند
و اگر
چه
هر
یک
با
استقلال
حکومتی
داشتند
ولی
توانمندی
وضع
کردند
که
در
بعضی
اوقات
بسبب
ستاد
استان
میشد
اخیالت
با
تغییرات
محکمه
متجاوزان
رسید
سال
بعد
از
فوت
اسکندر
در
ایران
بانی
نو
و مورخین
بومان
برآمد
که
ایران
بعد
از
فوت
اسکندر
بدست
یکی
از
سرداران
معتبره
که
سیلوکوس
نام
داشت
افتاد
و او
نام
یگانا
تو
یعنی
فاتح
مرحد
نهاد
و به
بلاد
شام
نیز
دست
یافت
بعد
از
او
انجیوس
موسی
بر
جای
او
نشست
و او
را
نیز
انیتو
کوس
نویس
جایستین
گشت
و در
عهد
این
پادشاه
یکی
از
امرای
خارج
گذار
که
ارساسیس
نام
داشت
خروج
کرده
اگا
توکلن
را
که
از
جانب
ایتو
کوس
فرمانفرمای
ایران
بود
بکشت
و علم
استقلال
را
بفرشت
و او
بنا
بر
مورخین
بومان
سرسلسله
ارساسیان
است
که
در
پارثیا
سلطنت
کرده
اند
و نسب
این
سلسله
را
مورخین
ایران
با
شکست
میدهند
که
از
نژاد
سلاطین
قدیم
ایران
است
صاحب
دیتة
التواریخ
گوید
که
ایرانیان
را
گفت
که
چون
دارا
شکست
خورده
و
بقتل
رسید
هم
من
درفش
کاویانی
را
از
میان
بدر
برده
پنهان
ساخت
و حال
آن
درفش
نزد
من
است
و بدین
سبب
ایرانیان
با
او
یار
شدند
و بعد
از
آنکه
بر
اگا
توکلن
فلبه
کرده
او
را
بکشت
و بای
سخت
خود
را
می
مقرر
نموده
پیغام
بحکام
ممالک
فرستاد
و ایشان
را
دعوت
کرد
که
ما
را
بحرب
اولاد
سیلوکوس
موافقت
کنند
و گفت
که
اگر
بر
مراد
نایزند
ما
را
خارج
نخواهیم
خواست
فقط
با
هم
رئیس
بودن
بر
شما
قناعت
میکنم
و مقصود
از
این
اتفاق
آنست
که
مرگیت
در
حکومت
خود
مستقل
بوده
ایران
نیز
از
حاکم
احباب
را
بانی
یا
بدین
است
ابتدای
تاریخ
ملوک
طویف
و چون
ابالی
ایران
از
نواد
حکومت
ملکت
ازادی
بخبر
بوده
و هستند
لا
شکست
مقصود
از
این
لفظ
آن
است
که
معاهده
عین
امرای
کوچکی
که
ملکت
در
میان
ایشان
منعقد
نموده
است
برساند
لکن
اخباری
که
در
ین
اوقات
از
محدثین
ایشان
در
دست
است
همه
مجبول
و
مختلف
اند
و ظاهراست
که
ایسا
بیک
از
آن
رواست
صحیح
بنویسد

ندارند و وقت بهم چنان بابتدای تاریخ حقیقی ایشان نزدیک است که قبول وضع افسانه نمی کنند و این سبب تاریخ اشکانیان و اشغانیان را که اقامت کنند چیزی پیش از هخامنشت نامها نیست و بالنسبه به همین نامها و تاریخ سلطنت هر یک هم غالباً دو مصنف با هم متفق نیستند اشک اول در زینة العوارج گوید پانزده سال و خاندان میرغیاث الدین بن بهام الدین مؤلف جلیب تیسر گوید ده سال سلطنت کرد و بعضی از مؤلفین نسبت شکست و اسیر سلوکوس کالیسیکوس پادشاه شام را با شکست اول و دیگران با شکست دوم سپهر او میدهند بعد از شانی شاه پورفرمان رو او شکست و بعد از چهار پهلوی با انیکوس بزرگ و مکر شکست خوردن و مصالحه نمود و در آن محال حتی از آن پادشاه بر ممالک یارتیا و میرکاتیا ثابت شد و بعد از فوت شانی پور چنین بنیادیکه دو سیست سال از تاریخ ایران کم شده است زیرا که میگویند جانشین او بهرام کو در زب و دگر کر این پادشاه همان است که مورخین مغرب کو ترزس بنیامند و دلیل قوی هم هست که همان باشند و معتبر در دست هست که او پادشاه سیم از سلسله و قوم ارمنی است و او بود که انتقام خون سیمی را از بنی اسرائیل کشید مصنفین ایران بر آنند که بعد از کو در زب پسرش بلاش بر سر ریاست جایگزید و بعد از هرمز و پس از هرمز برادرش زسی و پس از فوت او یکی از برادرانش که فرزند نام داشت صاحب سر ریشت و خسرو بعد از فرزند بر تخت برآمد و با امپراطور روم که ترابان نام داشت حرب نمود و در آن جنگ شکست بروی افتاده و تحکما او مداین نیز تصرف دشمن برداشت لکن بعد از فوت ترابان با اردیان که وارث تاج و تخت بود مصالحه نموده ممالک خود را دوباره به سبک آورد گویند که بعد از خسرو بلاش و بعد از او بلاشان بر تخت برآمد و تاج شاهی از بلاشان بر پسرش اردوان رسید که در آن وقت بارو میان در جنگ بود و پس ایان اردو شیر مشهور بروی تاخته او را از پای دادند و بعضی از مورخین ایران نسبت قتل در این مملکت او را بارو و ان بن اشع میدهند و تراکیکیا و س میرسانند و بنا بر صاحبان این قول از او و نسل او هشت نفر پادشاهی گویند و ایام پادشاهی ایشان قریب صد و پنجاه سال می شود خاندان میرغیاث و ارکیکیا و س میرسانند و بسیاری از مورخین ذکر می از او و سلسله او کرده اند بعضی ایشان را معاصر اشکانیان میدانند و گویند در بعضی از ممالک ایران سلطنت داشته اند مؤلف زینة العوارج میگوید که تولد عیسی در عهد خسرو و پسر اشع بود که بعد از فوت اردوان بر سر ریاست مملکت نهاد و بر ما محقق است که سلطنت این پادشاه دو سیست سال بعد از این واقعه بود و پس بنا بر این چنین معلوم میشود که سلسله اشغانیان هرگز وجود نداشته اند یا اگر بوده معاصر اشکانیان بوده اند و خاندان میر که یکی از مورخین فاضل و معتبر شرق است که منطبق بر این احوال مملعه نماید بر کمال عجز خود این معنی اعتراف میکند و میگوید که بعقیده صاحب تاریخ کزیده اردوان پسر اشع که سلطنت اشکانیان را بر او مداخلت از نسل کیکیا و س است و در تاریخ جلالی مذکور است

اشک

سرخس

اردوان
اشع

که اشکانیان د اشکانیان برادر ایک سلسله اند و بسیاری از مورخین ذکر می از ایشان نموده اند و الله اعلم
 در ذریه التواریخ تفضیل آمده و ایام سلطنت ایشان بدین پنج مرقوم است

ایام سلاطین	نام سلاطین	ایام سلطنت
اردوان براتش	مبت دوه سال	خسرو بن اردوان
بلاتش ابن اشغ	دوازده سال	کودز بن بلاتش
نرسی بن کودرز	ست سال	نرسی ابن نرسی
		هیچده سال

آخر همه اردوان است که بدست اردشیر کشته شد و ایام سلطنت او معلوم نیست از فوت اسکندر تا
 سلطنت اردشیر قریب یا صد سال متبوع و جمیع این زمان طویل میتوان گفت در تاریخ ابالی متفرق است حال
 اینکه چون در جمیع تاریخ رویمان میگویم که هم که زمان مزبور پراست از وقایع که ایران را آن خمر خوانند کرد
 پادشاهان پارسی که امروز ماستان در تاریخ مملکت خودستان مفعول است فقط سلاطینی بود که ستمیر و پیا
 در وقتی که خورشید آسمان نصف النهار افتاده بود و نواختند بر ایشان از ترسی چنانچه باید مکرر کن تنگ است
 که میتوان گفت که آن ضرورت سبب هنر و تجاغت ایرانان بوده است بلکه اسباب دیگر هم داشته است
 یعنی بجهت طلب مملکت و طریق مخصوصی که در حرب داشتند مکرر بر لشکر و میان غلبه کرده اند شعوری که
 مملکت پادشاه از طرف مملکت روم است اردویای خزر گرفته تا خلیج فارس میرود و همه کوههای بلند بایر
 و رودهای پهنای و وسیع و پهن دشتهای بی آب علف است و در هر طرف که است کرم رومی همگر و فکر
 از ذوق پاک و با خاک کیسان میگردید پس در حقیقت جنگ با لشکر بود بلکه با ذوق که با ذوق حیات لشکر
 بود و دیگر خطا کردن نیز بارزان پادشاهان روم است و از این پس دشمن خود ندی از جنگ است که میوان
 ۲ اینکه

گفت سبب شد که رومیان توانستند این طایفه را در سخت

اطاعت آورند و این قسم جنگات موافق حال زمین

و مردم و مرکب است و طرا و بر دشمنان

یقین بود که کار دیده ترین بهادران

روم که از سردار خود سخن جنگات

پارسیا می شنیدند تا جریگه

داوده بست سز

میخاریدند

باب ششم در تاریخ

سلسله سلاطین ساسانیه از اردشیر بابکان که اول پادشاه ساسانیان نامید
جود که آخر ایشان است

عهد سلاطین ساسانیه عهد جدیدی است در تاریخ ایران و چون سلاطین مزبوره علی الاصل باقیاصره در
در جنگ و جدال بودند از مطالعه و قایمی که از محترمین انبساطیه معقول است میتوان تصحیح اخبار متورخین را نمود
تا وقتی تمامه فرق با این حقیقت و افسانه داده شود محترمین اوراق کافی السابق متابعت مورخین ایران نمایند
که بعضی از اوقات که محبت تبیین عبارات جمله و تبیین تاریخ سلطنتهای مختلفه و وقایع مهمه رجوع با سنادی
که بهتر میتوان اعتماد کرد و خواهد نمود گویند اردشیر بابکان پسر بابک از نسل ساسان بن بهمن بن اسفندیار
است مؤلف زنتیه التواریخ گوید مادر او دختر بابک بود و بابک پسر ساسان بن بهمن بن اسفندیار
این قول نمی تواند صحیح باشد زیرا که از زمان اسفندیار سلطنت اردشیر بابکان شش صد سال است دیگر
بنی است ترا برای او ذکر میکنند در هر صورت گویند مادر او یکی از غالی بود و حاکم و ادبجو که میری نام داشت
شد که بابک را میری است که با وجود حدیث من عقلی و افزو شجاعی با هر انصاف دارد و لهذا او را طلبه است
و اردشیر در حضرت او خیانت اعتبار یافت که هر وقت امری او را از اجرای حکومت مانع میشد اردشیر
تا بمقام خویش میباحت و کردار او در شیر درین اوقات بنوعی موافق افاد که بعد از فوت پیری حکومت را
منصوب شد و باب رتی او با حال مختلفه این است لکن محترمان اوراق از تاریخ طبری و روضه الصفا و زنتیه
التواریخ نقل میکنند باجمله عجب نیست که جوانی چون اردشیر که باین سرعت رتی کند خیالات بر رت
خواهد نمود گویند قوه متفکره خیالات بیداری او را در خواب در پیشگاه و باغ او رستم ساخت و متیقین این خواب
تعبیر لطایف بزرگی آید و مودت جمیع مورخین بر آنند که اعتقاد باین خوابها بسبب این شد که اردشیر در
طلب سلطنت ایران برآمد و اگر فی الحقیقه او و متابعان او باین گونه خوابها اعتقاد داشته اند هیچ شک
نیست که در رتی او بدرجات عالیه سلطنت باید مد کرده باشد اول کسیکه با و مد کرد و پدرش بابک بود
و حاکمی که از جانب او در آن منصوب بود کشته بر فارس مسئولی گشت لکن بابک طرف میر بزرگ تر خود
شاپور را رجحان داده نام حکومت فارس بر او گذاشت و بعد از اندک وقتی سرای غرور را بدرود
کرد و اردشیر بن از پدر لشکر بر سر برداشت و اقوام شاپور را گرفته تسلیم اردشیر کردند و در فارس
حکومت

ذکر سلطنت ساسانیان

باب ۳۳

حکومت پستقلال یافت بعد از تنظیم مهات فارس بکران فاخته انملکت را تسخیر کرد و قتل را که اردوان توانا بدو افتاد
 او بردارد و تقریباً جمیع عراق را تصرف در آورده بود و مغول است که اردوان در بلاد جل قریب ذکر ساسانیان
 اند تا آنکه فتوحات اردشیر او را مجبور نمود که یار و شیر را از میان بردارد و یا خود از سلطنت کناری گیرد بنا
 بر آن میان بقا تکت بر بست دوست کرد و صحرائی بر فرمان قانی تند جنگی صعب روی نمود و اردوان کج
 با مبارز دست داد و پسر املکت در همان مصاف کاه بر او سلطنت سلام کرده تا پشاه خواند بد که اردان
 بعد نیز سلاطین عجم را این لقب نهادند پس از این فتح نمایان فرصت غنیمت دانستند نه تنها سایر بلاد
 ایران را بخت تصرف آورد بلکه مغولانک را وسعت داده از طرفی به هرات و از طرف دیگر تا خوارزم
 اگر چه در واقع که از مغولین ایران در باب حکومت اردو سر مغول است قریب همه را مغولین بودند
 تصدیق دادند و جنگی که با بدوم کرده است دست غلبه ایرانیان را بوده است الا اینکه جد ملک را
 بغارت رسانیدن انکار شده است بلکه مخصوص ذکر شده است که جزیره العرب را از روم استرداد
 نمود و در روضه الصفار قوم است که او شهری در سواحل دجله بنا کرد و چون هم در اینجا کور است که او در
 داین قامت داشت کمان برده اند که او بانی این شهر است لکن بر تحقیق است که در تها پیش از سلطه
 اردو سیر آن شهر موجود بوده احتمال دارد که این توهم بجهت آنست که اردو سیر آن شهر در حالت
 خرابی یافته تعمیر کرده است الفصه آوازه اردو شیر بلند شد و اطراف را فرو گرفت و لوکن اطراف
 اظهار اطاعت و انقیاد کردند و پادشاهان عالی مقدار از شرق و غرب عالم سفراء بدایمی ملوکانه بگذا
 او فرستاده بدوستی او قوتل چند چون از اقبال سیر و از افتاد رخصه شد سلطنت را به پسر خود و ثابور
 گذاشت ایام پادشاهیش قبل از اردوان دوازده سال و پس از او با استقلال چهارده سال است اردو سیر
 با بکان کی از عاقلترین و شجاعترین پادشاهان است که در ایران سلطنت کرده اند شرح احوال او بهترین شاهد
 بر این معنی که از نسبت ترین وضعی خود را بدیده بلند سلطنتی بزرگ رسانید و تغییری که او در احوال ملک خود و
 از عجایب کار با است موریچین ایران بر آنند که ملک ایران از کینجرو پای گرفت و دارا از دست داد
 اردو شیر باز بجای خود آورد و اینجا در کلمات او نقل است و ال بر بنکی ذات و حکمت او سب از آن
 جمله است که چون پادشاه عادل است رعیت را بداد و دوست دارد و فرمان گذار باشند و بدین
 سلاطین پادشاه است که امارا از اویم باشند نه بخار اویم از سخنان او است که ملک پایدار نباشد
 الا برودان کار دیده و مردان را جمع میسر شود و الا با مال حاصل کرد و الا بتجیر و ذراعت و تعمیر ملک
 صورت نه بندد مگر بعد از اویم او گوید از مدح و خرم غنوم خرم غنوم خرم غنوم دوم و هم او را است که پادشاهان

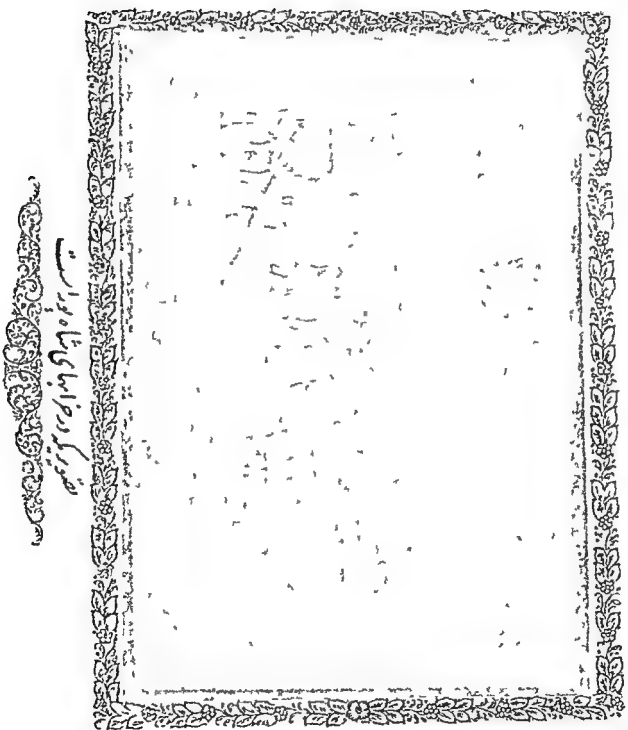
پادشاهان را سزاوار نیست که آبی در جوب کفایت کار کنند استعمال سیف و نشان فرمایند و در شیر خا که بر است
شکر مشهور است در سیاست کشور و وضع قوانین مکنی نیرمکائی رفیع و درجه عظیم دارد صاحب زبده التواریخ
گوید بواسطه مذهبیان از اجناس جمیع ممالک حتی از خانه های رعایا با خبر بود و گویند که او را علا و در عقل و افرضی با بر
بود کار نامه و ادب العیش از تالیفات اوست در کار نامه شرح اسفار و محاربات و در کتاب آبی رسوم
زندگی و ادب معاشرت مرقوم و این دو کتاب در نزد ابالی ایران چنان معتبر بود که نویسندگان فرمود تا نسخ
مستعد و از آن نوشته با طراف ممالک خود فرستاد و مردم اخلاق نیکو فرایگزید مشهور است که او بیشتر
با وجود این صفات بزرگ در دین زردشت متعصب بود و فقط نه همین گوشتش در اعلام و اجرام
احکام آن مذهب میکرد بلکه مردم را بیکجه و حقوقت اجبار بر رعایت لوازم شریعت خود مینمود و در ایلم فرحت
و برج و برج حکمت شریعت زردشت نیز مثل مذهب بر بزرگترم مختلف منقسم شده بود و محقق است
که بسیاری از سلاطین و پادشاهان مذهب یونانیان بودند و در آن صورت میتوان گفت که این عمل او بیشتر از
روی تعصب بجهت مصالح مملکتی باشد مثل اینکه مردم در مذهب چنانچه در سایر امور متحد و متفق باشند لکن به این وجهه
که بجهت اجرای این مطلب بود و اگر چه در نظر زردشتیان او را بدرجه چهرگی رسانیدند اما در چشم شکر بن این مذهب
ظالمی نفاک نمود و فروسی و صیت او را به پسر و وقت مرگ ذکر یک از آن وصیت عجیده او در
باب مذهب و حکومت معلوم شود خلاصه مطلب اینکه ای میر همیشه در خواطرش که پادشاه حامی و حافظ مکن
و ملت است سخت و منبر تواند نمود و همواره میخواند که یکدیگر محتاج سلاطین پدین نفاک و ظالمند و خلق بد
شریعت از جنبش ترین بهایم شرع بدون مکتب میتوانند زیت و لی زیت مکتب بدون شرع و در صورت
امکان نیست عقد نیز از مکتب و ملت جز نمید و قواعد معده شریعت صورت نه بند و پس سلطان را
باید صلاح و امانت او بدون شایسته و زور و یا سمر متعلات رعایا باشد و بعد از صلاح چند در خانه که پد بدان
ای فرزند که دنیا همواره در معرض مصائب است پس چند کن تارش روی نه های بخت با شیرینی صبر و تسلیم
مقابلت کنی و اگر احوال اقبال را ستر خندی شود و سر از مقتضای حکمت و اقتصاد و هیچ حاصل اینکه خیال پادشاه
کن که بعد ازین رعایا که در اوج حضرت الهی هستند ما را به نیکی یاد کنند و بر روان ما رحمت فرستند و هم از
وصایای او در روضه الصفا منظور است که پادشاه باید خود را بجهت مصطف سار و یکی بزرگ
نشی و بیکر خوش خلی سیم استیلا ی بر تده چهارم مصون داشتن عرش و مال رعایا شاپور از
شاه پیر سلاطین است در باب نژاد و تربیت او افشانه های بسیار منقول است گویند مادر او دختر اردوان
بود و صاحب روضه الصفا گوید که او خواست با تمام پدر او شیر را زهر دد و در شیر ازین معنی اطلاع

۲ خوش

۲ داشته

تبرکات

محمّد



تصویر یک درخشان شاه دار است

یافته دختر ابوزیر سپردا بقفل رساند لکن وزیر چون او را عالمه یافت کشتن او را صلاح ندانست و چون طفل
متولد شد نام او را شاپور نهاد و کلیه غنی بقیقه عالی او پرواخت بعد از چندی که او دستار بدست و اوست
انگهارا نداده کرد و نیز کیفیت را معروض داشت پادشاه ازین بختی سرور شده خواست بداند که شاپور در حقیقت
سلسل اوست یا نه فراماد تا او را با چند نفر از اطفال امسال او در حضور آورده بکوی بازی مشغول شوند در انجا
بازی کوی بازی نزدیک تخت پادشاه افتاد و بچیک از کودکان با و درون کوی اقدام نمود و دیگر شاپور که قدم جلاد
پیش نهاد و کوی را در بر بود پادشاه بجانب وزیر دیده داشت که شاه زاده همان است الفقه اول
چون که شاپور کرد با ضیمن کی از امرای عرب بود در زمانی که شاپور در خراسان بود فرصت عینت داشت
جزیره العرب را بتصرف آورده قلعه خضر را که حصم نیر گویند مستحکم نموده متفرات ملت ساخت شاپور چون
از این جرات مطلع شد شکر بر اسباب کشیده و خضر بن برحق شاپور چاه راه گشته بود عده بابونی حرم پادشاه
با پدر خجانت اندیشیده حیات و حکومت او را در معرض هلاکت و بوار آورد و انجا حیات این جنات
شاپور را از انجا می بعد مانع آمده بجای آنکه دختر ابر تخت و کج نشاند سجلا و سپرد تا او را بجنه و خاک کشت
و کفر عمل چاکه سزای او بود بدور رساند الحاصل بعد از آنکه شاپور را که ملای جزیره را مفتوح ساخت لشکر
بر نصیب کشیده و این قلعه باین وجه و فرات واقع است و دولت روم و ایران بهیته بر سر آن نزاع داشتند
شاپور بعد از فتح ابر بنده آنرا مفتوح ساخت و بنا بر مورخین ابران چون محاصره آن قلعه بطول انجامد شاپور حاضر
شده لشکر افرا مانا اتفاق از حضرت باری معاونت و یاری ملت نمایند گویند و رحیمی که مشغول بصره
و اهنال بودند و باری از قلعه افتاد پس از فتح نصیبین لشکر بجانب ممالک روم کشید و فتوحات عذیده
در آن بلاد او را دست داد و قیصر روم را که و اسیرین نام داشت اسیر کرد و مردمی دیگر را بآن جهم منصوب نمود
کار اقل قیصر جدید آن بود که شاپور را با نظر اینکه در آن اوقات پای تخت قیصره روم بود برده و دشمن را
با و ناخت و تاج داد و با عنیت مینار و سمرای بسیار مراجعت کرد لکن از یکی از امرای روم صدمه عظیم
بشکر او رسید مورخین ایران نگهتانبکه در او اخر سلطنت بعد از او افتاد و ذکر کرده اند بنا بر قول ایشان شاپور
سی و یکسال از انقبال کام داده بعد از جنگ با روم شهرهای مقدونیا کرد از انجمله و بنام جویس بنانها یکی
بنابور در خراسان که نامش از شهرهای مجتر است و دیگر شاپور قریب کا زرون در فارس و بعضی گویند شاپور
از بنایهای ظهورت است که اسکندر در طراب کرد و شاپور دوباره با نمود از شاپور فارس از میست
کر که همانکه در آن تصویر اسرای روم را نقش کرده اند و چنین بنیاید که مقصود شاپور ازین عمل آن بوده است
که ذکر کردی از فتوحات خود در روم و اسیر نمودن یکی از قیصره را بر صفحه روزگار ثبت نماید در باب دیگر

نسخه
بر خط

شرحی ازین که بهما و نصا و بر مرقوم خواهد شد محترمین ایران و اریه فرط سخاوت و شجاعت زایا و میسایند و کونیند
 که او حفظ آرزوی دولت میکرد و تا در مملکت و محصولات امور مصروف دارد هر مرز این شاپور
 کونیند و خلق و خلق بطنیه بار و شیر بود و او را و دختر هرت یکی از لوک فارس بود و چون اردشیر از چنین
 شنیده بود که یکی از نسل هرت بسلطنت ایران خواهد رسید هرت دگشته در ایتصال و دو مان او کوشید
 این دختر که نیت بجهت شایانی پناه برد شاپور در شکار او را دیده اسیر محبت او شده و او را بشیر طرنی به
 سرای خویش برد و کیفیت را از اردشیر نهان داشت اردشیر روزی بچرخه شایه شاپور رفته هر مرز را
 و صورت طفل او را خواش افاده از حالش متعجب شد شاپور قینه را معروض داشت پادشاه و اسروری
 بنهایت روی داده گفت نگر مرخدا ی را که قول بچین که این همه سبب هم من بود و صورت و وقوع یافت
 و یکی از نژاد هرت و ارث تخت من خواهد گشت در تو را بچ معتبره مذکور است که شاپور بر مرز با ایالت
 خراسان که در آن اوقات برج و منج بکال آن ملک را و یافته و جمعی علم طغیان بر افراشته بودند فرستاد
 و هر مرز و طغ و قع و عدای ناز و جرم و رقی امور داخله مملکت مساعی جمیله بمنزول داشت و ازین جهت دلها
 بر محبت او قرار گرفته بلند آوازه گشت حصار و اجمال بچک آوده او را و در حضرت شاپور بنفاق متمم ساخت
 هر مرز چون از سعایت پادشاهان واقف شد دست خود را بریده نزد پدر فرستاد و پیغام داد که به از
 این شایه بی بر صداقت و دو لخواهی خود و نام شاپور ستا شده او را نزد خویش طلبید و بقیه العمر در
 غایت اعتما و بچیت بنیای با وی سلوک کرد و سلطنت این پادشاه صالح یکسال و چند ماهه شمرام بر
 از بنا بای اوست و درخت ناز بخی است که مکنه انبار اعقیده آن است که نشانه اوست و از این سبب
 بنظر احترام در آن و درخت می کردند مبرام بن هر مرز بر جای پدر نشست و او پادشاهی بود بحکم
 اتفاق موصوف و بعد از انصاف معروف را غایا او را دست میداشتند بزرگترین و قایع زمان
 سلطنت او قتل باقی نداشت است کونیند کتابی آورده نام او را از تنک نهاد و او را کرد که کتاب سادسی
 و در آن کتاب کوشیده بود با جمع ما بن احوال ایشان کند بنا بر مذہب بندگان و تو او را عذر و شتر به
 زردشت و اصول عقاید عیسویان و چون مسیئیده که اعتقاد عیسویان آن است که بنا بر و خدای هیچ بزودی
 فارغ از طاعت خود را بد کرد و مانی بجهت فریب از طایفه گفت من فارغ از طاعت می جویم چنین میاید که نداشتی را
 معجزه خود قرار داد و بجهت اینکه زیادتر رسوخ و خاطر مردم پیدا کند چندی غایب شد و در غاری نهان
 بود و کار با اینکه باید تمام نموده بود و خلق ساخت و گفت که آنها از آسمان بدو فرستاده شده است
 و در ملک که نمیدانستند صنعت چیست اعمال او را اعجاز پیدا داشتند ی خلقی کثیر باو گردیدند لکن در ایام
 شاپور

ذکر سلطنت بهرام پنجم

باب ۳۷

شاه پوزانیم آن پادشاه قهار از ایران که تخته بنا تا رو چمن رفت و بعضی کوه بنده وستان خرم کرد و دیگر حجت
 کرد زمان بهرام و بهرام در اقول طال چنین دامود که دین او را قبول خواهد کرد اگر چه غالب بر آنند که این بخش بهانه
 بود که مانی و منابغان او را بدام آورد و نتیجه ساد بهر مدقه میداشت مانی و جمیع متابعان او را بقتل آورد و بدو بقول
 مؤلف زنتیه التواریخ پنج پوست او را کشته و در گاه کرده بر دروازه شهر او بخت بهرام سده سال دهنده ماه یا دشا
 کرد و در عهد او ایران کمال آرامی داشت بهرام تانی بر جای پدر نشست و در بیادوی سلطنت بجهت بعضی ظلمهای
 شدید اعیان ملک از او رنجیده اتفاق بر طغ و قتل او کردند و بدو بدو بدان ایستان را این مضمی مانع آمده
 در خواست کرد که میتش را که سزا از اطاعت بر چنین افعذر صبر کند و او با پادشاه ملاقات نموده و در
 باب بخش ایشان صحبتی بنادر و امر قبول کرد و بدو بنا بر نصیحت او هیچکس بر درگاه حاضر نشد پادشاه و در
 قصر خویش کرده بر خلاف معمول و کسی را ندید از این مضمی بر اسی بقیاس بروی مستولی شده بر خویش بگزید بالاخره
 مؤبد مؤبدان پیدا شد و رسم تعظیم سجای آورد و تاستاد و آمار اده و از چهره او بود آید شاه از صورت
 حال استقنار نمود و در پاك بنا و صورت حال را چنانکه است بر اسی بان کرد و بهرام را برودان ناکان
 سو کند و او که بر جان خویش رحم کند و کردار خود را تغییر دهد یا دناه را دل بهم بر آید و بدو بجزم خویش اعتراف کرد و اظنا
 مذمت نموده عهد کرد که آینده بدارک مافات قیام نماید مؤبد مؤبدان بغایت فرحناک شده شاه را دعا
 گفت و استادی کرد و جمیع اعیان و خدام بارگاه حاضر شده بر یک سجای خود فرار گرفتند پادشاه دانست
 که حرکات ماضی او همه را با وی و ستم میانه است بالاخره آنچه با مؤبد مؤبدان گفته بود با اعیان نیز کرد و کرد
 نفیة التواریخ سلطنت او را ظلم و اجحاف تیره ساخت و در عهد این پادشاه بود که کاروس فیض روم خبر بفرست
 را مستحق کرد و از دجله خود نموده دلبان را بجزیره تصرف آورد و چنین معلوم میشود که در آن اوقات اختلال بحال ایران
 راه یافته بود که بحرفوت کاروس هیچ خبر دیگر ایرای و داز چنگ رومیان را بائی نمیداد و ریر که کاروس مروی بود
 سیاهی دکار دیده و اگر چه در آن حال فیض روم بود آلا ای که هنوز بر جان عادت سپا بگری میریست و بدیهی است
 که بهرام که در مار و سخت مستغرق بود با مقابله کاروس داشت مغول است که سمرای بهرام هنگام غروب
 آفتاب وارد دارد و می فیض روم بدو فنی کت کربان بصرف عدا مشغول بود بدین معلوم شد که سفر ارا داده شد
 فیض روم از اینسان را تصور برده چون ایشان بجزیره رسیدند دیدند شخصی مثل یکی از سرداران بر سبزه نشسته
 و بعد از خوردن مغول است و غذای او قدری گوشت و فنی از سبزی آلات بود و جامه سیمین خشی بر او تن داشت
 صحبت نمایان شروع شد بدین ملاحظه روم فیض روم از سر خود برداشت مری چون طاس سپهر از رو و ناف
 و از درون یکس برایشان بود و گفت اگر ملک ایران به برتری دولت روم کردن نهند ملک ایران را از دست

سلطنت
 بهرام پنجم

کردش
 خاموش

ذکر سلطنت ساسانیان

چون سرخود انمو پاک جوانیم کرد الغرض بهرام بعد از بنده سال و بقول بعضی سیزده سال سلطنت ملک راوداع گفته
 پیرا و بهرام ثالث بر تخت برآمد کونید و از قبول تاج استماع نمود لکن آخر الا و اعیان ملک بالبحاج تمام تاج
 بر سر او نهادند اکثر مورخین سلطنت او را ذکر نکرده اند ایا م سلطنتش چهار ماه بود بعد از او نرسی را در او جای
 او گرفت و او نیز چون بهرام کمتر می تعرض احوال شده اند و تاج به جم سلطنت او را نه سال گفته و زنیۀ الوارنج چهار
 میوید قول صاحب بهجم با مورخین روم موافق است بالجمله در او اخیار ایا م حیات ملک را به میسر خود هرگز واکذا
 بعد از قتل تدی ره بسیار ملک عدم کرد و در تاج روم حال نرسی را بسوط تر نوشته مفعول است که غالب بلاد
 ارتقیه را تسخیر نمود و گشتی فاحش بتکر روم داد اگر چه تاج این اوقات را مورخین ایران مختصر می نویسند ولی می توان
 گفت از حیرت سبب فحش چنین نمایان را که باعث فخر ملت است از قلم انداخته اند که بگویم بحسب کتب که در ثانی احوال
 شامل حال پریان کشت از ذکر برود و اعتراض کرده اند زیرا که رومیان بهال دیگر باریان خود کردند و درین مختصر
 بدستور العمل امونکار بحرب جزیره العرب را بدست راست را کرده و عسکر از میان کوه های ارتقیه بطرف ایران
 برد باین سبب که عسکر رومی غالب پیاده بودند و برای تضعیفات پیاده مناسب تر بود و باری درین کثرت مختصر
 بغیره باریان تاخته ایتان را بنزیت داد و بسیاری از ایشان را طعمه شمشیر ساخت نرسی نیز زخمی شده اند که
 رومی برافت و اسباب و اثاثه و خیمه و خرگاه و حریم سلطنت بدشمن افتاد و قیصر سراسی سلطنت را کمال تمام
 و احترام نموده و محض فرمود و چند می بعد ازین مقدمه میان دو ملت مصالحه شده از شرایط معا هده معلوم میشود
 که جزیره العرب و پنج ملک از طرف شرقی و جلوه برومیان واکذا شته شد و بیشتر ارضی کردستان داخل
 ملکهایست که از سمت شرقی و جلوه واکذا کرد و کردستان مملکتی است اگر چه حاصل خیر نیست ولی سپاه خرا
 و باین سبب و وضع طبیعی این ملک سرکوب جمیع بلاد غربی ایران است و چون ممالک جنبه مزبور که برومیان
 واکذا شته شد از تعلقات ارمنیه بود و این جنگ را نیز رومیان با ایران بحاکمیت و الی ارمنیه کرده بود
 آذربایجان را از نرسی گرفته و در عوض بلاد جنبه بحاکم ارمنیه دادند و حاکم ارمنیه چون با ذر با بجان دست
 یافت تبریز را پای تخت ساخته و اقصی الغایه ترین آن کوشید بهر مزن نرسی هفت سال و پنجاه سلطنت کرد و
 از ایا م سلطنتش واقعه قابل ذکر باشد بعد از فوت او چون او را فرزندی نبود و نزدیک بود که انقشاش سجال مملکت
 راه یابد لکن مؤید بنودان اظهار نمود که حرم پادشاه حامله است و علامات قطعی هست که چنین پسر مانند صاحب
 زنیۀ الوارنج کوید که مادرش او خود گفت که مرا خود یقین است که این طفل پسر باشد زیرا که بکشت و قرار نمی گیر
 و در جانب برکت کسانیکه در این امور سر رشته دارند البته میداند که چرا این علامات باید سبب یقین خاطر
 بشود باری بالاتفاق تاج بالای سر پادشاه غیر متولد او زبان کرده او نیز در همین حالت بر روز اعیان مملکت

سلطنت
 نرسی
 نبت

وزر بانه بامیداد چون طفل تولد شد با اتفاق ارام اورا ساپور نهاده و چنانکه باید مستعد حال او پر و احسن در زینت
 الزار چسبیده است که هم از او ان صبی صیت رسد و بجابت او ملند و لکن جعفر و سبب شد که لوک اطراف بهوا
 شیر ایران افتاد و در وقت واحد شکر و دم و توان روی آن سمت نهاد و اعراب بن عیار و قبیلہ عبد القیس
 سواد جل جلاله فایز بار بار کرده در ایران خرابیهای بسیار کرده و اول جکت ساپور با طایفه عبد القیس بود و
 انتقام سندی از ایشان کشیده چنانکه لطف او که ذوالاکتاف است معلوم میشود و بر آنکه شامی اعراب را
 سوراج کرده در میان از آنها که زاید بود و درین ایران تاج ساپور را ماسانه حیدر استناد که سبب محرک و
 از طرف بر و میان بود و تفصیل و فایده که حقیقت اتفاق افتاده است کفایت میکند لکن با اینکه عظمت و فایده را
 با حمل کند استند اند با حمل کاشته فتنه غریب مدون احتمالی را تفصیل میدهند که با دستهای این عظمت ناموس
 را بر کرده جاسوس سندی چون تصویر او نزد قیصر بود و در مجلس بسیار صحبت است با بخت کردار گشته و آنچه لازم است
 و خواری بود و اقامت اسرار سر او آوردند و بالاخره نکام بر سرش کرده ماسیاه روم را بر آتش برودند تا مثل دمار
 که در میان در این مملکت نمودند متناهی کند و چون از احوالت فرج روی نمود سبب عظمت فراوان استخوان
 با فتنه انتقام جمیع رسوایان و نهضت خود را از قیصر روم کشید بن طور که شکرم روم را شکست و قیصر را اسیر نموده
 بعد از ده سال باز گرد و عرض این بدت اسرار بکار قیصر حرایمانیکه در ایران کرده بودند و داشت تا اینکه اگر
 درخت کو یکی از دست ایشان ضایع شده بود و دوباره کاشتند این قضیه راجع بطله است که ایرانیان در عهد
 قضیوس بر و میان کردند و هم از این منقول است که چون قیصر روم مراجعت کرد شخصی از راء قسطنطین تحت
 او را در تحت تصرف و آورده لشکری جزا بجزایران فرستاد و دره قبایل اعراب بر سبب انتقام بد و پیوسته
 مددش میکند و مبادا و بنابر سبب ساپور دانست که اگر در مملکت با دشمن دست بر گزند احتمال شکست است
 و اگر شکست باید بجای مسامحت حاصل خواهد شد لهذا یکی از اصناف درونی ملک ستافت و بعد از عقد و جمیع آوری سیاه نموده
 بطرف و بتن حضرت فرمود و شکلی صعب روی داد و کوسید در آن جنگ ساپور مردانه کوشید بالاخره شکست و آواب
 مقاومت بناورد روی نهیست نهاد و در جمعی کثیر از ایرانیان سحاک پلاک افتاد و ساپور نیز با مدد وی از
 حواصی خود جان از معرکه بیرون ردا تا طولی کشید که دوباره جمیع آوری سیاه نموده متحد محاربت کشت و بتن
 و شکست داده تا حد و درم تعاقب نمود و سفر از قیصر فرستاده پیغام داد که اینک با شکری کران با انتقام
 و خون و مال غایبی خود که در معرض قتل و هب و اسیر در آمده کر بسینه ام اکنون اگر دیت کشتگان را مقرر متوی
 و جهات مهنو بر اعراض میدهی و دست تصرف از ولایت نصیبین که در امره سابقه داخل عراق بوده که تا هسکینی
 تسخیر خلاف در خلاف نموده عمان انصاف انعطاف میدهم و الا نظم سحران یولا و سم کم نام

روم از اقالیم کم نابرمور چنین ایران مقصور و مرسیده بشرط مرزبوره کردن منها و شهر یضین را بشاپور و الاکتاف
شاپور علی الفور و او زده هزار نفر از فارس و عراق یضین فرستاد که در آنجا سکنی و زمینهای اطراف شهر از اراعت
کنند این است نقل قول ایرانیان و در باب جنگ مشهور جولیان مقصور و مفتح بر یکی که باین پادشاه نسبت میدهند
باید اشاراتی باشد چنانکه جولیان بعد از عبور از دجله در میشت دیوار مدین کرد و حرکت شاپور را در این مقینه درست
و خوب نقل میکند باز بقاعده همیشه ویران ساختن ملک و تاخت و تاز نمودن مثل قطع الطریق ظفر ایرانیان را
شد فرار جولیان را ذکر کرده اند لکن قوتش مذکور نیست و این معنی که یا سبب است که میخواستند بگویند که قوتش مذکور را
بسی بخیر شهادت و حکمت خود شاپور نبود بقول صاحب زینیه النوار هیچ ایام سلطنتش چند ماهی پیش از عمرش و عمرش
هفتاد و یکسال بود و در عهد او ایران نهایت ترقی داشت و حدود و مملکت از هر جانب بسط یافت و دولت روم
غلبه کرد و یضین را با کتری از جزیره العرب پنج ملک که از حد غربی ایران اجداد او از دست داده بودند از
جنگ ایسان اتراع کرد و همین ازمیته را که ملی مستقل بود و متحرک کرده جزو مملکت متحد سده نمود و اگر چه در این باب
او را بیخیا نیت منسوب کرده اند با معنی که تورانوس پادشاه ازمیته را دعوت نموده مقید ساخت و بهمدان
قید رورش با جز رسید لکن این کار اگر هم حقیقت داشته باشد ضرری باعتبار او در چشم رعیت خود و اعقاب
و انسال ایسان نخواهد داشت باجمعه شاپور چنین بنیادیکه پادشاهی بود موصوف بدانش و شجاعت و از
دقایق فنون سپاه کشی متخصر بعضی از کلمات وی ثبت و قافراست که کشف از معرفت او بطبیاع بنی نوع انسان
میکند از سخنان او است که این من الکلام ما هو انفع من الغیث و ما هو قطع من السیف و هم او گوید چنان
زندان برون رود و بی شکل بیرون زود و حدیث مذموم از دل اردو شیرانی بر جای شاپور نشست بعضی گویند
پسر هر فرد را در شاپور است و در تاریخ طبری گوید که هر فرد و شیر را که فرزند اول او بود و از ولایت عهد قطع و
سلطنت را بشاپور که هنوز متولد نشده بود گذاشت و امر او بصیت او عمل کردند لکن این افسانه است که هیچ احتمال
ندارد و بعضی گویند که برادر داری شاپور بود و هر که سلطنت ایران کرد و بلکه بطور نیابت مشغول بود و تا اینکه برادر
زاده اتس بن رشد و تمیز رسید و در هر صورت چهار سال ایام حکومت او را نوشته اند و بعد از آن شاپور بن
شاپور و الاکتاف او را خلع کرد و شاپور بن شاپور را گویند پادشاهی صالح و نیکو کار بود و چون از مدت سلطنتش
چغبال منقضی گشت روزی در حینه در خواب بود که با وی صعب برخواست طلب حینه را بخت ستون بر سرک
آمده بدان در گذشت بعد از فوت شاپور برادرش بهرام رابع بر جای او نشست بهرام را لقب کرمانشاه
باین سبب که در عهد برادرش حاکم کرمان بود و در ایام سلطنت خود شهر کرمانشاه را که از معارف شهرهای
ایران است بنیاد نهاده نام خویش بر آن نهاد و در پنج میلی آن شهر طاق بستان است از خطوطی که در آنجا کنده

اردو شیر

معلوم می شود که بحکم بهرام ساخته شده است بعلب اینکه نام خویش و پدر خود اسالها بر صفحه روزگار ثبت سازد
و در وقت انقضای سلطنت که یازده سال و در زیتة التواریخ یازده سال و پانزده سال و در شکر او غوغا شده و چون
سبب شکین فتنه پیرون آمد تیری بر قتل او رسیده و در گذشت بعد از بهرام یزدجرد و ایتیم بر تخت برآمد بعضی
یزدجرد را برادر و برخی بر بهرام دانستند و چون ایران اتفاق دارد که یزدجرد و پانزده سال و در شکر او غوغا شده و چون
بود و بعد از شانزده سال و پانزده سال و در شکر او غوغا شده و چون
بسیار شدند که در حکایت بهرام که بنا بر سقواب سخن پدر او را بر بستان فرستاده و در
او را عثمان بن امراء القیس بنود که در آن اوان را مست جمیع اعرا یک در تحت حمایت دولت ایران میزیستند
و موقوف بود و چون روم را در شرح اطلاق یزدجرد و ایران اختلاف کلی است ایران را یان ظالم و خوشنوازش خود
رومان تامل و دین داشت و اندکی از تحریف نوم که یکدیگر را کادیوس سپهر خود را در مرض موت بر یزدجرد سپرد
و در جاست کرد که حمایت از وی در پیغ ندارد و یزدجرد نیز جهان از عهد بر آمد که مام سمولی عا دیار بر طاق
سپایان نهاد یکی از تحریفین مسیحی نیز تصدیق این قول میکند اگر چه گمانی بزرگ میدارد که چنین است را کسی بدست
دستمن اصفی خارج مذہب بسیار و ذائق این احوال خود که یکدیگر چون این حکایت از سایر مورخین رسیده و ثابت
شده است قابل اعتبار نیست در هر صورت ایران معلوم می شود که یزدجرد و روم بر یکدیگر میهنور بوده است
و احتمال دارد همین حکایت سلب شهرت و یکبارگی او در آسمان و باعث بدنامی در ملک خود باشد که در
شده است که مورخین قدیم ایران چنانکه سایر ملل دیگر همه گمانی بوده اند که سر رشته مذہب آملت در دست
دستند باشند و لا بد در نوشته جات ایشان چیزی مانده که فناء الفاء آن تعصب باشد و می تواند بود که گمانیکه از او
مانده است منافع تقریفی است که از او کرده اند از عثمان دوست که دانا ترین یا دستان کسی است که چون
در چشم می شود و دیگر مدعی در نکست کند و در هنگام توانائی و در بادش نکی ستاب نماید و هم او که بد که چون پادشاه
دست از نکی بداد و ناچار مدعی گراید زیرا که چون ادبته آخت بر دل پشت کند انسان لا بد روی بکناه خواهد رفت
بعد از فوت یزدجرد اعیان ملک ایتیم که بهرام در بلاد عرب و ممانند و عوا رب را عادت نیز خلاف عثمان
اورا لایق سلطنت ندانسته خسرو نامی را از خانواده یا دستان بی تحجب بر آورده و تاج بر سرش گذارد و بدلیل همین
علی باعث برود علو همت و ظهور کمال قوت و ستماست بهرام شده بدون مزاحمت سلطنتی را که علی الاستحقاق
داشت بود و مصرف شد تبیین این مقال آن که بعد از بدید صنادید ملک تاج را در میان دو سینه نهادند بهرام
بر سر پهلوانی آن سینه را کشته تاج را در بود این حکایت از غایت ستماء احتیاج به بیان ندارد و بهرام را چون
صفی لشکار کور بود بهرام کور خوانند و بجهت بهرام چون برسند ملک برآمد و اول بر سر ضای خواطر نعمان که تربت

ذکر سلطنت بهرام گور

او کرده بود کوشید و دیگر صف و اعزاز آنکسایکه خواسته بودند و او را از ملک مورو و ش محروم سازند نمود و این اعمال باعث جلب طایف خلافت گردید و سایر افعال او کافه ناس را موجب خوشنودی گشت مومنین همدان و از بعضی توصیف انعام و افضال و صلاحیت و هنر و شهادت و شجاعت او دم میزدند سخاوتمندانه و نه تنها در دربار و پایتخت بلکه در جمیع ممالک او اثر کرد و قاطبتی بی مکافات و لیاقتی بی پاداش ننهادند مقولست که وزیر و اعیان حضرت از افراط و جود وی مستعجز گشته عرضده و شتی میضنون آن که پاداری اساس حمت و اقدار سلطان بجمع خزان است دفع کردند بهرام بر جاشین نوشت اگر دلما می ازادگان را بجواید انعام و احسان صید کنم یکدم حیل تو انم نمود و در عهد این پادشاه بود که در قاصان و سازندگان در ایران و اوج یافتند و در نیت انوار کج کوید که روزی بهرام را که در جمیع افتا و که بدو سازنده در رقص بودند بهرام سلب پرسید یکی از ایشان گفت بهر طرف فرستادیم و صد دیار نیز دادیم لکن نمکن نشد پادشاه فرستاد تا دوازده هزار نفر ازین طایفه آوردند زمان خوانند و نوازنده را در ایران کاوی گویند ازین معلوم می شود که کاوی بوده و میر و را میضورت یافته و دلالت بر آنیکه این طایفه اصلا از کدام ملکند با توجه سبب این کار و بعضی دیگر ازین قبیل آوازه و اطراف افتاده که نه تنها پادشاه ایران بلکه رعایای آن ملک همه در عیش و عشرت مستغرق و در لهو و لعب مستهلک انداقل کسبکه بطبع تخریر ایران برخاست خان قبایل را و دارا المنه بود و در تاریخ ایران خاقان چین میویند که با میت پنج هزار و بعضی با دوست و پنجاه هزار مرد و انجیون عبور کرده خراسان را عرضة هنب و ماراج ساختند این خبر سلب و حشت و اضطراب ایرانیا ن گشته و چون تشار یافت که بهرام نفعه از تخت غایب شده است اضطراب عظیم بر مردم دست و ازیرا که پنداشتند بهرام چون باب مقاومت و رخویش بدید رکعت کج گفته سرخو کرده است جمعی از امرائیز با شکرگاه خاقان پیوسته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند خاقان نیز چون صورت حال او دریافت مملکت ایران را در قبضه قدرت خود دیده رعایت حرم فرو گذاشت چون شی تار میر از خواب پندار برداشت در زیر میخ و شنان گذاشت تقضیل این احوال آنکه بهرام کم شده با هفت هزار نفر از مردان کار دیده و بر لشکر خاقان سلجوقان آورد و گویند برگردن هر اسب پوست خنکی که در میان آن سنگریزه چند بود و آویخته بودند و در دست کج حمله میواران آن پوستها حرکت داده صدای صیب و آوازی غریب بمبع لشکریان میرسانیدند شب تار مردم و خواب حمله ناگهاج نمود و اینگونه صدای چنانکه مامول و آتش عظیم در زرگان افتاده ازین صدا مارعب براسیان نیز متوسل گشته همار با کیخسره راه بیابان پیش گرفتند و غلظت آموه از معمور مستی را بطور هستی پیش گرفته و بقیه سیف پشت پهن و درو بلکت خویش نهادند بهرام همیستیان را تعاقب نموده انجیون گذاشت بعضی گویند این جنگ در ری اتفاق افتاد نه در خراسان و بعضی دیگر گویند که بهرام غایب گشت بلکه ملک را بر او درخورد و نرسی گذاشته بطرف آذربایجان رفت

رفت و این مدبر سبب شد که نوالف و مخالف را کمان شد که گرسخت این اختلافات خرمیت مطلب بهمان
 که مرقوم گشت و جمیع مورخان بدان مقصد القتیقیه این فتح بزرگ این بود که با ملوک اطراف اساس مصالحت
 مهمل کرد و بای تخت خود رجوع نمود گویند بهرام میلی در کنار جیحون نصب کرد که علامت تفرود و سنور مملکت باشد و چون
 ایران افسانه طوبی در باب وقایع بهرام در هندوستان نوشته اند گویند مملکت خود را بوزیر و ائمه خود و همسر
 سپرده و لباس بندیل آن ملا و سفر کرد لکن اینگونه افسانه با قابل التفات نیست و همچنین گویند که بعد از رجوع از هندوستان
 لشکر بهرستان کشیده اصفیات را با دمنب و نارت داد و از تهر تبریز تا حوالی قسطنطنیه رسید لکن متحقق است
 که در جنگ بهرام با یثود و تیوس مقبر و دم طغرای پنج طرف بنود و بالاخره بمصالحه گشت و مقرر شد که آحد سال
 جنگ ما بین دو کشور شود و نوالف تاریخ دولت روم گمین که از فضیای مورخین نگذاشته است گوید که اگر چه در این
 جنگ این پنج طرف کاری ساخته و مایه بلند نشد ولی نام آن بحجت حرکتی که قنیس امید کرد و در دوازده سال
 آن مرد که فی الحقیقه مردی بود دین دار بدون اگر کسی بدیت اظهار نمود که او افی ذهب و فضه بکار خدا و نیکه
 از اکل و شرب بهر است نچورد پس جمیع ظروف طلا و نقره که در کیسها بود فروخته هفت هزار هزار اسرای ایران
 را خرید و بازاد و در اعلا و نایه مملکت خود نمود و بهرام را از حقیقت دین عیسوی با خبر سازد بهرام را بصید کور
 شخصی تمام بود روزی در شای سنگار با اسب بجای فرودفته پس انان اثری از او پدیدار گشت و این قصه در
 دزد که ما بین سیراز و اصفهان است واقع شد و این دزد را نام با امرور دزد بهادران است بحجت اینکه طالب
 سنگارگاه پادشاهان و امرا می ایران بوده است و این دزد را چون ای وسیع و مراغ و چراگاههای جنبه و نیکو و صید بای
 بسیار است و پر است از چشمه های بزرگ و عمیق که گویند منابع آنها با هم مرتبط است و در این صددت عجب نیست
 که جسد بهرام با وجود نقص و نجس که او در شوم و یا فست شد و در همین جا بود که قصه تیراندازی بهرام و کاد بر دوش
 برداشتن نگذاشت و مثل کاری که کردن از پر کردن است مخرج گویند نوالف این قصه را چنانکه در افوا و دانسته است
 در حاشیه کتاب ترجمه کرده است لکن چون افسانه ایست که هر کس عقیده است درین ترجمه داخل نشد منع لفظه
 بهرام ملا شکت یکی از بهترین ملاطین ایران است و در ایام سلطنت کشته رفاه رعیت و جبهه بهمت او بود و قصه از او
 نقل است که دلالت میکند که بهرام ناچه در مردم شناس بوده و ناچه یا به رعایت خاطر جمیع طبقات ناس اعز و
 در رتبه التوا ریج مسطور است که او را فرزند می بود بپادشاهت موصوف و برج که شست گردان اولی پذیرد و یا علمی
 فراگیر و مفید نیفا و ابوس شد نذر روزی یکی از علمائش نزد بهرام آمده و سرگشایست کرد که با بلاست فطری سرشار
 طبعی نیز فرین دارد و زبرا که بخوابد و خریکی از بهایا که در همسایگی قصر سلطان منزل دارد و فرسید از استیاض این حجره بهر سلطان
 ارشاد می باز و خفت و گفت منکر خدا را که آفتی درین خاک افتادنی العود پر در خرا طلب موده مادی گشت

که مراد داده نیست که در ناموس تو یا دیگرانی از رعایا خطی واقع شود لکن خستوشاید سبب سعادت قلمی شود پس بر باد
و خرقه میل تمام و و خرد را در خاطر و روحی مالا کلام است و خرد خود را بگو تا پیر از غیب کسب کمال کند بی آنکه
ناموس خویش بر باد و پیر را در امتیاد و محبت خود باقی امور را صورت خواهد داد و پدر و خوارین مطلب قبول
نموده کیفیت را با و خرد در میان نهادن و خرد نیز چنانچه باید از عهد برآمده پسر بزدی خبا که مراد پدر بود بر مراجع کمالا
رئی کرده بهرام را مدت پادشاهی پانصد سال بود و چون در غربت مانده بود و تمام عمر عادت اعواب
نگذاشت حکومتش بیش از پادشاهی نیشابور و مانده بود تا سلاطین ایران بسیار شکار دوست و در گذشت لذت یافت
و بهین طبیعت سبب افشانه بدوستان او شدند و برادرشانی پسر بهرام که دوست و لطفش سپاه و دوست است
بعد از پدر بخت برآمد او پادشاهی دانا و دلیر بود چون زمام ملک بقبضه اقتدار او آمد و زوار او را میکه در عهد
پدرش تنگتر از اختصاص اختیار داشتند و در نظر خنایت فرمود و این سبب ملک بر او پدید آمد و بهمانند گویند در عهد
او فقیر و درم خراج معهود باز گرفت لکن چون پسر و در دشت گران سپرداری بهتر از سی بجای روم فرستاد و فقیر قبول
معاهده سابق نموده خراج برگردان گرفت هرگز پسر کمتر از پدر و در که همیشه منظور نظر بود و بعد از فوت پادشاه
به دو جمعی از امای مملکت صاحب سر گشت و فرزند پسر بزرگ را بجای پسرین طلب حکومت بلا و در دست
معین نموده بود اما چون فرزند این خبر شنید لشکری گران فراهم آورده از بچون عبور نمود و قبل از نیجای این جنگ و وقوع
این محاربه اگر چند کلمه در باب نام و طبیعت قبایلی که در آن ایام در زمین سیسی که ما بن بچون و سیحون است متوطن
بودند نوشته شود بجا یاید و خواهد بود این طایفه را در قدیم سیستانی نام میامیدند و درین اوقات ایشان را
در فراتستان نام میخواندند و این لفظ مشتق است از نام تار و تار نام طایفه است که بنا بر قول عبدالغفارنی هفتاد و هزار
خانوار بوده اند اگر چه قبایل عدیده بر این ملک مسلط شده اند لکن احتمال دارد که همه از یک اصلند زیرا که اگر چه
نامهای متعدد داشته اند الا اینکه عادات و طباعشان همیشه یکی بوده است سیستانی که مورخین یونان نوشته اند
چندان تفاوتی با نام تار حال ندارند قبل از زمان اسکندر در بلاد ماوراءالنهر طایفه سکندر داشته اند که نام ایشان
ساسانی بوده و بجای و ماساخی و قبیله مقدریان طایفه بوده اند و از فراسیاب پادشاه طایفه دوم بوده است
و همان که ما بن بچون و سیحون واقع است مورخین ایران توران مینامند لکن نامی از عشایر و قبایل آن دیار مذکور
نیست و آنچه از حد توران میگذرد و متعلق بچین و خطامید اند از بهر تاریخ معلوم است که از قدیم الایام با بحال صحرا
نشینان این ملک متصل در تغییرند و کاهی غالب و کاهی مغلوب بوده اند و بعضی اوقات ایشان را بتطهیم و توسعه
ملک خویش مشغول میسپیم و اوقات دیگر مجبور بر برگردان ملک خود و تاخت و تاز سایر بلاد با سیل و چون سبب
آسیای جنوبی و اروپا رسیده اند و تاخت و تاز را بجای که از دریای میخدر شمالی برخاسته و پیش از آن که موج قهرمانی

ذکر سلطنت
پسر و در دشتانی

در طلب حقیقت
خویش

فرز شدند روی مهوره بلاد و کرکستان نموده اند و باقی بلاد و دیای هند و عجمه و سرزمین اطراف اقلیم رسیده و مجری شده اند لکن این طرف
بر جمیع صادق و مستقیم و صادق است بر قبایل و مذکرات که در صحرا با اقامت داشته و چون نوبت ایشان رسیده سلطنت آن ملک
و پنج خبر کرده اند لکن نیست که بسیاری از بنی نوع انسان چون در زمین مسطح از رعایت و اعداء و قطع الطريق عاجز شده و پناه به
کوههای بلند و صعب الارزاء که در آن بلاد است برده اند و بعضی از ایشان اسلاب بعضی از زبان و عادات خود را بگذرانسته اند و بسیاری
رومن بسیاری ازین طایفه را دیده اند که با ابائی کرکستان در رسوم و زبان کمال اختلاف دارند و بسیار سکنه از قبیل ذریع و سجایا یکجیب
طبیعت جفت و ضعیفی که در آنند و غیره و یکساله حال لشکر آنست معلوم باشد و قنطاری ترک و تاجیک که فی زمانه از اجنود و مومنی
سخت اللفظان مردم لشکری و ملکی است بطور یقین میتوان گفت که از قدیم الایام متعلق این بلاد بوده است و در حین ترکستان و نوبت
که بسیار که یکی از قبایل نامدار و مشاهیر ایشان از صحراهای قریب بدیوار شمالی این است قریب این نام صاحب بلاد ماوراء النهر گفته
و معتبرین و مؤثرین اسلام چون بنی تاج از وقت بر سرند نام توران تغییر داده و کرکستان میخوانند و ابائی بلاد ارک و عینا مسد کاهی گویند
که اصل این طایفه را در ای چون است و کاهی مشاهیر ایشان را چنین میگویند و مؤثرین شرق که تاریخ قدیم ایران را نوشته اند اگر چه
در کلمات امور غالب صحیح نمیدانند الا اینکه علم تفصیل اوقات و جغرافیا ندارند استعمال لفظ کرکستان و ترک درین موضوع واضح است
که بسبب قبایل ارک است که چند سال بعد ازین مقدمه ظهور کرده و بسیار طایفه از بلاد و کوه آرسنیانیا که گرفته بودند و پنهان کردند
و دلایل بسیار است برایکه لشکری از بسیار طایفه در عود بهرام کور در ایران ناخت و مانده کرده و یکی از مسلمانین ابطیاعه بود که فیروز
در آن وقت پناه برده نام او بسیار بعضی از مؤثرین اسلام خوش نواز بوده و موسی او را خاقان میخوانند و خاقان اغلب پادشاهان ارک
که بسیار طایفه را پنهان کرده و با بچه خوش نواز و شایسته را حمایت کرده و فیروز باسی هزار لشکر طرف ایران آمده و ایرانیان را بیرون رانده
و باین سبب باستانی را بر بردار غالب آمده و هر فرخچایه بعد از یکسال حکمرانی بای ناخت برداشت و بر تخت نهاد و چون فیروز را
تنبه روز و روز فیروز شد و بر سریر ملک دست یافت امر از خود آرد و در راه ساحت خیا نچه برزوی مردم از آنجا و حتی او
کرده بودند ایشان شدند و خشک سالی عظیم در همان اوان رویداده مردم آن را اسباب قهر آبی دانسته و چون طاعت و صحبت
بر ذر کرده بودند آن را که بر کردار خویش و آفتند و در آنجای خیری مذکور است که در حین و چون نم نم مانده بود و بعضی دیگر گویند
چون فیروز بر آورد و چند نفر از اماران بقتل رسانید عدل انصاف پیش گرفت و در ایام محظوظه و غلظت سبب کوشتهای پادشاه
او بود که رغبت از خشک ملک بکشت و بجهت و حامی علی الاضطرار بود که باران دوباره بارید و فروزانی در ملک چه پدید
لکن پادشاهان بسیار باید از اعمال ایشان بشناسیم و اعمال فیروز موعی نیستند که مصدق قول مذکور شد و چنین خیالی که مطلب
بزرگ ایام حیاتش خرابی خوش نواز بود که بمرد و او بنیاد و تخت رسید و صاحب روضه انصاف گوید فیروز بقصد بلاد
بسیار طایفه بر نظم متظلمان که از جور ملک آندیاد بدگاه او جمع شده بودند بهیای که دست ظلم از سر ایشان کوتاه کند لشکری گران
جمع آوری و بجانب ملک خوشنواز حرکت کرده و چون خوشنواز را تاب مقاومت نبود و بیست بر خاطرش تسلیم یافت یکی از

بزرگان امر اچون اضطراب اورا دید گفت من خود را فدای ملک و ملت میکنم و بعد از آنکه تدبیریکه اندیشیده بود گفت که یکمست و کوش و داغ اورا قطع کرده در راه لشکر ایرانی معینند خوشنواز گفتند اورا معمول داشته و حسب معمول بغیر فیروز نرسید فیروز بیک گفت "سر بیک گفت فیروز از پورسید که تو را باین روز انداخته خوشنواز عذر فیروز گفت بچه سبب سر بیک گفت بسبب اینکه نظر بر اوست خدمت جسات کرده و سوء عاقبت کار بای اورا بنظر آورده و من و کفتم که محال است که بتواند با بهادران ایران مقابله کند خاصه اینکه سرداری مثل فیروز داشته باشد پس ناله از سرور و کشیده گفت که انتقام من کشیده خواهد شد و من تو را را این بیک مانم چنانکه در چند روز راه که بر پاوبسته کنی و لشکر او بشکستی و جهان را در شریان برین بجای دهی وضع و حالت و کلام او فیروز را فریب داده و لشکر حرکت کرده و فیروز وقتی از خطای خود آگاه گشت که کارش از دست و دستش از کار رفته بود و در میان بی آب و علف و طعم از چهار سو نوعی که صورت خلاص جزو آینه و هم دیده نمی شد بشیر سپاه در آن عرصه غنیمت ملاک کشند فیروز از خوشنواز امان طلبید و خوشنواز پیغام داد که با آنکه صنوف احسان و کرمست نسبت تو بجای آوردم و ترا بچه و سپاه داده بملکت موروث رسانیدم و در برابر آن خدمت باغوائی جمعی افراد را ذل او باش بقصد استیصال من لشکر کشیدی و از روزگار ویدی آنچه ویدی کنون اگر باز پان میان مؤلف کردانی که بعد از این مجاهد مرما باشد نسوی ترا مغرور و محرم بایران باز گردانم و در هنگام حاجت بدر کنم تا از سلطنت انملک استوار ماند فیروز در حالی بود که در این مطلب کند سوگند آید یاد کرد خوشنواز دیگر باده اصناف الطاف در باره او مرعی داشته بملکت خویش رخصت انصاف داد فیروز از این عا که مایه حال او گشت همواره بر خود می چسبید زیرا که فوت و مرورت و یمن دانست و در اوست اعمال او را پیش جلوه میداد و باین برین نداشت که سیاهی اینخالی نکست از چهره حال او برخون خوشنواز شسته کرده و با وجود اینکه جمیع انسانی دولت و علمای ملت او را از نتایج نقض عهد و ستمت چنان شکنج تحریف و تحذیر نمودند و روی چسبیده لشکری فراموش آورده و ملکت را یکی از امار که موخران نام داشت سپرده بار دیگر از جیون عبور کرده خوشنواز بر سر صد آمدن او نشست و حکم کرد تا در عقب لشکر کاخ خدقی عین کند و روی آن را بنجاک و چوبهای ضعیف پوشیدند بطوریکه شبیه زمین باشد و چند راه پنهان نیز در آن نهادند و خوشنواز چون بویکب فیروز رسید عزم نامه را بر سر نیزه کرده و در برابر فیروز و فصلی از و خامت صدر خوانده از روی درخواست کرد تا دست از معادلات بردارد اما سودی بر آن مترتب نشد بعد از لحظه دو لشکر بریم خوردند سپاه خوشنواز پشت داده و از راهی که در میان خدقی بود گذشتند و لشکر ایران متعاقب ایشان در معاک ملاک افتادند و لشکر بیاطله بر گشته دشت خارت گشتا و ند فیروز در آن معاک نفس آخرین کشید و دقترش سپهر گشت لکن چون پلاش این فیروز جای پدر گرفت ملک بیاطله خواهر او را با جمیع اسیران رو کرد و مدت سلطنت فیروز سیت شش بقولی مبتیت و یکسال بود و او پادشاهی شجاع بود چنانکه از نقض عهد مراد است معلوم میشود و چون پلاش تحت ملک برآمد برادرش قبا که دعوی تاج و تخت داشت به او راه انداخت و بخت و بخت خوشنواز مذکور پناه برد و فردوسی گوید که قبا و دجی

بقتل

در جنگی که فیروز جهان شاه داد در معرض اسارت و مسوخای والی ابله لشکری کران بجانب خستون از دفته جنگت در پیوست آخر
 الامر کار بمصلحت اجماعیده خوشنواز قباد در با گرد مسوخای قباد را بر تخت نشاند و در او درش را بعد از آنکه چهار سال سلطنت
 کرده بود از یادشاهی خلق نمود اما مورخین رومی را عقیده این است که پلاس برادر فیروز بود و در غیاب فیروز نیابت او را
 نمود و این قول بنا بر صحیح باشد در هر صورت گویند قباد چون گذارش بر غیاب او را داشتی باو حترتی بر پیچیده بسر بر و چون بعد
 چهار سال لشکری کران که فغان مبد با او فرستاده بود بدان موضع رسید آن دختر مسیری قمر سطر سطر و ساساند و او را گفت که او را
 فرزند است قباد به یار سپر نهاد و در اعتدال خلقت او را فکر نمود که نه میان هر ساساند که کلاش را در تن عروس یک طلاق داشت
 بخزنده را و او را گفت خاک بر کج و تخت بر تخت کرد یک شش کتبه سر بر یادشاهی مظهر قدوم است یا و شاه یعنی را از
 بخت سپردن است اما این بعد در تربیت او کمال نهایت کردی و او را نام نویسر وان نهاد و درین محل مخصوص چنانکه در
 حالت چیرای دیگر تعالی کا خود را کرد و قایمی قابل در کار چهار سال سلطنت پلاس معقول نیست و بعضی مواعین نام او را ذکر
 کرده اند چون او بر قباد مقرر گشت فیصل قنایا را به او مقرر و معوض کفایت سوخا یا سوخا فرمود لیکن چون کار سوخا
 زیاده بالا گرفت و از قباد و بر خانی مانند آتش غیرت در سینه او زبانه کشیده و رغبته پاشا بر رسید بد و اقدار او میان نهاد
 و بعد او سوخا را از میان برداشت و در سال هم از سلطنت قباد و بود که مردی مزدک نام از ابالی اصل طغر خور و سر بر خانی جدید
 کرد یکی از اصول احکام او که سبب فزاید مردم شدن بود که اموال و ثلثه نام از خصوصیت خارج و نکست عام قرار داد و این
 سبب خلقی کثیر را که دیدند و نه انباشت این مطلب می گفت که هر چیز از جاد و پیمان متعلق بحضرت خداوند است و دعوی بکست
 چیزی که نکست خالق است کفر است پس آنچه مخلوق است بجهت نایده بی نوع اسان است مزدک اکل لجم و احرام کرد و خود را
 شمشیر خشن پوشیدی و بر بد و پر بر کار می روی و کار کرد که راندی روزی بر و قباد و رفته او را بر کیش خویش دعوت نمود و بحسب
 اظهار مخرجه قباد را بآتش کشیده برده در حضور او بآتش گفت و نمود کرد و زیرا که مردی را در پیش آتش نوعی تقصیه کرده بود که درین
 گفتگو خیال می نمود که آواز آتش بیرون می آید قباد و فریفته مذنب او شد و مدت عمر معتقد مذنب او بود و در ایام سلطنت
 او خفقان مذنب مزدک بسیار شد مزدک قباد را گفت که اگر در قبول مذنب این عقیده است معتقد این منبع آن
 که او نویسر وان را با و سپارد و قباد نیز بر این منبع جداستان گفته لیکن حضرت و اهل نالی نویسر وان انکار را از این عمل باز داشت چون بعد
 مزدک شروع یافت مزدکیان خود سر می غارت نهادند و دست تقدی بر میان و دختران و اموال مردم کشادند و قباد نیز چون خود این
 داشت کسی را حقوقت نمیکرد و امرای مملکت دیدند که خط طمان و ناموس را اتفاقا است لاجرم متفق شده قباد را معتقد حسن
 و برادرش جاساس بن بر طای و نشانده خود است مزدک را یکمزد مری بحسب کثرت اتباعش کاری خود است و نیز بر و ماند
 قباد و در زندان طای کشید و از هر چه بد او که بنا بر شرعیت مزدک با برادر خویش نسبی مترادفیتی داشت بکمر و حیل و ارجحیت
 او قباد و بعد از خلاصی قطع چون کرده بملکت هیا طای که رحمت و نیلکشان آن ملک پناه بر و بعد از چندین ماست کمری کران را

جبرئیل

نمود برای پیر از اخوت یا زامت را نیکوته و را استقبال و از گرده پستخار نمودند پادشاه جوان مرد ضعیف العقل چهارم پسر
 کردی برادر خود را بعد از آن سر رشته امور را بدست فرمود هر پسر و خواهر که همیشه منظور غنایت بود و در سفر اقل قباد و با و راه
 غنم را کباب و پسر و قباد یک جنگ با روم کرده مظهر کشت و پس از چهل و سه سال سلطنت در خاک رفت شهرهای زیادی
 بنا کرد از آن جمله بروج و کجده است کجده بنود از شهرهای معتبر است و در حدود و کره حیثان واقع است و مال در تصرف روم است در
 حقیقت تغییرات عظیمه که در چند قرن صورت و وقوع یافت محل اعتبار است و دولت ایران که حریف بزرگ سلطنت روم بود
 امروزه نماید که نمی تواند با امواج ترقیات و فتوحات مقاومت کند عجز نیکو این امواج نه از سر چشمه اوایل علوم یعنی ماکائست و
 و جنبه بل از بلاد افند و شمالیه است از زمین که نام آن بر مورخین ایران مجبول سالها سکنت آن سرزمین مردم دشمن و جاهل بود
 و همین مردم بعد و اجتماع اسباب توحید و خداقت بعضی از سلاطین ایشان و متابعت ابلی خب و فرنگیان و در سوختن شهرهای
 ۲ و در این رفیع اصلاح حال بی نوع انسان شد و جمیع عواین طبعی که سده راه رقی ایشان کشت غالباً به معاینه منیع دولت نسبت
 رفتی کردند و او را و فرا و شاهی قباد و قصر روم شهر معروف و متحکم و ارا را بنا کرد و بسبب اینکه لشکری در اینجا بدارد که در یکجا مظهر
 مانع حرکت سپاه ایران باشد و تاریخ گیسین مظهر است که دادا در جزیره العرب بمسافت چهارده میل الفیضین و چهار روز
 راه از جمله واقع است شهر دارا و حصار داشت که مسافت ما بین دو دیوار آن پنجاه قدم بود و استحکامات قلعه بنا شد
 که مثل استحکامات این اوقات بوده است باغی که دیوار با بنا گذاشته در چهار بر و دیوار تعبیه نموده که در آن سوراخها
 جهت انداختن تیر و تفنگ و امثال آن از آلات و غرنا و جاها بجهت نشستن مجوسین ساخته بودند و در شهر خدی بود
 که هر وقت میخواستند آب رود خانه میسر کردند و این قلعه مدتی در انجیل رشک و اعتماد ایران و روم بود گیسین که پادشاه
 سفت سال از عهد مظلی که آن قلعه را بسبب آن ساخته بودند برآمد لکن قبل از آنکه قبول این قول شود باید ملاحظه نمود که بنای این
 قلعه چقدر باعث جنگمانی شده که از آثار لامر نه تنها و این قلعه افتاد بلکه بواسطه آن جمیع قلاع و شهرهای متعلقه بروم که در اطراف
 و جوار آن بودند بر باد رفت قباد و فرزندان متعدد بودند اما نو شیروان از اول منظور نظر غنایت پدر بود و این یعنی پادشاه
 مکارم اخلاق و در شد و تیز و روز بروز سمت از دیا و پذیرفت در زینة التواریخ مظهر است که روزی قباد و نو شیروان
 گفت که جمیع خصال مرضیه در توجع است اما یک علت داری و آن این است که گمان بد در حق مردم بسیار میری من میگویم
 مطلقاً گمان خود را که گمان اما جانا بعضی مردم گمان نیکو داشته باش که گمان بد بسیار اعمال بزرگ را در توقف اندازد البته
 قباد در مرض موت و نو شیروان را ملک بخشید و وصیت نامه را بمو بد و مو بد را سپرد و او بعد از فوت قباد و آزار بر سر جمع خوا
 اعیان ملک بطبع و رغبت اقبال فرغانه کردند اما نو شیروان از قبول باج سر باز زد و بنا بر قول نسیه التواریخ گفت که مملکات
 امور بدست جمعی از اراذل و اوباش است و در مصورت حکومت ملک برونی عمل انصاف نمیدان که اگر آنچه لازم شد
 من است معمول دارم یا بد تغییر نمی داده شود و غیبه این امر شاید بخیر نریمی بخیر کرد و احتمال است که حال من نسبت به بسیاری از پادشاهان
 بهتر

تمیز شود و این سبب نماند تا اینکه امروز احترام میگویم خود را صل شوند و مشا بد ایگو - اطبیعت و غایتش من خارج است
 اجماع ملک حقیقت این قول را انکار نموانند نمود لکن سوگند یاد کردند که در جمیع مذاپیر اورا معاون باشند و سرافرازان
 نیز عین و در خدمت او صلاح مملکت از جان و مال و بونج ندانند پس انوشیروان مصلحت عطا و سلطنت گشت و سختی که در
 این بود که حکومت ما جانی را جساد است نه بر طبق پر پیروز عالم السهر بر دیگر بر بریت خلق و قوت نیست یعنی نقص را مال
 نه است نه بر سران و ملکی که صدور یا بد معنی بر عدل جدا بد شد نه بر هوای نفس و چون امر یک لسان و انجا میبود و همین بعد است
 به صلاح باز آید تو بعد تصرف دولت به حکام یا بد و انرا آن بر صفحات ایام باقی ماند و در مبادی ایام یا دستای خیا که گفته بود بمول
 داشت اما چون به تقال یافت قصد به مصالح مزدک نمود و بعضی گویند انوشیروان چون دید اتباع مزدک بسیارند و اگر متین او
 علی الظاهر شاید فتنه عاوت شود و او را و همچنین از اشاع او را دعوت بر برای سلطنت نموده بجهاد فرستاد و قوی دیگر است
 که شخصی نزد انوشیروان نکایت کرد که یکی از مرد گیلان زن او را از او گرفته انوشیروان از مزدک درخواست کرد زن مرد را پس
 و بعد مرد که اتعانی بدان سخن نموده انوشیروان ازین باب خشمناک شده علی الفور بقتل مزدک و مرد گیلان فرستاد و تا هیچ
 طری مقرر است که مندر که یکی از فرای عرب بود و بجهت یکبار و دین مردک احتیاج کرد و سران بدین طاعت عید بود و چون
 انوشیروان بر تخت برآمد روی بدرگاه وی نهاد و وزی انوشیروان و او را مخاطب ساخته گفت دو آرزو داشتیم یکی جمع قوت
 ما و آن برآمد و دیگر بر انداختن این جدید اما قاعا مزدک نیز در آن مجلس حاضر بود در جواب گفت چگونه توانی مدعی را که بزرگ
 خلق قول کرد بر انداختن انوشیروان ازین سخن بدخشب رفته فرامان داد و او را بقتل رسانید و پس از آن تیغ در مرد گیلان نهاد
 و اموال مردم را گرفته بصلبا جانست و کردند انوشیروان و در اصلاح حال ممالک دقیقه فرو گذاشت نکرد حکم فرمود تا جمیع کما
 شکسته را تعمیر کنند گویند در جمیع مملکت او یکت ده ویران نهاد و در زیر انوار هیچ مسطور است که مدارس نیمه تحصیل علوم بنیاد نمود
 و چنان اهتمام در احرام طلبا نمود که خلاصه یونان بدر بار و می بل کرد و مملکت را بجهار قسم مقسم ساخت یکی خراسان سیستان
 و کرمان و دیگر اصفهان و قم و گیلان و آذربایجان و ارمنیه سیم فارس و ایوا و چهارم عراق تا سرحد روم اصفهان و قم و حقیقه
 ان عراق محسوبند اما در این تقسیم خارج شده اند و گری ازمانند ان نیست شاید در اوایل سلطنت انوشیروان در دست مزدک
 بوده است عراق در این مقام چنانچه در بسیاری از مقامات دیگر شامل عراق و عجم هر دو است البته انوشیروان اداره
 امور مملکت را در این نیکو وضع نمود و سیاست و آگاهی اواز و قایق امور بجدی بود که کسی را یارای خلاف نمادند عدل انضا
 او سبب کلی آبادی ممالک میشد که در اجرای کار بازاری و رویت بوزر جهه که وزیر او بود و دستاوت جسی از احوال بوزر جهه
 نوشته اند که بشی کسری در خواب دید که جای شراب در دست و ازاده نوشیدن انداخت تاگاه که گاری نمودار شده انجام داد
 در بود و چون کسی بر وفق و لغوا تعبیر خواب نوشت کسری سر یکی را اطراف فرستاد تا بر جامعی و انوشیروان یافت شود
 بدرگاه رساند و آن ایام بوزر جهه در مرتبه تحصیل علوم مشغول بود و چون آن سربشک بدان ولایت رسید و سبب مسافرت او معلوم

و عیان از حال

شد بوزیر گفت من این خواب را بغیر کنم ولی از اجزای پادشاه گویم لهذا بخدمت کسری رسیده گفت در عزم پادشاه جانشینت با
 یکی از خدایان راه دارد او نیز همان حکم که تانان حرم سر برهنه بنظر او در آید میسر معلوم شده با معشوق او بقتل رسیده و کار نو بهر
 بالا گرفت در باب جنگ کسری با روم در میان مورخین روم و ایران اختلاف عظیمی است ایرانیان بر آنند که کسری یکی از
 روم را اسیر کرد لکن گویا شبهه باشد زیرا که این امر در حق شاه پور اتفاق افتاد و اصلحی که فیض جنتیان در او ایل و پشایی کسری با
 تمام غریب و جنگی که بعد واقع شد و مفتوح شدن بلاد شام و انطاکیه و بدون حاجت لشکر اسواصل در بای روم کشیدن و گرفتن
 بلاد چند و آنچه برای حکام پادشاهی تمامو اصلحی بنظر غلبه و نه بر طمأنون کار با نیست که دشمنان او قتل نکند و کرده اند و نیز آنچه
 است که بعد از فتح انطاکیه شهری فریب مدین بنا کرد و دایمی انطاکیه را بدینجا فرستاد و شهر را چنان نامند انطاکیه ساخته بودند
 که چون ابالی انداز شهر را ندید بر کسی ابالی بنظر خلاف خود رفت و جمیع مراسلات و معاهدات با فیض حکم انوشیروان پاد
 یکی از کترین خدام او با فیض میر میست و بالاخره قرار شد که فیضی برابر دینار طلا بخیریه کسری فرستد به جهت اینکه مبلغ ضروری را در
 نظر کسری قدری بود بل بسبب اینکه فیض روم را بنظر یکی از خراجگزاران شمار در جنگ و دیگر با فیا حصره نو شیروان اگر چه پنهان
 سال اندر شکر کشیده بود و خود شکر کشیده و با وجود چند دفعه عدم مساعدت اقبال آخر الامر شهادت و موافقت او بر شکست
 غلبه کرده مهر و دارا مفتوح ساخت و بلاد شام را با با غارت داد و در آن اوان دعوت مملکت از هر طرف یاد شده بود
 بلاد و دارا اله را فرمانده و از استیلا و وینجاب و بعضی از ممالک هندوستان و بهترین ولایات عربستان تعلقی بخود دیوان
 پادشاه غنیمت آستان ایران است یکی از وقایع ایام او نظیران نوش و پیروست تفصیل این احوال آن که نوش را دارا در نصرانیه بود
 پیرو را و شادین با در سید افتاده از دین پدر برتر اجتناب و قواعد مذنب جوجوسان را متخلف نمودی این معنی موجب خشم پدر گشته
 بحبس او فرماد و چندین بعد ازین مقدمه نو شیروان بطرف روم نهضت کرده در شام پیار گشت و آواز و ترک او در افوا
 افتاد و شایع گشت چون این خبر گوش زدوش را و کردید از حبس پروان آمده و ندانیدان و دیگر از ایرانیان بخجوده با جمعی دیگر که بسیار
 از ایشان عیسوی بودند خروج نموده است در فارس و ابوان بنیان سلطنت زندگانی چون از کیفیت مستحضر گشتند
 برام بر زمین که یکی از معارف سران سپاه بود فرستاد و تا توجه حرب او شود و مضمون آنکه فرزند ما نوش را و جرفوت ما شنیده و
 قبل از تحقیق شمشیر کشید قیدیان را از بند آزاد و خرمنه که برای دفع اعدای مکتب نهاده بودیم بر باد ساخته و بیلا حظه عواقب
 با معبودی از نصاری پهلوی سروری اسب در میدان ناخته باری اگر دوباره دم از اطاعت زند و قیدیان را بجا
 فرستد و امر اینکه دین امر با پیوسته اندازد و بیایع خود را بر ایشان کند تا بر جا خواهد برد و اندازی عفو خود را
 کرده اگر با این فرمان و نافرمانی امر نماید برام بر زمین باید و در حرب او فرصت از دست ندهد کی که با بزار او بد کردن
 کردید نظیر که او را و باید نه برادر او و آنکه شمشیر بر روی پادشاه کشید او را پادشاه گیتی کشند تو اگر گشتن او لکن هیچکس
 که او خود سر خود را در جنگ سوی کشش فیض شاد بهی زانین ما سر تا بهی لکن اگر نوش را و در جنگ گرفتار آید گویا

انوشیروان بن قباد باب ششم ۵۱

انوشیروان گفت و اورا بار بار ستادانی که گزیده بودند از میان سزایک مجوس بوده باز واد و جمیع احتیاج اورا احتیاس ساز و در هیچیک
 سیاه عیار نیکی خاطر اورا باز ناز و گویید دل برین راستی برگواست که آن حاضر مندا نیست است فرزان پادشاه و قتال و
 جنگ بر او نوش را داشته شد مورخین در باب بدایا نیکی لوگن طرف بد بار نوشیروان فرستاده ناصبه رای هند و فغان
 چنین قتل منید بند بر که سلاطین مشرق تحت سلطنت در بخت ستمی خوش میدانند و همچنین ملی که جلال است و ماریه اقدار سلطنت
 را از غنیمت برآید و اسباب ظاهر بر قیاس کنند و بدین سبب مورخین و ایشان درین باب به اتفاق نیاید از آنکه نوشته اند لکن
 آن از زبان لغاب نامه خود در در ظلمت شب میسر میشد و پادشاه هند هزار رطل خود بپندی بود که در آتش بسیار
 میگردید و همچنین نامی از یک پادشاه را میخواند که در یک طرف آنجا بود صورت میسر بود و در طرف دیگر صورت شتر
 که هفت شتر قامت او بود و شترکان او بر سوارش میسید که در میان آن شتران چون برین در شب ناز می نمود و دیگر فرستاری
 دارد که یک طبیعت دست صنعت ایرانیان بخت آن عاجز بود و میرزا داد و سایر مورخین ایران با کمال تعجب که این اجبار
 آری را می کنند مع الحیدت نظم و نسق کای نوشیروان بسیار نیکی بود چون او بر تخت برآمد اول فراموشی کرد و بر هر جهت خویش
 دین گدازم نقد و شست و چهار رطل غلامه مقرر نمود و همچنین بر هر سری و حیثیایه قرار داد که از فقر و ناغیا بگریزد و از شش
 درم کمتر و از بیل و هشت درم زیاد و تر بود و زنان را از ادای مالیات معاف داشت و همچنین جمعی بر درختان میوه و آب بستند
 و محصلان و بضایط را کاشت تا در هر روز و قریه تحصیل و جو با ت فرورده میبند و فرمود تا مالیات سال را به شرط که هر چهار ماه
 یکبار و صاحب آنچ طبری گوید تا امروز که سنه سیصد و دوازدهم است این قواعد جاری است بریود و ضارری جز
 فرزند مرد و یک از بیست سال که و از پنجاه فرزند مرد استند از خدمت معاف بودند سیاست لشکری این پادشاه از این
 یکی از منبسط و بر نسق تربیه و در زمینه التوازی است که وقتی یکی از سرهنگان که به لحاظ سامان سیاه میبند شده و نوشیروان را
 چون سپاهیان دیگر احضار نموده و چون فاب کمان خود چهار داشت گفت تا مشکل حاضر نمی نام تو در و قریه سپاهیان
 کتم پادشاه و اما از این نمی سخن افتاد و بر جلادت آن سرهنگ آفرین خواند و ملی طبیعت بهر باید و هر چه باید باشد از کفر
 چندان کار می نمود و بر جا حکم با سبب او است لابد محکومین مخالفت و معین قیامت خواهند کرد چنانکه آورده اند که قتال
 بسیار در او خرابام سلطنت کسری از ترکستان با ملک ایران آمده و آواز این زوار و شتی عظیم در ایالی ایران انگند خبر
 بار پادشاهی رسید پادشاه از نوید نمودن آن سبب آن پرسید او در جواب گفت در کتب اوایل خوانده ام که چون ظلم شایع
 شود و سبب در حکمت منتظر شود کسری لغت این معنی شده قبه شد و شیرازه لغز معین کرد و تا دغینه با طراف ملک سفر
 کنند و حقیقت نک و بد حال و حکام با در بر مانند و نتیجه آن قیامش ظاهر شدن غلایای بزرگ و کشته شدن بیست و چهار نفر از
 حکام بود بر قدر اثری که بر گوشه شاهی کسری در باب رفاه رعیت مرتب شده خداوند آگاه است لکن شک نیست که
 خود انصاف دوست بوده است که بنده یکی از مغزانی روم که با دیای طوکانه میدان رفت وقتی که در یکی از غلایای سزا

در این باب مورخین و ایشان درین باب به اتفاق نیاید از آنکه نوشته اند لکن آن از زبان لغاب نامه خود در در ظلمت شب میسر میشد و پادشاه هند هزار رطل خود بپندی بود که در آتش بسیار میگردید و همچنین نامی از یک پادشاه را میخواند که در یک طرف آنجا بود صورت میسر بود و در طرف دیگر صورت شتر که هفت شتر قامت او بود و شترکان او بر سوارش میسید که در میان آن شتران چون برین در شب ناز می نمود و دیگر فرستاری دارد که یک طبیعت دست صنعت ایرانیان بخت آن عاجز بود و میرزا داد و سایر مورخین ایران با کمال تعجب که این اجبار آری را می کنند مع الحیدت نظم و نسق کای نوشیروان بسیار نیکی بود چون او بر تخت برآمد اول فراموشی کرد و بر هر جهت خویش دین گدازم نقد و شست و چهار رطل غلامه مقرر نمود و همچنین بر هر سری و حیثیایه قرار داد که از فقر و ناغیا بگریزد و از شش درم کمتر و از بیل و هشت درم زیاد و تر بود و زنان را از ادای مالیات معاف داشت و همچنین جمعی بر درختان میوه و آب بستند و محصلان و بضایط را کاشت تا در هر روز و قریه تحصیل و جو با ت فرورده میبند و فرمود تا مالیات سال را به شرط که هر چهار ماه یکبار و صاحب آنچ طبری گوید تا امروز که سنه سیصد و دوازدهم است این قواعد جاری است بریود و ضارری جز فرزند مرد و یک از بیست سال که و از پنجاه فرزند مرد استند از خدمت معاف بودند سیاست لشکری این پادشاه از این یکی از منبسط و بر نسق تربیه و در زمینه التوازی است که وقتی یکی از سرهنگان که به لحاظ سامان سیاه میبند شده و نوشیروان را چون سپاهیان دیگر احضار نموده و چون فاب کمان خود چهار داشت گفت تا مشکل حاضر نمی نام تو در و قریه سپاهیان کتم پادشاه و اما از این نمی سخن افتاد و بر جلادت آن سرهنگ آفرین خواند و ملی طبیعت بهر باید و هر چه باید باشد از کفر چندان کار می نمود و بر جا حکم با سبب او است لابد محکومین مخالفت و معین قیامت خواهند کرد چنانکه آورده اند که قتال بسیار در او خرابام سلطنت کسری از ترکستان با ملک ایران آمده و آواز این زوار و شتی عظیم در ایالی ایران انگند خبر بار پادشاهی رسید پادشاه از نوید نمودن آن سبب آن پرسید او در جواب گفت در کتب اوایل خوانده ام که چون ظلم شایع شود و سبب در حکمت منتظر شود کسری لغت این معنی شده قبه شد و شیرازه لغز معین کرد و تا دغینه با طراف ملک سفر کنند و حقیقت نک و بد حال و حکام با در بر مانند و نتیجه آن قیامش ظاهر شدن غلایای بزرگ و کشته شدن بیست و چهار نفر از حکام بود بر قدر اثری که بر گوشه شاهی کسری در باب رفاه رعیت مرتب شده خداوند آگاه است لکن شک نیست که خود انصاف دوست بوده است که بنده یکی از مغزانی روم که با دیای طوکانه میدان رفت وقتی که در یکی از غلایای سزا

سلطنت نظر انداخته بود و بوجوب و تعریف میکرد و قطعه زمین متوجی یافت سبب پرسید گفتند آن زمین بر پسر زنی تعلق دارد و بر چند پادشاه خواست آن زمین را بجزو پسر زن راضی نشد و پادشاه را احوال حاج با عدل خوش آئیده را از استقامت با ظلم استایل می کنند این مکان موجب غرور است بگو ترا زبانه عار است که بر اطراف آن است با بچه که گریه می کند که آنرا انوشیروان نقل شده است که شود باعث نظری است لکن محقق است که یکی از بزرگترین سلاطین ممالک آسیا است هیچکس از بنی نوع انسان که ملاحظه نیست وضعی که گسری در آن بود و شود لقب عادل نمیتوان داد و بسبب اینکه پادشاهی که حفظ فرمان او قانون ملک است و مجبور است بجهت حفظ ملک سرکشان را زیر دست و اعدا را زیر پا و برعل و در دست غلبه نمودن لابد باید مرکب هزار باعل که مخالف اصول عدل و انصاف است شود ولی اگر انکار صفاتی که مورخین ایران نسبت با و میدهند ننمایم باید معترف شد که سلطنت او بسبب افتخار ملک و ملت بود و در مدت هشتاد و سه سال عمر با پیش و چهل و هشت سال از پشاهی جمیع صفات بزرگ که با بقای جمیع بنی نوع انسان مایه بزرگی و نام است نکار نمود و بالاتر و بهتر از جمیع اینکه تا دم آخر اقبال و ذکر و مسامحت را زمان پشاهی بهت او را از جای بزرگتر فرغات و نیای دون با اقتدار و دست رس فرود دنیا و و آسایش نه بر خود و نه بر دیگران روا داشت چنانچه اندکی قبل از فوت بر سر پناه بجا صره شهوارا با کمال ناپکی و چالاکای که در ایام جوانی نموده بود و شتمنال داشت و در آنچ عالم پادشاهی که سلطنتی که علی الظاهر در کمال رفی و نهایت استعلا بوده است مقدمه خرابی و نه و نال خانه و او ده سلاطین مقتدر رسیده است سبب این است که حالکی با دور و فاکر که خرابی ملک خود را می بیند و میترسد که رفیع اسباب این خرابی کند زیرا که خود یکی از اسباب است لاجرم خیال میکند که شاید از فو حات طایفه علای بجهت ضعف امور و دایله پیدا کند لکن ظفر و فرامی و ضعف در داخل با بر میر و زنده چند قدم رخ و قاجار بیشتر میزد شد ضعف در داخل بیشتر میشود علی با و از ده عالی و غرضه خالی با می کند مثل اینکه مایه انفساش و اختلال را که مقده بالا گرفته بود با دی و مدیا امیری سرکشده و جمعی از دشمنان ملکه بسبب فتح غلبی دیگر در خانه آورده و کسی که بجهت استخاض خویش همیشه منظر فرصت اندک که در میان روسا باضعفی و دشمنان ایشان ظاهر شود تا وقت را غنیمت دانسته با شش انتقام و دوازده دمان دشمن بر آید و این بود تا وقت که ششای کسی چون و دایران و دی و ضعف است علاج ضرور را بجهت استزد او قوت ملک اختیار کرد و الحی چون او کسی منظر نشاندان ملک عظیم را در ایام سلطنت بعبود عقیده نگذاشت حد و مملکت او زیاده از خواستش ایران و وسیع بود احکام او را و قبی از مواعیل با روم تا در و نجاب از بحر احمر تا دریاچه فرزد و دزدیای خرم تا اقصی و داخل نه چون طاعت میکرد و پس از فوت انوشیروان بر تراثت چون مادرش دختر قاقان پسر بود و بر جای پدر نشست نه تنها با حالت سبب شرافت حسب و راجی شایب نمود بلکه خلق با بصلا حیت و بهر مندی او اعتقاد می تمام و نو شیروان را در تربیت و اهتمام کلی بود و بوزر جهر را معلم و قرار داد که بنده هر روز جهر را محرم و دانش و مادامیکه او مباحث امور بود و ملکه آدوی و غیره را را می فرود لیکن چون بوزر جهر بعلت ضعف پیری نامور گناره گرفت بر بزرگوار و تغییر حالت داده چون از مساهده فعال بدو پر و ستماع معلم دانی یافت مستغرق انواع علای و هنای گشت با بچه و در مار زندان و بنابر بعضی در خراسان با خاقان صفاد و و شاید که این خلعت در جای که حد و این ملک هم می پیوندد و اقتضه باشد و بهر صورت چون بهرام از طرف ملک بختی می مستخر خود

و همچنین قول میسر بر میزد افتاد و شده شکست بر زرگان افتاد و در جنگ اول خاقان و جنگ تانی میسر بر باد و او
 جمعی از متنفذین بر آمدند که میسر خاقان کشته شد و شکست ملکه مقتدی کشته با جمیع غلامان و خراجین لشکر که کسان میدان فرستاد
 شد اگر چه غلامان میسر بود و لکن میزدان بخش ندیم بر میزدان گفت بهرام حفظ کستی از کفای فرستاده است بر میزدان
 چند روز خوف برین داشت که در جنگی که پس از این بهرام را بار و میان افتاد و چشم زخمی باریان رسید و صحت
 غیبت داشت و تقصیر بهرام را یک است لباس زمانه و دو کی و مغزلی با و فرستاد بهرام فی العور لباس را پوشید
 با جوار سران سپاه و فرزند او کعب این است پاداشی که یاد شاه حکمت حد نهایی می فرستاده است حضار
 شکر عفت بر باد کشیده بهر بر میزدان کرد و او را از سلطنت قطع و پادشاهی بهرام اتفاق نمود بهرام قبول
 این معنی نمود لکن گفت تا سکه بنام خسرو و پیر میسر بر زرگانند و باین تدبیر هم حال خود را پوشیده و به هم تخم نریخت
 و اتفاق در خاواده پادشاهی کاشت بر مرا میغنی بجز و بد کمان سنده خسرو که بخت بهر بر بعد از که بخت خسرو
 دو خالوی او سدوی و بطام را محسوس ساخت لکن این عمل سلب خرابی خسرو شد و دوستان سدوی و بطلان
 ایشان را از بد بخت داده و بر میزدان گرفته با بنیاساختند چون ایچر بجز و رسید بتجلیل کاسب و از سلطنت
 میزدان کرد و هنوز نرسیده بود که سفید بهرام بهوای پادشاهی فارم بدین است خسرو لشکری جمع کرده و در کمان
 رود میزدان با بهرام مضاف داد و در همان جنگ اول شکست خورد و به طرف ماکان که سخت و قیصر است
 با کمال مردمی و احترام ملاقات نمود در بهرام کام کرد و خسرو سدوی خالوی او را سیم که مساد او آمده عاقبت را سلطنت
 خسرو و میزدان رفته باز که کمان رشته حیات بهر میزدان قطع نمود و بهرام چون ملک بابی صاحب یافت
 خود بهر دایره و در بر امور ملک کشت لکن آام حکومت او قلیل بود و قلیلی از مورخین او را در بغداد و سلطانین
 کرده اند خسرو را بقتضی نه راه نداده و لی او را در احترامات نایسته بر دقیقه فرو گذاشت نمود و در مورخین
 برآمد که او بقتضی نه رفته و در قیصر را بستر نریخت و بعضی نیز آن و ختر را شیرین متور میزدان اما قول
 مورخین روم باید صحیح باشد و در صورت قیصر را بهر سیاهی جراد کرده و خسرو بطلب تاج و تخت عزت
 بمود ابالی ایران اگر چه از نظم بهر میزدان طبعان افزاشته بود و میزدان رعایت خاندان پادشاهی را منظور داشتند
 و خسرو خود نیز محبوب جمیع طبقات ناس بود و بعد از بهشت ماه از حکومت بهرام با سپاه ایران و روم مصاف
 داده و شکست خورد و بهر کسان که سخت و سردار سپاه روم چنانکه عقیده مورخین ایرانی است بسر قیصر بود
 بگو میسر بود که یکی از سرداران معروف و اصلا از ابالی ایران است اگر چه هنوز شکستی که چندی قبل بهرام
 لشکر کشتان داده بود و در خاطر با تازه بود و لی خاقان قطع نظر از ماضی کرده و بهرام را تعلق قبول نموده او را
 بجهت داشت و در اندک مدتی بر در جات عالی مرتبتی نموده محمود اعیان و اقران کشت کونید که زن خاقان

منبتی با جزو داشت و تیر رسید که بهرام فتنه دیگر انگیزد و او را زهر داد و روزگار طومار حیات او را نیز در شرف
 پرویز را چون ملک تسلیم گشته بلا مناسبت عروج بعد خویش با قیصر و خاک کرد و بر سر جمیع قیصر را پدر خواند
 ۲ نمود
 شهر دارا را با دیگر قلاع مستحکم که در سرحد مملکت واقع بودند بکاشان قیصر حاکمالت فرمود و از نفایس بدارا
 و تحفه کرانهها نیز چنداگر در خزانه مکان بود و در سال نمود و جمیع اهل روم که در آن جنگ خدمت کرده بودند
 هر یک فراخور حال استعدا و بغایات و مناصب متظرف و مباحی گشتند بخلاف سببت کهسانیکه در
 ۱ شده
 سلطنت او خوار را بودند خواست زهر چشمی از ایشان بگیرد و دخالوی خود را میر خواند که دید بهبانه اینیک
 قائل پدر او بود و قبل رسانید پرویز تا ایام حیات قیصراریت سالک جاوه مصداقت و مصنافات و
 و مالک ماده نمود و موالات بود اما چون قیصراریت قبل رسید خسرو فی الغور بهبانه انتقام قیصر که پدر خود
 او بود لشکر بروم کشید و پیری از قیصراریت با یکی از پسران خسرو در آن لشکر بودند و مورخین روم برآیند
 که پسر قیصر بود بلکه شخصی مجهول النسب بود و در آن اوقات فکاس نام یکی از یوزباستان با سقاری جمعی از
 او باش بر قطنظینه پستلایافته بر سر سلطنت برآمده لکن احکام او را غالباً پسران از دیوار شهر اطاعت
 نمی کردند و در خیالت متفاوت با شکر ایران منتفع بودند و او را دیگر قلاع مستحکم غور بدون منارعت
 بنصرف ایرانیان آمد و بلا دشام و ظلمین با سره عرصه بلاد و عرضة منب و تاراج گشت بیت المقدس
 مفتوح شد و صلیب اصل را که در قاپطل گرفته و در زمین دفن کرده بودند پسران آورده بایران فرستادند
 ۲ این
 و بمورخین انملک که تقصیل را نوشته اند گویند که جمعی کثیر از تاب و قیسین را با صلیب با سیری بردند
 مؤلف تاریخ روم کیسین گوید که فتح بیت المقدس که پیش نهاد خاطر نویثوان بود بدست نبیره او واقع
 یافت و او بخزانی بیت المقدس که از بزرگترین آثار مذہب عیسوی بود حکم داد و سبب این جنگ بیست و شش
 هزار نفر بود که تعصب جبران عدم جلالت ایشان نمود و در تعداد سپاه او تنظیم گشتند بعد از فتح قبیل جردان
 یورش به بیت المقدس برده مسخر نمودند قبر مسیح و کلیسا با بی طوکانه ملن و قطنظین را آتش زدند و قیسین بزرگ را
 که زکریا نام داشت با صلیب اصل ایران بردند و گویند نوذر عیسوی به تیغ میزد و اعرابی که در لشکر ایران بود
 قبل رسیدند بالجمله و وقتی که سرداران ایران بتیغ حاکم روم مشغول بودند خسرو را اسباب الهو و لبعی که ناوید
 هیچ دیده و شنیده هیچ گوشت جمع بود و سرایای پادشاهانه او بعد و فضول اربعه و مناسب هر یک سخنها
 کران بها خاصه طاقدیس که در آن صورت و زنده گانه منطقه البروج منقوش و ساعات روز از آن معلوم بود
 کنجهای او که یکی از آن بختیاد آورده است و خوانین حرم او که بدو زنده هزار میر رسیدند و هر یک بنا بر قول معتبر
 از مورخین ایران در زمینت و جمال ماهه برابری میکردند و بهای او که پنجاه هزار در صطلل شاهی رسانده بود

و این همه خرابی مملکت از او میداشتند لهذا پسر بزرگ او شیرویه اتفاق کرد و خسرو را گرفته مقید نمودند و بعد از آنکه مدتی قتل آوردند در آنج گیسین مشهور است که خسرو خواست تاج بر سر مردان نهاد که از سایر فرزندان خویش دوست تر میداشت گذارد و شیرویه که میر بزرگتر بود از این معنی در غضب رفته با بعضی اتفاق نمود و خسرو را گرفته مقید ساخت موردین یونان و ایران اتفاق دارند که شیرویه خسرو را در حبس بتخفاف داشت و طعام از او باز گرفت و او را شکنجه نمود و در نتیجه التوا بیخ است که یکپاس گشتن خسرو اقدام نکرد مگر بر مرزین مروان شاه که هم پدرش بچشم خسرو کشته شده بود چون هر روز در نظر خسرو آمد خسرو طلب را دانسته گفت حق است برای پسر که کشته پدر را بکشد چون هر روز که خسرو پدر او خست نزد شیرویه رفت و گذشته را تکرار می نمود شیرویه همان سخن را تکرار نموده علی الفور بر مرز از او پدر فرستاد و سلطنت پرویز سی و هشت سال بود و اگر کشش سال زیاد عمر کرده بود یکی از خوش سخن ترین سلاطین ایران محسوب میشد از آن بیخ چنان معلوم میشود که در ایام شباب شجاع و دلیر بود و چند جنگ با بعضی از معارف شجاعان که مخالف پادشاهی او بوده اند نموده لکن چون نیاز و نعمت خود کرد از مقابل تنگن که در او از عمر روی با او آورد و فروماند و بسبب حرکاتی که در او اخراش یافت حیات کرد نامی از او باقی نماند مگر در حین از اسباب بزرگی در قتل او با شیرین گویند شیرین با مرزها و نیز عشق داشت و فرهاد و عشق شیرین اقل از عقل و پس از کندن جیون از جان گذشت پسر پرویز خواست بعد از پدر با وی هم بسر شود شیرین ظاهر بران رضا داده و در خواست که نگاه آخرین بر نفس خسرو کند و چون اذن یافت بر سر نفس رفته گنجی کرد و زهری که همراه داشت نوشیده و در ساعت جان بداد و بعضی گویند با خنجر قطع شده حیات خویش نمود و بر صورت یا بسبب پزیری از شیرویه یا عشق خسرو یا شوق شهرت جان با داد و لکن نام او بر صفحه زمانه باقی ماند و تا امروز در ایران هر صفت خوبی که در زنی است بشیبه شیرین میکنند البته چون هر قل از ایران بروم مراجعت نمود ابو اب بلایا بر ایران باز شد خط عظیم در ملک و نزاع و خصومت در امر افتاد و هر روز پادشاهی بر تخت می نشست یا بخت بر کشته بر کشته می افتاد و علاوه بر همه حمله دشمن قوی زیرا که آتش که محمد صلی الله علیه و آله در عربستان افروخته بود بالا گرفته و انتشار یافته روی بدولت سالخورده و تنزل روم و ایران نهاده بود مدت سلطنت شیرویه هشت ماه بود و در روضه انصاف گوید که شیرویه بعد از انصاف و اجرائی قوانین مایل بود و اگر چه هم او قتل پدر و پانزده برادر را بگفت باین پادشاه میداد گوید که چون خواهران شیرویه او را بر اعمال او ملامت کردند اندوه عظیمی بروی طاری گشته روز بروز از دنیا پذیرفت تا بالاخره هشته حیاتش منقطع گشت پس از فوت شیرویه یکی از امرای و شیر سپهر خود و سال او را به پادشاهی برداشت و شخصی دیگر که شهریار نام داشت این صورت را ناپسندیده و دانسته از محل حکومت خود پیرون آمده مداین را به تصرف آورد

ذکر سلطنت ساسانیان

باب ۵۷

آورد و اردشیر را بقتل رسانید و تاج بر سر نهاد و بنوعی جز روی از حکومت او نگذاشت بود که و اشکانان فاجاده
 سلطنت او را نیز بدگران محلی نداشتند پس اگر شش هزار چون در سلسله ساسانیه مروی نباشند پوران دخت
 دختر پرویز را تاج نهاد و موزنین ایران گویند که پوران دخت صلیب صیغتی را بر و میان پس را ده با این سبب شسته
 دوستی با این او و فقیر متحکم شد لکن واضح است که این عقیده بر خطاست بر آنکه شگفت نیست که بر قتل در حقیقت
 صلیب را بر آید و خود بقتل طغیان بر دوا با بی بروم این کار را از جمیع فو خات و عیبتها بهتر میدانند پوران دخت
 بدست پادشاهی کیسال چهار ماه بود پس از وی شاه نموده که از قاتل او بود و بعلاده نسبت قرابت نسبتی
 دیگر هم با وی داشت بر جای او نشست یکا کمرانی کرد و خبری را و نقل نیست که همینکه سرش بسیار بزرگ بود
 و چون تاج بر سرش نهادند از کوچکی تاج شکایت کرد و میرزا که بدین معنی با بنال بدگفتند بعد از طبع شدند
 و خود را بر سر آردم دخت را بسلطنت برداشتند آردم دخت بخصافت عقل و صباح منظر مشهور بود و دخت
 که هشتاد و نه ساله بود و دخت خورشید بر وی معا دخت در یر یا میثیری اداره امور کند لکن واقعه روی داد
 که پادشاه ساسانی فرخ بر فرزانگی خراسان آردم دخت را بسلطنت او عاقل شده حکومت را بعهده سپرد و گذارد
 راه و بر پیش گرفت چون بدولت دیدار فایض شد اظهار شوق کرده طالب وصال شد این معنی برخود اظهار آردم دخت
 و معنی کران لکن در ظاهر او را باطلت نگاه میداشت تابستی او را و عده کاپی معین نموده بچاره چون پای بدانجا
 نهاد و سر بجای یانها و بعضی شربت وصل ضربت قتل چند چون میرا و رسم از واقعه بدر بچاره متحضرند با
 لشکر کران از خراسان به این رسیده آردم دخت را که از مقابل او عاجز بود و بچپک آورده با پنج و جی انتقام پدر
 از وی کشید چون آردم دخت کشته شد بر قدر تعجب کردند کسی را از سلسله ساسانیه نیافتند تا اینکه متعبدند
 کسی را نام شخصی از اولاد او اخذ و او شیر با بجان در راهو از است او را آورده بیا دناهی احتسار کردند
 و چون یافتند که قابل سریر نیست سرش را بریزا آوردند و بعد از آن گویند یکی از پسران پرویز را فرخ زاد نام
 که از یکی از زنان مخفیة اصفهان بود و از ظلم شیر و به بیهوشیین که بخیه بود و دناهی برداشته و پیش از آنکه بگاه
 بگذرد و سمومش ساحتند این طور بود و قایع قبل از حکومت یزدجرد و زوال دولت ایران ازین وقایع پیدا
 تاجه پادشاه در ملکست سرچ و سرچ بوده است و در هر روز از تقای هر بی سر و پالی مجارح سلطنت معلوم میشود که
 اداره امور جمهور علی الاصلال با نزع اعرای ملک بوده و بر بکت از ایشان خیالات فاسد خود را در لباس صدا
 و بکتی نهادن ساسانیه ملوه داده کسی را بسلطنت بر میداشتند که میداشتند آلت و سبب و اسباب
 بزرگی خود را بستان خوانند و بسیاری از موزنین ایران طغفت بعضی از سلاطین مذکوره میکنند و از پوران دخت
 و دختر پرویز بر یزدجرد میر و ند و او را پسر شهباز بن خسرو میدادند و بعضی گویند او پسر شهباز بن خسرو است لکن

اصل

همچنین
 صلیب را بر سر
 او نهادند
 و بدین
 سبب
 بدست
 او
 نشست

صلیب
 را بر سر
 او
 نهادند
 و بدین
 سبب
 بدست
 او
 نشست

چون خبر داده بودند که سلطنت در عهد یکی از فرزندان شهریار بر باد شود و ضرر و آوارانند این اخراج کرده بود و او در آخر
 نیز حسب این پادشاه شاید مانند دیگران بود و چنین بنیاید که قابل پادشاهی نبود و از فاسقه جلوس تا خاتمه حیات
 دستخوش امر بود و سلطنت یزدجرد در میان اهل تاریخ نوع شهرتی یافت بدان جهت که مملکت ایران در آن
 عهد خدایا که ضرب المثل ایرانیان بود و بچنگل جمعی از موسمار خواران و عور بغی اعراب افتاد و هیچکس از اسباب
 متداوله سبب واقعه چنین بزرگ نغیو انداخته ایرانیان را از در تعصب و حب وطن عقیدت آن است
 که این امر یکی از عجرات بزرگ بود که بسبب آن خداوند بر عالیشان روشن کرد که شریعت محمدی صلی الله علیه
 و آله بر حق است اما اگر بقاعده امور دنیوی درین امر عظیم ملاحظه شود یافته میشود که سلطنتی مثل سلطنت ایران
 مستغرق در اسباب بخت و از دو جهت ضعیف یکی بحسب اختلاف ملکی و دیگری بحسب محاربات خارجی
 که خزانه مملکت را مالی ساخته و بسبب ضعف و سالیان و کی علی شفا جرف با بود و مقاومت نغیو است نمود با قطع
 الطریق اعراب که از نشاء مضاعف امید دنیا و آخرت سرست و مثل سبیل فاصف بر ملل اطراف و حوالی قیامتند
 لکن قبل از تفصیل این خرابی بایل لازم است که چند کلمه در باب ملک و طبیعت و شریعت اعراب تحریر شود اگر چه
 جبال نغیو در عربستان متعدد است ولی غالب اطراف این ملک صحراهای سطح بر ملل زار بی آب و گیاه است
 و بدین سبب بنی نوع انسان کمتر در آن صحرات یافت میشود و فی الحقیقه عربستان را از زمین بنیو اینم قیاس کرد
 قلت زراعت و درختانهای کم و درخت و متفرق و چمنهای کوچک آب شیرین این ملک فقط کسانی را
 لذت می بخشد که گاهی زراعتی ندیده اند و بسیار کم سایه درختی یافته اند که از تاب افتاب بدان پناه برند
 در هنگام تشنگی آبهای شور صحرا اطفاوی حرارت نموده اند سکنه این ملک هنوز بر اصل و عادت قدیم خود
 باقی هستند و با ملک دیگر مخالفت و امتزاج نموده و دعوی میکنند که ملک ایشان هرگز منقوح نشده است
 و جزئی هم در دست نیست که دلالت کند بر اینکه جمیع عربستان بقصر ملل خارجی رفته است لکن وقتی
 رو میان قدری از عربستان را بحیطه تصرف آوردند و ملک بمن با بعضی دیگر از بلاد متصله آن غالب پامال
 لشکر و خراج گذار کشور ایران بوده اند اما اینکه سلاطین ایران و زوم تاهماری و قفار ابدست یا ورنه بنیو
 سایر بلاد عربستان بنزد افتد میشود سبب آن غیر از شجاعت سکنه آن بلاد باشد آزادی حتی جمیع کسانیت
 که بر دوز کار محنت و سختی راضی شوند لال و قفار همیشه باین مخصوص احراز و ابطال است و کسانیکه بسکونت کوه و
 بامون تن در دهند از محلات سایر بنی نوع انسان معاف خواهند بود زیرا که حرص حب جاه فقط حسد بر
 دولت و بزرگی سپردن بدیهی است که ارض لم یزغ و خلق و حتی که هیچ رحمت رام و بهر گونه محنت محل آرام
 کردند مطمح نظر نخواهند گشت اما بی عربستان بسیار قوی نمیدند لکن خوش ترکیب و چالاکند و مقتضای

شاید
عربستان
جذبه است
از بیابان
اعطارد در
حرف

مادت و تربیت از خطری نیتند و از عقب بانک ندانند حدت خاطر عرب از او گذشتن است و از روی
 طبیعت نهایت زود باور و با حدت مراحت در طرب و تعب با اسب و ستر خود و ستر کسیت این
 یا نوزان پیر فلان که بجهت مراقبتی که با صاحب خویش دادند از سایر فروع خود اختیار نمی بین حاصل کرده اند اسب
 عربی در سرعت و مزاح و تحمل ساقی تعدیل است و یکی از غرایب خفایعی که در تاج طبعی مهربان است این است
 که در جمیع آسیا و آفریقای و فرنگستان بهترین و نفیس ترین اسبان در نژاد عربی هستند شتر و حماره نیز در عرب
 کمتر از اسب نیست زیرا که حیوان نیست قوی و صبور شیر بجهت غذای صاحب خود میدهد و عیال و اموال را
 در صحرا از جانی بجائی نقل میکنند و چون وقت اقتضا کند در نعلات یا فرار از دشمنان و راهبر مسافعی با غایت
 سرعت میبرد اعواب در ایام قدیم پرستش آفتاب و ستارگان نمودند لکن بعد از آن بمذاهب مختلفه گردید
 بعضی درین باب اوجاد خویش نامند و دیگران مذہب یهود و نصارا اختیار نمودند این اختلاف مذہب
 متعلقات اسباب دیگر اندکی ویران باعث نزاع مابین و ضعف مملکت ایشان شد لکن محمد صلی الله علیه و آله
 ظهور کرد و دینش بسرعتی منتشر شد که میدان کعبه شروع شده سیبوع یافت و این مرد عجیب در قید حیات
 بود با جمیع عربستان را بطبع سرعت خویش و بد و درایک سرعت او حاوی بعضی از نیکوتر و عالی ترین تواند
 در حقیقت آنها اصنافی جمیع منابع است محل شک و ریب نیست اول لشکر که اعراب بطرف سایر
 کشیدند در عهد عمر بود ابو عبیده سرداری لشکر داشت سپاه اسلام در آنوقت باید کم باشد بعلت اینکه
 از طرف مخالف دو فوج بود که هر فوج عبارت از دو هزار نفر باشد و امارت یکی از آن فوج به جیان فوج
 دیگر برستم فوج را در محول بود پس از آن فوجی دیگر سرداری جالبیوس سپاه ایران بیوست عربی عظیم در ساحل شرقی
 فرات واقع شد گویند ابو عبیده فیلی معین در مرکز لشکر دیده داشت که ایرانیان را بآن اعتماد است با
 غمی ثابت و جانشی را بطر و بی بد آن جانور مهارد و با یک ضرب شتیر خرطوم او را قطع نمود و جانور از فرط درد و آزار
 و از بردی تاخت و سراب پای او را بایک ضرب دست با خاک یکسان ساخت و ازین سبب و بهشت بر
 عربان مدافه یافته نیست بداند جمعی عرضه تیغ بلا و اگر شئی غرق موج فنا کردیدند زیرا که بی که در وقت آمدن
 بر فرات بسته بود و شکسته شده بود بقیه السیف به ثقله که جانی است در ساحل غربی فرات مدفعه عمر از
 واقع مستحضر ساختند حلیفه شکری دیگر سرداری جبرین عید الله بعد ایشان فرستاده روی عراق نهادند
 و از جانب پوران دخت که در آن اوقات بر سر سلطنت تکیه بود سیاهی سرداری مهران رسیده دو
 باره جنگ واقع شد شکست بر عربان افتاد و درین برود جنگ پارتیان درفش کاویانی را همراه و پشتند
 مهران را ازین فتح جرئت زیادت گشت بحرب دیگر اقدام نمود لکن درین کت شکست را و افتاده بقتل

و توفیق می نمود تا بالاخره اسباب محالیت راست کرده بخت بروی افتاد و جمعی کثیر از یارسیان از محمود
دو دو بطوره عدم خرامیدند گویند در حرب قاصیه تقریباً جمیع سپاه ایران که بعد هزار میر سید بر خاک
ملک افتاد و از اعراب تعداد یقینی فقط به هزار نفر رسید غنیمت بسیار بود ولی سکنه صحرا هنوز از نیت آن
و خوف نداشتند گویند غری طار در دست داشت و میگفت اگر کسی مرا قدری ایمن دهد در عوض مرجع این صخره
خواهد بود هم باجمعه یکی از وقایع عظمه این جنگ این بود که درفش کاویانی بدست اعراب افتاد و از
طریق نعلان نظیر پر خاست امر کردند چون خبر بخت نیز در رسید بر چنان اموال که توانست با خود برداشته
بجای آن که بخت سعد و قاص بعد از تصرف بدین اوارا نقاب نمود و با ششم برادرزاده خود را با استقبال
لشکر که از شیروان را در پایگان ببرداری مهران بن بهرام رسیده بودند نامزد فرمود یارسیان پناه بقوه
و علو لایحه و عیان قلعه را مسخر و پارسیمان را مقید بنودن و بزرگ و بعد از استماع انجمنی که بخت هاشم بجای
رفته مسخر ساخت تبراه و نیز که در آن اوقات چون نمایان بلا و مضطرب می شد بخت اعراب افتاد و
سعد و قاص بنا بر حکم خلیفه بنایا رفت لکن چون آب و هوای آسجاری موافق نیافت در کوفه که بعد از آن شهری
مشهور شد توقف کرد و در همان سال مبعث بن غروان بنای عمارت بصره که است سعد و قاص جندی حکومت کوخرد
و بلادی که از ابرار مفتوح شده بود و محمود و سبب شکایتی که از محمود و عمار را خوانده عمار یا سمر را رجای او
فرستاد و نیز در جندی خمر غل سعد و قاص را بشده صد و بیجا بهر لشکر از خراسان و رمی و همدان فراهم آورد
و فیروان که یکی از بطلان شجیان با راست آن لشکر موسوم نموده عازم محاربست گشت چون صورت واقعه
معروض شده خلافت کرد و حکم شد که از اطراف ممالک اسلام سپاه بمرد و لشکری که در ایران بودند
فرستاده شود و اداره جمیع عساکر از برای درویش نغان بن مرقن الزمری محول فرمود و وصیت کرد و مادر
اطفائی نایره آتش پرستی غایت جهد مبذول دارد و لشکر اعراب در کوفه جمع آوری نموده روی به نهاوند
میانند و نهاوند قریه ایست که چاک بسافت چل و پنج میل در جنوب همدان و در آن اوقات اردوی لشکر ایران
در آنجا بود و خدیجه بی عین در دور اردو کشته بودند بعد از دو ماه که دو لشکر در مقابل هم نشسته باری از طرفین
ساخته نشد نغان را خواطر انقوتی بهم برآید و لشکر را فرمود تا احتیای قاتل شوند و ایشان را مخاطب ساخته
گفت ای احباب من خود را چنانا کشید ای فتح یافوشتین تربت تهادت من تنه بگیر خاتم گفت و دیگر
اول باید که تسبیح و دیگر تانی بر آبها استیناید و دیگر تالیست بر دشمن حمله برید که جزای فتح است یا جنت
آمن نمیداد هم سند پس از من خدیفه الیانی بر شما امیر است بعد ازین فقره تنه بگیر گفته حمله بر جسم بردند نغان
چنانکه گفته بود بقتل رسید ولی لشکر اسلام فتح عظیمی کرد و ندی هزار نفر از پارسیمان جان به نره اعراب سپردند

و هشتاد هزار در خندق که بر دور اردو کنده بودند غرق و در طه هلاک گردیدند و فرزندان با چهار هزار نفر که بخت بکوه پنا
برد هزار هزار اعراب و اورا تعاقب کرده و بدیدگرا ن طحی ساختند فتح نهادند کار ایران را تمام ساخت و از آن
روز باز در تحت حکومت خلفا منتقل شدند و جزو چند سالی در کمال ضعف و انکسار زیست اول سبستان که غنی
بعد از آن بخراسان و از آنجا بروحان کم مرو و بخان توران پیغام داد که اگر بخوابد بریزد چرد را با و خواهد سپرد و خان
قبول کرده لشکر گزینان داخل مرو شدند و با اینکه ابالی کوششهای مردانه نمودند مفید نیفتاد و شهر بدست توانا
افتاده بریزد چرد پیاپی فراده و در دو فرسخی مرو آسیانی رسیده و آسیا بان اسد عاگردا و اورا پنهان کند آن مرد
گفت بملی صاحب آسیا مقروضم اگر تو آن و چردا را و کنی در حمایت من باشی بریزد چرد قبول کرد و همشیر و کز و در
بکروکان نزد او گذارده خود را با سرتاحه مشغول شد لکن جب مال و طمع در لباس سلطنت آسیا بان را بران داشت
که سر بریزد چرد را با همان همشیر که از او گرفته بود بریده جسدش را در آب آسیا انداخت این است قول صاحب
زبیه التواریخ فروسی گوید بریزد چرد و نزد آسیا بان بود تا با سوسان والی مرو او را یافته و آسیا بان را بدان
عمل مجبور کردند لکن احتمال این قول اول نیست الفقه والی مرو و کسانیکه دید آن کار دوستی داشتند
بعد از چند روز از ظلم ترکان بجان آمده زکریه یشیمان گفتند و ابالی شهر را را بخیستند تا مشورت
کرده و خاقان بعد از آنکه جمعی کثیر از لشکرش قبل رسیدند بخارا که بخت بعد از آن بخص
بریزد چرد برآمد چون کیفیت حالش معلوم شد خلق آسیا بان را بقصاص رسانیدند
نفس بریزد چرد را با صخر فرستاده و در حمله نیاکانتس سپردند ایام
سلطنت بریزد چرد و از بد و جلوس تا فتح نهادند نه سال بود و ده
سال بعد از فتح نهادند زیست ولی بمباره گریزان بود و
بسیجی حکومتی نداشت و او آخرین پادشاه است
از بهاسانیان و این سلسله چار صد و پانزده
سال در ایران پادشاهی کردند و ایرانیان را
تا هنوز بایشان افتخار است زیرا
که در شیر و شاپور و نوشیروان
از این سلسله بودند

باب مقسم

نظر اجمالی در دین و شریعت و تاریخ و افسانه‌های قدیم و طبیعت و عادات اهالی ایران قبل از ظهور اسلام

باید اندکی درین مقام توقف نموده امعان نظری در اقوال مصنفین که در فصول سابقه نقل اقوال ایشان کردیم نمود و این که در امعان لابد بجزئی شود و بچند کلمه در باب شریعت و تاریخ و افسانه و طبایع اهالی قدیم ایران چون تاریخ اوایل تاریخ بود و سخت چیزیکه مستطیع نظر کرد و امور سیرت که مرتبط با تاریخ و ادیان است و وسیع ترش مخلوق در خالق را و رسوم پرستش بر ملت را میتوان گفت قرون مدیده قبل از بروز تاریخ حقیقی ایشان است این صورت بسبب بزرگی مسئله و بلندبندی اصل مطلب است زیرا که در هر حال حالت یا موسوس که انسان توجه به باطن خود نماید همان عمل از خویش رستگی و باو تعالی پیوستگی علاوه الفای رعرب و احرام اثری عریب ایشان فی البحر و خاطر نماید و اقول جهد و کوشش هر قطعی در حالت جهالت همیشه اشتها را و استقامت قوانین شریعت ایشان است و سبب همین مطلب قلم فاعش و حکاک و خطاط در کار آمد و علم و فضل نیز در بدو ظهور مخصوص کسانی بود که مسامرت امور مذموب و استند و انشای ایشان مطلقا مصروف استعلا و تقویت آن مذموب بود پس بنا بر علی ناکت البعده واضح است که در سبب و محض تاریخ اوایل شریعت بر سایر مسائل مقدم است از تاریخ قدیم ایران قبل از کیومرث که نخستین پادشاه و پند و بیان است خبری در دست نیست که از دشت که کتابت مثل را اخبار دوازده مذهب و قریب صد و پنجاه سال قبل نوشته شده و مؤلف آن شخصی از اهالی کشمیر شیخ محمد حسن متخلص غفائی است گفته اند که مطالب مندرج در کتاب مربوط به ما و داستان از سبایل سلوی قدیم و صحبت خود مؤلف با پارسیانی که هنوز در خیفه متابعت مدیعی که آبا و اجداد ایشان قبل از ظهور در دست داشته اند می نمود و در آن کتاب روایتی است از سلسله مهاباد و حقایق افرام و شاه کیلیو یا سان انجام لکن مدد سوانی که نسبت بسبب است ایشان میداد طرز و قایع محدودی که ذکر میکند چنان از حد عادت خارج است که میتوان گفت افسانه است محض گناید اوایل تاریخ نوع انسان و از بعضی جاها می این افسانه بخیال می آید که اسارتی ببلایطین قبل از طوفان است سر و نیم جاس که یکی از مؤلفین فاضل فرکستان است میگوید پارسیان اخبار طوفان را دارند لکن مؤلف این اوراق از پارسیانی که اتفاق عاقت افتاده است قصد بر این مطلب را ستینده است مسئله قابل تقصص است علی الجملة ممکن است که محسن غفائی این افسانه را

از ماخذ باینکه مدعی است گرفته باشد ولی اندر پای این جزء از کتاب او معلوم میشود که خیلی خواهش دارد که ما این پنج
قدیم ایران و بهند تطبیق کنند چهارده مهاباد واضح است که چهارده میوه میهنی بنودند و تقسیم چهار کانه که مهاباد اول
در خلق ایران نمود و همچو مینا یکه بعینه حتی ما همان نقل در کتب بنود است این امور و چیزهای دیگر از همین قبیل
باعث شک و در عتبار این جزء و دستان میشود و شک صورت از دیاد می پذیرد و چون ملاحظه شود که
مؤلف کتاب مزبور اگر چه مقربین اسلام لکن صوفی بود و اعتقادی تمام با و بام و ترهات بر ایهام داشت
اصول عقاید او باید او را با متصوفه و مردم و همی این طایفه آشنا کرده باشد پس عجب نیست که مردمی چنین
با معلومات و تخيلات تناعری اقسام خیالات در کتاب خود بکار برده و در تعدیل ما بین تو این متضاده
کوشتن نماید از جمله کتب که محسن تانی ذکر میکند و سائیر است در برهان قاطع نیز ذکر این کتاب است این
کتاب در او اخرا یافت شده است و حال در تصرف مافیه و راست که یکی از علایب یا محترم فارسیان است
و از سکنه بمبئی است که جمعی دیگر از این طایفه سکونت دارند و سائیر را چنان دانند که چهارده بهمن نوشته اند
که اول اینان مهاباد و آخر ایشان ساسان پنجم است و این ساسان در زمان حسن و پرویز بود و این کتاب را
بفارسی ترجمه نمود و آزاد اجزای که خود از آئینده داده است بان مضخم ساخت این کتاب را کتاب مقدس
خوانند مخلو است از ستایش خداوند و مدح آفتاب و ماه و سایر سیارگان بنابرین واضح است که در ایامی که بابا
ایران پرستش خالی و اجرام سماوی میموند نوشته شده است بعضی را عقیده است که پرستش آفتاب از
رسوم خیلی قدیمه عالم است یکی از علما ی احباب مؤلف خبر داد که شرق را در عجمی پیش و غرب را پس و
جنوب را راست و شمال را تاریک یا پوشیده گویند از سه لفظ اول معلوم میشود وضع ساجد شمس و لفظ آخر کتاب
عقیده ایست که مردم اوایل داشته اند و در اینکه طرف شمال گزیده محفوظ است علی الجمله صاحب دستان
بر سایل دیگر نیز رجوع میکند لکن بر فرض تسلیم که رسایی که در قرون عدیده با وجود شخص و تحسین بسیار کسی را میسر نماند
او را بدست افتاده بدوین مشایده آن کتب نمیتوان بر کسی که این قسم روایات نقل میکند اعتبار کرد ولی
بلاشک عریب تر از همه مطالب دستان اخبار متعلقه به مذهب ابالی ایران است قبل از ظهور زردشت
در دستان که بدیکش اوایل ایران اعتقاد بصنایع کل بود که ایجاد کانیات بقدرت کامله و تدبیر موجودات
هکمت بالغه اوست از توهم و باو امید داشتندی و او را سجده و ستایش کردند ی با پران و مادران
و پیران با احترام زیستندی و برادران بهجت جمیع بنی نوع انسان و رحم و مهر بانی بر ضعف حیوان فراموش
و همچنین عبادت اجرام سماوی کردند ی گویند که صاحبین انان تبیلند پس از ان پرستش آتش شیوع یافت
و اگر بر فردوسی اعتقاد توان کرد واضح دین آتش پرستی بهوشک سپرداده کیو مرث بود لکن او که بدید که بوشک

او یوان حکمت کرده ایشان را تباہ کرد و دین جدید احداث و بعضی از شریعت قدیم را مسموح نمود و تحمل است
 که این مذهب قدیم همان پرستش اصنام است که محسن فانی ذکر میکند اگر چنین باشد مناقض تا حدی که لطیف
 مذنب بنو و یارسیان قدیم میگوید خواهد بود بجهت اینکه اصنامیکه گویند ایرانیان میپرستیدند و طریقه
 پرستش ایشان مرآن اصنام را هیچ شباهت با سندان و تان ایشان ندارد و صاحب دستان گوید برود
 فبا بدستارگان نامی پرستیدند و از برای هر یک صورتی غریب احداث کرده بودند ^۱ زحل امثالی از
 شک سیاه ساخته بودند که سر او چون بوزینه بودند و او مانند مردم و دم او مثل خوک بود ^۲ مشتری را زنگ
 خاک و تمثال آن مردی بود که سری چون کرکس و بر آن تاجی داشت و بر آن تاج سرخروس و نجابی بقیع
 نموده بودند و در دست راست دستاری و در دست چپ اریقی از اکبینه داشت ^۳ تمثال مریخ
 از بیک سرخ و صورت آن صورت مردی بود و در دست راست که فرو گذاشته بود و همیشه خون آلود
 و در دست چپ که افراخته بود و تار یا نه آسپین داشت تمثال آفتاب از زر بوده آن صورت مردی بود
 بر اسب سوار با دو سر و بر سر آن تاجی بجهت لکزه و متع بواقیت و اگر چه این تمثال را چهره مردم بود ولی
 و می مانند ارد و در دست راست عصائی از زر و بر کردن طلا ده مرصع بجا هر فنیقه داشت تمثال زهره
 تصویر آدمی بود که بر سر تاجی هفت گوشه و در دست راست ستیغه روحی و در دست چپ شانه داشت
 تمثال عطارد را چهره خوک و تن و دم ماهی بود و تاجی بر سر و خامه در دست راست و دو آتی در دست
 چپ داشت تمثال ماه صورت آدمی بود که بر کاهوی سفید نشسته و در دست راست عصائی از باف
 و در دست چپ شاخی از سحجان گرفته علی الحجه نصف فصلی در باب کسب با و هیکل و مجوزات
 این اصنام و طبقات پرستندگان و قانون پرستش ایشان ذکر میکند و گوید که سبارگان اجرام کروی
 تشکیلند و در عالم خیالی ارواح ایشان در نظر انبیاء و اولیا و حکما باین صورت تصور شده اند و گوید که ارواح
 مذکور در شکل با شکل نخله بر در کرده و بنا بر آن اختلاف در تمایز ایشان شده است چنانکه مرقوم گشت
 درین بیت پرستی که محسن فانی نسبت به پارسیان قدیم مبد پرشاهی میزند بنیب بنو دندار و بگوید که زیکت تر است
 بنزنب صابین که سجد او ندانند و لکن سبارگان را تدبر امور عالم میدانند گفته شده است که صابین
 متابعت کلذائین قدیم نموده و علم نجوم از آنظار بیعت گرفته اند و این علمی است که اصلاً ما خود از پیش
 سبارگان است و بنیادش بر همان پایه است و همچنین نام کتابی که محسن فانی نقل این سراج را از آن میگوید
 اختر شناسان میگوید و این نام بیشتر دلالت دارد بر اینکه رساله است و در علم نجوم نه در قانون سراج اگر چه
 ممکن نیست تفصیلی بگوید که اید در باب مشابهت مدعی که صاحب دستان و ایرانیان قدیم بجهت میبده گوید

تمثال سحجان

زحل

مشتری

مریخ

آفتاب

زهره

عطارد

ماه

اختر شناسان

و مذنب نمایین که مرقوم گشت و اوده شود بسبب اینکه اخباری که از قوادص صابین در دست است بسیار
مختصر و مجمل است لکن محقق است که تا مدتی بعد از ظهور اسلام نیز بسیاری از فضلاء و مالکات آسیا همین مذنب
داشته اند و گویند که در قرن سیم هجری کتابی مشحون بر قوادص و کاشف از رسوم و قوانین شریعت ایشان
تألیف شد و حال گویند آن کتاب مفقود است و بدیع منیت که گیتی که در آن علم شریعت با قوانین نجوم
پیونده باشد در ممالک شرقیه بیشتر دوام کند تا در بلاد غریبه و اگر چه بازار علم نجوم درین اواخر در
فرنگستان کاسد شد هنوز در جمیع ممالک آسیا و اسیا مآم دارند و در ایران و هند و هندوستان کسی منیت
که تعلیمی داشته و در نجوم بی بهره نباشد و کتابهای کیاب این علم را قیمت پست از سایر کتب است و در وقت
کشیدن زاج بطالع یا اجبار از وقایع لازم دانند که تنبیه سازگان کنند نوعی که مؤید قول صاحب برهان
در باب پرستش سجده می شود بنا برین مقدمات احتمال دارد که تقصیلی که صاحب داستان در باب مذنب
اهل ایران قبل از ظهور زرتشت می نویسد یا باید راجع باشد بزمان قبل از هوشنک و رسوم سحره و دشمنان
سلسله پیشدایان که ایشان را دیونیز گویند و هوشنک ایشان را برابر داشت و یا اینکه از رسوم و قوادص
صابین مأخوذ باشد اگر قبول یکی ازین آراء شود باید گفت که این قصه محض افسانه است که اختراع شده است
و این نیرغایت اشکال دارد زیرا که نمیتوان معلوم کرد که مقصود از بهم بافتن چنین افسانه چه بوده است و اگر
نسبت بزمان قبل از هوشنک بدیم و اعتراض قوی بر بودن این مذنب در ایران دفع میشود اقول اینکه در
تمائیل که در مصحح و سایر آثار تاری که در اطراف مملکت یافت میشود و هیچیک از صور منسوبه بهیاکل فروز نهیت
زیرا که تاری که مانده است بعد از زمان هوشنک نباشد است و دیگر آنکه میر و دوتوس که از معتبرین
مؤرخین یونان و تولدش چهار صد و چهل و چهار سال قبل از تاریخ مسیحی است گویند که ایرانیان را هیاکل و چنگا
و تمائیل بود و هم او گوید که پارسیان قربانیهای خود را بر سر کوههای بلند برده بخدای آسمان عرضه کردند
و همچنین خرم و ماه و آتش و آب و باد را نماز بردند و از ملاحظه بعضی کیفیات میتوان گفت که شاید
پارسیان و هندو در اصل مهم مرتبط بوده اند از جمله دلایلی که تقویت این معنی میکند این است که در تاریخ
اوایل هند و مملکت میاچم که اگر اعظمی در خوردن گوشت حیوانات داشته اند و این رسم را تا امروز
بعضی از اعیان و شریفترین طبقات در هندوستان رعایت میکنند و چنانکه مذکور شد ازل سیکه مرکب
این عمل شد ضحاک بود و تا هنوز نام او را بیدی ذکر میکنند و در فضول سابقه مرقوم گشت که تخریض خاک
مرا ایران را اشارتیت باینکه ایران در تصرف سلاطین بابل و شام بوده است و لهذا احتمال دارد که تألیف
حکومت تبدیل شریعت نیز شده باشد و باید دانست که میس ازینکه این عمل شیوع یافت هنوز اگر اه مردم باقی بود

و بسیاری از راه و مردم نیک فطرت و خلق سلف و پاکدامنی ایشان از لوت معاصی به نظر احترام میگردانند
 و از ایشان به یکی یاد میکردند و همین سبب است که مؤرخین زردشت بر آنند که ایجاد زردشت به تنهایی
 گناه بود بلکه بی آنکه کلماتی یا جوالی یا بنانی رسد قدم بعصره وجود نهاد زیرا که یارسیان قدیم را عقیده
 این بود که اگر چه بنات از عیش و لعب و لذت و الم بحسب بدایایک حیات دارد و چون حیوانات ایشان
 را از نور ابد و روح سرمد بهره ایست در دیستان گوید که فرزانه بهرام بن فرهاد ویرانی در کتاب ستارستان
 آورده که ملای دین زردشت را عقیده است که ایزد تعالی روح مقدس زردشت را آفریده و از
 درختی در آو سینج که جمیع کمکات اعلیٰ علیه السلام میروید و لفظ درخت در باب ستاره است و اشاره است
 به فعل اول که بر اثر او نیکوست و اینکه گویند روح زردشت از آن معلق بود که ثابت است بدانکه روان زردشت
 بر توی است از خرد و بخت و کلمات او بر فروغی است از درخت حرد و از نموده سرودش بر دانی شبنده
 شد که پدر زردشت را کادوی بود که بعد از آنکه حید برکت خشکی که از درخت افتاده بود خورد و گوشت بخیزی
 نیالود و چون غذای او فقط همین برکها بود هر چه شیر حاصل میشد از آن برکها بعضی دیگر گویند که آن کادو روح
 زردشت را که از درخت آویخته بود خورده و بواسطه شیر بیدار او فعل کرد پدر زردشت پورست نام داشت
 و غذای او فقط از آن شیر کادو بود و هم بدان سبب محل و غذای مادر زردشت را دمنده ظاهر مقتضای این
 عبارت این است که عصمت زردشت را ثابت کند نوعی که بنای میزد بر دوز و صدمه یافت پایسیان
 شب زردشت را به منوچهر میرساند و گویند چون زردشت متولد شد خنده با و از کرد و جهان نوری از دین
 ظاهر گشت که سرای را روشن ساخت چون جمعی از مؤلفین فرستادن مفضل بیان گشت زردشت را نموده آن
 مؤلفان این ادراک مختصری خواهد گشت و از خواب دیدن و خدا و روحی که بزرگداشت حامله بود و دلالت
 آن خواب بر بزرگی او و از معراج زردشت آسمان و کرکتن ریزد و آتش مقدس از هر مرد و همچنین
 از مغز او بدو رخ و بدن او ابرهین را و خلاص کردن مروی را که قدری بکوشی در وی یافت و تهدید کردن
 او شیطان را در جای جنوب و شیطان را داخل در سوا ساختن و کد لک از غلت کریدن زردشت در کوه
 البرز و عبادت کردن وی در غاری عمیق که تصور بصورت و تمایل غنا و فضول و اجرام سماوی و مخرجانی که حقیقت
 حقیقت دین جنوب ظاهر ساخت که بزرگتر از همه آن بود که آتش مقدس را در دست گرفته میفرمود تا ظاهر که حقیقت
 بر بدن او ریزد و متفادان اسب کشتاسب که چهارپایش بشک فرورفته بود و زکری نخواهد شد همین قدر
 کفایت است که روش مسائل مذہب او تحریر شود زردشت گفت که خداوند قدیم است و چون
 زمان و مکان و ادبایستی و نهنجی نیست و گفت که دو چیز اصل همه چیز است نیک و بد و هر یک را قوه خدای

نیز احادیث
 عقیده یارسیان

و غذا و سرودش
 و پدر زردشت

و افعال هر یک بقصد دیگر است و از افعال این دو ترکیب خیر و شر در جمیع موجودات ساری است و فرشتگان
 هرگز بجا نرفت عناصر و فضول و بی فواید انسان پروازند و وکلای ابرین بجزای کوشند و منع خیر برز و برکت
 ابدی و سرمدی است و لاجرم در آخر الامر غلبه خیر را باشد نور مصدر رنگیها است و ظلمت فشا بدینها
 خداوند بر دشت فرمود و نور من در هر چه میدرخشد پنهان است و ازین سبب زردشتیان در میان گل
 و معابد آتش مقدس و در خارج شمس را نماز میبرد و شمس را نور الا نور شناسند که بواسطه آن فیض او را
 ایزدی بر همه زمین میرسد و امر خلقت را تمام مینماید و زردشت فرمودست که زردشت پیروان خویش گفت
 که فرشتگانی که موکل بر جانوران و عناصرند با او مخاطب گشتند بهین ویرا گفت ای مرد خدای بخار
 کوهستان و وکلای این کوهستان را برزوان بزرگ را سپرده و من تو میبارم گذارتا کوهستان و کوهستان
 فایده مندر آب گشتند ایزدی بهشت گفت ای سیده خدای پیغام مرا بشاه گشتاسب بر و بگو همه آشتها را
 بتوسپر دم بفرمای تا موبدان و دستوران و پیر بدان آنها را نگاه داری کنند و با آب و خاک آتش قنایند
 و بگو تا در هر شهری آتشخانه بنا کنند و با احترام آن عید کنند زیرا که نور آتش از برزوان است و چه چیز از آن
 نیکوتر است جز بهیم و بوی خوش بخوبی و چون پیروان بهیم و بوی خوش و آتش قنایند و دعای ایشان بسیار
 شود و چنان که نزدان از این سپرده و من تو میبارم و هر کس بنده مرا حمل گذارد بدفع و در آید پس شهر یور گفت
 ای مرد پاکت چون زمین روی سلخو را را بکوی تاغ و خنجر و نیزه و گرز خود را در هر سال صقیل نمایند چنانکه دیدن
 آنها سبب گریز بدو امان گردد و بایشان بفرمای تا بر اعدا و مجار غنا و کمند پس سفندار مذکرت ای سبب
 رحمت خدای بر خلق بهین را از خون و ناپاکی و مردار نگاهدار و پلید بهار آبجالی بر که زمین گشت و زراعت نمایند
 و آب و آدمی بر آبجایی بر نگذرد و میوه فراوان این رحمت را با دوش خود بدو و بهترین پادشاهان کسی است
 که زمین از وی آباد گردد پس فرشته خدای خود را پیش آمد و گفت ای زردشت بتو می سپارم آبهای
 روان و ایستاده را و آبهای رود که از دور و از جبال آیند و آبهای باران و چشمهها را و مردمان را بکوی قوت
 حیات هر چیز از گشت و هر چیز را بسپرد و مرد مردار و ناپاکی را از آن دور دارد چه غذائی که در آبجایی
 بر نهد بصحت اقرب است و فرمان ایزد را آبجایی آر پس مرد داد او را گفت که ای زردشت مردمان را بکوی
 نارسنی و میوههای زمین را از جای گشتند و بانه کمند گذران راحت مردم و چارپا است و همچنین زردشت
 نامرد گشت تا در هر جامه بدی که بر احکام او ستاد انا باشد مقرر کند و ایشان را فرمان دهد تا چارچشم که
 کوهر آدمی را بدان آتخته و از آن آتخته آید یعنی آب و آتش و باد و خاک را پاک و پاکیزه دارند این بود اصول
 مذہب زردشت و اگر چه ایرانیان قبل از ظهور زردشت آتش را مانند سایر عناصر محترم میدانستند الا اینکه

دیوان گفت که تشنه و استغند و پرستش میکرد و میتوان گفت که یکی از تغییرات بزرگ که در دست در کیش
پارسیان نمود ادعای این رسم بود و او در قبایل آفتاب در وقت نماز موافقت متعقد قنات کرد و مایه اخترا
او را همچنان برآورد و تقویت این عمل نمود ولی چون اسفندار مذکور گفته بود که زمین را از مرداریا یک دارد
سبب شد که بعضی از عادات قدیم را نسبت بدین مردگان تغییر دهد بنا بر قول هیرودوتس ایرانیان مردگان
خود را در خاک میکشیدند لکن جسد را در قعر نمیکشیدند تا اینکه گوشت آن را اسکان یا مرغان میخوردند و اکنون رسم
زردشتیان است که مردگان خود را در بالای قبرستان و بر آفتاب میکشاند و این قبرستان در
جانبیت که آب و آدمی را در آنجا گذارینند و چون گوشت جسد را مرغان خوردند یا بجهت هوا و آفتاب
ریخت بخواهند بر خلاف آیام سابق که بر کس را در قبری جدا گانه میفراود و در جاهایی که در وسط قبرستان مذکور
بجهت عموم قنات کند اند میریزد ^{الفصله} متهور است که زردشت را در علم نجوم پدید می طلوی بود و بدین جهت
در زایشهای طالع نظر کردی و از اخبار آینده خبر دادی و این علم از او بیرون او منتقل شد ^{بالمجله} شرح جزئیات
مذهب او را کتابی جدا گانه باید بر هر راجی و هر روزی فرشته مومل است و اسامی این فرشتگان و جمعی از اجنه
در کتاب او مذکور است بعد از مرگ او مردم مختلف شدند شعب مذمب هزاره رسید که مذمب مانی و
مزدک که مرقوم گشت از آن قبیل است بالاخره در عهد سلطنت اردشیر باکان که سر سلسله سلاطین ساسانی
است دوباره کیش قدیم زردشتیان تقویت یافته و از آمو و باز احکام موبد بر برگشت تا هور در زمان بیروان
مذهب مجری و مطلع است چون اجمالا شرح حال زردشت در رشته تحریر در آمد اکنون بملاحظه اسناد
و اخباری که جنای تاریخ قدیم ایران بر آن است پرداختیم کیو مرت نامر قول صاحب دبستان اقل
پادشاه است از سلسله پنجم سلاطین ایران و عقیده زردشتیان آن است که اقل شخص عالم است و مولعین
اسلام که متابعت تاریخ نبود میکنند او را از سلسله نوح میدانند و پادشاه اول ایران سینا مد بر بک
از متورخین که با صدر اسلام معاصر بوده اند نوشته اند که متابعین معین عرب را پدیداری و بجایه که
ایرانیان در دفاع ملک و مذمب خویش بودند چنان در خشم بودند که چون دست یافتند بر چیز که اسباب
تقویت ملت دانستند عرصه و دار و ملک ساختند شهر با با خاک یکسان و آنشکه با باتس سوخته شد
و بمذنی را که مواظب امور و مباشرت خدمات معا بد و هیا کل بودند از تیغ که را ایندند و کتب فضلی ملت
اعم از آنیکه علوم مطلقا یا تاریخ یا کتب شریعت یا کسانیکه آنیکه نه کتب در تصرف ایشان بود در معرض تلف
در آمدند عرب مقتصد در آن آیام بجز قرآن نگذاری میدانست نه میخواست بداند مؤبدان بحسب مبادیه
و ایشان را سحر میدانند و کتب ایشان را کتب سحر می پندارستند و از حال کتب یونان و روم میتوان

قیاس کرد که کتب ملکی مثل ایران چه قدر از ان طو فان باقی خواهد ماند قریب چهار صد سال گذشته کسی بجمع تاریخ پیشین بیان پرداخته اتل جدیدی که درین باب شد گویند در عهد سلاطین سامانیه بود و مورخین را درین باب اختلاف است بعضی نسبت بمصنوع را قول و برخی بمصور ثانی میدهند زمره بر آنند که واقعی شاعر کتاب شاهنامه را در زمان اسمعیل که نخستین ابطالیه است شروع کرد حاجی گوید که واقعی معاصر بود بانوح که پادشاه چهارم ازین سلسله است و احتمال این قول بیشتر است و هر صورت چون امرای سامانیه خود را از نسل بهرام چوین میدانستند خواستند به جمع اخبار اسلاف خویش پرداخته نامی از ایشان بر صفحه روزگار باقی گذارند و تاریخ مقدس مذکور است که اعمال و افعال پادشاهان ایران در کتابی ثبت و ضبط بود و آن را تاریخ ایران مینامیدند و مورخین اسلام گویند که چون اجزای متفرقه این کتاب در نزد موهبذان یارسی یافتند جمع کرده بدقیقی شاعر سیر دند و او را فرمان دادند تا تاریخ سلاطین عجم از کیو مرث تا نزد خود به نظم در آورد و واقعی چون هز اربیت در رشته نظم کشید رشته حیاتش به تیغ یکی از علما مان خویش منقطع شد و پس از ان فردوس در عهد سلطان محمود غزنوی بهاستر ان امر گشت و کتاب فردوسی اگرچه افسانه و خیالات شاعری بسیار دارد لکن تقریباً جمیع اخباری که در تاریخ قدیم ایران و توران در ملک آسیا یافت میشود در آن مندرج است اجزاییکه مضامین شاهنامه از آن با گرفته شده است در زبان پهلوی بود و چنین نیاید که در نظیر اسلام جمیع کتب ایرانی بجز کتب سترعت در ان زبان نوشته نمیشده است و همچنین باید ملاحظه شود که دشمنان الفاظ پهلوی بقدری است که نمیدان آنها درین زمان بدون رجوع بعلت ممکن نیست فی الحقیقه شاعر گوید که هیچ عربی بتحالی نگرده است اگر چه این محض ادعا است لکن همین قدر شاعری است قوی بر اینکه اگر چه کتابش مخلوط با افسانه و آراسته بجایالات شاعری است قضایای واقعی و مطلقاً از پهلوی منقول است هیچیک از اجزای مزبوره در دست نیست معلوم است بعد از تألیف و ترتیب شاهنامه نسخهای قدیم بر بی اقلنائی از میان رفته است و اگر هم ایحاناً حفظ شده باشند مختل است که در خزانه سلاطین غزنوی بوده است و درین صورت باید در فتنه غوریان که غریبن بباد دهنب و تاراج رفت آن اجزای از دست رفته و ضایع شده باشد و مورخین یونان را از سلسله عیشیدایان جزئی نیست بنابراین اخباری که فردوسی از ابطالیه نقل میکند قابل توجه و لایق التفات است و در تاریخ کیو مرث بجز اینکه مرد را از حالت جهالت باز آورده و بعضی از صنایع احداث کرده و آموخته است چیزی دیگر نیست بوشنگ تغییر مذہب مردم و فردوسی تش پستی را با و منبت میداد میرا و ظهورش متصل بسجده یاد یوان در جنگ بود و فردوسی مطلقاً خصماً این سلسله نام دیو اطلاق میکند و بنا بر قول او از جلوس کیو مرث

جهت مشهور که برادرزاده و جانشین ظهور است صد و ده سال است و سلطنت جمشید را هفتصد سال
 میگوید بعضی از مورخین آیام پادشاهی او را صد و بیجاه و برخی میصد و بیجاه نوشته اند باجماع مصنفین را در
 آیام سلطنت او اختلاف است لکن آنچه از جهت مقول است واضح است که افسانه است و تاریخ
 عینی است که تغییرات و تبدیلات بزرگ روی داده است اول آنکه گویند جمشید در عیالی خود را
 بسیار طبقه قسمت نمود و هر قسمتی را امری معین فرمود و این قول متفق علیه جمیع مورخین اسلام است الا
 صاحب دستان که چنانکه مذکور شد تقسیم ناس را بهما با دسنت میداد این تقسیم چنین معلوم میشود که
 ایرانیان را در قدیم آیام حال چون هندوان این زمان بود و اختلاف طبقاتی که حال در هندوستان است
 وقتی در ایران بوده است این مسئله قابل تحقیق است و شاید با ثبات آن دلایل عده دیه توان آورد لکن
 مطالبی چند نیز دال بر عدم این مطلب هستند که علی الظاهر جلی قوت دارند بحجت اینکه نه مورخین و نه
 نه مؤلفین ایران هیچکدام متوجه نشده اند که اختلاف طبقات چنانکه حال در هندوستان میباشد و میگوید که
 بوده است چیزی بجز نام طبقاتی که جمشید قسمت کرده است نیست و فردوسی که در تعریف ملک و رسوم
 ابالی تفصیل میدهد بعد از آنکه دفعه ذکر تقسیم مردم دیگر رجوع یا استاسانی باین مطلب نمیکند و اگر باجماع
 تاریخ هندو را بنویسیم اگر محال نباشد بسیار غلط است که فصول میدیده در باب خواندین و رسوم ایشان نوشته
 شود فردوسی باین اسامی طبقات را بخوبی نرفته است

کردی که کا تو زبان خوانیش	برسم پرستندگان و انیش	جدا کردشان از نمیان کرده
پرستنده را جای که کرد که	بهان با پرستش بود کارشان	فوان بیس روشن جهاندارشان
صفی برد کرده ست بشاندند	همی نام نیار بیان خواندند	کجا شیر مردان خبک آوردند
فروزنده و شر و کثورت	کز ایشان بود تخت شای بجای	وز ایشان بود نام مردی بجای
نمودی سه دیگر که در ایشان	کجا نیست بر کس از ایشان سپاس	بجازند و وزند و خود بدروند
بگاه خورش سزانش نشوند	ز فرمان سزاند و خود در خنده پرش	ز آواز نیغاره آسوده گوش
بر آسوده اند و او و گفتگوی	تن آباد و آبا و کیستی بدوی	چه گفت آن تنگدستی آراوه مرد
که آراوه را کالی سبده کرد	چهارم که خواستند آفوخشی	همان دست و زبان با سر کشی
کجا کارشان بهنگام میشد بود	روانشان همیشه پرادمیشه بود	و در بنیاد که کی از کتب بنوی
است تقسیم جمشید مردم را بطبقات مذکور است و غایر و نام طبقات مذکور را از آن کتاب بدین نوع نقل میکنند اسوریان یعنی علمای ملت ارشداران یعنی سلاطین و سپاهیان و استر خواران		

معنی زارعین و بذرگران - بهوشتان کدکمان و مزدوران و دو لفظ اول را گویند از زنده و پازند گرفته اند
و مسود این اوراق را درست حقیقت این دو کلمه معلوم نیست اما واستر در پهلوی معنی دانه یا سبزه است
و بهو بمعنی خوب و شگفتا بمعنی جید و کوشتش و ازین معانی اشتقاق الفاظ مزبور و علی قدر الکفایه معلوم میشود
و همچنین در بر بان قاطع این تقسیم مرقوم است و ضمن اغتسحا تو ز می گوید که مخفی ننماید که جمیع شجر بنی نوع
انسان را به چهار قسم ساخت یکی از ایشان را کاک تو ز می خوانند و فرمود تا و در کو بهار فته در شعب جبال تابای
که مذوب عبادت خدای بزرگ و تحصیل دانش بردارند طایفه دوم را شاری نام نهاد و فرماید تا
چنگیزی پیشه کنند سیمین طبقه را نامودی لقب داد و گفت تا بکار پردازشانی و زراعت اشتغال دارند
و چهارم فرقه را نو خوشی خوانده امر کرد تا عمل بیدار حرفت سازند و در اینجا طبری ایضا مسطور است که
جمیع مردم را به چهار گروه ساخت اول علمای دین و اصحاب دانش دوم سپاهیان سیم تجار و
ارباب صنایع چهارم زارعین و مزدوران و فرمود تا هر کس از کار خویش جدا و بگردد از آنجا که بدو بیعت
از طبقات مذکوره بشغل دیگر غنیو است پرداخت و خاوند شاه نیز همین معنی را ذکر میکند با جمله اگر چه
مورخین اسلام همه این مطلب را نوشته اند لکن بدون شایدهی دیگر اشتقاق ایشان دالالت بر نبوت
چنین امر معظم که انقسام خلایق بطبقات باشد نیکند اما اینکه ویلی ایران در آیامیکه از حکومت جمعی
شمرده شده است منقسم بطبقات مذکوره شده باشد احتمال قوی دارد ولی ازین معنی همین قدر معلوم میشود
که مردم از حالت جهالت بهیمیه ترقی کرده و با قسامیکه بالطبع اقتضای وقت و اداره ملک بر آن است
منقسم شدند و بعد از همه این یکی از هزار کارهایست که جمعی نسبت میدهند گویند شهربانان که دو طبقه
و آلات حرب اختراع نمود گشتهها ساخت و بزراعت و بزرگرمی مردم را ملقت ساخت تقویم
ملک را با صلاح آورد علم نجوم آموخت شراب و ابریشم از مستحذات اوست موسیقی در عهد او استخراج
شد بالاخره چنان از کمالات خویش مغرور و از باده افتد از محجور گشت که خویش را خدا خواند و تماشاها و
نصا ویر بصورت خود بنا کرد و فرماید تا هر کس آن تماثل را نماز ببرد و پرستش کند عقوبت کند گویند
این کفران نعمت الهی سبب خرابی پادشاه و محکمت شده ضحاک بایران تکر کشیده تخریب نمود و دست نهاد
و ظلم بر مردمیکه سالها دست پرور دامن و رنانه بودند دراز کرد و ملک را بیاب و خراب ساخت
این است تاریخ اجمالی که از زمان جمعی در دست است آیا از وی الصف و بدون مکار بهیمیه توان گفت
که این قصه شخصی نیست بلکه تاریخ خلقی است در زمان مخصوصی ازین تاریخ آنچه معلوم میشود این است که خلقی از
حالت جهالت و بهیمیت که در آن حالت بالطبع خواجه انسان گمراه اند اقیانوسات و شخصیات متغلی و منضی بر

فیل است بیرون آمده و با ضرورت و مقسم با قسامی شده اند که لازم ترقی و تربیت است بعد از آن در استخراج و صنایع و سایر امور بروج برده و بتدریج بروج بدایح و دولت و اقبال ارتقا جسته پس مسبب جمع اسباب در لهو و لعب و زنده اند افتاده و بسکرم سوختن و خاست بهرولت سگاره دشمن خارجی گشته اند و این معنی از تاریخ حمیت بد بطور وضوح بر می آید اما در تاریخ خفا که گویند از فضل شیدا و پادشاه شام بود و این شیدا و حسین بنیادیکه کتاب جدای می است که در قورات ذکر شده است که یکی از سلاطین مشهور شامات بود و گویند ابالی آن مملکت او را بپرسه بند و شد و در این موزه چین سرق گویند و عوی حدائی کرد و با بخله گویند مدت پادشاهی خفا که در ایران هزار سال بود و از این مدت در آن بجز افسانه چه در دست نیست لکن دلیل در دست است بهر سها دین موزه چین غیب که خفا که پادشاه شام بود که تخریر ایران مود و هزار سال پادشاهی او عبارتست از آنیکه دولت ایران تابع سلطنت شام بوده است بنا بر موزه چین یونان امتداد حکومت سلاطین شام در ایران تقریباً همان قدر است که ایرانیان نسبت پادشاهی خفا که میدهند یعنی از هفتصد تا نهصد سال و ایرانیان نیز قبول دارند که در عرض این مدت مملکت ایران در قبضه اقدار سیکان بود و بعضی از نیکو ترین اجنبه ایران را نسبت سلاطین ایران میدهند خصوصاً به سیمیرامیس که ملکه آن دیار است لکن چون با خود سیمیرامیس مشکوک بیند و اختلاف از تنه که موزه چین در باب سلطنت او در میکند تجار و پادشاهان و پادشاهان را صد سال است در کار امی و نمیتوان صحبت داشت اگر مسلم داریم که رمان پادشاهی خفا که همان زمان است که ایران تابع سلطنت شام و بابل بود باید بگوئیم فریدون نیز همان شخص است که یونانیان از باس می نامند و تقویت این معنی سبک اتفاقی که در مواضع حدیده در شرح حال این دو فرقه پادشاهان موزه چین شرق و غرب است یونانیان گویند که چون از سمر دنا پولس که در آن زمان پادشاه بود کسی حبائی بر نمی گرفت همین سبب شد که از باس که از اهل میدیا بود حرکت کرد و بنیواد ابر صرف در آورده سلطنت شامیان را بر انداخت بعضی از مؤلفین ایران گویند که فریدون خفا که را در اورستیم گرفت و این ظاهراً است که غلط است چنانکه از فردوسی معلوم میشود که اقل شهری که مفتوح شد فیثوا بود یکی از مصنفین یونانی او را از باس و همچنین خدایتیس بنیاد و شرحی که از بدایت حال او می نویسد در بعضی از مواضع با موزه چین ایران موافقت لکن استخلاف مملکت و ابالی از چنبر اطاعت شامیان مطلب کلی است که دلالت میکند بر اینکه باید فریدون و از باس بکشت شخص باشند در قورات بجز تاریخ بنی اسرائیل کم است که تقصیلی از سایر علل داده شده است لکن عجب این است که افسانه های مرتبط با تولد و تربیت فریدون و در تاریخ یونان نیست و همچنین تفصیل و باقی که سبب خروج میدیان و برهمن حکومت شامیان شدند نمی نویسند و لازم است

که ملاحظه شود که بچکیت از وقایع تاریخ قدیم ایران که مورخین شرق نقل نموده اند مثل خروج کاوه آهنگر و رنجش
نشان دادن امر فریدون را بر بشت نه پیوسته است و همین عمل که پوست یاره را که او در وقت کار بر میان
می بست علم مملکت ساختن و تاق زنه می دارند و آن چشم احترام بلکه اعتقاد و تکریم است دلالت نماید بر کبریت
و غلم خدمت او که بشکرانه و یاد کاری آن این علم را بر پای داشتند و بحسب اثبات و تأیید بعضی افغانان
درفش کاویانی در چک عساکر اسلام در سال چهارم از هجرت بر بانیست قاطع و بنیه واضح صحبتی روشن
و دلیلی کافی که انکار و شک را در آن مجال لطرف نیست الحقه تاریخی که ما بن پس از فریدون واقع شد
سبب شد که ضعف و مرج و مرج بحال مملکت راه یافت و این حالت بسبب جنگی که با تورانیان واقع شد
صورت از یاد پذیرفت تا بالاخره پس از محاربتی طویل ایران بتصرف تورانیان درآمد و بنابر متونی
ایران مدت دوازده سال ایران در تصرف ایشان بود در ایامیکه جنگ مزبور واقع شده است و در
ذکر صنایع ایران سیکند که دفاع مملکت خود نموده و علی الاتصال دشمن در جنگ بوده و بالاخره برضرم
غلبه کرده اند و این جزو را میتوان گفت که پیش از سایر اجزای کتاب افسانه آمیز است و درین ایام است
که صنایع ابطال مشاییر رجال در قید حیات بوده و در محاربات با شجاعان توران اخبار عجایب و
و غایب نموده اند مخفی نمایند که فردوسی بسیار کم است که بجز نام سلاطین ایران و توران ذکر می نماید و
سایر علل از قبیل یونان یا شامات کند و از همین معلوم میشود که چرا جمیع وقایعی که ذکر میکند باید و باید
یا در توران واقع شده باشد زیرا که اسباب استخراج اجناس صحیح که مدار تالیف بر آن است قلیل و کم است
بوده است و او نیز اختیار حکایت را با است نوعی نماید که با افهام مردم موافقت داشته باشد و
در آن اوقات مردم غالباً بجز صفاتی که او ذکر میکند جای دیگر نمیدانستند و ازین سبب است که
مجموع بنیم و قایمی که در کنار ذات اتفاق افتاده است در کنار چون ذکر کرده اند و در باب خنیک
عطیشی از یونانیان بکت شعر گفته شده است و برای بکت زردی و شتی از قطع الطریق توران پنجاه ورق نوشته اند
اگرچه تاریخ رسم و خاندان او با افسانه آمیز است لکن مثل برجها بقی چند است که ظاهراً در آن شک نیست و
کرد اول اینکه ابن مقبله خلفا عن سلف و پدر بر پدر اندامی سستیا بوده اند و دیگر اینکه ارتباط فراتر از
سلطنت ایران و کابلستان داشته اند و دیگر اینکه اگرچه پیچ و تخت لقب پادشاهی نداشته اند اما
اندازان بنو چتر یا کیکاو همیشه حکومت مملکتی بزرگ و امارت سپاه ایران بر بنگان برتری داشته اند
کیکاو و سر سلسله گیانیان است و دلیلی قوی در دست است که کیکاو و باو بجوش که یونانیان می نویسند که باو
همرد و دوتوس گوید که دیجوش بحصافت عقل و صلاح نفس مشهور بود و بدین سبب ایرانیان او را پادشاهی

اختیار کردند و هم او کو بد که چون ضعف بحال ملکیت راه یافت و امر او سر می افتاد نهاد و مجلس منعقد نمودند
 و در امور ملت مشورت کنند پس طرد ازان گفتند ملک بدین قسم فرار سازد بهتر این است که پادشاهی
 اختیار کنیم تا امور ملکیت را بنشین کند و نایز بدین خوف و اضطراب و مصداقست بر سر امتعال معمول خویش
 و دریم بعد از این مقدمه گفتند که شایسته این امر کسی بجز دیوجوس نیست و با اتفاق آراء او را پادشاهی برگزیدند
 و هم هر دو دوتوس کو بد که دیوجوس سرانی بس مالی بنانند و در اوقات طاعت خویش را مستحکم ساخت و بر بخت سلطنت
 بسوی او رود فردوسی کو بد که رال پدر رسم که امارت لشکر با و مفوض بود با امرای ملت مجلس نموده

چنین گفت آگاهای بخردان	چنان دیده و کار کرده روان	هم ای در می شکر آراستم
بسی بسته وری و می خواستم	بر اگده شدرای دلی تحت شتا	همه کار بی روی و بی سرپا
چو بر تخت نشست فرخنده زو	نکستی کی آفرین خواست تو	کسی با بد اکنون رختنم کیان
تخت کنی بر بند و میبان	شهی کاو با وزکنت و دوز می	کدی سپهر نباشد تن آدمی
نشان داد نمود به باشه خان	یکی تاه بافته و بخت جوان	رختنم فریدون یل کی فساد

که با فرو برد است و با رسم داد پس این تقریر کیتبا در امتیق الکلمه پادشاهی برگزید و اتفاق و اضخی
 که تا این قول فردوسی و هر دو دوتوس است در باب وقایع بر تخت نشستن کیتبا و یا دیوجوس موجب اعتماد
 بر قول هر دو است و با اختلاف نام که ازین پادشاه ذکر میکند چندان اعتباری نیست زیرا که سلاطین ایران
 شک نیست که در قدیم الا یام چنانکه فی زمانه پادشاهان امای عده به بال القاب منعقد و داشته اند که در ایام
 حیاتشان و بعد از فوت هم بدون فرق استعمال کرده اند و علاوه بر این وقتی ملاحظه تغییرات الفاظ سبب
 لغات مختلفه متورمین قبل از زمان ابو عجب نیست که توافق کتب ایران و یونان و رین داده هرگز مطرب نیاید
 فقط دلیل را بی که بتوان اعتمادی بران کرد و قانع قنایسته مذکوره در کتب طرفین است بلکه اعتماد باین گونه قانع
 خیلی بیش از تاریخ سنوات و ایام است زیرا که آنچه ایران قبل از ظهور اسلام جو می است که اعتماد بر شتقاق اما
 که هم اعتباری ندارد آن بشیر توان کرد و در بصورت نیز دلیل قوی هست که کیتبا و دیوجوس یک شخص اند
 صاحب مجمع التواریخ کو بد که نام کیتبا وارش بود و یکی از مؤلفین یونان که از کتب ایران نقل میکند و را کوشش
 بنامه و واضح است که این هر دو نام یکی است هر دو دوتوس کو بد که دیوجوس را پسری بود و فرات نام و
 فرخ ایران را نسبت با و مید و او را از سلاطین مید یا میداند فردوسی ذکر می ازین پادشاه بنیک احتمال
 دارد و ایام سلطنت او را با سلطنت کیتبا که پدر اوست یکی برده زیرا که میگوید کیتبا و صد و بیست سال
 پادشاهی کرد اما صاحب مجمع التواریخ ذکر او میکند و در باب کیتبا و دیوجوس میگوید کیتبا و دیوجوس یک شخصند

بعضی از مورخین بر آنند که کیکاوس پسر افرا و میرزاده کیقباد است لکن مرا احتیاط دانست که کاتوس سپهر کیش بود
و این معلوم میشود که نام فراوردت در نزد مورخین ستره قی متداول است زیرا که افرا و فراوردت نام یک
شخص است اگر چه بسیاری از مورخین ذکر می این پادشاه میدیایان کرده اند لکن باید دانست که مورخین مزبور
غالباً نخست سلاطین را از فرزندان یا کینیز و از فرزندوسی میکیند و لایق توبیه است بر اینکه تاریخ کاتوس چنانکه
در شاهنامه مذکور است با آنچه سیماکر ارس و استیاجس یکی باشد میرود و کاتوس کو پد سیاکر ارس با مردم
لیدیای جنگ کرد و حدود و مملکت در عهد او از طرف مغرب تار و دو حالیس وسعت یافت گویند که رود فرورد
از کوهستان ارمنیه بر میخیزد و همچنین بهر دو قوس کوید در وقتی که جنگ مابین ابالی میدیای و لیدیایر بابو د کسوف
شمس واقع شد بونخی که بجای نور شمس زایل گشت و ازین واقعه ثالیس نامی پیش خبر داده بود و هم بنابر میرود و
قوس سیاکر ارس بعد از آن لشکر با تمام خون پدر بجایب نیوا کشید لکن چون شنید که لشکر سلشیایا بغیر متحیر
مملکت او برخاسته اند غریب نمود از استیاجس مورخین یونان چیزی نوشته اند که اگر انیکه از نیس دختر
پادشاه لیدیایار در وقت مصالحه مابین پدرش و پادشاه مزبور در جباله از دواج آورد و اگر چنانکه مرقوم
شد زان کیکاوس زمانیست که فردوسی باقصی الغایه در میدان افسانه جولان میکند لکن باوجود این میتوان
از میان افسانهها و قایمی چند پیدا کرد که کینه باقول میرود و قوس مطابقت داشته باشد یکی از مطابقتها
خیلی واضح مابین این دو مصنف کیفیت جنگ کاتوس در مازندران است فردوسی گوید در وقتی که حرب
مابین لشکر کاتوس و مازندرانان انجام بود که بیکبار یکی کاتوس و لشکر او کور شدند و ازین قضیه یکی از خبره پیش
جز داده بود و این ظاهر است که کسوفی است که ثالیس ازان خبر داده بود و بی فردوسی گوید که واقعه مزبور
سلب اسیر جیس کاتوس و سپاه او شد لکن این فقط اختراع شاعرانه است که فردوسی کرده است بجهت
اینکه عجایب کارهای رستم را ذکر کند مثلاً اینکه مابین تنها جمعی از سلاطین را منخر کرد و لشکر کیک کاتوس و لشکرش را
شکستند جنگ و کاتوس را خلاص کرده مازندران را فتح کرد و حدود مملکت تار و دو حالیس وسعت یافت آن نتیجه جنگ
مزبور که وسعت مملکت از طرف رود حالیس است باقول میرود و قوس در باب سیاکر ارس موافقت
کلی دارد و جنگ بابا ماران که در شاهنامه است چنین بنیاید که همان محاصره نیوا است که یونانیان ذکر
میکند زیرا که هر دو طرف بر اینکه جنگ بجهت جزع اسار سلشیایا بعبارة آخری لشکر توران محوق ماند و فراود
استیاجس باو خراب پادشاه لیدیایا میرود و قوس نقل میکند باقول فردوسی در باب از دواج کاتوس با دختر
پادشاه بابا ماران موافقت دارد و ما کفیتیم که فردوسی دو حکومت را در تحت یک نام ذکر میکند نام
استیاجس یکی که از مورخین کرکت کوید یعنی آن از دواج است در کتب ابالی مشرق مذکور نیست لکن خیلی غریب است

کودک درند و اوستا این لغو را یعنی اردو با بطور اقامت باین سلسله اطلاق شده است بعد از این نظر بر مختصر در باب
 سلاطینی که قبل از سیرس بزرگ یا دستاهی کرده اند سلطنت این پادشاه بر دانیلم میرود و توش کوید سیرس پسر
 زاده آستیناجس یا دشا میدیاست و دختر این پادشاه در جنازه کی از مرا می ایران که کبکیس نام داشت بود
 و چون آستیناجس بجهت خوابی که دیده بود و اعتقادش این بود که یکی از نسل خود او را از سلطنت خلع خواهد کرد و
 بنابرین خواست که سیرس را قتل رساند و بهین سبب طفل را به برپاک و وزیر جوین سپرده فرمان داد تا بکشد
 او را از طایفه جنات عاری سازد و وزیر پسر را سبالی داد و بکشتن او امر فرمود لکن چون مرگ چنان که کودک را
 دیده دلش از آن حال بهم برآید و متوجربا بلایح از آن علل برداشت و سرود و بتجد حال طفل برداشتند و چون آن
 ترتیب فرار سید اسباب ترتیبی فرج فرج زاده او فرجام آوردند بعد از چند سال آستیناجس این کیفیت استحضار یافت
 و اگر چه در حدود قتل بنیره جوین بر نیامد لکن پسر و وزیر را بسبب خیانت پدر عرصه تلف ساخت سیرس پسر را
 رفت برپاک و وزیر آستیناجس بسبب فوت پسر که روان آستیناجس بر میان بسته خواست او را از
 پادشاهی خلع کند و بنیره او را عاری او نشانند و جمعی از اعیان ملک را نیز با خود یار ساخته جر سیرس فرستاد
 چون سیرس این صورت آگاه شد ایرانیان را بر آن کجخت تا مورش نموده روی بطرف همان نهاد که در آن
 وقت اکبت ناما پنا میزند پادشاه مبد با وزیر جان خویش را سر در است که ساخته بحار سیرس فرستاده
 و بنیز لشکر سیرس نمودار نشده بود که بستر لشکر میدیابا وزیر که سپهسالار استان بود سیرس پیوسته نتیجه این
 عمل این بود که با سالی فتح پای تخت و استیصال دولت میدیاست داد و گویند که آستیناجس مدتی در
 در مار بنیره خویش زیست یکی از مورخین یونان آستیناجس را اسد ان خواند و گوید سیرس از نسل وی نبود
 بلکه پس از آنکه ملک اردوی گرفت و دختر او را بشرط زنی مبرای خویش آورد و بهم او گوید که سیرس وین ادیس
 از چندی که ملک از تصرف اسپهان بیرون رفت خواهش دیدن وی نمود و خواجه سمرانی را به برکات دیا
 فرستاده تا او را بدر بار آورد لکن خواجه سر او عرض راه طعام و غذا با و نداد تا اینکه انجوع در جنگلی ملاک شد
 زلفن نیز که یکی از مؤلفین کرگن است گوید که سیرس پسر کبکیس یکی از مرا می ایران و مادر او مندان دختر آستیناجس
 یا دشا میدیابود و گوید که سیرس بنوز جوان بود که لشکر میهد و خالوی خود سیاکر اندس نامی آورد و در
 وقتیکه سیاکر اس با پادشاه اسیر یا جنگ داشت و فتوحات بزرگ سیرس در عهد خالوی او واقع
 شد که هم دختر خود را بوی داد و هم او را جانشین و ولیعهد خویش و هم این مؤلف گوید که سیرس در بابل مرد
 و پسر از مردن جنای طیر او آید که او را از زیر دیکت شدن آخر او جزو داد امیر و دو توش کوید از اجناد مختلفه
 که در باب فوت سیرس متعینه است یکی این است که در جنگ صاحب قتل رسید و او خود با بل این

قول انت و بزعم دیگری از متورجین دینان سیرس و یکی از جنگها که با دوستان هندوستان بود بهضرب مضارب
از پای درآید و لوشیان نیز که یکی از معتبرین متورجین عرب است گوید که بر بعضی از میلهای که بحسب بعضین حدود
مید یا لضب کرده بودند نوشته بود که سیرس در حد سالی چون خبر نطاول و تعدی و ظلم سپهر خویش را شنید
اندو بی عظیم بوی روی نموده بدان درگذشت در تورات مرقومست که سیرس بر جای داریوس پادشاه
مید یا لضب و خرابی بایل و استخلاص هیو و از قید اسار نیز در کتاب مزبور باین پادشاه نسبت داده شده
است و اینال خبر از فیروزی او با پادشاه سپهر بحسب نص داده بود و پس ازین و اینال هم وزارت داریوس
پادشاه مید یا و هم وزارت سیرس را نمود و در عهد سیرس هیو و از قید اسار استخلص شدند و بسیاری از
چیزهای که در خزانی بیت المقدس بحسب نص تبارج برده بود باز بجای خود آوردند و هم او حکم فرمود تا خانه مقدس
دوباره بنا کنند از تاریخ سیرس در تاریخ مقدس کی پیش ازین است لکن هر وقت نام این پادشاه مذکور
میشود بحکمت و صلاح و بزرگی نام و بطول مملکت ستوده شده است تاریخ کچهر و چنانچه از متورجین
شرقی منقول است در جاهای بسیار با قول هر دو متوس موافقت دارد و بنا بر متولعین مزبور سیاهوش سپهر کیکاو
درستم و از تربیت کرده بود بعضی را عقیده آن است که سیاهوش کمبیس اول است که یونانیان بنویسند و او را
پسرستم میدانند و آنچه از نسب رستم و افتد او منقول است با تاریخ خانواده کمبیس کمال موافقت دارد و
یونانیان او را یکی از امرای ایران و از نسل اکمین دانند و اکمین را کسی پرورش کرده بود و اتفاقاً و مولف
این است که اکمین همان زال است که ایرانیان گویند سیمخ او را پرورد و از تمام تاریخ سیاهوش چنانچه
در شاهنامه مسطور است چنین مفهومی میشود که سیاهوش پسرستم باشد مع القصة بنا بر متورجین شرقی
سیاهوش بسبب جیلهای دربار ایران مجبور شده با فراسیاب پادشاه توران پناه برد و دختر فراسیاب را
برنی خواست و بهم ازدست او جام اجل بنسید سپهری از وی ماند کچهر و نام او فراسیاب بخمال اینکه مبادا سپهر
پای گیرد و با مقام خون پدر که بنده دارد کشتن او کرد و وزیر خویش پیران و بیسه را امر فرمود تا او را از پای
درآورد لکن مرگ پیران اقصای امنی کرده طفل را در پنهانی بشبانی سپرده تبریدی فرخورد و او وصیت
کرد که فراسیاب پس از نضد از زندگی او جزو ارشد و لی چون بروی معلوم کردند که او طفل مفیده است دست
تعرض از وی کوتاه ساخت کچهر و قتل مدتی بعد از آن ربانی یافته بدر بار جدر خویش کیکاووس شنافت و هم
در حیات کیکاووس صاحب تاج و سر بر گشت و چون بر تخت برآمد اول کار او جنگ با جدر خود پادشاه
توران بود و سردارش کوردان و وزیر پادشاه توران پیران و بیسه بود که مجاوست او جان کچهر و از خطر
بلایک رسته بکویت بر پیران افتاد و قتل رسید و قتل پیران مقتدره قتل فراسیاب شد که مملکتش بعد از قتل
بنفوذ

بصرف کجی و اندک خبر و پس ازین فتح و فتوحات بزرگ دیگر غم کرد که بقیه العرادر کج غلت بعبادت دادار
 برسد و گویند بقاییکه معین کرده بودست نافه و در آسپان غایب شد و همزمان او که از آسپان بعضی از مشایخ تاجان ایران
 بودند بسبب طوفان شد بدو معرض بلاست و بود اندک ایست اجلات تاریخ کجی و نبار قول فردوسی و پرست
 از افسانه طلب آریخی در آن گشت و فردوسی زمان کجی و در آن زمان مفاخرت ایران است بجهت اظهار
 عمل با ذران خویش انتخاب کرده است لکن چون نه فردوسی و نه سایر ابالی ایران نام میدیایستیده اند
 و همین از دولت بابل و اسیر یا و مصر بخبرد که آنیکه گفته در سخت نام شام و روم و ایران و توران را
 عرصه آورد و گاه ایشان مقرر کرده است پس عجب نیست که دارالملک بهمان بپای سخت افراسیاب
 و پادشاه میدیای زمان رومی توران بتدیل شود و در بعضی صورت این اختلاف ظاهر میماند با اتفاق
 قولین که انبیر و دوتوس و فردوسی در باب نزاد و تربیت این پادشاه معقولست سخا بهد و است
 حاصل آنیکه پادشاهی را نواوده مؤمل شده است و پادشاه مزبور از نیم جان قصد بلاک طفل موده و در ابر
 و زبیری سپارد و تا بقل رساند و زبیر او را نمی کند بلکه محافظت میکند پادشاه ازین معنی مستحضر شده و معر
 طفل نمیشود و بعد از آن همان طفل بمرجست بایب رسیده با جد خویش حرب میکند و سردار شکر پادشاه بهما
 و زراست که سلب نه مدکی همین نواده شد و شاه داده ملاکت جد خویش را در قبضه تصرف آورده و بنیاد
 سلطنتی تویم مهندی فردوسی گوید که بعد ازین فتح کجی و جداوری خود افراسیاب را با تمام خون پدر گشت
 کن این انصاف شاعرانه است و همچنین موافق مزاج و عادت و استعمال ابالی ایران و اگر چه قول فردوسی
 درین مقام با بیره و دوتوس مخالف است الا آنیکه در باب مادن کیگوس که جد پدری کجی و است تا آخر
 عمر در دربار کجی و در محال رعایت کجی و از وی فریب میبطلی است که میر و دوتوس ذکر میکند فی الحقیقه
 غریب است که زلفن ذکر و قایمی که نبار مورخین ایران و زیام جوانی میرس روی داد میکنند و لی کتاب
 زلفن را غالباً بحسب تعلیم و سرشنس ملاطین میدانند آنیکه تاریخ مفصل شخص مخصوص با تجله ستا بد افسانه ریاد
 از اوایل حال او نقل شده باشد لکن بحسب بوث این که کجی و ایران و سیرس یونانیان بک شخص
 بهیچ وجه لازم نیست که حقیقت آنچه نقل شده است از طفولیت او ثابت شود و همین قدر کفایت است
 که واضح شود که وقایع مذکوره راجع بیک شخصند و آنیکه آنجه میر و دوتوس نوشته است همان است که از
 فردوسی منقول است اگر چه در تحقیق تاریخ ایام قدیم و قایم مناسبه که از مآخذ بای معین گرفته شده است
 نسبتی اشتقاق الفاظ ندارد و لکن قریب اسماء نیز در غالب اوقات مدوی بغض و استکشاف خواهد
 نمود گویند سیرس در فارسی معنی آفتاب است و همین معنی ظاهر کورس نام عبری است که در تورات

برین

نبار
 سیرس

این پادشاه داده شده است خود در یهودی یعنی آقاماست و میرس پیش از آنکه تخت ملک برآید اگر اداست نام داشت و چنین بنیاد که از خود او گرفته شده باشد اما کچهر لقبی است که غالب سلاطین ایران بآند لقب خوانده اند مثل سلسله ساسانیان را همیشه در تاریخ روم کسر و نامیده اند که فی الحقیقه حنر است ریحاردسن صاحب که در کتب اهل شرق متبعی نام دارد گوید که بعد از آنکه هر قدر تقصیر و تبع که در خیر امکان داشت نمود مطابقی که بین اخبار یونانیان در باب ایران و اخبار خود ایرانیان یافت مثل مشابیهت تاریخ انگلند و چین بود یعنی هیچ وجه اخباری که ازین دو طایفه منقولست هیچ وجه باید که مناسبت ندارد و این قطعاً صحیح نیست زیرا که مؤلفین هر دو ملت حقیقت را با افسانه آمیخته اند و احتمال دارد که بحسب بعضی ملاحظات ملی در هر طرف بعضی از وقایع انجمنی داشته و در بعضی دیگر مبالغه نموده و اغراق گفته اند و همین معنی باید که در سبب این شود که از طرفین اخباری که از یک واقع میدهند اختلاف کلی داشته باشد و چون باین معنی منضم شود مدام زمان و عدم تاریخ و اختلاف اسماء و القاب که بهر یک از سلاطین و بهادران داده اند و اتفاقاً اخبار اگر چه گاهی باشد جای تعجب بین است تا در اختلاف اگر چه که رمود و همچنین هیچ عجب نیست که واقعه و بزرگ که در کتب یکی از طرفین مذکور است در تاریخ طرف دیگر مخدوف باشد و صاحب مشارالیه گوید که تاریخ کتاب مقدس را برزور با تاریخ خیالی یونانیان موافقت داده اند و همچنین گوید جزو تاریخی تورات مناسبت با وقایع منقول در تاریخ ایران بنسبت دارد و بعد از آنکه اگر اختلاف تاریخ میبود و در کتب را بالنسبه بحکومت سپرس میگذرد و میگوید قریب بدویست سال اختلاف دارند با ثبات این مطلب می پردازد که یکی از امرای ایران که بخت نصر نام داشت و بنا بر قول یکی از مؤلفین معتبر اسلام از جانب لهراسب حاکم اطراف عربی مملکت بود همان بنا خا و نژاد است که در تورات مذکور است و بنا بر همین قول گوید که بخت نصر فاتح بیت المقدس معذب بنی اسرائیل و همچنین گوید که ظلم و تعدی پسر بخت نصر که در تورات باشد از دست سبب این شد که او دشمن دراز دست بروی غضب کرده کورش نام نواده لهراسب را که مادرش میودیو بود بر جای وی نصب کرد و همین قرابت بنی کورش سبب شد که میو در از قید اسارت خلاص داده و به عمارت بیت المقدس ایشان را مدد کرد و در تقویت این مطلب از تورات نقل میکند که کورش با سپرس در محاصره بابل از جانب داریوس پادشاه میدیام امور بودند و بلاستقلال و چنین می نیدارد که داریوس که در فارسی دارا گویند لقب اردشیر است خیا که لقب سایر سلاطین ایران بالاخره صاحب مشارالیه گوید که سبب مشابیهت اسماء و موافقت تاریخ باید این کورش که مؤلف مزبور ذکر میکند با سپرس که در تورات مسطور است یکی باشد قبل ازین گزارش رفت که تاریخ ایران قبل از ظهور اسلام خالی از تعین اوقات و ایام است و ما فقط حسابیکه

که می توانیم بکنیم از عهد رسوائیت که بخت بر سلطنت معین کرده اند و این قسم حساب لایه بر قدر زمان قدیم می شود
خطا می کشند و درین اوده که با صحت می دایم تقدیری اختلاف و ساقط مابین مؤلفین شرق است که می ستوان اعتماد
به یکدیگر کرد و چنانچه که در ایام سلطنت بخت یا دستانه بخت و بعضی اوقات بخاد سال اختلاف می کنند و
چون ناخفته شود که تاریخ اوقات که در نورات است چندان قابل اعتماد نیست زیرا که مورخین را بهر در باب
تعیین اوقات و تاریخ که در نورات مذکور است اختلاف است و سحر را با یکدیگر می گردانند و درین باب بهر مابیت است
بعلاوه اینکه ذکر سلاطین ایران در نورات اتفاقی است پس می ستوان اعتماد و توقع و تاریخ که با یکدیگر
دلایل منظر باشند و بهر آنکه بهر آن که گوید ما بهر بخت نصر بر جوی که است و سبب ستاست خیالی
این نام را بنا خاد زمره به دلیل واقع شده است فلان کس که در تمام تاریخ ایران بخت مثل دیگر می دایم که کسی از
امرای ایران نام عربی خوانده شده باشد و همچنین بهر آنکه ایران منافات کفی دارد با سلطان دوی
الافند از مملکت اسیر با بون چنانچه که در شش اسیر برکت مایب دارد و تاریخ بخت نصر و کوشش را در کلا
نیز تاریخ طبری نقل کرده اند لکن فردوسی و کرمی این قبیل امهائی که و چون با تحقیق می دایم که فردوسی بهر دوی
مورخین بهر دوی بنیاد بهرین سکوت او می تواند دلیل قوی باشد زیرا که این امهادر تاریخ قدیم ایران بوده است و بهر
تاریخ طبری بنا به کوشش کرده است با تطبیق با این تاریخ بود و تاریخ پریشان ایران کند لکن چنانچه واضح بودیم
کوشش بخت این نوع تطبیق از دوی اشتقاق غیر معین است و تاریخ اوقات مطبوعه سبب این است که در
و تاریخ مسئله شکست چنان شود و همان که با یکدیگر در استکشاف حقیقت تاریخ می نرزد در استبطلان آن کوشنده است
و تاریخ سلطنت لهراسب که بعد از کجمر و صاحب سر برکت محلف نوشته اند تقریباً جمیع مورخین اسلام بهر
یک نوع و یکو ذکر کرده اند و درین اتفاق دارد و نه در اخلاق او و نه تاریخ او و فردوسی در سلطنت لهراسب
بعد از او و تاریخ که می توان تاریخ گفت که در او این معنی بنا به سیر بخت بعضی طایفه است که روایاتی که متشکل بر اخبار
ایام اقبال اقلت است ضبط کرده و حکایات گناب و او باره ایاز سلم المهر می دارند مادر پرده اسنان می پوشد
و بهر قدر اینکه خبر با اعتبار ایران را در نظر می گزاید از یونانیان را می افزاید زمان لهراسب فریب زمانی است
که بهر دوی و قوس در آن نسبت و لهذا کتاب حکیم مربوط درین وقت سیر قابل اعات است فردوسی گوید که
امرای ایران تمام سلطنت لهراسب رضا دادند لکن تمایل اخلاق او طلب قلوب عامه مانس نموده و رفته ایشان را
در رفته اطاعت او و دین از عهد سال با دستانه تاریخ و سرور را بهر سیر خود کشتاب و اگذاشته خود در بلخ
کوشه کشید و چون زردشت ظهور کرد بهر کیش او درآمد و در قتل عام می روان زردشت در بلخ او بهر حربه شمشیر
کشت و لیل با است زیرا که ایام حکومت لهراسب همان حکومت کبیر و سیر دین است اگر چه مطابقت

و نوعی

۲ روایت

تاریخ وقت خالی از اشکال نیست لکن قایم مطابقت دارد مذقعات لشکر لهراسب در مغرب چنین بنیاید که فتح مصر است که کبیس نمود که کشته شد واضح است که راجع بعقل عام پارسیان است متورخین ایران کشتاسب را پسر لهراسب دانند لکن اگر کشتاسب همان داریوس است کشتاسب است که یونانیان گویند چنانکه غالباً راجعیه این است نسب او بنا بر قول هرودوتوس بانسب لهراسب چنانکه از ایرانیان رسیده است مناسبت بیشتر دارد با جمله اگر چیزی بتوان گفت این است که آتام با و شاهی او که متورخین شرقی شصت سال فوت شده اند شامل سلطنت داریوس است کشتاسب میرا و زکرس مشهور است و اگر این مقدمه را اختیار کنیم نتیجه این خواهد بود که کسی که لشکر بمالکت یونان کشید پسر مشهور کشتاسب افندیار بود که همیشه سرداری سیاه پدر داشت و فردوسی گوید که از جمله کارهای بزرگ او یکی جنگ باروم بود از متورخین ایرانی درین باب چیزی جز افسانه نیست و محترمان یونان نیز بسبب اغواق بی نهایت که در عدد دشمن میگویند پرده شک و شبهه برین واقع بزرگ کشیده اند بطوریکه نمیتوان به هیچیک از آنچه میکنند اعتماد نمود و اگر انیکه لشکر قوی سرداری یکی از امرای ایران به مملکت ایشان حمله بردند و شکست خوردند یونانیان سلطنت داریوس است کشتاسب را می و شش سال بنویسند و از زکرس را بنیت و یک سال ستم سال تفاوت دارد و باز ما اینکه ایرانیان بحسب سلطنت کشتاسب معین کرده اند لکن باین طور مطابقت وقت که بر حسب اتفاق است نمیتوان استشهاد نمود و کرد و وقتی که تقویت دلیل قوی تر کند بنا بر یونانیان از تا زکرس نخمین که بمعنی دراز دست است پسر زکرس بعد از فوت پدر بر تخت برآمد مؤلفین شرقی گویند که بعد از کشتاسب افندیار بر جای داشت بلکه بهمن پسر ازده کشتاسب که او را در شیر دراز دست خوانند بخت مملکت برآمد و ازین مشابهاست نام و مواعدت معنی لقب معلوم میشود بدون شک و ریب که آرتاکرز زکرس و اردشیر یک کس است و همچنین در کتب ایرک مسطور است که آرتابان که از اقارب زکرس و از امرای مقتدر بود او را کشت و پسر او آرتاکرز زکرس را بر جای پدر پادشاهی برداشت بخیال انیکه خود سلطنت را متصرف شود و هم از یولین یونان بنقول است که آرتابان را متعلقان بسیار بود و پسران او بهنامست و شجاعت ذاتی از میانۀ صدا دید و ابطال را جل ایراک امتیاز داشتند از آرتاکرز زکرس چون برادره آرتابان و توقف یافت او را بقتل رسانید و ازین سبب جنگ برپا شد و جمعی از بهادران ایران در آن جنگ سر بر باد دادند بالاخره غلبه پادشاه را شد و چراغ دودمان آرتابان را خاموش ساخت و با تمام خون پدر بر کس در قتل او می کشیده یا قدحی نهاده بود عرضۀ و مار و بلا نمود اگر اخباریکه ایرانیان درین مقام میدهند مقابلۀ باین خبر شود و بعد از وضع مضامین شاعری یافته میشود که ما بین اصول قایم مطابقتی تمام است نوعی که واضح میشود که مؤلفین ایران و یونان درین جزء تاریخ قدیم یک واقع حکایت میکنند رستم با عن جداد است میستان را بمیراث و همچنین قرابتی نزدیک سخاواد سلطنت داشت

و او بابر مؤرخین سمرقند در کمال قدرا میزیست نه تنها بسبب شجاعت ذاتی و حکومت بلکه بسبب کثرت کتاب
و متعلقان و سیران او نیز در شهادت و توجیه و دوران و عیبت القصیده و شجاعت ایران بود بدستم انفسه یار
کنت لکن پسرش اردشیر در احاطت کرد تا با واسطه او بر تخت پادشاهی برآمد پس از آن اردشیر بر سرستم حسد
رودا سبب قتل او را فراهم آورد و بعد از قتل او سر کربلایت موروثی او کتیده آن ملک را در تخت تصرف آورد
و بهانه انتقام خون پدر جمیع خانواد او را طعمه پلاکت راحت این است خلاصه مطلب آنچه ابراهان درین باب
ذکر میکند و مطابقت کلی که این حکایت با روایت مختصر کرکیت دارد و بطا و موافقت نام اردشیر دراز
دست بانامی که یونانیان بسبب این پادشاه میگویند دلیل است سیاه قومی بلکه در آن هیچ حال شک نیست که
در کرکس متور و یونانیان همان انفسه یا مؤلفین سمرقند است در کتب ابالی سمرقند منظور است که اردشیر پادشاه
نیک سیرت و بزرگ منش بود و یونان که ملک موروثی رستم و سحر کرد و در سمت مغرب قواعت بزرگ نمود و کوسید
در حق ملت بود غایات پادشاهانه مبذول است و جمیع مؤلفین را اتفاق است بر اینکه بهمن کار حکومت را با صلاح
آورد و قوانین بیکو وضع کرد و امور را بطم و صحتی بسجاده و این تاریخ اردشیر خاندان پانچ اردشیر کرکس که از کرکیت
مقبول است موافقت دارد یعنی در باب تمام کردن خانواد ابراهان و تصرف نمودن املاک او و لشکر بکنایه
که اکنون بر عراق معروف است بحکایت برادرش کشیدن و حکومت مملکت خویش را بطم و صحت کردن اردشیر کرکس
در تورات اما مورس امید شده است و شاید که این اعطال لقب باشد مثل منور و نیز که سنجید لغز سلاطین ایران
اطلاق شده است و بعضی را عقیده است که پادشاهی که اسفند در حاله از و واج آورد و دوست و محبت آفر
و خدمات عمومی او مرد خای بسبب غایت پادشاه و در حق بیوه و حمایت ایشان شد و اقوال جمعی از مؤرخین اسلام
نیز مؤید همین است چنانچه گویند بسبب رعایت این پادشاه مره و در این بود که یکی از خاتین او که با وی تعلق خاطر
داشت از سلسله بیوه بود و همچنین متوان گفت که قراست و مرد خای که در وسط همان واقع است بهم تقویت
مطلب فرمود و میکند مؤرخین ایران سلطنت این پادشاه را یکصد و دوازده سال نوشته اند لکن مختصرین یونان
که در تاریخ ایشان بیشتر اعتماد است چنانچه کمال شمرده اند و درین مقام باید ملاحظه شود که کتاب شرق پادشاه
دیگر نام اردشیر ذکر کرده اند ممکن است که متساو کت نام که بهمن این اردشیر و نیره او که او را نیز یونانیان
از کرکس خوانند و همچنین و لیعهد او اگوس که او را نیز بهمن نام در کتب کرکیت ذکر نموده اند بسبب شده است
که تاریخ سلطنت شان را بهم آید و در تحت یک نام مذکور ساخته اند و جمیع ایام سلطنت سلاطین مرز و چنانکه از
یونانیان نقل است با ایام سلطنت اردشیر دراز دست بابر قول ایرانیان چند سال تفاوت دارد و نام مذکر کرکس نامی و
انفسه یا مؤلف که ایام سلطنت شان من حیث المجموع از هشت ماه پیش نمیشود و در کتب ایرانیان مذکور نیست الا اینکه

شکر

چون طرز تاریخ نویسی ایشان ملاحظه شود ذکر اینکه و نه حکام یکدوره را متوقع نباید بود لکن وضع حلیها اینکه سبب برداشتن
 و انگندن سلاطین مذکور شد خاطر را مایل میکند باینکه اخباری که از بهای نقل میکنند قدری باور کنیم گویند
 بهای هندی دو دو سال ملکه ایران بود و بعد از آن پنج و تحت استیغاف جسته بر سر خود داراب اول گذاشتند و همچنین
 گویند که همد و خرد و شیر است و چون همین مردانید خرد و وی آبتن بود ولی بهجت شمری که داشت نولد پسر
 مخفی داشته امر کرد تا طفل را بقبل رسانند اما طفل بقدرت الهی محفوظ ماند و آئینگی یکی از امرای محتسب گشت چون در
 پسر خویش را شناخت ترک تاج گفته پادشاهی را با و گذاشت و پسر چون بر تخت برآمد نام داراب بر خویش
 گرفت و گری از نام پیش وی نگرداند بر کس اخباری که محترنین یونان از عادات و اخلاق سلاطین ایران درین
 اوقات بنویسند مطالعه نماید خواهد داشت که در بطار و شیر باد خورش که کتاب بشرق تحریر کرده اند بی حقیقت
 نیست و در برج و مرجی که مقارن فوت این پادشاه واقع شد میگوید که خورش را پادشاهی برداشته باشند و از
 تاریخ بعد ایران هم معلوم میشود که در وقتی که همین شریعت داشته اند و قوانین هم یکت بوده ملت ابائی ازین
 معنی نداشته اند که زنی بر ایشان فرمان روا باشند مثل اینکه و دختر حسود پر ویز نبوت پادشاهی کردند و از جا بهای که
 هم معلوم میشود که ملکه بای آن ایام خیلی مقتدر بودند پریزاد که کتاب یونان بنویسند که دختر ازاکرگز کزن زن
 برادر خود اریوس بودند نوشته اند چنان رسوم و امور مملکت و حکم در حکومت داشت که قریب به همانست
 که در کتب ایرانیان منقول است لکن اتفاق ایرانیان و یونانیان بر اینکه داراب یا اریوس از سلحرام بود و اینکه
 بعد از ارتقای مبدای سلطنت نام داریوس یا داراب بر خویش گذاشت برخلاف این مطلب است و نمی توان
 هم بخی رد قول فردوسی و سایر محترنین بشرق در باب سلطنت بهای که در زیر که اگر چه نام جمعی از سلاطین را از
 فهرست پادشاهان قدیم ایران انداخته اند لکن نمیتوان گفت که نامی زیاد کرده اند ولی قبل ازین مرقوم شد که این
 زمان از تاریک ترین ازمنه تاریخ ایشان و در افسانه ها اینکه ازین زمان نقل میکنند بسیار کم است که واقعه که با
 وقایعی که ملل دیگر ضبط کرده اند مطابقت داشته باشد بتوان یافت اگر این مطلب که داراب ایرانیان و
 داریوس که یونانیان بنویسند یکی است حقیقت نداشته باشد باید بالمره زیر حکومت بهای برنیم و بگویم بقصه
 بهای راجع است باخبار مبهمه که از اقدار و بزرگی پریزاد نقل است و مخلوط با حکایت ربط ازاکرگز کزن زن
 باد خورش آتوسا پس اگر ایام حکومت داریوس و ازاکرگز کزن را مقرر کنیم ایران داخل حکومت اریوس
 شمرده اند مدت تقریباً هفتاد و دو سال که ایام سلطنت اریوس را کیصده و دوازده سال نوشته اند
 و ایام پادشاهی اریوس و داریوس و ازاکرگز کزن مخون بنابر متورخین یونان کیصده و شش سال میشود و درین صورت
 اکوس یونانیان داراب اول ایرانیان خواهد بود اما در اینکه داراب ثانی همان داریوس که دیوان است
 کیصده

محررین

که یونانیان بنویسند بای شبهه نیست بجهت اینکه ایران در عهد او بدست اسکندر مغتصب شد اجناس یونانی
 شرق در باب اسکندر چنین نقل است و بر بایه چندی وقایع تاریخی بنیاد افشاء و خرابی هم داده اند لازم
 نیست ملاحظه ما این تاریخ ایشان در باب اسکندر تاریخ یونانیان از طریقین در اصول وقایع اتفاق دارند
 مثل سر کشیدن او بایران و کربن کشته شدن دار او و مرگ اسکندر در باره او و اثری که این حرکت در
 خاطر و سخن که در شرف موت بود و نمود لکن ارایان در تعریفی که از او دار میکنند با یونانیان موافقت ندارند
 گویند که دار ناقص الحلقه و بدسیرت بود و این تعریف معلوم است بجهت این است که پرده بر سر مساری
 ملت که ملک را از دوست داده اند بنویسند اشاره هم در کتب استان بدوستی اسکندر با تکیس
 یا مفسس می نمایند و جزئی نیز از جنگ اسکندر با یوروس و لشکر کشیدن او بطرف توران می دهند لکن در
 هیچ یک از این اخبار بجز اصل وقایع جزئی که قابل اعتماد باشد نیست و بانی تاریخ اسکندر حتی قضیه موت او
 هم افشاء است اسکندر ایرانیان را به جمع فصایل و صبح همه صفات بزرگ است و افتاد و محفل او با جمیع
 سلاطین و بی زمین پس امیر نیست و ده هزار اسب و قدرش بالای تر از هر اسان و اسب است بعد از موت میکند
 روح و مرغی که در ایران واقع گشت سبب این شد که نامدی در تاریخ این ملک ارمیان رفت و متور جن این ملک
 چنانکه مذکور شد و گری او خلفای اسکندر میکنند و قریب پانصد سال که دو طایفه از ساسانیان که ساکنان
 معدودند در ایران حکومت کرده اند که تا سیصد سال ذکر شده است و متور جن غیب نصیج نموده اند که مبیست
 پادشاه از بقعه اول ساسانیان دو بیست و هفتاد سال بر پادشاه ساسانی بوده اند و یازده نفر از طبقه ثانی دولیت
 و بیست و یک سال سلطنت داشته اند از اخبار ناقصه و مناقصه ایالی ایران درین باب معلوم شود که جزئی که از ان
 زمان در دست ایشان است فقط فهرستی است از نامهای سلاطین اسم غیر صحیح و روسی جان مختصر این مطلب را
 ذکر میکند که گویند تاریخ از زمان در دست نیست گویند بعد از فوت اسکندر بزرگ ایران تا دولیت
 سال در برج و برج و در تحت حکومت ملوک طوایف بود که همیشه با هم در جنگ و جدال بودند و بنیاد حکومت
 این طایفه چنان تزلزل و بی ثبات بود که میتوان گفت که ایران در تمام این اوقات ملتی بود بدون سلطان و بعد از
 این تقریر مجمل شروع میکند قصه را و شیر را که سر سلسله پادشاهان ساسانی است و همین معنی که فردوسی تاریخ این
 ایام را بکلی از قلم انداخته است سبب از یاد و اعتبار و اعتماد بر قول او مست بریزد که اگر چه خالات و مضامین
 شاعری بجهت تزیین مطالب خود بسیار بکار برده است اما در اینکه مواد مطالب فرج و راهم کلیه از نوشته
 پهلوی اندکند کم کمال معنی و حسیاط کرده است پس میتوان گفت که همین سکوت او دلیل بر این است که ذکر
 از سلسله سلاطین بارشاد و تاریخ باستان نیست و سبب این امر نظر واضح می آید زیرا که درین ملت چنان که

در ظل و بیکر که در چنین حالت هستند لفظ عالم و تشریح اشترک معنوی دارند یعنی مباشترین امور سرپرست علمای
ملت هستند و قوای عظیمی که در عهد اشکانیان عارض کیش زردشت شد می توان گفت که مسبب کفی است بر اینکه چرا
مردم یعنی که مسبب است با اعمال اعلای اعلام اردشیر و جانشینان او شده اند این طایفه را در مشهوره فراموشی
انداخته کان لم یکن نگذاشته اند یکی از فضیلت های فرانس از مورخین یونان نقل میکند که علمای مجوس قبل از اردشیر
براهمن های دراز جمعیتی بوده اند الا اینکه احترامی نداشته اند حتی اینکه قضات و کفالت ملک نیز اایشان بشمارند
سلوک میکردند پس متوقع نباید بود که مذهبی که علمای آن را خاری باشد احکام آن جاری باشد و همچنین نباید
دیگر اینکه بر سکه که از اشکانیان مانده است بهیچ وجه صورتیکه اشارت بمذهب زردشت داشته باشد
نیست و در سکه ساسانیان صورت محراب و آتش مقدس است که علامت آتش پرستی است محرزین عجب
و در اینکه اشک یا رساس از سیل ایشا بان قدیم ایران است موافقت دارند الا اینکه تقریباً همه اتفاق دارند
که سلاطین پارتیان اصلاً از توران یا از آمارند که قرون عدیده بر ایران مسلط بوده اند لکن دلایل بسیار برخلاف
این مطلب هست و یکی از محققین مورخین قدیم تصریح میکند بر اینکه ابالی پارتیان را که ممالک ایشان در سواحل دجله
بود و زمان قبل کار دوستی بنیامیدند و چون ملاحظه شود وضع زمین کار و و شکار که حال معروف بگردستان
است و طبیعت وحشی ابالی آن مملکت و معادات بهنگی ایشان با سلاطین ایران احتمال قوی میرود که چون هیچ و
مجموع مملکت را بعد از اسکندر و بدین سیل آسا از کوه های خود سر ازیر گشته مکر و در خواست های ملک ایشان را نیز بر
باشد علی الجمله بفرایده است دانستن چنانچه مشکل تحقیق کردن این مطلب که آیا اصلاً ابالی پارتیان بعبارة آخر
اقول طایفه که این نام برایشان اطلاق شده است از سواحل جیون بوده اند یا از اطراف دجله بعثت اینکه
ظاهر است که وقتی که این نام در مملکت ایران صورت اطلاق یافته است بر صد طایفه دیگر استعمال شده است
بغیر از کسانیکه مؤلفین کوشیده اند تا بایشان مخصوص کنند لفظ پارتیان بر تحریرین است یا غیر معلوم است آنچه
بدون مکاره می توان گفت این است که زمانیکه بیشتر مملکت ایران را دیوری و پارتیان بنیامیدند و اندوخی
بوده است که ملک در چنگ امرای متعدد بوده و امرای مزبور متصل بر سر ملک با هم در نزاع و جدال بوده اند
تا در اینکه در هنگام مخاطره عام چند نفر از سلاطین پارتیان با هم اتفاق کرده و لشکری گران سنجک و متن خارج
میکشیده اند بهیچ مجال شک نیست و این معنی نیز معلوم که هر یک از این سلاطین که مسبب چنین حادثه یا سبب
رجحان فرست طبیعی بود که گران برترنی میافت بجلالت منیحه و القاب رفیعه برخوردار می بست لکن اخبار ثابت
نمیکند که اشکانیان کاهی در برت و منزلت و شهنشاهی بدو سلسله سلاطین سابق یا لاحق رسیده اند
حکام پارتیان مانند امیران طوایف و سرداران ایل و احشامات می توان شمرد و اگر چه سببی که تاریخ ملت را تا مدت

در باره رطابق سلسله سلسله چندی دیگر بحال و مقصد مدعی بخود بود اما اسکندر هیچ امری مالی نمانده است که
 سلاطین آن اوقات را و ممالکی که در تحت حکومت ایشان بوده از سکت جهالت و وحشی گری بر نماند
 از دیدایت سلسله ساسانیان تاریخ ایران وضعی جدید پیدا میکند و چنانکه از مولفین و وفات مختلف متوقع است
 اتفاق ما بین تاریخ محققین شرق و غرب ثابت میشود و مورخین ایران را تاریخ اوقات مست حتی در سده
 الا اینکه سوادیکه برای سرک این سلاطین ذکر میکند عالمانا نامهای بجا می جوید و درست محققین عرب مواهت
 میکند و این مطلب اعتماد و تحقیقت احصاری که این سلسله میباید میباید و این که سلسله ساسانیان نامان طغای
 عرب که دولت غم در دست ایشان مقرر شد و در ایران سلطنت داشتند پس تاریخ ایران سارمور قسطنطینی که مورخین
 این مملکت میباید معتمد زمان معین میشود و نام افسانه که فعل سلطنت کینفا و همه و اصل درین زمان است و دیگر
 زمان شاعری که در آن قدری وقایع یافت میشود و واقعی همه حیالات شاعری است و آن را بدایت امر کیانیان
 با سلطنت اردشیر ماکان اسیم زمان تاریخ است که از شروع سلطنت اردشیر ماکان تا انقراض دولت
 عجم است در اوایل طور اسلام اما در زمان اول که زمان افسانه است غیر ممکن است که تاریخ اوقات و سواد
 قریب صحیح معلوم شود و در زمان دوم اگر چه مددی از یونانیان و ایرانیم مکن اختلاف ما بین یونانیان و مؤلفین
 ایران در زمان کینفا و اسکندر کشیدن اسکندر ایران قریب سیصد سال است لکن چون ملاحظه شود که از سلاطین
 در این ایام تاریخ محققین و ایت محموله که در دست تعیین ایام پادشاهی سرک است از سلاطین نقل میکند و درست
 حسب این اختلاف حیدان ضروری بخود اهدا است چنانچه ایام سلطنت جمعی از سلاطین را پیش از صد سال میباید
 و در همین اعراف مذمت غیر محقق عالمانا و لغزها هم اتفاق دارد و استندال مطافقت اسکندر و تاریخ و
 صلح کرد دست ساریس بود این اوراق در مقام ما بین احاطه مقوله از مولفین شرق و یونان مطافقت عدم
 مطافقت تاریخ ایام را شرط حرج و تعدیل مطالب ندانسته اند تاریخ اوقات محققه قماشه بود و در دست
 اسکندر تا خلوس اردشیر ماکان هم شیر غیر ممکن است که نفس تاریخ ایران را یا مامور حسن یونان روم
 ما بین نقطه سلسله اسکندر محققین آسیا از آن ضروری که مام تاریخ را توان نهاد دارد و چنانکه مرفوم شد هر چه هستی
 از اماند نامان آن در میان نیست و چون حساب ایام سلطنت سلاطین مرور به سباید بفرمانگتر از
 زمانی که بالفعل پادشاهی کرده اند شمار بدو ملقب اند و بود که در تعیین ایام پادشاهان بارشیر حضا ایتیم بعلت اینکه
 ایشان معاصر قیصره روم بوده اند و در وقتی که اقامت دولت روم در نهایت درجه ارتفاع بود تاریخ ایام
 و اصول تابعی که ایران را از طبع اردشیر ماکان تا و اول کوکب بر در و نقل میکند بقدری مطافقت با امانی
 عرب دارد و که توان گفت این ایام تاریخ است تاریخ ساسانیان را قدری افسانه آمیخته است و عالمانا اعراف

شاعری آراسته کن هیچکس از کتب ابالی شرق بلمره اندین قسم خبر با خالی نیست از جمله آثاری که اثر عظیم در
 خاطر میکند جزایهای سرای سلطنت است و قتی که انسان خیال میکند که عمارتی که در بنای آن خزانه ملکوتی خالی و صنایع
 عالمی در ترنمین آن صرف شده است امروزه تنها خواب و بی صاحب افتاده است بلکه بانی آن غیر معلوم و در باب آن
 ابالی آن بان سکون بوده اند و متروک است چنانکه شاعر گوید بیت پرده داری میکند در قصر قصر شکو
 بوم نوبت میرند و گنبد افراسیاب و در ایران از نیکو نه عمارات و ایران بسیار است لاجرم غسان خامه
 بدینجانب انقطاع مییابد - خرابیهای سرای سلطنت صخره فادس از بزرگترین خرابیها نیست که هنوز در زمین
 باقی هستند و از آنچه از این بنای رفیع دیده میشود میتوان گفت که قتی برابر بری بهترین عمارت یونان در دم
 میکرده است مقام اقتصادی بعد از محاسن آن را کما یغنی نذر و مسافران هنوز مندرین باب اظهار حذقت
 خویش نموده اند و همچنین در باب بانی آن که سبب اختلاف آراست و هم در معنی آثار آن نخی سخن میگویم گفت
 زیرا که خطوطی که بر جدران آن ثبت است نامفهوم نشود غالباً مطالب مزبوره معلوم نشود و ایرانیان نسبت
 بنای آن عجیب میدهند و آن را تحت جمشید خوانند و گویند که بنای دختر اردشیر عمارت آن افروزد
 و تحت کاه خویش و اسکندر آن را خراب کرد و شهر صخره که تحت جمشید قریب آن است تا مدتی در بار
 پس از ایرانی آن بنا بر پای ماند و از معتدین مورخین منقول است که ممکنه آن شهر به بعضی فاحشین ملکات افتاد
 داشتند و قرنهای عده بعد از آنکه ایران بخت اعراب افتاد ابالی آن دیار بر بخت و تهور خویش بانی
 بودند چنانکه گویا مشاهده آن آثار سبب این معنی نه تنها سرای صخره بلکه سطح کوهی که سرای مزبور در پای آن
 واقع است و بسیاری از کوههای دور و حوالی مرین است از آثاری که میتوان ربط آن را با کتاب فردوسی دانست
 و ازین آثار و صور بجزئی یافت میشود که ایرانیان را عادت بوده که رسومات مذهبی و معظیات امور تاریخی را
 بتوسط صورت و آثار بر صفحه روزگار بنگارند بسیاری از صور منقوشه در صخره را در حالت پرستش آتش نموده اند
 و در نزدیکی شاپور که شهری است که بمسافت شش و میل تقریباً در جانب مغرب شیراز واقع و صحیحاً شاپور
 اول بوده صورت این پادشاه را بر کوهی نقش کرده اند بهیچیکه امپراطور روم و الیرمان را نماند اسیر گرفته
 و سفرای روم بطلب استخلاص قصیر در حال صراحت و ایهمال در خدمت او ایستاده اند و در مقابل آن غلبه
 است که در آن صورت پادشاهی است که بالباس سلطنت در میان جمعی نشسته و یکی از آن اشخاص دوسر
 بریده بنظر پادشاه میرساند و همچنین بنای شهر شوشتر از امور عجین نسبت بشاپور میدهند و این شهر واقع
 است در کنار و کارون تقریباً سیل بجانب شش قی پای تحت قدیم که شوس یا سوسا مینامیده اند
 گویند شوس لفظی است پهلوی بمعنی خوب و نیکو و شوشتر بمعنی نیکوتر و همچنین گویند که شاپور اسرای دوم را

ساخت

مید

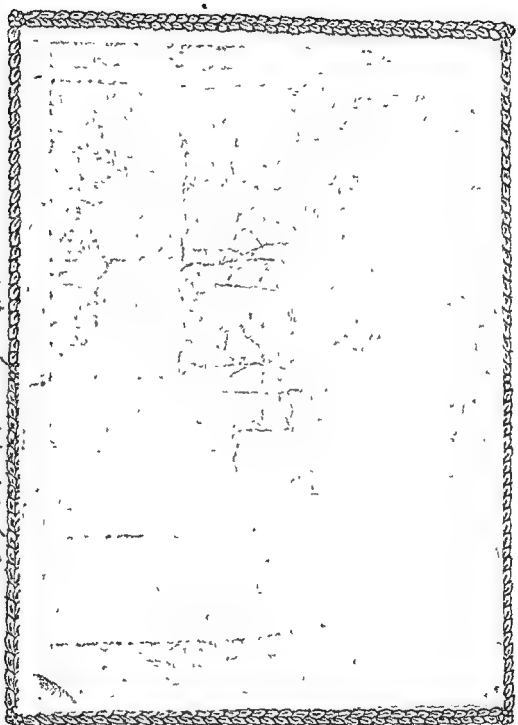
رنگارون آن شهر بکار داشت در جی که دالیریان بدبخت عقده ایرامیان در آن حبس بوده مسافرن نشان
 میبهند و یکی اجماع آثار عظیمه که یادگار بر یکی ایران است مندی که در روی آن شهرانی آن بر کارون
 ساخته است بجهت برگرداندن مجرای آب نوعی که بکار ذراعت مستخرج خود و این سده را از سکهای
 تراشیده ساخته که تا بکشت ختم و باند بای این مستحکم نموده اند عرض آن صبت پاست و طول آن از هر دو
 دولت کم نیست که ما جمیع این بند بکشت با رجه است مگر در میان که دو حقیقه کوچک ساخته اند با قدری از آب
 رود خانه هم اعتراضاتی خود بگذرد و این بند بستر عامل القاست است بجهت اینکه در همه آثار قدیمه ما با
 همین یکی است که برای فائده ساخته اند و با ما به همین سبب از همه درست تر و بهتر بر جا مانده و اندک
 خرابی که مرور از آب کارون مان رسیده بود و چند سال قبل تعمیر شده و ما هنوز کما فی السابق صحرائی درون
 راه بهت سبز و خرم دارد و شهر تو شهر اگر چه بحال قدیم باقی نیست لکن هنوز دارالملک پر که است
 در بای کوهی واقع شده است و در و کارون از پیش آن سگردد و راه آید و شد بکناره و مکرر و ادبی است
 که بر آن سده اند و آن بی است که بنای آن بر یک طاق است و بیش از هشتاد پا ارتفاع آن است
 و در جانب مغرب شوشتر در سی و شش میل از راههای شوش قدیم یافت میشود و جراههای مرور باین در فلول
 و کناره هشتاد و دو فرسوا ساخته است که در آن کناره تا دو انده میل با سبیر میرود و این دیر امانا
 مثل جراههای بابل همه بناهای بزرگست که از آجر و مصالح ساخته شده است کیسیر صاحب در کتابیکه در
 جغرافیای ایران نوشته است میگوید در مسافت قلیلی از فراسونهای بزرگست که محوطه آن قریب بیست
 میل است و ارتفاع آن بحد متقیم تقریباً صدیاست و در عقب آن یکی دیگر است که اگر چه ارتفاع آن بعد
 اقل نیست لکن محوطه آن دو مقابل است این با بارانسا هتبی است به کسبند بای بابل این فرق که بعضی
 اینکه جمیع آجرهاستند از کل و مصالح آنها را ساخته اند که جای جای بدون قریب پانیا می از آجر و آهک که
 تخم آن چچ پایشش یابنود بجهت قوام ساخته اند و در بای یکی از این اجنه قبر ایتال است و آن بنای
 که یکی است و جمعی اند و پیش از آنجا سکلی دارند و بوجه مقصد که از دوزان قبر یافت میشود و روزگاری
 که در آنند و فقط سکنه موساهمین در اویند و در جائیکه عالی ترین سه الامی یا دشابان بر با بود اکنون هر
 قسم با نوزادان و حتی را مقام است چند قطعه سنگ مرمر بزرگ در آن خرابها بافت شده و بر جمیع
 آن قطعات نفوس بنی حروف و نقوش آید و هر چون از این قبیل سنگ در سایر صفحات ایران هر که
 یافت نشده است عقیده که ب حروف این است که سلاطین موساکه فتح مصر نموده اند برای علامت
 فتح این سکها را از آن ملک نقل کرده اند و گری از یقور حضر ویر و بزرگ شیح احوال بن پادشاه رفت

قبر پادشاهان
 در اینجا

لکن در جهان سمت ایران یعنی مملکت عراق که شامل بیشتر از مملکت می‌دایم است و مقصور منور و در آن واقع شده اند بعضی آثار بافت می‌شود که نه تنها بر قصور خضر و بلکه بر اصل شهر مشهور فارس نیز رجحان دارد و در شش میلی کرمانشاه صوری حیدر طاق بستان نقش کرده اند و چنان است مانند قلم زده اند که خیال بیشتر باینکه صنعت کرمان یونان و روم بر خواش بادشاه ایران این کار را بر ایاپان برده اند گوئی که طاق بستان در آن واقع است حد شمالی صحرائی کرمانشاه است عالی تر و خوش آید ترین طاقانی که در آن کوه بریده اند طاقت که بنیاده یا شصت پار تقاع و بیست عمق و بیست و چهار عرض است بر بالای کمان طاق در وسط صورت بلالی است و در هر طرف تصویر یکی است که در یک دست عقده ای یا تاجی و در دست دیگر جامی دارد صورتیکه بر طرف راست است بالنبه تمام است ولی از صورت سمت چپ جز دست و بازوئی باقی نیست بجهت اینکه پاره بزرگ از کوه افتاده است چنین بنیاد از ترکیب کوه که باید بعضی صورت و آثار دیگر بالای آن بوده باشد الا اینکه مرور زمان آنرا خراب کرده است در قعر این غار تمثال عظیمی است از مردی تمام سلاح که بر آبی سوار است و در صورت و در کوه بالای آنست مانند سینه شخص ایستاده لکن چنان محو شده اند که چیزی جز خطوط و حدود آنها معلوم نیست در سمت راست زینت که تاجی و در دست راست دارد و به سمت مردی که در میان ایستاده است دراز کرده چنانکه کوئی تاج را با او میدهد و در دست دیگر جامی دارد مثل اینکه بخوابد ستراب کسی بدد و بر بالای سر تصویر می که در میان است صورت بلالی است و بیناید که در دست راست حلقه بشمار کت صورتی که در دست چپ است گرفته است و در دست چپ شمشیری است که نوک آن را بر زمین نهاده و در میان دو پای خود دارد تمثالی سمت چپ با نه بلند دارد لکن نمیتوان معلوم کرد که در دست چپ چه دارد و صورتش هنوز برجاست ریشی طویل دارد و بر سر او خودی است و بر آن کلاه ایست و اطراف این غار از تصاویر و پر است در یک طرف صورت شکار که از است در کنار رودی و شکار چنان بعضی در کشته‌های کوچک اند و بعضی بر فیله‌ها و گاو و در طرف مقابل بهان صورت انقش کرده اند بر اسب و فیل چنانکه عقب آمو کرده اند و اقسام تماثل دیگر در طاق بستان است سیلوستر و ساسی که از علمای فرانس است و در پهلوی رنج برده است بعضی از خطوط پهلوی را ترجمه کرده است که بآن واسطه صورت شاپور و والاکتاف و سپهر و بهرام که در آن کوه کنده اند شناخته می‌شود و آن ترجمه این است که این صورت بنده خدای شاپور و عزیز شاهنشاهی ایران و آن ایران است که از سلسله آسمانی سپهر بنده خدای هر مزد و عزیز شاهنشاهی ایران و آن ایران از سلسله آسمانی سپهر بزرگ شاهنشاهی زسی عزیز است و همین گونه بجهت تشریح در باب بهرام نوشته الا اینکه لفظ بهرام

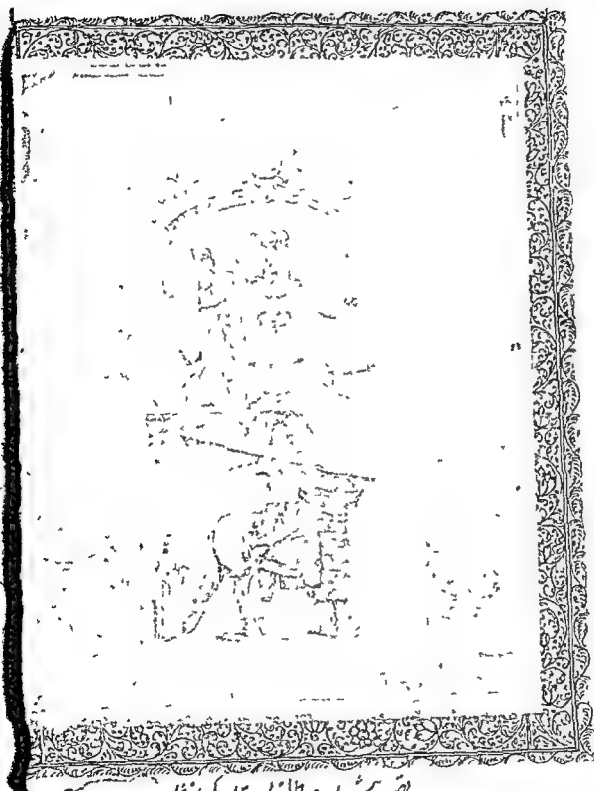
میرد

که در طاق بستان
در آن کرمانشاه
است

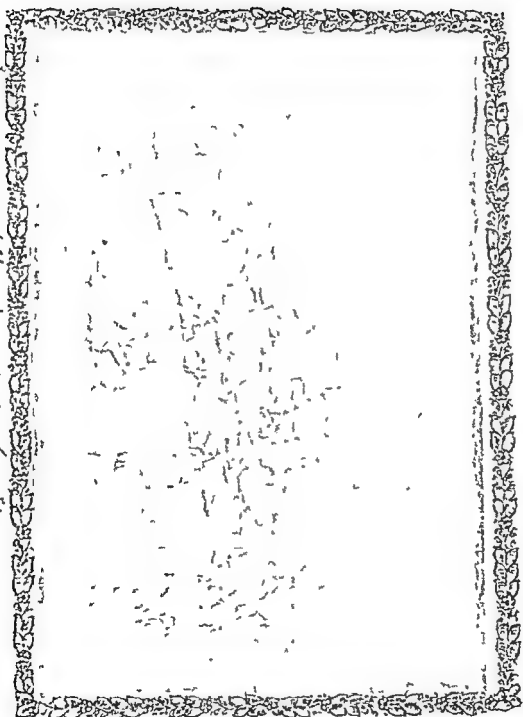


مطهره کماله حسن طاهران شاه است

طوبه شال

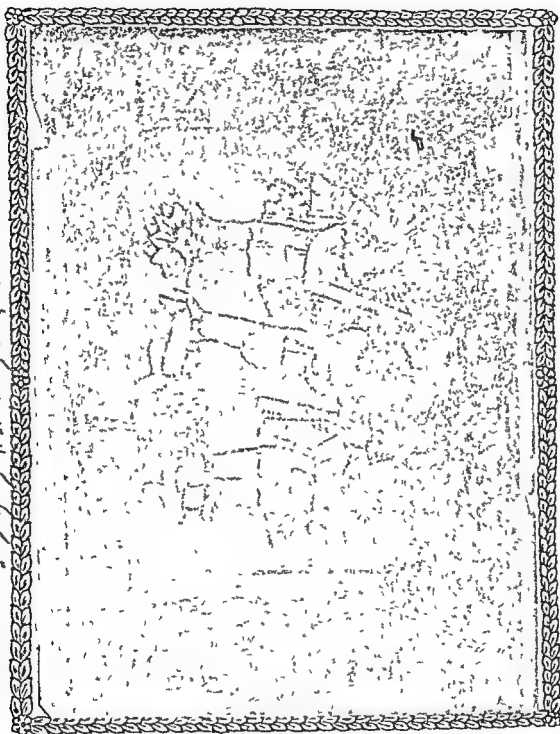


نصویر پیش روی طاق بستان کرمانشاه



نقش بر روی دیوار بنام حضرت شاه

شعور که از او در طاعت برسان گشته است



بهرام اورا بهرام بنویس پسر شاه پور و پسر زاده بر مزد و مولف اوراق کوید که این ترجمه را به بلا فیروز که یکی از علما
 فارسیان است و دبیری نمودم او گفت ترجمه صحیح است و لفظ ایران را بمعنی کهار معنی کرد و این معنی که ایرور
 بهلوی بمعنی نمون است و ایران جمع آن است و همزه و آن در فارسی چنانکه در یونانی و سانسکریت چون بر
 سر لفظی در آید سلب معنی میکند پس آن ایران بمعنی غیر نمون یعنی کهار است معنی القصه در طرف دیگر صورت
 دو پادشاه است که دست در یکت حلقه دارد و بر زبیر یکت لفر عسکر و می که بروی درآماده است
 ایستاده اند و صوریکه آن را تمثال زردست و اندر بر جانب ایشان بر پاست بای این تمثال بر ستاده
 و در سر آن تاجی از نوز است شکست که این تمثال در عهد بهرام که مالی کرمان شاه است نگار برده اند
 و دو صورت تصویر او و پدر او ساپور است و حلقه که در دست ایشان است شاید علامت کبره رین و از
 افتادن عسکر و می بدان نیست مراد زوال اسطفاط و ولت روم باشند آنگاه می که از باطل بر حاست کفر
 تعریف و تمجید شده است خرابهای برکت بی ترکیب اند که هیچکس از ان بر قرار سابق باقی نیست از
 مداین طایفه نوز نیست مگر صد شخصت پادشاه و همشاد و جرج و بهن آن است از سلسله خرابهای
 بجا مانده است لکن اگر کجوا هم فقط فهرستی از نامهای شهرها و پلها که وقتی ریب بخش و جله بوده اند بهویم
 سخن بدر از خود کنند بهمین کفایت است که امروز در کنار این دو در عوض عمارات سلاطین چهری خراجیام
 قطاع نظری اعیان که جز زیاد کردن صحران و دیرندارید دیده نمی شود در سمت شمال و مغرب ایران
 از آثار قدیمه کم یافت میشود و در او میته که ستری است در آذربایجان و مسقط الراس زردست است
 چهری جز معابد و هیاکل آن بجا مانده و در تبریز که پای تحت میدیا است و در سخت زیدات یا دنا
 از منته نام اکبستانان بران نهادند بذر است اگر علامتی از بزرگی ایام قدیم یافت شود بهمان طبیعت با او میدا
 بخوابی این شهر اتفاق کرده است زیرا که از صد نه زلزله که بر بستر خرابی باین شهر رسیده است تا از جنگها
 متعدد و حتی در اکبستانها خود که حال بهمان معرود است چهری جز قبر مردخای و ستر بنظر نمیاید کسب باین دو قبر و
 بوسط شهر است ادسلی صاحب که چندی قبل سفارت ایران باو تعلق داشت ترجمه خط عبری که در آن کسب یافته
 بود بمولف فرستاد و آن این است پنجمین پانزدهم ماه آوار در سنه چهار هزار و چهار صد و هفتاد
 و چهار از خلقت عالم بنای این عمارت بر قبر مردخای و ستر صورت انعام یافت بدست برادران نیکدل
 الیاس و شموئل میران مرحوم و تمیل کاتانی ازین تاریخ معلوم میشود که از بنای عمارت تا حال هزار و صد سال است
 و قبر با که از چوب سیاه رنگ ساخته اند و بنایید که بسیار قدیم است و لکن چوب ضایع نشده است
 و خطوط عبری را که بر آن کسده اند هنوز بخوبی میتوان خواند از می که در قدیم راجع بنایا میدا اند اثری نیست

این ترجمه را به بلا فیروز که یکی از علما
 فارسیان است و دبیری نمودم او گفت ترجمه صحیح است و لفظ ایران را بمعنی کهار معنی کرد و این معنی که ایرور
 بهلوی بمعنی نمون است و ایران جمع آن است و همزه و آن در فارسی چنانکه در یونانی و سانسکریت چون بر
 سر لفظی در آید سلب معنی میکند پس آن ایران بمعنی غیر نمون یعنی کهار است معنی القصه در طرف دیگر صورت
 دو پادشاه است که دست در یکت حلقه دارد و بر زبیر یکت لفر عسکر و می که بروی درآماده است
 ایستاده اند و صوریکه آن را تمثال زردست و اندر بر جانب ایشان بر پاست بای این تمثال بر ستاده
 و در سر آن تاجی از نوز است شکست که این تمثال در عهد بهرام که مالی کرمان شاه است نگار برده اند
 و دو صورت تصویر او و پدر او ساپور است و حلقه که در دست ایشان است شاید علامت کبره رین و از
 افتادن عسکر و می بدان نیست مراد زوال اسطفاط و ولت روم باشند آنگاه می که از باطل بر حاست کفر
 تعریف و تمجید شده است خرابهای برکت بی ترکیب اند که هیچکس از ان بر قرار سابق باقی نیست از
 مداین طایفه نوز نیست مگر صد شخصت پادشاه و همشاد و جرج و بهن آن است از سلسله خرابهای
 بجا مانده است لکن اگر کجوا هم فقط فهرستی از نامهای شهرها و پلها که وقتی ریب بخش و جله بوده اند بهویم
 سخن بدر از خود کنند بهمین کفایت است که امروز در کنار این دو در عوض عمارات سلاطین چهری خراجیام
 قطاع نظری اعیان که جز زیاد کردن صحران و دیرندارید دیده نمی شود در سمت شمال و مغرب ایران
 از آثار قدیمه کم یافت میشود و در او میته که ستری است در آذربایجان و مسقط الراس زردست است
 چهری جز معابد و هیاکل آن بجا مانده و در تبریز که پای تحت میدیا است و در سخت زیدات یا دنا
 از منته نام اکبستانان بران نهادند بذر است اگر علامتی از بزرگی ایام قدیم یافت شود بهمان طبیعت با او میدا
 بخوابی این شهر اتفاق کرده است زیرا که از صد نه زلزله که بر بستر خرابی باین شهر رسیده است تا از جنگها
 متعدد و حتی در اکبستانها خود که حال بهمان معرود است چهری جز قبر مردخای و ستر بنظر نمیاید کسب باین دو قبر و
 بوسط شهر است ادسلی صاحب که چندی قبل سفارت ایران باو تعلق داشت ترجمه خط عبری که در آن کسب یافته
 بود بمولف فرستاد و آن این است پنجمین پانزدهم ماه آوار در سنه چهار هزار و چهار صد و هفتاد
 و چهار از خلقت عالم بنای این عمارت بر قبر مردخای و ستر صورت انعام یافت بدست برادران نیکدل
 الیاس و شموئل میران مرحوم و تمیل کاتانی ازین تاریخ معلوم میشود که از بنای عمارت تا حال هزار و صد سال است
 و قبر با که از چوب سیاه رنگ ساخته اند و بنایید که بسیار قدیم است و لکن چوب ضایع نشده است
 و خطوط عبری را که بر آن کسده اند هنوز بخوبی میتوان خواند از می که در قدیم راجع بنایا میدا اند اثری نیست

و از الملک ماندن آن ساری که نامش در اول طلوع آریخ ایران مذکور است هنوز جهان نام و اعتباری نلای
 باقیست تا صد سال قبل ازین چارآتشکده از ایرانیان هنوز در آن شهر بر پا بود فقط چیزی که از دست
 زمانه و تاخت مسلمین باقی مانده بود و آن معابد راجع مانند ساخته اند قریب سی یا فطر و صد و بیست پا
 ارتفاع آنهاست و همچنین در نزدیکی باکو در ماندن هنوز چند آتشکده بسیار قدیم است این آتش خانه
 را از سنگ ساخته اند میوان گفت طاقتها هستند زیرا که ارتفاع بلندترین آنها از پانزده پا زیاد نمی شود
 یکی از کویکترین آنها زواری بنو و تا هنوز میروند لوله در زمین قریب بحراب نصب کرده اند و از میان آن
 شعله که رنگت آبی کم رنگی دارد و پیرون می آید مثل شعله که از سوزاندن عرق حاصل میشود و لکن صافی تر اگر چه
 اضویرت در سایر اطراف باکو هم اگر زمین را که همین حالت دارد یعنی آتش خیز است بشکافند حاصل
 میشود و آتش این معبد را زواری که از سواحل رود کنگت میآید معجزه میداند و مقدس میدارند و
 شکست نیست که در خراسان آثار قدیمه باید بسیار و در پنج که مدتی در آن شنگاه مملکت بوده باید بیشتر داشته
 باشد ممالک مزبور به تسامح درست ملاحظه نموده است و شاید که در آئینه مورد التفات مسافرن شوند
 سیستان ملک موروثی خانواده رستم غالباً بایان است لکن بقایا و اطلالی و من سهرهای بزرگ در کنار
 هیرمند شهادت بآبادی و معموری این ملک دارد و نام هر جای و هر طایفه اثبات اخباری که ازین
 ملک رسیده است میکنند یکی از صاحب منصبان دولت انگریز در سنه هزار و هشتصد و ده غلبوی
 بآن صفحات سفر کرده و تفریبی کرده است از آنجمله در باب سیستان میگوید که سیستان باید وقتی به بزرگ
 اصعبان بوده باشد خانه های آنرا با خشت خام بنا نموده اند و سقف خانه ها را چون کسبدر زده اند شهر
 جلال آباد در میان این خانه ها است و قریب دو هزار نفر سکنه آنست و آلی آنها بهرام خان است که
 خوراکهای میوه اند و از سبیل گیان میداند صاحب مشارالیه قبیله اویده است که فو شیردان نام
 داشته اند و بر دره عبور کرده که آنرا سهراب میخوانند و اند و آن شهری گذشته که نام آن کیتباد بوده
 با بخله جانی که وقتی محل سلاطین و حنا وید بوده امر ز ملا و مامن شتی از مردم طوایف است که جزا خت
 و تاراج پیشه دیگر ندارند و در ولایاتیکه در حدود آن واقعه مثل کمران و بلوچستان کم است علامتی که بنوا
 دانست که گاهی از آنجکه دیده میشود بهتر بوده اند نظر در آثار قدیمه ایران بمحضر ملاحظه رسوم و عادات
 ابالی و سکنه اوایل آن مملکت است لهذا مختصری نیز در این باب مرقوم میشود و از آیات پیشین هنوز علامت
 بقدری باقیست که سبب اعتقاد و بائینی میشود که مردم نخستین ایران در جمیع صنایع و علوم میکه باعث انتظام
 امور ملک و ارتباط جمهر ملت میشود و بخوبی ترقی کرده بودند و در تحت حکومت بعضی از سلاطین زمانه

و آری سی و هشتم آنکه اندک اندک زمان دیگر باده ندیده اند اگر چه بر این مطلب کتبه خیان اتفاق است که شکست کور
 بد آن مکار بر میساید لکن بحسب و محض جوخت ضرری بر حقیقت نرساند و هیچ جزایم هیچ ارجح که مستقل
 موضع حکومت و رسوم و عادات ملت است ریاده قابل تحسین و تقصیر نیست بنای بسیاری از دلایل
 اثبات ترقی و ادب ایران بر وجود عمار است که هنوز بر پایا آمد آن بر جاست لکن باید ملاحظه شود که اند
 اجماع خوابها و آمار که در اطراف مملکت است بجز بدکار و ن در شوشتر عاریت که در حقیقت بحسب فایده
 عموم ملت کرده باشند کم است آثار سرمایه پادشاهی و بقایای صورت و تماثل مط و ولایت برین دارد
 که اسلامیین معتقد و معمول بوده اند نه اینکه رعیت آسایش و استقامت یا رعیت شده اند مقصود از جاده
 طلای و جمیع سلاطین مشرق این است که با تجل نیست کنند و نامی بزرگ بگذارند و تجل را در شکوه و
 نشان و شوکت شخصی و سرمایه عالی دانند و نام و شهرت را در فتح بلاد این است غالب آمار سلاطین
 بمناسبت کعبه و وار و سیر و سیر و دان و پیکر و دیوار و تاه و پروا صحت است که بحسب اجزای اینگونه مطالب
 پادشاه طبعیت شخصی او هر چه باشد باید حاکم علی الاطلاق باشد و رعیت او مقید به رعیت و از عالم آزاد
 بجزیر باشند و در اینکه ایران از ازل امرنا بحال در سخت این قسم حکومت بوده است هیچ بحال شک نیست
 علی در بعضی اوقات امیران پرکنه و سران قبایل کردن از طاعت سلطان بچسبید علم استقلال بر افراشته
 لکن چون اصل مرام و مقصد سبب بیان از اقتدار خپا که مذکور شد همه خود منی و کار وانی بوده است لابد باید
 گفت ایان نیز بطلب همان مرقاصه سر برداشته اند بنا علی هذا و اندک تأمل معلوم میشود که طلب
 اقتدار اینطایفه را بر حقیقت جباران و خرابی رعایا بسبب نزاع قبیله ای و اثر و اثر دیگر نبوده است و کتب
 یونانیان مملود است که مردم ایران در قدیم آلا یا م مردمی داشتند و حکیم بوده اند و حکومتی با عدل انصاف
 داشته اند و در تورات نیز مذکور است که تو امد و خوانین ابالی میداد و ایران تغییر پذیر بود و هر کس قایل
 عده بد آری بجهت از امور خیرین یونان مفعول است مطالعه کند دریافت خواهد کرد که آنچه ایشان فعل میکنند
 مخالف با آنچه با بیان کردیم نیست لکن باید بدقت با این وقایع حقیقی و افسانه های که در کتب ایشان است
 فرق کرد ابالی یونان با آنچه حقیقی ایران کجا معنی است نبوده و بدین سبب میدانی وسیع بحسب جولان
 حیالات مؤلفین بود و چون مقصود و موثر خیرین بر نور تعلیم حکام و انقادی حب صلاح و رستاد و بر مردم مملکت
 بود لهذا بسبب جمیع صفاتی که سبب بزرگی طبعیت انسان است سلاطین و خردم قدیم ایران واده اند
 از حقیقت نوع حکومت ایران همین قدر میسوزیم بگوئیم که پادشاهی بود است و حکومت پادشاه مطلق
 بوده است و شخص پادشاه را بنظر احترام می میش از اندازه میدیده اند و سلاطین ایران همیشه القاب بزرگ

برخود نموده اند و با بخل بسیار زیاده اند لکن امرای لشکر همیشه در کارهای ایشان مداخلت کرده و بعضی اوقات ایشان را تابع رای خود می ساخته اند زیرا که سرداران سپاه بیشتر از خانواده سلطنت و معظم اصلاص مملکت در تصرف ایشان بوده و چنین نمایانده که از اوایل این امر در جلوس سلطان جمعیّت میکردند و در رضای ایشان در پادشاهی او شرط بوده است زیرا که از پدر پدر سرور ادبی سپاه داشته اند و سپاه خویش را از اصلاص خویش نموده اند و برای مملکت را نیز چنین نمایانده که در قدیم چنانکه در این زمان مردان فاضل و مجرب ولی اثر را دست اختیار نموده اند و غالب اوقات سران قبایل بزرگ غصب مسند و قدرت نموده اند لکن هرگز ایشان را دیده نشده است بجهت اینکه منصب صدارت وقتی در قبضه امیری معتدرباشد در این نوع حکومت معینش این است که پادشاه یا جمعی است بجان یا خافیت و در زندان یعنی بروی اسطنت جز نامی نیست بخل سلاطین ایران را اعیان مملکت نیز تعلیه کردند و در اقبال دولت باید جمیع ممالک اثر کرده باشند و در اینکه این قسم بخل بدین بسیاری از علوم اداره مملکت و نوعی ارتقی و رعیت نمودند باید از مظاهر است و ترقی رعیت بسبب محال و مبادات داخلی که لازمه قواعد حکومت ایشان بود و یا بجهت محاربات خارجی که با طوایف وحشی که از سوی اهل دزیای روم و غزو و کساره و روجون و سیحون از دو طرف مملکت حمله و زبودند متصل لغویق افتاد و با بخل دلیل بسیار است بر اینکه بنمای برتری سلطنت قدیم ایران مانند سایر ممالک و در حالت خالیت بر قوت لشکر بوده است و بجهت این احوال ملت شاید راهی بهتر از رجوع بوضع که حکام مالیه از ایشان میگیرند نباشد. بهر دو و توش کو یک کتاب اول کسی است که مملکت خود را به نسبت حکومتی قسمت کرده و بر هر قسمت مالیه معین نموده و بنا بر قول مصنف مزبور معادل و دویست و هشتاد و هفت هزار و چهار صد و سی و هفت پوند پول انگریز است مترجم گوید که مبلغ مزبور قریب یازده و یک و دو درج کرد و شرفی محمدشاهی میشود. با بخل کتابی که حکومتی خراجی معین مقرر کرده و هم او گوید که این بدین بود که کتابی که داشت سیرس جز بدایا و تعارفات از مردمان چیزی نمیکرفت و بدین سبب کتاب را تاج و میرس را پدر لقب دادند لکن این القاب باید بطبیعت سلاطین مزبور در ارج باشد نه بقاعده جمع مالیه بعلت اینکه اخذ تعارفات هم بشمار میشد و هم شایسته کمتر و هم ظلمت زیاد تر است گویند این قاعده قبل از زمان او نیز در ایران جاری بود و تا ما مروز بلای این ملک است پادشاه در اعیان یا در اوقات خوشی مثل تولد پسر یا عروسی و ختنه یا از اعیان توقع تعارف و پیشکش دارد و نه بلکه حکم میکند و اعیان نیز با نواب و خدام خویش همین معاملة میکنند بملک و تعارفات

حدی معین مذکور شد بدان موقوف بمقدار بخل و نایب گشت و اقتدار بر تقدی و احجاف و اسباب تماشا
جمع این اسباب تماشا و متضاده باید همیشه بدترین اثری در آسایش خلق داشته اما در باب قوانین
فنی ایران قدیم اگر این لفظ مراد قواعدی ملکی باشد که وضع آنها بحسب سزای بدکاران نوعی مقرر و حفظ
نفوس و اموال مردم از ظلم و حمایت زبردست از زبردست شده است بی محاطه بتوان که این نوع
قوانین هرگز در ملکی که همیشه در سخت حاکمان مطلق و نافذ الامر بوده اند وجود داشته بی تردید است
ذکر این قوانین مردم میداد و ایران شده است ولی بلاخطه معلوم میشود که حکم پادشاه در این قدیم و قدیم
چنانکه در این ایام قانون سحر و کلمات بوده است یا بمعنی که چون ملکی ار پادشاه صادر شد اگر چه برخلاف
عدل انصاف شد خود بهم نمیداد از آن تجاوز نکند قصه انداختن دانیال منبیه در گنایم سیران
که در کتاب مقدس مذکور است شاید بیتی قوی بر بمعنی از تاریخ و همچنین خرابیهای وسیعی که از قدیم در
اطراف مملکت مابده است ثابت میشود که ابالی ایران در روزگار پیشین در قری و شهر با میر میسرند و از
قوانینی که از کتب معلوم میشود بیشتر در باب غذا با کل نباتات میبرد و خشنود زیرا که گویند که کسانیکه
اکل حیوان میکردند ایشان را کرده میدادند و از همین کتب نیز منقول است که در همان اوایل تاریخ
مستعده در خنایم و سیاه و چادر باز بست میکردند اندکی سیاق حکومت و آب و هوای مملکت نیز با این نوع
زندگی موافق است زمان را در روزگار سابق در غایت محترم میداشتند و از آنچه مذکور شد ابالی قدیم
ایران معلوم میشود خالی از نوعی مرتعی نبوده اند و امرای لشکر رعایت قوای عید قوت و جو از دی نیز میکردند و از
کلن و لیلی نیست که بتوان خیال کرد که کاهی با جلالت حکومتی یا با انصاف قانونی داشته اند در باب
اطلاق و ادب ابالی ایران چیزی در دست نیست مورخان این ملت بر کز احوال عامه را نمی نویسند
و نمیتوان جمیع خلق را قیاس از سلاطین و ضنادید ایشان کرد زیرا که سلاطین و امثال آنها در هر عصر و در هر
مملکت خود را از کالیف عوام خلق آزاد میدادند و معاف میدادند اما در باب علوم مشکل است بتوان
گفت آنچه باید مردم بحسب علوم مشغول بوده اند گویند نویسندگان اول باوایی است که بنیاد این
بنیاد لکن مؤلفان کتب شریعت و تاریخ سلاطین با دقتی هر چه تمامتر محفوظ بود و علمای این طایفه در زمان
اوایل مشهور بعلم نجوم بوده و این علم نیز مانند سایر علوم مخصوص بودند و بوده است و ظاهراً است که لا
علوم و فضایل که در زمان سلاطین مسائنه میسرند چندان با نیه ندارد و در زمان بزرگترین سلاطین این
سلسله علوم و ایران جنسی کمتر از مردم بوده است منقول است که بعضی از حکمای روم با ایران سفر کرده
و از دیار با نویسندگان ما یوس مراجعت کردند و بمعنی که کسی قابل صحبت نیافتند با جمله خراین علوم

ذکیر حکومت خلفا در ایران

ایران هر چه بوده است یا خراب شده یا از میان رفته است ابالی قدیم ایران باید بسبب غذا و آب و هوا قوی و در نظر خوش آید باشد یکی از مولفین مشهور فرنگستان کوی که سکنه قدیم ایران باید مثل مردی که حال درین مملکت سکونت دارد نباشد یعنی در نظر فروتر نمایند زیرا که بسبب مخالفت و مزاحمت با مردم که جتان و هر کس بر حسن اندام مردم ایران افزوده است بنا برین اگر ما نسل ایرانیان قدیم را که در کشت و موبسنی مقام دارند و بلا شک خون اینان مخلوط نشده است بعلت اینکه مزاحمت با طایفه دیگر نمیکند با مردم حال قیاس کنیم و ظاهر این طایفه را بعد از هزار و صد سال سکونت در بهوای گرم و تغییر کلی در بشره و اعتقاد که لازم این نوع تبدیل افتاده است باید گفت که

مردم قدیم ایران از خلقی حال که از زمان یزدجرد

نسلشان با صد طایفه دیگر آمیخته

است در نظر فروترند

بلکه بهتر بوده اند

باب هشتم در حکومت خلفا در ایران و سلطنت صفاریه و سامانیه و دیلمه

بعد از فرار یزدجرد سرداران عساکر خلفا از مهرزاد گرفته تا ردو جیون بر جمیع اطراف ایران تاختند و هر چه بودند مندا یا بزرگ یا مقدس یافتند یا میال تعصب ساخته عرضه و مار و بوار نمودند خلقی انبوا از سکنه بلاد این مملکت ترک مذہب را بر قتل و غارت و تجاوز و دزدی و دین جدید را که در آن نهادند و کسانیکه و کسانیکه نتوانستند تحمل شوند ترک خانه مان گفتند ببلاد و دور دست جلا اختیار کردند ترقی مسلمانان و بل عجیب بود و قبایل متعدده از پادشاهان تاش خیز و عثمان بر ممالک سردسیر خراسان و بلخ و ریاکنده شدند و فضل و نتیجه در آن بلاد نهادند و اعقاب و انسال ایشان هنوز در آن صفحات باقیست اگر زبان آبا و اجداد را فراموش کرده اند ولی هنوز بر عادات و رسوم اعراب برقرارند مولف را بایکی از قبیلہ بنی شبان در چهار منزلی بخارا اتفاق صحبت افتاد که در اطوار و کردار بعضینه مانند یکی از ابالی من بود و سبب گفت صحبت اینکه قبیلہ ما با اهل مملکت مزاحمت نمی کنند اعراب خراسان و بلخ و همچنین در اطراف بخارا هنوز بسیارند لکن بغیر از درخسان امیر می حشر نزارند زیرا که مصیبت کلی امرای تاتار و افغان قضا میکند که این طایفه ضعیف و پراکنده باشند علی الحکمہ چون امر تخییر ایران با بنجام رسید نواب و حکام صحبت اصلاح مملکت معین شدند و تا دو بیست سال بل بخارا و زابل و جندی از حکومت عرب بود

تاریخ طاعت درین مدت در کتب اعراب بالغه مذکور است فقط و قایمی که قائل الذکر است خروج امر از ولایت
 که چون بسیاریان خلافت نزلولی می یافت دم از استقلال جزیره و چون دیگر مار و استیلا می می یافت کردن اطاعت
 می یافتند و این و نامون و دو میر بارون اگر شید بر هر کس که بر طبعی تابع مسترق دارد معلوم است این
 میر سید بود و در پیدای مستغنی از تعریف است و مادر نامون کبیر کی بود لکن نامون محبت بهمت و شجاعت و کمندی که
 داشت در انظار ناس اورا اعتباری تمام بود بخلاف این بارون بملاحظه ترا و یکت میر و رعایت صفات
 پسر دیگر مملکت را بر دو قسمت نموده هر قسمت یکی واک داشت لکن این نام برادر از خطبه انداحه لشکری
 سحر ب او فرستاد نامون ظاهر و اولیستین را بمقابلگی کبیر کرد و ظاهر است که این را نکسته و عاقبت اورا
 قتل رسانید در حکومت خراسان تا سه سال از ظاهر بر سرند ریاست پاهاد و چون خلیفه نامون خواست که
 میر را در ظاهر از عمل عزل نماید چو رشه که عم وی را بر او کبر و تاباوی در آورد و دلیل قوی بر اینکه این سیاق کتبه
 بهمان اوقات سبب این شد که جمعی از امرایم رسیدند که خلفا در اجرائی حکم را ایشان بدیکونه حسیل متمسک نشود
 در چنین حالت ملک و پیر خواهد ماند بخی که از حرارت وین بر جو اسه بود و دوست عهد طغای صدرا و قل
 که است آن اطاع بقیدی از میان رفت و دیگر خلیفه را اعتباری مایه و کشش را اعتدالی در سر امرای خلافت بعد از
 خلیفه چون صورت تمنا نشسته و دست نشین بکی از مرا که در ظاهر از نندگان محسوب میشد و حکومت دیومی
 خلفا نیز چون خلافت دینی ایشان در رجعت قهقرای و حیوان سرکشی و بی نظمی در عمارت بعد از وجود که اگر دشمنی
 اطراف داد الخلافه میا حست نمی توانستند مدافعت کنند و در بلاد دور دست بر حکام جزو که نام خلیفه
 در خطبه اظهار اطاعت و احترام می نمود و چون بدین نوع عمان ریاست ایران را بجهت ضعیف جانشینان و غیره
 رفت هر آئینه که جزئی در دل و قوی در مار و یافت بگوشتن آن دست یازید این بوابا پسر هار باد و داده باشند
 تا بالاخره مردی که اگر چه از حقیت نزاد اولی ناس نسب داشت ولی بجهت شهامت و مروت و تدبیر
 و حکمت بر مدارج عالیه ارتقا یافته بود از این بطلب قدم جلالت پریش گذاشت از آنجمله
 یعقوب بن ایمن سیر روی گری بود از ایستان لکن هر چه از حرفت یاریدر می یافت حج رفعا و مسالان
 خویش همیکرد و هم از اوان طولیت جلالت و بیجاوت او او را بمحسوب همگان و محمود اقران داشتی چون
 ارسن صبی برتی کرده بر باق و سباب رسد مدخلی کفایت مخاج او و احباب او را مسیکر و لهذا از حج
 ولایت را دانسته بنای دزدی گذاشت و رفقای او نیز او را متابعت نمود بدرفته رفته اصحابش زیاد
 شد کارش بالا گرفت شهرت و دولت یافت و همچنین طریقه مروت که با تاج زدگان مرغی می داشت
 سبب از یاد شهرت او شد درین قسم ملک و مردم دزد و فرور و زبرد و دزدی و آسمانی امیری مشهور شد

شاه
 میر یعقوب بن
 صفار

بدیهی است مردی که غیرت و شجاعتی داشته باشد و بتواند جمعی مصاحب نگاهدارد و بزودی صاحب جاه و عساکر
 خواهد گشت صالح بن نصر که تغلب بر سیستان متولی شده بود چون شنید که ظاهرن عبد الله والی خراسان لشکر
 بدفع او نامزد کرده معاونت یعقوب را فزونی دانسته او را بخدمت خویش بداشت یعقوب نیز در توفیق
 انبار کفایت نمود که در سیم بن نصر چون جای برادر گرفت امارت لشکر خویش را برای ورزیت یعقوب مقوم
 کرد خواند امیر که بیدار حیات در سیم سرداری لشکر با وی بود و بعد از فوت در سیم لشکر او را ب حکومت برداشتند
 لکن صاحب زبیر التواریخ گوید که چون امارت لشکر یافت اول کاریکه کرد این بود که در سیم بن نصر را گرفته و
 مقید ساخته بخدا و فرستاد و در ان ایام خدمت که حاکمی با عیال از پای در آورده حکومت موطن مالوف خویش را
 از سده خلافت مسدعی شده بود و آنکه مادام العمر در بغداد یکی از بندگان امیر المومنین محسوب باشند شایسته
 در آنوقت متوکل بود زیرا که ترمی یعقوب ب حکومت سیستان قبل از قتل متوکل واقع شد و قتل متوکل در سنه ۲۰۱
 و چهل و هفت هجری اتفاق افتاد با بجمعه چنین پناه بد که خلیفه مستدعی او را تلقی قبول کرد یعقوب فرصت از دست
 نداده باز دیار اقتدار خویش برداشت و در زبیر التواریخ مسطور است که اقل بشکر بجای خراسان کشیده
 هرات را از تصرف کاشکان حاکم منزع ساخت بعد از آن عطف عنان بجای کرمان گزیده آنجا را
 بقبضه اقتدار آورد و سپس از شیراز بلا و غم شیراز نموده آن مملکت را نیز ضمیمه مقبوضات ساخت و چون
 از شیراز مراجعت نمود بدایا بخدمت المعتمد علی الله پسر متوکل که در آنوقت بر مسند خلافت بغداد نشین بود
 فرستاد و مصحوب یکی از عهده داران که در حضرت خلیفه اظهار افتخار نموده گوید که یعقوب از سبب ترین بندگان
 خلیفه است لکن چون بار دیگر لشکر پیشه را کشید خلیفه بر عمل او اطمینان نداشت و بدینسان کرد دست از شیراز
 انفسور ایالت بلخ و سجستان را ضمیمه حکومت سیستان نموده با و فرستاده خواهد شد یعقوب را ضعیف گشت و لغت
 نیابت خلیفه بر خویش نهاده بجانب بلخ روان شد و بزودی آن ملک و کابل را در تحت تصرف آورد و
 بعد از آن بصوب خراسان شتافت و در همان سال قریب نیشابور و جرجان را بخرید و در آنجا بپایه نمود و او را
 در قید اسار آورده با صد و شصت نفر از خانان سیستان فرستاد و از آن سبب ساری را وجه همت ساخته
 غم باز نذران نمود و با حسن بن زید علوی که حاکم اندیاز بود بمصاف داده لشکر او را بمنزله ساخت حسن بجای
 کیلان که بحضرت یعقوب او را نقاب کرد لکن قریب تمام لشکر او بسبب بدی آب و هوای آنجا فوت
 معترض تلف درآمد بعد از وقوع این حادثه اجبارا ب سیستان برگشت و علی الفور سیف بجای بعد از فرستاد
 پاداش خدمانی که در خراسان و طبرستان چنانچه رسم خدام جان شاد است از کرزاندن یا غنایان و براندختن
 یا غنایان بجای آورده بود و طلب داشت خلیفه اینگونه پیغام را از ادب خارج دانسته حکم کرد تا در جمیع مساجد

ممالکی که بدست یعقوب مفتوح شده بود علی بن رزس الاشبا و روی اعنت کنند زیرا که با حلیفه در مقام برادر و طغیان
 چون اینچنین کوش زد و یعقوب کشت زهر خنثی زده بدست فارس لشکر آراست و با محمد بن و اصل که در آن دو کشت
 بتعلق بر فارس استیلا یافته بود مصاف داد و او را بر زمین نمود و فارس را بقدر غلبه و دست حکم آورد و چون علم
 دولت یعقوب بالا گرفت غزم تنجز نمود و از نهادن سر بر نزد محمد چون از غنیمت او آگاه شد بر اس بر روی او
 یافت و مشور ایالت خراسان و طبرستان و فارس را با و فرستاد که این ممالک نیز غنیمت حکومت و بنیاد
 زیست او شود و لکن یعقوب را در این احسان نموده با ایلچی گفت که بصاحب خود بگو که من در باب این ممالک
 مشکور و ممنون بشمارم و بدستم مشور را برای کسانی نگاه دارد که قول این منت از وی و یاری مقابلت با من دارند
 اینچنین چون بخلیفه رسید زیاد و موجب دست گردیده بهتیه و تحریک سپاه فرماید و موافق برادر خویش را برادر
 عساکر منصوب ساخته بایست بقال یعقوب فرستاد و در حوالی بغداد ثانی فریقین و تقارب نشین دست داد
 شکست بر یعقوب افتاد لکن از این صورت حلی و در میان پاسخ عریضت یعقوب راه نیافته مجدداً جمع آوردی سپاه
 پروا خسته بجانب بعد و علم را فراخت خلیفه از عاقبت امر اندیشید و سفر را بجانب وی ارسال داشت چون
 رسولان دار الخلافه بار دوم بی یعقوب رسیدند یعقوب را بیماری صعب عارض گشته بر بنهر خفته بود و ولی چون
 خبر و در سفر ابوی رسید فرمود تا ایشان را حاضر کنند و همچنین حکم داد تا تمسیر او و قدری مان حسرت و بیاد
 در نزد او گذاشتند چون رسولان بر روی درآمدند گفت با صاحب خود بگوئید که اگر من زنده مانم این تمسیر
 ما بین با حاکم خواهد بود اگر فتح را باستد آنچه مقصود من است معمول خواهیم داشت و اگر غلبه او را استود این مان و
 چاره اندازی من است نه خلیفه و نه روزگار بر کسی که عادت بخوردن ایلکو طعام کرده است دست نخواهند
 یافت بعد از دو روز از این مقدمه یعقوب وفات یافت و برادرش عمرو بر جای او برآمد اتفاق مورخین است
 بر اینکه یعقوب صاحب ملکات نیکو بود و در وضع زندگی بعباسی تکلف زیستی و متابعین خویش را در نهایت
 در جرم حمایت خاطر فرمودی بکمان طفولیت خویش را بر یک مکانی منیع و نصی رفیع داد و در صحبتی که با
 ملازمان خلیفه از و منقولست معلوم میشود که بقناعت متفخر بود و همچنین کوسین حیمه داشت چون حیمه کی از سپاهیان
 بهصفت مزبور بود ولی اعتنائی او به بچگی و جوانی مضامین اجتماع و شهادتی که در نوات او بود و او را مستحق بزرگی ساختند
 و این بزرگی ظلم و تعدی از و نقل شده است لکن تاریخ یعقوب را مورخین ملل بعرض نوشته اند ایرانیان که بدست
 شیعه دارند غالباً تحجیه و تحجین دشمنان خلفای سنی را میکنند و حکایتی دلیل بر شیعه بودن یعقوب نقل میکنند
 و قی با و گفته اند که ابو یوسف نام یکی از سرداران لشکر او بر عثمان اعنت میکند یعقوب بخمال اینکه عثمان سخری
 است که یکی از حکام و با وی اسباب مصادقیت متحکم است علی الفور فرمود تا ابو یوسف را در معرض عقوبت

تاریخ
 نیروده سال ۲۰۰

آورد و وزیر یعقوب که از اهل سنت بود خواست تا آتش فروخته را بیشتر مشعل سازد بجانب ابو یوسف با دست
 اشارت کرد و گفت این است کسیکه سبب صحابه رسول خدا جرت کرد و یعقوب چون این کلام شنید فرمان داد
 تا ابو یوسف را بکشد و گفت غلط فهمیدم چنین دانستم که لعنت بعضی دیگر کرده است مرا با عثمان را طعنت
 یعقوب سر سلسله صفاریان است که مدتی قلیل در ایران سلطنت کرده اند و صفای بعضی روی کر است که کثرت
 از حرفت اول بابی این سلسله است عمرو چون جای برادر گرفت بر خلاف وی با خلیفه راه سلوک
 پیش گرفت مکتوبی با احترام بغداد فرستاد و چون ایالت عراق عجم و فارس و خراسان و سیستان و طبرستان
 و بعبارة اخری مملکت ایران را بروی عرضه کرد و بذا بیانشست خاطر قبول کرد و زینة التواریخ منسطور است
 که چون عمرو بدین سلطنت جلوس کرد فرمود تا سردار هر هزار سوار با کرنی زمین در دست و در پیش او حاضر
 شوند و چون عدد سرداران سپاه مواربه بعد رسید عمرو نظری کرده آبسی کشید و گفت کاش اراده الهی این
 بود که من با چنین لشکر در صحرائی که بلا بمجاونت حسین بن علی حاضر بود می مورخین اهل اسلام بر آنند که سبب این
 آرزو جای این پادشاه در اعلیٰ علیین است الفقه تا چند سال امور عمرو در سرتی و با خلیفه در مقام افتاد
 بود و هر ساله هدایا بدارالخلافه میفرستاد و چون شنگلی بغداد با و محول بود از جانب خویش نو اب بر آن شغل نظر
 میگذاشت اول علامت کتبی که با و روی نمود شورش مردم خراسان بود اهل آن ملک از خلیفه استعدا کرده
 که ایشان را از خنک و طاوول و تعدی عمرو بانی و دمار موردار الخلافه در آن اوقات بکلیه برای و رویت موفقت
 برادر خلیفه بود و آن امیر عاقل چون دید که بنی لیس خطرناک شده اند و سرکوفتن مارچیره لازم است خاکی
 صحبت خراسان تعیین نمود و لشکری بحسب تقویت او فراهم آورد و حکم کرد تا عمرو را در مساجد خراسان
 لعن کنند از آن سمت نیز لشکر بغداد با عمرو ملاقی شده خدمتش آنکسی فاحش رویداد که بنید عمرو بعد ازین شکست
 از راه شیراز بخیسان که بحسب این فرار باید خنک و در سمت جنوبی عراق واقع شده باشند مدتی طول کشید تا عمرو
 توانست دوباره خود را جمع کند چون کارش رونق یافت دوباره لشکر بخراسان کشیده با و اهل آن مملکت
 ملاقی شد و وی را شکست داده عرضه بیشتر ساخت صاحب زینة التواریخ گویند که محمد بن زید علوی که در آن وقت
 خروج کرده و خود را خلیفه میخواند بر خراسان استیلا یافته بود و عمرو با وی بهصاف داد و داد و اندامیر کوید که باران
 بن هرثمه که از جانب محمد بن زید سردار لشکر خنک کرده او را بقبل رسانیده و مملکت خراسان را به تصرف
 آورد و علی ای حال سروالی را با هدایا بعبه خلافت فرستاد و مستدعی عفو و اغماض گشت و زینة التواریخ
 منسطور است که از جمله هدایا بتی جو غریب بود که چهار دست داشت و دو کو هر کران بها در دو گوشواره او
 تعبیه کرده بودند و آن را بر کاوی که به اندازه شتری بود و نسا نده چنین بنیاید که یکی از بتهای همد بود و آ

در بر صورت خلیفه این معنی سرور گشته خواست او را در دور دست علی و ده حکومت خراسان و سیستان و بلخ و نادر و اورا و الهرا بنام وی کرده فرمود تا در بعد از نام عمرو را بعد از نام وی در خطب ذکر نمایند لکن عمر یمنی را غنی شده تدبیری یافتید که خلیفه را بیکت از دو حکومت بعد از او صاحب شود و بجهت انجام این مطلب بجای بغداد حرکت کرد چون بخالی بعد از رسید خود با چهار صد سوار از اردو موافقت و بغرم عرض نیار بعد از مدت خلیفه سافنت خلیفه از قصد عمر و آگاه شده تدبیر گرفتن او را کرد و با بجمعه در سرای خلافت بجای صمد روی نمود و غالب هم را بان عمرو پی سیر سیاهان عدم گشتند خود نیز بعد از آنکه بیکت حقیقت معیوب شد بمه دو اسب سریع السیری که در زیر دران داشت از آن جمله که جان بدر برد و چون بار دوی خویش که در بطون مقام داشتند رسید علی الفور حکم مراجعت و ادائن غنصت خلیفه را بیکت بالا گرفته حکومت ماوراء النهر را بامیر اسماعیل سامانی که در آن اوقات صیت شهامت او در آن صحایف بلند آوازه شده بود بجهت و عمرو چون اکیفیت مستحضر گشت لشکری بدفع امیر اسماعیل امر کرد و چون لشکر گشت خود ده رجعت کرد و بدو در خلافت لشکر جمیع اصحاب خویش را بمقتدا بزرگسازان چون عبور کرد و سیاه امر از بسبب بزرگسازان بخود وی بصدای کم من فته غلبت فته کثیره شهامت بر عدو غالب آمده بکشت ر عمرو و افتاد خود خواست بگریز و پیش بفرود آمد و گرفتار گشت این است قول صاحب زینة التواریخ لکن جوانی امیر و کفری ازین واقعه و شکست لشکر دیگر عمروئی کند فقط میگوید که بعد از مقابل عسکریین اسب عمرو سر کشیده عمرو را بصف سپاه و بتمن برود گرفتار ساخت و پس ازین کیفیت شکست سپاه بی سردار آسان بود و زوال دولت عمرو یکی از غلطات بزرگ بی ثباتی اقبال روزگار است چنان که ازین حکایت که مرقوم میگردد معلوم میشود که در عرض چند ساعت زمانه چه بایا وارد و گویند در روز گرفتاری عمرو بر زمین بسته و یکی از سپاهیان در ظرفی که عدای اسبان را از عیب مبداء و نده بهت وی غذای می بخت سکی سردار آن کرده و سبب سکی و بظرف می توانست بر سر پون کس ازین جهت متوخت شده با ظرف غذا اگر بخت چون ایصورت متساده عمرو و افتاد فاه خندیدن گرفت یکی از قزاقان اسب آن خنده پرسید گفت امروز صبح ناظر کار خانه سگاییت داشت که سبب شتر بجهت حمل اسباب آشپز خانه کفایت نمیکند و حال اسکی آسانی حل و فعل اسباب کار خانه و غذای مرا با هم میکنند ازین حکایت اختلاف حالت عمرو با یعقوب که خوراکشان و پیاز بود و سبب رتی این و نقل آن معلوم میشود با بجمعه عمرو را بجهت فرستادند و در جسد بود تا وقتی که متعقد در سکر است موت حکم قتل وی داد و بعضی بر آنند که بعد از فوت خلیفه را باند عمرو و بیست و سه سال بر مسند اقتدار کامر و ابو آدوده اند که یکی از عادات او آن بود که غلامان خرد خریدی و چنانکه باید ایشان را تربیت کردی پس بیکت را با امیری یا وزیر می بختیدی و با خواص مطهر بر اسرار بنان اعیان

ملک مطلع گشتی چنانکه بسیاری از صورت واقع مستحضر بودند کمان میرودند که او بقوه الهی و الهام عینی از اسرار
خفیه متحضر است اگر چه عمر و هیچیک از صفات بزرگ یعقوب را ندانست الا در جلالت و کیاست که از او
کم نبود آوره اند که روزی سنان سپاه را میدید یکی از سپاهیان را دید که اسی بسیار لاغر و است گفت پسر
ما همه بهما نشان لاغر و زنه نشان فربه است مردی که این کنایت با او بود گفت زن من خیلی از اسب من لاغر است
و اگر پادشاه را درین شک است زن را نیز حاضر کنم عروتم کرده قدری وجه بدان مرد داده تا هر دو را فربه
پیرزاده او ظاهر چندی در طلب ریاست و سیستان کوشیده بعضی از صفات فارس را نیز متصرف شد لیکن
بعد از شش سال حکومت یکی از امرای او سبب استیصال وی گشته و او را مقتید نموده به بغداد فرستاد و فقط دیگر
کسی که از بنی لیت امارت کرد خلف است که دختر زاده یعقوب بن لیت است و بمطاهرت و معاصدت
منصور سامانی ریاست سیستان یافت و تا زمان محمود غزنوی بر امارت آن دیار متکین بود تا اینکه سلاطین
او را شکسته اسیر ساختند تاریخ خلف با یکدیگر کمتر ناقص است در همان کتاب که تعداد مساوی و معاصرت
او را بنمایند اطراف و اطراف در مدح بدل و کرم و حکمت و فضیلت او بکشند و تطبیق بین ناقص اقوال را بر
وجه می توان نمود که بگویم خلف بن احمد معاصر سلسله سامانیه و غزنویه است که در روزگار ایشان باز راضی
کیاست دارد و اجماع بوده است و امرای سایر بلاد نیز تقلید این دو سلسله در تربیت اهل فضل و شجاعت
و دینی گشاده داشته اند چنین بنیاید که وضعی که خلف بن احمد رعایت خاطر امپراطور نموده است و دیگری
نموده است زیرا که می بینم نامی که باید مقرون بلعن و شتم اعتقاد باشند مورخان را در مدح او خلواست
و شعر او را رب النوع محالات نفسانیده اند صاحب زینة العوارض که گوید که مقصود یکی حلف فخر گران بود
و در آن اوقات ملوک و پادشاهان ملک فرمان روا بودند شکرای سرداری سپر بزرگ خویش کیل نموده
اول دفعه فیروزی با ایشان دلی پس از آن بر نیت یافته جمعی کثیر قتل رسیدند و چون سپر بر نیت خورد و سلب
برگشت پدر او را بگشت و بعد از آن چنین دانمود که ازین معنی متاثر شده به غریت سپر فرام نمود و گفت که باید
انعام او را از دلی فارس بخوانم زیرا که وی سبب قتل فرزند من است اما ابالی سیستان و دیگر باره در باب فخر گران
با وی موافقت نکردند درین حیث و بعضی تدبیری اندیشیدند قاضی سیستان که مردی بود بزرگ و صلاح معروف
درخواست کرد که بکران بجوان رسالت رفته و جوئی که داند یا تو اندا اصلاح ذات البین بنماید قاضی باغبانی
راضی شده راه گران پیش گرفت و بعد از ملاقات اول باوالی گران شخصی که از جانب خلف با وی بود در
خفیه او را مسموم ساخته و در افواه انداخت که مردم گران این کار کردند چون اینچهره سمیع اهل سیستان رسید
بمقام قاضی سجاد به برخواست بر گران حمله بردند و مفتوح ساختند سپر خلف که سرداری سپاه داشت بهمان

بولی از ملایم برده کردن از اطاعت تحسین و کوس استغفار گفت خلف بجانب میر حرکت کرد لکن امرای سپاه
 با او اتفاق کردند و او را مجبور سازیدند تا بقلعه کرخیت و قلعه منور در سترف کرخت بود که چاره اندیشه خود را
 به پاری زد و چنان و نمود که مردی که در اطراف او بود ندانید که در سکر است و در خیالت
 پیغام به پسر فرستاد که ساعی خیز از عمرین پست نماز و کسی بغیر از تو ندارم که ملک و دولت خویش را با دولت
 کم خزان که فانیان با جمع کرده اند باید بدست بیکانه پیغند شتاب کن مادر لعن آفرین دعا در حق تو نموده و
 خزان مخفی را بتو بنمایم پسر فریب خورده بجانب پدرستانت بدر چون پسر را دید از جای جستن کرده بگریه
 او را با خنجر شکافت این عمل معلوم شد که بیماری حمله بوده است و بتبر حکومت خویش رجوع کرد و وقتی که ظن
 بروی سب و شتم میکردند و بعد از این قضیه عرض داری بسلطان محمود فرستاده او را بفتح سینان دعوت
 نمودند محمود با سپاهی چهارم به سینان گشت چون عسکر خلف از وی روی کرد ان شدند در خود تاب
 مقاومت ندیده در شعله طاق متحصن شدند و محمود آن قلعه را محاصره نمود و خندق را در حوض انباشتند
 و عساکر از خندق گذشته یورش برد و بدین طریق در قلعه را از جای گشت خلف چون حال بدین گونه و بدان طلبیده
 گویند در حین اقبال ضراعت محمود در سلطان خواند و این لفظ محمود را خوش آمده و او را عفو کرده بغیرین فرستاد
 و مدت چهار سال بعد از این مقدمه زیسته راه بناکان خویش گرفت و او آفرین امرای بنی لیث است
 از سقوط کوکب و دوام بنی لیث تا طلوع نیر سلطان محمود غزنوی که قریب صد سال است گزود ایران در
 میان سلسله سادات و ملوک دیلمه منقسم بود و دیلمه را آل بویه نیز گویند سلسله سامانیه در خراسان و سینان و بلخ
 و بلاد ماوراءالنهر آنجا را و مرقه متولی بوده اند و غالب باطراف عراق نیز تاخته و بعضی اوقات در تصرف
 داشته اند این سلسله اگر چه بنحیب به ستم ظلم عروج بر معارج امارت نمودند اما بالاخره از ماده افتد از سرست
 شده سر از اطاعت ایشان باز کردند لکن ملوک دیلمه که رقبای اعدای این سلسله بودند همواره دم از اطاعت
 و انقیاد خلفا میزدند تا اینکه یکی از این طایفه صاحب دست و زارت شده و اداره جمیع امور بغداد برای و
 رویت و مفوض گشت لکن اگر چه ملوک دیلمه خود را بنده کان امیر ایمنین خطاب میکردند بشیر در اطراف عراق
 و کرمان و خوزستان و لایستان و در جنگ و صلح به استقلال فرما و اما انقضای دولت سامانیه برقرار
 بودند لکن همین و فتور ایشان نیز راه یافته بود و ماوراء و طغرل سا بعد از که یکی متاصل شدند و طغرل بکیت
 سر سلسله سلجوقیان است فایده بر تفصیل محاربات سلاطین فرما متعلقان ایشان مقصور نیست مختصری در شرح
 حالات شخص اول هر سلسله و احوال بعضی از مقتدرین و مشهورترین ایشان و وقایع معظمه که در زمان دولت هر طایفه
 روی داد بجهت اطلاع و استحضار بر مجاری امور آن از منته کفایت است صاحب زینة البیان

نسب اسمعیل که اول پادشاه سامانیه است به بهرام چون نسبت میداد موزنین فرنگستان گویند سامان جد
اعلی اسمعیل ثانی بود یا تطع طرق میکرد ولی این مطلب فقط ثبوت عرفت امیر تمار میکند اما در اینکه از خاندان
شترافندگی نیست زیرا که محقق است که مامون در آن اوان که در مرو بود از والی ماوراءالنهر خواستش کرد
که نواد بانی سامان را ترتیب کند زیرا که بهم قابلیت حسب دارند هم اصالت نسب نوح که برادر بزرگتر بود
بجای حکومت سمرقند معین شد احمد بن خیر فرغانه مأمور گشت برادر دیگر را با یالت هرات فرستاد و برادر چهارم
بپسسالاری سپاه ماوراءالنهر مأمور شد با بر شاه که بانی خانواده سلطنت دلی است در فرغانه متولد
شده است و این پادشاه در سجدیدن این ملک می نویسد که در سمت مشرق آن کاشغور واقع است و در مغرب آن
سمرقند در طرف جنوب کوستان حدود بدخشان و در شمال آن بلاد ماکلیج و ماقو و ماکابوده اند ولی بلاد فز
در تاخت و تار او بک غراب شده حال بیابان است اگرچه این ملک خرد است لکن حاصل خیز است
و غله و میوه آن بسیار است اطراف مملکت همه کوه است مگر از طرف مغرب بجانب سمرقند و از بهمان
یک طرف نیز در معرض تاخت و تار است و در سجون که بعضی اوقات آنرا در و چند نیز مانند از جانب شمال
مشرق آمده در میان ملک گذشته بهت مغرب میروند و بعد از آنکه از شمال بخند و جنوب فیاکت که عالی
شمر خاوند میگرد و بطرف شمال میل میکند و از میان ترکستان بدون اینکه بروی دیگر متصل شود گذشته
در بیابان بریکت فرو میروند علی الحدیث احمد را که بفرغانه فرستاده بودند بعد از برادرش نوح بجای حکومت
سمرقند مأمور شد و این در ایام دولت ظاهریه بود و او بنیابت ایشان حکومت میکرد احمد را بعفت پسر
بود پسر بزرگتر خود نصر را قبل از فوت جانشین خویش ساخت چون یعقوب بن لیث ظاهریه را
بر انداخت خلیفه بغداد و مشاور یالت ماوراءالنهر را بنام نصر فرستاد و امید اینکه ترتیب نصر ستاده و موجب
ضعف یعقوب خواهد شد نصر چون خود بنیاد است سمرقند را را بگذاشت برادر کوچک اسمعیل را بنیابت خویش
بنجار فرستاد اسمعیل با رفیع بن بهر که در آن اوان از جانب محمد بن زید علوی و الی خراسان بنیان نهاد
مستحکم ساخته و بواسطه او حکومت خوارزم را نیز صمیمه حکومت بنجار ساخت نصر را چنین معلوم شد که این عمل
برادرش مقدمه محاصره سمرقند است بنا برین جمیع لشکر پرداخت تا دفع برادر و برادرزاده اسمعیل از راق استمداد
جست رافع با و پیوسته در اصلاح ما بین کوشید لکن این اصلاح ندی طول نکشید نصر و باره لشکر بنجار کشید
سکست یافت و خود بدست امیر اسمعیل گرفتار گشت لکن اسمعیل بعضی سختی با او بغایت نرمی نمود حتی اینکه در حضور
و نمی نشست و گفت اگر چه بدگویان فرصت یافتند تا هیچ از محبت و احترام برادری کم نشده با بجمعه اسمعیل
نصر را مجدداً بر سر حکومت خویش سمرقند فرستاده در حین وداع گفت که من بنجار را بنیابت تو خواهم
دارم

۲ خویش

داشت انفرادی را بدینی کرد که به میل در آنچه میگوید صادق است بلاخره چون حال اسماعیل بنایا افتادش بود و بد
 چنان دیکت محبت نصر بجوش آمد که تا دم حرکت فرو هشت اگر چه بی مثل از فوت و جو اندوی امیر اسماعیل مقصود
 شود و خلالت اوست زیرا که فیروزی او را بر عمر و باست که کرد و کم از نصف سیاه و سمن بود و بر سر
 جل نیت آن کرد و کمر بر تن حاجی خاقان و است بعد از خلک احکام او را بر خراسان و بلخ و سیستان و سمرقند و
 بهمار و دوارزم نهاد یافت آورده اند که چون عمر و ولایت را از بغداد فرستاد مقصد خلیفه منصور حکومت
 سیستان و نازندران و اصحاب و روی را با جمع کران بهاد و در سال فرمود و او پیش از یوستیدن بر یکت اند
 خاتمی خلیفه و در کت نما میگرد و اگر مورخان ایران بتوان اتفاق کرد و حاصل منع و احکام را به مقصد بهار دینا
 و او قبل از واقعه عمر و ولایت آورده شجاعت امیر و خواه افتاده بود بسبب خلکی که نایا و شاه ترکستان نمود
 سیاه و روی را بر ولایت داده خود او را استیکر ساحت کو بهد بر سوار بر اعدایم بعد از اسب و ستره را در دهم
 قسمت رسید و باندک مدتی بعد از واقعه عمر و ولایت ملک روی و جمع طبرستان و بعضی از محاکات عراق را
 در حین تصرف آورد و بعد از رجوع او را بران و دیگر بار بهب شمال و مشرق ترکستان لشکر کشید و بسیاری از
 ملا و آن صفات را به سحر ساحت بعد از قطع شصت مرحله زندگی سخت و تاج را او دایع گفت جمیع مورخان متفق
 بر اینکه امیر اسماعیل با دشمنی بود و بتجاعت و قوت و عدل و انصاف و دیانت موصوف کونید چون عمر و ولایت
 گرفتار تو و عمر و خراین جویش را بروی عرصه کرد و کت بتسلیم بنام روی کران بود و بد بخت برگزیده و شمار اسما دت
 کرد و شاه را لغت نداشت بنام تاج اموال مسلمین برد و حشید این حل شیخ موجب ر و ال نعمت شد و بهما
 فوج که برخاسته بود بر روی جوردید اگر مس دست بدان مال حرام مایلایم مظلومه که حال در کردن تنهانت
 در کردن من خواهد افتاد و همچنین آورده اند که چون بهرات بخوره و دیوان و دی انعام یافت با ابالی ملک و عد
 کرد که جبری را ایستان نگیرد لکن سیاه بیان قدمت خدمت و احتیاج حالت خود را عرضده داشته او را
 بر تنگستن عهد بر غنیمت کرده اسماعیل خواست ایشان را بسمع رضا اصفا فرمود و چون حاجت و شکایت لشکر
 بر ساحت صورت از دایمی پذیرف حکم داد تا ار ستر کوچ کنند که مبادا فاقه سیاه بیان موجب نقص بیان
 شود هنوز قدری مسافت طی کرده بودند که درون بند یا قوی از خاقان حرم را غلبه ای خیال کو مست کرده در بر
 لند اسواران برابر غلبه او را خستد تا مالاخره مرع کردن بند را در قناتی انگذ و چون بختجوی آن بر آمدند
 کردن بند را یافته و علما و چند صندوق دیگر بدست آورده اند که پس از استعلا بعضی از عربان عمر و ولایت بود
 که یکی از جا کران او سام نام از سیستان در خینه بدر برده بود و امیر از صورت این واقعه سزورنده لشکران را
 از فاقه ربانی بشنوده فرمود تا از حدود این حادثه مید گیرند و داشته که حضرت رب الارباب طبت کبریا

و در آن جنگ
 دست سلاطین
 اسماعیل بنایا
 دست سلاطین

هرگز کسی که در شهادت صبر کنند و عهد خویش بپایان برند بدست بلار با ننگند و عنایت مبنایت خود را
 از ایشان باز نگیرد و در خلاصه الاخبار مسطور است که چون لشکران او بر قنص پان تحریر کن کردند گفت خداوند
 که اسب عمر و دینار زیاده قدرت نزد من دو آیند تواند که بدون خلاف عهد من با مخلوق او و آنچه عساکر مرا
 مهیا سازد مع الفقه احمد بن اسماعیل حاجی پدر گرفت و او مروی بدخوی و ظالم بود باعم و برادران او
 خویش بر سر مکت پدر نزاع کرد و بعد از هفت سال سلطنت بدست بعضی از غلامان بقتل رسید گویند و دو شیر بر شنب
 بر دو رخاگاه او پس میآستند و چنان اتفاق افتاد که در شنب جمعه بیت ویم جادی الاخری سنه سیصد و یک
 هجری از بستن شیران غفلت کرده بودند و در همان شنب غلامان فرصت یافته او را کشید چون احد بگذشتگان
 پیوست پس او را ضرر که در آنوقت بهشت ساله بود بر بخت بخار و حراسان پای نهاد این امیر از پدر سعید
 بود بعد از چند جنگ با امرای مملکت که علم طغیان برافراشته بودند عاقبت برایشان فیروزی گشته تمامت بلاد
 بدخویش را بلا مانع و در بقعه اختیار آورد و درین اثنا فانگت که صاحب رمی بود با مقتدر خلیفه یاغی شده مقتدر
 نصر را مشغول حکومت رمی فرستاده بدفع فانگت نامزد فرمود و بعد از فتح مملکت رمی اصفهان و قم را نیز از غرق
 مضطرب نمود و بدتی دراز با قبال گذرانید و چون در بخار اوقات یافت جمیع ممالک او در رفاه و آسایش
 بودند این پادشاه به مملکت نیکو و صفات پسندیده خاصه سخاوت و عدالت مشتهر دارد و رودکی شاعر
 که یکی از شعرای ایران معاصرین پادشاه است و اگر چه با بنیان مادر آمده بود ولی بسبب فرط کیناست و حدیث
 ذکا بزودی در حضرت نصر رمی کرده بر اعیان مملکت تقدم یافت در تاریخ دیگر شاعری را منوشتند که باین پایه
 بلوک تقرب جست باشد نوشته اند که دو بیت غلام در خدمت او اشتغال داشتند و چون در رکاب
 پادشاه مسفر کردی چهار صد شتر و زیر اسباب و اثاثه او رفتندی الفقه چون نصر عروس و مهر او بدیاع
 گفت پسرش امیر فوج دست اعتناق کردن ملک در آورد و ایام حیات این پادشاه غالب بخار با ت گذ
 و بیشتر آن محاربات با یکی از امرای خویش بود که او را ابو علی گفتندی تا بالاخره بروی فانی گشته او را از
 ملک خویش گزیند لکن ابو علی بواسطه یکی از خاندان ملوک دیالیه که در آن اوان وزارت مطیع عباسی داشت
 حکومت خراسان یافت و بد آنجناب شتافته ملک را متصرف گشت و بر رؤس منابر و وجوه و نمایر خطبه و
 سکه بام خلیفه خوانده و زده شد و در خلال این احوال امیر فوج و دعیت حیات را سپرده بر فغان طغی شد پسر
 وی عبد الملک حاجی وی گرفت و او نیز روزی در کوی بازی از اسب افتاد و هلاک شد چون برادرش
 منصور بر جای او برآمد یکی از دیالیه را که حکومت فارس و عراق داشت خراج گذار خویش ساخت و بروی
 سالیانه صد و پنجاه هزار دینار طلا مقرر نمود و بجهت تشدید مهابت و خرد کنان و له را که از دیالیه
 نماند

و سایر

در سلطنت

یحیی

چهار ماه بود

و حال
رودکی

در سلطنت

نصر بن احمدی

سال

بخت

بخت

بخت

معاذ حکم و جلالت شان مستیاز داشت در قیاد و اوج آورد و بعد از پاره سال سلطنت بدیکر سزای خرامیه
 برادر ابو القاسم فرج که اورا امیر فرج تائی گویند پای بر جای پدر نهاد و در ایام سلطنت این پادشاه امور عریضه را
 تغییرات روزگار اتفاق افتاد و دو نفر از امرای مقصد را و که یکی نایق و دیگری ابو علی سمجور نام داشت یکی بسبب
 طغیان بی در پی از حکومت هرات و بلخ معزول و دیگری بابت خراسان منصوب بود و بقصد رسیدن به خراسان
 رسیدند و بعد از آن پادشاه ترکستان را که بر خرغانه و کاشغور و غنچان و چندین فرمان روا بود و بطبع ملک او دعوت
 نمودند چنانچه امیر فرج مجبور شده از بخارا که بحیث اقا بار بخت مساعدت نموده چون بخارا تصرف نغز خان کذا
 بعد از چندی ویرانی عارض شده اطعام صلیحت در مراجعت بملکت خود دیدند و بعد از آن بخارا کوچ داده و چون
 سه منزل دور شدند تب سخت کرده بدان در که دست امیر فرج و دیگر باریه بر سر ملک حبش آمده ابو علی و نایق او
 روی اضطراب بخراسان که بحیثند و انحرال و له و لیلی که در آنوقت فرما عریضه های فارس و عراق بود و استمداد جسد
 مسئول ایشان با حاجت معزول افتاد از بیطرف چون صورت کوشند و امیر فرج کشت سبکبگینان را که حیت تشریف
 در آنوقت و در ولایت غزنین فرمان روی علی الاطلاق بود و با حلیس مدست ساخته بر سر دشمنان تاخت
 در نزدیکی هرات تنویر صفوف و استعمال اسبه و سیوف نموده عاقبت بسیم ظفر بر چرم میروغ و یار افس و زنده
 اعدا بر میت یافتند و شکستی فاحش بر ایشان رسید میر سبکبگینان مجبور گویند در آن معرکه داد و مردی داد و بعد از
 این فتح امیر فرج سبکبگینان را پاداشی بجا فرمود و بر اناصر الدین و پسرش را سیف الدوله لقب داد و حکومت
 خراسان را بنام محمود کرد و که تا ایام حیات امیر فرج ایالت آن ملک با وی بود و هم چندی بعد که ایالت خان
 پسر نغز خان با غزای نایق قصد بخارا نمود امیر فرج و دیگر باریه این سبکبگینان استقامت جسته سبکبگینان قدم قبول پیش برد
 ولی قبل از آنکه آتش حرب بالا گیرد دایره حرارت جانین بآب مصالحت فرو نشست و از جمله شرایط آن صلح حکومت
 نایق در سمرقند بعد از امیر فرج پسرش منصور اندکی مجاذ از یکسال سلطنت کرد آن بر بار سوادلی و بدبختی اول که
 از جهان ازل می که باید رتس محالفت کرده بودند که بحیث و پس از آنکه در درو و لخواهی در آمدند نام نیاوستایی را
 در دست کرده بروی خبر نامی نهادند اول کار ایشان این بود که حاکی جدید بخراسان فرستادند و در آن ایام سبکبگینان
 وفات یافته و محمود و بر جمیع ممالک پدر فرمان روا بود و چون از صورت حال مستحضر شد بمقابل و الی حدیث شده
 ویران از پیش بدر کرد و چون شنید که امرای مغرب منصور را از حلیه بصره عاری ساخته بر او رش عبد الملک سجای او
 برداشته در حلیه میفری بجانب وی روان کرده او را از مکیا باده مستحضر ساخت لکن عبد الملک را بر سر غنای
 بنو و امرای بر روی را بجانب مرو بخارا محمود روان ساختند محمود با وی مصاف داد و نهزمیت داد و
 خلفی شمار از لشکر بخارا بر خاک افتاد و عبد الملک بخارا که بحیث و از آنطرف ایالت خود را تم بصرف آورد و

انظر غزنین

اینجا
 است در سال
 سلطنت نمود

سلطنت ملک
بیت ماه و نه روز

در حوالی بخارا رسید و چون بخارا دوستی و معاشرت با نژادان سامانده اظهار کرد و او را بشهر راه دادند و اهل شهر همان را بصره کردند همان عبدالملک را بنده کرده باور گنج که ای تخت مملکت او فرستاد و در چنان بلاد روز بعد الملک با خر رسید و مختصر فقط سپرد و گری که از او میر فوج باقی مانده بود و در لباس زمان که رنجیده است بخارا به باور او الهز رفت ایکلیت جمعی بقاقت او روانه کرد مختصر پناه با عراب با ویه برد و هر وی نامی که از قبل سلطان محمود در شمس انظاره بود و او را علی الفور بقتل رسانید بعضی ذکر کرده اند که جمعی پیرایون مختصر کرده اند تا بهشت سال چنانچه و تاراج ایدر میگردانید این قسم تاریخ از اوایل سامانده نوشتن مناسب تر است تا او را خزانیشان با بجز محمود و از باب مصالح علی با غضب بر عمل مهر و انکاری بلیغ فرموده او را بقتل فرستاد و خوشامد گویند ملکوت دیالمه نسب اینطایفه را بسلاطین قدیم ایران میرسانند و یلم نام دی است که مسقط الرأس ایشان است و بویه نام یکی از اجداد ایشان در تواریخ مسطور است که اول این سلسله ابو شجاع بویه ماهی فروستی بود و در دیلم بعضی گویند که چون ماکان بر طبرستان ستوی گشت ابو شجاع در سلاطین خدام او معظم شد و چون ماکان از انا سفار بن سیرویه که رحمت پسران بویه خود را با و بستند باید ترقی ایشان مبداء عالیله طولی کشیده باشد زیرا که بعد از بنده سال چون مازوچ که پسر و جانشین اسفار بود کشته گشت پسر بزرگ ابو شجاع علی بن بویه سز و در می بیشتر لشکر داشت و با بهمان لشکر با یاقوت که در آن او از قبل خلیفه حاکم اصفهان بود مصاف داده او را بهزیمت نمود و ازین فتح عظیم غیر محصور که درین جنگ بچنگ آورد نام او در افواه و رعب او در دلها قرار یافت بعد ازین فتح یاقوت را تعاقب کرده بفارس رفت و مجدداً او را شکست جمیع فارس و کرمان و خوزستان و عراق بخوزه و دیوان دی در آمد و چون بی نظمی او ضاع خلافت او را مشایده و مجموع افتاد با و برادر خویش حسن و احمد متوجه بغداد گشت خلیفه ایزدین استیانت که رحمت لکن استیانت خلیفه را خاطر جمعی داده باز پس آورد و ندیسین علی بن بویه متقبل شد که ساسیله ششصد هزار دینار طلا بخرانه خلافت رساند خلیفه نیز سلطنت فارس و عراق را بروی مسلم داشت و او را منصب امیرالامانی بخشود و عماد الدوله لقب نهاد احمد برادرش لقب مغرالدوله یافت و بوزارت خلیفه منصوب گشت حسن برادر و برادرش را بلقب رکن الدوله اعتبار دادند و تا ایام حیات عماد الدوله با و ی در مقام اطاعت و انقیاد بود و ترقی این سلسله بیشتر بجهت خزانیه یاقوت حاکم فارس بود که بحسب اتفاق بیت علی بن بویه آمد آورده اند که چون بر شیراز استیلا یافت روزی در سرای یاقوت بر تختی تکیه داده بود که نگاه نظرش بر دیوار افتاده و دید ماری مکرر سه بار از او اخیری بیرون کرده بدرون میکشد لهذا حکم کرد تا آن دیوار را بر انداخته چون عله قدری از آن دیوار کند صدا دین چند بیرون آمد که بعد از آن استبحار معلوم شد که خزانیه یاقوت بود و همچنین از اطلاعات اقبال او نوشته اند که روزی خیاطی را که در سابق خدمت یاقوت بنیو و کجیب وی آورده و بنایه را

لباس ترتیب و همچنین بنیاید که عمادالدوله چوب خواست بجهت کز کردن قناس لکن خیاط نوع دیگر ترجمه کرده
 بر خاک افتاده گفت ایچندونه چوب ضرورت نذار و آنچه لباس یا قوت در نزد من است حاضر میکنم عماد
 الدوله متعجب بنده او را باوردن البسه امر نمود و خیاط بعد از صدوق لباس که یا قوت و بر شکام کریر
 نزد او پنهان کرده بود و نظر عماد الدوله رسانید این قضیه سبب شد که در استفسار اموال یا قوت مبالغه رفت و
 بسیار چیزها از همین قبیل بدست آمد این صورت سبب از رویا و دولت و شوکت علی بن بویه گشت
 مردی و چون برادر بزرگ وی بودی حیدر بنده خواست با وی در آویرد ابل کرپاشی گرفته بدست غلامان خویش
 ایام حیاتش سپری شد و علی بن بویه را بدو منافع از خراسان تا حوالی بغداد متضمن گشت و مغزالدوله برادرش
 که همواره مویده اقتدار او بود و شکلی را از خلفاء معروف و مطیع بن معتد را به جای او مضروب ساخت کومیند
 مغزالدوله چون در مذنب شیعه غلوی داشت حکم کرد تا هر سال ده روز اذل حرم را هیچ کار دیگر جز تعزیت بر
 بر حسین علی بن ابی طالب که در سینه شصت هجری در کربلا کشته شدند بر دارند و از آنوقت این رویت در
 میان شیعه شیوع یافت علی بن بویه را فرزند بود چون آفرایام خویش را نزد یک یافت از برادر خویش رکن
 الدوله که از جانب او حاکم عراق بود خواست کرد که سپهر بزرگ خود و عضدالدوله را بفرستد تا در اجرای امور
 مملکت مدد و معاون او باشد رکن الدوله بر حسب استدعای برادر عضدالدوله را کسب نمود و در و زوره
 عضدالدوله بشیر از او را احترام عظیم نمود و علی الغور اداره همام امور و رقی و فوق نظام جمهوری ابرامی دوست
 او مغرض فرمود و پس از یکسال داعی اجل البسیک گفت و بر قضا ان بیج پادشاهی رعایا ازین پیش متاسف
 نشدند امام الحیوة بار غایا و نیر و ستان بعلو رفت و بار برادران بالغت و اتفاق زبیت انهم تورا
 ایران بر مروت و قوت او متعجب در رکن الدوله قائم مقام او گشت و در عراق ساکن شده و امور
 فارس را بر قرار سابق بعبدالدوله گذاشت و در مرض موت ممالک را بر سپهران خویش شتمت کرده و همه را
 با طاعت و متابعت عضدالدوله وصیت نمود چون چند سال از حکومت عضدالدوله گذشت عم او
 مغزالدوله زاد بغداد و روز بنهر آمد و سپهری غزالدوله نام از وی ماند تا از قابلیت و استعداد پدر بهره
 نداشت اقل کاری که در نزع با عضدالدوله بود لهذا جکی شروع و با خان جهان غزالدوله ختم شد و زادت بغداد
 و عضدالدوله را نیز صمیمه حکومت فارس و عراق گشت و تا آخر ایام حیات بر بهترین ممالک ایران و بعضی از
 بلاد عربستان علی الاطلاق فرمان روا بود و اگر چه بنا بر مصلحت وقت خویش را بنده امیر المومنین خواندند و
 چون وزیر او حضرت او ظا بر شدی لایکه امرای اطراف با وی چون ملوک سلوک کردند و الحی بنشاید
 بود و تعمیر بغداد و بدل جدید نمود و خرابیها نیکو از محاصره با می پیش و می داد و بدو همه را با صلاح آورد و باج از

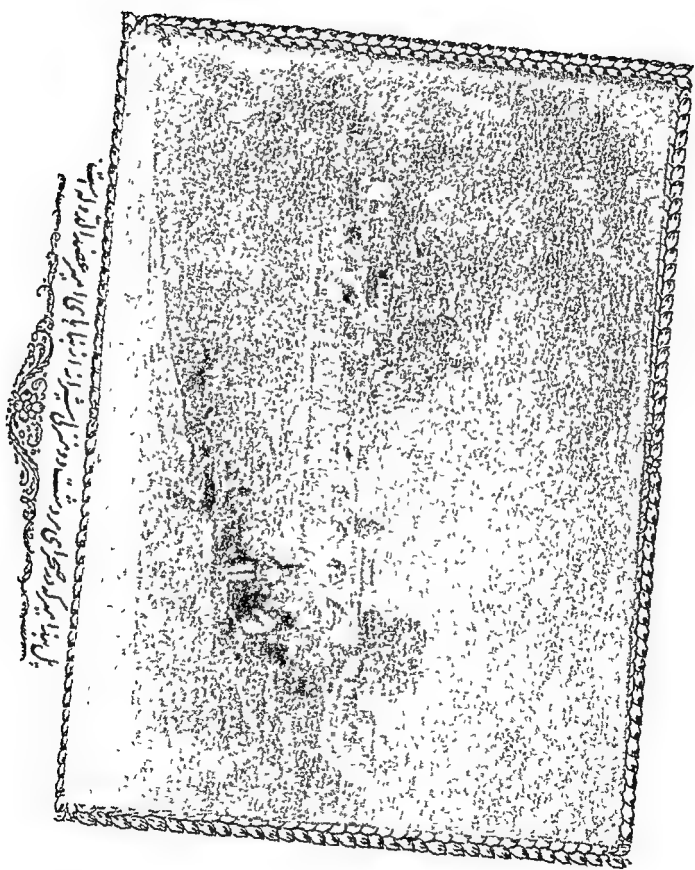
ذکر سلاطین
 عضدالدوله

ذکر سلاطین آل بویه

دو آرا که میسر کرد و شاید بیشتر بر گرفت و عمارت مقدسه مدینه و کربلا و نجف را بحال اول باز آورد و بسیار سنانها بجهت
فقر و وضعفاد بعد از بنا کرد و با احتیاج بسیار خانه‌ها را از اجلاء و اودیه و اشتریه فرمود تا حتما سازند و وظایف بجهت اطفا
مقرر فرمود و همچنین بر توغنائیت بحال عراق و فارس انداخته تعمیر خرابیها که از حروب سابقه بجا مانده و زکوره رسیده بود و در آن
انجمله کارهای بزرگ او یکی بنده ای است که برود که در صحرائی مردشت میکند و بسته است و این بند مرتب بر
خرابه‌های صخره است و آرا را بنده میرخواند و آن مرد و سبب آبا و می از ارضی مرتبه است و بعضی از مسافران اوایل دیده
آن مرد و در این نام نهاده اند و مورخین اگر چه در هیچ عضدالدوله مبالغه دارند لکن تنه بدست سخت گذاشت یکی آنکه
بر خراج اراضی افزود و خراج بر چار پایا ن مقرر نمود و فروش برف و بچ و مخصوص بدیوان اعلی نمود و مورخان ایران نوشته
اند که غلبه بر بناده او نماز کرد و این پادشاه از جمله سلاطینی است که در هر که پادشاهان شرق کم مثل ایشان یافت
میشود و مدتی طولی اقتدار سلطنت داشت و در اواخر ایام حیاتش رعایا و ملوک اطراف بسنت باد و احترامات
و لوازم آداب سلاطین مقتدر بجای می آوردند و از مصدر خلافت حکم صادر شد که هر ای سلطان خطاب
کنند و بجز آنکه یکی که با عدالدوله کرد و پروان کردن برادرش فخرالدوله از ریاست حراسان که بقلعه غضب کرده بود
و بجز آنکه مقتضایه از و نقل نشده است درسی و چهار سال ایام حکومت در آسایش و رفاه خلافت سماع جمیل میل
داشت چنانچه تا هنوز نامش با احترام بر لبسه داور و ذکر خیرش در افواه ساکنان این پادشاه آفرگس نیست که در
سلسله قابل الذکرند از روز وفات عضدالدوله ملک و دولت او سبب نزاع سپران و بزرگان و برادرزادگان
او گشت و پس از رضی سی سال برادرزاده او مجدالدوله بن فخرالدوله که مدتی قبل بر حراسان مستولی و بجهت خویش اسباب
سلطنت چیده بود و در روی بدست سلطان محمود و غزنوی گرفتار گشت مجدالدوله در بنکام فوت فخرالدوله خود
بود و بعد از فوت فخرالدوله بسبب صغر سن مجدالدوله اداره امور برای و رؤیت مادرش معوض بود و او زنی بود که
و از زاده بزرگان کونیند سلطان محمود بدو پیغام فرستاد که سکه و خطبه بنام من کن و الا جنگ را آماده باش جواب داد
که اگر این پیغام در حیات شو بر من فرستاده شده بود بسبب و هشت و اضطراب خاطر مشبه لکن حال این طور
نیست من سلطان را می ستانم و میدانم که بدو ناعلم و تحقی تمام کاری پیش گیر و مهم حرب در غلبه او را
شود و زنی ضعیف از شکستن نا می نماند و اگر بالعکس غلبه مرا شود تا دامن قیامت فرستم این عا ز صحنه حال او مجبور کرد
محمود باین سبب با اسباب دیگر معرض ملاوری نکشت تا مجدالدوله بسن شباب رسیده خود مقصدی کموت
پس لشکری بدو بجا بن کسب کرده امیر لشکر مجدالدوله را فریب داده طالب ملاقات وی شد و در حین ملاقات
او را گرفته و بنین فرستاد و ممالک و جزاین وی سلطان محمود و متقل سندانین بعد جرف فارس و کرمان در تصرف این
طایفه مانند بلخی بر عراق عرب با عاضی حوالی بغداد نیز فرمانشان جاری بود و منصب بزرگ امیر الامرا را نیز بایشان

۲ گویند

و فاطمه عضدالدوله
و ششم سال در
روی نمودن
سخت اشتیاق
روضه مقدسه
مدان در صحنه
مقداد این است
کنده اند سبب
فراموشی بالوصیه



کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

بود تا زمانیکه طفل بیکش سلجوقی بعد از مدتی به سبب وفات ساخت و ملک جیم را که در آن وقت ورید بود گرفته در قید داشت تا زمان حیاتش میر آمد و تا چهل سال نیز بعضی از ایشان از عانت سلجوقی در سیر حکومت داشته اند و آخرین ایشان که نامش در تاریخ مذکور است در خدمت السیطان در دست با جرسید در آنجا یکم مالک ایران تا این سلسله سامانیه و دیالیمه منقسم و وضعی از مراد و ملا و خجسته مستقل بود و اندک از آنجا که از آن و تنگتر است که ابتدا در ری و بعد از آن در جرجان حکومت داشته اند چون این خانواده را قاسم امرای وقت اندلند که در شان در جمیع تاریخ آن زمان شده است بعد از فوت و تنگتر میرست میسون مای او گرفت و لی از وی جبری معقول شد لکن تنگتر الملوک قاپوس از تنگتر این خانواده است بسبب مر و تنگتر در حق فخرالدوله و علی بن محمد و در وقتی که از برادران خویش فخرالدوله و عضدالدوله که تنگتر بودی تیار و بر مبالغی که از مندا و عرض کرد و بدقول نگرفته دست از حمایت فخرالدوله کشید تا اینکه جمیع مالک خویش را از دست داده در کربت غمت و رنج و کال فخرالدوله سرکشت و سیم وی گشت و تا امور وی انتظام نیافت از پای نشست و چون فخرالدوله بر سر افتاد آنده خط حق سیاسی او را در ازای اعمال خویش کفایت داشت با نجله قاپوس بصل و کنتی ریا و در حد استیبار دارد و کلمات او که جامع حکم بود و را خوا و اسنه بر سبیل مثل دارد و بنا بر قول صاحب روضه الصفاد جمیع صفات کمالیه سامانیه از جمیع اهل عصر خود متمایز و شایسته بود ولی باکیاست و افریاسی و اطراف داشت تا اینکه دله از وی رمید و گشت و بدست امرای خویش نقل شد بعد از قتل وی پسرش منوچهر صاحب سرکشت و با سلطان محمود در اطاعت و انقیاد پیش آمد و سلطان جمیع مالک موردی او را با کذاشته و تنگتر خویش را نیز در جهل از و اج آورد و منوچهر در سنه چهار صد و شصت و دو هجری وفات یافت و پسرش گیال شاه بگومت جرجان برآید امرای این خانواده را در قید و سلاطین متروکه اند لکن حق است که هیچ وجه استحقاق این مرتبه ندادند زیرا که در هیچ و مرج وقت فرصتی یافته چند صبا جی و بعضی از مالک سیقل بوده اند بدون اینکه حکومتشان قوامی گرفته یا ملکشان وسعت یافته باشد

باب پنجم در تاریخ سلاطین غزنویه

البتگی که یکی از امرای منظم بنار و در ایام عبدالملک سامانی و الی خراسان بود چون سر از اطاعت این خانواده پیچید بجانب غزنین که در آن وقت قریه بود شتافت و علم استقلال را فراغت و سبب این امر آنکه چون عبدالملک دست صرف از امور ایچان کوتاه کرد منوچهر پسرش پس نیز رسیده بود و مردم بنار االبتگی که در آن ایام در خراسان بود

سلاطین
دست سلطنت
حکومت

آخرین ملکه آل
بوده ابو علی کهنه
بن ابو کافکار بود
که سلطنت باوتم
شد

خبر

در باب امر سلطنت متواتر کردند و اینچام داد که منصور بنور جوان است و سر او سلطنت علم دوست آقا قبل از وصول آنجناب امر اتفاق کرده منصور را بر تخت نشاندند و چون منصور را صورت حال مختصر گشت البتکین را بخوار طلب کردند و لهذا البتکین متضرر گشته با معبودی چپ انداخته و خواص خویش قدم از جا ده متلاطمت بیرون نهادند بطرف غزنین رفت چنین بنیاید که در اقل این مقینه غرض مقصد یا هتصد نفر با وی پیش نمودند و او با همین غده قبل جمیع گیراکه بمقارب وی فرستاده بودند شکست و بدین سبب و اسباب و دیگر ملک کوچکی بدست آورد پای تخت آن را غزنین نمود و چون البتکین سفاخرت جستار کرد و میرش استی که مردی ضعیف و عیاش بود باندک مدتی را و نیز راه پدر گرفت پس لشکریان اتفاق کرده بسبکین با بامارت برداشتند بسبکین مردی ترک بود بعضی گویند غلام زهر خیزد البتکین بود و بعضی دیگر بر آنند که از قزاقان خاصه او بود و بدین سبب او را غلام شام میخواندند چنانکه در لال باقی شرحی رسم است از القاب استیاز میداند و این قول احتمالش بیشتر است لکن بنسب این قسم مردم چندان محل اعتبار نیست مگر اینکه نسب هر قدر پست تر است شهرت بیشتر است البتکین جمال اطلاق و شایع صفات وی را دیده و در تربیت او کوشید و بعد از وی چنانکه مذکور شد بنگران بسبکین سلامت و سعادت خویش را در ترقی او دیده متفق الکلمه بامارت وی سر نهادند اندیشه ایشان خطا نکرد و غزنین در سخت اداره بسبکین عروس ممالک گشت مملکت را وسعت و ابطال ملک را دایری را افزود و خود سر سلسله قبیله گشت که اگر چه ایام سلطنت شان قلیل بود لکن در وقتی از اوقات تجمل و شکوه و بسط ممالک و وصیت جلالت از جمیع پادشاهان آسیا کوئی بقیعت ربه و ندا قول فتوحات اوقیح نسبت بود و بخت شهرت مسافت سیصد میل از غزنین و رود و بر سر مندان پهلوی آن میکردند و بعضی این اجمال آنکه طغان نامی حاکم آن بلده بود و بعضی دیگر بر وی خروج و در از آن ملک اخراج نموده طغان از بسبکین استیاز جست بسبکین او را مدد کرده بجلومت خویش باز رسانیدند و از این خدمت طغان متقبل خراج شده خویش را از متعلقین حکومت غزنین قلم داد ولی چون چندین ازین مقدمه گذشت و اثری از ایامی عهد طغان بطور رسید بسبکین فرصت یافته وقتی در سکارگاه او را بر حرکت خویش ملامت نمود طغان را بعضی از عیارات بسبکین را بخوار بنظر آورده و در غضب بر بسبکین حمله نمود و پیش از آنکه بسبکین تواند بخطر خویش پردازد ویرا زخمی منکر و متابعان طرفین چون صورت حال مشاهده کردند در هم ریختند و چند نفاعی جنگی شدند بر پا بود و اما بلاخره طغان و کسان وی منهدم شده به دست کر سبکین علی القوه و بجا صحره چو در و طولی کشید که مفتوح شده به تصرف کما شبکان وی درآمد طغان از بیم جان کر بر پستی اختیار کرد پس ازین فتح جب جاه و مال استمال احکام خدا و رسول و بر مایل بغرای کفار میبند و ستان نمود و در نهضت اول حیا پال که فرما فرمای بلاد شالیه میبند و ستان بود و شکست و کابل را بجز کر و تا تحت و تاز ممالک پنجاب بنمود و ضلع

پنجاب چنانکه از پیش معلوم میبود پنج در و مشهور دارد و تسلیج و بیا و قراوی و چناب و بهت بر قنات نام
 آنهاست خلق بسیار و رعیت زیاد و آب و هوای و درختان موافق دارد و حال در تصرف سیکان است که
 طایفه هستند یکی و سترت و عادات غریب دارند و در کثرت باقی نیز حبیب پال غالب شید و صاحب
 زبده التواریخ درین حکایت همان قسماً که در تاریخ فرستاده کوراست نقل میکند و آن این است که در اردوی
 هندیان چشمه صافی بود که اگر اندکی از بنجاسات در آن میرجست مدتری عریب میکرد و سبکبگین شخصی را بر کاه است
 باخته قدری از قاذورات در آن چشمه افکند بجز و انداختن ابروی سیاه اطراف آفاق را فرو گرفت و طوفان
 عظیم بر میآید و سر را چنان شدت کرد که سایر مصنفین اسلام انبیک در چشم و خون و در عروق میگردست آسیب طوفان
 شامل هر دو شکر شد ولی میزد و آن را که معناد بود و در کار انداخت تا حکمه حبیب پال اسباب صلح منوسل شد
 ابواب مراوست کشود و متصل شد که با ایامی سبکبگین بر سرند و بر ساله خراجی مقرر بفرمان رویان و این عرین
 بد محمود و سبکبگین ازین معنی با گردید و پدر رکعت با کفار بدیچو چه معا بدت نماید زیرا که اندام بنیان
 کفر و استیصال کفره عند الباس مورت مباحات و عند الله سبب احرار متوبات حبیب پال گفت طایفه ما را
 نایدست که اگر چه اکنون در نظر آرام و حقیر نمایند ولی در هنگام نزول حوادث چون راه خلاص از هر طرف
 نمید و یا میزند طفلان و عورات خود را با دست خویش عرصه شمشیر ساخته اسباب واثامه حویث در آتش
 میوزانند پس موی کشاده بر دشمن میازد و روی بر گردانند تا انتقام از خصم بستانند یا از در و ازه عدم خود را
 بفرزان و اقربا برسانند اکنون ما را اسخالت پیش است باقی احتیاج است سبکبگین و اینست که حبیب پال
 در آنچه گفت عباد و حق است بنابرین از نصیحت محمود سرانزد اما چون بعد از اقرار معا بد سبکبگین رجعت فرمود
 معلوم شد که محمود در پیر می که اندیشیده بود بر جواب بوده زیرا که حبیب پال کسانی را که صحبت احدی از
 جانب سبکبگین نزد او بایده بود و در زندان نموده و در ادای هیچیک از شرایط معا بد اقدام نمود ولی از
 عاقبت امر بر سر کرده بجمع لشکر از تمام اطراف ممالک خویش فرماید و بنابر قول صاحب زبده التواریخ
 از فرست امر اینکه با پیوستند معلوم میبود که از دو اکت تا پر کنه مالوا را کیطرف و تا بکله از طرف
 دیگر از هیچ ممالک لشکر فراست کونند زیاد و این مصید بر لشکر بود و با اینکه سپاه سبکبگین از جنس آن عدد
 کمتر بود دشمن متعادل کرد و جمعیت ایشان را متفرق ساخت و موضع جنگ غزنویان این طور بود که سواران چون
 چون بر دشمن حمله میزدند بهمین که هر که با می میقتد و شکل و ایره بخورک بودند که متصل یکت هر که پیش میرفت یک
 هر که عقب مثل آنکه هر که اول حربه ای خود را بکار برده فی الفور عقب میکشیدند هنوز این زمره عقب نرفته بود
 که چون تانی جای ایشان را گرفته این هر که نیز حمله خود را تمام کرده جا خالی میکرد و بی تا مل طایفه دیگر بر جای

ایشان دنیا خستند و کذا و این قاعده هنوز در سواره ایرانی معمولست که تفنگهاشان را مانند تیربار سیان
 قدیم استعمال میکنند یعنی هنوز تیر خالی نگرده که از نظر غایب اند با جمله غوئیان چنان جضم راخته کردند که بالاخر
 روی بگریزند و ندوغیت بشمار محبت دشمنان گذاشتند پیشا و رو لیغام تبصره سبکتگین در آمد که متضما
 بحکومت غزنین و کابل ملکتی شد که یک حد آن خراسان و حد دیگر آن پنجاب بود لیغام شاید ضلعه است که حال آن
 کابل است و از آن لیغام خوانند و به پیشا و درختی میشود شهر پیشا و در هنوز معتبر است و ده هزار سکنه دارد
 الفقه سبکتگین اگر نام پادشاهی بر خود نگرفته بود ولی قتل آنکه امیر فوج سامانی از وی است و وجود اقتدار سلطنت
 او را حاصل بود و اطاعت چنان سرداری باید چندی با بر ضعیف بخارا خوش آمده باشد گویند در اقل ملاقات
 با فوج چون چشم سبکتگین بر روی مالی بر روی داو که ز نام تما لک و تما سکت از دست داد و از اسب فرو
 جست که رکاب ملک فوج را بوسید و از جمله حکایاتی که دلالت بر نرم دلی سبکتگین میکنند این است که در ایامیکه
 در سواران الب تکین محبوب بود و روی بشکار رفته و بره ابو لی بدست آورده و همراه گرفت و روی بهر نهادند
 مراجعت آنها قافله نظرش بر عجب افتاد و چشمش بر مادر آن آهوبره افتاد که مضطرب الحال از بی بچ خویش روانست
 سبکتگین با عرق شفقت در حرکت آمده آهوبره را در پا کرد و آهوبره با مادر وی بصره نهادند و نگاهی که از بیم
 عجب میکردند و حمل بر تنگر گذاری نمود خیال روز در شب جلوه کرده و بچ خویش را در خواب دید که بجهت ترجمی
 که بر آن حیوان پیاده کرده بود و بوی نوید پادشاهی داد علی الحمله سبکتگین بعد از فتوحات مزبور و قلیلی زیست نمود
 روی بغلام جاوید نهاد و اگر چه محمود بسبب سن و سایر صفات لازم استحقاق وراثت دولت و عراست
 مملکت داشت ولی سبکتگین در مرض موت اسمعیل را که پسر کوچک تر وی بود و لیعهد و جای نشین خویش مقرر
 نمود محمود را و آن در خراسان بود اسمعیل چون جای پدر گرفت تالیف قلوب را در بذل و بخشش دانسته
 دست تصرف بخزان سبکتگین در انداخته تمام را با سپاهیان بخت و دلی این کرامت بجا و حق عساکری که سالها
 بنظم و قناعت و قاعده خوئی گرفته بودند نتیجه عکس او و بعضی آنیکه شاکر نعمت شوند غالب نفقت شدند
 آتش از و شره ایشان چنان بالا گرفت که هیچ چیز فرو نشستی و هر چه پیش یافتندی بغره بل من مزید زو ندی
 بالاخره بیکس راضی نشد و حاصل این شد که چون محمود و محمود ارکست اسمعیل را گذاشته بد و پیوستند و اسمعیل بعد
 حرکت مزبور مجبور شد که برادر پناه برود و خویش را بمروت او و اکند و محمود و در بد و ارا پنجه لازم بجد بود
 بود که کار بجز بجا دولت و مقابله نشود و اسمعیل پیغام داد که ملک موروث حق نیست ریزا که ارشد و اکبر
 او لادم و از اثبات خویش تیر غر نذارم ولی مقصود این است که بر سر ملک و بیوی تیغ بر روی یکدیگر کشیم
 بالاخره راضی شد باینکه ملک موروث را برادر و ارقیم کنند اسمعیل هیچ راضی نشد تا از پای در آمد

۲ افتاد

الفتح سلطان چشم از صفات عمل می پوشیده اگر چه ستمکار اقلیداری فرمود و بی جزا ندادی سایر اسباب آسایش او را
فرمود تا بنیاد داشتند تفصیل در باب سلطان محمود اجمالی جدا گانه باید تا محاربات او نیز نفعی نیستند
که بوزان مختصر کرد چون ملک سبکتگین وی را بعضی کشت محمود در سن ۲۵ ساله بود و در امور ریاست لشکر و
سیاست کشور مجرب و آرموده حسب نام و اعلائی اعلام دین که از او انجمنی و همه بهت او بود و در زبان
حیات سبکتگین ملاحظات چند ظهوری چندان نداشت پس از فوت سبکتگین چون مامور نمایی چنان برادر کرد
که باعث عجب عالمیان گردید نام او در اطراف آفاق و از هر عیب او در خلوص و صیغ و سترغ ساری
و سایر کت در آن اوقات القادر بالله طیفه نغذا و جو محمود نسبت نوی اظهار ارادت می نمود حتی
ایک ماهی به مصر در ایلاف خاطر وی ثابت گردید و فایده بر آن مترتب گشت قادر طیفه نیز دوستی
چنین کسی را غرضی عظیم دانسته و او را بر نترس احکام و اعلائی اعلام دین محمدی ترغیب نمود و او را امین الدوله
و امین الملک لقب داد محمود ویر عهد کرد که ما دام الحیوة و در خدمت شریعت اریای نشیند و شمشیر و نیام نکند
پس از آنکه بدوستی طیفه مستظهر گشت و بنزد بخت حکومت خراسان و روی نمود و خضر ابک خان پادشاه
ترکستان را به حاله از و اوج آورد و چون این امور فراغت یافت بعزم عراقی کفار هندوستان میان
برست و بیشتر ایام سلطنتش در جنگ هندوستان صرف شد و در سفر اقل او به هندوستان از بهر
جهت ظفر معنان وی بود و دشمنان را بهر میت داده و قریب جمیع ممالکی را که حال به پنجاب معروف است
مسخ کرد و چندی ممالک متصرفه خویش ساخت چنانکه اگر چه از جنگ با پدر برهه نیافته بود و خواست با تنهان با همسر
بخزند ولی درین سفر نیز او را بر قرین روزگارین کشته لشکرش منهدم شد و چون حال چنین یافت سبب این بود
قدای دانسته و گمان خویش موجب زوال انتقام آسمانی پنداشته بنابرین حکومت را به سر جویش گذاشته
فرمود تا آتشی بزرگ بر افروخته و ماکفار کمانان کرده باشند در آتش رفته بسوخت اندکیال میر حبیب پال نیز
مانند پدر محمود مصاف داده در جنگ دوم روی از معرکه بر تافت و ملک طمان به تصرف مسلمانان و گاه
گو با سبب اینکه در جنگ دوم اندکیال گشت یافت این است که در سنه سیصد و نود و چهار هجری قدری
از لشکر محمود به هندوستان بود زیرا که در همین سال فتح سیستان و کر فزاری خلف بن احمد که آخر سلسله صفویه
است واقع شد و احتمال قوی دارد که در آن اوقات اگر خبر وحشت اکیز از طرف خراسان میر سید جمیع
هندوستان را مسخر کرده بود بقیه این مثال آن که چون خبر شغال سلطان بغرای هندوستان در ترکستان
مسموع ابک خان کشت غیاب سلطان را غیبت دانسته و لشکر پیتر ممالک خراسان کسب نمود
لکن موبک سلطان قبل از آنکه دست بازی با ترکهای از جانب مخالف شود رسیده و جمعیت اعدا را

پراکنده ساخت چون این خبر بایکیت خان رسید نایز هشتاد و دو کافون سینه اش بشمال باقیه با جمیع لشکر
از جیون عبور کرد و در خان پادشاه خن تیر با پنجاه هزار سوار بد و پوینت مملکت خن قریب یک مایه
است و در ایام سابق از معتبرین بلاد و نام سلاطین آن مکت کر در تواریخ مذکور شده است ابالی چین در سینه
هزاره هفتصد و پنجاه و هفت خن و کاشغور و یار قند و سایر بلاد آن صفحات را گرفتند و حال بلاد و فروزه جزو
سلطنت چین است یکی از معتبرین که میت سال قبل شهر خن را دیده است میگوید اگر چه خن از یار قند
کو چکتر است اما روبرو تر میت و هم او از مشک این مکت تعریف میکند و گوید که بعد خن از یار قند
قریب یکصد و چهل میل است مع الحدیث محمود با سپاه غنیم در حوالی بلخ مقابله کرده میمنه خود را با کتوانش
که از بهترین سرداران وی بود سپرد و میسر را بارسلان نام یکی از امرای افغان و خود در قلب قرار گرفت
ایکیت خان نیز ترتیب جناحین داده شروع بجنگ نمود و بر قلب سپاه چنان حمله برد که هم در آن یورش
تزلزل در ارکان سپاه افتاده نزدیک بود که پریشانی بدیشان راه یابد که محمود چون حال چنین دید از
بزرگ آمده بر فیلی نشست چنانچه نهنگ شکر او را بعد ندیس سپاه را بر محاربت تخریص نموده و گفت مردان
معه که رایا فوج باید یا حقیقت ببت یا ما مراد بر سر گردون بنیم پای یا مراد بر سر مهنبت کسیم سر
این گفت و بر صف اعدا تاخت لشکریان را ازین گفتار و از آن کردار عرق خیزت بجرکت آمده یکباره
بر سپاه دشمن حمله برده و لوله و زلزله در ایشان انداختند فیلی که سلطان بروی سوار بود با
یک ضرب خرطوم کار عمداً را ساخت الحاصل سپاه ترکان از هر طرف فرسیت گردید و عساکر سلطان
ایشان را تار و دو جیون لغایت نموده بسیاری که از سیف قاطع رسته بودند در سیل قانع بنیان و جویان
از هم ریخت ایکیت خان تا چهار سال بعد ازین واقعه بدکنامی و شکسته حالی زیست کرده دیگر خیال تسخیر
خراسان ننمود و سلطان اگر چه غم تعاقب ایکیت خان داشت ولی زمستان در آن سال چنان سخت شد
که جمعی کثیر از لشکریان در معرض تلف درآمد و سلطان ناچار عینان غریت بجا بپشیا و راعطاف
داده بدان صوب هضت نمود و سبب این حرکت آن بود که خبر رسید که یکی از امرای هند و که اهل اسلام
شده و بنا برین از حنیض ولت با وج عرت ارتقا یافته بود چون سلطان را غایب یافت بدین آبا و اجداد
خویش رجوع نموده سر از اطاعت سلطان بچین چون مهنیان صورت واقعه را مروض داشتند محمود
کیفر آن مرتد را جازم گشته غارم بلاد وی کشت و چاهه هنوز آن خواب پیدا بر سرست بود که عساکر سلطان
مانند آشفته آفتاب با تبغهای کشیده و بازوهای کشاده کشورش را چون حلقه انگشترین در میان گرفتند
و سلطان پس از آنکه مبلغی خطرات وی برسم خرمیانه گرفت او را بقید ابدی حکم فرمود و چون از کار وی غرت

افت و کار ملک را بنی کرد بدار الملک خویش مراجعت نمود و در ابتدای سال مجدداً استدار مصر هندوستان
کرد و تقصیل این احوال که لشکری کران از قاضی بلاد هندوستان در زیر سخن اسد پال جمع شده بودند بقصد اینکه حتی
الامکان بکوشند تازه بر مازان اسلام ببنند اندیال قریب رود انکست شرکاه صاحب و گویند عدد
آن لشکر از صد هزار زیاده بود و چنین بنیاید که از مشاهد این حقیقت بهر اسی بر سلطان راه یافت زیرا که
افزود تا حدی عین کرد و اگر داد و کستند و تا چهل روز در برابر عظیم تسنه بحرب مبارزت نمود و تتمان
چون چنین دید بدو بر سرش ببارد و وی مسلمان برده در اقل حمله خندق را از تصرف مباران اسلام بدر برده جمعی
کثیر از ایشان را شربت هلاکت چشاندند و اگر چه تا مدتی حال از حال معلوم مود و لی عاقبت محمود را عاقبت
محمود سده و ظفر فریق مازان اسلام کشت که سید در بخو به کرد و اگر که تود حرب کرم بود و مبارزان طرفین دست
و گریان بودند فیلی که اسد پال بر وی سوار بود لی سینی ظاهر رم کرده وی بگریز نهاد و چون سپاه به نور احوال
مشاهده افتادند اشتد که رای روی بگریز نهاد و لاجرم پشت دادند کی از مولعین و کرکستان از بعضی از غیرین
مضطربین اسلام نقل میکنند که آواز توب سلب و شیب جانور سده لکن در آن زمان بهور باروت در ملک
فرکستان اختراع شده اگر توب و تفنگ یا ازین قبیل اسلحه در آسیا مبعول بوده است باید خبر دیگر هم باشد
العصه مسلمان گفته اند و در تعاقب کرده زیاده از بیست هزار انظار یفر روانه مهر بند عدم ساختند
و بعد ازین تبارج لشکرگاه بهود و در آهستند و عظیم بشمار بدست مسلمان افتاد پس محمود و سبت ممالک و ظلم
حرکت کرده بهر جا تاخت و در خراب کرد و بهر جایی یافت شکست بجانه مشهور و اگر کوت و درین سفر حراب متدی و هم درین
سفر قلعه بهیگر گرفت و بیشتر غنایمی که از هندوستان بفرین برد ازین قلعه بود گویند چون بفرین مراجعت کرد
جنی عظیم و طوی ملوکانه نموده و تختهای طلا و نقره در بارگاه نهاد و از غنایم آنچه در حساب آمد بفرستادن اوانی
سیم و زر و چهل من زرب و دو هزار من سیم خام و سبت من جواهر آلات زمانه بود و در همین سال داد
والی لمان را که علم طبیان برافراشته دم از استبداد میر و مقید ساخت و اراضی غوز را که در تصرف افغانه
سوری بود و بنجر نمود و محمد سوری که سردار افغانه غوزی بود و پس از آنکه با اصحاب خویش حتی الامکان پایتخت
فشرده و او مردانگی داد و در کشت محمود و کرشمار کشت ولی چون در حیات لدی نیافت مرگ خستیار کرد
زهری که همراه داشت نوشته از بنگ زندگی دست و از چنگ زندگان جبت نفر دیگر محمود به
سبت تاسر بود تاسر یکی از پرستش فغانی مشهور بهود است که خرب بختا میل و شمال دلی واقع است
و درین اوقات تحکامه امیر سیکان است و او از متعلقان بدولت انگریر است و درین سفر معلوم می شود
که از اندیال بحبت عدم قدرت مانع نیست و از لایحه قدم بیرون نکند و شت بجای تاسر را خراب کرد

و بت مسووزا که بکشت بوم میانید نه شکسته پاره های آرا بغزنین برده پازینه مسجد ساختند تا راست روان
 در دخول خانه خدای راستین پای بر صورت خدای دروغین بنهند بعد از فراغت ازین امر خیر غازیان اسلام
 با دولت بسیار و امیر شمار وارد غزنین شدند از آن پس دو سال متوالی در کشادن کشمیر و بلاد حوالی آن
 صرف شد و بسیاری از سکنه آن ملک را مانند سایر ممالک که در تحت حکومت غزنین آمد مجبور بقبول بن برتری
 غزاکه بر هانش قاطع و انوارش ماطع بودند و در آن سال که محمود به بند و بست بلاد خوارزم مشغول بود و هندوستان
 اندک آرام یافت اما مر بلاد خوارزم چندان طولی نگذشت هنوز فیصل امور انصفا را نکرده بود که بغرم شیخ
 قنوج که از مشاهیر شهرهای هندوستان است کربت قنوج شهریت مسافت دو میل در کنار رود
 کنک طول شرقی آن بشمار دو رجه و سیزده دقیقه و عرض آن از جانب شمال بیت و هفت و چهار دست
 دقیقه است الفقه مسافت بعید بود و موافق بسیار از آنجمله سه ماه بختین شد که لشکر با بخت در حرکت
 باشد محمود و بخت انجام این کار صد هزار سوار و سی هزار پیاده از مردان کار دیده انتخاب نموده از کوستان کشمیر به
 براری هندوستان رفت احتمال دارد که اختیار این راه بخت این کرد که بار و پنجاب و و چار نشود و چنان
 بسرعت بجانب قنوج رفت که تا هنگام ورود و عساکر اجه قنوج که کوره نام داشت از قصد و حرکت مسلمین بچیز
 بود چون راه گریز و ستیز از پس و پیش و تاب داشت و مقابلهت در خویش بدید بکلی خودت شهر را تسلیم و تحت
 و تاج را تقدیم نموده خود را بر بنای سلطان سپرد سلطان سه روز در قنوج توقف فرموده و بتیج میرت شتافت
 که گویند در آن زمان مملکت آباد بوده است و یکی از شهرهای بزرگ که درین سفر گرفت و ویران کرد شهر مارا بود
 و هنوز آن شهر را چنان که درین زمان شهر مقدس میدانستند و آن شهریت که در سمت راست رود و جمنامین
 دلی و اگر واقع است اگر چه در کسر اصنام برسم محمود و نقلی زلفت الا اینکه عزابی بجا نماند با تمام کاری بود از قوه او
 بیرون در قضا همانیکه غزنین نوشته است چنانکه در تاریخ فرشته مسطور است تقریبی زیاده از محاسنات و وضع این
 آن محاسبه بکنند درین سفر بجز آنچه مرقوم شد طلاع و شهرهای بسیار فتح نمود و چون در مسقر عزت خویش رجعی که و غنای
 که مخصوص خزانه پادشاهی بود بیت طین در بهم وجه نقد و پنجاه و سه هزار برده و اسیر و سید و پنجاه فیصل با
 مقداری کثیر از اجاهر که بختین آن مشکل است در شمار آمد و مذکور است که بهر لشکرمان از غنایمی که قیمت سلطان
 شد بیش بود بعد از این فتوحات چندی در غزنین آرام گردید و اموالی که از هنب بلاد و تاراج عباد فراهم آورده
 صرف تعمیر و ترنن دارالملکت خویش نمود اعیان حضرت نیز تعلید پادشاه کرده و در قیل تدلی غزنین در بزرگی و بخل
 عمارات خاصه و عامه لاف برابری با بهترین شهرهای شرق میزد ولی مسجدیکه محمود و بنا کرد و از سایر ابنیه آن شهر
 ممتاز و مستثنی بود وضع طراحی و احجار را خام که در آن بکار برده بودند و فرشتهای قون و قنابل مذنب و سایر ارباب
 دین

بسیار
 عین
 در آن
 نیست

زینت آن صورت فحش خاطر و عبرت ناظر کشی خوشامد گویان و متعلقان آن را عروس ملک خوانند پس اخبار
 قوای خود را فرمود تا سطران نظم کشیده با اقسام دیوایی ملوکانه بسجاده فرستاد و خلیفه فرمود تا آن قشنامه را
 بر غلابی خوانند و آینه لازمه تحسین و توصیف که سبب ترغیب و تحریض محمود بود بجای آورند در خلال این
 احوال خبر رسید که کوره راجه قنوج را بسبب اینکه بایا و ساه اسلام طریق مصالحت پیوده بود امرای اطراف
 هندوستان با وی منازعت آغاز نهاد و روانه دیار عدم ساخته اند و شاد این مسته و ماده این فسادند از حد
 کالجز بود و کالجز از قلاع متحکمه سذل کند است محمود و بغرم انتقام وی را بر جنا عبود کردند از بیم جان بعضی از جزایر
 که ریخته محمود بروی دست نیافت در آثانی مرا حجت بفرین بعضی از قلاع دیگر را به حقوق و غلبی کثیر را مسلمان نمود
 سال دیگر با بغرم شجره مالک هند اسکند که آقا چنین معلوم میشود که درین سفر سرچو کشش در فتح قلعه کوالیر و کالجز
 نمودنواست کاری از پیش برده و روان اسلام برآمد که راجای قلاع مرده و دیوایی فاحره و پیشکشتهای لابن
 و سواد و هندو نیز نصیده و در مدح محمود انشا کرده بدو فرستاد و محمود از سر محاصره برخواست مضایقه نیست
 که چون محمود بد که هر حق این قلاع ممکن نیست و کاری ساخته نخواهد شد اینگونه جزایر بهانه بحجت موقوف کردند و حاکم
 و مراجعت شده باند و یکی دیگر از عظم قوای اوضاع سومات است تفصیل این مقدمه این که وقتی بعضی
 محمود رسانیدند که بنجانی است در کجرات که دولت بی پایان در آن است و عقیقه بر بهمنان آسمان است که
 ضم آن بجانه که نام آن سومات است از سایر بتان هندوستان معتد تراست و گویند که جمیع مصاحبی که به بلاد شمالیه
 هندوستان و می نمود بسبب فساد و انجاده سکنه آن دیار است و همچنین بحجت ضعف اصنام ایشان که این
 حمایت عبده خویش عجز داشتند بنا علیه محمود غزنیست آن طرف تقسیم داده اند و سوماتان بصحاری جو و پور و
 از آنها با جمیر و از جمیر طرف سومات لشکر کشید و چنین بنیاید که درین سفر لشکر را زخمی نرسید زیرا که محمود *
 اعتنا بطنای غریب کرد و از آن جمله این بود که سبب هزار شتر اکبش همراه داشت از مورچین ایران منقول است
 که سومات قلعه بود حصین در کجرات بر کنار دریا که از سه طرف آن آب محیط بود و در تارخ فرشته مسطور است
 که چون محمود ظاهر سومات را لشکر که ساخت یکی از هندو از بالای قلعه آواز برآورد که سومات مسلمانان را
 بجای دیوار قلعه خویش آورده ما ایشان را بسخط و غضب خود که قمار ساز و محمود و بر شتم شده حکم کرد تا با درون
 میهای قتل شوند روز دیگر تعداد طلوع صبح صادق غازیان با جیش و اخرو جاش ثابت و نیست صادق و
 گو کب موافق بپورست قلعه برده هندو بان را از سر دیوار حصار که برآیند می نمود از روی اضطراب پناه مجبوس
 منات برده و ازین استعدای مجادیت کردند که ناکاه صدای گپ مبارزان اسلام از بالای دیوار حصار
 برخواست هندوان دانستند که بر کر اغم جان است وقت آن است که از خدا لشکر خود آید و ابرعیادت بسجاست

کراید لاجرم از خدای ضعیف برگشته روی بجهنم قوی نهادند و چون سبیل استخوان از هر جانب سده و یافتند
 جان گفته با جلاوتی هر چه بنا متر حمله برده بوجی که مسلمانان را پای ثبات متزلزل ساختند و تا شام از طرفین درگشش
 و کوشش بودند شب قطع منازل روز کرد و تا روز دیگر شبی پیش از پیش حمله بردند از هر طرف دیوار قلعه را زدند
 و از هر طرف بنود ایشان را سرزکون بریزیدند و حمله نمودند و چون صورت واقعه چنان دید حکم داد تا لشکر بر
 کشند و غم کرد تا قطع محاصره کرده از سر سومات برخیزد که درین اثنا لشکری میبرد و هندوان رسیده سلطان
 مجبور شد تا با ایشان درآویزد و هنوز بجنگ شروع کرده که دو نفر از راجکان با سپاهی کران بمردش اقبال رسیدند
 این یعنی بر جلاوت بنود افزود و آثار و بن بر عسا که سلطان ظاهر گشت چون محمود دید مسلمین در شرف نبره است
 از اسب جهنم کرده روی بنابر خاک نهاد و فتح و نصرت از درگاه بی نیاز تسلط نموده و دوباره بر باره برآید
 بر دشمن حمله برد و لشکر بایان چون سلطان را دیدند عرق حسرت و عصبیت شان بجرکت آمده بیکبارگی خیابان طر برآید
 که بعد از آن حمله دشمن را از پیش برداشتند گشتی فاحش بر سر بود روی داده و در اطراف بیابان متفرق شدند تا مل
 قلعه را چون امید دیگر نمایند قلعه را بار کرده فرار کردند و بشیر سی با عیال و اموال در کشته ها نشسته از طرف دیا
 بدر رفتند محمود بعد از تصرف قلعه چند گشتی متحون بر مردان کار دیده فرستاده ایشان را تعاقب کرده
 برخی را اسیر و بعضی را غرقه موج فنا ساختند اصول و تابعی که مورخان ایران و دین باب نقل میکنند غالباً صحیح
 است الا اینکه بسیار کم است که تعریفی صحیح و مفصل از آن گفته و یا مطالبی که مربوط با اصول مذکور است
 داشته باشند یکی از دوستان مؤلف که بر فضل و دانش او اعتماد است و خود نیز در آن صفحات بوده میگوید
 که بخواه سومات در حکمت صورت است که اکنون بجا میورس شود است و در پوران که از کتب مقدسه میورس
 وارد است که خداوند این ملک را بر پنج چیز خوب اختصاص داده است یکی رود و کومستی و دیگر نهانهای جمیل
 سیم اسبهای سبیل چهارم سومات چشم دوار کا و در میان اماکن مقدسه بنود که در آن ملک یافت
 میشود سومات از همه معروف تر است و از سومات پتن نیز که بنده مقداریک یا دو میل از دریا مسافت دارد
 و در جانی واقع که سده رود خانه ملاقات میکند و دو دریا و کپولا و سرستی و محل تلاقی این سده رود و سومات
 سده میل در سمت شرقی بنذر ملاول است که بنا بر خراطه کجرات در مسیت و یک درجه و پنجاه و هشت دقیقه عرض
 شمالی و هفتاد و درجه و سی و یک دقیقه طول شرقی واقع است و عقیده بنود آن بود که سومات یکی از آیات دوازده
 آگاهانه و دیو یعنی خدای بزرگ که از آسمان نازل شده و شهرت و آوازه این معبد در بلاد مشرق محمود را چنانچه
 مذکور شد از جای برانگیخت شمالی که در آن بستکده بود و بنا بر مسلمین گشته شد و بنا بر قول بنود از میان مردم گذار
 گرفته بدر یافت و اگر چه در آن وقت جمع اموال آن بستکده بغارت رفت لکن باز بر روی اموال خطرو
 و آزار

یکی از برادران بود که خدمت سومات می نمود و از در انتقام مقصدی آن کار شده بود و بعد ازین سفر با طایفه جت و
 حوالی طمان سار غرب داده و با کشته های ایشان در و پنجاب غنائی شده ایشان را بهر میت نمود جت طایفه از بنو
 و مردمان شجاع دارند و در دنیا حکومت بزرگ داشته اند بسیاری از ارجای بنو و امرای هند و سمان ازین طایفه
 اند و قبیله بیشتر ممالک پنجاب و طمان و در تصرف ایشان بوده است و بسیاری از طایفه سیک که در ممالک مغرب
 سکنی دارند حاجت با ارسال جت هستند خلاصه در همین سال لشکری از ترکمان سلجوقی را که بر ممالک او و ایران
 تاخته و بر امرای او غلبه کرده بودند شکست آخر همه فتوحات او فتح غالب ممالک عراق بود پس پسر خویش محمود
 بر عراق درمی و بعضی از بلاد دیگر فرمان روا ساخت و پسر دیگر خویش محمد را وارث تاج و تخت نمود و در
 ابتدای سال دیگر بر بنی سلیماء القشیه که قتل بر خست آن مبتلا بود و در کشته در تصرف و زده غنیمت مدفون
 گشت که نیکو قبل از فوت حکم داد تا اعیان ممالک و امرای عسکر و خزانه او را از نظر او گذارند و او در آنجا
 کرده آبی کشید تاریخ محمود در مسلمان نوشته اند که سبب تعصب علی او را مجتمع جمیع صفات و سالیانه
 جمیع مدایح میدانند لکن حق این است که جز شجاعت و بهر بای مخصوص بلحوری و سپاهیکری کمتر متقی مدایح
 دیگر است در ایام حکومت او چیزی بجز اینکه ممالک آموده بود و قتل نیست و همچنین سبب فتوحات جت که در
 خارج ویرانست و او سیاستی که در ممالک داشت منقول است که مرو فیتری از وی نظم جت که جوانی
 از اهل دربار هر شب بخانه وی در آمده او را از خانه بیرون کرده بانند او میخواند محمود گفت چون دفعه دیگر
 بیاید ویران جزو پدرم در حسب فرموده عمل کرد محمود بخانه وی در آمده چراغ را خاموش نمود و جوان را یافته سر
 وی را با شمشیر برداشت بعد از آن چراغ طلبیده چون جوان را دید بچیده افتاد و چون سر برداشت آب
 طلبیده با فراط نوشید پس روی برد آورده گفت از آن زمان که تو خال خویش گفتی شفته ام و نه آب و طعامی
 خورد و چنین دانستم که کسی را برابر کتاب اینگونه عمل جت نیست مگر یکی از فرزندان مرا و ازین سبب چراغ
 خاموش کردم که مباد چون روی او به چشم محبت پدری مانع شود و چون دیدم که پسر من نبود خداوند را شکر
 کردم و چون از شنیدن قریب بمالکت بودم این بود که آب طلبیدم او را بجل منسوب ساخته اند لکن ولی
 حق را ثبات این مدعا نیست عساکر او با و تعلق قلبی داشته اند بلکه باین صفت مشهور بوده اند و این سخن ایران
 گونه اشخاص بدون سخاوت صورت نمی گیر و بجل و احتشام در بارش از جمیع سلاطین آفاق متمایز بود و عمارات
 عالیه بسپارد و در تربیت فضلا و شعرا غایت مبالغه داشت شاهنامه در زمان دینام وی نوشته شد
 و شاهنامه اگر چه سبب بقای نام وی شد الا بهر همین سبب نیز حال عاری بر چهره ذکر خیرش باقی ماند که گویند
 بعد از اتمام شاهنامه او را از این بای بعد منسوخ کردند و مبلغی کمتر از آنچه مقرر شده بود و بفروسی فرستادند و فردوسی را

محمود
 وفات سلطان
 در سنه ۵۰۱
 اوقات حیات
 در سال ۵۰۱
 بهر حال سی سال

آن عمل بنهار آمده ارجنول مبلغ ابا کرد محمود را بچوی گفته و در آن آنچه کنون ضمیر داشت اظهار نمود و آن بچو را بکتاب
 طبعی ساخته حریف راه ملک طوس که مسقط الرأس وی پیش گرفت محمود بعد از چند روز بخرافه خود واقف گشته مبلغی را
 بفرود وی فرستاد اتفاقاً روزی که خزانة محمود در دوازده طوس وارد میشد جنازه فرودسی را بجانب مدفن سپردند و جوار
 بدختری که از وی مانده بود عرضه کردند و خزانة سرسخت بقول آن رخسار فرودسیا مدع الحدیث بشت ملک محمود
 براری با ملک شاپور و نوستران میکرد و در حین وفات محمود کجی ملک از جانب مغرب و جنوب مغرب که حقیقتان
 و نند و بود و آن سال و سال از مشرق به بخارا او کا سفر متعی میگشت و در سمرقانی جنوب و مشرق به بلاد بکماله و دکن آردی
 بنه میر رسید طلوع این سلسله سیرج تر از غروب شان بود و میوان گفت که سلطنت محمود و شروع و هم با دهم شد
 زیرا که کسانیکه بعد از او بر تخت برآمدند چند آن قابل ذکر نیستند نظر پیش من محمود اختلاف با من مردمان خویش را
 دیده و دو انفعی صورت و ضعیف یافت در وقتی که از میر بزرگ خود مسعود پرسید که بعد از وی با برادر چگونه سلوک
 خواهد کرد مسعود گفت چنانکه تو با برادر خود اسماعیل کردی و حقیقت همان طور که گفته بود کرد زیرا که بنور خبر فوت پدرش
 بود که بجانب غریب در حرکت آمد که بید کرد و بدو حرکت برادر برینام فرستاد که مرا ایالت عراق درمی آرد و با بک
 بلا استلال کفایت است ولی قریب آن است که چون من برادر بزرگترم نام مراد خطبه بر نام خویش مقدم دارد و محمد به
 ملک و خزان بدو معذور شده بدین مطلب رضا داد و نتیجه این شد که همه لشکر از وی بگتته و بعد از آنجا حکومت
 بدست مسعود و افتاده از طایفه بصره عاری و در فید ابدتواری گشت مسعود اول لشکر بجانب سج و کران کشید و آن بلاد را
 مفتوح ساخت و چون راجکان و نواب هندوستان اظهار طغیان نمودند چند گرت بحجت انظفای مایه فساد به
 هندوستان تاخت اذ قوع او در آن ملک خرقه قلعه سرستی و بانسی خبر بدو مفعول نیست اما فرصت اینکه سایر بلاد
 برادر خود زیرا که طایفه از آنکه که بملا حقه معروف بودند از مدتی در اطراف خراسان و سایر اطراف ملک
 تاخت و تار میکردند چنانکه هم آن بود که سلطنت را متصرف شوند مسعود ابتدا از دصلح در آمده با او و که سردار
 ایشان بود در طرغانات نموده فراد برین شد که مسعود زمین و در میان ملک خویش سمیت چراگاه ایشان معین بود
 که ایشان در آن سرزمین بر فاه روزگار گذرانند ولی چندی بعد از حرکات ناموافقی آنطایفه معلوم شد که هیچ خبر
 شمشیر و در وید کار نکرد و به رخا ابد کرد و لاجرم کار از تیغ زبان تیغ کشید و مسعود و چندین باقیال مختلفه ایشان زد و
 خودی داشت تا اینکه جنگی بزرگ در صفیات خراسان واقع شده پای ثبات غزنویان کسره از جای برآمد که بوند
 مسعود در آن معرکه کارزاری معبدیل کرد ولی چون سپه روانه کارش بجای اندیم کشیده بود و تیری بر آن همه طادات متفر
 گشت تا اینکه خود را از آن هملکه بجات داده و علی الفور خزان خویش را جمع آوردی و بجانب لایبور که بخت باراده
 اینکه آن ملک را پای تخت سازد و لکن در گنار و در سید لشکر وی شورش کرد و خزان را بغلامان داد و چون از نمود و

تخت
 خزان
 خزان

خوش اندیشیده و دانسته که این مثل بی با و اشی سخت نخواهد بود و گمانیکه تغییری در امرت و سید انداخته با اتفاق نزد محمد
 کچل که در آنوقت در اردو بود رفته و در پایا و شاهی برداشته مسعود پیش از آنکه دست از صورت و اقبه
 مستخرج شود گرفتار گشته به عیال و متعلقان بقیه کری که خود صحبت محبس خود اختیار کرده فرستاده شد و چند سال بعد
 احمد بن محمد بدون اطلاع پدر وی را کشت که نیکو چون این کیفیت مسموع محمد کشت بکر میت و کاغذی نمود و در آن
 مسعود که در آنوقت در پنج خود نوشت او را از قتل پدر اتمام نمود و گفت که این امر شیخ بدون علم و اراده او
 واقع شده بود و چون این حال گاه شد علی الغور نام شاهی بر خویش نهاده با تمام پدرش که کشید و در حوالی رود سند
 با محمد مصاف داده و بر آب پسران و احوان و انصار گرفتار ساخته تمام را بقتل رسانید که رحیم نامی را که در آن
 استلای مسعود و بی محبت کرده بود در زمان سلطنت مسعود و دمالکی که در ایران داشتند از تصرف این خانه
 بیرون رفت و در پنج این سلسله از سلطنت مسعود و دمالکی یکی با و شاهی ازین خانه داده قطع شد که از صد سال بمگذشت
 خربخت و شورش و قتل عام نیست قطب الدین محمد غوری و ابا بهرام شاه غزنوی بود و بهرام شاه بی بی خانم
 بقتل وی فرمان داد بدین سبب برادرش سیف الدین سوری غزنوی را از بهرام شاه آسرا نمود و بی چون ابا غزنوی
 و ابا بهرام شاه داشتند وی را مد کرده و باره بر سر سلطنت خویش آوردند و سیف الدین اسیر گشت چون
 سیف الدین بچنگ افتاد و او را عریان و روی او را سیاه کرده بر کاغذی لاغور و ابا گزیده در آب انار
 غزنین کرد و آیندند و بعد از آن بختی هر چه تمامتر او را کشته سر او را بسلطان سنجری بختی که در آن اوان بر ایران فرمان
 بود فرستادند و بنور این خبر بلاء الدین برادر سیف الدین رسیده بود که اتباع خویش را جمع آوردی نموده با تمام
 برادر بجا ب غزنین شتافت بهرام شاه هر چه خواست بهمدید و ستجیف کار بصلح بگذرد و ممکن نشد عاقبت
 جنگی سخت روی داده غوریان مردانه کوشیدند لشکر بهرام بجای برانگنده شدند و خود با اسکاال تمام جان بدر
 برده بهندوستان گریخت علاء الدین و از غزنین گشت و هشت روز متوالی کار قتل و غارت و خرابی
 نوعی جاری بود که تعریف نمی توان کرد و در خور و د بزرگ و انانث و ذکور ابقا کرد و از سرای سلطنت آن
 کلبه مسکنت و از خانه خدا تا کاشانه که اهر جا عاری بود و با خاک یکسان گشته بر باد و بیدار رفت جمیع کثیر از اعیان
 و علمای آن شهر را بنور برده بقتل رسانیدند و خون ایشان را با خاک مخلوط ساخته بقیه و یار کشته نمودند و آن
 که بهرام افروخت عاقبت خرمن سوز اعتصاب و اخلا و او کشت محمد که از اقارب علاء الدین بود چون بر
 سر برآید بقصد خسر و شاه ثانی پسر زاده بهرام شاه استعدا و حرب نموده و راه بر سر روی تاخت خسرو
 در مقابل حرکت مذکور می نموده بالاخره گرفتار گشته بقتل رسید و او آخرین آل سیکلیکن است پس از
 غوریان را دست تصرف بر غزنین و همچنین بر ممالک هندوستان دراز شد لکن سلطنت شان دوام نگرفت

و بعد از این

رسول ۲

زین علیا
خلفه
سلطان
سلجوقیه
سلطان
سلجوقیه
سلطان
سلجوقیه

حلیفه ۲

ذکر الب سلا

و بخشی بی اندازد نمود و با احترامی زیاده بر زیاده وی را ملاقات کرد و کینه طغرل چون خلیفه را دید از اسب پیاده شد
و با امرای خویش پیاده به حضور مقدس خلیفه پیوستند و خلیفه بر تختی نشسته بود و پرده سیاهی بر روی آن تخت کشیده
بودند و اسود که شعار بنایان بود در دوش و عصای رسول در دست داشت طغرل زین پیوسته و چون اندکی بر
پای ایستاد و اورا بر تختی که نزدیک تخت خلیفه نهاده بودند نشاندند و پس از آن فرمان نیابت وی را که از جانب
خلیفه مقدس و امیر مسلمین صادر شده بود خواندند و هفت طاعت بروی پوشانیدند و هفت غلام بوی بخشدند
علامت اینکه از جانب امیر المؤمنین فرمان روای هفت ایلم گشت و پرده زرین که با مشک مطهر ساخته بر سر وی
انداخته و تاج بر آن گذاردند و یکی کعبه حکومت عربستان و دیگر کعبه سلطنت ایران و دو شمیر بر کمر بستند
علامت اینکه بر مشرق و مغرب امرش جاری گشت العقیقه چون لشکر کرجهان و امیر بایکشد چند جنگ اورا
با لشکر روم اتفاق افتاد و در همه غلبه و فروزی اورا بود پیش ازین وقایع جمیع ایران را به تصرف آورده بود و در هر
لازمه دوام سلطنت وی در آن کشور بود و نیز نمود از آنجمله مواصلت با خاندان خلفار اسبب از دیاد و افتاد
داشت لهذا چون خواهر خویش را عروس مضه خلافت ساخت دختر خلیفه را خواستگاری نمود اگر چه قائم در
بد و امر ابا کرد الا اینکه بعضی ملاحظات بالاخره اورا برین باز داشت که از قربت طغرل سیر باز نند لندا و خنرا
فرستادند و اسباب عروسی خیا که باید فراهم آید تا طغرل بعد از چند ماهی بسبب بیماری که در کوهستان رودبار
اورا عارض شده بود در گذشت رو و بار مسافت پنجاه میل تخمینا در شمال قزوین واقع است طغرل احداث پولی
روی باعث این شد که بدیل آب و هوای ارجبال رودبار رود طغرل از آنجا سخت بود و مشوقی غریب تسخیر بلاد
و شهرات و جوایز وی ضرب المثل خاص نام بود و بسبب او مسلم بودند و شاید که از وقتی که سلجوق بخارا رفت قبول
اسلام کرده باشند زیرا که در آن مملکت اعراب قرون عده قبل از وصول سلجوقیان با صفحات اجرای حکومت و
اعلامی اعلام شریعت کرده بودند و طغرل مراعات ظاهر اسلام بسیار میکرد و چنانچه از کزن آلهین لقب یافت مستأ
بسیار بنیان نهاد و با علما و زباده با احترام سلوک میمود و در زمان سلطنت سلجوقیان خلفار آسیایش و احترامی پیش
زمان دیالمه بود چنانچه دیالمه در او اخر مراعات لازم ظاهر آداب مجلس خلفان نمی نمودند الب اسلان پسر
او و بیک که بعد از فوت پدر از جانب عم حکومت خراسان بروی قرار یافت بر جای وی نشست و او
پادشاهی بود و شجاعت و سخاوت موصوف و سبب فضایل علوم معروف مسلمین و بر ا بهترین سلاطین آسیای
داندولی بدون شک از مشهور ترین پادشاهان است چون لشکر کرجهان کشید و آتش ظلم و ستم و بیادوی که در آن
بلاد فروخت سبب وحشت و قیصر روم گشت کوبند عیسویان را فرمود تا حلقه آهنین و بنا بر قول خدا اندامیر نعل
اسی بر گردن ننهد تا علامت امتیاز باشد و چون عساکر اسلام تا فرجیه پیش رفت رومانوس دیوجانس که در آن

ذکر سلاطین سلجوقیه

باب پنجم ۱۲۷

فیصل دوم بود و ایرانیان او را و ناموس بخوانند بجمع سپاه از افضای مملکت فرما داد و مسلمانان را استقبال کرد و بکوشن
 ندرت و جلالت لشکر ایرانیان را که در اطراف کت پراکنده بودند پیش نشاند و ناسرحد ایران و آیند و عساکر روم در
 عقب ایشان بایستید و آذربایجان آفت و در نزدیکی قریه کونکو سپاه الب ارسلان رسید الب ارسلان چنانکه
 مداین وی گویند از اغانی و نام مسلمانان پیشیده طالب مصالحه گشت اما فیصله همی را بوع و دیگر حل کرده گفت
 که معاشرت صورت ندهد و کما یکله پادشاه ایران لشکرگاه خود را بر عساکر روم واکدارد و پانچ تحت حوش بلاد
 ری را نیز کما مستحکم این دولت بسیار و چون این جواب مسموع الب ارسلان شد غمیای حرب گشت از
 مورد خان ایران منقول است که عدد سپاه روم برصید بزار میرسد و لشکر الب ارسلان زیاده از دوازده هزار
 بود لکن باین قول اعتباری نیست زیرا که حال بود که دولت روم در آن ایام بخواهد ایقدر لشکر بحسب جنگ کی
 از غور مملکت بفرستد و همچنین ممکن نیست که الب ارسلان با وجود لشکر برکت بر معدودی چند اقامت نموده جان
 و سلطنت خود را در معرض خطر آرد مورد خان معتبر بر آنست که عدد مسلمانان بچهل هزار میرسد و احتمال دارد که رومیان
 نیز فتنی درین مینمودند و از مخرمان روم منقولست که ایرانیان زیاده بودند و ناموس یقین بر جوری داشت
 الب ارسلان غم کرد که روی آذغان مکرر تا به پا حلت نصرت پوشند یا سربت نهادت فوشند با دست
 خنیش هم اسب خود را بالا باند و کفنی که با مشک معطر ساخته بود بپوشیده و بر کمان را انداخت و کمر و شمشیر
 بر کمر و باین هیئت سپاهیان را گفت که اگر گاه خبری بر کفار بفرستیم فردا پنج شهادت بر سر حد ایم گشت
 سپاه روم بحرب شروع کردند و در ابتدای امر طغر قزین حال ایشان گشت لکن رومانوس باین سبب مغرور شده و ناک
 اعتماد آرد و دست داده و در سپاه دشمن زیاده انداخته باید رفت چون اراده مراجعت نمود و غشاش در
 جمیعت او پیدا شد و سبب این بود که یکی از سرداران مغظم از راه خوف یا خیانت جمعی کثیر را بطرفی کشیده
 اند و وی باز داشت الب ارسلان چون این صورت را دید فرصت غنیمت دانسته با جمیع لشکر بیکبارگی
 حمله کرد و رومیان را شکستی عظیم داد و رومانوس بر قدر کوشید نتوانست نظامی با فوج خویش و مد لاجرم مرده
 کوشیده تا اینکه زخمها رانده بر زمین افتاد و بدست یکی از صاعقه نصبان بی نام و نشان گرفتار گشته و او را بنزد الب
 ارسلان برد و گویند همان شخص را در پیش در هنگام عرض لشکر بحسب ذمات طاهر و حقارت جبه اشعار کرده بود
 چون فیصله از الب ارسلان بردند قبول نمیکرد تا اینکه بشهادت سفرائی که پیش بدر بار فیصله رسانده بود و کرد
 سایر اسامی که بجز ویدن فیصله رفت برایشان دست داد و یقین حاصل نمود الب ارسلان در نهایت موت
 و اغراض با وی سلوک کرد و او را بر اعمال او علامت نمودن و پیغامه دادون و آسکالت رومی داشت بلکه شیع و
 فیصله بر چنین و بی غیرتی کسانی کرد که چنان سرداری را در چنین وقتی با کردند که نیکو الب ارسلان از فیصله در اقل اوقات

ذکر سلطنت سلجوقیه

سوال کرد که اگر امراء بیت بکس میشد و قیصر روی دست میافت باو چنان حرکت مینمود و قیصر گفت را تا زمانه
 بسیار نیز و سلطان بنیم کرد و دوباره پرسید که چون برخلاف خواستش توشه اکنون چه ناموست تا دوباره تو
 معول آید گفت اگر ظالمی کشت و اگر مروتی بخش و اگر خود ستائی و در بنجر کن و بیای تحت خویشتم بر الب اسلان
 شتی ثانی را اختیار نموده او را با کرد و جمیع امرای روم که در قید اسار بودند متخلص فرمود و شمول غنایات ملوکانه حیات
 رومانوس در ازای این که امت هزار هزار دینار طلا برسم پیشکش گذارند و قتل شد که هر ساله سیصد و شصت هزار
 دینار خرج بدیوان اعلی برساند لکن دیگران در غیاب او سلطنت وی را متصرف شده بودند و او دیگر نتوانست
 که ملک رفته را استردا و کند تا بقدری که در خیرامکان او بود و در ایامی عهد غایت جدد مبذول داشت الب اسلان
 ازین معنی متاثر شده غم کرد که لشکر بود که کشت و رومانوس را تحت قوای خویش رساند ولی درین اثنا خبر رسید
 که رومانوس را رعایا قید کرده و قتل رسانیده اند پس غم متعجز دشت بقیات و غمزد که مسقط الراس آل سلجوق بودند
 نهادش سر برزد و درین اوقات از بلاد عربستان تار و جیون خطبه بنام او میخواندند و دولتی بیایان از آنجا آمد
 بدست آورده بودند و دست هزار لشکر با پرکاب داشت بعد از آنکه رومی بیشتر ممالک خود از دست رفته بودند
 فرمود تا برچون پل بستند و بدون هماغه آنچه چون گذشت ولی ازین طرف چون داعی اجل او را بجا بست
 خاموشان خواند چنین این مثال آن که در محاصره یکی از قلاع که بزم نام داشت و حاکم آن یوسف نامی معروف بود
 که توان بود فی لشکران و سلطان را نصرت رسیده بود و صورت فتح در آینه مراد جلوه نمیکرد و ازین باب متوفی
 کلی در فتوحات خود از دم افتاد تا بالاخره قلعه مفتوح و دالی آن و سیکر گشت بر سلطان غضب مستولی گشته حکم کرد و پوشت
 را بجنهور آوردند و چون یوسف را حاضر ساختند و ایراد خطابهایی عین کرد و او را بر لجاجت و سرکشی که در
 محافظت قلعه بجالت سپاه ایران نمود سزانش و تفرقهی سخت و شیع نمود یوسف در جواب بر سر نشان داشت
 گفت سلطان حکم بقتل وی کرد یوسف چون از جان نا امید گشت دست بدشمنه و سلطان جمله کرد غلامان
 خواستند ویرانگذارند سلطان ایشان را فرمود مانع نشوند و چون در برتر اندازی خود را بی عدیل میداشت دست
 بر تیر و کمان برده تیری بجانب یوسف انداخت تیر خطا شد و پیش از آنکه دست بر تیر دیگر برد از تیغ یوسف
 سرش بجا آمد یوسف را در همان جا پاره پاره کردند و سلطان را بخیه دیگر بردند سلطان بایاران خطاب فرمود
 گفت بخوارم بیاید و حرفی که وقتی از عافیتی شنیدم یکی اینکه مرا گفت بجایم را بدیده استحقار و استخفاف نمیکرد
 اینکه خود را بزرگ شمار و بر شجاعت خویش اعتماد مکن و من هر دو این سپهر اسهل انکاشتم و روز بر سر قلی ملاحظه
 لشکر میکردم چنان دانستم که هیچ چیز باب مقاومت من ندارد و امروز بر شجاعت و حداقت خود اعتماد کردم و
 دیگران را از مساعدت خود منع نمودم و حال بفرای خطابهایی خود جان میدهم و موت من و لیلی طاهر است برانیکه

تاریخ سلطنت السلطان
 سلطان مسلمان
 زمان حیاتش چنین
 بخیال بود

چقدر ضعیف است قوت آسانی و قدرت سلاطانی در مقابل تعزیریانی پس فرزند خویش ملک را واداشت فتح و تخت نموده ارا را بنایب و می امر کرد و او را در معصلات امور مملکت و مشکلات مهام سلطنت استعانت از ای رین و حر و میس بن وزیر بی نظیر خواجه بنده کو را خواجه نظام الملک که از جانب استنار مستغنی از تعزیر و توفیق است و صحبت فرموده لغز آفرین گشاید او را در مرد و نهون ساختند و بر تربت و می مضمون این بیت گشتند

الای جرح ویدی الب ارسلان بقدر و مروین کون که برید زاب شد
 الب ارسلان پادشاهی بود بشایع صوری و فضایل معنوی آراسته و در دایله می پر است و حسن اندام و اقوان و همگنان سبقت میبرد و در شهرهاست ذات و موت فطری را بل ان تفوق میحت ظلم اندوی کمتر نفوذ است کرد و حق کسیانکه معاندین دین میداست که اگر دین آه و احدا و خویش را را باو کیست میبر عرب را اختیار نمی کرد و قتل و تعزیر ایشان را لازم میست می تساحت عمر الب ارسلان در لشکر گذشت کفایت امور مملکت و کفایت جمهور است چنین بیاید که بکشد برای و روین و در پر مشهور نظام الملک مفوض بود و ایا م وزارت ای ملک الب ارسلان هر روز نمایستی تازه و هر سال فرایستی بی اندازه داشت باز در عدل انصاف داد و داد بود مساجد و مدارس و در شهر ریای و مردم را بفضیل علوم ترعیب نمود و فزا و ضعا در کفایت او در مدین و اما می بر بزمند همین کفایت و حسن درایت این وزیر صایب تدبیر با بجمعه سکنه ایران که زمان سلطنت و حیات با ناز و اندازندین با ای می بداشتند از بهترین ایام شمرند لکن او را در فن سیاه کسی بهزی بود و در قتل مجاد با که خود حضور داشت چنین میاید که اعمادش بیشتر ناز و عبادت بود و نه سلاح و در شاد و متعول است که یکی از امرای الب ارسلان فرار سلان را که از اساقفه کرمان بود شکست داده و الب ارسلان ویرا امرای این مملکت بر یکی از فلاح فارس حاکم ساخت و امیر ندکور بعد از جسدی علم طیفان بر او داشت و خواجه خود به عهده غارم نتخیر آن قلعه گشت و چون مدت محاصره طول کشید و کاری پیش نتوانست برد فالها خویش را با این کلمات حکمت آمیز منظم میداد که مرد باید که تنگت حوصله باشد زیرا که بی صبری از مرض نمیکاهد ولی برورد می ابراید و چون از قلعت آب قلعه بدست افتاد فوج آن قلعه را از اردو غامی خویش داشت و متعلقان بدون قائل این صورت از خوارق عاداتی که کرد از وی بطور رسیده بود و دستند اما پادشاه مبارک را حاجت بشیر و وزیر فیلسوف بود حاجت بد پر دی بود و او را بحسب نظام کسوف میخواست نه اداره لشکر و درین معنی نظام الملک سر آه انبای زمان خویش بود الحق این پادشاه و وزیر هر یک نادره و سرواچو پر روزگار بود انداندا نشان تا هنوز در لسنه و افواه جاری است اگر چه در تاریخ کم است که یا و شایبی با این قدر اعماد بر کسی کرده باشند آنچه چنین کمر است مثلی که عهد بندگی را این کون به پایان برده باشند

در سال و سی و شش
 در سال و سی و شش
 در سال و سی و شش

که از سلاجقه کرمان بود بطیج تاج و تخت با ملکش و مزاع نموده کار بخار بست اینجا میدوخت بر تاج و بر یکت افتاده
 اسیر گشت او را و یکی از قلاع خراسان محبوس نمودند گویند درین اثنا لشکر خراسان شورش کردند و طلب شاهزاده
 زیاده بر داشتند و گفتند که اگر خواست ایشان بجری نشود تا و بر یکت را بسطت برخواهند
 داشت نظام الملک گفت عریضه ایشان را بنظر سلطان خواهد رسید و در عریضه کس فرستاده تا و بر یکت را
 پیش از آنکه بخت رسد بکنجه کشیدند و انصورت سبب سکون نشسته و تفرقه فرقه شدند و بیکدیگر که بهیامت
 بکشاه فروخت طغیان برادرش ترقوش بود که بالاخره بحدود آملک تارکدو القام الله بکشاه را سلطان خواند
 و ظلال الدوله و الدین لقب نهاد و لقب امیر المومنین که آن زمان خاص خلفا بود بر سایر القاب و می مزید ساخت
 و اعطای اینگونه القاب از خلفا چنین نمایه که اول در زمان و یالیه شیوع یافت و بعد از آن تفرقه در جمیع ممالک
 اسلام شایع گشت چنانچه حال ماندن سلطنت دلی که وظیفه خواران دولت اگر زیاده چنان القاب میدیدند
 که گویند در وسط السه و دولت و اقتدارند بسیاری از انسانی ملک از درختک و شیر جنگ و بر جنگ
 لقب و جمعی از امرای سیاه و عماد الدوله و زینیه الملک خطاب دارند و حکام صوبه و کنیز که خود را از بنده گان
 سلاطین دلی میخواندند همین گونه القاب می بخشیدند مع الحدیث قلیل مدتی بعد از جلوس ملک شاه القام
 باقی جهان را بدرد و کرد و چون صاحب ملک و حقیقت ملک شاه بود تعیین خلیفه دیگر معوق و موقوف پهلشاه
 او ماند و او یکی از میران نظام الملک را فرستاده فرمان داد تا مقتدی را بخلافت بردارند غالباً جمیع ممالک
 شام و مصر و دست لشکر ملک شاه مفتوح شد و بخارا و سمرقند و خوارزم که متحران پدرش را بقتل رسانیده بودند
 و بوان وی در آمد و قبایل و وادی نرسجیون احکام وی را کردند و وادی کاشغر حجاج بر گردن گرفته و
 کاشغر که بنام وی زنده گویند وقتی که از سجون گذشت کشتی با نیکه نقل احوال و افعال نموده بودند سکايت بگذا
 بردند که اجرت ایشان را برات باطله کرده اند سلطان سبب این کیفیت را از وزیر استفسار نمود و وزیر
 گفت نه بحجت توفیق اجرت ملاحان است بلکه مفسود و ظالم بودند و ببط و سخت ممالک یا شاه است سلطان را
 این خوشامد خوش آمد و ملاحان چون یافتند ضرری بر آن قسم برات مترتب نیست زبان نظام در کشیدند و نقل
 است که ملک شاه و دوازده کت در جمیع ممالک خویش سفر کرد و ازین مطلب باید مراد ممالکی باشند که بدون مط
 در سخت حکومت خود ملک شاه بوده اند زیرا که اگر ممالکی که بدست وی مفتوح شده و خراج گذاروی بوده اند زیرا
 باشند از دریای روم تا قریب بدیوار چین داخل مملکت وی خواهند بود چنانچه مشهور است که هر روز در بیت الله
 و مکه و مدینه و بغداد و اصفهان و ری و سجرا و سمرقند و اورگنج و کاشغر خلق بحجت ترحم و مزاج او دعا می کردند و
 ششصد و چهارصد و هشتاد و یکت بحجری با کوبه تمام و بدین مالا کلام بر باریت مکلف رفت و بر بسیاری از نازل

کاروان میرا میا کرد و حاجی که را در او میگردید مراد است و دیگر حکایات چند از موزهین شرقی در باب بیگانه
 و در کی بگت به معقول است از آنکه آرد و در او که قتل را که مراد من ترشوش محال است آغاز و در وی سحر و قتل
 و راجع از مراد چون از مسجد بیرون آمد از نظام الملک پرسید از حد او چه حاجت خواستی گفت و عا که دم که ترار
 را در طره و در ملک است گفت من از حد او بیست بودم که اگر را در من لیاقت سلطنت مسلمین من را در حد او
 را میگرد و پادشاهی برادر من بود الحق این نوع صلاحیت نفس باید به جمع تربیت وی شده باشد لکن
 عمل در سوالی نظام الملک در آنرا تمام حیات که سبب قتل وی شد حال تغییر بیست رضعیات حال این پادشاه که
 دست تغییر از منده آرا محو نموده کرد و در غل حوا که گفت خود ملک است و میل در ال کرد احبار این واقعه
 اختلاف دارد ولی آسانی میتوان تطبیق کرد و زکات خاتون حرم سلطان را حوا که عدوت بود و سبب اینکه او حوا
 میر و محو کرد که مورد طعن بود و بعد سار و حوا که امینی راضی نیست بر آن که رکیار فی پسر برکت سلطان را مستحق این
 امر میداند بیار من زکات خاتون بعد از امکان در حضور سلطان و رافقای معایب و مساوی حوا که کوتاهی میکرد
 ما که در وی گفت نظام الملک را در آورده میر است و مرگش در قشری از نظار حکومت حاکم لا استقلال و فرمان
 و ای بی الاطاعت است و جمع نماید حکومت و عواید سلطنت را به حوا که او است و سلطان را حوا که ایسان
 میر از حوا که عدوت است و در حال این احوال حکمی ناشی است از مرید الملک سرورده که موبد مغاللات اندک است
 سلطان را در انداخت که در حرم عمل بر ماضیه عمل حوا که مستند تفصیل این احوال که سلطان شخصی عادل نام را که در حق
 و بی اظهار بیعتی میکرد و موبد الملک و ستاده تا وی را بکار می برد و موبد الملک متمسک باین بنده که آن
 شخص را بلیاقت عمل میست و از قول حکم میرار و معادان فرصت حسته اسباب عدم اطاعت او را حوا که دیگر بیان
 کرده بودی که سلطان متغیر شده موبد الملک معزول است و شخص را بحاجی وی منصوب بود نظام الملک را به صورت
 در هم رفته بعضی کلمات در حرم غصب بر مان آورده و عماران این صورت را بر سلطان رسانید بد چنانچه
 سلطان عیان نمالک و تماسک او دست داد و فی الفور حکم داد و قتل آنرا پس و دستار سر بر او برد
 در وقتی که احرامی حکم سلطان میبود و بر رکعت نماز است که دست را اختیار غلکی که خود نظام داده و آنرا
 موده ام گفتم تا در در با طوفان بود ملک است و من اغما و است و چون ما و حوا که و موج من مرست
 کوشش قول نشان من بود ولی بر وی حوا که است که قتل آن و دستار من لغز عنب مانج و سخت وی
 مربوط است یکی مسلم نام دیگر است آنکه بعد از قضیه سلطان از اصفهان عازم بغداد شده نظام الملک بر
 سعادت او در مورد عرض راه یکی از کاشفان و بربری که منصب حوا که را داده بود و حوا که را ضرب
 کار و پای در آورد و این شخص از متاعان حسن صباح بود که بعد از این حالت رفته و کتک بیان خواهد شد القصه

چند ناهی

چون نظام الملک از حیات مایوس شد این قطعه نوشته سلطان فرستاد قطعه یکچند باقبال نوای شاه جهان دار
 کردستم از چهره ایام ستردم طغرای کونامی و منور سعادت پیش ملک العرش توفیق تو بردم آمد نصایبت
 عمرم نمودم و اندر سفر از ضربت بخت کار بردم بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند او را بخدمت و بخدمت
 سپردم جدوی را با صفهان نقل و بر خاک سپردند خلق در شمع خبازه غایت تجمل و تعظیم نمودند و در تقریر
 او از دموع مضامینت کردند ملک شاه بعد از خواجه زینت اراده داشت که بعد از او پای تخت خود مقرر کند
 و درین باب با خلیفه مقتدی صحبت داشت و خواست که خلیفه دیگر سهر استخر خلافت سازد مقتدی در روز
 محلت طلبید و بنور دت منقضی بخشید ملک شاه را بیماری صعب عارض گشته بهمان در گذشت از خلافت
 خواجه بقولست که بچند روز بعد از فوت نظام الملک ملک شاه نیز وفات کرد و عمرش سی و هشت سال بود
 کم یادشایی باقیه از ملک شاه آمده است در تاریخ ایران پادشاهی دیگر انوشته اند که ملکش باین وسعت
 رسیده باشد بمبت سبال علی الاستقلال از صحرای قاف تا کر قفنه تا بر شامات بر جمیع ممالک در کمال آسایش آید
 فرمان روا بود و جز اندک فتنه که در اول جلوس وی بحبب طغیان و عزم و برادرش روی داد و دیگر چیزی در
 مدت سلطنت صفای وقت وی را مکرر نمود و همین دلیل بزرگی است بر خوبی حکومت او و یازد وزارت نظام
 الملک ممالک ایران در عهد وی در غایت محمود و آباد شد مدارس و مساجد بسیار برپا می گشت قبا و کارزار
 زیاده ساختند که سبب رفتی زراعت شد مردم بحصول علوم را عجب شدند و جمعی از نجیبان از اطراف بلاد
 گشته سالهای دراز در بقیع زیج جدمیغ نمودند و تاریخ جلای را که غنوب بحال الدین ملک شاه است مقرر کردند
 و از همین معلوم می شود که در آن اوقات آنچه مدعینای علوم شریفه و نفیسه بوده است منقول است که ملک شاه
 چندین ملک بخشید و حکام آن ممالک تا حین حیات ملک شاه چون نواب وی نیز میستند تا بعد از فوت او علم
 استقلال برافراشتند از آن جمله سلمان بن قتلش سرسله سلجوقیان قوینه است در تاریخ سلجوقیان از فوت ملک شاه
 تا جلوس سخر چیزی غیر از تفصیل جنگهای کوچک و مختصر نیست بیان اصول و قایع کفایت میکند چهار میر ملک شاه
 برکیارق و محمد و سخر و محمد و میراکت بوقت سلطنت نمودند و محمد و پسر خرد و در فوت پدر چهار ساله بود لکن
 مادرش زن خانوون بعد از وفات ملک شاه تاج بر سر وی گذاشته و افتد کرد و تا خلیفه مقتدی خطبه بنام وی خواند
 زنکان خانوون چند ملک شاه را بر گرفته تا از صفهان گشت برکیارق که پسر بزرگ سلطان بود و در صفهان اقامت
 داشت چون خبر توجه زنکان خانوون شنید و تاب مقام و مبت و در خویش ندید از صفهان با اتفاق مؤید الملک
 میر نظام الملک بری کر بحیث و چون مؤید الملک و جمیع قارب او با برکیارق دم از خواهی میروند بر نزد
 اسباب فراهم آورده برکیارق با صفهان مراجعت کرد و زنکان خانوون مجبور شد که مبلغی از خراجش بدد و صفهان

سلاجقه بودند چنانکه مذکور شد سخر یکی از چنانکه در سر ملک است و در حین وفات پدرش ایالت خراسان داشت
و بعد از وفات ملک شاه نیز اعتنا فی بیج و عروسی که مسبب فوایقه در ایران بودی و او بنوی و لکن پس از وفات برادرش سلطان
میتوان گفت که بالفعل سلطنت ایران با و مسلم بود زیرا که برادرزاده کان وی که بر عراق و بغداد استلط و شمشاد احکام
اورا اطاعت مینمود و در محل اقامت و مرکز ایالت می همیشه خراسان بود و از خراسان گرفته از کیطرف نامورای و واکت
و از طرف دیگر تا هر سجون سخر کرد و بهر امشاه که یکی از سلاطین غزنویه و در آن اوقات پای تخت وی لاهور بود و سخر یکبار در
۲ لقب بجا آورد شد و علاء الدین جین غزنوی بعد از آنکه با او مصاف داده و پس از تهریمیت بقید اسارت در آمد استخلاص خود را در قبول
کردن خراج دید و همچنین سمرقند و بخارا بحیطه تصرف در آورد و کارش بغایتی بالا گرفت که مملکت خوارزم را با
سلطنت و از خویش بختید و طشت و در فرور بعد از تعیین منصب تا چند ماه در لباس سلطنت بخدمت شهبان خراسان
مینمود و تواریخ سبب ملک آن سخر سلطان السلاطین خوانند و تا مدتی در از نوعی غریب زمانه سعاد بود و اقبال
آیا چون روزگار بر عادت خویش برگشت و بخت سرخشی آفا ز نهاد و معاشرت زمانه معاشرت بدل گشت هم بکمال
غریب بروی رود و او را نال گویی که بر چهره حالش نشست این بود که سبب طایفه قراخانی رفته با کوز جان چهار بست بودند
شکستی عظیم خود و چنانکه در آن شکست مرتب جمیع لشکر از دم شمشیر بران و تیر تیر زیر زین شدند در سلطان اسیر گشت و سران
سلطنت بر باد و غارت رفت سلطان با قلی بطرف خراسان که بخت درینو فوایقه فرید الدین نام یکی از شجرای
میدو شاد مذکور با جمعی گوید و آن این است شاهزنان توجانی شدند راست تیغ و چهل سال اندک این خواست که چشم بدنی
در میدان هم نفساست کاکس که بیک حال امانداست خداست و صدمه عظم تر فقیهه ترکمانان غزنوی و بیلان این مثال آن که
ترکمانان هر سال چهار کو سفند بطیج سلطان میرسانند و چون در ادای خراج معهود میمان و در زید سلطان بجا بیایان گنج
که تا ایشان اگوشالی در بیک صعب پیدا و شکست بر عا که سلطان افاد و سلطان اسیر گشت در او ایل غران با وی در کمال انحراف
سلوک نمودند لکن فوایقه در فوایقه مشاق بسیار و سختی های شهار بدورسانند گویند که غزان و در روزها او را بر تخت می نشاندند و شبها
در قفس آهنین مینمودند چهار سال تمام در خجک ترکمان بدین نوع روزگار گذرانید اما فی خراسان عرا یض را احمد بن سلیمان بنو
بوی استخاست کردند و از وی استعانت جستند و از جمله مکاتب که بواسطه کمال الدین فرستاده شد مقصیده انومی بود از آن

جلو این چند شعر ثبت افتاد و بی هذا
بر سمرقند اگر کز دینی می باهر نامه ابل خراسان بر خاقان نامه مطلع اور سحر آن آفت جا نامه مقطع او و رد اول و سحر
نامه بر قش آه غریبان پیدا نامه در شکست خون شهیدان نفس تحریرش از سینه غلو آن سطر غروبش از دیده محروان
ریش کرد و در صورت از دکان کایع خون بود و در دکان دیده و نگاه تا کونان خراسان را عایا بود بر خاندن جهان نامان و سحر
فی بوده است که پوشیده نباشد دره نیک بدنه فلک و سحر سجده نیکو یار است نایب و نایب سحر نیکو یار است نایب و نایب

شد و بعد از وی آن منصب به میروی نظام الدین رسید و چون برادر نظام الدین اسد الدین شیرکو یکی از نجیبای شهر بواصر
 از آنکه بزنی چارده و ستر پرست متعرض شده بود و فضل ساینده نظام الدین اجبارا دست از منصب کشید و بابر و پناه بنو الله
 محمود و الی بعلبکت برد و بعد از خنثی اسد الدین به وادی مشگری که بمرد و عاصد اسمعیلی و الی مصر مقرر شده بود بجهت کفایت
 فزکات رفت صلاح الدین در آن وقت جوان بود و بهرامی عم خود بمصر رفت و ترقی کرده بوزارت مصر رسید و بعد از فوت
 عاصد سلطنت مصر را صاحب شده و در آنکس متقی جمیع بلاد شام را بجهت تصرف آورد و این تفصیل از کتابی مأخوذ است که
 تاریخ اگر دانمند مولف کتاب مزبور که در صلاح الدین را در موت عاصد و ولتی پیکران بعلبکت افتاد و از جمله جواهرات
 عصائی بود و از مرید و همچنین گمانه بدست وی افتاد که صد هزار مجلد از کتب نفیسه در آن بود این مختصر را کنجایش تفصیل
 حالات و کارهای وی نیست اتحی خیا که گویند پادشاهی بود و بعد از بصفه متصف و بهر شهرهاست نفس و عمل حکمت
 مشهور گشت پادشاه خوارزم که در عهد او دولت بلوخیان باختر سیدان را یکی از امرای آند یا است که طشت و آنچ
 با بقول صاحب خلاصه الاخبار طشت دار لک شاه بود بعد از فوت او پسرش محمد صاحب سریر گشت اگر چه سادات سلطنت
 سلطان محمد خوارزم شاه بنفوحات عیدیه و شکوه و احتشام زیاد اقبال زیادت اما بالاخره بنیان سلطنتش از تنه با و غضب
 محارب بنیان بنی نوع انسان چسبکیان اینچ برآمد و بعد از شکستهای متواتر و منب و عارت جمیع ممالک و امیر و قید
 حرم و قبیله و یکی از جرم و در و پای خزر قریب استرا با دد اعیان اجل را بعلبکت گفت پسرش جلال الدین که آخرین سلسله بود
 با تاجی بی نظیر و بنای بی بدیل خویش را در مقابل میل خودی که پدرش را پایمال ساخت نکاه داشت ولی در آخر کار دستخوش
 نواز نواب و مغلوب ترا که مصائب کشته مجید که احتجاج خلق با تحقار و استحقار بدل شد و کسب که از فرط تنویر سبب
 آداب سند جاننده بر دشمنان جمله که دو دشمنان را این جلال است انجشت پیچیدند ان مایه و آخر عمر حزن آسانی و افراط
 لعجب هیچ از وی دیده نمی شد با تامل کارش که بنام شروع شده بود به ناکت ختم شد از فوجی از مغل که تعاقب وی کرده بودند
 کریمان کشته بگو بهستان کردستان نهاده و در آنجا بدست یکی از اراذل که برادرش بر دست وی کشته شده بود و قتل

دست سلطنت
 سلطان محمد خوارزم
 بیت و کیسات

باب یازدهم

نظراجمالی در بابک آتابکان آذربایجان و

فارس و لرستان با تاریخ اجمالی حسن صباح و اعتصامک او

از زوال دولت سلاجقه تا فتح ملک خان که پیش از یکصد سال پیش و ملکیت بسبب جنگهای امرا و حکام که ایشان را آتابکان
 خوانند

در عرض ماه پانزدهم یکی بر خورده پسر چون از مهاباد به پیر خضر شد احوال گفت سر بار زده جمعی را در کین گذاشته بر سواران
 حوزم حمل برد و بعضی از معتمدان کشته و برخی را متصرفی ساخت مردان و بان را چون این صورت غیر متوقع مشابه
 افتاد و حمل بر ضد کرد از بعد پرسید که کار داده و نقض همان وارد و بعد برانست و همه خویش را اما میان نود و بر خاطر جمع حساب
 و تنها سبب پسر شایسته تا ویرانان عمل با دار و پسر چون پدر آنها دید و بر او حمله رود ولی از یک ضرب کرد و بر خاک
 افتاد و گرفتار گشت و بعد از آن معتمدان بطحار و مسطر و مسند و محبوس شد و تاج جمع سلطان جلال الدین از مسند عراق
 در همان محس بود با تامل ذکر آنکه مسند از امور و بجز شود و دیوار دور شهر را با پای اوست و همچنین مسجد جامع و در شهرنا
 کرده است که هنوز باست آنجا که ابی کریم سعد بر پای پدر بر آمده او الفی میری بود از هر جهت شایسته آن بود
 صاحب زینب التوابع که یک که بجزین و جمیع خرابی پنج فارس بصره و می در آمد در مایت حال میری با پایای لغیبه
 بجزمت چکیر خان فرستاده و در از دوستی و بر او خواهی زد و چکیر خان را این صورت خوش افتاده و پایای ویرا
 قبول بود و لقب خلق خانی بوی فرستاده و بدین سبب و وقتی عراقی که از عساکر معول با طراف دیار فارس رسیدن
 ملک از بنده عام معاف ماند و این کار دلالیت میکند که آنجا که پیش منی و مال از پیش عربی داشته است و در ایام
 حکومت او که طی کتب ملک وی روی در زنی داشت و چون دار خانی را گذاشت پسرش معذانی که نابار و قول نیست از
 و آن ادان در مشرک لاکو خان بود و استخفاف با است بر حجاج استیال کاتب و از الماکت موروث در حرکت آمد لکن پیش
 از آنکه پسر از مسند بیاری غرض می شد و بدان در که شت پسر و در سال ویرا بمسند بر آورده نام داده و تمام را برای
 ترکان خاتون مادر طفل که بحسن ظن و احوال نسب و سخاوت معطر استیار داشت حواله نمودند و عراقی که این
 خانواده بسیار جمع کرده بودند همه را با صدقائی ممکنان و مشک و سپاهی بخند لکن بعد از دو سال و یکم که فوت فرزند
 که از نام سرای افتاد و بر جای سر و شد رخصه عظیمی در میان حکومت وی به احتیاجی از سلفان که نام وی محمد بود
 با آنکه بر داشتند ولی ترکان را حرکات وی مطبوع نیفتاده و او را معتمد نموده بهلا کو خان فرستاده و بر او وی سلجوق
 را از قند پروان آورده و حکومت نشاند سلجوق شاه چنین بنیاید که در با وی حال میری نیک ظاهر کرده و ترکان خاتون
 نیز مجبایل از وراج آورد لکن جدیدی بعد صاحب زینب التوابع کوید و قتی که از شهر و رسته اب حزاب بود و فرمود نام سر
 ترکان خاتون را در از مذحبه الحکم سر پر خور معقول وی را ویده و رطش طایب و وی در آورده و چون سر را دید بر داشته
 لعلی که در گوش داشت چنان کشید که گوش را درید و نیز و مطربان انداخت بعضی از صاحب منصبان هلاکو خان که حضور
 داشتند بران امر انجاری عظیم کردند و بنا برین علی القوم بقتل رسیدند چون این اخبار با سماع ایمنان رسید نایره غضب می
 بالا گرفت و فی الحال از دیوان پادشاهی حکم بقتل برادر سلجوق شاه محمد که در آن اوقات بود کالت و در روی ایمنان بود
 جاری شد و همچنین و و مشکوفتی نیز نامور سبب فارس گشت سلجوق شاه چون از حالت مستی باز آمده بر افعال خویش

جانشین
 سلطان جلال الدین
 معتمدان که از حاکمان
 مسند و در آن وقت
 زده از در و در آن
 سرشت از طرف
 در یکسان و در آن
 در یکسان و در آن

ذکر آتابکان
لرستان

قدیم

واقف شد و از کیفیت حادثه در اردوی ایلمان و کشته شدن برادر و ناموری لشکر مستقر گشته از عاقبت انعام
ایلمان پاشا تشکر از لایق کشته حامی در نکت زید از شیراز که بنحبه بجا بک کارزون رفت لکن بشکر عاقبت
منموده او را و تسکین کرده بجزای اعمال خویش رسانیدند بعد از وی حکومت فارس و متعلقات آن بایش فائون
که منصب از سلف داشت وزن منگوتیور سپهر لاکو بود و او نیز در تبریز و فات یافته چراغ و دو مان آتابکان لرستان
فروخت این طایفه از صد سال تجاوز بر فارس و حوالی آن حکومت داشته اند آتابکان لرستان
اگر چه در اقتدار با آتابکان فارس نمیرسند الا اینکه مختصراً ذکر می از ایشان نیز بی مناسبت نخواهد بود که بستان
ملک از اوایل حال ششمین مرد می جسی بوده است که هرگز کفایت در سخت حکم هیچ پادشاهی نبوده اند حتی مقتدر ترین سلاطین
ایران نیز یکی این طایفه را در سخت اطاعت نداشته اند بسیاری از این طایفه تا بعد از اهل ملکه در بانی
که حال حکم میکنند از پهلوی است سلاطین کسان نیز که فتح ایران کرده اند که بی بدان صفحات لشکر کشیده اند
و اگر هم چنین کاری میکردند احتمال اردو که فائو بر آن مرتب میشد بسبب اینکه اسباب ایشان بحکم طبیعت فراوان است
ولی با وجود این حال بحسب اتفاق کاهی چند زمانی تابع امرای اجانب شده اند بعد از آنکه قبایل تاتار و اطراف عالم
اسماء عیدیه متفرق شده اند از آنجمله جمعی از بلاد شام یا خود بایران رفته اند یا ایشان را کوچ داده و فرستاده
چنانکه اهل شام را امروز شاید بزرگتر و پر جمعیت تر از جمیع ایالات است که زاده از ترک دارند و فرکان و لولو و بهادر
بسیاری از طوایف دیگر شعب اهل شام هستند که امیر تیمور کورکان از شام بایران بروباری صد خان را یکی از این
قبایل وقتی که بستان لرستان افتاد و در روزی یکی از امرای ملک ضیافتی کرده و چند نفر از جوانان این طایفه در مجلس
وی حاضر شدند پیشخدمت در وقت غذا چیدن بغلط اول طرف غذا را نزد یکی از ایشان که ابو الحسن نام داشت
و او بدین صورت تفال کرده بار فحاشی خویش گفت یعنی است که سرداری این گروه بها خواهد رسید این سخن در افواه
افتاد و بعضی عرق حسد و حرکت آمد و چنین اتفاق افتاد که چند روز بعد از این کیفیت علی میر ابو الحسن را با جمعی از طایفه
مخالف منازعت اتفاق افتاد و او میضورت در یکی از کوهها در وقتی که ایشان کله خود را بصره کرده بودند واقع شد
و ایشان علی را چندان زدند که از حسد حرکت افتاده او را مرده پیدا شدند و جسد وی را در غار می یافتند دست علی
چون دید که کاری نمیتواند کرد و دور و دور را قریب اجتماع بود تا اینکه یکی از ایشان که در آن هنگامه دستی تو داشت اتفاقاً
حکم شد دست علی فرصت یافته بر حسب و در خلقتوش را چنان بدرید که در ساعت جان بداد و بعد از آن از وی
بچادر صاحب خویش نهاد چون قارب علی سکت ابی صاحب دیدند و دانستند که واقعه پیش آمده بالاخره با آتاب
سکت راه بغار برده جسد علی را نیم مرده یافتند علی صورت واقعه را بر ایشان نقل کرد و راعی میان طایفه ایشان را
لرانی و دیاد و بجز این شد که قبلیه علی بفارس مهاجرت کردند و در شیراز سپهر بزرگ علی را آوازه شجاعت بلند شد ابو طاهر

خواهد متصل احوال و اغشاش است چون در او امر سلاجقه سلطنت ضعیف شد و بعد از غروب کوکب انطاکیه و مرجع
 به حال ملک راه یافته ایشان فرصت غنیمت دانسته بر بعضی از اقطاع مملکت مستولی شدند و بسیاری از ایشان در ملک
 استیلا یافتند چنان مشهور و نیک نام شده اند که ما مرز و کرشان با احترام و اعتماد متوجه و بر جمیع توابع اربابان
 بنابرین میتوان ایزد کرامت ایشان اعراض کرد مشهورترین ایشان آتابک است و او غلامی بود ترکی زناده که یکی از
 سخا و با چل غلام دیگر بحسب سلطان مسعود سلجوقی خرید و بود چون غلامان را بر وزیر عرضه کرد و زبیری نه نفر
 ایشان را پسندید و چون او را ایلدکوز اسبب دانست ظاهر حال بد کرد و ایلدکوز را انحال در کر بر افتاده گفت اگر می دانی
 غلام برای پادشاه خریدی مرا برای خدا بجز وزیر این سخن متواتر شده و او را نیز خرید و چون وزیر قابل کاری نمیدانستند
 مطیعان سیرده که در سنن او انی و خدمت او انی بسر برد و چون بعد از چندی آقا در آنک و جسارت از وی ظاهر
 او را بحدی که لایق حال او دانستند گذاشتند و بالاخره بسبب آتابک کفایت که از وی در هر کار ظاهر شد بزودی
 رفتی که در خان سالاری سمرای سلطنت آمارفته رفته معتد علیه سلطان و سزا لیه ایمان آمد و سلطان از تربیت بی ایشا بزرگ
 را بوی واکشته لقب آتابک یافت و بعد از فوت طغرل ثانی خرم او را بجای کجج آورد و قلیل بعد ازین مقدمه بحکومت
 آذربایجان و در دولت و بر عظم مقامی بی منوب گشت و بحد در عرضه قلی غلامی که او را در حد آن سکت داشتند و سناگر
 آئینی که او گشت بشهره آن اگر او همو و دیای خداوندی بر دست صدارت نهاد و دست جلادت آستین
 صراحت بیرون کرده مدیر کشور و مشیر عسکر آمد و در همان دورش تا خبر رسید پسرش آتابک محمد نام مقام او
 گشت و چون طغرل ثالث در سن هفت سالگی بر تخت برآمد آتابک محمد نام وزیر و در حقیقت سلطنت ایران
 داشت و این آتابک عم طغرل بود زیرا که طغرل ثالث پسر ارسلان بن طغرل ثانیست که زن او را ایلدکوز کجج کرد
 و محمد از آن مولود شد العقد بعد از سیزده که در کمال افتد که زانند قصر حیات را بدو و نمود و برادر وی قزل ارسلان
 جامی دی گرفت و قزل ارسلان محبت ناصر خلیفه سلطان طغرل اگرفته فید کرد و خواست که سر سلطنت اصحاب
 شود و زوی بحسب تاج نهادن معین کرده لکن بکرو قبل از آن خدا نشان پنج حیات از سرش برداشتند بعد از قزل ارسلان
 برادر زاده او آتابک ابوبکر بود و چنین نمایا که او با زده ایمان قناعت کرد و بر نیزه دار الحکومت خویش قرار داد و مدتی در
 حکومت آن بلاد با وی بود مردم در ایام وی آسوده بودند فقط جنگی که اتفاق افتاد با برادرش قلی بود و در آن جنگ
 طغرل بود اما که برادرش بسبب بیماری از آن بدو شد زیرا که قلی چون یکست خور و دخوا از دم که سکت تفصل احوال
 امور و اغشاش اطراف مملکت ایسان که ده کشان را بر جنگ طغرل ترغیب تحریض نمود و دنیا که بر قوم گشت سناگر
 طغرل را از اعتن این سلسله کش خود قلی را ازین خنانت فائده جای نیکست زیرا که اندک مدتی بعد ازین از قلی
 از امرای خوارزم فرار کرده و قلی رسید بعد از آتابک ابوبکر برادرش آتابک مظفر را زده ایمان و غالب صفای علی

۲ در موقوف گشت
 و از آن نیز بهیچ
 عایده ارتقا نمود

۳ مملکت

چ

ذکر آما بجان ارستان

باب دوم ۱۳۱

ابو طاهر پسر زاده علی بحبت فتح شاکانه در نظر آما بکست ستر که در آن اوان حکومت فارس داشت جهان ظهور کرد که
 آما بک وی را مخاطب نموده گفت چیزی بخواد ابو طاهر گفت ای میخواستم که در درجت مرا بگوئی بگفت آما بک گفت
 بهر چیزی بخواد گفت اگر مصلحت دانی لقب آما بکی عایت مرا آما بک گفت ماندم اگر حاجتی داری بگوئی گفت قدری
 لشکر من ده تا ارستان را بخت آما بک متخلص کنم آما بک جمیع غنمات و برابند و ولد استه و ابو طاهر با پنجه ایروا
 بجان ارستان رفت و املاکت را بجمیعه تصرف در آورد و قنار ابو الحسن در باره میره اس صورت وقوع یافت
 لکن لشکر از حقوق نعمت و تربیت چنین نیاید که از صغات ابو طاهر میروند زیرا که بعد از تصرف اول کارش این بود که سر
 از اطاعت حکام فارس بچید و میرش بزاراسب گویند تا حکم ارستان گشت در عهد وی نامادی ملکیت درجه املی ۳ علی الاطلاق
 یافت و حکومت آما بجان ارستان و معیت یافت سبب فتوحات او در و اوجی ملکیت حمی از قبیل خویش را از تمام
 طلب داشت و بوجود ایشان حکومت خویش را تمام داد و چون بزاراسب در گذشت پسر وی نگله بای رسید و او بود
 وقتی که هلاکو خان نایندان خلفا را مراد داشت او آما بک و دو پسرش مورد قهر ایلخان گشته در اسقیده بهر تریز برنده و قبول
 خلافته الا حاکم شد حکومت به برادرش الب ارغون متعلق گرفت و الب ارغون و اعتقاد وی در خدمت
 سلاطین چنگیز خانی مغول شدند و بجله ترتب نامه ها نشان نمود وی نادر مشهور ترین ایشان یوسف شاه بهادر
 مغول است که لقب بهادر با و از سلطان آما با عنایت شد بحبت رشادتی که او وی در جنت کیلان ظاهر
 شده بود و همچنین بهمین سبب حکومت چندین از ممالک محمود در حوالی ارستان یافت میسر ازین تفصیل ظاهر
 و قایم این اوان قدرت نشان پر داختن نقول لا طائل خا بد و دهیمین میرانی بدست میدد که معلوم شود از زمان
 که ضعف سلاطین برورد کرد تا ظهور لشکر تاتار در تحت هلاکو خان ایران و ایرانی را حال چر بوده است لکن طایفه
 دیگر هستند درین اوقات که قابل ذکر مذ طایفه کبکبه و خلاف طوایفی که تا حال مذکورند جمعی بنیاد رجالت و لقب
 بنی نوع را داشته بنیاد ریاستی بران انداختند و چنان موسیقی و بطایع تبعه خویش و بنیواسطه رعب در و لهامید کرد
 که تا قریب مدت دو بیست سال بیت طوگ و بنیان ممالک از ایشان در لرزه بود و رئیس ایشان که بتوان از
 روی انصاف گفت که امیر دزدان و قنطاع الطریق بود و بر سر کوی منیع منام داشت و جان طایفی در قبضه او
 زیرا که مریدان متابعت حکم وی را بهر صورت و شکل در میآورد و از هیچ تنگه و خطر نمی اندیشیدند متجاوز از بنیاده
 هزار مرد بنام باطنیه و فدائی فخر میکردند و هر یک ازین مردم چنان اطاعت میکرد که و اوان جان خویش و گرفتن
 روان دیگری نزد وی یکسان بود اول این طایفه حسن صباح است که متابعین وی را خشی گویند و وی در اوان حال
 در خدمت الب ارسلان بود و بسبب منافقتی که با من او و نظام الملک وزیر روی داد دست از خدمت
 باز داشته بجان ربی رفت و از آنجا بمصر متافت به خدمت نجی از امرای اسماعیلیه رسیده مذ بسبب انطایفه

چندین

اختیار کرده عهده ایشان این است که خلافت حق و دومان به عیال بن امام جعفر صادق است و اسماعیل پسر
 بزرگ جعفر صادق که امام ششم و اندیم در حیات پدر فوت کرد و بنا برین از امامت موسی ابن جعفر رسل او
 اعتراض دارند و همچنین گویند که مادر امام موسی کاظم کثیر بود و کثیر زاده را امامت رسد حسن بعد از قبول این شبهه
 بایران رجوع کرد و لکن از خوف نظام الملک خود را پنهان میداشت بمعقول است که در اصفهان و زمانه
 رئیس ابو الفضل لبانی نیز فیت روزی با وی گفت که اگر دو یا سه یا ده وقتی دوشم ملکیت را برهم میزدیم ترس ازین
 سخن که بدو یا سه نفر ملکیتی را که از انظار کیه تا کا شمر میرود می توان برهم زد تعجب نمود و جواب پرسوخت چنین
 داشت که جظی عارض ما غ حسن شده با طبعی و برین باب کشکو کرده و وانی حاصل نموده و از حسن درخواست کرد که
 دوار استعمال کند حسن مبی کرده از آن بعد انیکونه گفت و شود و بار در دست و اندکی بعد ازین کیفیت از اینجا
 نعل و مکان کرده بری مراجعت نمود و در اینجا چند نفر یافت که با وی چنان کردند که از محاسن و وی هیچ
 چیز از خویش پنهان نداشت و مدتی نموده عهده ایشان رئیس مظفر بود که چنین می نماید که از معتبرین ملکیت بوده اول طلب
 حسن این بود که قلعه بدست بیارد و بالاخره حمله کرده قلعه الهاموت که نزدیک قزوین است بچنگ آورد
 و از اینجا شروع به تاخت و تاراج بلاد اطراف نمود و ازین سبب لشکری از جانب ملک شاه به استقبال او مانو
 گشت در آنوقت جعفر غنا و نفر با حسن کسی بود و نزدیک بود که گرفتار شود که رسید نفر از روی بروقت بمرد
 او بر سیده از قلعه بیرون آمده بر دشمن حمله برد و دشمن را مجبور کرد تا محاصره را موقوف گردند و راه خویش
 گرفتند و در همین اوقات بود که غبار نفار با حسن ملک شاه و نظام الملک با لاکر فته و چنانکه مذکور شد غبار
 از دست فدایان نعل رسید افشاشی که بعد از قتل خواجیه و فوت ملک شاه در ایران و لمع شد کمال موافقت
 با حیالات حسن داشت فدایان دست جلالت از استین و قاحت بیرون کرده از قتل و حرق و هت و سرقت
 تفصیر کردند و سر احوال و سنیات افعالشان با طراف بلاد و اخصاف عباد و زور و نزدیک و ترک و
 تارکیت رسیده و یکس بر جان خویش امین بود بنا برین سلطان سخر طلع و مع این طایفه را وجه همت ساخته
 تا پس از آنکه فوت کرد ازین طریق براندازد و لی چون چند منزل بطرف الموت حرکت کرد و روزی بماداد
 سرانخواست بر داشته بملوی خواجیه و خویش بخیری بر زمین مادر سته نشسته و کاغذی نوشته بر داشته آن سته
 دید ازین نحو تر متعجب گشته نظر بر آن کاغذ اذاحت نوشته بودند بان ای سلطان بخیر بهر نیز اگر رعایت خاطر
 تو بود و حتی که بخیر بر زمین بخت فرو برد بر سینه نرم تو آسان تر می توانست در تاراج کنیده که یکدیگر از فدایان را می
 یکی از فدایان حرم سلطان یافته این کار را انجام رسانید و بر حال سلطان مستحکم گشته فتنه عزیمت نمود و آورده اند که چند
 فکر نین و افعه رئیس ابو الفضل الموت بدین حسن رفت حسن چون ویرا دیدیم که در رسیدن هیچ دار و بخت علاج

و ان من مبراه و آورده یا قبول میکنی که اگر دو یا سه مرد کاروان اتفاق کنند مظهر عجاب و مظهر غریب خواهند شد
 درین گفت مرا همیشه بقابلت ذاتی تو کمال اعتماد بود لکن هیچ درحمان ندانم که آنچه کردی از تو صورت بگیرد
 حسن گفت کار بهوز نیمه است تا امروزه هر ملک کار بهوزم ابرین بعد معیار شریعت را بر محک امتحان خواهند زد
 آنچه شود اصول عقایدی که حسن در مذمب احداث کرد و کلیه مخالفت با قواعد و مینهای ایرانی داشت با قبول
 امامت در سبیل دلیل او با ائمه علیهم السلام موافق بود لکن مسائل جدید و احکام تازه از آرای مقصود و حکمای پیشین
 اخذ کرده با احکام شریعت میفرمود و معموله است داخل کرد چنانچه گفت قرآن کتاب خداست لکن مراد احاطت
 معالی تحت اللفظ آن نیست بلکه متابعت بطول تاویلات است و همچنین گفت که عبادت جمعی کار روح
 است و اعمال ابرکان و اعضا بوضع مخصوص اگر سبب شتعال باعث مبادعت از بنده شود قطعاً مساعدت
 در طریق قربت نخواهد کرد و همچنین از اصول قواعدی که اموت این بود که مریدان او و عقاب و انسال او را
 علماء و مرجع و دنیا و عقبی خویش دانند و بیرون وی نه تنها او را مرئی حسانی بل معلم و حافی شناسند و اراثری که عقاید
 مزبور به خستید میتوان گفت که اسباب رسوخ آن قوی بوده است آورده اند که چون میرکاشاه مرزوی پیش
 حسن که از فزانیان زاحم گردنا خود را گشت و دیگر را گفت تا خود را از بلندی بریاید اذخت و بعد با سبب خطاب
 کرد و گفت صورت متابعت پروران را چنانچه مشاهده افتاد بعضی سلطان برسان صاحب دستان گوید که کنائی
 از حسن نیست که در آن قواعد مقرر و وی مندرج است و میردان فاضل ساری مقصود گوید که مرید باید بالبدست
 کالیت این ندی الغسال آید و او را و نوهای و را بطور بعد قبول کند استی و از جمله عوایت مریدان داشته اند
 این بود که با ایشان ایفون خور آید و خوابی سنگین برایشان غلبه کرد و در آن حالت خویش را در نصیری طوکانه و باغبان
 و بوستانیهای متلون و خوش آید و ند و ناچند روز در آن گشته خیالیه خفی استی الانفس و تله الایمن صورت میا
 و نه کام و دیگر چون ایفون زور و نشاء شود که بر مرید چنان معلوم شد که منزل وی بوی نموند و باو عالی گردید که گشت
 بهشت باو دیدان هم درین نشاء در متابعت حسن مقصود است لکن چنین نماید که اینها افسانه است که معاین
 این طایفه تراشیده اند شرب خمر درین مذمب شدت مسموع است و عفاف نفس و کفایت اکل نبات محمود
 گویند که حسن در اجرای احکام وجد و سخت گرفتاری چنانچه در و سهر خویش را بجهت عدم رعایت حدوده خصیصه ملک
 راحت و حالت نیست خود را از نجاکت معلوم میدو که در ایامیکه حاضره زن و دود و خمر خود را از ویش مطهر
 فرستاد و میفرایست کرد که در حفظ و حمایت ایشان اهل مال نوز ند الا اینکه ایشان غذا و لباس ندهند که اگر چه از دست
 رخ خود با حق بایستن محصل گشته البته این قسم حرکت در نظر مریدان سبب ظفر وی و رسوخ در خاطر ایشان گشت
 چند قطعه دیگر خراموت و در زمان وی مضوق شد از آنجمله قطعه روبرو که آن هم نزد یک قزوین است و در اوقیت

ثانی قلعه الموت بود لقب وی شیخ انجیل است بعد از فوت او کیا بزرگ امتدبر جای او منصوب گشت سلطان محمود و سلجوقی لشکری بحرب او فرستاد و سیاه منور بعد از چندی رحمت بجای او در دور و دربار مجبور رجعت کرد بنای مصالحه شد ایلمچی کیا بحسب انجام این امر با صفهان رفت آنچه لازم از احترام بود و در بار با او معمول داشتند لکن عوام بحسب تعصب جا بلایت یا با عوامی علمای مذنب شورش کرده بخانه ایلمچی بختیشند و او را پاره پاره کردند سلطان بعد از وقوع این قضیه رسولی نزد کیا فرستاده براءت و مذهب خویش را ظاهر ساخت کیا قبول معاذیر وی نموده گفت اگر سلطان در آنچه میگوید صادق است کشندگان را بمن سپارد تا قصاص کنم لکن این امری بود محال زیرا که خلق انبوه درین امر شرکت بودند و کدام یک یا چند نفر باین امر مرتکب شده بودند معلوم نبود و کیا نیز چون از اینجا مطلب خویش اثری نیافت جمعی را بقرون فرستاده در لباس بتدیل بخیبر وارد شهر گشته حمله نمود و در آن مقدمه چهار صد نفر از کشته و یک نفر از اشرف قرون کشته شده بالغی خیر مال مردم بر باد مذهب و دنیا رفت و سبب منازعه با بن کیا و سلطان محمود شد انفا ق سلطان بدران او کات روی بصرای عدم نهاد و لشکرش نیز از کیا روی گردان شده کار کیا قوت گرفت و کیلان را نیز منقرض نموده حاکم آنها که ابو شام بنیامیدند بکشت و چون در رود بار دست اجل کریمانش گرفت پسرش محمد فارم مقام او گشت ده رتبه التواریخ گوید که محمد بعد از سی سال از حکومت استعفا نموده امارت قوم را یکی از امرای اسماعیلیه که حسین بن ابراهیم نام داشت و از شام برود بار کریمچه بود گذاشت و خود بوزارت وی اقدام نمود احتمال دارد که بحسب مصلحت وقت بعضی ملاحظات مذهبی این کار را کرده است باجمعه کشگان اینطایفه روز بروز بیشتر میشدند هر کس را خصم پنداشتند بانوگت خنجر از زمین برداشتند یکت خلیفه را در بغداد کشتند و راشد خلیفه را که گفته بود انتقام از ایشان خواهد کشید در بستر تازی از قید حیات خلاص کردند اکابر علمای و فضلای ایران از بیخگی مرگش گشته صورت حال را معروض سلطان بجز نموده از وی استعفا و جسته مکر سلطنت را از لوث ملاحظه بیاباک پاک کنند لکن سلطان خود بخیر بود و استعجاب خواشانیان را رسولی برود بار فرستاده تا از مصادرات انغال اسمعیلیان استعفا بنمایند حسین بن ناصر سوگند یاد نمود که پیروان وی بحسب متمم شده اند و اسماعیلیه سلما صحیح الاعتقادند سلطان کی از قضا بحسب تحقیق این مطلب فرستاد حاصل این شد که بر سلطان معلوم گشت با مصلحت در آن دید که قبول کند که اینطایفه صاحب دیانت اند چون محمد بن کیا به پدر پیوست حسین بن ابراهیم کسی را بجای او جانشین نکرد و زمام مهاد را کلیته درید اقدار خود گرفت و از اشتغال طایه و از کتاب منابیی دقیقه فرو گذاشت نمود حسین بن ناصر از نسل اسماعیلیه صراست که بخلفای فاطمین متوجه سلطه این طایفه ابو القاسم در سنه دویست و نود و شش هجری بر مسند خلافت عروج کرد و در سنه پانصد و هشتاد و هفت

ست دولت را قبول
حسن صباحی خیال بود
بعد از سی هفت سال
زینجام آورد آن دیار
حکومت سرزده
سلطان این طایفه صد
بنیامید و کیلان
امتیاز یافت

اعظم

ذکر حالات حسن صباح

باب نهم ۱۳۵

هفت حکومت از غاصد که آخرین ایشان است بصلاح الدین ایوب عمل کرده و هاشم که ششم خلفا و از اجداد حسین است در حکومت خویش حکم کرد تا در خت های امکوار رسیدند که مبادا پیران ایشان باب زربل ترک کنند بالجمله جمعی بر اعمالی انگار طبع نموده بالاخره بدست یکی از اقوام خویش قتل رسید و پسرش علاء الدین محمد جای وی گرفت اول کار وی بعد از جلوس این بود که کسانی که در ارتقا فضا سلطنت وی سعی کرده بودند جزای پشمار داد مقولست که امام محمد الدین دارای معاوضی بود بعضی گمان بردند که امام مذهب اسمعیلی دارد اما چون مختصر شد در فتح نهمت را لازم دانسته بر تبریز رفت و بر اسمعیلیان احنت کرده ابراهیم ساخت خود نمود و چندی بعد ازین مقدمه تمیزی تازه در مجلس درس بنای مراد دت گذاشت و تا چند روز موعظ خدمت بود و از وی فرصت یافته خود را در خلوت امام در ساینده ریش امام را گرفته خنجر حواله سینیه او نمود اما م مضطرب شده از وی سبب سوال نمود آن مرد گفت تو بر اسمعیلیان احنت کردی علت کردم و تو به کردم که دیگر کنم گفت نمونند یاد کن گفته خود را تاویل کنی امام برگشته عمل نمود مرد گفت حکم بقبل تو نه استم و الا در سخن چون تو تقصیر بخود جابر مدیعی علاء الدین بشما سلام میرساند و میگوید در آینده ملاحظه افعال و اقوال خویش نمایند و گنید زدی و در نزد امام نهاده گفت این رسید و شصت و نهار راست که مولانا برای شما فرستاده است و سیرال همین مبلغ بشما خواهد رسید امام سالها آن وظیفه را گرفت و زبان بطعن اسمعیلیان نکشاد و وقتی از وی پرسیدند چندی کرده گفت چون بران قاطع ایشان را دیدم با فیم که سکوت با این طایفه اولی است ریاست علاء الدین چهل و شش سال بود امور اسمعیلیه در عهد وی روی در زنی داشت جلال الدین حسن سپروی بعد از وی بر سر مراد دت منکر گشت و او اول کسی است از اسمعیلیان که با ملوک اطراف بواسطه تسل و سبیل در دوستی گوشت خلیفه بغداد بازنول وی در رعایت احترام و تحیل سلوک نمود و خواند امیر گوید که سبب دوستی خلیفه با وی این بود که جلال الدین انگار بر دین نیاکان خود نموده جمیع کتب ابطال یافته را سوخت کن اسمعیلیه این قول را قبول ندارد علی ای حال او لی گمان بجلیفه نوشته بود که جلال الدین خواهش دارد و خواهر وی را خطبه کند خلیفه در جواب نوشته که این وصلت فخر شریف ترین خاندان است که در حوزه مملکت یافت شود جلال الدین را در امام حکومت بجای اغانی نیفتاد که با حکم عراق و او نیز در جنگ اول چنانکه مامول خود بطریق معمول بدست خدا بیان مقبول گشت بر ذوق و عادت چنگیز خان در آن اوقات بود و جلال الدین ایلمی بهوراء الله فرستاده و مابلی را انقیاد و زود سال و در کربلایان پوشت در تواریخ ایران موطور است که جلال الدین مروی بود نیاکت و کریم الطبع و همچنین گویند که وی در حسن اندام و صحبت مطراذ انبای زمان خویش است باز داشت بعد از وی پسرش علاء الدین محمد که در آنوقت در سن ده سالگی بود داشت شصت و نهم و چون بر سر مراد دت و او لی منکر گشت چندی از

روستای قتل را که انسانی حضرت بودند بهانه میبوم ساختن پدر محدود ساخت اگر چه چنین بنیاید که بحسب روایت
مسند در معرض انتقام در نیامد لکن عمل وی سبب نفوذ خلک گشته پیروان از وی روی گردان شدند و بدین سبب
مالخوایان را متعصب بروی طاری گشت لهذا در مصلحت چنان دیدند که بحسب استحلاص از آن حالت خواب
نصیر الدین طوسی محمد بن حسن که از معارف حکای عصر و در حکمت و ریاضی و بهیئت سرآمد انبای روزگار
بود و بصحبت وی طلب دارند و خواجہ در آن اوان در بخارا میر لیس است آنچه کردند باین امر راضی نشد لاجرا
حکای از علاء الدین بجا که هستان صادر شد که این کار را انجام رسانند روزی خواجہ در باغهای قریب شهر
تفریح مینمود که دید چند نفر با سبی و در او را گرفته اشارت کردند بر آن اسب سوار شود و پیش از آنکه کسی خبر
شود از بنیمه راه بطرف هستان گذر گشته بود و الی هستان با وی در غایت توقیر و تحیل سلوک نمود و هزار بار موعظه
از آن حرکت خلاف خواست و نامدنی طولی آورد و هستان بکا داشت و خواجہ در آن ایام اخلاق ناصری را با هم
ناصر الدین عبد الرحیم که نام والی هستان بود تصنیف کرد و چون علاء الدین بدست یکی از خدام خویش بقتل رسید
یسوی کن الدین معروف بخورشاه جای او گرفت و خورشاه بعد از حرکت مذبحی در مقابلۀ بلا کو خانان
پاچی درآمد مغول است که در آن واقعه قریب صد قلعه از قلاع اینطایفه در معرض تخیر و تحریب آمد و تجاوز
از دوازده هزار نفر از ایشان عرضه تیغ کردید تا پنج ستمصال و قطع و قطع این طایفه را میتوان از آن روز گفت
اگر چه قدری از ایشان از زمان شاه منیر از حکومت مختصری داشتند و الی کیلان ایشان را بجای برانند
و از آن زمان باز گاهی اسمعیلیه ایالت و ریاست نداشته اند طایفه بهره که فی زمانه بذا در هند و سمان
غالباً تجارت روزگار میکنند از اسماعیلیه هستند و اگر چه هنوز همان عقیده را که امام حاکم علی الاطلاق
دارند اما از یکدیگر بر اجتماع طایفه قومی دست تترتب شد اندیشی ضعیف و کسبه که نه قوت و نه کنت ایشان
اقتضای شرارت میکند با ممول و متوقع نیست

نسخه
زنجبار
نسخه
نسخه

باب دوازدهم

دربیان تخیر لشکر مغول ایران را و سلطنت
بلا کو خان و اعتابک و انسال او در ایران

موتچین سپهری از خانان طوایف مغول بعد از تخیل مشاق بسیار و تکالیف و زحمات بشمار برجست و دشمنان
خویش ظفر یافته در من چهل و نه سالگی او نیک خان که سردار طایفه قزاقیت بود و شکست داده با اتفاق خویش
نسخه

نسخه
نسخه
نسخه
نسخه

ذکر احوال چنگیز خان

باب ۱۲ ۱۴۷

تا بآوردند غایت ممکن گشت و آذوقه خان پس از آنکه چهل هزار نفر از عساکرش عرضه شمشیر گشتند روی ابروی
 رانخته پنهان نمایان نیامد و در آنجا بعد از هلاکت شد و در جلوس متوجعین جو این معول در محل تولد وی قرار
 نمود و متوجعین بر خواسته ناز با بی قصص و جالبی صبح و شبی این نام آزار امحاطب ساخته و بعد از تقریر خطبه برآمد
 سیاه که بحسب وی گفته بود و بدست پسر خطیبی از جناب خلق بر پای داشت و او را احطاب کرده از لوازم
 آذوقه جهان داری و رعیت پروری یاد آوری نمود و از آن پس بهجت همراه جو این متوجعین برابر و آستانه بخنجر
 دفع که در میان مجلس نصب بودند و بر وی بجای قیامت سلام کردند و جمیع حصار مجلس از اعالی و ادانی
 چنانکه بسم آداب حضور خرافین بر برکت و اظهار طاعت رعایا بودند و قهرا زور و ده و او را چنگیز خان
 خوانده به نام شادی بر فلک ابر بر ساینده بدست چنگیز خان از اکابر قبایل نام آزار است ولی خوشامد کو یان
 زاده و بی بنگان آسمان میر ساسمه باین نوع که کوه سبزه انقوا که نسب بر تولد و زخان میر ساسمه از تعلق آفتاب
 حمل بر داشته و چنانکه خود خبر داده بود سینه پسر زانده و چنگیز خان نسب بر نور بخیر که یکی از ان سیران است میر
 در حبیب سیر مسطور است که انقوا در خواب دیده که شخصی نورانی ز زوی میاید و آن نور را دیگران نیز دیده
 و پسران وی را فرزندان نور نامیدند باطلحه شرح صادرات افعال و واردات احوال چنگیز خان درین
 مختصر کتبه لکن ذکر میسار و سومی که این بادشاه بزرگت بحسب نظم شکر و ضبط کشور بنهاده است خالی از فایده
 نیست اگر چه خوانین ملکی و بی بی پس از وی جاری نماد تا آنیکه قواعد شگری بر همان هیچ که او احداث کرد در
 جمیع اعقاب و انسال او جاری بود بیشتر رعایای وی پرستش اصنام بنمودند لکن بر بجه حکم بود که ستایش
 صالحی ندیم و حلاق و بدکی قادر علی الاطلاق نمایند و در وضع عبادت کسی را سختی بود و بر کس بر نوع بسینید
 و استی خالق خویش را بیایست نمودی و همچنین مقرر نمود که هیچیک از خوانین و امرای نام آزار از رسید که بر خوانم
 حاقان گیرند که انیکه مجلسی منعقد شود و در آن مجلس جمعی از رؤسای قبایل سحافانیت و بی اتفاق آرا کنند
 چنانکه در جلوس معمول داشتند و قدح کرد که هیچکس بر خویش القاب قرار ندهد و او را نیز جز بیک لقب
 که خان و حاقان باشد زیاده خطاب نکنند و امر کرد که با ملکی که قبایل نام آزار یک دفعه جکت کرده باشند صلح ننهند
 کرد و قبیله شجر و متابعت آیند و مر یک از رعایا سومی بخدمت حکومت مشغول بودند آنرا که از فزون
 سیاه پیکری عاری بود در سال چند روز مقرر بود که بحسب فائده مملکت کار کنند و در هر هفته کار میکرد و روحی
 با دنا بود و در باب سرفقت اگر متاعی بود که قیمتی داشت سارق را قبل میر ساسمه ند و اگر جزئی بود و ناز یانه
 میزدند یا انیکه اگر در ارضی میشدند برابر قیمت آن چیزی را میگردفتند و هیچ مغولی از یت جو خدمتکار نمی توانست
 که داشت و این یکی از قوانین مهمه است زیرا که هم بر جلالت و هم بر عد و سپاه می افزاید و همچنین سبب این میشود

بسم
 بجزای

که سپاهیان در محافظت اسرای خود بکوشند تا بکار خد متهمای پست و جانی نذارند بعد از آن و از آنجا که در عهد پادشاهی
 چایز بود لکن فرزندی که از آن تولد میشدند بر فرزندان کینزان رجحان نمیدادند اگر چه فرزندان کینزان را نیز عزیز
 میداشتند سزای زناکاران قتل بود مگر یکی از قبایل را که عادت چنان بود که زنان خویش را با حجاب برسم
 عاریت میدادند بر قبول این حکم انکار کردند لهذا ایشان را استنسا کرد لکن فرمانها و ناکسی انظار نمود
 احترام نگذاشتند و با تحقاف با ایشان سلوک کنند و از جمله امور بسیار مهمه قطع نزاعهای بود که در میان پادشاه
 تا آن اتفاق می افتاد و یکی از اسباب فضیلت این امر موافقت و مناکست طریقی بود و چنکی خان بجهت
 تقویت این معنی فرمود که در صورت فقدان فرزندی عقد مناکحت با باین فرزندان میت بندند و نسبت
 قرابت بر همان وضع که در حال حیات طریقی محقق میشد گویند تا هنوز این رسم در میان مغول تا آنجا برایت
 عقد نامه را نوشته در آتش می اندازند باین عقیده که دو دآن با طفل رسیده و در عالم دیگر زفاف خواهد
 این است بعضی از اصول قواعدی که او نهاده است قوانین و حکم کلی نیست لکن بحال جمعی که بحسب ایشان
 وضع شده است مناسبت تمام دارد و قوانین مرئوسه را اعتقاد و احفا و وی که بعد از او بمجامع است
 ارتقا جستند رعایت نموده احتمال دارد تا زمانی که سلاطین مغول بدین اسلام و در آمدند جاری بود یا نه
 شکری وی نیز نقلی ندارد لکن بحسب عساکری که در تحت حکم وی بودند خوب بود سپاه منقسم به تومانهای
 متعدده میشد و تومان عبارت از ده هزار است و هر تومانی را سرداری معین و هر تومان منقسم به دو قسم میشد
 و هر فوجی را سر بسکی و همچنین بر فوج منقسم به ده دسته و هر دسته منقسم به ده جوته که هر دسته عبارت از صد
 و هجده جوته نفر باشد و بر هر دسته و جوته یک پوز باشی و ده با سنی مقرر و جمیع صاحب منصبان از امیر و
 ناده باشی ایشان ثبت و تکفل امور متعه خود بودند و بحسب هر یک از چهار پسر خود و وی مقرر نموده بود
 که برادر وی متضمن جیدین تومان لشکر بود و در باب عقیقت که از عقیق بدست می افتاد و نظم و منظم
 بود کسی بدو حکم غارت می توانست کرد و وی چون حکم صادر میشد هر کس آنچه بچکش می افتاد و دیگر را در آن
 تصرفی نداشت و در این باب سر باز و سر دار مساوی بودند عساکر چنکی خان را ششصد هزار متجاوز بود
 و بر کربکار عیال نداشتند یا مامور بر یکبار بودند یا مشغول شکار و شکار ایشان از بکار با دشمن صعب تر بودی یکی از
 یاساق چنکی خان این بود که از تاریخ آگوست بر کسی هیچ چیز از پنج قسم شکار نگذاشت پس میدانی وسیع بحسب جمیع سیاه
 و دوش معین نموده شکار صید در اطراف یا با آن متفرق می گشتند نوعی که دایره بزرگ انداخته
 میشد بعد از آن با وقت و احتیاط هر چه نماز از بر سوختن را رانده از وسعت دایره میکاستند و بدین
 بر از دحام جانب مرکزی فرو راند و چون قریب به پنجاه گاه میشدند شکار از هر طرف صف کشیده راه
 شکار کردن چنکی خان

شیخ
 زار و بیخ
 تار و خنجر
 قانون و فاعله
 شکار کردن چنکی خان

ملاحظه بر جانوران می بستند و این گادی بود پس مشکل زیرا که بر حسب حکم خان نمی توانستند جانوران را بکشند و چون
 بیکان معین می رسیدند شخصی سمحت خان بر بالای طودی نصب میکردند چنانکه شرف و شکارگاه بود و چون امان
 بر قبیله بجهت اظهار جرات و جلالت در آن جا حاضر میشدند ادا می نمودند و چنگیز خان دست و پنجه می نمود
 شکاران می آورد و الا میفرمود تا نوئیان با سایر بر مایا مشغول نگارند و تمام فضل زیستان بدین نوع صرف
 میشد و بدین دو فایده بود یکی آنکه مردان بر تحمل مشاق و مصایب بر کمال عادت میکردند و دیگر آنکه
 چنگیز خان را بدین سبب معیار مهر و جلالت و مقدار خرد و رسالت سپاهیان و امر معلوم گشتی می رسید
 از شاهزادگان و خانان دریای تخت خان را نوز و بدی و ابغای بقایای جانوران را و درخواست کردی
 خان قتلستان را با حاجت مقرون داشته بر خان سایر جانوران بخود می و علامت ظاهر شده صفها
 از تخم کشاد که گشتی و جانوران بهر سمت که بختندی اول قصد چنگیز خان نمود از جلوس بر سر بر غایت
 تسخیر خلیج ممالک تا آمد بود و آخر بعد از چند جنگ عظیم بر مراد فایز گشت پس از آن تسخیر ممالک و حصار او همه
 بهت ساخته آن ملا و سر بعد از دو جنگ که در هر دو فتح و بر او بود منقوع شد خطا نا بر مورخین اسلام عبارت
 از هفت یا بقول بعضی پنج پرگنه که در شمال چین واقع است و ممالکی است که تصرف چنگیز بدین یکی از بابی فرستاد
 که در قرن سپردیم عسوی با بعضی فحاشات سفر کرده است میوید که کمال با پای تخت خلافت و شهری عظیم است
 و نسبت و چهار میل دور آن است لکن تنگ نیست که این محوطه شامل باغات خان و امرایم است کمال
 شهری بود و بر کنار رودی که از وسط یکی از بهترین ممالک شمالیه چین میگذشت و تسخیر بر پس از حبیب اسیر
 نقل میکند که قبلا خان غیره چنگیز خان بنای شهر خان بالغ را گذاشت و خان بالغ یعنی جایی خان یا پای تخت است
 اگر کمالو تحریف خان بالغ باشد باید گفت که این رسم در اوقات محلقه با کینه محلقه داده شده است
 مع الحقیقت بغضل عزالی خاندان خود را در مشاییم رفو نم گشت و جنگ بزرگی که مابین چنگیز خان و سلطان طلال الیه
 در کنار آب سند واقع شد به پیصال این خانواده را تکمیل کرد گویند که چون شکست بر سلطان افتاد و آب در آب
 در باله اخته از رود عبور کرد و در حبشی که در موج بحر ذخاره ستا و بود و با تیر خارا شکاف و ستمان را خسته
 صاحب چنگیز خان از آن جلالت تعجب کرده حکم کرد که کسی اودا تعاقب نکند و روی بهر زندان خویش نموده
 گفت خوشحال سپری که ایش پدراست هر که از چنین ممالک بختد بید از هزار گونه دیگر بکشت ندارد و عاقل کسی است
 که با چنین دشمن بر کر غافل نمیشد از حد مت شکر چنگیز خان تمام ممالک ایران رسید و چنگیز در او امر
 ایام حیات از رود اکت تا دریای روم و از مواحل نرو و لگانا صحرای چین و از خلیج عجم تا بر سیر بر جمیع
 جانوران را و دیو و خزایه های وی و اطراف زمین بیرون از حد و صفت لکن چون نقل اخبار این پادشاه

بسیار از این
 تسخیر ممالک
 و جنگها

بسیار از این
 تسخیر ممالک
 و جنگها

بسیار از این
 تسخیر ممالک
 و جنگها

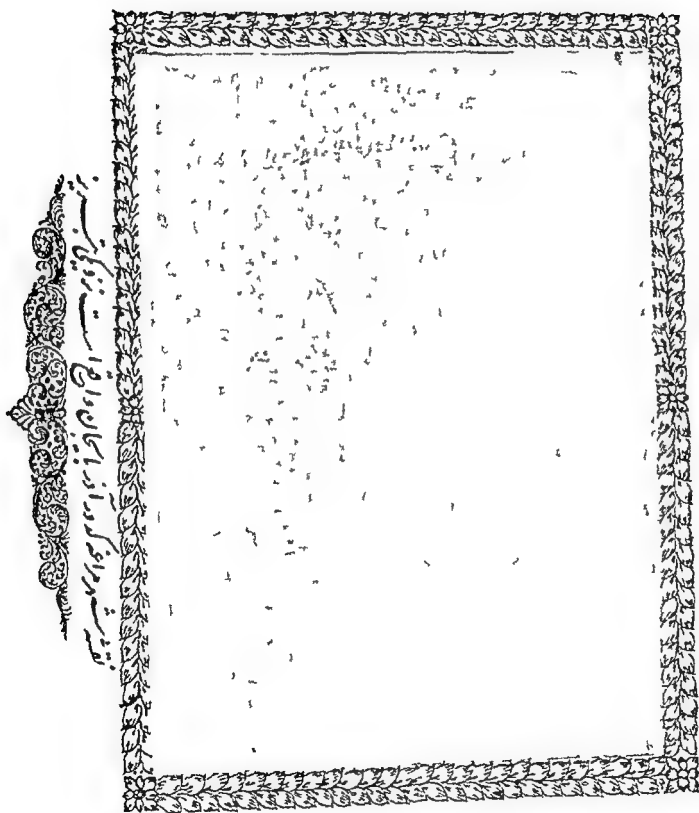
و کرجا لات چپکیر خان

موت خان ایلانسلام اند و چپکیر زاده نجب ایشان خارج است احتمال دارد تعریف ایشان ظالمی از اعراف نباشد
 نوشته اند که چون بخار انجمن شکر معول در آید علما و زبانت را بعنف کار ادانی خدام میفرمودند یکی از علما
 گوید که کتاب خانه بای شد را احطال اسبان نمودند و کتابها را در معرض تلفت و تضرع در آورید و در قرآن را
 در در دست و پای اسبان انداختند الفقهه گویند چپکیر خان در او اخیر عمر از کرده پشیمان شد و اراذله
 کرد که در تجربه بسیاری از بلاد که با مال عسکر قیامت ابروی شده بود پروانه و لکن بر پی و ضعیف کرد و علامت صحیح
 وصول بادام اللذات و اراغ آمد چون آمار موت در خود یافت فرزندان و افاضت خویش را جمع و
 با اتفاق باین و رعایت یاسا و یاساتی که نهاده بود وصیت فرمود گویند یک تیر ایشان زاده فرما داد و تا
 بشکست و چون یک تیر بهولت کشته شد پس چند تیر مضاعف با ایشان داد و همان حکم کرد چون از شکست آنگاه
 عاجز شد نه فرمود و اتفاق و اتفاق ملت را همین مثل است که چون اتفاق و ریزند بهولت دست خوش صاحب
 میوند و چون اتفاق آمدند دست نظام اول اعدا از ایشان کوتاه باشد همه بهر اطاعت بر زمین نهاده اند و
 بقبول و صایای امیشاق بستند پس دمی چند بشمار و ناچیز شد بخبر جهان گفت که او نیز شد بمقتاد و سینه
 یسال عمر کرد و بهر یک از چهار پسر خود ملکیتی وسیع بمیراث گذاشت اگر چه چپکیر زاده پسران دیگر بسیار بودند لکن چپ
 پسر در ایام حیات وی بمناصب ارجمند و بعد از فوت بمغای سلطنت ارتقا یافتند که با سبب اینکه از طرف
 یار و برادر فرزندان رجحان داشتند زیرا که در همه خواستین پنج نفر با غرض و اگر ارام اختیار داشتند و از آن پنج برتر
 و چنین دختر دنیویان که این چهار پسر از وی بودند بزید غنایت و رعایت مخصوص بود و با چپکیر خان مملکت
 و دیشت بمغای را بر پسر بزرگ خود جوچی خان گذاشته لکن جوچی خان چند ماه قبل از فوت پدر بعالم دیگر شتافت
 و پسرش بابو خان و ارباب مارت گشت و بعد از آن بمغای بلاد پراخته روس و بلغار اسخر کرد و لشکر بصفت
 و فرنگستان کشیده در پولند و مراویا و الما طیه خرابیهای بسیار نمود و بمغای بخیر قسطنطنیه بمغای بلاد و همکار
 پیشافت لکن لشکر مرگ بر سرش ناخته بعالم دیگر شتافت و بعد از فوت چپکیر پسر بزرگش او گنای در بلاد آلمان
 و مملکت آلمانیه چین بر مسند خانیست نشکن گشت و او پادشاهی بود و بصفت حمیده و ملکات پسندیده و
 موجودات و برافت و مروت و سخاوت و قوت معروف بر رخ در و نهایی جنبه که از تیر سیدان و پسرش
 مجموع بود و بر هم نهادی و همواره در ایام سلطنت شحم محبت و در زمین و کما کاشی و او انیکنانی نژادی در
 بخاری نمود و مصالح جمهور از برای رزین و عقل پیش من بر او خود بخشای که بر فرط امانت و دیانت و وفور فضایل
 از بسیار را بنای چپکیر خان اختیار داشت استعانت جستی و اگر چه بکم و صحت چپکیر خان فرمانفرمایی بلاد و مادر را
 و پنج و نذر خان و کامشیر بخشای مفوض بود ولی وی از جانب خویش بواسطه بدان اراضی فرستاده و خود در

فوت چپکیر خان
 چپکیر خان
 که در آن حکومت
 اتفاق و اراغ
 چپکیر خان
 بر فرست

بصاحبیت و در افقته او کتای سر بر روی او و کتای نان نیز بچشم اعرام خیا که تمیذ با سنا و با مرید برادر کرد و روی
 کتایی و در بخت و توفیر وی به حالت فرمودی نه تنها آن بلکه ابالی تا آن نسبت بوی در مقام عقیدت و ادوات
 بوده اند و دلیل قوی بر بعضی اینکه یکی از قبایل نام دی بر خود نهاده خویش را الوس جعیای خوانند و هم تا اکنون بدان
 نام معروفند و همچنین صحیح و یکتا ترین زبان اترک را خضای گویند از آنکه وی بهندیب و قبیح رمان پر و احسنه و دیگران
 را نیز غریب و قسوتی نمود علی الجمله ممالک ایران و عراق و کابل بر سپهر چهارم حبس کرد و بی جان مقرر شد
 لکن سه سال بعد از فوت چنگیز از غیر متعاقب پدر رفته چند میر میاد کار گذاشت که از ایشان دو نفر غایت
 اشتبار دارند یکی مسکو تا آن که بعد از یکوشت خان میر او کتای در ممالک تا آنکه بر سر نه غایت بر آمد و دیگر ملاکو
 خان که بعد از فتح تمام ایران بجانب مغرب در حرکت آمد و بقیده دولت طغای عثمانیه را بر داشت آورده اند
 که چون ملاکو خان از جانب منگوقاآن بخیر ایران را نمود گشت صد و بیست هزار سوار کار دیده و در کاب وی بود و
 از جمله اسباب تنیه سفر و تجهیز عسکر هزار مائور معمول را از باب معرفت و صنعت بودند که کار نشان بر تیب
 و تعمیر آلات حرب و اعدا و استعمال ادوات حرق بود و او را کار وی در ایران خیا پنجه مذکور شد پس متعالی لاصه
 اسامی علیه و استخفاف خواجه نصیر الدین طوسی است که این معنی جمیع ابالی مملکت را فرین امن و اطمینان و رجب پر و امان
 ساخت گویند که در خلاصی نصیر الدین فرجی بروی دست و او را در ابصاحت خویش نگا داشته و همواره در
 در غایت اعدا و اعما و با آن فیلسوف بر دو کوا و سلوک نمود وی معمول است که ملاکو بعد از فتح ایران غم فظیفه
 کرد تا نصیر الدین وین را ازین راه مانع آمد و فتح بعد از تخریب نمود و چون همچی مشهور بود که گفت حکم کو اکت است
 که یاست اذل عباس سجاذان چنگیز نقل شود و بنا علیه ملاکو فتح غریت نمود و درایت اقبال و بی جانب نهاد
 در تهرانه و بروی بهانه بجهت جنگ یافته شد با بعضی که گفتند بر مستعصم لازم بلکه واجب بود که در مستعصم
 طاعده که دشمنان خدا و خلق بودند لشکر تا آنکه داد و بد و چون این معنی از وی صورت نکردت لیاقت امارت
 مؤمنین نداشت و بهادران معمول بجانب بغداد و در حرکت آمدند و جیا پنجه جمعی از مؤمنین بر آیدند مستعصم غریب
 و زیر خود را خورده و استعدا و حرب نگویند و خواست که سدی از لعنت و در مقابل حریفی که هم بروی و هم
 بر دین وی میخندید بر بند و تا مامور خان بر ملک اردو دست و فن مملکت را نسبت بخیانت استخفاف
 میدهند بصعف حکومت تخریب جمیع مؤمنین اهل اسلام بر آید که از مطالب و در مستعصم شلیع بود و بیست
 یغدی و اجمالی که بر این طایفه میرفت ما طایفه عدالت میورید و خلیفه را خوب خروگوش از اذه تا وقتی که شدند
 آنچه سند ولی بر کسی که تدریب و مامور داد و واضح است که اینگونه جز با استیلا بر اهل بغداد و در دست سپاه
 معمول نمیشود و فتح بغداد و قتل اکثر کینه آن ملک کشته شدن مستعصم و بپراشش تخریب قبیله بلاد ایران و جزیره العرب

در غایت اعدا و اعما و با آن فیلسوف بر دو کوا و سلوک نمود وی معمول است که ملاکو بعد از فتح ایران غم فظیفه کرد تا نصیر الدین وین را ازین راه مانع آمد و فتح بعد از تخریب نمود و چون همچی مشهور بود که گفت حکم کو اکت است که یاست اذل عباس سجاذان چنگیز نقل شود و بنا علیه ملاکو فتح غریت نمود و درایت اقبال و بی جانب نهاد در تهرانه و بروی بهانه بجهت جنگ یافته شد با بعضی که گفتند بر مستعصم لازم بلکه واجب بود که در مستعصم طاعده که دشمنان خدا و خلق بودند لشکر تا آنکه داد و بد و چون این معنی از وی صورت نکردت لیاقت امارت مؤمنین نداشت و بهادران معمول بجانب بغداد و در حرکت آمدند و جیا پنجه جمعی از مؤمنین بر آیدند مستعصم غریب و زیر خود را خورده و استعدا و حرب نگویند و خواست که سدی از لعنت و در مقابل حریفی که هم بروی و هم بر دین وی میخندید بر بند و تا مامور خان بر ملک اردو دست و فن مملکت را نسبت بخیانت استخفاف میدهند بصعف حکومت تخریب جمیع مؤمنین اهل اسلام بر آید که از مطالب و در مستعصم شلیع بود و بیست یغدی و اجمالی که بر این طایفه میرفت ما طایفه عدالت میورید و خلیفه را خوب خروگوش از اذه تا وقتی که شدند آنچه سند ولی بر کسی که تدریب و مامور داد و واضح است که اینگونه جز با استیلا بر اهل بغداد و در دست سپاه معمول نمیشود و فتح بغداد و قتل اکثر کینه آن ملک کشته شدن مستعصم و بپراشش تخریب قبیله بلاد ایران و جزیره العرب



اقابم سعد و طول ایام و عرض بلد و مهیت جزایر و سجاد چنان روشن و مبرهن گردید که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه حرکت اوج آفتاب میان پنج ایلخانی و زیجات میشین در طالع سال تقوایی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصده ناتم بود که کوب طالع بلاکوخان بقاطعی رسید و اصل موعود از مرصده تقدیر یکین بکشد و استی بلاکودر مراغه و نقول صاحب حبیب اسیر از مراغه کوچ کرده در مرسل حقو رحمت مدیکر مسرای کتید پیرش ابا قافان بگم و زبانت صاحب تخت و رایت گشت و او یاد ستای بود که عقل و سجاوت و رحم و عدالت با هم جمع است اول مطلب او این بود که خرابیها نیکه در زمان پدرش از دست اداری سپاه معاد و ملای رسید و بواسطه آمدن و باین سبب قاعولی به جهت حرکات عساکر احداث و در اجزای آن قدغن آکیده و در ایام حکومت و جنگ بزرگ با لشکر تاتار گردید که بابر که خان که از سل خجاست و دزد دست قیاق با شکر ی کران بکر جستان رسید و کنار مهر کرد و مضرب خیم ساخت لکن متین را ملکه طرح جنگ امداد و چکات اجل که پافش گرفته کار بروی نمک ساخت و چند سال بعد از آن واقعه براق او بخان که هم از راز و خجاستی بود و با جنود وی مامود و اند چون مجبور کرده اضلاع حراسان را بر باد و منب و نیغام و دزد و زویکی میراث مانین او و اما قان جنگ سلطانی واقع شده شکست بروی افتاده سلامت در گردید و بد از سیزده وی بر نافت بنا بر قول صاحب حبیب اسیر جنگ اول قبل از فوت بلاکو واقع شد و بسبب مصیبتی که در آن جنگ روی نمود و بی عظیم بر ضمیر ایلخان استیلا یافت علی ای حال شکستی که در شام بر سیاهی که مصحوب برادرش مسکو متیور فرستاده بود رسید و حیلما نیکه مانین مرا در بار حویش ظهور نمود و در او اخر عمر صفای وقت ابا قافان اکتد رک و جمعی بر آنند که شمس الدین وزیر ویرا مسموم ساخت و بسبب این بود که بعضی از حساد و اعدای وزیر در حضرت پادشاه در جبه اعتبار حاصل کرده نوعی که نزدیک بود که بای وی را از دست وزارت جیدین ساله بفرانند بنا بر بن شمس الدین بدان امر اقدام نمود و در سایل اغلا و محاکم صفات و محامد ذات ابا قافان اتفاق کلمه اتمه تاریخ سترق است ولی بعضی بر آنند که در او اضرایام حیات و در تشریف خرافاط میگردید چنانچه اسیر مسئول است که اکثرت شرب صحت مزاج وی روی در مزاج نهاد و عارضه قوی بر مزاجش طاری گشت و روزی در حالت ضعف بر کرسی افتاده بخواب رفته بود که در انشاء غریبی آواز داده او را بیدار ساخت از آنصورت نظیر نموده چنان و ایهام بروی ستولی سنده که در حال جان بود از جمله افاضلی که معاصروی بودند جلالت الدین سهروردی است و اگر چه فولدی و در غلبه و ولی در اما طولی میریست و همچنین شیخ سعدی شیرازی گوید که بسبب ابا قافان رسیده است نام ابا قافان در بابی عرب پیر مشهور است و خرمیکانل فقیر و م را که نافر پدرش ملاکو بود و وقتی براغه رسید که بلاکو عروس حیات را و ادع کعبه بود و لهذا ابا قافان اورا خطبه نموده مسرای بر و این کیفیت و مرابطه وی با بعضی از سلاطین فرکستان و در محاربه شام و مصر

و احدی بهر الدین و در تاریخ بلاکو

چون ملاکو در امور سلطنت

سال و در دست سلطنت

در این سلطنت ۱ سال بود

سلطنت ابا قافان بنده سال بود

۱۵۴ - جلد اول • ذکر ایللا و چنگیز خان

سبب این شد که اورا عیوی دانستند لکن و لیلی خواطر خواه بر این مطلب نیست و محقق است که در باطن هر چه عیوی
 بود بر کز و زلفا بر اقرار این شریعت نکرد بعد از فوت ابا قاسم اجمعی کرد و برادرش کوکب و ادر و اسیا و شاهی چنگیز
 کرد و گویند که وی در جوانی دین عیوی قبول نموده و غسل تعمید یافته و نام نیکو لابر خویش گرفته بود و ولی مصلحت نمکی
 با عقیدت باطنی سبب شد که دین محمدی را بر کیش عیوی چنگیز باز نمود و خود را احمد خان نام گذاشت و چنان
 در مذہب جدید اظهار تعصب کرد که حکم او را تاج جمع کلیسا با و معا بد نصاری که در اطراف و اکناف مملکت بود
 خواب و عیویان را از محوطه مملکت اخراج نمایند اما این مذہب سبب زوال می شد امرای مغول اگر چه عیوی نبودند
 ولی سبب این طایفه در دوستی زیست و کینه مسلمانان نیز علا و کشته شکایت بدر بار قتل خان بن نیکو خان
 که در آن وقت بر سواد خجست ممالک آتار منکی بود برده نایره غضب قاتلی را بیکرکت آورد و دین اول
 کسی که شاک شده بود برادر خود سلطان احمد بود و احمد این معنی مطلع شده برادر ابقل رسانید و همچنین برادر
 زاده خود ارغون را نیز گرفت اما ارغون بمرد و امرای مغول اسطفا ص یافت سلطان احمد را از تخت محروم و از
 عمر یابوس سیاحت ولی نام سلطنت بر خویش نگرفت تا اینکه خبر فوت احمد خان بنامار رسیده از قتل قتل خان
 مشور پادشاهی ایران و عربستان و شام بوی رسید از احمد ارغون خان بن قاتل خان چنان و قایم و زیست
 نیست شمس الدین را که از کار و دست کشیده با صفهان رفته بود و از اینجا جنال غریب هندوستان وراثت
 طلبیده و دوباره بر سر کار آورد و اما هنوز بر امری قیام کرده بود که حیا و وی بر ارغون سبیل بود و ند که شمس الدین
 پدرش را بهر دو دنیا برین اورا بگلا و سپرد و چنگیز میباید که و لیلی واضح بر تقصیری نیست و قتل او سبب ظن
 و ملایمت بر سلطان گشت بعد از قتل شمس الدین امیر بو فاک ختم نموی بود چنان صاحب اقدار گشت که نمود
 پادشاهی بخت در صدد آن برآمد که از ابا شکی کند اما پیش از آنکه تخت رسد بختش گشاید پس از وی شخصی بود
 که در تاراج اهل سمرق بعد از الله و استوار است و در میان وی حال طغیب بود و سبب حسن محاورت و گو اوب
 معاشرت در خاطر ارغون رسوخ پیدا کرده بود و مای بر دست صدارت نهاد و کمال اختیار و اقدار
 کرد و در ایام وزارت وی عیویان را کار بالا گرفت و کوکب اقبال مسلمانان را بچ گشت تا که بجای رسید
 که اهل اسلام را در هیچ کار معتبر در اطلب ننماید بلکه حکم شد که در بار شاهی حاضر نشوند و چون پایای روم نیکو
 چهارم سغریا برادر ارغون فرستاد و تا اخبار پستان از غنایات ایمنان نسبت بر پروردان دین مسیح نمایند
 از مولعین اسلام میوید که نمونین ازین معنی بر خویش لرزیدند که میباید و اخاند مقدس کعبه را کلیسای افکار
 کنند اما فوت ارغون قطع بیم و امید طرفین کرده و میوید بدین سر و کشته بود و که گرم گرم خون سعد الله و
 شد چون ارغون از محمود و وجود مبطوره عدم خرابید و از زیر اورانک و در زیر سنگ خجست جمعی از از گنجها

ست سلطنت
سلطان احمد
ساده بود

چنگیز خان
ارغون خان

بوده اند چاور و اج داشته است لکن چنین بنیاد که بعد از چند سال موقوف شده است و پس از تفریب احمد بن
 ازین مقدمه غلت نخاس در مملکت سجده رسید که خان بر آن شد تا بنجد این رسم کند ولی هیچوجه ازین غلت
 چنین بان گفتند که اقتضای فیم زین و عقل شریف آن نیست که بسلفی فکر زین با پاره قرطاس خفیف شود
 باجمله اجرائی نامه که خدجای و در مسکوک در مدی که در رعایت تربیت و ترقی و حکومتی که در نهایت قوام و اقتدار
 مطلقا موقوف با عطا و خلق بر استحکام پایه و استعداد مایه و اعتبار بر دیانت و امانت حکومت ز قهر
 و غلبه حکام و از متبذ این مقدمه معلوم میشود که اجرای نامه اگر چه در حکومت قوی و قویم و ملک آزاد و حی سبب
 سهولت و در معاملات و داد و ستد در تجارت است الا اینکه در سلطنتی که بنیان آن تزلزل و خزانه آن خالی
 است خستیا را نیکو نه امور بدترین جمیع ناپا است و در ملتی مانند مردم ممالک چین که پادشاه را قریب پای
 خدای نیرسانند و وضع قوانین بشیر بحسب رعایت سلطان است نه حمایت رعیت و مردم هم
 بحسب عادت و بهم سبب تربیت خود را بنده میدانند پیغام اجبار مثل اینکه اگر کسی قبول نکند معاویه را
 بود احتمال دارد تا چندی بکوش مردم فروزد و لکن در مملکتی مثل ایران که همیشه اسباب حکومت نامتدا م بود
 بوده و مردم همیشه در طبیعت نوع آزادی دارند که هرگز از سرکشی و شورش خالی نیستند فقط اظهار چنین مطای
 کفایت است که پادشاه بسیار مقتدر را خراب کند پس جایی تعجب نیست که گنجی نو که با طبع تن آسان و بی ثبات
 بود چون جز شورش مردم را بشود و خوف و هراس بروی دست یابد باجمله بد پر مزبور هیچوجه ازین رفت و آمده
 روز بیشتر فائده جاری بود صاحب دلکشا کوید که مظهر که مبدع این بدعت بود پاره پاره کرد اگر چه جوشی
 بود که هنوز نفوذ و ختم فروختست لکن سبب بی اعتمادی و وضع و شریف نسبت بسلطان گشت و بعد از چند ماه
 باید و خان یکی از بنایر ملا کو سبب ازین که از وی دیده بود بروی خروج کرده گنجی نو پس از حرکتی بدیوچ مانند اسیر
 گشته و جمعی از امار که از اعمال وی ناراضی بودند بقتل وی اتفاق نموده نخل حیاتی را از پای در انداختند باید و خان
 فقط چند ماهی سلطنت ایران کرد و غازان خان بن ارغون خان بروی خروج کرده از تبر سر بر زیر خاکش کشانید و در خان
 معاوضه وی کوید که باید و قصد وی کرده و او بحسب حفظ خود این کار کرد و در صورت چون غنیمت انبیا
 برخاست و در روز جلوس وی قریبای جمیع شده چنانکه رسم خانان بزرگت ازینا کان او بود و سلطنت وی
 اتفاق کلمه و ایستاد جمله نمود و وی در همان مجلس امار را مخاطب ساخته بعد از تفریب و اعطای دلشین خاطر
 نشان ایشان کرد که اراده وی آن است که اعوجاج حکومت را تعدیل نماید و در اصلاح امور رعایا سعی کند
 و امور مزبور به صورت پذیر نخواهد بود و مکرر بدو و معاوضت ایشان و اگر کسی عملی برخلاف اراده او نمود
 بعقوبت شدید و یا سیاسی سخت معاوضت خواهد گشت الحاصل از فوت بلا کو تا جلوس غازان خان مملکت در قبضه

ذکر سلطنت نیکو خان محمود غازی

بایب ۱۲ ۱۵۷

از جمیع ازمای مقصد نمود که فی الحقیقه مرکب یک دعوی سلطنت میکرد و با واسطه مقفل در مرج و مرج بود یا ساو
 و ترک حاکمانی بر طاق سیاه و سواران کسان و حرداری حکومت و نظم و نسق شدید که موجب حفظ
 و ما از عدلی و انصافی و دیگر است و بدو واسطه طی سلطنت ظلمه را در مذاق ایتیان گوارا و در یکایک ایران
 کلی ازمایان رفته از سلطنت حرامی مانده بود و مقدمه نوابین غازی که بحکم اصلاح مقاصد می که در ایام *
 اداسی و دایسته سلطان صیغف العقل را سده بود و دوتنه شده است بهترین بنا بدست که ایران استنطاق
 در آن کرد که بایره و سادایه بایره در طاع یافته بود این با و شاه غافل عادل احیای سیاسی حاکم بود و توانایی
 چند کافر و جامع تر حکمت ترفیه عماد و سلطنت نمود و عموم و اید بصفت و قبول غواید عدالت سعاد کرد و در
 مانع جمع بالله و انعام از ارضی بحکم اقطاع و بدو معاسر عساکر و ساسی کاروان سربازاری مساوان و اصلاح
 جاراها بخت صاحب مصداق و جایان حکومت و جمیع اطراف ممالکت محروسه و قلع و قمع اقطاع
 الطریق و تعیین عمارتیم در و نقدی تکمیل و اوزان و اوسان یکوا حداد نمود و بجهت اوسان سار کرمی و
 حکم اصل جمع کرد بحکم اصلاح و سداد و رعیت و قوام و در ساد حکومت و وضع نمود بعضی از معترین بود
 ایران نوابین غازی را اعلی کرده و سلاطینی که بعد از وی آمده اند سر قوا این مروره را بکینه موجب ترقی بلاد
 و رفاه عباد استه احیان کرده اند چارها سوار و در بلاد و علمای و بعضی از اطراف و پاکستان برهان فاعله
 امام که اول در ایران وضع شده اسباقی است و لکن در ایران سیت سادایست اختلافی است که در ساد
 در سلطنت این مملکت روی داد چارها سوارهای ایران خال مبارک حرامیت که در مرکب جید اسب است و در
 کس کلمی انسته باشند ماه میدمد و ساد و امیکو یوست ساد اگر نظم و نسق جیبا که باید داشته باشند اما جلی باشد
 الاصل حکمای اصلی غازیان سلاطین مصر و در آن اوقات باقتضای مصلحت وقت با سلاطین مرکستان
 دم دوستی برده از ایشان مدد و ایامی و روم که طبع بر تو بیفاسن بنتم اسب نواسطه را بطه که
 غازیان خان اهلان محمود امای ملت عسکری را سجاد و دیگر نزع نموده و گو با سلب همین ارتباط نایب بایوم
 غازیان خان بود که عالما مجتهدان مرکستان با حقیقت این ساد که غازیان در دین اسلام استوار بود و بحکامی
 سم که غازیان خان علی الاصل سلاطین مصر و است که در آن ایام ایشان حامی دین مجتهد عرب صلی الله علیه و آله
 بودند نایب عقیده را نمود و لکن مجتهدان اسلام در صدق عقیدت و در سوج ارادت غازیان خان شکست نداشتند
 المجتهدین میباید که حق این است که امیر بود و در که امیری در کت و سکالیت و خلا و معروف مابین طغیانات
 امام و مشهور جمهور خاص عام بود و غازیان خان را در مساوی امر از استوار و وی کبر سر و مادی گفت که اگر
 بزن مسلمان را احتیاج کند عروج وی در سر بر سلطنت ایران مشکل خواهد بود و غازیان خان این سخن را پسندیده

تاریخ
 سلطنت
 نیکو خان
 محمود غازی

منقله قلاؤه اسلام گشت و قریب صد هزار نفر از سپاهیان مغول را نیز در بقول مذنب جدید با خود شرکت داشت
و اینو افعه در هفتم ماه جون ششده هزار و دویست و شصت و پنج عیسوی در فرزند کو و اتفاق افتاد و در صحبتی
که روز و پنج و شش و در قریلیائی داشت صدق حقیقت خویش را ظاهر ساخت و اول با پادشاهی است ازین
سلسله که از اطاعت خانان تا ما رسیده و نام ایشان را که از این پیش بر وجه و نامش نقش میکردند از
بکیه بر انداخت و بجای آن فرمود تا کلمه شهادتین ثبت کردند و نتیجه این عمل آن بود که لشکری کران از مغول
بجز آنان نداشت و در لکن امیر نوروز با آن لشکر مصاف داده و بعد از آنکه جمعی کثیر و جمعی غیر از ایشان
در عرصه جنگ عرصه جنگ اجل گشت فرار برقرار و کرب بر بستر اختیار کرده دوباره همچون عجز کرده
سر خویش گرفتند و بعد ازین فتح کار امیر نوروز که هم سیاست کشور و هم ریاست لشکر با وی بود و چوین
نمایند که روز و پنج و شش و بالا گرفته تا بالاخره بجای رسید که غازان خان از حرکات وی متوهم شده یا سبب خوف
باطن بدست معیال وی ریوخت بعضی از مورخین سبب قتل امیر نوروز و کفران حقوقی که از غازان خان بدین باب
سرزد و این طور مینویسند که غازان خان همیشه امیر نوروز را دشمن میداشت بجهت اینکه او را بر بقول دین اسلام مجبور
کرد و او قلباً از اسلام پیروز بود و همین معنی سبب جنگ غازان خان با سلطان مصر بود و دلیل بر این معنی
بود که بیت المقدس را بقصر عیسویان بدید لکن همه و عد باینکه غازان خان با امرای ملت عیسوی کرد و
احتمال دارد که سبب تقضای مصلحت دولتی باشد نه میل و رغبت مذمبی با اهلای مصر جنگ داشت و در
جنگ نند و سلطانین فرنگستان ضرور بود و لهذا هر چه میداشت که باعث میلان خاطر و جذب قلوب
ایشان میشود مضایقت داشت که وعده کند مورخان اسلام بر آنند که جمعی از امرای مغول که هنوز بفرقت
عیسوی نایبند هب قدیم خود مایل بودند و هر چه کار اسلام بالا میکشیدند عداوت ایشان باین مذنب
زیاده میکشید اتفاق کرده سبب قتل نوروز شدند و در جگهانیکه در بلاد شام نمود در مبادی امر نصرت و
فرزندی ویرا بود ولی در او آخر نکبات تمام عارض حال لشکر او شده ازین سبب اندوه کثیر بر صمیمی اسلام
یافت و سبب قطع رشته حیات او گشته بعد از آنکه مدتی در شهریکه قریب ری بنیاد و نام آن را
شام غازان نهاده بود بسرزی جاویدان رفت از نام شهر مزبور معلوم میشود که ناچه حد خیال تیج بلاد شام و در
صمیمش رموز یافته بود غازان قاضی قصیر و صورتی تعبات گردید داشت ولی صمیمش خزان حکامات
انسانی و منبع ملکات انسانی بود و چنانکه یکی از قسین نصاری که مدتی در دربار وی اقامت داشت گفته
تقصیل و فایح یکی از محاربات وی با سلطان مصر و تعریف کفایتی و افروزشها متی با هر که از وی در آن جنگ
ظاهر شدند بنویسد که محل تعجب است که چگونه این همه خصال نیکو و بزرگ و در شخصی چنین عجز و جسته و کمره نظر

و قاتل سلطان محمود
غازان خان در روز
یکشنبه پانزدهم
شعبه جمادی
اول سنه ۶۸۰
در راه دارا
سیستان بود

جمع شد داشت باجمله غارخان خان بسبب حب باه و تحت مجله قلاو و شرفیت اسلام گشت لکن عمرش در
دو روزی نظار او دشمنی مسلمین گشت و ازین سبب باید هیچ طایفه را بر وی اعتماد نیامد زیرا که عسویان
مسلک است که اعتماد کسی کنند که بحسب حب جا دارد وین برگشته باشند و همچنین مسلمین بطریق اولی بدین جهت
که سلوک او با دشمنان ایشان یعنی عسویان علی روس لامتهاد و دواتا با وجود این صورت عریض آن است
که چندان مشرق او را کماثرین طایفهین نمویسند و بمولعان غریب بر فوت او افسوس بخورند ازین سبب که غایب
است و بسند و مدبب عسوی و ویرا میداند لکن گوید این افسوس بحسب این باشد که او آخر سلطانی بود و در ایران
که علی الظاهر در استر و از طایفه ایل معاویت پسران صلیب بود و بعد از غارتان مان ملک برادرش
سلطان محمد خدابنده که نام ترکی دی الحجاز و سلطان است در ایام سلطنت وی نقطه جکی در عراق
اطلاعی یافتی اتفاق افتاد و شورشی هم در کیلان واقع شد آریان را محکمت لکن لشکر که کیلان فرستاد
بود نبریت یافتند و در آن جنگ قتل شاه کرد و محمد غارخان پسر او را کل عساکر و در حکمت شام او است
جنگ چنانچه بدو موقوف بود گشته گشت گویند سلطان محمد پادشاهی عادل بود و اول پادشاهی است از ایران
که مذکور شد اعتبار کرد و فرمود تا ایام دوازده ایام یکت را بر وجه و دایره نقش کسند و با هموزن
او در ایران تخمیر کرد راست لکن گویند بیشتر سبب مذکور وی باشد نه بحسب صلاحیت نفس شهر سلطان
از بناهای او است از بنای دهنده پای تخت ممالک خویش نمود و بعد از وی جانشینان وی نیز از
ملکت را و از المملکت مقرر نمودند عادات خوب در آن شهر بسیار بود و ولی بهترین و عالی ترین آنچه باقی ماند
است از بابی آن است و آن شهر دین او قات کلی جزا سیاست و از آبادی سابق آن فلی نام داشت
قدیمی از قدما بنده هنوز بر قرار است و از آنچه بر قرار است معلوم میشود که عمارتی بنیاده بوده است بطرف
از قدما پیش است و ارتفاع کسند تخمینا صد و بیست و پانصد و قدیمی از کیلانی
رغام آن قبر هنوز باقیست لکن جمیع از خال کار میروان است و محلی شاه که درین اوقات پادشاه ایران
است برای که یکت باستانی در آنجا ساخته بر سبال ایشر که اخیر بنفتم در سلطانیه بحسب خوشی آب در
بسیار بود و بعد از محمد خدابنده پسرش ابو سعید که لقب میاد در جان است در سن دوازده سالگی رحلت
را و ایل سلطنت او بسبب نزاع با پسران امر که مقدم ایشان امیر جوان و امیر حسین کورگان بود و از احوال بحال
ملکت را یافته بود و چون ابو سعید صغیر السن بود و به نام حل و عقد امور جمهور کلفت گفایت و قصد و راست میر
جوان موقوف بود و امیر جوان خود امیر ابو سعید را بحال که از دواج و راه و در خیانت زنی کرد که غالباً از
وی ابو سعید قدم مقدم گرفت اول او آنکه که سبب تزلزل در کان خلافت وی شد طغیان تمور تاش میر

بود که در آن اوقات ایالت شام داشت امیر چوپان لشکری کران فراهم و بدین وی تمجیل کرد لکن میر یوسف اینک
 با پدر در میدان رزم مقابلت کند از کرده پشیمان گشته خود را بر پای او انداخته از کنا معذرت خواست
 پدر او را میقتد نموده بسلطانیه برد و بجوهر ابوسعید رسانیده خرابی علی و دی را بخاطر او حاکمالت نمود ابوسعید
 ازین اظهار دولتمداری چنان خوشنود گشت که تمیز تاش را عفو نموده دوباره ایالت حاکمالت شام با و داد که از
 نمود چندی بعد از آنوقت چوپان بخمال از دیاد افتد از خویش افتاده دختر خود بغداد خاتون را با میر حسین که از
 امرای مغول بود عقد بست بغداد خاتون را صاحب منظری تمام و ابوسعید او را دیده و در بهوای او دل زدست
 داده بود لکن چون عشقش بر عقل غلبه جست متمسک برمی که در میان مغول بود که اگر پادشاه بخواد بر نی در این
 کند تو هر آن زن باید ویرا طلاق کو یکدشته بخوار سگاری بغداد خاتون فرستاد لکن نه پدر و نه شوهر و خزان
 معنی را نمی بود و چون هر دو از امیران مقتدر بودند مجبور کردن ایشان ممکن نبود چوپان چون دید که این صورت
 سبب خرابی در سوا می خاندان است بخمال اینکه مغر و غلبت بهوای دختر از سر ابوسعید برون کند او را بر آید
 که بجانب بغداد حرکت کند و امیر حسین را با بغداد خاتون سمیت مراغه که پرگشته است در سمیت بسیار رود
 از سر فرستاد اما عشق ابوسعید روز بروز سمیت از دیاد می پذیرفت و چون دید که چوپان بخوارش دی
 در ند و با وی بنای عداوت گذارده تا بالاخره او را مجبور کرد که طغیان کند جنگ واقع شد و چند دفعه جنگ
 یاری چوپان نمود اما بالاخره اربابی در آمده پناه یکی از امرای خراسان برد و او چوپان را گرفته بقل رسانید
 امیر حسین دید که چاره نیست مگر اینکه دست از سکو حرویش بشوید لکن بعد از اندکی انگشته شدن پدر امیر
 عروسی دختر فراهم آمده پای بجرم سلطنت گذاشت و چنان رسوایی در راج سلطان پیدا کرد که خرابیها یک
 سبب قتل پدرش بخاندان وی رسیده بود تعمیر کرد ابوسعید اگر چه ضعیف العقل و تن آسان بود اما چنین
 فتنه که شجاعت و شهامتی زاید الوصف داشت چون شنید که لشکری از دشت قباچ با بغرم تاخت و تاج
 حاکمالت از سمیت بیرون در حرکت است بر جناح استقبال بدالضوب شتافته لکن بهوای آن اطراف
 با مزاجش موافقت کرده بی عارض گشته بجای گشت و هم بدان در گذشت جدا او را بسلطانیه برده و در بستر
 مدون ساختند می توان گفت که این پادشاه آخر سلسله است که از نسل ملاک سلطنت کرده اند چند نفر
 که ازین خانواده بعد از وی بر سر سلطنت پایی نهادند فقط از پادشاهی نامی داشتند و بطلا و امار
 سال و ایام حیاتش وفقی و محبت خود هر گرامی است بر کاف می نشاندند یا در خاک می کشاندند معزالتین از پادشاهان
 سی و دو سال بود
 در سنه هزار و سیصد و سی و پنج عیسوی تاج بر سر نهاد و چنجاه سلطنت کرد و در سنه هزار و سیصد و سی و
 شش حیات را وداع گفت موسی خان در همین نال بر تخت برآمد و ماه و پادشاهی کرده عزل شد

این جهت که تبت
 می افتد از خاتون
 سر سلطان ابوسعید
 اوقات در سلطنت
 ابوسعید که شش
 سر و ده سال بود

وفات سلطان ابو
 سعید بهادر خان در
 سنه ۷۱۰ هجری قمری
 مدت سلطنت هفت
 سال و ایام حیاتش

محمد خان در همین سال تخت نشست و تقریباً دو سال پادشاه بود و در ۳۳ هزار و سیصد و سی دینار کشته شد
 سالی بیک خواهر سلطان ابو سعید را پنج چوپانی در همین سال سلطنت برداشته و او را از تاجان بنیور عقد رب
 جهان بنیور در همین سال از تخت برانداخته و سلطان خان بر جایش برآمد و او نیز در هزار و سیصد و چهل و چهار کشته شد
 که در ششصد و بیست و یکم رفت و نوسه و آن در همان سال صاحب سر کشت جمعی را مورد چنین که تفصیل و قانع مناس
 امر ارامی کشید این سلاطین یکدیگر و زنده ذکر می کرده اند و از امر اینکه در آن ایام احتمال و برج و مرجع باغی
 زنی کرده اند معظم ایشان سیران چوپان حسن که بک و اشرف بود و حسین بدست زن خود که خریف و ادراغ
 کرده بود از قید حیات رست اشرف نیز عروا مات را در خشک حوی با جانی بیک خان خاکم دشت بخا
 که با لشکری کران با ایشان تاخته بود با خنچ چون بعد از فوت ابو سعید ظلم و بیداد پسران چوپان نسبت بجای
 داده و از آنکه کشته جمعی را ایشان سلامت در فرود دیدند از آنجمله حسین بزرگ پسر از غن چند سال بعد از فوت
 ابو سعید بعد از رفته و آن شهر را تصرف آورده و بنیاد حکومتی کو بک نهاد و عمرش بسبب اینکه کشت بر ارض
 بعد از آن شود و در خشک و جدل کشته و لی قبل از آنکه بمقتصد فایز شود و در کشته پسرش او پس فتوحانی که
 پدرش شروع نموده تمام کرده بر جمیع بعد از و متعلقات آن فرمان روا کشته شده و بعد از او ابر ششتر بن
 با دژ بایجان و خراسان رسید متقارن فوت او پس ابر بحسب ریح راع وراثت اتفاق کرده پسر بر کشت
 حسن را بقتل رسانیدند حسین برادرش لقب جلال الدین بر خود گرفته بر سندانالت نشست مشهور است
 که حسین را سیرانی میگویند و محمد و الاضاف دوست داشتی با محمد احمد برادر دیگرش بدجومی تاج و تخت
 با حسین مصاف داده و او را به پسر و برادر طحی ساحت و ملک را تصرف شد احمد عالمی بیداد کرد و عذار
 بود و بالاخره اعمال شنیع وی را عیارا مجبور کرده با میر تیمور ظلم برده استخلاص خود از وی خواستند و چون باین
 سبب از ملک آواره گشت تا میر تیمور در حیات بود همیشه حرکت بدجومی میکرد تا بعد از فوت میر تیمور خواست
 کوششی کرده ملک از دست رفته را بچنگ آورد ولی پیش از آنکه عروس مقصود را در کنار کشته چنگ اهل کرمان
 بکشت کشته قرا و بسف که از امرای ترا که فراق تو نیلو بود او را گرفته روانه ملک عدم ساحت از زمان رجوع کو
 اقبال خاندان بلاکو خان تا هنگام فتح ایران بدست میر تیمور برکنه فارس و رقبه تصرف جمعی از حکام بود که
 ایشان را آل مظفر خوانند از آنکه مبارز الدین محمد لقب مظفر سر سلسله ایشان بود این سلسله بنهاد و
 هفت سال در فارس حکومت داشتند و هفت نفر از ایشان بمسند ریاست نشست اول مبارز الدین
 محمد مظفر دوم پسرش شاه شجاع سیم شاه محمود بن مظفر چهارم سلطان احمد بن مظفر پنجم شاه منصور
 بن مظفر ششم شاه یحیی بن مظفر هفتم شاه زین العابدین بن شاه شجاع و او نفر آخر فقط چند ماهی

در این کتاب
 ذکر شده است

حکومت کرد و نیز ذکر تاریخ ایشان فایده مترتب نیست زیرا که بر عادت معمول قتل است و جنگ شاعر شیراز
 حواجه حافظ که از غایت بهشتها را ترفیع مستغنی است و در وقتی که امیر تیمور آن ملک را از تصرف شاه منصور
 اتراع نمود صحبت امیر و یافتن با احترام و نوازش آن پادشاه بزرگ اختصاص یافت از تاریخ آل مظفر
 چنان معلوم میشود که از فوت سلطان محمد خدایند و دیگر خانواده بلا کوخان برابر فارس و سی نبوده است
 از روز جلوس ابو سعید سناذغانی که در مابین امر اتفاق افتاد سبب ضعف حکومت گشته غالباً بهر ضلع
 بدست یکی از امرای مقتدر علی الاستقلال بود بدیهی بود که مملکتی و چنین حالت در مقابل سبک تار و پاد
 شاهی است امیر تیمور که مبارزی چون او در که خاک خفتاده است متعاضد نمی توانست کرد

باب سیزدهم ۱۳

در باب صادرات افعال و واردات احوال

امیر تیمور گورکان و فتح او ایران را و ذکر سیلاطینی که از

سپاه او درین ملک سلطنت کرده اند علی الاتصال

امیر تیمور را سبب نقصانی که در خلقت داشت تیمور لنگت گویند مولف تاریخ وی می گوید که تولد او در جاییکه
 موسوم به بیز است و در حوالی شهر کش واقع شد و کش در الملک ضلع است بهمین نام بعد از جلوس پسرند جهان
 بانی تیمور آن را سیلاق یعنی محل آبستانی خویش قرار داد و آن را شهر سبز نام گذاشت و نا اکنون بهمین نام شهر
 دارد و تخمیناً بسافت یکصد و سی میل به سمت مشرق بخارا و قریب سی میل از طرف جنوب و مشرق میفرست
 واقع است پدر وی قبیلده یا شعبه از قبیلده برلاس بود که در سحت حکومت خانان تاتار بود و آبا و اجداد او
 و زرامی جغتای پس چنگیز خان بوده اند مورخان خوشامد گویند وی را با نسب چنگیز خان ملحق نموده

او از نسل نور محمد می دانند امیر خاندان سلسله نسب او را بدین نوع می نویسند که امیر تیمور بن ترخان نویان بن
 برکل نویان بن امیر نیکار نویان بن اچل نویان بن قراچار نویان بن امیر غوجو جیجی بن امیر ایر و جی نویان بن قاجویله
 نویان بن توتمنه خان بن بایسقر خان بن قید و خان بن دو توین بن بو قاقان بن نور جیجی خان بن لالغوا از این
 جاب نسب چنگیز خان پیوسته و از لالغوا تبرک بن یافت بن نوح میرسد بالجمله اختلال و اغتشاشی که بعد از
 اولاد و اخفا و جغتای در مملکت ما و راء اله و داده و منازعات و محاربات امر بر پسر تقسیم مملکت

دو نوبت سلطنت این خانوادہ باری تیمور مناسبتی تمام داشت چون تغلق تیمور خان کہ امارت بدشتان و کاشغر داشت
 بادعای قربابت بخانوادہ حبشیکہ خان بلاد ماوراء النہر را بورا تب حق خود میداشت بآن صفحات شکرت کرد
 امیر تیمور در آنوقت جوان و اول ظهور جلالت و کفایت وی در این واقعه بود مستح این مقال آنکہ عم وی
 حاجی برلاس کہ امیر قبیلہ و والی کس بود از جر حرکت تغلق تیمور خان ہراس بروی سولی گشت کہ سحاب خراسان
 کہ بخت تیمور غم کرد کہ باخان کا شہر طاقت کردہ اظهار اطاعت کند با بحیال کہ با چاکہ خود در نزول
 میکوید بجهت استخلاص ملک از آخت و قتل و غارت یا تا امید آنکہ سبب اطاعت بدو و مقاومت
 دوسنی قوی برای خود برآشد و در این باب در نزدیکی کہ از قوی معقول است می نویسد کہ درین امر امیر خود کما شایسته
 ایشان در جواب من نوشتہ کہ از غلیظہ چارم علی علیہ السلام سؤال کرد کہ ہر گاہ آسمانہا کما ہنکار دہد و در مہارہ
 کمان باشند و حاد تیر باشند و آدمیان ہدف آن تیر ہا گردند و تیر انداز ہدای باشند چہ حال
 آدمیان بجا گیرند غلیظہ در جواب فرمود کہ آدمیان راست کہ در خدا کریمند پس راست کہ در
 این وقت در تغلق تیمور خان کرنیزی و پیر و کمان را در دست وی گیری و اندر رسیدن این جواب قوی دل
 کشم و رفتہ تغلق تیمور خان را دیدم انتہی در ہر صورت این بدہر سبب ارتقا ع پایہ شہرت و استعایہ
 دولت او گشتہ و در اندک و فنی محل احماد و تغلق تیمور خان واقع شدہ بنا بر قول مولف تاریخ وی حکومت کس
 و بنا بر قول خود چنانکہ در نزدک می نویسد حکومت ماوراء النہر را باو مسلم داشت و حو و سبب جہر طعیان رعایا کہ بوی
 رسیدہ بود بکباب ممالک خنق بدشتان و کاشغر مراجعت نمود لکن چہدی طول میکشد کہ معاودت نمود و جمع
 ممالک باین چون و چگونہ بشیر کردہ میر خنق لباس خواجہ را بران بلاد فرزان و اساحت و تیمور را در ویر و میر
 وی مقرر ساختہ سرداری لشکر آن صفحات را بوی تفویض نمود لکن بعد از چندی سرار اطاعت وی بچیدہ و سوات
 مدیدہ علی انفصال در معرض مخاطر و ممالک و آمد و آمد بکباب شداید و مقامات عجیبہ نمود و ہم در آن اوقات
 تجارلی کہ حاصل کرد و بدان تجارت ممالک ہمہ روی زمین گشت تفصیل مشاق و احتیاطی کہ بوی رسیدہ اگر چہ
 مخفی ذکر نمود باند مجلدی مخصوص باید کہ بجهت مقاومت باو اوب زمان از ماوراء زوہ و وہان رشد و
 حکمت و عقل و نہامت و شجاعت کہ سلطنت و برا احتصاص ہم در ایام جوانی سبب امتیاز وی اردیکران گشت
 و بیشتر این ایام آوارگی در اطراف ملک خویش میکشت و ادب بر طرف موت و در عقب وی بود ہم اتفاق
 می افتاد کہ باوی از قصد نفرین بودند و بسیار کہ باوی بکت نفرین نمود لکن در بر حال امیر قبیلہ بود و دوست
 یہائی بسیار داشت و دشمنان وی می دانستند کہ اگر بقتل وی اقدام کنند یا اورا بدست
 دشمن قوی سپارند خون او بدو ناسقام بخوابد خفت با بجلد در جبین ممالک و مشاق

تیمور در این وقت جوان و اول ظهور جلالت و کفایت وی در این واقعه بود مستح این مقال آنکہ عم وی حاجی برلاس کہ امیر قبیلہ و والی کس بود از جر حرکت تغلق تیمور خان ہراس بروی سولی گشت کہ سحاب خراسان کہ بخت تیمور غم کرد کہ باخان کا شہر طاقت کردہ اظهار اطاعت کند با بحیال کہ با چاکہ خود در نزول میکوید بجهت استخلاص ملک از آخت و قتل و غارت یا تا امید آنکہ سبب اطاعت بدو و مقاومت دوسنی قوی برای خود برآشد و در این باب در نزدیکی کہ از قوی معقول است می نویسد کہ درین امر امیر خود کما شایسته ایشان در جواب من نوشتہ کہ از غلیظہ چارم علی علیہ السلام سؤال کرد کہ ہر گاہ آسمانہا کما ہنکار دہد و در مہارہ کمان باشند و حاد تیر باشند و آدمیان ہدف آن تیر ہا گردند و تیر انداز ہدای باشند چہ حال آدمیان بجا گیرند غلیظہ در جواب فرمود کہ آدمیان راست کہ در خدا کریمند پس راست کہ در این وقت در تغلق تیمور خان کرنیزی و پیر و کمان را در دست وی گیری و اندر رسیدن این جواب قوی دل کشم و رفتہ تغلق تیمور خان را دیدم انتہی در ہر صورت این بدہر سبب ارتقا ع پایہ شہرت و استعایہ دولت او گشتہ و در اندک و فنی محل احماد و تغلق تیمور خان واقع شدہ بنا بر قول مولف تاریخ وی حکومت کس و بنا بر قول خود چنانکہ در نزدک می نویسد حکومت ماوراء النہر را باو مسلم داشت و حو و سبب جہر طعیان رعایا کہ بوی رسیدہ بود بکباب ممالک خنق بدشتان و کاشغر مراجعت نمود لکن چہدی طول میکشد کہ معاودت نمود و جمع ممالک باین چون و چگونہ بشیر کردہ میر خنق لباس خواجہ را بران بلاد فرزان و اساحت و تیمور را در ویر و میر وی مقرر ساختہ سرداری لشکر آن صفحات را بوی تفویض نمود لکن بعد از چندی سرار اطاعت وی بچیدہ و سوات مدیدہ علی انفصال در معرض مخاطر و ممالک و آمد و آمد بکباب شداید و مقامات عجیبہ نمود و ہم در آن اوقات تجارلی کہ حاصل کرد و بدان تجارت ممالک ہمہ روی زمین گشت تفصیل مشاق و احتیاطی کہ بوی رسیدہ اگر چہ مخفی ذکر نمود باند مجلدی مخصوص باید کہ بجهت مقاومت باو اوب زمان از ماوراء زوہ و وہان رشد و حکمت و عقل و نہامت و شجاعت کہ سلطنت و برا احتصاص ہم در ایام جوانی سبب امتیاز وی اردیکران گشت و بیشتر این ایام آوارگی در اطراف ملک خویش میکشت و ادب بر طرف موت و در عقب وی بود ہم اتفاق می افتاد کہ باوی از قصد نفرین بودند و بسیار کہ باوی بکت نفرین نمود لکن در بر حال امیر قبیلہ بود و دوست یہائی بسیار داشت و دشمنان وی می دانستند کہ اگر بقتل وی اقدام کنند یا اورا بدست دشمن قوی سپارند خون او بدو ناسقام بخوابد خفت با بجلد در جبین ممالک و مشاق

چنین بنیاد که هرگز ایس بوی دست نداد و دوستان وی هم در وقتی که در نهایت سختی و پریشانی بودند در آن
 رزک بودند چنانکه خود در رزک کویده یکی باین چل سوار بودند اما همه اصل و اصل زاده و امیرزاده بودند و
 تنگروی تغالی را تنگرفتم که در چنین پریشانی بچنین مردم بی مزد و بی توشه آمده بهیاری و اطاعت را قبول میکنند
 و با خود گفتند الله تعالی را باین کار بسیار است که این نوع همسر را مطیع ساخته بعد از فوت تغلق خان چون این
 مجبور شد که بکاشغور و کار تیمور روی برهیبودی نهاد بسیاری از دوستان اقرار بی بوی پویند هم گفتند
 منضم شدن بعضی از احباب خود را در رزک مینویسد که بدینوزار و عافایغ گشته بودم که فوجی از دور نمودار
 شد که از برابر بلند میگذرد و من سوار شده از عقب آن فوج در آمدم تا احوال ایشان را معلوم نمایم که
 ایشان چه مردم اند و ایشان بکی مقنا و سوار بودند از ایشان پرسیدم بهادران شما چه کسانی اند ایشان گفتند
 مانوکران امیر تیموریم که بطلب امیر میگردیم و اینک ویرانگی باجم من بدیشان گفتیم که من هم یکی از نوکران امیرم
 چو نیست که شما را ابربر می کرده با میر برسانم یکی از ایشان اسب خود را تاخته و رفته خبر میرداران برد که راه
 بری یافته ایم که ما را با میر تیمور رساند ایشان عثمان اسبان خود را کشیدند و حکم با حضار من نمودند و ایشان
 سه فوج بودند سردار فوج اول تغلق خواجه برلاس بود و سردار فوج دوم امیر سیف الدین و سردار فوج سیم
 توکبت بهادر چون نظر ایشان بر من افتاد بخود دشده از اسبان خود پیاده شدند و آیدند و از نو زدند و رگاب
 را بوسیدند من هم از اسب فرو آمدم و هر که ام را در بغل گرفتند و من بعد از خود را بر سر تغلق خواجه نهادم و
 که بنده خود را که بسیار پرکار و زربافت بود بر کرا میر سیف الدین بستم و جامه خود را بر توکبت بهادر
 پوشانیدم ایشان رفت کردند مرا هم رفت شد و وقت نماز در رسید و صحبت نماز ادا کرد
 و سوار شده و آمده بیورت نزول نمودیم و مجلس ساخته طوی دادیم انتهی تیمور را با امیر حسین که یکی از ائمه
 مقصد ما و راه اله بود و قرابتی نزدیک و مودتی تمام بود و منظور هر دو این بود که دشمنان مملکت را از میان
 بردارند و چون لباس مجبور شد که بکاشغور و در مراجعت با دمی مصاف داده و ویرانگست دادند
 لکن لباس چندنی کشید که معاودت نموده و امرای فرزبور را شکستی فاحش و او چنانکه سلامت جز در گریز
 ندیدند اما مقامت و ثبات الهی سمرقند و مرکت و میر ما بین اسبان را و و الیاس اجد و ابجور ساخته
 بطرف ممالک خویش رفت و از رفتن وی بلاد ما بین سجون و جیحون از ظلمه اجانب خالی ماند چون با پی
 الیاس از میان در رفت نزاع ما بین چنین و تیمور افتاد مصائب زمانه ایشان را با هم دوست ساخته
 و قرابت آن دوستی را استحکام داده بود و زیرا که خواهر امیر حسین در جلاله تیمور بود و اما امروز که دشمنان رفع
 و نوائب و فتح شد اتفاق و طبیعت متضاده از قبیل محالات میبود امیر حسین را خوش طبع و بکل و

در مشرب و فراخ بنیاد داشت بخواب که جای ضرر باینکه بوی رسیده بود از آن خد و جلب بطور نقدی یک کس
و کسان را که ازین سبب بفقرو فاقه و احتیاج افتاده بودند تیمور بقدری که در حیرانگان دانست همیشه مدد و
معاونت بمعاضد مینمود و مقول است که تیمور جوهر آلات و زینینه که متعلق بزوجه خود امیر حسین بود بعضی
از ایشان را و اکابر ملک که از تقاطع امیر حسین بکمال خراب افتاده بودند بجهت تادیل و رفع ضرورت احتیاج
خویش نمایند و امیر حسین ایشان را جریمه کرده آن جوهر را بر ایهایی جریمه از ایشان گرفت ازین قبیل دفع
اتفاق افتاده منظم باختلاف طبیعت نظیفین گشته موجب از دیاد و حشمت ما بین سید تیمور را بادیثه تغلب
نمک کردند و او اگر چه خیا نکه باید از آن تهمت ابراء ساخت خویش نمود اما از آن از خواطری مخفیست
در زمان اوقات فوت زوجه امیر تیمور که خواهر امیر حسین بود اتفاق افتاده کلی علاقه ما بین باطل کرد و چندی بعد
ازین قضیه تیمور بهانه دفاع لشکری متعبد به جمع کرد و جنگ با پسر شروع شد و ابتدای حال بخت مساعد
طرف مخالف نمود ولی چون بریستانی بغایت رسید تیمور بیکت فوج بهادری که غالباً در تاریخ عالم مثل آن
نشان نداده اند دست از عریف برد و از انهمین کار معلوم میشود که این مرد ناچار جمیع جهات جبل و تدیر و تاج
یا به صاحب جرات و تیمور بوده است و آن این است که از جمله نوایدی که امیر حسین را دست داد و نصرت
قلعه قرشی بود امیر تیمور در نزولت مینویسد که ازین جهت عبرت سلطنت من طبعان کرد که قلعه قرشی را در
بکر بعضی ارای من گناش دادند که رفته بجنک قلعه را مسخر کردم من گناش که من قلعه قرشی را چنین کردم
که اگر خواهم بجنک مسخر کردم با و چشم رنجی باشم من بر بید گناش درین دیدم که بجانب خراسان متوجه شوم
تا خواطر قلعه داران جمع شود و اینجا به گشته ایثار کنم و بشنخون بقلعه برده مسخر کردم تا لند کوچ نمود متوجه خراسان
شد چون آب آمویه عبور نمودم کاروانی از جانب خراسان آمده و متوجه قرشی بود و قافله سالاران کاروان
اربعانی من آورد من از احوال امرای خراسان از وی پرسش کردم و در فتن خود ابو لایت خراسان اظهار
نمودم و ایشان را خدمت نمودم و جاسوسی همراه کاروانان کردم و خود در کنار آب مقام نمودم تا آنکه جاسوس
خبر آورد که کاروانیان خبر فتن مرا بقلعه رسانیدند لشکر امیر حسین خستندل شده بساط عیش و عشرت مکنه
چون انجیر بمع من رسید از لشکر دو صد و چهل و شش جوان بهادر مردانه کار کرده از من و جد اسختم و از آب
کدشته ایثار کردم و در موضع شیر گشت رسیدم و یک شب و یک روز مقام کردم و از اینجا ایثار کرده در
یک فرسنگی قلعه قرشی نزول نمودم و فرمودم که چند زبان بر سیاهانایم بسته طیار سازند و درین وقت
فاطمه رسید که خود تنهارفته قلعه را ملاحظه نمایم چهل سوار بهادر همراه گرفته رو بطرف قلعه قرشی آورد و چون
سیاهی صبار بنظر در آمد بهادران را در نمودم که توقف نمایند و بستر و جده اند که خانه را و بچکان من بود و بستر

گرفته و چون کبنا خندق رسیدم و دیدم که خندق پرازانست نظری اطراف کردم تراوی که آب از آن بقلعه میرفت و بر روی خندق انداخته بودند بنظم در آمد اسب را به بیشتر سپرده و از بالای ترنا و از خندق گذشته بجای که در قلعه رسیدم و خود را بدروازه رسانیدم دستی بر در زدم و با فکرم که دروازه بانان در خوابند و پشت دروازه را بجای که وکل انباشته اطراف دیدم و قلعه را ملاحظه نمودم و جای که زیننه و مردبان توان گذاشت دیدم و مراجعت نموده خود را به بهادران رسانیدم و فوجی که در عقب مانده بودند باز در بانها رسیدند و به یکی مسلح شدند و نزد بانها را برداشته و بقلعه آوردند و از خندق بر روی ناو گذشتند و زیننه گذاشتند و بدریوار قلعه برآمدند. انستی چهل و سه نفر از ایشان را بجز است اسبان گذاشتند و صد نفر سوار واری عبد الله از زیننه بالا رفته در قلعه داخل شدند و قزاقان را که در خواب بودند بقتل رسانیدند و دروازه را گشودند و تیمور با صد نفر دیگر داخل شدند هنوز داخل قلعه نشده بودند که بجهت ترسانیدن دشمن در تاریکی شب با دویق و کرنا کرد و روی بارگ گذاشته و دهشت عظیم میخفطین و ابالی که از خواب جسته روی داده روی بگریز آوردند چون میدانست که دوازده هزار لشکر دشمن قریب به هزار و دویزه اند چند نفر از ابالی و قزاقان را عمد با کرنا تا بگریزند باین خیال که جز وحشت آید ابل قلعه با ایشان رسیده کمان کشند که جمعی کثیر در قلعه اند و بدین سبب بمحاصره اقدام ننماید لکن چون روز شد امرای امیر حسین را معلوم شد که کسیانیکه بر قلعه بنشینان زده اند فقط معدودی بوده اند غم نمودند که بقدر امکان از پامی نشینند تا دوباره قلعه را بجنگ آوردند حال آنکه و غار را از چهره حال خویش و لشکر باین نحو سازند اید و طرفین چنان غیر مناسب بودند که محال میبود که بهادران که قلعه را بدان جلادت و مروانگی گرفته بودند نتوانند نگاهدارند اما اگر چه قلیل بودند لکن همه کرازم و بهادران بودند و امیر ایشان تیمور بود و هر جمله دشمن را بر دانی که رو کردند و هر روز علی الاصل جمعی از بهادران از قلعه بیرون آمد و در روی میدادند و هنوز چند روزی نگذشته بود که اختلاف و نزاع در لشکر امیر حسین پدید آمده یکی از افرای فوج خود از ایشان جدا گشت و دیگران نیز بر روی صلاح و مراجعت دیدند و مقتضای کثیر از اسباب ایشان بجنگت بهادران افتاد و درین باب تیمور گوید بخیر بهمن رسید که غالب شدن بهادران مخالفان نه از بسیاری لشکر است و مغلوب شدن نه از کمی سپاه بلکه غالب شدن نباید و تدبیر است البته آوازده تیمور بدین فتح بلند گشت و امیر حسین بهرجله خواست حریف خود را بدام آورد و ممکن نشد اما بنا بر مصلحت طرفین و محاطه که بسبب عداوت ایشان متوجه ملکوت بود و امر بمصالحت اینجا میدنمودست که قبل از انجام این مصالحه تیمور چند جنگ با خصم خود نموده و در همه پیروزی ویرا بود و در یکی از آن جنگها است که گویند تیمور لشکر باین را خطاب کرده گفت بهادران امروز روز و جد و جد و قرض مروان است بزم سرد مروان

میدان بزم است در بلبله بطلان نغره کوس و گرنای آواز و سیخار و شراب خون دشمن بالجمله این مصالحت چند
طولی کشید که باز بمنار غمت و حکا و حشاش نماید و بالاخره قتل امیر حسین بجزند منقول است که چون امیر حسین را
در پنج کار از خیرت پر کردشت و غنیمت بردی غالب شد و در خواست کرد که او را بکند از بد تا بقیه عمر را برات گذرد
بنویسند و او را با جایت مقرون داشت شرف الدین که مورخ تاریخ تیمور است میخوابد پرده بر کار میخورد
باب قتل امیر حسین بپوشد لکن پرده که او میپوشد بسیار نازکست گوید که چون امیر تیمور رسول امیر حسین را اجابت
نمود از آن مصالحت ندید که سبب این ترحم ملک را عرض میخاطرات کنند و بجات ملک و صلاح خلق را
و قتل وی دیده یکی از امار که برادرش را امیر حسین کشته بود بقتل او مبارزت نمود و آن را این خود پیداست که اگر
چرا امیر علم کرد و فی الواقعی بود بقتل دشمنی که از فوت او پادشاهی ملکش بوی فتنه بعد از آنکه ملکات ماوراءالنهر
اورا متخلص و متصرفی کشته خالی از اغیار با عروس ملک دست در آغوش کرده پای بر سر و سلطنت نهاد و تا یازده
سال از تنگیام بنیان حکومت و نظم و دین امور و ضبط و ربط حدود و نفوذ و همچنین تنجیر بلاد کاشغر و خوارزم مستغنا
داشت بعد از آنکه تمام مطالب فرزیده غم تنجیر خراسان از نهادش سر بر زد و ممالک خراسان در آن اوقات
در تحت حکومت ملک غیاث الدین بود و ملک غیاث بعد از آنکه حرکتی کالبد بوج کرده چون دید تاب مقام
ندارد و از در اطاعت باز آمد تیمور بر جان وی بخنجر و دگر در برات و سایر ممالکی که در قبضه تصرف وی بودند
تعدی بمال مردم در آن کرد و آنقدر گرفتند که ابالی دیار را بقوت بگرفته محتاج ساخته بعد از آن قند بار و
کابل و خراسانی گشت لکن بعضی از قلاع مشکو درین بلاد و در اطراف و حوالی باید در مقابل وی ثبات و رزیده
باشند زیرا که منقولست که چهار سال انقضای نامیر و طغیان خراسان و فتح سیستان و باز نذران طولی کشید و جمیع
بلاد فرزیده و با خاک یکسان شدند زیرا که سیل قتل و غارت مغولان تا آن زمان چنان بسیار کن بود که اطاعت
اند با نیرمندی تواند واقع شد بعد از آن که از قتل و تخریب و هت و تعذیب این ممالکت بجای باز پرداخت
بفرم تنجیر ایران از حیون عبور کرده با ساسانی نسل هلا کرد که بعضی و نفاق و تن آسانی افتاده بودند از میان
بر داشته سلطانید که متصرف سلطنت ایشان بود در باب کرد و پس از آن از وارس که کشته بجزایران نگذاشت و نواح
از آن و ممالک شیردان و او را با طاعت کردن نهادند و در همان اوقات که خود درین صفات تنجیر و تخریب بلاد و
تصفیق و تعذیب عباد مشغول بود و سرداران وی کوستان ارستان و قبایل الوار که در آن اوقات فتنه حاج
فاخته بودند او بکروند و در همین اوقات بدفع ترکمانانی که بقطع طریق و قتل و غارت در صفات ارض دم
بای گرفته و دست تعدی و تجاوز و بال و جان نایرین بسیل کشاده بودند که رسته قراجه که سردار و امیر اقطاع
بود سلامت خویش در گریز وید شهر دکان که مقر ریاست وی بود مصون شده بیا و غارت رفت از آن پس

غرم سخا ص عراق عجم فارس و اصفهان نمود و حاکم آن بلاد و آن ایام سلطان زین العابدین بن شاه شجاع که یکی از آل
مظفر بود که بر فارس و اصفهان و بیشتر بلاد عراق فرمان روا بود پدر وی شاه شجاع در ایام حیات با تیمور دم از
موافقت میزد و در حین نزع پیر خویش را بحکایت وی سپرد تیمور فرمان با جضار وی فرستاد و زین العابدین
بعوض متابعت فرستاده او را بند کرد و پادشاه مغول همین را بهانه کرده لشکر باصفهان کشید ظاهراً شهر را
مضطرب خیام و معسکر سپاه ستاره احتشام ساخت حاکم اصفهان عموی زین العابدین بود چون ظهور کرد که
امیر را دید مصلحت در مقام دست ندیده اظهار طاعت نمود امیر ذاین صورت پسند افتاد و حکم کرد که یکی
متعین ابالی شود و لکن ابالی کثیر را بای حل کرد که توزیع نموده توجیه کنند و محضلان تحصیل وجه مشغول گشته هنوز
قدری از مبلغ معین ابالی نمانده بود که واقعه اتفاق افتاد که سبب خرابی ملک و هلاکت خلق شد و آن این
که جوان آهنگری شیخی بحسب تفریح خوب طبلی کوچک میخواست جمعی از ابالی بخمال آنیکه طبل مغولان است که تابخت
و تاراج شهر میرود جمع شده و ابالی خبر فتنه شد خلق را آتش غضب افروخته گشته بر مغولانی که در شهر بودند
حمله کردند و هنوز صبح طلوع نکرده بود که تقریباً سه هزار نفر از ایشان قتل رسانیدند و بعد از آن دو از او
بمحافظت خویش مشغول شدند لکن مقام محال بود چون این خبر به تیمور رسید نایره خشمش چنان بالا کرد
که چشمش حمیره و عقاشش تیره گشت بعلا و مصلحت درین یافت که چون ابتدای فتوحات ایران است بکین
شهر را باید عسرت سایرین ساخت و حال بهانه بحسب اصفهان در دست است اصفهانیان بخاره نمی
دانستند که مال چیست لهذا آنچه توانستند پاداری کردند و لی فایده بر آن مترتب نکشت شهر پوش
و غلبه گرفته و حکم قتل عام و تاراج شهر صادر شد و همچنین امر کرد که هر سپاهی باید بعد و مخصوص سرسپار
در نزدیک کوید اصفهان را دستراخت و بر اهل اصفهان اعطاء کرده و مصلحت را بدست ایشان سپرد و ایشان را عی
شده دار و عذر داد که برایشان تعیین کرده بودم بانه هر کس از سپاه قتل آورد من هم حکم قتل عام ابالی اصفهان
کردم انتهی شمار کشکان محال بود لکن مقبلاً و هزار سرب شمار داده که در میدان کلمه منار ساختند شرف
الدین علی که هم مومن و هم متعلق تیمور است نمیتواند انکار این ظلم کند لکن ذکر قتل عام را اجمالاً نمود و بعضی در باب
اخراجی که تیمور نسبت بقبور علمای اصفهان نمود و میگوید الحاصل تیمور بعد از قتل ابالی و تاراج شهر و حوالی اصفهان عثمان
عنایت بجانب شیراز اعطاف داد و سلطان زین العابدین را یارای قرار نماند فرار پیدش را از تمام فارس
مستخرج حکام میزد و کرمان و لرستان نیز از اخبار ابالی و انقیاد نمود و لکن تیمور هنوز از عزل نصب حکام و نظم و نسق
بلاد مفتوحه فارغ نشده بود که خبر حرکت قتمش خان دالی دشت قباچ بمبیت ماوراء النهر رسید از روی ضرورت
بدانصوب بنصبت فرمود و چنگال را بگرد و ضبط و ربط ممالک خود و بسط حدود آن باقی بلاد تا مار شغال و زید

افواج منصوبه اش بعضی بدو ارجین بودش برده و برخی در سواحل نهر اتریش و رود وولگا متورس افکندند و چون
 دیگر باره بایران معاودت نمودند راه مانزدان رفته حکام آن اطراف و نواحی را متقاعد حکم و مطیع فرمان
 نمودند و از بخله فوایدی که بر خرابیهای او مترب شد بهیضال تطایفه بود که نام فدائی برخود گذاشته در ممالکی
 که باین شمال و مغرب ایران واقع است بقتله و فساد و قتل و غارت مشغول بودند و هیچ شکست نیست که تطایفه
 فرجوره از سلسله اسماعیلیه بودند که شریح احوالشان در ابواب سابقه مرقوم گشت و در ابتدای سال دیگر عطیه
 عثمان یعقوب بغداد داده و جمعی از سپاه را از مهمت آوردن ایسکان و کردستان فرستاده و خود از طرف عراق
 به جانب خرم آباد و شوشتر در حرکت آمد خرم آباد و قریب آنکه کمانش از پشته دیل مسافت دارد و مقام امرای
 اگر او ایلی است در بای کوی افتاده است و قلعه سکی در وسط شهر بر سر سنگت چنانکه مستوف بر اطراف است
 ساخته اند عرضی بنالیس سی و سه درج و سی و دو دقیقه است و طولش از جانب مشرق جبل و هفت درجه و چهل
 سه دقیقه و دقیقه بعد از استخراج از مریوره طایفه میفند که ذکرش در شرح حال رستم مرقوم افتاد و کسی خبر رستم
 آن را نفی نموده بود و مستخر کرده جانب سیران خان بریز گشت تا منصور میر سلطان زین العابدین بعد از رفتن
 امیر تیمور بمادره الهه جایی پدر گرفته و بیشتر از ممالکی که در سابق در تحت تصرف آل مظفر بودند و ماره تپه کز
 بودند و چون خبر ورود عساکر تیموری کو شهر دوی سده قریب سه چهار برابر سوار مسلح جمع آوردی نموده بمقابل
 خشم متانفت و دو مرتبه بر قلب لشکر تیمور حمله برده بکلی شیره از نظم انسان را از هم کجیخته متفرق کردند
 منقول است که منصور در آن کیه و در خود را به تیمور رسانیده تیغ حواله فرق وی کرد لکن بیشتر بر خود او کار
 کرد تا بدو ایچون بخت موافقت کرد و هنر مساعدت توانست بود و وقتی که خود با جمعی بقلب سپاه تیمور
 حمله برد و فرما داد تا افواج جانشین نیز در حرکت آیند تا اینان که بختیچه و او را در میان سپاه دشمن گذارند
 تا بالاخره از پای درآید و شاه تیغ میرزا امیر تیمور سردی را بریده و زود پدید برد سرف الدین که خود در آن
 جنگ بوده میگوید که شاه منصور پیشتر کین کشیده چون شیر خنکات بمیانک میآمد و هر چند خرد صواب این
 هزار زبان میرسانید که ترس از چشیری ز شیر انگنان و لیری کن با دلیر انگنان لکن بکلم سابقه کتب اجل
 پرده غرور بدیده بصیرت او فرو گذاشت و در کوه پایتله وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار سوار ترک بر خاکی
 حمله کرده و قشونها را بر هم زده صف سپاه بشکافت و بکوتلها که در عقب لشکر او داشته بودند رسید و از
 آنجا عطف عثمان کرده مانند اردوهای و مان روی بجنگ آورد و از چهره وی معلوم بود که امید از حیات قطع
 کرده تیمور با جمعی از خود را رسانیده و نظاره جلالت وی می نمود و شاه منصور بر او حمله برد و تیمور خواست که خود را
 نیزه بمقابل او ستابد و یولاد چوره که نیزه دار وی بود و هنر میت نموده و تیمور با آنکه پیش از پانزده کس با او نمائید

از جای خود برخیزید تا شاه منصور برسد و دو نوبت شمشیر بر خود او رسانید لکن هیچ ضرر بدو نرسید و چون
 کوه را سرچشمه بیکو نه تعیین بوضع او راه نیافت عادل احتیاجی سپهر بالای سروی گرفت و قماری بسا دل کوششها
 مردانه نموده دشمن بر خیم شمشیر از کار باند انهی و هم او کوید که آخر الامر میرزا شاه رخ با آنکه بمغذ ساله بود
 بر منصور حمله برده و منصور در ابریده نزد تیمور برده پایا پدرانداخت و ویرا تهنیت گفت تیمور پسران
 و نوینیان را در کنار گرفته مراسم شکر آبی بجای آورد و ایرانیان را روی مکرز آرد و دند شمشیر از مفتوح کشت
 بقایای آل مظفر گرفتار و عرضه شمشیر گشتند امرای لشکر شمشیت ممالک مفتوحه مقرر شد بد بر فرمان ایاالت ایشان
 بعضی التماسی با دشاهی شکل بچسبند و این رسم سلاطین تا ما بود که هر شهر یک جنگ و غلبه است
 میافتاد و این نشان انبیا زبید و دند پس از تیغ خطه فارس لشکر قیامت اثر بجایب بغداد در حرکت آمد سلطان
 احمد المغانی در آن اوقات امارت آن ملک داشت و چون رعیت از ظلم و بیداد وی بجان آمده بودند
 در معاونت لشکر امیر تیمور دم موافقت زدند لاجرم او کمر نیخته بغداد و مضافات آن صهیبه فتوحات تیمور
 گشت و بعد از فتح بغداد و غنیمت طلع مکریت با وجهه همت ساخت و مکریت طلع ایست و مرتب بدو طلع
 بغداد و موصل و بر قلعه کوهی واقع و بحصانت بنیان و استحکام ارکان مشهور بعضی از مصنفین بر آنند که بانی
 آن اسکندر راست و بعضی دیگر نسبت بنای آن را بسلاطین ساسانیه میدهند علی ای تقدیر این طلع از قلاع
 قدیمه دوزگار راست و در آن ایام حسن نام یکی از امرای دزدان یا زوزدان امرای آن قلعه مستولی گشته دست
 یافت و تاراج بر اطراف و حوالی گشاده و بدین سبب بنیاد و دشت و هراس در ضامیر ادانی و عالی نهاد
 بود چون خبر منفعت ملک امیر بدلتوب گوشه روی گشت و دانست که نه راه مغرانت و نه جای مقرر لهذا از
 حیات مایوس گشته بترقیب آلات دفاع و تجهیز اسباب جدال و نزاع پرداخت شرف الدین فیضی و قایم
 این محاصره را بنویسید و احتمال دارد که چنانچه باید از عمده تقریر بر نیامده باشد ولی وضع کلی که عساکر تا آن طلاع
 مصونند را محاصره و مفتوح میکرد و اندر دست میداد محض سخن وی آن که تیمور اول لشکر آراسته گردانید
 بنواختن کوس جنگ حکم فرمود بعد از آن سپاهیان طلع را احاطه کرده بنصب زدن شروع نمودند و امر کرد تا
 منجیق باو آلات سنگت اندازنی نزدیک بدیوارهای طلع برپای کردند و حینه خود را فرمود تا قریب بصفوف
 یورش زدند تا خود بنصبه تحریص و ترغیب لشکران نمایند و حکم داد که بهر نوع هست طلع را بغلبه بگردانند تیغ طلع
 در نظر از حیل محالات می نمود و از آن رو که دیوارهای طلع یا کوه بود یا اینکه هر جا شغب و شکافی بود و چنان ساخته
 بودند که در ارتفاع و شخن و صلابت با کوههای متصل فرقی نداشت مقولست که عساکر تا آنجا بجله دستی
 چاکلی تمام نغز زده خود را پایا و دیوارها رسانیدند و یکی از امرای برجی حمله برده آن برج را از تصرف مستغفلین

پروان کردند چو آن برج تصرف درآمد به دولت سایر باستانان با بیکت افتاد مستغنی بروج بقلعه پناه بردند
بعد از آن علی الفور حکم شد که جمیع لشکر یکبار به یورش برسد و همچنین از صاحب نظر نامه منقولست که منند سان اطراف
قلعه را با فوج قشون قسمت نموده و قسمت هر طاقه را با حلقه فرزند معین کردند و دستور العمل نقب بریدن نیز
بر جهان طایفه و استحکامات را نوشته بدست امرای هر فوج دادند نقب اقل بعد و توان بکشت خان که از افواج میسر
و بشاغت و بهادری از سایر لشکر اختیار داشتند محول شد و در سلطان کار فرمای ایشان بود و چون نبوت کار
میکرد بعد از ایشان توان شایع میرزا امیر چهارم تیمور بجای ایشان بکار مشغول شدند و چنان جا بجا گدستی بکار بردند
که در خیلی قبل وقت بخانه و دو پا و نیم که سی و پنج دراع باشد شک را شکافتند و سایر عمارت که جمع بهمین نوع بشمار
میورنیدند مر و دست که همفا و دو هزار کس با حیدر روز علی الا اتصال نقب بریدن و کوه که گذشت مشغول بودند
ازین میتوان قیاس کرد که استحکامات کمرین چه قدر بوده است با بجهل چون کار نقب زدن قریب با تمام
رسید باین محصورین و محاصرین از مصالحت سخی رفت لکن صورت کمر فته محاصرین را در گرفت فلقه اجتهاد و
استنداد و دیو پذیرفت تیمور حکم کرد تا بقهارا پرازمهریه و لغت کنند از تواریج و در میان معلوم میشود که این نوع
نقب کنند بجهت گرفتن قلاع در ایشان بوده است چنانکه با نقب را تا میان قلعه برده از وسط آن جمعی در
شب سر بر آورده بدون خبر دروازه با میکشوند و در شک فتنه را داخل کرده قلعه را میکشند اندک یا میکشند و دیوار بار
خالی کرده چوبهای قوی ستون نموده و بقهارا از بهریه و لغت بر کرده بش میزدند و بهر دو توپ کوبید که در عهد داریوس
ایرانیان این شیوه را میداشتند و بعضی از مصنفین فرنگستان را عقیده است که مردم کرک نقب زدن از ابالی
سفر فراتر کنند الفقه در شب میترحم سازند و روز بعد شروع محاصره بقهارا آتش زدن ابری سیاه از
دو در فاصله تا برق آتش بجو بهائی که در زیر ابنیه ستون کرده بودند رسیده بیکبار بر عدا آسا و آزی بکشتن کاف
نموده که بهار دیوار با بسیاری از درج مستحکم بکف فتنه بر زمین افتاد و تا آریان بدون توقف حمله برده پای جلالت
بدون مسئله نهادن جنگی صعب رویداد چنانکه صاحب نظر نامه گوید محاصرین ازین نام و محصورین ازین جان داد
مردی و بهادری دادند چنین نماید که ابالی قلعه پای اری کرده که در آن حمله فتح قلعه میسر نشد تیمور حکم کرد که بقایای
دیوار بار نقب زده آتش زنند با سینهائی که توانمندی افتد داد و آنچه در آن کار میکردند از پنج و بنسب آید
حسن مجبوراً بقلعه ارک که آن نیز در غایت حصانت و استواری بود پناه برد و امرای جلالت متعارف از انوزده
رضت طلبیدند که یورش برده آن قلعه را که آخرین ملاذ در آن بود و بقهر و غلبه گیرند و کار را با تمام رسانند
امیر راضی نشد فرمود آن حصار را نیز نقب خراب سازند در آن وقت اهل مسئله پنجام فرستادند که اگر
امیر بر جان ایشان بختناید قلعه را تصرف دهند تیمور ازین طلب سر باز نه گفت اگر ایشان خود را بسپارند

ایستادند من بعون تقدیر بخاره و زردان را با خاک یکسان خواهم کرد و سپاهیان را ازین سخن عرق غیرت برین پیش
 و حرکت آمده بجد و جدی هر چه تا متر قطعه کشائی مکرر شدند و در بیست و پنجم ماه محرم کار فتح با انجام رسید و
 وی بنظر تیمور رسانیدند و بنابر قول شرف الدین تیمور رعایای بکلیه راجد کرده فرمود تا ایشان را اسپسی نرساند
 و لشکران را بر امرای توانا قسمت نموده فرمود تا بشکوه و عقوبت بسیار رسانند و این قسم قیمت معلوم است
 بجهت آنست که لابد از هر نوعی چند نفر در جنگ کشته یا مجروح میشود و چون دشمنی بدست ایشان افتد آنست
 خون مردان خویش کنند که بکیند از دوس کشکان کله منار با ساخته و بر هر یک نوشته بودند که این است حق
 را از زمان و هم شرف الدین علی یزدی گوید که چون فتح کمرت با انجام رسید تیمور فرمود تا بعضی از ظا
 را بحال خود باقی بگذارند تا بجهت علامت تخریب آن قلعه بر صفحه روزگار بیاورند و کار بهمانند بعد از تخریب کمر
 در اطراف عراق و جزیره العرب و کردستان و کرتیان منتشر شده و جمیع آن بلاد را بجهت تصرف
 تو قمش خان و الی جان جبارت کرده سپاهی تخریب حدود شیروان فرستاده بود و لهذا لشکر
 کشیده و او را از بیست و اده از تاج و تخت بر انداخت یکی از مصنفین گوید که درین جنگ سپاه تیمور
 عدم ذخیره و قلت عدو حیوان پایی عزیمت از جای برده بودند که بزمیت متعین بود و تا سر و امجیل علمه
 تو قمش خان باز شوه و اده و در حین جنگ علم را سر کون نمود و لشکر بخیلانیکه سرور ایشان کشته شد و وی
 بگریز آورد و بعد از آن لشکر بمالکت روس کشیده تا مسکو رفت و آن شهر را گرفته تا راج کرد و شرف الدین
 گوید سپاه تا از این جنگ عدوی کثیر از زنان و دختران و پسران و شایل آورد و دوازده سال دیگر استر با آن راج را
 و بلاد چرخس را غارت نموده و جمیع قلاع مستحکمه آنصفحات را متصرف شد بعد از فتح فرور و بمصر قندهار و طاجت نموده
 غم تخریب و دستان نمود اغلب امرا بر خلاف این معنی زدند و گفتند که اگر چه پند را میگیریم لکن اگر اقامت بنایم
 بسبب اوضاع شود و اولاد و اخفاء و اسباب بواجی کرم مزاج نیست و زمانه پدید آید که تیمور را گوید که درین باب
 استخاره از قرآن کردم این آیه آمد که یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و بدین سبب امیران اینی
 شدند و هم او گوید چون مجموع لشکر من نود و دو هزار سواری بود و موافق و مطابق عدد اسم محمد این عدد را افعال
 بنکو و مبارک گرفتم العقیقه تیمور در برج سال که بهند و دستان لشکر کشید و کثرتی بجای دولت مملکت سیاه پوشان
 نمود و این طایفه در کوستان بدخشان است و از قدیم اقایام سر با طاعت پیج پادشاهی فرود نیارده و
 تیمور قلاع ایشان را بغیر و غلبه گرفته و قاپ ایشان را در سلاسل اطاعت آویخته و از ایشان عهد گرفت که در
 قتل کنند لکن بعد از مراجعت تیمور کما شکان وی را قریب هزار نفر کشته ممالک خود را متصرف شدند
 آن بلاد تا ختم منجر ساخت و بنابر قول شرف الدین تیمور رعایان ایشان راجد کرده جمیع مردان آن طایفه

جنبه
 شد ز خان
 ده جی ز خان
 غنچه

ذکر سلطه امیر تیمور کورکان

باب ۱۷۳

بقول نویسنده لکن این همه رنطع سبیل انضاطیفه شده ماطاع کسی کردی ساد و نامرور باقتضای عادات و زبان
 و ترتیب مخصوصه خود ترتیب میبایند و اما باطلای این اطراف و حوالی در مسکن و مسلمین انصاف است همیشه از این
 در حرکت و سراسرند باطله تفصیل و تابع هندوستان در نظریه کلیستار پای بسیار میت مثل اما که خود حرکت کند
 و سروران و بی باک است انعامستان و اکثر بلاد و طمان ناخت آورده و تا بدلی سحر و کی گشته بعد از محاصره و محصری
 و بی باک بر صبر آورد است بیداری را که در آن ممالک افروخته شده و ایوا فقه متوال قیاس کرد چون عسکران
 فریب بدلی رسد زیا و در بر صد هزار از اسرای هندوستان در لشکر بود و سبب اینکه ساد و جمعیت انسان
 سبب غایتی حرکت سبب این بود حکم شد که جمیع را بقول ساد و مرکز را که انجوا می این امر سر زار و در مورد سبب
 شده و آمد شرف الدین علی که ایگونه و تابع را عا لبا مختصر ذکر می کند و تا بخواهد مدنی بچیت هر یک میگوید در
 واقعه بعد از غلبه شکایت میگوید که مولانا ناصر الدین عمر که از برکان طلبا بود و بر کرکشتن که سعیدی را صبی می ست
 درین مقدمه مجبور شد که نقل یزید و اقرار علما مان خود حکم دهد و مر و بست که در آن قضیه یکی از حاکم اجل جان
 بد سر و در تاریخ شهر این شیخ را تعلیم شان نداده اند لکن کسی را که از وی این عمل صدر یافت مورخان و مشیر
 او را قریب مرتبه الوهیت میسر ساد و راضی نمیشوند که فقط در صفاتی که در وی بود و مثل تبعات و تدبیر کار دار
 در محاربات او را ستایند بلکه مبالغه در تعابیر بسیار خصوص در حم و در انصاف می بنمایند الحاصل تهر میرت
 نیز که بده و است قریب بدلی و با بن و دو و کنگ و جها واقع است بغلبه گرفته است انجا بنحیرانی که بهمان
 حرکت کرد چمن بنایید که سطح هندوستان جمیع تصرف و می نه آید و به شرف الدین علی در واقعه میرت گوید
 که مردان که بحیث جان بدر بردند و در آن و اطفال ایشان در قید اسارت آمدند چون در قید بنهند وستان پر و خست
 بهرگز مراجعت نمودند و از زحمات مفر آسایش نماند که خبر رسید که جمعی از امرای ایران بسبب بی اعتمادی بهای
 حکومت میرانشاه که شرف الدین او را مصر و ع میخواند علم طغیان افراشته و احدی غلامی و دوباره بعد از تصرف
 گشته و والی کرچستان کردن باغی که می کشید و بنابرین اخباری خوش مجبور اشکر بر سر کرچستان کشید و با غیاب او گشت
 داد و بیداد و قه طایغان را پایا ل ساخت و غلبی از انالی آمد و بار را بر سر ای که و کبکی از نامر فایع کرد و قریب بهمین
 اوقات غلام تخیر تمام و مصر در دم نمود یکی از قبایل نامر بتابعیت سلاجقه قویله در آن دیار حل فاست انداخته
 بودند و چون آفتاب دولت آن سلسله و می نزوال نهاد عثمان نام بردن آن بیبیلدهم از استغفال زده نیکی
 شهر را که قریب بر ساد واقع است محل سلطنت خود ساخت این طایفه را عثمانی بسبب نام و می خوانند اول
 افتد از این سلسله را میخوان گفت از سنه معتقد بحری است که برادر و سید عبیدی است و اعقاب و می حیا
 افتد از سنه و بایزید بزم سلطنتیه که نسبت اما خبر حرکت تیمور با و فهایید که با بد و حفظ جان خود و کوشند و از ملک
 تسخیر

و یکدیگر چشم پوشید بایزید غیره عثمان است و پادشاه چهارم عثمانی بتلوی مزاج و ظلم و بدیدار و موصوفت بود لکن
 بعضی از اخبارات ثباتی و افروختن حاجی با بنظر ظاهر نموده و چون بسیاری از اوقات در غایت سرعت از یک
 یکت خود شکر بیکر حدیث بر لقب ایلدرم یافت و ایلدرم در ترکی یعنی برق است یکی از رسولات تیمور از
 بایزید این بود که قرا یوسف ترکان که با و پناه برده بود بکجاشکان او سپارد و چون بایزید از قبول رسولات
 وی سر باز زد و جنگ شروع شد تا باز در محاربه که در نزدیکی انکوریه واقع شد مغولان منصور و تاتارکان مغلول
 شده کار بر بایزید تها کشت مرویت که ترکان را پیش از آنکه بحرب اقدام کنند از پنج سفر و شقت و غلظت بگری
 رسیده بود و نیکو معاومت ممکن بود و عرق غیرت بایزید نیز وقتی به حرکت آنکه دست لشکریان از حرکت
 افتاده و کارشان از دست رفته بود از بالای بلندی که بحسب ملاحظه جنگگاه رفته بود پائین نیاید و کوفتی
 که کارشکار چاره گذشته بود و چون حالت یاس بر عقل غلبه کرد خود را در میان غنیم انداخته بعد از ظاهر شجاعی
 سپرد و گرفتار گشته نزد تیمورش بر و نند بنا بر مورخان ایران تیمور ویرا غایت تعظیم کرد و نوازش نمود و فرمود
 تا اسباب آسایش وی را آماده سازند تا یکسال بایزید داده که در لشکرگاه بود با احترام با وی سلوک نمودی
 کونید سبب فوت بایزید آمده و زیاده بود که بسبب این مصیبت بر خاطر وی سیلایافته و چون بایزید
 بدین سبب بر مزاج وی طاری گشت و آنچه در او و علاج بروی عرضه نمودند قبول نمود و ایحکامیت بنا بر قول برخی
 جلالیس او شرف الدین علی بر دی است لکن ابن عرب شاه که مؤلف تاریخ تیمور است در عربی بر خلاف این نوشته
 و میگوید که تیمور بایزید را در قتل آهنگن مجوس نمود ^{الغصه} بایزید شکست ممالک وی بقصر مغولان و داد
 قبل از این فتح احکام تیمور بر بلاد شام و مصر و مواعل دریای روم و بغا قسطنطنیه جریان یافته بود و بهر شهر که در مقام
 مقاومت نمود آتش بیداد و آفر و خستند و غرمن عمارتالی از آبشیر آتشبار سوختند چون مباح تیمور رسید
 که دولتی عظیم در از میر جمیع است در صدد تسخیر آن برآمد گویند که در عرض پانزده روز آن شهر فتح شد و حال آنکه
 بایزید هفت سال در تسخیر آن شهر بکسر برد و ازین فرق ما بین لشکر مغول و ترک را میتوان قیاس کرد و شرف الدین
 قصه این محاصره را بقتضی ننویسد و گوید همان قسم که در فتح گزیت نقب زدند با این شهر نیز همان نوع سلوک کرد
 و اگر چه درین غایت جلالت بجای بردند اما بالاخره بحسب کثرت لشکریان مغلوب گشته بجز معدودی که بکشتن
 خود را بکشتی با رسانیدند همه بقتل رسیدند و چون تیمور از بلاد شام مراجعت کرد جمعی کثیر از قبایل از آنکه در
 سرزمین توطن داشتند که چایند بعضی از آنها و اء الهز و برخی را پاران فرستاد و با بجمعه بعد از قیامت مقرر
 چندی با نظام ممالک محروسه اشتغال و در زید و چون آن امور با انجام رسید مجدداً خواست تسخیر ممالک که مانند
 سایر خواستهای انسانی که هر چه پیشقانی آن پروازند از رویا و یا ندانند و دشمن سر برزد و لهند با حضار و قریبای فرمان

و چون امر اخيرا پديد آمد كه در كمال خيال تبحر ممالك چين و هند و خاطر من طمان فائده حو من مسل حكمرانان و ديوار
افاده نود و يمتور گشت در مدت تمت قبايل آتاه سلمات لحاظ نام و سلك لارام است كه حكمتي كه در موانع ايا الله
در سخت تصرف اينان بوده است و دمار و بچك آمد امير متجربان در وقت متعارف و يك مرتبه از عظمي كرده و
جميع امرا سر رضا خدايد بد و حكم صادر شد كه تهنه و تدارك سهاست معرود در يمتور سرگشت اربيران در ك
خود را بمكاني كه در عياف و ي زمان روانو بد معين كرده و بخت و روي فرودان و فرود را دكان خود و تر طول بيا
نوكاه موده و ماد و يست سر از خردان كار ديده و سرداران حركت آرموده و متوجه صوم فصد كست ترف
الدين علي كويد حو قزلبا ي جمع شد و اينان را مخاطب ساخته گشت كه تبحر ممالك و سيعه و تحصيل فتوحات
عظيمه بدو ن ثقل و حراي جمعي كيز مسلمانان بانك اخلا دار حرامكان و ي حاج نود و كلف حال غم كرده ام
كه علي بيك و در كك كم كراين حبه تدارك متفانت اعمال من تو قطع و قطع كراين در نظر اسب و تنها كه در ك
من و مانكا بان من سرگشت موده ايد مهربان علي بهيم من جو اميد بود و معراي كعار سنانة مسل اينان را در عين و
امدادم و مساعد كاي ساكل سيات و سايريم كراين كروار و ككاه و ماضي و تدارك فاعات متودير كه خدا بد
و رايه ان الحسداف يد هفتن بالتيثا ك حو اربيتة اسباب فارغ شده ايد از اجل در داده و در ورجا
مثنه داده و دم رجب سبه مستفاد و هفت تحري در حركت ايد و ارسجون در بهكا بكيك سبه نود و كد كست
لكس حو اربازر سيد مرعي صعب و روي طاري شده و بعد از جدر و روار و اصدات و ديار و رحمت و ي
فارغ كست در مرعي موب پس راد و خويبر حجه جا كير و اولي عهد بود و تفر با جمع مورد حال شرقي كه تاريخ اين يادش
را نوشته اند در مروج و ي مطالعه و اطرا موده اند و سر و مختاغت و مضايير او را در حراي و كركر و ده و فناي
اعمال و افعال او را ياد نوشته يه يا كرتوا سته اند و محد و در دانسته اند بكي ارسجور ريس اينان كه تفصيل كتمان راي
او را بكيك مفر است تا بكيك ميو و نه روي كاه كار بود لكس بكيك يد كه روي يقين است كه كسا بان او ميش از موت
آرميده و متود روح او را ريس را در و راني سراسر و حار و داني فعل كه و مستقاي ابن جمع جاي لوس جو شاد كواحه
من محمد بن عبداللّه شفي الانصاري المعروف باسم عرشه اسب كه رطاف اين طالع تاريج ممتور را بطوري كه
مداوب شده و حقه حقيده اقتضا مكند نوشته چنانكه اراين عمارت كه در باب موت او نوشته است
معلوم ممتور محال فيهم السناء و كراجه عواصفه و سب بهيم خواصف و اوصافه و اقام عليهم اسما ك صرامر
و عظم بهيم رمارع صباره و ظل باد و يه و طعن ياديد مهلا ياميتوم و رويد ايتها الظوم العتوم نالي متي تحرق القنوة
ساركت و قنسا لا كداد ادا كك و او را كك نال كست احد عسي جسم نايابا نالي العيسين و نكل شيجان
ايفراني سبب اتصال الملا و العاد و كس لقرا ن بحسين و آن كست ردت العفوس و بر ردت الانعاس لمحات

و چون امر اخيرا پديد آمد كه در كمال خيال تبحر ممالك چين و هند و خاطر من طمان فائده حو من مسل حكمرانان و ديوار
افاده نود و يمتور گشت در مدت تمت قبايل آتاه سلمات لحاظ نام و سلك لارام است كه حكمتي كه در موانع ايا الله
در سخت تصرف اينان بوده است و دمار و بچك آمد امير متجربان در وقت متعارف و يك مرتبه از عظمي كرده و
جميع امرا سر رضا خدايد بد و حكم صادر شد كه تهنه و تدارك سهاست معرود در يمتور سرگشت اربيران در ك
خود را بمكاني كه در عياف و ي زمان روانو بد معين كرده و بخت و روي فرودان و فرود را دكان خود و تر طول بيا
نوكاه موده و ماد و يست سر از خردان كار ديده و سرداران حركت آرموده و متوجه صوم فصد كست ترف
الدين علي كويد حو قزلبا ي جمع شد و اينان را مخاطب ساخته گشت كه تبحر ممالك و سيعه و تحصيل فتوحات
عظيمه بدو ن ثقل و حراي جمعي كيز مسلمانان بانك اخلا دار حرامكان و ي حاج نود و كلف حال غم كرده ام
كه علي بيك و در كك كم كراين حبه تدارك متفانت اعمال من تو قطع و قطع كراين در نظر اسب و تنها كه در ك
من و مانكا بان من سرگشت موده ايد مهربان علي بهيم من جو اميد بود و معراي كعار سنانة مسل اينان را در عين و
امدادم و مساعد كاي ساكل سيات و سايريم كراين كروار و ككاه و ماضي و تدارك فاعات متودير كه خدا بد
و رايه ان الحسداف يد هفتن بالتيثا ك حو اربيتة اسباب فارغ شده ايد از اجل در داده و در ورجا
مثنه داده و دم رجب سبه مستفاد و هفت تحري در حركت ايد و ارسجون در بهكا بكيك سبه نود و كد كست
لكس حو اربازر سيد مرعي صعب و روي طاري شده و بعد از جدر و روار و اصدات و ديار و رحمت و ي
فارغ كست در مرعي موب پس راد و خويبر حجه جا كير و اولي عهد بود و تفر با جمع مورد حال شرقي كه تاريخ اين يادش
را نوشته اند در مروج و ي مطالعه و اطرا موده اند و سر و مختاغت و مضايير او را در حراي و كركر و ده و فناي
اعمال و افعال او را ياد نوشته يه يا كرتوا سته اند و محد و در دانسته اند بكي ارسجور ريس اينان كه تفصيل كتمان راي
او را بكيك مفر است تا بكيك ميو و نه روي كاه كار بود لكس بكيك يد كه روي يقين است كه كسا بان او ميش از موت
آرميده و متود روح او را ريس را در و راني سراسر و حار و داني فعل كه و مستقاي ابن جمع جاي لوس جو شاد كواحه
من محمد بن عبداللّه شفي الانصاري المعروف باسم عرشه اسب كه رطاف اين طالع تاريج ممتور را بطوري كه
مداوب شده و حقه حقيده اقتضا مكند نوشته چنانكه اراين عمارت كه در باب موت او نوشته است
معلوم ممتور محال فيهم السناء و كراجه عواصفه و سب بهيم خواصف و اوصافه و اقام عليهم اسما ك صرامر
و عظم بهيم رمارع صباره و ظل باد و يه و طعن ياديد مهلا ياميتوم و رويد ايتها الظوم العتوم نالي متي تحرق القنوة
ساركت و قنسا لا كداد ادا كك و او را كك نال كست احد عسي جسم نايابا نالي العيسين و نكل شيجان
ايفراني سبب اتصال الملا و العاد و كس لقرا ن بحسين و آن كست ردت العفوس و بر ردت الانعاس لمحات

ز نهری منک ابرو او کان فی جرات نک من جرد السلین فاصحابهم واهم فنی آیامی بچون اند ما هو اصم و اجد فوا مثلا
 جابیک فخذما انیک و واندلا یحیک یا شیخ من بروریب المنون لوانج جرجرة و لا و انج لیبیک کانون
 لکن شاعتق این مرد غریب نه موقوف بر مدح خوشا که گویان نه بر ذم و ستمنان وی بلکه بر اعلائی است که در آیام حیات
 از وی بطور رسید امیر تیمور بچون اندام و کشادگی و درو باض چهره و صلابت و از انصاف داشت و از جانب او
 لنگ بود و صفات مخصوصه وی قابل ملاحظه است زیرا که در افراد بشر کسی مثل او صاحب صفاتی که در طلب بزرگی
 نوع معین بر خود مقصود و حصول ابرام بآید نموده است شجاعت بمراث داشت زیرا که امیرزاده یکی از قبایل تاتار بود ولی
 در نوایی که در آیام جوانی بوی رسید و در اقتشاش مملکت تجربت آموخت که حکمت را بر قوت و تدبیر را بر شمشیر چا
 و همچنین در آن آیام بود که دانست که در اسباب نیل بر او و طفره مقصود از هیچ اندیشه نباید کرد و از خطری که کریرانان
 ممکن نیست روی کردن نباید شد و بعلاده خود در اسرار و رموز نشاء افعال ناس نموده هرگز پای و در جرم معلوم کرد
 و بدین سبب جمیع کسانی که در اطراف وی بودند آلات و ادوات ترقی خویش ساخت مشکل است که بتوان گفت
 که در مزاج این مرد خدعه پیش بود یا غیرت و کدام یک از این دو صفت اغلب و دشمنان خویش را میسر ساخت
 در ملکی که او بود امیری بی پایه و بی تعلقی داشتند و مردم وی را به تنگی نام میبردند هر چه میخواست میخواست
 در تمام عمر مقصود میوردیمین بود که علی الاصل این دو معنی را صورت دهد بموارد تنوع در مزاج ایشان می نمود و حرکت
 شان را بیک برصد تعریف و تحسین میکرد و در حرص و آرزویشان پیش از توقع میرسد است و شجاعتشان را با انصاف
 پادشاه میداد و بعلاده نامایات شان را متحمل بود و بر کنا با نشان چشم عفو و انما فی عیون شید و افعال او باید از
 عربی در مزاج این قسم مردم داشته باشد و قانع آیام جوانی وی انسانه داران بود که صحبت ترقی و متابعت بر
 پسران خود میکشند و در آیام پیری و بزرگی نیز در میدان نرم پیش از همه می ایستاد و پیش از همه میکوشید چنانکه خود
 و تر و تکت گوید چون جامه سلطنت در بر نمود چشم از سلامت و آرام پوشیدم از بیست سالگی تا پس بقا و
 یک که پیش از پنجاه سال است که روزی از عمرش گذشت که مایه در مخاطره بنودیا و مجار به و میتوان گفت که در مجاز
 سپاهیکری مثل او شجاعت بقیاده بود و قدرتیت و دیگران را نیز از نهان صفت که در خود زیاده بود و قیاس میکرد
 چنانکه در ترک گوید و امر نمود که حق سپاهی را ضایع بنمایند و هر سپاهی که به پیری رسید ویرا از غلوفه و مرتبه
 محروم و معزول گردانند و کار سپاه را پوشیده نهند و مردم سپاهی که حیات باقی خود را به مال فانی میفروشد
 مستحق جلد و باشند و لایق انعام و ترفعت اگر ویرا از انعام محروم سازند و کارش را پوشیده ذارند بی انصافی
 کرده باشند و یکی از خصایص بزرگ او ثبات رای و استقامت بود چنانچه در هر کاری که شروع کردی دیگر
 هیچ گونه مشکل سب راه نمیگشتی و او را در تمام آن باز نداشتی و حوادثی که در دیگران صورت یاب میگردید روی تو

در بیان
 تیمور کورکان
 در بیان
 تیمور کورکان

اغراض بحری بود و در چنین مقامات عادت می نمود که حکایت میکرد که وقتی اردویشان قرار کرده بخوار میاه
 مردم وجه ساعت نهادن حرا سر مردم و در حال پستیانی خود مکرر میکردم که ناگاه بطرم رموزی امان داد که در آن
 ظاهر که برادر خود را گرفته و در دوار بالا می رود و من متروم که دانه شصت و هفت دفعه سناکت افتاد کلن بکریه
 آن را در دست داده تا ناچاره آن دانه را در سر دیوار بر دارد دیدن این صورت در ساعت فتوحی دست
 داده قوی در من پیدا نمود و ادام العزیز را فراموش کردم ناچار این قسم سردار را نایب سپاسیان بر سر نهاد و او
 باست با صفت سران را بر این سبیل متعلی و اذاعتنا فی تحکیمات سایر اسب داشت معصود او ملحدی مام و فتح
 ملا و دو و صحت تسبیل اسباب آیند و مطلب بر داد است که کلن ناگذاشتن با حلقی مایع حان شود چنین
 و امود که در که سر تعیت مقید است و در احادی لوازم مذهب استقام داشت علماء احترام میکرد و ایتان
 بر در عوض با وی میکشید که حدالک سلاطین دیگر انوداده است و در کلن خود این عنایت را در همه
 حاکم معلوم نمود که با خود متعقد بوده است یا میدانسته است که ایکو صحتنا در خاطر نانی از سواد نودار
 شایع سپردی در که مدی که سخا فانی چنین میوسد مقولست که تیمور قواعد حکمرانی را مایع و سرعت محمدی را
 در ماکت خویش جاری کرد و کلن حبیب نماید که سواد کم قواعد سکری که چکر خان بها تغییر داده اسب نودن
 وی در دست اسب دست مطالبه کلمات قواعد حکومت که با صیت خود تیمور میکشید که گذشته است
 کلن کی از قواعدش بدست میدد که بجهت سایر رعیت امیر توان و جبات ماسی و در ماسی دوده ماسی مای شکر
 منصوب قضا و عدالت و تحصیل نایه ماکت مفتوحه معین شده اند این قسم مردم که جدا افتت بسیار میکردی و عطا
 عوامری است که بنواسد و دعوی کسب الله بکار این قسم امور میجوید علی الخصوص در مملکتی که معصود و امانی است
 علی نایده که در یکوید مهابت مقصود اسب این است که امرای مرور سبب ظلم و اجحالی که میورید همیشه امانی مملکت
 یا مال و بجان نگاه میداد تا نایا دشنا و دشنا را عراش سلا و دیگران ناحیت و نار کب بعد از مهید مقدمات
 مسطوره نماید توان گفت که نمود اگر چه در مرکزین اظلال اسب کلن از بدترین سلاطین است در قابلیت و
 شاعیت و جو امر وی از حری سیت کلن حنا و شکر و ظلم و در حیات و عاقبت جمیع افراد سررا در مقابل رفتی
 و استغای جو اسب خود نیکوایی می تحبید چنانکه اردو لایانی که در ان و لوموسی که صاحب معلوم نمود در سنا
 حکومت او اگر چه صحتی بی اندازه یافت الا اینکه سبب اسب برآب مکرر اود و تا خود و امانی داشت سلطنتش
 نوامی داشت و سرور رسته حیاتش کمیجه بود که سبب مملکتش از هم فرور سخت اگر چه بعضی از اولادش بر رچی از
 اطراف مملکت سلطنتی کردند کلن فقط در هند و سنا سلطنت است و طولی کشید یکی از ایسان بهور ماسد تقایای
 عمارت از هم فرور بجهت از تحبید علی سینه و امانی از اید و سناهی روحیست سته دارد و محل عزت اصحاب حریت است

الحاصل تیمور در مرض موت پسرزاده خود پیر محمد را ولی عهد خویش ساخت لکن در وقت امیر تیمور پیر محمد در قندبار بود جنیل سلطان یکی دیگر از فرزندان وکان وی که در آن چین در اردو بود و جمعی را با خود متفق ساخته سمرقند را که پایتخت مملکت بود تصرف شده بر تخت نشست چنگ شروع و بر خلاف مراد پیر محمد ختم شد و بعد از آن جنگ طولی کشید که بسبب خیانت وزیر خود بقتل رسید جنیل سلطان صاحب صفات حمیده و حسن طبعی پسندیده بود و شاید که در حکومت دوام مییافت و اگر عشق شاد الملک سبب خرابی وی نمیشد این زن قهریزن بایکی از سرداران ناما زیریت و تیمور دو دفعه اراده قتل او را نمود و مردم را کمان این بود که در خیمه بعقد جنیل سلطان در آمده است علی ای نقد بر چنان رسوم در مزاج عاشق معشوق خویش میداد که در دنیا برضای او در نظرش و فنی نداشت خزانها نیکه تیمور از یختر نیمه وی برین فراهم آورده بود و در خارج شاد الملک که اسراف و بیهوشی را حدی بنود صرف شد این صورت سبب ریختن امر اینکه سلطنت وی اتفاق کرده بودند شده و شکایت خاقانان حرم تیموری که هر یک از تبار بزرگ و خاندان کبار خود را امید استند و زبردستی زنی که بذات نسب و در ذات حسب شهره بود و بر خویش هموار نمی توانستند نمود منضم گشته با اتفاق جنیل را گرفته و معینا بکاشغور فرستادند و بپاره بعضی اینکه جدی نموده ملک موردش را سرد سازد اوقات خود را بکفن شعر در مفارقت بجهو به خود صرف نمود و از آنطرف شاد الملک را در زنجیر کشیده و باز از سمرقند گردانیدند و مردم سمرقند که بسیاری از ظلمها که در ایام جنیل بر ایشان شده سببش را امید استند و بعلاوه سبب خرابی سلطنت جنیل را هم سبب بوی میدادند و درینوقت فرصت غنیمت دانسته انواع و اقسام فضاخ نسبت بوی بظهور رسانیدند و چون خبر عزل جنیل سلطان در خراسان گوشه سلطان شایع گشت بر جنگ استیصال سمرقند رفته بدون مبارزات بر تخت بر آمده جمیع بلاد ماوراءالنهر حکم او را کردند و بناوند جنیل تاب مفارقت معنوقه نیارده و متوسل بدروه غنایات شاه بر خی گشت با دشا که کریم الطبع فرماندا و تا شاد الملک را بوی سپارند و مملکت خراسان را بوی که دارند بعد از چند سال جنیل سلطان در خراسان نفس آخرین کشید و شاد الملک بر سر تختش وی خجری بر سینه خود زده بدو ملحق گردیده برود و در یک قبر در سترگی مدفون گردند سلطان شایع پیر چهارم امیر تیمور راست در وقت فوت پدر ب حکومت خراسان اشتغال داشت و بعد از فوت امیر حسین غنایه که نخواست بر سر ملک ماوراءالنهر نزاع کند لکن بعد از آنکه جنیل سلطان را چنانکه مرقوم گشت از سلطنت بیرون کردند صاحب سر بر ملک محروسه گشت و او با دشاهی بود که کریم طبع و شجاع لکن بپای نفس و حب از دیا و جاه و نام در مزاج نداشت در سی و هشت سال سلطنت جنگی که کرد با ترک که روم بود که سردار ایشان قرا یوسف که از تیمور که نخیجه و در ایام حیات وی بجنول روزگار میکشید و بعد از آنکه خبر فوت تیمور در اطراف منتشر شد دست

بزرگ سلطنت
شایع بن تیمور
سربزه

نقدی را استیضای بیرون کرده ممالکی که در دست داده بودند و باو بیکت آورده و دست نعلب برصحاب
آورده ایسان برادر کردند تا مرج که مار موردین شرق در بهادری مثل سایر دصا بر سر آمد اعلیٰ عصر بود با قریب
سه و ده مصاف داده و در برابر ویرا بریت نمود و بعد از موت قرا یوسف بایسان وی حیات و سلطنت
همان سلوک نموده تا بالاخره جهان مفاد گشته از حاکم وی حکومت آورد ایسان بایست و حراج سالانه
برکردن گرفت و اسکندر در ملک قرار کرد و این همه شاهراج را میل شجره لا محدود مناعت او کنایه قآن
سر حکم میخواست که حرا بیانی که در ایام پدرش با طراف ملا و اوصاف عا در سیده بود و بعد که
حصار شهرات و مرور از مرود و دماره ساکسید و عالمنا جمع ملا دی که در ملک وی بود در ایام
حکومت او وی بادی ساد علماء را محترم داشتی و تحفیل علم را تو عیب و تحریف نمودی با سلاطین معاصر
و ساطع معرا و مراسلات سیاد و مراد و دوستی نهاد و ایدامیر چکانیت عربی را سفارت مابین
وی با قاتان چین میگردید و لطفه چون هفتاد و یکسال از عمرش گذشت و ده کالی را و راج گفت و ملک اب
بعوضت الی نیکت که است و الی نیکت چنان تحفیل علوم متحول گشت که امور سلطنت محل و محل مایه جمیع
اصراف ملا و در حضرت وی جمع بود و در بیج الی مکی که نتیجه جمیع و رحمت انسان است موص
به است لکن اس کار یافتید انک از سرش محمد اللطف بر بیت فاده هم دست وی گرفتار گشته نقل رسید و
محمد اللطف بر بعد از گشته شدن در حفظ شش ماه یا دشنای کرده دست سا بهان خود گشته حاکم
بدینکن او شاهی را شاید و گرنایا بحر شش مایه بعد از موت الی نیکت می رسید که جمعی از سلیم
سر ملک هم افتاده اند و مردم را این خانواده چنان اعتماد بود که مرکز و دعوی کرد که از سلیمور است خلفی
رو در وی قرا م آمده و با قنات با شنجی تا نیکت با لب یا قری با عرب مار بر سر راه شاه و حراج
و ملا و اطراف و حوالی آن ملک سنیایا است و چون در تبرج حرا افراط میکرد در سادای حال بخت نیکس
باطر اصحاب در مرقد ام رضا علیه السلام تود کرد و تا جیدی پیرایمون آن امر گشت و لکن بعد از جیدی علم
عادت علیه کرده مار بر سر کار اول رفت تا بالاخره ملک بهاری صعب شده و در عمرش را کار ساد او
میرا سلطان محمد میران شاه بن تیمور رحای مار بر آمد و وی در ایام شاه و ح حکومت فارس داشت و بعد
فوت آن پادشاه در خدمت الی نیکت در کار سر میر و تا در طال تغییرات و تبدلانی که در آن زمان واقع
شد در او یاد افتاده و گذشته تا در فوت مار حواست که سلطنت را مالک و ملک را و الی شود در میان
حال صورت ظفر در آسپه مراد جلوه گر گشت و لکن بالاخره و بیکل از حروب تا ترکمانان تحفیل و دستگیر شد
شده در سکام مراجعت از قزاقان او را عفت کرده و دستگیر نموده بر دایمیر جس بیکت مرزا که رده او را نقل

میرا سلطان محمد میران شاه بن تیمور رحای مار بر آمد و وی در ایام شاه و ح حکومت فارس داشت و بعد فوت آن پادشاه در خدمت الی نیکت در کار سر میر و تا در طال تغییرات و تبدلانی که در آن زمان واقع شد در او یاد افتاده و گذشته تا در فوت مار حواست که سلطنت را مالک و ملک را و الی شود در میان حال صورت ظفر در آسپه مراد جلوه گر گشت و لکن بالاخره و بیکل از حروب تا ترکمانان تحفیل و دستگیر شده در سکام مراجعت از قزاقان او را عفت کرده و دستگیر نموده بر دایمیر جس بیکت مرزا که رده او را نقل

توضیح
نویسنده

ز سائید ابو سعید یازده پسر با و کار گذاشت ولی هیچکس قابل ذکر نیستند مگر غنچ که در عهد پدر و ابوالاند خان
یکی از ضلایع ماوراءالنهر بود و او پدر بابر شاه است که از غایت استهوار از تعریف متغی است و بابر شاه
بعد از جنگهای طولی و مردانه با شاهنشاهی خان اوزبک آخر الامر خود را بهندوستان کشیده و بمخصایض ذات
و بجایارم صفات ملوکانه در آن مملکت بنیاد سلطنتی عظیم انکند که اعتقاد و انسال و بی سالهای در آن زمان بهر
و بر بودند تا هنوز نام پادشاهی در آن خانواده است بعد از فوت ابو سعید سلطان حسین میرزا بایقرا یکی از
اختیار تیمور بر سریر مملکت ارتقا جست و بجهت فو حات بزرگ که بر دستمندان و همچنین بر اوزبکان او را
دست داد و بغرضی ملقب شد در ایام حکومت وی مردم بزرگ بسیار بر عرصه ظهور آمدند موصوف مشهور
خواند امیر از غایای اوست و در کتاب خود ذکر محامد صفات و فو حات وی را تفصیل میدهد بلکن چراغ
دولت وی نیز در مقابل آفتاب اقبال حسین بیگ که بابر از ملک مروت او برده بود و از فروغ افتاد
سیر و ولعهد وی بر بروج الزمان میرزا که آخر سلسله تیموری است که در ایران پادشاهی کرده اند همچون سایرین آن
نظا دل اوزبکان نیاورده باشد سبب صفوی که در آن اوقات بر بلا و شرقیه ایران استیلا یافته بود و در
تبریز مقام کرده و چون سلطان سلیم عثمانی آن ولایت را گرفت و او را بقبضه طغیانه رسانده و در اسباب آبیاری خویش ملحق
گردید ترا که مردم که ذکر می از ایشان رفت بر دو شعبه بودند قرا قویلو و آق قویلو یعنی صاحبک سفند
نیشانه و کوسفند سفند بجهت اینکه شکل حیوانات منور در برابر چشم علم نفس کرده بودند قرا محمد که سر سلسله طایفه
اول است جزئی مملکتی داشت و پای تخت او شروان که در ارمنستان است بود پس از وی پسر وی قرا قویلو
اگر چه اقتداری تمام یافت در مقابل شمشیر تیموری با پاداری توانست که بعد از فوت تیمور از مصر مراجعت
کرده و با احمد المغانی حاکم بغداد مصاف داده و او را دستگیر ساخته بقبضه رسانید بعد از این فتح شکری زیاده
برصد هزار کس جمع آوری کرده بغرم مقابل شمشیر حرکت کرد اما چون قریب به تبریز رسید بقتله پیار
شده و یکی از دواب نفس آخرین کشید هیچ واقعه مثل فوت قرا یوسف کاشف از بنی بانی پایه اقتداری که
فقط بر لشکر است نیست هنوز این مرد مژده بود که نظام لشکرش از بنیم کجاست امرای او هر یک بخیال خود
دای میزدند و جد کسی که چند ساعت قبل احرام سلطنت با وی میزیستند برهنه و با کوش بریده بر زمین افتاد
بود و کوشش را بسبب آویز بای قیتی بر زمین تا بالاخره جسد متعفن شده را یکی از صاحب منصبان رحم کرده به
خاک سپرد و پسر قرا یوسف بعد از پدر برادر و خود ابو سعید را گشته جای پدر گرفت و چنانکه گفته شد با شای
رخ مصاف داده بر زمین یافت و شای برج ری را بنیمه مالک خویش کرده و اینده بر نیز از بجان شاه برادر
او و او و اندک مدتی بعد از این وقایع اسکندر بدست پسر خویش گشته کشت و جهان شاه و بر نیز بر استقلال

یافته که جنان و اغلب بلاد عراق و فارس و کرمان را نیز محو کرد و بعد از این فواعت غم متخیر فراسان نمود لکن چون خبر
طیغیان سپهران خویش در بغداد و تبریز شنید لابد شده بدفع دشمن حاکمی را بجهت بنویختی از سیدانش پیریدان خاکن که
بغداد و ممالک آن میزد و در محافل آن شهرت داشت و در دیده لکن آخر الامر دستگیر گشته مقتول شد و
جانشانه بهوزان غایب فرزندان خود فراغت میافیه بود که بدفع او و زن جن با حسن طویل امیر ترکه آن قویلو که در
اوقات قوت گرفته و بر دیار بکر و اطراف آن مستولی شده بود و بجو کرشته جمع آوری لشکر نمود و هم در جنگ
اول در سن آخر رسید سیرت حسیعلی لشکری کران فراهم نموده بخون پدر بر خاست لکن بجاکت پدر خفت یعنی او نیز
از او زن جن بر همت یافته دستگیر گشت و با تمام خانواده و اقارب بقتل رسیده بعضی امور جن کوسد که قتل
جمع بسبب انتقام حرکتی بود که اسکندر بن فرایوسف نسبت بهرا عثمان قدا میر حسن کرده بود و آن این است که
چون اسکندر را سنا بهنج کر بران کشت بحسب اتفاق فرا عثمان بجاکت وی افتاد و اسکندر او را در آن روز
محبوس ساخت عمر فرا عثمان در اسنمایان رسید و چون اسکندر آن ملک آمد گفت تا قوی را تسکافیه جسد ویرا
برون آورده و گردن زده سر او را بعلامت فتح نزد سلطان مصر فرستاد تاریخ امرای آن قویلو با قرا قویلو
شبا همتی نام دارد این سلسله را باید زری که پند منسوب بهنجی که نسب اینطایفه با و همتی منود اقل اقتدار ایشان را
میوان گفت از عهد تیمور راست قرا عثمان در خدمت تیمور بوده و هم در زمان دی حکومت از سنیه و جزیره
العرب و بعضی از ممالک روم یافت و بعد از فوت تیمور با طایفه قرا قویلو مجاریات نمود و خاست کارش با اتمام
که از دستمیش کشیدند و در بطور قبل مرقوم شد او زن جن بعد از اسبصال طایفه قرا قویلو با سلطان ابوسعید در افتاد
و آخر الامر سنا بهنجی و کاروانی و جنگهای قرا قوی دست از حریف برد و جایگزین مسطور گشت ابوسعید بجاکت وی افتاد
بقتل رسید و او زن جن بر اغلب ممالک تیموریه تسلط گشت و بعد از آنکه ایران مسخر و ی کشت غنیمت فتح
ممالک عثمانی از مبادش سر بر زد لکن سلطان محمد ثانی بهیروی باز وی کیاست نه جنان بر رئیس زد که دیگر
تواند به خواست ایام عمرش بهتقد و زمان سلطنتش باز ده سال بود اتفاق افتاد که تاریخ بر عقل و شجاعت او است
و یکی از صفاتی فرماستان که در دیار باری بود کویه مروی بود بلند الاکشا ده روه متواضع و هم او کویه که
قریب پنجاه هزار عسکر داشت که غالب ایشان حیدان نقلی نداشتند از فوت
او زن جن تا عروج شاه بهجیل صفوی که صیت شش سال است
کم واقعه ایست که قابل ذکر باشد فرزندان و فرزند
زادگان و اقاربش بر سر ملک او

بیکدیگر افتادند و بدین سبب نه تنها خود را خراب کردند بلکه راه بهجت سلطنت و یکدیگر کشاندند باب

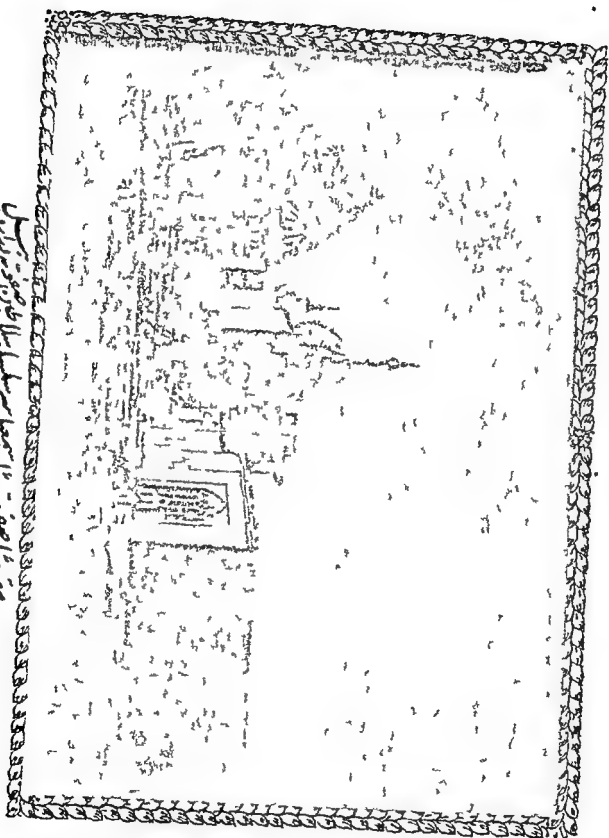
تاریخ سلاطین صفویه از طلوع آفتاب اقبال این سلسله تا غروب نجم حیات شاه عباس زک

شاه اسماعیل اول پادشاه است از سلسله صفویه در زبده التواریخ تالک محمد کمال بن اسماعیل که یکی از صاحب منصبان معتبر شاه عباس نامی است و درین اوراق اخبار و اهل این طبقه از آن کتاب ماخذ است نسب شاه اسماعیل را این وجه نوشته است که شاه اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن صدرالدین بن شیخ صفی الدین استیجی بن جریل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن شیخ صلاح الدین بن رسیدالدین بن محمد الحافظ بن عوض الحاصل بن فرزند شاه زین کلاه بن سید محمد الاعرابی بن سید ابوالقاسم بن ابوالقاسم حمزه بن امام موسی کاظم امام هفتم و غالباً جمیع اجداد وی را یا در باب عرفه نفوی و مسند نفوی میدانند یا از اصحاب کرامات و دارای مقامات بسیارند و در این باب به جهت جذب نفوس و تحقیر شهری که دعوی بی اعتنائی بآن نمینمودند غفلت کردند و از این پیش بوده اند اول کسیکه از این طبقه حیات شهرش بسامع جهانیان رسید شیخ صفی الدین بود که این سلسله را بدان سبب صفوی خوانند بعد از وی صدرالدین صاحب خرقه وادی فرقه کشت و همچنین پس از خود خواجه علی و جنید و حیدر و غیره هر یک مسند ارشاد و شهرت زیاد یافتند و دست که سلاطین عصر بخانه صدرالدین آمد و شد میکردند اندکجا منقولست که بنور و قتی بدیدن وی رفت و وی را گفت که اگر حاجتی باشد از معاف آن مضایقت نخواهد داشت صدرالدین گفت اسرا می روم را آزاد کن این است قول صاحب زبده التواریخ اگر چه دیگران نسبت این کفایت را بشیخ صفی الدین میدهند بر تقدیر بنابر خواستش مروتی باطلاق اسرا حکم فرمود و در میگردانید اسرا را بانی یافتند بشکرانه در سلک مریدان محبوب گشتند و مثلاً بعد از آن را ادب چنانکه بر جمعیت افزودند تا کار بجا می رسید که امیرزادگان روم بر ویرایام امیرزادگان کشته و پیرزادگان خود را از سکنت قدیم ربانیده سلطنت توهم رسانیدند باجمعه خواجه علی بعد از زیارت که به بیت المقدس رفته و از آنجا به مقصد اصلی پیوست و بر او هنوز در آن شهر باقیست و او را شیخ الجمع خوانند و چون خرقه و خانقاه بر حسب وراثت بجنید رسید اجتماع مریدان بکشد رسید که جهان شاه بن قراویوسف که از ترک فراتو نیلو و در آن اوان برآورد و بایسان بکران بود و از اجتماع ایشان توهم سده جنید را ازاد و پیل برودن کرد و جنید بدیار بکر رفته و امیر حسن بیک که از ترک که آن قونیلو و باوزون یعنی طویل مشهور است و بنمته از احوال وی در اوراق سابق سمت تحریر یافت با وی در غایت تجلیل و احترام پیش آمده نهایت رعایت خاطر مرعی داشت و خواهر خویش را بجهاله از و اوج وی آورد و لکن نه قرابت حسن و نه حمایت مریدان

شیخ صفی الدین

کاری کند که دوباره در حل نامست در او میل میکند اما یوس سنده نظیر بیروان رفت و در آن ملک درجاء
که مابین او و عساکر آنجا واقع شد رحم بفرموده ملک حال گفت میرزا سلطان حیدر که حوامر او و جس بود و در آن
گشت و سلطان حیدر بمقامت امارت و راست ولایت تمام جمعی داشت و چون از طرف مادر امیر راده و سلجوق
و حکومت پیش گرفت و خلافت آمار بها و داور و حسن نالوی او که در آن اوقات هاساه و سلطان ابو
سعبا را در میان رفته سلطان بالاستقلال جمع ملک ایران بود و دختر خود را بوی داد و سایر مورخان اسلام
نام آن دختر عالم ساه است لکن یکی از محرمین در پاکستان که در آن اوقات بوده و میگوید میگوید که نام آن دختر
بارش و مادرش بیوی و دختر پادشاه طرامی بود علی ای حال سلطان حیدر از ایران و دخترش میرزا و خود آمد سلطان
علی و ایرایم میرزا و شاه اسمعیل و چون میرزا کتر از سخی عهد شهاب رسید حیدر جمع آوری مریدان کرده بنام
خون پدرش که میرزاوان کشند و با حاکم آن ملک مصاف داده و در میت یافته نعلن رسید و برادر دین
برده بدین و برادر نگاه مراد این ساختند و سلطان علی میرزا را سجای وی برداشتند لکن یعقوب س
امیر حسن که در آن اوقات بر ایران فرمان روا بود از کثرت مریدان او و موهم سنده سلطان علی و مراد این
را یکی از فلاح اصغر خراسان محسوس کرد و در یاده در چهار سال در آن حبس بود و تا در فوت یعقوب فرصت
سجاک آورد و از حسن استخلاص یافته حکام اردبیل سافند و جمعی از مریدان با ایشان ملحق گشتند لکن فتن
آنکه نقد کفایت جمعی و اتمام آمد سارعتی رویداد و سلطان علی نعلن رسید و مراد این وی را در تدریل لباس کتیا
که بختش در بنیم میرزا و در کتیا نوبت شد و آیام وقوع این حادثات اسمعیل سر کو چاک حیدر طفل بود و
نام چهارده سالگی چیربی اندوی نوشته که مخصوصا قایل و کرمانند در چهارده سالگی جمع آوری مریدان نمود
و مقام آمار و اجداد نظیر بیروان رفته و بیروان شاه را بخت چون از بحر مالود بیکت میرزا یعقوب بیکت آن
قویلو و سده مضطرب سنده بهیضال وی لشکر کشند لکن او نیز مانند حاکم شیردان بنزیمت یافته شاه اسمعیل مراد
آورد با بجان تنولی سنده و تریر و دارالملک ابالت و مشق سلطنت و امارت خود ساخت سال و دگر لشکر
عراق کشنده در روی که بیدان اسلطان مراد یکی دیگر از امرای آن قویلو طرح حاکم سلطانی به احته او را بر مهر
نمود و بعد از این فتح بر روی و جمیع عراق احکام وی نهاد و یاف و بهور چهار سال از روی که کتیا را در کار دگشته
نود که یقصر کج حلقه امیر کج و بارگاه سنده و بهر حیدر در رویست پادشاه علی بالاستقلال ایران لی کم و بیش
گشت با حاکم داده مراد که شاه اسمعیل را درین باب داشت که از حادان امر او و بدین سبب حادان
وی را در عرض خدا و س کسی بریاد و در عالم جمیع رعایای وی در وی بحکم عقیدت و ارادت میگردیدند
و سایر آمار و احدای و می همه متصرف و موجد بودند که اعتقادشان بلا شک و اعتقاد خلافت متالیس بوده آیا

چون سرشاری از نشاء وحدت و از دوی از طایفه کثرت مخصوص ایشان و دوست او بام اغیار از ادراک آن مقامات کوتاه بود و لاجرم مریدان را فراختر استعداد و کنجایش حوصله پایه سواری باید و بهجت این امر حسب علی که هم نسب ایشان بدو منتهی میشود اختیار کردند سجد مجامعت عشق و جد مریدان ثل مهربی بود و اهل حب علی بود و آل علی مصاحب و پیرو عم و دانا و پیغمبر است چنانکه معتقد اباالی اریانست در چهارده سالگی اول کسی است که به پیغمبر ایمان آورد و تا ایام حیات بر عقیده خویش ثابت و در ارادت از هیچکس کم نه و در جماعت از همه پیش بود و پیشتر ویرا دوست میداشت و ازین سبب محبوبترین دختران خود را بوی داد و او را وصی خویش ساخت لکن باین همه از حق خویش محروم ماند و تا خلاف ورامت واقع نشود و بیشتر از خلاف نکشید و بر نوایی که در ایام خلافت ابو بکر و عمر و عثمان بوی رسید صبر کرد و اگر چه بالاخره پائی بر مسند خلافت نهاد لکن خلافت او چندان طول نکشید و بهجت اینکه قطع منازعه باین مؤمنین و باغیان شود فیصله امر حکومت را بدستی محیل حاکم کرد و قبل از آنکه بشهادت رسید ویرا از خلافت خلع کردند و بسبب مصایبی که بروی وارد آمد هم از صدر اسلام سلیمان بدو فرقه شدند و این اختلاف بسبب وعد بای فریب ابنه که حسین بن علی داده و او را بهوای خلافت طلبیدند و در کربلا بخواری تمام کشتند از دیا و پذیرفت و همچنین بسبب آنکه که برادرش رسید یعنی دشمنان وی زن او را فریب داده و او وی را هموم ساخت از زمان حدو ش این وقایع تا اکنون طایفه بوده و هستند که حقیقت ایشان است که حق با علی و اولاد علی است و همیشه بروی در و بر ظلمه و غاصبین حق اولعت میفرستند لکن چون غالباً ریاست و راهل سنت بوده است این طایفه معهود و منکوب بوده اند و مکر ظلمهای شده بر ایشان شده است اجداد شاه اسماعیل مریدان از مذہب شیعه امروختند علی هم مقدسی بود که علی الاتصال برز با آنها میکرد و شتمانیکه بر او و خاندان او رفته بود و همواره در خاطر باخورد داشت و لابد مداومت این خیالات و مواظبت این عقاید با طبع مورد عدوت دشمنان وی و همین قسم موجب عداوت کسانی است که دشمنان وی میمعتقدند ازین جاست عداوت شیعه و سنی و هم ازین جاست که مریدان صفویه بنجاح دنیا و سجات آخرت را در بغض با دشمنان علی میدانستند بنا برین هیچ اسبابی مثل اینکه عین حقیقت بهجت ترقی مملکت ایران ممکن نبود آتش بود که در هر سینه شعل و ر شد و تا از اشتعال فرو نشست بقدر حب وطن و وطنی که از قدر قیمت حکومت از ادوی علی و انصاف و تحضر نمودن و آفا و شاه اسماعیل عقاید ملت را آلات ترقی و دولت ساخته بجا وقت بجا برود نماید چنانکه باید تحصیل کرد و هفت ایل ترک استامجلو و شاملو و نیگللو و بهارلو و ذوالقدر و جهر و فشا را که عمده اسباب ترقی و ظهور وی بودند بکلا سرخ و لقب قزلباش بسیار داده چنانچه لقب مزبور در



مجموعه رسائل و خطبات حضرت امام رضا علیه السلام
جله شان و مقامشان و در این کتاب
مجموعه رسائل و خطبات حضرت امام رضا علیه السلام
جله شان و مقامشان و در این کتاب

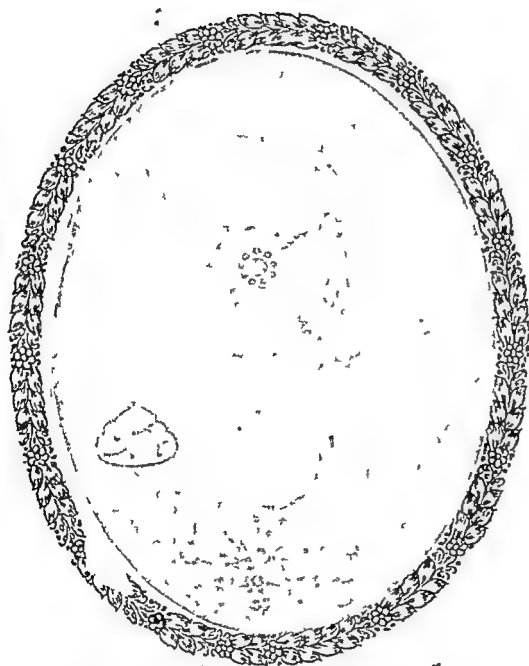
اعقاب و اخفا و ایشان بر جاری ماند تعظیم چکنهای وی تطویل ملاطفت خوا بد بود پس از جلوس تا چند سال مسخره
که از ایران سلطنت او کردن نمی نهادند و اشتغال داشت و بعد از انجام این امور بغداد و اطراف و حوالی آن
مقوق ساخت و در سال بعد ازین فتح با اوربکت در خراسان مصاف و ایشان را شکست داده و سر دار
آن طایفه تنابلی بیک خان را بقتل رسانید و بدین سبب جمیع ممالک خراسان صمیمه مملکت و تنبیه سلطنت ایران است
بعد از آن عطف عثمان بجانب بلخ نمود و آنرا یار و نیزه مخمر کرده مراجعت بجایه نمود و آنرا بنور ارجح صحرای سود
گشود و در کوه رسید که لشکر او از بخت مجدد و انحراف اسان باخت آورده اند تا برین محدود لشکر یعقوب کشید
و از بکن را بار دیگر بنیست نمود و جمعی از ابطال حال خود را بمحافظت آن اطراف نامور ساخت و تا این تاریخ
ظفر و فروری را در کاب و تهرم جناب وی بود و آن درین اوقات سلطان سلیم و می باشکری جرار دکار
آزوده از قسطنطنیه بایران روی نهاد و بنابر مودتین ترک سلطان سلیم لشکر اصلاهی جهاد در داد و این مجاریت
غزای اعدای دین نام نهاد و چنانچه در وقایع مودت و زان اوقات از شاه اسماعیل سلطان فی تعبیر میگوید یکی از
مؤلفین در کسان که مانع اسلام دانوشته است گفته گوئی که سلطان سلیم بنام اسماعیل نوشته است نقل کرده است
در سیاق عبارات غایت بخت و تخریب و داده و همچنین پیش از آنکه لشکران را درین جنگ اعلام دهند علمای ترک
فتاوی نوشته است و او را که قتل بیک شیعه ایرانی اصل از کشتن مفتیان عیسوی است القصد در حدود
آورد با سجان جنگ شروع شده و شکست عظیم بر ایرانیان افتاد و از بزرگان امر امیر سید سیریف صدر الصد و
در آن واقعه بقتل رسید و ویست که در آن جنگ اسماعیل اقصی الغایه مراد یکی و تنور بطور رسانید چنانچه گویند که
سلطان سلیم فرمان داد تا قهارا بار بکیر باقی قوی و حکم در برابر صفوف بجهت دفع حملات موار و بمن بصران
و پادشاه بهادر با ضرب شمشیر زنجیر آن استحکام را از هم گساید ولی باین همه فایده مترتب گشته ایرانیان برین
فاحش یافته اردوی ایشان با راج خصم رفت و از این شکست در صیبر شاه اسماعیل چنان نقش بست که بقیه عمر کئی را
حندان ندید سلطان ترک را ازین فتح خرم و غنیمت که از لشکرگاه حرفت بجیک افتاد و نری حاصل شد و بسبب
فتل او در صلاح در محادوت و دید و تدارک و تنبیه زیادی که از آن بعد بجهت فتح ایران سر انجام داده و مدکار
مبار به صرمان و طایفه جیرک رفت و با بجهت چون بعد از چندی سلطان سلیم فوت شد شاه اسماعیل جرات کرده از اراس
گذشت و کر جنان را نیزه نمود و این احوق و قات وی بود چندی بعد بجهت زیارت مقبره والده خود بار و پهل و فخر
از پهل عالم و دیگر تاف ایرانیان در بدایح و اطراف گشود و او را با فی سلطنت قویم و حامی مدبب عقیم ایران
شناسند و در کتب تواریخ او را شاه شیعیان خوانده اگر چه احتمال دارد که او سر و آرا آن همه اغواق که در پیچید و
تخمین می میکنند لکن شک نیست که او پادشاهی بود قابل و بار و در جمیع عمر یکدفعه شکست از دشمن یافت

اعقاب و احداث ایشان بر جاری ماند عیسی بن حکمای دی قنبر طایفه را که در حدود سیل و طوس اچا سال مسخره کرد و ایران را تسلط او کردن می نهاد، اشتغال است و تعداد احکام این امور بعد از اطراف و حوالی آن متعقح ساخت و در سال بعد این فتح تا اورکنت در حرسان مصاف و ایشان را شکست داد و بعد از آن اطایفه سنائی بکایت خان را قتل رسانید و بدین سبب جمیع ممالک حرسان صمیمه ملک و متعه سلطنت برانست بعد از آن عطف عثمان کاسب ملح نموده آمد یار ابر مسخر کرده و راحت مله قم نمود اما مورد ارجح مسخر نمود گشته بود که جز رسید که لشکر او را یک محدود انجرا سان باحت آورده اند ساریس محدود الکرا که تصوب کنند و او را بکلیان را بار و کمر میست نمود و جمعی را اظلال حال خود را محافظت آن اطراف و امور ساخت و با این تاریخ ظهر و دردی مارم رکاب و نهم حمام وی بود اما در اوقات سلطان سلیم روحی لشکری خزار و کار آرموده از قنطیه ایران روی نهاد و سارم و در پیش ترک سلطان سلیم لشکر اصلا می جهاد و در این مجاری عرای با اعدای دین با هم نهاد و جیا بجه در وقایع مورد حرا آن اوقات ارشاد شاه اسماعیل سلطان علی نصیر میگید و یکی از مؤلفین در کستان که باز چ اسلام را نوشته است میگوید که سلطان سلیم شاه اسماعیل نوشته است نقل کرده است در بیان عبادت غایت تحقیر و تخریب و دوده و همچنین پیش از آنکه لشکریان را در این جنگ اعلام و مدد علمای ترک و نایب نوشته است و او را بد که قتل بکشتند و ایرانی اصل از کشتن مینا و عیسوی است الفصه در حدود آور با بجان جنگ متروغ شده بکشت عظیم بر ایران با انفا و در در کان امر امیر سید شریف صدر الصد و در آن واقعه قتل رسید و دست کرد آن جنگ اسماعیل اقصی العایه مرداکی و متور و نظیر و رسانید جای که گوید که سلطان سلیم فرماد تا تو بهار اما بخیر بای قوی و حکم در برابر صغوف سمحت دفع حملات سواره و دشمن سلطان و پادشاه نهاد و ما ضرب بشتر و سحر آن است حکام را از هم کسلا میدولی باین همه نایب و مترس کنند ایرانیان است حاجت یافته اردوی ایسان ساراج جسم رفت و از این جنگ در صیر شاه اسماعیل حسان نفس است که لغیه العزیزی را حدان بد سلطان ترک را در این فتح حرام و عیبت که از لشکرگاه حریف بچک افغان نری حاصل شد و سلب ملت او در صلاح و در معاودت دد و نداد یک دبتیر را روی که از ان بعد بکشت فتح ایران سر احکام داده شده کار مجاری مصر با و طایفه هر کس قیت با تکل و چون بعد از جدی سلطان سلیم فوت شد شاه اسماعیل حرات کرده از این کدشت و کرجان را بنیجر نمود و این افروخت و حات وی نو و جدی بعد بکشت زیارت مسخره و الدخود و در سل و قه اار ارد سل العالم و دیگر شایب ایرانیان در بدایج و ای طباب کسند و او را مالی سلطنت قویم و حامی مدبک عقیم ارا سانسند و در کت نواریج او را شاه سیمیان حراسند اگر چه احتمال دارد که او سر او را آن همه اعران که در بنیج و محسن وی میگردان شکست است که او پادشاهی بود و نازل نهاد و در جمع عمر یکده نکت است و در نفس یافت

شاه اسماعیل صفوی

و سبب حقیقی آن نیز توپخانه بزرگ و علم بقواعد حرب که سلطان سلیم سبب مراد و ت و مخالفت با ابالی ترکستان
 باید فرا گرفته باشد بود القصه و فاش در دو شیفته نوزدهم رجب سنه هشتصد و سی از هجرت واقع شد و چنان
 پسر و پنج دختر از وی ماند نام پسران وی طهاسب میرزا و سام میرزا و بهرام میرزا و القاص میرزا و طهاسب و دران
 ده سالگی بکام داشت برجای پدر نشست و چنانکه مأمول بود در شش ماه امور در کف کفایت و در آنها بنویز
 سخت بوجد و اداریش و او از صعود و برتخت آسایش نیافته بود که بکام اجبار از پی دفع عبید خان اوزبک
 لشکر بخراسان کشید لکن چون شنید که باین دو طایفه قزلباش نزاعی شده پدید شده است و رفع نزاع فقط موقوف
 بحضور پادشاه است و الا سبب برهم خوردن مملکت خواهد شد لابد یکی از امرای اجبجت حفظ سرحد گذاشته
 بفرزین که مقر سلطنت بود مراجعت نمود و بعد از قطع ماده نزاع علی التعمیل بخراسان تاخت و در غیاب وی
 امیری که برای دفع ترکمان در آن سرزمین گذارده بود مصاف داده هزیمت یافته بود لکن عساکر پادشاهی
 باین جام و مشهد بازگشته و دست در گزیده ایشان را بجای از پای انداختند بعد از این فتح سبزه
 بخدا و هزیمت نمود و ذوالفقار خان کله را که دست تغلب و تصرف بر آنوالا در آورده بود گرفته بقتل
 رسانید با بجمعه اگر چه بر اعدای خارجی در بر طرف مظفر منصور گشت اما چنین نیامید که در او ایل سلطنت
 علی الاصل سبب بکبر و بخت امرای قزلباش نزاع خاکی و آشوب علی داشته است و از جمله و فتنی قبیله شالو را
 بایل کلونازعت اتفاق افتاده و جهان سلطان را که امیر ایشان بود و تقاب کرده تا اینکه از بیم جان بخیه
 پادشاه پناه برد و بالاخر جنگی برپا شد و حسین خان شالو از پا افتاد کشته شدن امیر شالو موجب جرات بکلونته
 مستعد قال بایل شالو شدند و هیچ چیز آرام نمی یافتند مگر اینکه پادشاه را بایشان سپارند یا بجاده احری
 چون پادشاه جوان بدست افتد امیر ایشان سلطان ایران شود طهاسب و در آن او ان شانزده سال از
 عمرش گذشته بود و این صحبت چنان تحریک غضب وی کرد که یکباره با حضار جمیع امرای لشکر فرمان داد
 از ایشان پرسید که آیا راضی میشوند که پادشاه ایشان امیر طایفه نابکار شود و چون امرار با مساعدت خود یکدل
 یافت فرمان داد تا بایل کلون حمله کنند و اگر چه ایل مزبور قدم جرات و جلالت نشروند اما بهولت عساکر
 شاهی بر ایشان غلبه کرده بسیاری از ایشان را بقتل رسانید و بقیه را تسلیف سلامت در کریر دیدند اجبار
 قبیل افغانش علی چون بمباح اطراف رسید و بکان فرصت عنایت و استه دیگر ماره به مالک خراسان
 هشتاد و هرات را مادت ایجده ماه محاصره کرده کار بر ابالی شهر چنان تنگ شد که بکوشش سگ و گربه
 سد رمق میکردند لکن طهاسب بمده ایشان رفت و او زبک دست از محاصره کشیده روی سلاخ خود
 نهاد و چندی بعد از وقوع این کیفیت خبر حرکت سلطان سلیمان عثمانی به تسخیر ایران در افواه شیوع یافته سبب
 آمد

حاشیه
 در اطراف سرانجام
 در اطراف سرانجام
 در اطراف سرانجام



تصویر پادشاه ایران شاه طهماسب صفوی المومنی



و بهشت و اضطراب مردم شد. یقین این مقال آن که یکی از حکام معزول از بهایجان و جمعی از امرای مغنی ایران سلطان
سلیمان را بر تخت ایران مرغیب کرد بد بنا علیه سیاه ترک سلا و ایران ناخته جمیع بلادیکه در سمت غربی ارس و
مابین دجله و فرات واقع است با بعضی از نوادی که در استان بصره آورده فتح سر بر ازیر صمیمه آن نواحیات
ساختند و از آنجا با سلطانیه آتشد لکن بختی هوای زسان آنجا مانع ارفح آن صحنه شده سلیمان مجددا و رجوع
نموده آن ملک را بتصرف آورد و سال دیگر بایران معاد و تمود و آما زد و مجبور شد که بمالکات خویش مراجعت
کند چون سلیمان رجعت نمود پادشاه ایران بجایب ارمیتیه لشکر کشیده و قریب جمیع بلادی که در دست
منتهج شده بود استرداد و نمود و طیان سام میرزا اسبب اقتشاش صفحات خراسان شد و عبیدمان او را بک
ماز با صفحات تاخت آورده هرات را گرفت و چون خبر حرکت ظلماسب را شنید شهر را غارت کرده
و با عظیم موفور انجمنی که دشت پادشاه بجایب قندهار در حرکت آمد و سام میرزا که آن ملک را بمقلب
گرفته بود در توجوی را بد اهنمت کشیده و فرار از قرار اسب دانست و حکومت آن ملک بر پیردانی
فخر که آتشد اما کاران میرزا اسیر را بر که در آن اوان سلطنت ملی و بهشت قندهار ارفح نموده از تصرف میردانی
انزع نمود این اقل دفعه ایست که اسم امیری از خبر که حال سلطنت ایران در خانزاده ایسان است بنظر رسد
اوراق رسیده است الغرض هایدون شاه پادشاه هندوستان در عهد وی از هندوستان که سخته پناه
پادشاه ایران بود ابالی ایران ذکر عهد و اوان دعوی نان و سفره و رعایت غراب و مروت با همان کرده
و و و و و هایدون اسباب جنگی بحسب اظهار این صفت بود شنیده نشده است که پادشاهی را بغیر از وی
در حال سکنت باین احترام با وی حرکت کرده و بآن مروت با وی سلوک نموده و با آن عزم و بهشت و جنگ
دی که کوشیده باشند جمیع خزان ملک در اغاز و توقیر و سائیدن او کرت و دیگر تاج و تخت خود مصرف
شد الحی هر قدر مدح این مروت از ملت خارج و داخل بشود مناسبت مع الحیث القاص میرزا ابرار ظلماسب
خبر فترا در شنیده بدون اینکه تحقیق صدق و کذب مطلب کند علم استقلال را فراموش و چون معلوم شد
که خبر تحقیق نداشته است دوباره سر اطاعت نهاد اما بعد از آن از جان خود اندیشناک شده بجایب
روم شتافت و با سلیمان نوع معا بدنی در میان نهاده و اورا بتخت ایران مرغیب کرد القاص را و دوستان سیاه
بودند و اگر حیوان است بر معاهده با سلیمان برقرار بماند شاید خطر عظیم متصور میشد ولی بحسب برادرش مساعدت
نموده پیمان را نتوانست بسر برد بوسط مقال آنکه چون القاص با صفهان رسیده و لشکر ترک جمیع مالکات
از بهایجان را بتصرف آورد و سلیمان غم کرد که القاص را بگیرد القاص از این معنی خبر شد بگریه و هستان که سخت
و از سرخاب بیگ دالی اردلان که در امرای معتبر آن ملک بود و در شهر زور و اقامت داشت طلب حیات

کرده به تعانت جت سرخاب بیک بعد از اخذ رشوه او را بشاه طهماسب سپرده طهماسب ویرانیده کرده
هنوز سالی نگذشته بود که روز حیاتش با خبر رسید و کمان ناس این بود که او را کشند زیرا که سرخاب بیک چنین
ظاهر ساخت که امین برادران را صلح خواهد داد و بالعاقص مصالحه نامند و که در آن طهماسب قبول کرده بود که
حکومت شیراز را بالعاقص گذارد لکن فوت القاص و مقرری سالی هزار تومان از خزانه شاهی برای سرخاب
بیک کاشف عمل شد با بخله جنک با تراک اگر چه تا چند سال طول کشید لکن کمتر و افتاده روی داد که قابل ذکر باشد
طهماسب کر جتبان و چند شهر کو چک از روی میان گرفت اما چون لشکر به سمت سواحل رود و ارس پیش رفت
سپاه ایران میس نیست و چون بعد از اندک مدتی تراک دوباره به مقتضای العود احمد علی گردید و پادشاه
ایران از مدو و معا و نخی که ابالی کر جتبان با تراک کرده بود و دجنان در خشم رفته که دوباره آن ملک را لکه گویا
اسبان نموده سی هزار نفر از سکنه اندیاری با سیری برد و بهمدان اوقات انقضاستی در ممالک روم و یداد
بسیب ایکه سلیمان فریب یکی از زمان خویش را خورده فرزندان خود را محقول ساخته بود و چون این خبر خوش گوشه
ابالی با دکتب باری از اصلاص مملکت سر از طاعت پیچیده کردن خود سری برافراحتند و این صورت
سبب این شد که جدیدی ابالی ایران را آرامی حاصل شد و این آرام باسن و مزاج شاه طهماسب نیز موافقت داشت
و شاه طهماسب در قرون باست راحت مشغول شده اداره سپاه را بعهده امر او سپرد و آن مخصوص نمود
باینکه پس سر سلطان سلیمان از پدر که نخیته بوی پناه برد و را بته ای امر شاه طهماسب با وی در غایت مروت
سلوک کرد لکن آخر حرکات نامناسب او و ملازمانش پادشاه ایران را مجبور ساخته بجنس او فرمان داد
و چون معاهده باینکه و سلطان سلیمان صورت یافته بود او را به پدر سپرده تنقید مبانی معا هدت نمود از
عبیت سال آخر سلطنت طهماسب اصول قایمی که ذکر کرده اند یکی تاخت و تاز سالیانیه اوز بک است با طرقت
خراسان و دیگر لای قحط و غلاست که در تمام ملک رویداد و گویند که بجا می رسید که مردم مکره را میخوردند و
یکی از مولفان معتبر گوید که بعد از ایام از آسمان چیزی نی بارید بشیعه بدانکه گندم لکن کو چکر مردم آن را با قدری ارد
مخلوط کرده سد جوع میکردند و از بهر غذائی صالح نرسید بود و باینکه اسطر از قحط نجات یافتند و دیگر طاعونی بود که
در بعضی ارضیات رویداد از بخله در ارد و پیل سی هزار کس از آن بقیه نابود شدند ایام سلطنت طهماسب زیاده
بر خواجه سه سال بود و شخصت و چهار سال عمر کرد و پادشاهی بود و مروت و سخاوت و موصوف و بحریم و عزم
معروف و اگر چه صاحب صفات بزرگ که سبب اقیانوس سلاطین است نبود و گر آنکه از عیوبی هم که لازم نیست
و مکنات وی بود بری بود و در او ایل عرکاهی بار بکتاب طامی و مناهای اقدام نمود و لکن بابر قول صاحب زبده
الوارنج در عبیت و نه ساکی از منوابعی اعمال نام شده لو ش و امن عفت را باب توبه شست و حکم کرد که

جمیع سزاسجانهائی مملکت را خوار گشت نصیب عریضی در مذنب داشت چنانچه از حرکتی که بایکی از تجار اکر بزرگرو
 معلوم میشود بلکه آنکند الی ذلالت میل داشت که معنی در ویره تجارت مملکت خویش و بیک یکی از تجار از رغیب
 بر رفتن بایران بخود و کتوبی مبنی بر بغراضش تا حرم بود و کاتب اندازده خدایا و شاه ایران نوشته و پرا باند
 صوب کبیل نمود یکی از محرران انگلیس کوید که وقتی که تاجر حرم بود را بحضور طلبیدند بایا و شاه کجیب کهن فرستاد
 که پوشیده بجدت بایا و شاه که مباد اپای عیسوی زین سرای پادشاه مسلم انجس گسد و چون بحضور بایا و شاه رسید
 سنو آلی که کردنه این بود که بجهت چه کار آمده بلکه پرسید که او کافر است یا مسلمان بچاره گفت ز کافر من مسلم
 بلکه غنیوم و اعتقاد من این است که هیچ بزرگتر از سایه غیر نیست بایا و شاه گفت مار ابد و کفار حاجت نیست
 و وزیر اخست داد چون آمد و بیرون رفت شخصی در عقب وی روان شده تا بیرون سرای سلطنت بر خای
 پایی او خاک میر سخت ازین معلوم میشود که بایا و شاه او را چه قدر بخش میداشت العرصه تمام سب را فرزدان
 بسیار بود و لیکن میر پنجم او حیدر میرزا از سایر فرزندان زود وی عزیز تر بود او را همواره رد و خود برادران
 دیگر را یا در حبس مقهور یا بکجاست بلا و در دست نامور میداشت بعد از فوت وی حیدر میرزا فرست
 غنیمت داشته سرای بایا و شاه و خوار را متصرف شده خود را بایا و شاه خواند در ملاطین صفویه رسم بود
 که هر یک از فرزندان خود را یکی از امرای مقتدر می سپردند و باین واسطه اختلاف این امر حاصل کرده آن
 اختلاف را سبب دوام سلطنت میداشتند و چون بالفعل نایده بر آن مرتب میکشت از سوخت
 آن اندیشه نداشتند ایل استاجلو که حیدر میرزا بجوای ایشان بود بسلطنت وی مایل اایل افشار و حیرکس
 بطرف امحیل میرزا پسر چهارم طاهاسب بودند و امحیل میرزا در وقت فوت پدر در عقده گنکست در حبس
 بود و چون حیدر میرزا بعد از فوت پدر حاضر بود و خوار را در تصرف داشت اگر میداشت چه باید کرد
 سلطنت بروی میرزا میکشت لیکن پریجان خانم که یکی از حواتین حرم شاه طاهاسب و چه حاجت مطروقه قابلیت
 استمار داشت او را فریب داده روزگار بروی تابه صاحب پریجان خانم خواهر شهنشاهان چرخس بود
 در ایام حیات شاه طاهاسب در حرم اقتداری تمام داشت و در وقت بیماری شاه طاهاسب حرکتی از
 وی صادر شد که حیدر میرزا باید بداند که او با وی دشمن است پریجان خانم انیمغنی اندیشاک گفته بخود بدل
 پادشاه سرودننده بود که گرم گرم او خیزد خود را بپای حیدر میرزا انداخته بروی پهننت پادشاهی گفت و
 استدار که او را یکی از زندگان صادق و بر دکان شفق خود را حیدر میرزا گفت که اگر برادر خود را بطرف
 من رغیب کنی چنانکه بصلحت من اقدام نماید تو این خواهم بود پریجان خانم او را خاطر جمعی داده بطلب
 برادر بیرون رفت و با برادر بند و بست خرابی و پرا کرده بمسار انکه دوستان وی جمع شود حیدر میرزا از

رسید علی الغور فاصدان بطلب اسماعیل میرزا فرستاد و او از زندان سگست بایران سلطنت رسانیده
از ایام سلطنت وی که طولی کشید خبری جز فضاخ اعمال و قباخ افعال وی منقول نیست خرج یکی از اقارب او
سلطان حسین میرزا اولی قندبار بدعوی باو شاهی چند روزی و پیر از ساجست لغت خفیت ابع بود و او را
که بنیان حکومت بدین سبب متزلزل کردی که خلاف رضای رعایا باشد نمی توانست کرد و انوقت سلطان
حسین رفع مانع نموده خجاست فطرتش بروز کرد و جمیع شاه زادگان که در قزوین بودند بفرمان وی بقل رسیده
مگر علی میرزا که او را کور کرد و محمد میرزا پسر بزرگ طما سبب بجهت ضعف طبعی که در بصر داشت و او را قابل مثل
خیز سلطنت نمیدانستند و ایام حیات بدرا بالست خراسان بدو موقوف بود و بعد از آنکه او را بگومست شیراز
فرستاد و طما سبب امر کرد که پسر بزرگ خود حمزه میرزا را بجهت برود و میرزا کوکبخت خود عباس را که در آنوقت طفل
و در بقل لا و او بیهوده بگومست خراسان بود و علی قلیخان شالمور که از امرای مقتدر بود و تربیت طفل سلطنت
ملک امور سازد و چون اسماعیل بر تخت آمد سلاست خود را در دستمال محمد میرزا و خاندان او یافت اند
در روز دهم رمضان حکم بشیر از فرستاد و او و مشو بان او را بقل رسانید و بهمین نوع حکمی بخراسان و در بقل
عباس علی قلیخان صادر شد صاحب زنده التوابع کوید که حکمی مجدد و مملوک بخراسان بجهت کشتن طفل فرستاد
اما علی قلیخان چون ماه رمضان بود اجرائی حکم را بتوقیر انداخت روز آخر رمضان فاصدی از قزوین بهر
رسیده خبر فوت اسماعیل را آورد که در سیزدهم همان ماه و یکروز بعد از اجرائی حکم دست اجل گریانش گرفته بود
و همچنین خبر بشیر از فرستاد و ندیک ساعت قبل از آنکه محمد میرزا و متعلقان وی را معدوم سازند تا صد خبر کلمات
آورد و کیفیت فوت اسماعیل نیز بنیای دروش زندگانی و پیرا بدست میداد و رویت که همیشه عادت او
بود که در لباس تبدیل سب و خست کرد و شهر گردش کردی و رفیق وی علوا فروشی بود و حسین بیک نام و
شی چنین اتفاق افتاد که تا نزدیک صبح با یکدیگر گردش کرده قریب فجر خشکی بر شاه غلبه نمود و سحانه حسین بیک
رفت خدام که عادت او امید داشتند چون صبح شد و معلوم کردند که شاه بکجاست در خانه علوا فروشی
مجموع گشتند لکن چون در غره اندرون بسته بود کسی را جرات اینکه پشت در رفته آوازی دهد نبود و چون
وقت گذشت و بیدار نشد متوجه شده خواهر او را جز که زند خویش فی الغور آمده حکم کرد و او را انداختند
کنند و چون داخل شدند دیدند که اسماعیل مرده و رفیقش مست پهلوی او افتاده است علوا فروش را دست
کرده صورت و افتد را استغفار کرد و ندانند تقریر وی چنان معلوم شد که شاه علاوه بر شراب پیش از عادت
معدوم و مجبوری که بان معتاد بود و خورده و همچنین گفت قوطی معجون را که آوردند باز بود و بجلالت همیشه که سیرت
میا آورد و من با وی بدین معنی اشارت کردم گفت پیرا نیست یکی از زنان محارم در حضور من آن را کشتود

تاریخ
سلطان حسین میرزا
او را کور کرد
بعضی از سلاطین
فرستاد و او را
خبر از او شد
سازد و کشت
یا غلبه بر او
پسندیده است
فاصله
محمد بیک را که
علی قلیخان بود
ماشیه

بنابرین جمیع اتفاقا و این شد که او را مسموم ساخته اند لکن سکران و اینکه از چنگت حسین ظالمی بیا یک استخاص یافته بود و بیکس در صدد تحقیق حقیقت حال بر نیامد و علی الفور محمد میرزا را بسلطنت برداشتند و او اول کاری که بعد از جلوس کرد قتل امیر چوکس و دو ابر او بود که هم انتقام خون برادر و هم حفظ نفس خود و اخصای آن داشت کیسا! بعد از جلوس او سپاه او زبک و زنک و شکری از دست قنجان با طراف مملکت تاخت آورد و دیو لی کاری پیش بر نبرد سردار سپاه دست قنجان که عادلان نام داشت و کیدان تاخته بود و شکست خورد و امیر شده و پس از آن قتل رسید تا سال دیگر برادرش محمد با تمام سکر طرف تبر و ان کشیده آن ملک را گرفته حاکم جمعی کثیر از ننگه و ابالی را کشت سلطان محمد میرزا چون میداشت که از عهده امور یادشایی بخایم یعنی نمیتوانست بر آید لهذا سر رشته مهم را بکف کفایت در بر خود میزد و سلطان حوالهت کرد و در او ایل سلطنت میرزا سلطان خیا که باید تثبیت امور نمود اعدای حاج ملک را بیرون کرده و فتنه داخل آرام ساخت و فتنه داخلی این بود که دو نفر از او بایش باس در دو طرف مملکت بسم شاه به جعل نالی بر خود نهاد و جمعی بر کرد و جمع کردند و بهوای سلطنت سر بر کرده اما بهر نیت مانده بقتل رسیدند و از خایم توان داشت که در ملک بنابر قول صاحب زبده التواریخ و در هر دو بیست که با هم چنین با دستهای خروج کرده و جمعی همراه آورده باعث انقضا شد و به چنین ملک هنوز قوام نیافته بود لکن هنوز بایره مفاسد مربوطه فرو بسته بود که فتنه عظیمه برخاست امرای خراسان سیر کوکچک محمد میرزا عباس را بپادشاهی برداشتند و از خراسان حرکت کرده تا نیشابور پیش رفتند چون ابجر کوکچک شمر محمد میرزا کشت علی الفور شکر خراسان کشید جنگ اول بگرفت و تبت بود و دیو لی کاری نتوانست کرد بعد از آن هرات را محاصره نمود و در ایام محاصره هرات امرای قزلباش که بقتل میرزا سلطان بستند و میرزا سلطان از واقعه آگاه گشته ناه و پادشاه برو و تمنان می عقب کرده نزد پادشاه رفتند و گفتند که فی الفور میرزا سلطان را بپاشان و اگر از نموده تا از وی انتقام کنند و آلا بدون توقف نزد عباس خواهد رفت محمد بیچاره رسوایی را بر خطر رجمان و او و وزیر را بایشان تسلیم نموده تا بر آید گشتند و زراعی که سبب این مقدمه در مجلس شاه باین امر ابر و پدید و سبب مراجعت می شد و بقیه عمر دی جمیع بک سلسله مصائب و نوائب بود صاحب زبده التواریخ می نویسد که در ایامیکه محمد میرزا در تبریز بود و او قاضی شغال مناهی را در شکاب طایبی مصروف میشد بنابرین محمد خان امیرز که کهوز بانه نصیحت وی کند و بلکه او را با فرط در شرب و استغراق در سایر معاصی غلامت نمود و پادشاه ازین سخن تسالم نمده در صدد قتل وی برآمد محمد خان در اول کر نیخت لکن برودی مراجعت کرده بشیر در گردن خود را بنظر پادشاه رسانید از آنکه خویش بحد اجبت و استغفار کرد و چون مروی بود و حلیل القدر و از خاندان بزرگ و باین

نفع پیش آمده همه را یقین بود که پادشاه اورا خواهد بخشید اما چون نتوانست بخشید اگر چه در وقت سلطان محمد
 چنان دانمود که خواهد بخشید و حکم داد اما اورا بر زندان بند نکردن بنا بر قول صاحب زبده التوائنج بعد از آن ویرا
 بقتل رسانیده و بسبب این بیرونی و نامردی جمیع اهل نکلور ابا خود و سمن ساخت سلطان روم از آنکس تا
 ایران جز بایسته مطلع افتاد عثمان با سنا که یکی از سرداران مشهور عثمانی بود با شکری کران بجانب ایران گسیل نمود
 و عثمان با سنا از سرحد تجاوز کرده تبریز را گرفت و در او قایم گشت این همه حوادث روی داد پادشاه در حوالی
 کوه هسند سیلان کرده بخوش گذرانی مشغول بود چون خبر اینجوا دست بوی رسید مجدداً بقدریکه در جزیر امکان بود
 جمعیتی فراخم آورده با بیسیج که قصه کوی یکی است قریب تبریز شناخت و جلوسه من را گرفته نیای ز دوزخ و گذشت
 تا اینکه لشکر بقدر کفایت برسد احکام با طرف ملاکت بحسب احتضار سپاه فرستاده شد لکن امر اوجون حرکت
 بسمت اردوی سناهی کردند و در اردوهای درون بر داشتند در دایمیکه در دل داشتند یکدیگر گفتند ان
 کردند بر اینکه پادشاه جمعی از وزرا را که ایشان بنایسته مباشرت امور نمیدانستند از کار بر طرف کند اورا
 مدد کند و الا فلانایا دساره راضی نمیدانید بلکه وزیر که رسوخ عظیم در خاطر وی داشتند رسوائی و خرابی خود را ارضی
 نموده ویرا از قبول این معنی مانع شدند و باطلیخ نتیجه این شد که بجلا ده طغیان عباس در خراسان و غلبه ارتکاب برادر
 با بجان و متخیر تبریز به سمت شیرانشان نزاع و جنگ باین امر ای ملک که عده مدد و معاونت او اند ایشان بود
 واقع شد انفا قادران اوقات عثمان پادشاه فوت شد و بدین سبب عساکر عثمانی مراجعت نمودند و لکن آنجا
 چند بقدر کفایت بحسب محافظت تبریز گذاشتند از یکطرف محاصره تبریز و از یکطرف تا و پب امر ای حرکت
 هر دو لزوم داشت جلاوت و شهادت حمزه میرزا پسر بزرگ محمد طلال مستکلات یدر گشت و بعد از آنکه امر
 باغی را با طاعت مجبور کرد و دید که گرفتن تبریز به یورش ممکن نیست از دو داریس گذشته قتل و منب در
 بلا عثمانی که در آن سمت رود بودند انداخت و چون ترکان حال بدین منوال یافتند بمصالحه راضی شدند
 لکن این ستاره دولت خوش درخشید ولی دولت سبجلی بود حمزه میرزا و خواجه خود بر حرم کار دولای بودی
 نام از پای در آمد و قاتل از میان بدر رفت و این واقعه بحسب محمد میرزا مصیبتی عظیم بود و بسیار اقدارش کبر
 حیات وی بود بمات وی این رخ بر آمد جمیع مورخان که تاریخ عباس انوشته اند متفق اند که قبل از فوت
 حمزه میرزا که فرمان بحسب احتضار وی از جانب یدر صادر شد و اگر چه خود همیشه اظهار طاعت و انقیاد
 میکرد لکن امر اینکه تعینت مدام خراسان با ایشان بود و پیرایمیکند استند برود و جواب فرمان پادشاه
 بدین وجه او میکردند که حضور شما بنوازه از خاندان سلطنت درین صفات بحسب آرامی ملک ضرورت
 و اگر شاه زاده ازین ملک پائرون گذارد و عرض خراسان در معرض مخاطرات عظیمه خواهد بود و محمد خاست جمعی



از امرای دیگر بخراسان فرستاده آنها را که فرمان و پرا معمول میدادند معزول سازد و کلی کاشکان وی چون نشسته
از آن بلاد کاری از پیش بر نهد بایستی تحت برکتش بنابرین میتوان گفت که خراسان در ایام سلطنت او حکومتی
بلاستعال بود و است با بجماعت این قسم امور صورت هیچ کجاست علی قلیان و مرشد قلیان و دو نفر از امرای مقدر
فرمایش در ظاهر بهم حمایت عباس و در باطن بکشت از ویاد و استحکام اقتدار خود و بایکدی که اتفاق کرده و شاه
زاده جوان در آن اوقات اکثر گردان ایشان بود لکن از آنجا که اتفاق دو جبار بیکدیگر نباید دوام داشته باشد
طولی کشید که دوستی بدشمنی بدل گشت و یکی باین اتفاق افتاده مرشد قلیان طغیان یافت شاه عباس درین جنگ
بطرف علی قلیان بود اسب وی در شای گیر و در اکلوه خود و از پای درآمد و در وقتی در معرض خطر عظیم افتاد
لکن ابل اسب جلوا که چنانچه یافته همین که جستان بر نواده خاندان صفویه افتاد و دست از کار زاده برداشته خود را بر
پای وی کمر بند و مرشد قلیان نیز بقدم اخذ ایستاد و قلمر و کباب وی کباب مستد رفت چنانکه قلمرین توان
شد امرای خراسان عباس را نام پادشاهی نناده و بر قدر محمد جو است که مملکت خراسان را در تحت اطاعت آورد
صورت ساکن نیافت چون خبر فوت حمزه میرزا بیخود یافت مرشد قلیان شاه زاده را مراد داشته بقرونیت
و بدین منازعت شهر را بمصرف شد محمد میرا در آن اوقات بکشت اطعای ابره و سورت و طینان بسیرار
رفته بود و بسبب دیار داهی و سکنه قزوین که در سلک قنون پادشاهی مقام داشتند در آن سفر لازم رکاب
بودند عساکر عباس را حکم صادر شد که در منازل کسایکه غایب بودند فرو دآید و فرمانی بدانصوب فرستاد
بدین مضمون که هر کس از لشکران او قتی معین مراجعت کند مال خانه و عیال وی را کسی است که در مرسل وی نمکین است
بدین واسطه رعب بر خیزد بای قزوین استیلا یافته چون به محمد و استیسی نداشتند جمیع او را کذاشته بکشت خویش
که بحیث بعد ازین واقعه نامی از محمد ذکر نشده است هنوز عباس خراسان را را با نگرده بود که او زبک بخراسان
ناخت و هرات را محاصره نموده بعد از نه ماه بمصرف آوردند و الی اینجا و جمعی از امرای معظم بقتل رسیده و شهر
اباد و بنب و غارت رفت بعد ازین فتح چون مرشد قلیان در خراسان ماند و اطراف بلاد آن مملکت تا
دقیقه از رسم تحریب و تعدیب بلاد و عباد فرو گذاشت نکرد و عباس در آن اوقات با عیال و تجارت
مستول بود چون اخبار موخسته خراسان مسموع و وی کشت بجهل با سلطان مستظفیه صلواتی کرده بان صناعت منصف
کرد چون بشهر رسید مرشد قلیان را که لواحق اقتدار او چنان ارتفاع یافته بود که از سلطنت جز نامی عباس
بالی نمانده بود و بقتل رسانیده سر رشته تمام امور را خود در قبضه خستید آورد و مادام العمراد دست برد
بعد از آن جو افی چند رویداد که بادشاه بدون این که با سردار و هرات یر دارد و شکر بی محبت محافظت
نمیداد با کرده بدار سلطنت مراجعت نمود پس از مراجعت وی عبدالؤمن خان سردار او زبک بجایب مشهد در

حرکت آمد چون این خبر عباس رسید استخلاص مشهد در محکم گشت اما در طهران بجای می شدید بروی طاری شد و
 پنجاه روز نتوانست حرکت کند در عرض مدت فرمود غنیم کار خود را کرد و مشهد گرفته شد و جمیع ابالی بقبل رسیدند
 این اجنار موحد منصفان بخرماری پادشاه سبب اغتشاش مملکت گشت چنانچه عباس بعد از آنکه صحبت یافت
 تا چندی مشغول نظم و نسق و آرامی مملکت بود یکی از امار که یعقوب خان نام داشت در آن خصل و خصل فرصتی
 یافته بر فارس مستولی شد اما چون خبر صحبت پادشاه را شنید از بیم جان بقلعه اصطخر پناه برد لکن دستگیر شده و بقبل
 گشت و پس از آنکه خلق آرام و ملک نظام یافت پادشاه دوره زده از راه بزد بفرزین رفت و چون
 عساکر عثمانی ببرد روز در سرحد اجتماع شان زیاده میشد بحجت اینکه از حرکات ایشان غل غلبه کناره رود کرد
 که از میان تعلیس که دارالملک کرجهان است میگذر و مضرب خیام و محط اقبال و احشام ساخت قبل از آنکه
 جنگ شروع شود حکایتی اتفاق افتاد که دلالت بر کیفیت مزاج این پادشاه میکند روزی با دو نفر از خود
 سرداران در کنار رود ایستاده بودند بعضی از صاحبان عثمانی ایشان را دیده بدون اینکه بفری بکمال
 شان بهرسانند ایشان را دعوت کردند پادشاه بدون تعلل قبول کرده و بی توقف روانه شد بعد از آنکه
 لوازم هم اندازی پادشاه نیز تفای تازه را بهمانی طلبید ایشان در بقبل اظهار خوشی کردند و یکی از ایشان
 گفت بشرط اینکه تدبیری کنی که پادشاه را بهمانی بعلت اینکه این جوانی شهرتش همه جا رفته و چنین مینماید
 که پادشاه صاحب غرضی شود عباس متهم کرد و گفت که آنچه در جزا مکان باشد در استرضای خواطر ایشان
 تقصیر نخواهد شد چون روز دیگر امرای ترک بار دوی ایرانی رسیدند و استند که همان ایشان خود پادشاه
 بوده است عباس ایشان را دعوتی ملوکانه نموده و از انعام و احسان خویش بهره ور ساخته بشکوه خود فرستاد
 بهوشیاری و جلادانی که درین جنگ بجار برد و گرفتن کیلان که حاکم آنجا و ام از بهو خواهی اتراک میزد ترکان را
 از قصد خویش باز داشت و عباس فرصت یافت که باحوال دیگر صفحات ملک پردازد و مریدیت که طغیان
 ابالی کیلان چون کرار یافت چنان پادشاه را غضب آورد که آخر در سنه هزار و دو حکم بقبل عام سکنه آن
 ملک داد و از بکان بر عادت معمول خراسان را تاخت و تار میگرداند و چون جرنیب و غارت معصدا
 نداشتند تا لشکر ایران در حرکت می آید ایشان ملک را بارگردد بهر میزدند و عباس نتوانست ایشان را
 بمقابلت آورد در وقتی که تدبیر دفع اوزبک و تسخیر لرستان و بعضی از صفحات دیگر مملکت که حکام آنجا
 کما فی بعضی با طاعت کردن نمی نهادند استغال داشت قبضه رویداد که ویران جمیع خیالات باز داشت و
 آن این است که یکی از مجتبن گفت که از نظرات اجرام سماوی خیال معلوم میشود که خطری عظیم متوجه پادشاه است
 عباس نیز چون دیگران تابع او بام مضرب و بلند مصلحت در آن دیده شد که شاه از سخت و تاج استغنا کرد
 و اول

و بعضی نام شخصی را که مورد نظران ایران گوید کافر می بود و احتمال دارد و محسوس بود و سخت است نذر و نبار بر قول تصاحب
 نذر و نذر الفواج ستره روز پادشاهی کرد و بعد از آن ویرا بقتل آوردند و سماعی معین نمود و سخت برآمد و مجسم
 و می گفت که سلطنت وی طویل خواهد بود و بر دشمنان غالب خواهد شد و هم ازل تعالی که افتاد و دلالت بر
 این معنی داشت بعظیم خان اوزبک برادرزاده عمده شاه خان که بعد از کشته شدن سپهر عسکری محمد المومن خان
 سپهر شاه خان لشکر اوزبک اطاعت وی میکرد و بخراسان داخل شد و اینده عساکر ایران جیان سپهر
 حرکت کردند که فرار اوزبک از چنگ ایشان محال بود و لابد مصاف دادند و در ششم محرم مراد و شش حبری
 قریب بهرات جنگ واقع شده شکست عظیم برادر بجان افتاد و امیر ایشان جمعی از بهادران امراد بسبب
 از لشکر بقتل رسیدند و بقیه سیف قطع حجون نموده ببلاد خود که بخت فرهاد خان که از کسار امراد و فرزند
 غزنی تمام داشت در پرتو جنگ به حرکت کرده مراد فاسل صا در شش ماه موجب عبرت دیگران شود و یکی از مسافران
 مختصر و محترم اگر بگویم که در سال بعد از این واقعه در دبا به عباس بود که فرهاد خان سست پادشاه خیانت
 اندیشیده بود و باین قسم که در جنگ عباس را با قلیل جمعی در مقابل و متین را با کرات امرای که در سخت اطاعت
 او بودند چون داید بدی آنکه اشتیاقی بسپردار کنند بهد شاه استقامت و او را از جنگ غنیمت حاصل کرد
 بر دشمن غلبه نموده و علی ویردی بیک که از اعظم امرای فرورد بود و منصب فرهاد خان سر بلند گشت و سبب این
 فتح عظیم مملکت خراسان نامور کار می در اندازد و دست برد طوایف آرام یافت و مردم در امن و امان می نشستند
 چون عباس کبر بزیارت امام علی بن موسی الرضا میرفت بدین سبب آباوی و همواری و اهمیت هر روز و در کار
 در فراتر بود و گویند که کیده شاه عباس با جمیع امراد از صفهان پیاده زیارت رفت و بهنج با بی مسافت را به بنی خرا
 نجا و زدی مساحت کرده معلوم شد که صد و نود و نه فسرخ و هشتاد و یک و پچ و نیم است العرص در
 هسکامیکه بحضور خود سبب اس در فایت خراسان بود و شوق مملکت را نوسه داده و ناچار سایدار جانب دیگر
 سرداران وی بجزیر خرابی که در حین عجم است مشغول بودند از آنجمله بحرین بود که بجهت بزرگی و نزدیکی آن به منبع
 مرداب در مواعیل عرب بهترین فوخت آن صفحه شمرده شد و جمیع کوهستان لاد که از شیراز تا سواحل گمبر
 کشیده می شود منقسم بخوزه و نوان اعلی گشت و علی ویردی خان از جمله اسرانی که فرستاد و ابراهیم خان لاری که حاکم
 آن صفحات و خود را از نسل کرکین میلا میداد است بود و گویند که تاج کبیر و در خانواده ایشان بود صاحب
 تاج عالم را گویند که در توانیچ بسوخته آورده اند که کرکین میلا و گویند که از بیطوانان کبیر و بود حکومت لار داشت
 و حکومت اسیان و می باغبان و افسال و می نقل شد و در زمان ملوک طوایف بعضی صفحات دیگر را ترک نموده
 صحنه حکومت خویش نمودند و قبل از ظهور اسلام و قبلی هم بعد از آن تابع سلاطین ایران بوده اند مخصوص در ایام کاک

شاه عباس
 در این جنگ
 کشته شد

لکن بغدادیان طاعت کسی را کردن ننهادند و استقلال یافتند اول کسی که از این طایفه اسلام قبول کرد و نام طاهر
الدین بر خویش گذاشت و او معاصر با محمد بن عبدالعزیز بود و از ظهور دولت صفویه تا حال مطبوع بوده و مضرب بیع
امیر دیوانی داشته اند و نور محمد خان بن ابوسعید و آن که بشاه عادل معروفست در ابتدای سلطنت شاه عباس
والی لار بود و چون او در عهد سلطان محمد خدا بنده وفات یافت پسرش ابراهیم بر جای وی نشست و در وقتی که
شاه عباس سبب تا ویب یعقوب خان پسرش از رفتن از وی اظهار دلخواهی نشد پادشاه ازین بی اعتنائی و بی وفائی
کافیه او در غضب رفته علی و بیرونی خان حاکم فارس را بنا و ویب و بی نامور ساخت ابراهیم خان چون از بغداد
عاجز بود پناه بقلعه لار برد و لکن شکرشای قلعه را گرفته و جمیع اموال او را دستگیر ساختند از جمله حاجی بود و صبح
بدر و یاقوت و جواهر نفیسه که از آن تاج کیمبر نیا میداد و از لار پسر کرکین میلاد و ابراهیم خان رسیده بود و
و جمیع اعدا و وی آن را از باب مهربت بر سر مینهادند شهر لار در ایام قدیم نام دیگر داشته است چون کومنه
آنجا از کرکین به پسر وی لار رسید آن شهر را بنام او خواندند و کجهر و آن تاج را سبب او فرستاد و از
وی با خفا و او منتقل شد گویند که چون کرکین میلاد ب حکومت آن بلاد منصوب گشت تا بهفت سال در
پروین شهر سبب یقین ساعت سعادت نمود و بعد از تقضای آن مدت بنحین ساحتی که باید اختیار کرد
و وی شهر داخل شد و از آن وقت تا حال که قریب چهار هزار سال است اولاد او در آن دیار کای مستقل و غالب
از جانب سلاطین فرمانفرما بوده اند انتهی القصة بعد از انجام امور مزبوره عباس در فکر تصفیه لغو مملکت افتاد
اگر چه صلیح بوقضای وقت با دولت عثمانی کرده بود و الا اینکه قلعه ننهادند از یک و تبریز و قفقیز تقریباً جمع آورد
بایسان و کرجهان ازینست و دیگر بقصر اترک بود و در چنین حالت بچوقت حوزه مملکت از نظاد اول اعدا نمود
و مأمون نبود و همچنین صدمه که بشاه سمعیل در حرب رومی وارد و ظفرهای پی در پی که بر محاربات عثمانی در ایران
مترتب شده بود و هم اقتضای رعایت حرم و احتیاط تمام میکرد چون ملاحظه جمیع اسباب و تدابیری که بجهت
استخلاص ممالک مزبوره از چنگ چنین دشمنی قوی بشود باید گفت که علی الاستحقاق شایسته تجلیل و تعظیم است
اگر چه غالباً شمشاد و قایق و حوادث فوق العاده امور جزئیة اتفاقیة میشود و اما عقول سلیمه و هم علیه راه هم حسی است
که نمیتوان باسانی انکار کرد مثل اینکه نظریاتی دقیق و ادراکات قویه چیزهای جزئی را که سبب تحاریر بنظر ناچار
ندارد اسباب حصول مقاصد عظیمه میکنند میتوان گفت مثل دور بین است که با شایانیکه سبب بعد سافت
از انظار محجوبند تجسم و تشخیص میدهند با تجربه در همین ایام بود که دو نفر از نجیبی انگلیزیه که بشرفست خاندان
و شهامت سپاهیکریشته تبار داشتند بایران رفتند و ایشان دو برادر بودند و برادر بزرگتر سرتوتی شری
اسباب رفتن بایران خود را اینگونه و در شرحی که آورد ادوات سفر خود نوشته میگوید که در ارف اسبکس

تاریخ
سلطنت

او را از عیب کرد که با چند نفر مردان کار و بده بده و دیوک افت فراد که در آن اوقات بابا پ نزار داشت
 بود و لکن قبل از وصول منزل مقصود دیوک متفاو کشته و نزاع رفع شده بود اما چون سلی می فرج و وقتی صرف
 و امیدی قطع شده بود ادل سواست بدون آنکه امری صورت بدهد مایوس مراجعت کند با نوشت که
 بایران برود بدان سبب که چون ابواب بشارت ایران از خشکی بار و دروس و از دریا با پر تو کال و بلند
 مفتوح بود ابالی انگلند نیز در آن اوقات تفکر افتاده بودند و فکای سر سرائونی برادرش سر رابر تشرلی
 و میت و شش نفر تبعه وی بودند همه با اسب و یراق و اسباب و سامان شایسته و در کسبا بکمه همراه
 بودند بعضی مردمی بودند که از علوم و صنایع ربطی داشتند و یکی خصوصاً کور است که در قویب ریزی مهارتی
 نام داشت سر اتونی نه ایلمچی بودند و نه بر خود نام ایلمچی گذاشت و وقتی قزوین رسید که در عراسان بود و چون
 بعد از فتح اوزبکیت یاد ستاه مراجعت کرد و خود را بطریق وی رسانیده نام و نسب خود را بیان کرد و گفت
 که از امانی انگلند است و همیشه وی سیاه بکری است چون او را ده پادشاه ایران را شنیده بود و حواست
 که بخدمت او افتاده و بهر آن وقت چنگشهای لایق بحضرت کدراند پادشاه ایران را این صورت
 موافق مزاج افتاده و یرا اگر می تلخ نموده با انعامات ملوکانه و عواطف یاد ستا بانه مفتخر و مستطهر ساخت
 تفصیل چنگشها و انعام یاد ستاهی از قرار نوشته خود سر اتونی این است چنگش شش حببت
 آویزه زمر درد غایت لغاست و دو جفت و یکرا از بر جرد و نمکدانی و جامی مرکب از سه قطعه که در
 طلا نشاند و میسنا کرده بودند و ابریقی خوش وضع از بلور که قاب آن را از نقره شکل از ده با ساخته
 مثبت و مذهب کرده بودند انعام سلطان هزار تومان نقد و چهل سراسب همه باخت و ستام و دو
 دین مذهب و بیاقوت و فیروزه مرصع بود و باقی رتبهها بعضی نقره و بعضی نخل کلابتون و دوزی ساز و ده
 قاطر و دوازده شتر که بر آنها خیمه و اسباب و امانه سفر و حضر بار کرده بودند و زرائی که جنگ با عثمانی را
 مصلحت نمیدانستند با وی بنای معادات گذاشته و سخن او را درین باب با عباس حل بر عرض نمودند
 با معنی که چون دولت اکبریز مذهب مسیحی دارد مصلحت خود را در معادات مسلمین با یکدیگر میدانند و این
 مرد را بحببت اشتغال نایره فتنه بدین ملک فرستاده اند علی و یردی بیگ که بمحبص امیرالامرائی از قفا
 یافته و در مودت و حمایت همان فرکی کیدل و کیربان بود و برخلاف دیگران رای میزد و لکن سر اتونی
 بی سبب سلطان را بحببت عثمانی ترغیب نمی کرد بلکه اسباب فتح و فیروزی آن جنگ را نیز بدست میداد
 خود بر عهده گرفت که با این عباس و سلاطین مسیحیه تشدید متبانی مودت کند که یکی از ایشان پادشاه جرمانه
 با سلطان اسلامبول در جنگ بود و دلیل بر جد و جدیمین که وقتی که از جانب عباس بماموریت میرفت

لم

پادشاه را در دربار با کرد و همچنین خجستی که بهجت آموختن جنگ با ایرانیان کشید و بهم برین معنی دلیل قوی بود
 فوج سیاه که عباس بهجت مقابل با یکدیگر می رکت فراهم آورده بود احتمال کلی دارد که بعد و او در قفای او
 بر تربیت شدند و همچنین منقول است که ایشان روش استعمال توپ را با ایرانیان آموختند که غذا با یکدیگر در
 پایاب موردیت سرانته می داد و به شد می توان گفت که غریب ترین کا غذا با نیست که تا بحال هیچ ایلی و سفری
 و داده شده است پادشاه اسلام سلطان مسیحی می نویسد که هر کس معتقد مسیح است دوستی وی را قبول کند
 و در دیار حرات می که همیشه او را میرزا اتوینا خطاب میکنند میگوید یکی از نجبای انگلند است و بخواهش خود
 با ایران آمده است و از وقتی که با من بوده مانند و برادران یکقاب طعام و از نیکت حام آب خورده ایم و
 همچنین فرمانی دیگر بوی داد در باب اینکه هر کس از تجار مسیحی که تجارت ایران کند جان و مالش در حمایت
 پادشاه سالم و دین خواهد ماند و کسی را در اجرای مراسم مذاهب ایشان معنی نخواهد بود و هیچیک از علما
 ملت و آن باب پیداخله نخواهند داشت اول فرار شد که یکی از میرزا دکان را همراه کسند لکن آن قرا
 بهم خورده یکی از صاحب مصبان متبذل را که در حقیقت با خدا مکارا و کی فرفر داشت بر مصاحبت سی
 تعیین کردند و دولت روس بسبب حسدی که با انگریزان دارند عثمائی به سرانته می یکرده بلکه او را قید کردند
 و شخص مزبور را که مصحوب او بود و در جبهه سفارت داده احترامات ستانیده آن منصب نمودند و بعدا و ده کی
 اید یا و نه میایری که سرانته می از ایران همراه برده و او بعضی محبت های وی را و بدگویی میکرد و در باره
 معتقدانه شد و چون امپراطور روس مجلسی مقرر کرد که تعیین و تقصیر حرکت سرانته می را که در حقیقت حال را
 اید یا فک کنند شاید بزرگی که بهجت تشنج و تکذیب وی در آن مجلس حاضر شدند و در می اندک بود و
 سرانته می بالاخره از کا ذیب و باطل وی در خشم رفت و چنان مشت بر کردن وی زد که از پانی در آید آبی
 مجلس صورت و الله را بعض پادشاه رسانیدند لکن گویند همین حرکت موجب سجات وی شد و طولی نکشید
 که از قید رهایی یافته و از دست و بر جرمانه رفت امپراطور جرمانه و سایر سلطان فرکستان و پراغایت
 متخا از نموده و چون سبب سفارت وی معلوم شد اظهار کمال مسرت کرد و زیرا که دولت عثمانی در آن اوقات
 به سبب دشت جمیع فرکستان بود و خلاصه شاه عباس مجاربت مبار و درت جسته اول نهاد و نه تاخت و
 گرفته است حکامات آن را با زمین کیسان ساخت و در آن وقت محمد ثالث بر تخت قسطنطنیه بنک بود و دکان
 سال که فتح بهنا و د دست و او شاه عباس خیال و امواد کرد که عازم فارس است و با حضار جمیع نک فرماید
 بعد از آن بهانه رفیق ماندن حرکت کرد و چون با و بایجان رفت اخفا می خیمیر که چه لازم بود لکن امکان
 نداشت ... مشکل همه است که ما مشکل خود را گفتن نمی توانیم و نه نفس نمی توانیم لاجرم با حضار جدا دیدم و قوم
 و

در میانی سپاه برادر و ایشان را از بر حمایت تمام دولت و لطایف حب وطن باو آورد می کرده روح مقدس
 یو که بدو او که با وی در محاربه با دشمنان ملک و اعدای آن بی غیره کید و استعدای ایشان که سردار عثمانی در آن روز
 ایشان بود و در وقت بکرستان رفته و چون جز حرکت است که ایران از استعدای تبیه مرید تمامه را اجبت
 کرد که کس نیست که خورده و سیکه شد و نیزه که میسرقت و در آنجا حاکم و در تصرف کماستکان باو ستای آید بهو زای
 در آنجا محاکم رسیده بود که سپاه ایران را برودان و تعداد و محاصره کرده و ایران به دولت مسخر شده لکن چون حال
 باغی سردار است که در می اندازد طرف ملکیت جمع آوری قشون کرده و متوجه حربه ایران باو و ستاه عمل می کرد
 خان را که بجای حربه و تعداد و استعمال در است طلبیده و روی بدین مناسبت سپاه ترک را و بر صد برابر و از طریق
 در تیب نصبت برادر و بدو یا حال اگر چه جمیع ایرانی اسکر خلاف آن رای و دنیا و عباس هم هم که بود که با تیب
 و مصاف و بد چون تعدادی فیشتن و طاقی فریقین دست و او سواره ترک حرکت کرد و بمرد سواره که مصف
 بیاد و تا تو بجا نرود آمدند چون بر دولت رسیدند عاقل کلم کرده علی و بر روی جان اجمعی قتل انواران و در زو
 بر جانب هم در حرکت آیند و با وی گفت که در حرکت بقدری سباحت برود و بد که تا در سیاه لشکر رو بیاید
 خضم حروا شود و چون تقاضی و تمکن بدست آمد جمیع خود را بقدر امکان در اطراف پراکنده نمود و حسین نمود
 کند که بخوابد بر حریف حمله به و علی و روی بی کار خود رفت و چون عاقلین لشکر باطلی شد ترک آن خیال و استند
 که بر ایران جبال بغالی اندو و لایند و این سبب عذر است که در عقب است نماید بر پیش روی که در پیش بودند
 تا نزد مقام ایشان آمدند و وقتی که نمود حریف کرم است این قسم حرکت بدو و نظر فقط سپاه نظام می تواند
 کرد و در لشکر بی رقیب که نظام دارد و بر حرکت فاصده و بعقب علی تحقیق مسبب اختلال و اتمام است و زو
 بجای می رسد که چاره اندر نیست لهذا اوجی که برگشتند تقریباً بر جمیع سپاه ترک و ایرانی یقین شد که بر نیست
 کرد و اندو و اینچنین داد و بیدار و با تمام لشکر حمله بر ترک آن کان ایکه همایان ایشان روی از سر که برانند
 اندوای ثبات شان از بجای گسند و در ایران بجای ایکه از آنک قبل از سبب ازیم روی بگریز آید و ده اند
 باقی روی و علی مسیح حمله بر و با سالی خضم را پیش برد و استند سرداران روی ایچ لار تمیعت و جلالت
 بجای بر و اندا چون کار از دست رفته و فایده مزورت کشت بخمر از یا میانان بغل رسیدند و خنجر و کمر و کتید
 اسار که قرار شدند ترک آن از بر نیست پراکنده شده میدان رزم را یا میانان که استند که در جاکت قبل از
 غروب آفتاب تمام شد و قمار ایشان تا حین ساعت بعد ترک آن در انصافت کردند بعد از این فرج حکایتی بود
 که چون کاشف از خصوصیات آن زمان است قاجل شنیدن اینست که نیکو که شاه عباس چون میدان را خالی دید
 هم در وسط میان نشستند و امر و بعضی از عاظم از آنرا حجت میدادست استعفا را با خیال جوی از حسیه شخصی نوی

عسکر

شاه عباس

تذکر سلطنت شاه عباس

بیکل و سپاهی بکلی اسیر کرده بنظر رسانید پادشاه پرسید کیستی آن شخص گفت از اکراد و کمرخی اتفاقاً یکی از مناصب منتهی
شاهی کمرخی بود که رستم بیگ نام داشت شاه میداشت که ادعای خونی باقی بماند بن سیردار و لهند گفت اول
برستم بیگ بسیار نذرستم بیگ قبول کرد و عذرخواست که اگر چه انتقام اقتضای خون این شخص را نمیکند الا اینکه
من نذر کرده ام که از دشمن ذلیل دست بسته انتقام کشم پادشاه سر بیگت قزاولان را گفت کردن ویران
نیز نکرد و چاره چون این حکم را شنید فوت کرده رسیانی که ویران بران بسته بودند از هم گنجینه و دست بجز
بطرف شاه عباس و دید شاه نیز بطرف وی رفت و حضار بهمد پادشاه و دیدند تا بسبب حرکت بی سیمانی
ایشان همه چراغها یک دفعه خاموش شد و در آن تاریکی کسی را یارائی آن نبود که دست برآورد و ما که ندانستیم
پادشاه را آسبی برسد لهذا دهرشت برهنه غلبه کرد و بعد از دقیقه پادشاه و او را زد و که دستش را گرفتیم چراغ آورد
و چاره اسیر را پاره پاره کردند و شاه عباس دوباره نشسته تا نیم شب بجمع اقلان با دانه ناب و تماشای
سرمای دشمنان که علی التوالتی میآوردند مشغول بود یکی از محرران فرنگستان میگوید شنیدم که عدد سزایک در آن شب
بنظری در رسانیدند به بیت هزار و پانصد و چهل و پنج رسید ازین تاریخ تا شاه عباس در حیات بود دیگر ترک را
بیارای مقاومت ننهادند ایرانیان متوالیاً اراک را از سواحل بحر خزر و آذربایجان و کردستان و بغداد و موصل
و دیار بکر برداشته و بعضی شهرها را به شاه عباس و جمیع ممالک مزبور هضم سلطنت ایران گشت عثمانی آسپه
در خیز مکان داشت بجهت اینکه فتوحات خود را از دست ندهند نمودند حتی اینکه وقتی از دست فغان
معاونت خواستند لکن با خیال عساکر متعنه با قراچی خان سردار ایرانی فریب شیلی که کار و اسرای کوچکی
است مابین سلطانیه و تبریز صف داده شکست فاحش یافتند پاشا بای و آن و از رتبه الروم در آن
معرکه کشته شدند خلیل پاشا سر عسکر عثمانی در کاغذی که با قراچی خان کرد و در قسطنطنیه میفرستاد ادعای فتح میکند و میگوید
که قراچی خان تبریز را بشکر ترک را کرده تا بغا نکند اما هم قبول میکند که در جنگی که بعد از آن در نزدیکی
شیلی واقع شد قدری از لشکرش تباه شدند و این عبارت در این گونه کاغذ با اقرار به شکست خود دست
با تجمه این آخرین جنگی است که در عهد عباس قابل ذکر است و بعد از آن تا ایام حیات شاه عباس مابین ایران
و عثمانی مصالحه بود ولی اگر چه هر دو دولت دم از مصافحات میزدند اما باز یک خیال غایب مکرر رجوع به جاد
داشتند و رسم معمول این بود که هر وقت میخواستند اظهار عداوتی کنند سز سز عداوت را از خواهری بر بعد
نمیکردند و از طرفین بنا بر مصالحت وقت و تدابیر ملکی با معاندت میوزیدند یا سالیانست بطلب حقیقت
این است که تعصب مذهبی نیز که سبب نزاع مابین دو دولت میشد چنانچه مورخان شیعه بر ذلت و کفر نقل
و قوت یکی از سز عسکرهای شیلی میکنند و حسن را بجهنم میفرستند چنانچه گویا مقام مخصوص و شایسته سلطانیست

است و از بعد از حاکم و کرامتین و سایر پادشاهان در نظر اهل ایران از جمیع شاهان عباسی و صفوی
 اینکه با مغز و ذهن علی جمعی از اولاد او است شاه عباس در باب ادب و ادوات و عقیدت خلق
 نسبت به وی بیچندین طبع داشت و چون ملاحظه نمود که اردوی سب و است حرقت اولیای اردو و بعض
 بعضی از اعیان ملت و دولت و عامی حوره مدح و ستایش ابالی ایران بود و چون عجب است که او را
 سمجده کسب و کار می کرد و توان بر مورخان ایرانی اعتماد کرد و احترام خلق نسبت به او و شاه به نسبت امور مغز
 نموده است بلکه خود و پادشاه صاحب مقامات عالیه و کرامات متعالیه میدادند چنانکه مذکور است که در درگاه
 و پادشاه و شاه عباس اهل مطمح همراه و سرپوش کی از طرف که با شاه و شاه آن حرکت میکرد و دو دفعه از
 ذوی طرب بلند شد قدری بخت به وجودی که اهل سرای مطمح و امرای خاص که در آن وقت همه همراه بودند و دیده
 و آنچه در سینه مراد و پادشاه و حرمی اعیان و شاه صاحب رده و الوارح که در وقوع قضیه مذکور به هیچ
 شاهانه شک و شبیه نیست در عهد شاه عباس و دو دایه ظاهر شد منحن گفتند علامت شکست در شاه
 از اهل لک در ایران که چه جاکت بخوابد و صحرای دیگر و پادشاه و طاعون در لک و حراسان و سر قدر و ست
 و فعل که تا در شمال و دیگر واقع شد همه را از اثر محسن آن دانستند در عالم آراء مسطور است که در سده مراد و
 نسبت و بهشت حرمی و دو دایه ظاهر شد و در اویل که دیده شد مسلسل شمشیر کج بود و در کتاب تشریح دوم
 به نسبت حرم و استب چند روز بعد از پادشاه و دو دایه ستاره و کمر که مانند آتش میدادند در طرف مشرق
 دیده شد و صاحب شمال اهل بود و دو دایه مراد تا قرین چهل و چهل و پنجاه و در حاشان بود بعد از آن تدبیر
 که در شده تا از نظر غایب شد و او از وسط عهد شاه عباس تا آخر دست نظام اول و دایه که در حراسان بجای
 گناه بود و پادشاه و پادشاه ایران کمال آرامی داشت و ماس او و جهانگیر پادشاه هند و شاهان بهمنه
 رابطه دوست و مصافحات محکم بود و چیزی که خلل در میان دوستی کند واقع شد مگر فتح قندهار و آن بنو
 معلوم میشود که صورت شد از آن است که یکجه که در حلقه ممالک خود در هند و شاهان بعد از شوال
 بود که ملا و در دست می برداشت خصوصاً وقتی که به بحر بخار نه و اولی قوی نامند دولت ایران بود و علما
 شاه عباس با رعایای و اهل ترکستان که در هند و شاهان بود و دایه ابواب ممالک و شاهانه متعلق بهند است
 جمعی از تجار و کرم و فراسید و ابالی بلند و در گامرون اقامت داشتند و تقاضای معمول تجارت بهمت هم
 چندی مرقد که بنواستند در حقیقت از برای یکدیگر مصافقت می کردند و شاه و عباس چون نوایدی که از تجارت
 برای مالت حاصل میشد گاه بود جمیع تجار مرور در اوقات و حمایت میکرد و آن مردم بر توکال را می توانست
 بر بنید در انام الوصو الوکر که یکی از اسلاطین مشهور بر توکال است اینطریق تمام حرا می کرد و در خلق محکم است

بصرف آوردند تا در عهد شاه عباس پرتو کال را در میان ممالک فرنگستان عظمی بنمود و علی الاصل مال و در دست که در تصرف این دولت بود و از دست میرفت و از جمیع جزایری که البوکرک در دریا می نازد گرفت و جزو اول بود و در آنوقت غالباً همان یک جزیره باقی مانده بود این جزیره قریب بخوز خلیج واقع و چند فرسخی از کامبرون دور است محوطه این بیست میل نیست و کوه و زمین اینجا همه نمک زار است نه گیاه میروند و نه آب شیرین یافت میشود و نمک سجدی است که بر روی آب مثل برف می بندد و گرمای آنجا در تابستان بسبب طبیعت زمین انجم جزایری که در حوالی آنست بیشتر ازیت میکند اگر سبب خوبی لسکرگاه و وضعی که آن جزیره واقع شده است نباشد میتوان گفت که آخر جان نیست از بهر روی زمین که انسان بخواد در آن رسد کند و اوایل متوطنین این جزیره جمعی از اعراب بوده اند و در غلبه تا ما بر ایران مجبور آن جزیره را بر ما که در این طایفه نام هرگز بر این جزیره گذاشتند و هر زمان که ما میخواستیم که خود را بجا بر ما بگردانیم و در وقتیکه این طایفه رسد فقط ساکن آن جزیره ما میگیری بود که جرون نام داشت و جزیره در تصرف ایشان ماند تا البوکرک آن را فتح کرد و زیاده بر صد سال در تصرف پرتو کال ماند و در آن ایام مرکز تجارت خلیج فارس بود و در رعایت عمودی و آبادی رسید از اطراف ربع مسکون مال التجاره در اینجا جمع و از اینجا بایران و عربستان و روم میرفت بسبب اینکه اموال و دماء مردم از تعدی و ظلمی که در سایر بنا در و جزایر ممالک فرو برد و ماحول مایه معمول بود محفوظ و مصون بماند عباس را آبادی بر مرخص میداد و نمی توانست بفهمد که سبب آن چیست و فتح آن را موش از دیار دولت و موجب افتخار ملت ایران میدانست امام فیضان عالم فارس مستخر آنجا مامور شد لکن شاه عباس میدادست که انجام آن مردون ترتیب کشتیه های جنگی محال است انگریزان مبد و حاضر بودند و قرارشان شد که مال التجاره که بر کامبرون میروند از ترک معاف باشند و حصه هم از کمر کی که از مال دیگران گرفته میشود داشته باشند و همچنین و عده های سجد و نهایت از محبت های بعد با بجزله و کفای کبابی دهند و سنان این نوزاد قبول کرده بزرگ کشتیه های جربی و تیار و لشکر ایرانی مستعد گشته حمله بردند ابالی پرتو کال مردانه کوشیدند و دلیرانه دفاع کردند تا بالاخره از کمر سنگی و خشکی مغلولک و از بد و مایوس و تسلیم مجبور شدند شهر را به تصرف ایرانیان دادند و این طایفه نیز آنچه در آن شهر قیمتی داشت برودند شاه عباس از جزایر فتح بغایت مسرور شد و فرمان داد تا از آن مسجد کامبرون را با هم و می یعنی بندر عباس خوانند امید هائیکه نوکر های کبابی در خارج پرتو کال نه بر موز و سایر متصرفات ایشان داشتند بکلی بستاند و بایس شود و معا بد که ما این نشان و شاه عباس شده قرار چنان بود که اموال منسوبه با تسویه قیمت بشود و از هر طرف حاکمی معین کنند و از ترک بر موز و بند عباس حصه و بهره طرفین مساوی باشند تا بعد از فتح کسی بجهت نامه عیسیانی نکند و یکی از معتبرین و کجای کبابی که

خبر

قبل از این نام با کلمه نوشت که اگر پادشاه بپندد جزا و ناکند اطفال عزیز را حیات بازدهد خواهند یافت هم او بعد
 پنج روز بنویسد که هیچ نایده اند اینجا مرتب نیست که یک بجای در تصرف نگذیرند و اگر هم خیال صنعتی از
 اینکه روزی نایده مرتب شود باقی نایده بود آن هم وقتی که شاه عباس او را ندانده که اگر بر خشکانات در بر تو
 باد و سایر بنا و پنج بساز و قطع شد چنین بناید که حکومت کپانی در سند و سستان درین ایام از حیل های سر داری
 بشدلی که برادرش او را در ایران گذاشته و واسطه را بطه ایران و فرنگستان شده بود خیلی متوهم شده بود و
 استبانول در آن اوقات مملکتی معظم بود و شاه عباس میخواست که سردار برت را از جانب خود بفرستد در
 آن وقت بفرستد و کمان این بود که قصد عباس ازین سفارت آن بود که تجارت ابریشم را مطلقا با آن مملکت
 مقرر کند لکن اخراج یوکر از هر روز سبب بغیر این تدبیر شد و دو سال بعد ازین مقدمه سردار برت از جانب شاه
 عباس بپند و سفارت وارد انگلند شد و در آن وقت جس اول پادشاه انگلستان بود و سفر بود در باب
 مکنش و عظمت ایران بقدری اظناک کرده و اخراجی گفت که مزیدی بر آن مقصود بود اگر چه ناظر های کپانی
 هندوستان بخوبی واضح ساختند که آنچه او گفت محض کذب و دروغ صرف بود اما او لای دولت انگلین
 خیال اینکه در صورت مراوده با ایران خالی از فایده نخواهد بود و در کسبند و سردار برت بحدی در مصلحت
 دولتی بپند و دست کار باقی بختی خود را نمود و یکی از اعظم انگلند سردار و مرکاتن را مورد شد که با جمعی کثیر از بقیه الحقه
 مصحوب سردار برت سفارت ایران برود و او را بطی معظم الیه اقلی در مارندران در شهر اشرف خدمت پادشاه
 رسید چون بدربار رفتند قبل از آنکه او را بطی و کسانی را که همراه بودند بحضور ببرند و یکی از حرات که بجهت ایشان
 مینا کرده بودند بر دند و بعضی فتوه که غالباً در نیکو نه مقامات رسم است خوان ملوکانه چیده بودند که جمیع ظرف
 آن طلا بود و دستگاهی طلا پر از شراب با جام های زرین از هر طرف نهاده و ازین حجره ایشان را از میان دو حجره
 دیگر گذرانیدند که با انواع و اقسام جامه آلات و اوانی زرین آراسته بودند و در اینجا کل و کتاب و شراب
 بکار برده بعد از آن ایشان را وارد بارگاه پادشاهی کردند که در اطراف آن امرای مملکت مانند تامل بزیج
 و نصا ویر بجان نشسته نفس کسی نپرونی آمد و جوانان نیکو سایل با دستارهای مشکله دار و لباسهای ذریافت
 و کلاه تون و دوزی جامه های طلا جلوه از شراب بروست گرفته بر پایه نوشان جوش می پیچیدند عباس لباس
 سرخی ساده و در بر داشت و بجز بقیه نشینش که از زینت بود و زیور می بر خویش بسته بود و امرای نیم
 که نزدیکش نشسته بودند همه ساده پوشیده بودند و مقبولست که از دوزیکه صفی میرزای پسرش گشته شد
 دیگر ذیبت بر جو قرار نداد و همیشه لباس ساده پوشیدگی میان مطالب خویش را نمود و مطالب مزبور
 این بود که دولت ایران و اگر نزد خیمک عثمانی بایکدیگر معیت جویند و دیگر اینکه سردار برت شدلی را که

اینکه بپنج پادشاه
 انگلند بدربارگاه
 عباس صفوی

در خدمت پادشاه ایران بود نقد علی بیگ نام یکی از امرای ایران که هم در آن اوقات فوت کرده بود و در
 داده و صد مد زده آنرا بروی خواش تدارک کنند و مطلب آخر اینکه در از دیار رابطه تجارت ما بین
 دو مملکت همت مصروف دارند جواب پادشاه بسیار خوب بود اما در باب عثمانی گفت از آن حقیر تر
 که در دفع ایشان احتیاج معاونت افتد و در باب سر رابرست حکم خواهد شد که فرزندان نقد علی بیگ
 بروی انصاف تدارک خطای پدر کنند و در باب تجارت بر ساله کاشکان شاه بی در بند عباس ده
 هزار عدل بر ششم تسلیم و کلای دولت انگریز نموده در عوض آن ماهوت عریض دریافت کنند منقول است
 که شاه عباس در آن مجلس بلا لطفی بر چه تمامه با ایلی سلوک کرد چون دید که ایلی غنیو اند مثل دیگران هیچ بر
 زمین نشیند خیلی خندید و بعد صحبت خوشامد همان جامی از شراب گرفته باسم پادشاه انگلند نوشید
 ایلی چون نام پادشاه خود را شنید بر پای خاست و کلاه از سر برداشت عباس بسم کرده او نیز علامه از سر
 برداشت و صبح این مجلس سبب امید بای بزرگ شد الا اینکه جزا نویسی فایده بخشید بعد از انقضای این
 مجلس مطالب ایلی بوسط محمد علی بیگ وزیر پادشاه میرسد و محمد علی بیگ با دشمنان سر رابرست متعلق بود
 و باین سبب با ایلی انگریز مطلقا عداوت میورزید بعد از چند ماهی از دور و ایلی سر رابرست و سردا و مر
 مروند و متعلقان ایشان با نکلند مراجعت کردند اگر چه شاه عباس بر دشمنان در عایای طاعنی ابقانی کرد
 ولی در اکثر نگه جمیع موارد و بجز در خانه خود چنین نیامد که آنچه کرد از باب مصالح ملکی بودند انقای هوا جس
 مطلب او این بود که ملک آرام و خلوتی در راه باشند و میداشت که در حکومتی که کنفر حاکم علی الاطلاق است
 این معنی ممکن نیست مگر در وقتی که رعب سلطان در ضمیر خلایق غالب باشد و احکام ویر مردم بطور تعبد تابع
 باشند و بر طبعی که داشت بهمین پنج فایز گشت و آرامی که بعد از آن در ایران روید و بیشتر بر سبب تپا
 حکمانه او بود پیش از جمیع سلاطین با تقدم در راه و ترقی مملکت سعی کرد و صفهان را پای تخت مملکت خود قرار
 داد و جمعیت آن شهر هم در عهد وی زیاده بر مضاعف گشت خیابان چهار باغ و پل بزرگ زاینده رود و
 بسیاری از عمارات عالیله در شهر و حوالی آن از بناهای اوست یکی از محرابان فرنگستان تفصیل عمارات و
 مساجد صفهان را نوشته میگوید شاه عباس آب از جوها و رودهای دیگر زاینده رود و وصل کرده آب
 آنرا زاینده رود و در منضم کردن آب کارون زاینده رود که شاه طما سب نیز کوششی کرده بود و دحضت زیاد
 کشید لکن آخر نتوانست انتهی مسند در عهد وی خیلی آباد شد و انبسیه رفیع و سر ادای شاهانه در اشرف
 و فرخ آباد و مازندران بر پا کرد ولی این کارهای کوچک اوست یکی از کارهای بزرگ او را بی انتی است که در
 مازندران ساخته است و مبلغ خطه و کرانند در آن خرج کرده و آن راهی است که در جمیع مملکت میرود چنانچه

ذکر سلطنت شاه عباس

و باغ نبرد و بعضی از امرای که بخلام با یکی مرکب بودند تخته کلاه کرد و با بعضی که کلاه ای از کافیه بازگذاشتند بای ایشان
 آویخته بر سرش گذاشته و بر خرقه نشاند و گردش میکرد و ایندند و کاهی میزدندش که با این صورت بر قصه با باید و
 که در ایران قانون ملک حکم پادشاه است و اجرای قانون نژاد باید بکند و وقتی که عباس صاحب سر رکشت ملک
 آرام و قوام نداشت امر اجور و سرکش بودند و هر یک که از مملکت مستعد شود پیش باید بکلمه لزم خونمار ریخته و سه بار
 از در آویخته بکمر بند با ساقیه بکمر باز ایستاده و آخته شود تا چنین ملک آرام باد و پس از آن امری نیز سیاستی قوی و
 عقوبتی شدید باید با عموم اس از آن بهره توانند برد و البته درین صورت شخصی که با قضای مصالح عموم مرکب
 اینگونه امور شده و اجرای اینگونه احکام میکند عجب نیست که در نظر با ظالم بقلم برد و اگر هم هست بسیار کم است
 جانی که بتوان گفت بدون لزم عقوبتی کرده باشد مگر وقتی که جان خود را در معرض خطری نداشت چنانکه در
 او و اخیار ایم حیات غالباً این خیال بر وی غلبه داشت و هر کس کجائی ازین بتیل بر علی الفور در اندام نبای
 وجودش گوشید از او ایل ایدم سلطنت نادید و تهذیب امرای معظم طایفه قزلباش که بعدی و تجریشان
 از حد و اندازه گذشته بود و پیشنها و خاطر کرده جمعی را ایشان را بقتل رسانید و هم تدبیری دیگر بجهت دفع رها
 این طایفه نمود و آن این بود که فوجی ترتیب داده و خاصه بخود و نام آنرا شاهسون یعنی شاه در دست گذاشت
 و ایشان را بحامیت خاص و غنایت عام امتیاز بخشید و فرمان داد تا هر که خواهد نام ایل خود را برداشته این
 ایل تازه و راد و این نام بر خود گذارد و با سایرین در بهره از غنایات شاهی هم و شریک باشد صاحب دوز
 التوازی که یکدیگر روز و هر آنقدر داخل شدند و هنوز در ایران ازین طایفه بسیارند و وقتی عدو ایشان بصدد
 خانوار رسید لکن حال افتد و نیستند و تدبیری که بجهت استحصال خود و اعتقاد خود از زحمات قزلباش
 نمود این بود که قزلباش شاهی که همه قزلباش بودند عدویشان را اینچاه تا سبقت بزار و او میرسد و این
 سواران بجز برای ایل خود هیچ کس اطاعت نمی کردند و بدین سبب پادشاه نمی توانست کسی را در لشکر
 منصبی بدهد مگر آنکه از امرای قزلباش باشد بنابراین شاه عباس عدوین و دشمنان و دوست مانند را کم کرد و بی
 برادر رسانید و بعضی ده برادر سوار و دوازده برادر پیاده مقرر کرد که مواجب از پادشاه گرفته و صاحب
 منصبان ایشان نیز از جانب پادشاه معین شود و نام سواران را قوللر نما و این لفظ جمع قول است و در ترکی
 معنی غلام و صاحب منصب ایشان را قوللر قاسمی می گفتند یعنی سر کرده غلامان شاهی و افواج پیاده و این لفظ
 گفتند و این قول قسقی است که در ایران بطور فوج جمع شد گویند که شاه عباس بیشتر این افواج را بجهت مقابله
 بانیکی چری عثمانی ترتیب داد لکن بجهت بدافع با امرای طاعی هم نایده داشت لفظ بانیکی چری است بانیکی یعنی
 جدید و چری مخفف چریک است بمعنی لشکر اگر چه در ایام حیات شیقا با شرب بدم اقدام میکرد و لیکن در سایر
 موارد

پادشاه اطوار دیانت و خدا پرستی بسیار می نمود و در ایام سلطنت کم سال میگذشت که یکی از مشایخ بزرگواران
میرفت در بدو اندر حج و کعبه است که وقتی در بعته در کعبه اقامت داشت و هر روز قبر مبارک علی را عبادت
میکرد و چنانکه معروفست از اصفهان بیاضه بزیارت مرقد رضارت و ازین کار با و کارهای دیگر این قبیل بر
مردم معلوم کرد که اگر چه گاهی برخلاف حکم شریعت عملی میکند لکن بالطبع متدین است قبل از جلوس وی بر تخت پادشاهی
نزع باین نامای شریع سبب رحمت کلی سلطان میشد و بحسب اینکه از هر طرف میدان و معتقدان داشتند
که در دربار خود ایشان احتمال برهم خوردن ملک میرفت و عباس حکمت علی ماین این سلسله را همواره بصلح تمام
و انستی مشغول است که روزی در سرسرای میر محمد باقر دانا و شیخ بهاء الدین عالمی با وی بودند شاه خواست
که بدانند ماین این دو صمدی یا نعمانی چیست بانه اسب میر محمد باقر را میگوید و اسبی که شیخ بر او سوار بود آدم
میرفت شاه روی بهیر کرد و گفت اسب پنج بغایت کامل است و شیخ نمی تواند ویرا براند میر گفت عجب این است
که اسب باین بار و افش و فصلی که بر او سب حرکت میکند عباس پس از چند لحظه روی پنج آورده گفت اسب
میر خیلی بازی میکند شما بسته نشان علمایست که این قسم اسب بر آنند پنج گفت سب چون بود خود را اقتضاسد
این سبب میر نشاند شاه سکو جدا را سجای آورد که در سلطنت وی این قسم مردم یافت شدند حرکت عباس
نسبت بخاواده خود و از بدترین و بیخترین اعمال و بیست لکن باید ملاحظه نمود که بدترین وضعی که سلطان قباد
در آن واقع است این است که باید و اوست تاج و تخت خود را از بزرگترین دشمنان خود وانی و هر قدر یکسانی
در مردم وادی وی رانده شود و اندوی بسته حذر نماید عباس را چهار میر بود و در ایام طفولیت وی را با ایشان
تعلقی نام بود چون بسبب رسیدن غیرت یا دشمنای اقتصادی آن می کرد که چشم را با بجز خود بدیگری می کرد
و گساینگه بعد از وادوت ما روزند افش خدمت میکردند و دشمنان جویش می میداشتند و امر اینکه نزد وی بود
بیر بحسب عزائی و قباد و کلمان خود میداد می شنیده و آنرا که او را اعتمادی بر فرزند آن نماد و عدم اعتماد پدر مروت
تو حقس لبران گردیده میتوان گفت که چون دیدند دو لخواهی ایشان را از خطر مصون نخواستند و داشت استخلاص
خود را در دست ملک یدر دانستند صفی میرزا پسر بزرگ وی بتجارت و شهنامت و جواهری انصاف داشت
و عباس کی از امر ازا که با صفی میرزا دم از بهوا خواهی میرزا بدقتل رسانیده بود و بنا برین جبرض وی رسانیدند که
صفی میرزا ازین صورت بجنبید و قصد بلیغصال می دارد و گویند عباس ازین خبر متوحش گشته قزاقی خان را که
در جنگ بشلی لشکر عثمانی را شکستیده بود و طلبیده بقتل صفی میرزا فرماید و قزاقی خان خود ابرای می نوی انداخته
ایستد ماکر که او را ازین امر معاف دارد و الا بقتل خود وی فرمان و بدو گفت جان و اون زو من گناست
تاوست بچون شاه زاده مثل صفی میرزا آلودن شاه او را معاف داشته بهیو و خان نام را که وقتی از صفی میرزا

جلد اول

۳۸

ذکر سلطنت شاه عباس

ابتدای دیده بود بدین امر شایع مأمور گرد و بهبود خان بهمان بهانه عدوت پیش در وقتی که صفی میرزا اسلام میرفت
 او در بزم کار و از پای در آورده چهل شاهی که سخت در عالم بود استوار است که صفی میرزا پسر عباس بود و هم از
 مدتی مدید باین پدر و پسر صفای بی تو جمع بشاه رسانیدند که صفی میرزا قصد جان وی دارد و پادشاه قبول نمیکرد
 اما دو نفر از امرای صفی میرزا که سبب اغوا می شاه داده میدانست بقتل رسانید بهبود خان یکی از غلامان خاصه
 شاهی بود چون یقین کرد که صفی میرزا قصد جان پادشاه دارد و او را کشته چهل شاهی پناه برد انتهی و پادشاه با
 بهانه که سر طویل است بهبود را اقتصاص نکرد و گفت در این کار تا مل ضرر است و بهتر این است که در
 قتل وی تعجل نشود تا پسر صفی میرزا که دژ آنوقت کودک بود بزرگ شده انتقام خون پدر کند لکن پسر دین
 بهبود خان از بست و ترقی وی بمناسبت بزرگ زد و کاشف مدعا شد گویند که عباس بعد از قتل صفی میرزا
 پشیمان شد تا بجای او امرای سلطنت پیرو نیامد و تا ده روز چشم از بیم گشاد و تا کیسال سیاه پوشید و بعد از آن
 هرگز زینت بر خود نگرفت و جانی را که صفی میرزا فوت کرد بست قرار داد و هر وقت بهانه جست امرای که
 در باب او سعایت کرده بودند از پنج برانداخت اما بهبود خان را از این بهانه باز جزا داد حکم کرد تا سر میر خود را
 بریده و بخود برد و آن حرامزاده اطاعت کرد چون سر میر را بنظر پادشاه رسانید عباس پرسید چگونه ایالی خود را
 گفت به بدترین حالی عباس گفت باید خوش باشی بسبب اینکه درین باب پادشاه بر ابری میکنی با جمله اگر چه
 عباس این ولد را از انکشت لکن یکی از غلامان وی در وقتی که مست خمرست خفته بود او را بکار زده از تنگ
 اینگونه زندگی را باید بهیروز چندی از قتل صفی میرزا نگذشته بود که از دو پسر دیگر نیز که باقی مانده بودند متوهم شدند
 ایشان را از طبعی بصر عاری ساخت طما سب میرزا پسر دوم او قبل از قتل صفی میرزا با جل طبعی در گذشت و بنا
 میرزای طلق بجهانیده که جوانی بود بهیروز شجاعت موصوف بعد از قتل صفی با قیاط تمام حرکت نمیکرد و فقط
 متعلقان و خوشامد کویان را از خود دور میداشت بلکه از شنیدن مدعی که شایسته آن بود احترامینو دهمین معنی
 قبیله سبب شهرت وی و حرکت عرق غیرت عباس کشته اول کار می که کرد معلوم دلله وی را که با او تعلقی نام داشت
 بقتل رسانید چون انجیزید و رسید در حالت غضب نزد پدر رفت و کلمات خشن گفت و حرکات ناطلام کرد
 تا اینکه دست بشیر بر شاه عباس اول حکم بقتل وی نمود بعد از آن از خون او گذشته فرما بکشدن چشم او و او را شاه
 زاده دیده از جهان بسته و در گوشه تنهایی کشته و روزی بغزین پدر میگذرانید و او را و طفل بود و یک دختر تازه
 نام و شاه عباس را با آن دختر الفی تمام و ستیاسی مالا کلام شاه زاده از این معنی سخنر کشته چون دختر نزد وی آمد
 او از گرفته با دست خود در شش حیات او را قطع کرد و مادرش که در اینجا حاضر بود فریاد زد و که دخترست که می کشی
 چپاره پدر بعضی آنیکه جو آبگوید دست بجانب پسر خود دراز کرد و اما او را بجوای برساند لکن مادرش او را پیش پدر برد

برده خبر عباس رسانید و بعد از آن شاه را در نرسه جبر آورده در میان جهات حسن مذاق احباب خلاص یافت
 این نوع او را خاتم حیات شاه عباس تبلیغی گشته تا آنکه بسبب حرط اندوه بیماری که داشت زیاده گشته
 و بنفاد سالکی در قصر فرج آباد مار در آن با سلاف خویش پیوست ایام سلطنتش علی الاستقلال چهل و شش سال بود
 و لکن هم از اودان خورد سالی نام سلطنت بروی میرفت شاه عباس چه و یکو و پی بر برکت جسمی نافر داشت
 ریش خیزه اشید و در وقت میگذشت فاقش قدری پست بود و بکار میل تمام داشت چنانچه تا آخر عمر غالب
 هر وقت فرصتی یافتی بکار گذاریدید ایام حاصل خطای این پادشاه و مضایح اعمال می تفصیل مرقوم گشت
 ولی قبل از آنکه لامتی شود یا تسبیح رود باید دانست که کارهایی که علی الظاهر ظلم و سفاکی مبطری آید تا چه حد
 سبب آرمی و رفا و محکمت بوده است ممکن است که بسبب قتل فرزندی طاعی چون عقی ار بهاد و بر میوه
 و محفوظ مانده است مقصود این نیست که برده بر سلیمان اعمال وی پوشیده شود لکن باید معلوم شود که
 بسیاری از این گونه امور محض بجهت لزوم حفظ محکمت است و در صحت حکومت اقتضا میکند پس اگر در حقیقت
 لامتی دارد و آید بر وضع خاص سلطنت است بر هر حکام سلطان و چنانچه در ضمن تاریخ معلوم میشود کمتر
 یا و شاهی است که قدر شاه عباس در تعمیر طایفه و درجه عباد بدل جبه نموده باشد چنانچه یکی از مصیبت معجزه نگاران
 میگوید که ترقی محکمت ایران بسته بود این پادشاه بزرگ بود چون او در حالت خفت این را باور داشت
 الحی پادشاهی بود و لیر و کیم و علاقل و حکیم سبب کارهایی که در او احوال تمام عرازی صا در سینه بهتر آن است
 که زبان از قلع و تعرض وی کوتاه دارد زیرا که آثار خیرات و مبرات او بیوز باقیست و آنچه او را نقل کرد
 محض خراست و کسی از حقیقت حال بخیرات و ذوالجلال آگاه نیست
 و هو اعظم بحقایق الامور

باب پانزدهم

در بیان وقایعی که بعد از فوت شاه عباس

بزرگ در ایران روی داد تا استغای شاه سلطان حسین از تاج و تخت و فتح محکمت ایران

بدست لشکر افغان

فصل و در سلط این ملک اگر چه در ازمنه مختلفه پیش از زمان صفویه بوده است اما با روی و استحکام آن در هیچکس

از سابق از مان و سواف ایام بقدر او احمد شاه عباس بزرگ نبوده است تا سرخ سلطنت این بادشاه مدتی
 او را بسیاری از مورخین نوشته اند ولی چندی بعد از فوت او تا سرخ این سلسله از دست میرود و زبده التواریخ که
 به جمال از آن ذکر شده است مخر آن معاصر شاه عباس ثانی است و آن کتاب نیز تا قایم و واسطه سلطنت
 ویراشا مل است و بعد از آن ختم حیث و دیگر تاریخ فارسی که تفصیلی با خبری که بتوان اعتماد کرد و از قایمی که بعد از آن زمان
 تا جلوس نادر شاه داشته باشد کم است بلکه هیچ نیست و سلب این تعطیل است که قریب صد سال گذشت
 که هیچ واقعه ملکی که قابل ذکر باشد روی نداده و امر او اچنان ملک را اگر چه از دشمن خارج بر دل غمی و نه از طایعان
 داخل خاطر الحی بود ولی علی الاطلاق جان و مال ایشان دست خوش سلاطین عباسی باکت و تنفک بود سایر
 طبقات ناس را البته رفاه و آرامی بود اما همین رفاهیت موجب تن آسانی و تن آسانی مورث و میرانی و
 یریشانی گشت مانند کسی که مالی تحصیل کند و از محافظت آن عاجز باشد و چون بالمال آن مال عرضه خطر است هر چه
 بر اصل آن بغیر ایدز فایده آن بکاهد لاجرم درین مدت امری که سبب نام قلت شود و وقوع نیافت و یک
 نامش را بتوان بخت تواریخ کرد و با نگر گفت میتوان گفت که در عرض این مدت قلت فقط بر نامی که از آن پیش
 حاصل کرده بود و ندیدیم پسند تا اینکه رفته رفته غل در میان سرای اقتداری که ساخته و بعد از آن معبر و اصلاح
 آن نبرد اخته بود و انداخته و چنان تزلزل شد که بجمعه شتی افغان با خاک یکسان گشت و حق این است که فتح
 چنان غل غاری بر چهره حال ایران نگذاشت که دست مرور ایام از آن محو تواند ساخت بنا برین عجب نیست
 که مورخان از تحریر و قایم این ایام فضیلت آیمز اعراض کردند اما کار یکدیگر میان مهمل گذارند مخر دران مذہب
 دیگر بهتر انیش بر نند همین ایام حال آن که سبب تدایر خوب شاه عباس بزرگ بسیاری از اهلای فرنگستان
 در ایران جمع شدند و چون بجمع طبقات زغیب و حمایت میکرد و قبل از فوت او سفرای ملکی و سپاهیان جنگی
 و تجار و علمای ملت از اطراف ممالک سیحیه در ایران بودند عداوت با عثمانی که در جبلت او مرکوز
 بود و خواش اصلاح تو اعد حرب و از دیا و فواید تجارت و ملی تقصی در مذہب اسباب استمال
 خاطر این طایفه بود و این اسباب بعد از فوت او نیز مهتبا بود و چنانچه سلاطینی که بعد از وی بر تخت نشستند
 همه حتی تنفک ترین ایشان نیز از اهلای فرنگستان رعایت میکردند و نتیجه این بود که جمعی کثیر ازین مذہب در
 ایران اجتماع کردند از آن جمله بعضی مردم بزرگ از اهل علم و فضل بودند و قایم این زمان را در و فارخ و وقت
 و ضبط نمودند شک نیست که حوادثی که در آن ایام بعرضه ظهور رسیده است لغزت انکیز است اما چون
 چون مقصود مولف از تحریر آن کما هو حقہ تعقیم است مطالعه کنندگان را از آن پندی حاصل آید و استخفا
 بر وقایع مزبور به سبب میشود که گمانیکه در سخت حکومت با عدل و انصاف بحریت زندگی میکنند بیشتر

قد بر نیت عظمی که در سلطنت نهای آتشی است خواهد داد است مع الحدیث در عرض موت شاه عباس در باب
 وارش تاج و تخت بر سید گفت سام میردای میر صبی میر انجین بر ص و سنانند که سلطنت او طولی نخواهد
 کشید عباس گفت خواش من این است که تاج سلطنت که حق پدر است بر سر وی که در آمد ابد ابد بر وصیت
 پادشاه امرای بقیل با صهبا نشانده سام میر زاد که در آن وقت هفده ساله بود از حرم بیرون آورد و قبل از
 آنکه خبر موت شاه عباس کو سر و علایق شود بر سر پادشاهی نهاد چون سام میر در تخت را آمد نام شاه صبی
 بر خویش گذاشت و او ظالمی بلیاک و فاسقی شعاک بود در عرض چهارده سال سلطنت وی هیچیکس بر جان
 خویش اطمینان بودی چون بلای عام بر اجانب و افغان کردی و مانند قضای بزم بر قوی و ضعیف بختی وی
 از آب تیغ وی آتش دود مانهای بر درخت فروست و از صرصره و چراغ خدایانهای قدیم خاموش گشت
 دلی نماید که از بیم او و دودیم نند سر می نمود که از جور او ریا ننداد خلاصه از شاهزادگان عظام و وزرای
 معظم و امرای محترم کمر کسی ماند که با خرمن عرش موخته یا چشم جهان پلش و دخته گشت حتی حوایتی ملک را جوی
 خون چون آب جوی روان شد از آن جمله و خورشید عباس زوجه استیخان بود و دیگر مادر خود او که او را بر
 درستی ملامت کرد و برستی ترک سلامت گفت ازین طرد تر اینکه روزی از سر مستی با نومی حرم خود را
 که با وی تعلقی نام داشت با کاد و رسته جانس را کینخت و خوشن رایون آب روی مروت و مردی بر
 خاک ریخت چون بچویش آمد بر کرده آشف نمود و حکم داد تا هر جا سزایب خانه در ملک باشد خراب
 کنند و چمنهای باد را چون دلهای آذوده بشکند و از جمله امرای عظم که قاطبه ناس بر قتل او آغوش خورده
 امام قیام میر علی و یردی بیگ بودید ریش در آید نام عباس از سر و ازان محسب و خودیم در مان آن پادشاه
 خد منهای شایان کرد که از آن جمله فتح پر کنه لار و دسنوات عیدیه و صفیاس جنوبیه مملکت از جانب
 عباس فرمان روائی داشت و مدرسه در سیراز و کاروان سراها و پلها در اطراف بلاد فارس از آثار او
 مروت می سجدی بود که جمیع مایملکت خود را در جزایات و مبرات صرف کرد و کویید روزی عباس با وی گفت
 که امام قلی بجو اهرم روی بکیرم کتر حرج کنی تا آنک فرقی با این مصارف امیر و سلطان باشد خلاصه شاه صبی
 او را طلب کرد اگر چه دوستان وی او را از خطر آگاهی دادند ولی با وجود خدمات قدیم خود و یرد و اطاعت
 و انقیاد می که کسی را در آن مجال شک بود و مجال میداشت که پادشاه با وی بدی اندیش رفت و مصداق
 او را با دلهای با وی گفتند و میرانش نیز خیال اینکه مبادا با انتقام پدر بر خیزند مانند پدر در زیر تیغ خفتند
 چون خبر فوت عباس آفتاب یافت و از بندگان حرمت یافته بجزاسان را ندانند و عساکر ایرانی که بمحاربت آن
 عدو و نامور بود و بدیگت حملاتشان را بر حای خود رسانند قذهار در عهد شاه صفی بمصرف عساکر هند و سنا

آمد بطرف آل انکه شاه صفی حاکم قندهار را طلب کرد و او بر جان خود خائف شده ملک را بهندوستان گذاشته
 بدر بار دی رفت و پناه آن دولت برد و چون احوال ایران بمسابع اولیای دولت عثمانی رسید بغرم شیخ آن
 مملکت که رسید و اگر چه اول به ایرانین معاودتی نمودند تا بالاخره بغداد را از دست دادند و سلطان مراد
 بالشکری کران آذربایجان رفته تبریز را فتح کرد و لکن درستان آن ملک و قلع و خیره اتراک را مجبور بر اجعت
 نمود و در معاودت سواران ایرانی فرصت یافته بسیاری از ایشان را عرضة قلع ساختند اما لی کیان
 باغی شده طغیان آغاز نمود و شاه صفی بدان ملک رفته طاعینان را بر انداخت قلعه ایروان را پس از محاصر
 طویل مفتوح ساخت متعلقان او کویند که در آن محاصره شجاعی اقصی الفایده از وی بنظر و رسید لکن تخمین است
 که همین قدر گفت که غم کرده ام که یا این حصار را بغلبه بگیرم یا بر سر این حصا پیرم و در او خواتین حرم است و کار
 که اجزای این غم را بهتوین اندازد و چون بروقت ایروان مفتوح شد معلوم نشد که این سفاک عذاب این قدریم
 غیرت داشته است یا نه و تاریخ ایران که مؤلف آن کینسیر صاحب است مسطور است که شهر ایروان بر
 کناره رود زکی واقع است و در آن قلعه ایست که زیاده بر شش هزار ذرع محوطه آن است سمت شمال از غبی شهر
 مشرف بر و دخانه است و ارتفاع زمین شهر از سطح آب دو هزار ذرع میشود قلعه سر کوب شهر است و دو
 دیوار آن که در غایت استحکام است و بر اطراف آن برجا ساخته اند ازین سمت است انتهی متورخانی که
 تاریخ شاه صفی را نوشته اند پاره بر فضا صی و می پوشند و در تعداد فضایل و فواضل وی میگویند یکی از بختین
 قل جمعی از اماران نسبت بر اینجه طالع ایشان میدهد و پادشاه را باین دلیل بگنایه میداند و هم او کوید در ایامی
 که اردو می شای در حوالی کوه سهنند که در آذربایجان است بود و روزی پادشاه بصید ماهی مایل گشته جمعی از
 اماران و دین حرفت شریف با وی موافقت کردند و شاه در آرزو پانصد ماهی گرفت و از حرکت امر انوش
 وقت گشته ایشان را خلعتهای لوکانه بخشید لکن از اتفاقات سیئه در آنوقت مرور برج اسد بود و نتیجه این شد
 که چند روز بعد پادشاه در حالت مستی بجهت واقع جزئی که رویداد متوهم گشته جمیع را بقل رسانید بلی کی از
 اعمال نیک او است که سیصد نفر از امانه بچاره را بوطن اصلی و مسکن با او خود در حضرت انصاف داد
 و این سیصد نفر بقیه هفت هزار نفر بودند که عباس با شرف از ندران فرستاده بود اگر چه بکلیه با میروان
 مذهب عیسوی برافت سلوک میکرد لکن اقل کسیکه ازین طایفه در ایران علی روس الا شهاب و بقل با بقصاص
 رسید و در عهد او بود و تفصیل این احوال آنکه ساعت سازی ازین مذهب در خدمت شاه صفی بود و اتفاقاً وقتی
 مرد ایرانی را در خانه خود یافته بجان اینکه باز نش را می دارد و او را بقل رسانید و جز پادشاه داد و پادشاه از
 جرم او گذشت ولی در آنوقت که این خلاف قانون است باید موافقتی شرع ساعت ساز و قصاص شود و اگر ایکه

این اسلام اختیار کند پادشاه سی بیار کرد که ساعت ساز اسلام قبول کند و گفت که اگر بدین زمین حقیقت
 جوی او، نیر تو ان الله ذنی بیکو شمل خواهد بود ساعت ساز ترک جان بر ترک ایمان رجحان داده بنا
 برین اورا با قارب مقول سیر دزد و در آخر اکتوبر هزار و شصت و سی و هفت عیسوی ویرا بقتل رسانید بد
 پادشاه حکم کرد که جسد اورا بار امنه سیر دهد و روزیکه کشیش آرامنه حکایت کرد که در شبی که اورا دفن کردند
 دیده شد که ملائکه بر در قبرش طواف میکردند آنحضرت کی از مسافرین مجتبر فرستاد که رساله در باب حکومت
 ایران نوشته است نظایرهای شاه صفی را از باب مصالح ملکی میداند و میگوید که چون امر اقتدار زیاد یافته بود بد
 بنوعی که اداره ایشان مشکل بود و خود عباس خیال داشت که ایشان را برادرانه اخته امر او غلامان را برانها نصب
 نماید مضموب کند و چون عمر او و فکر او جمعی فقط مطلب اورا نامشمام رسانید لکن این خطای حاصل است علی عباس
 میخواست که خود را از تجربه دیگر امرای مقتدر خلاص کند تا قتل آنها مرسوم وی نبود بلکه همیشه ایشان را در حال
 قوت و قدرت نگاه میداشت و ایشان را عمار و مملکت و شتیق بآن دولت خود میدانست و بدو نفوذ
 و بدون بد حکامی امر را مانند سایر رعایا سیاست میکرد و یاد او این مبادرت و دلیری و مایه خوف
 و رجاء مصدر هم و امید ایشان بود تا طبیعت صفی با عباس بجای مضاد است داشت کارهای صفی با از روی
 غضب با بخل با ملوک مزاج با حسد با ترس بود و عجب این است که با اجمال السلطنه وی با رومی که ست لکن این معنی
 سنگ بست که نه بجهت جانی بود که مردم ایران از جور و تعدی او دستبرد بلکه بجهت خانه داده و بیکپایی جد او
 شاه عباس بزرگ بود القصد شاه صفی در کاشان مرحوم و در قم مدفون شد در تاریخ کتبه صاحب مطبوعات
 که بنای شهر قم در سنه دویست و سه هجری گذاشته شد گویند که در بدو حال هفت هزار آن صحفها و عهد
 الرحمن نامی بر آن باد فرمان روا و دو چون عبدالرحمن را و دشمنان بر انداخته آن بلاد و اعراب کردند مکنه آمد بار
 بنای شهر قم را گذاشته و هفت محله تقسیم کرد و در هر یک از محلات نام یکی از شهرهای مزبور نهادند بعد از آن یکی
 از شهرهای معظم ایران گشته و سالها کارگاه حریر بافی آن شهر غایت امتیاز و استهلا در آن شهر و صحرائی
 وسیع بر گنار و روی کوچک واقع است سر حتمه رود از نهان جوی است و چندان مسافتی ندارد و آبش بتوراه
 برود عرض شمالی آن سی و چهار درجه و چهل و پنج دقیقه است و طولی آن از شرق پنجاه و درجه و بیست و نه دقیقه در
 سنه هزار و هفتصد و بیست و دو عیسوی در فتنه افغان قم بجای خراب شد و اگر چه از آن بعد قدری آبادی یافت
 اما هنوز مثل خرابه وسیع بنظر می آید در سنه خوش وضع در آن بنا کرده اند و قبر طاهره امرا هم در آنجا است و
 صفی بجهت آن مقبره ساخته اند و در آن صحن شاه صفی اول و شاه عباس ثانی مدفون استی آورده اند که شاه صفی
 در بصاحت منظر از قرآن امتبار داشته و احتمال دارد که با طبع بخت میرت بود و اعمالی که از وی سرور

نتیجه پرورش وی بود زیرا که چنانچه مرقوم شد سلاطین صفویه قبل از شاه عباس فرزندان خود را با مرئی سپاردند و امر
 ایشان را سپاسگیری می نمودند لکن شاه عباس چون خطر ازین تدبیر معلوم کرد و بعد از فوت فرزندان خود حکم کرد
 که شاه زادگان را در سن طفولیت در محرم نگاه دارد چنانچه با ایشان کسی جز زنان و خواجگان حرم کسی مرادوت
 نکند و پادشاهی که تا حین جلوس درین قسم زندان محبوس باشد غالب این است که زنا طبع و عاجز بار خواهد آمد بنیوان
 توقع داشت که چون فرمانفرمای ملی الاطلاق ملکت شود از پادشاه بشار و غرور سر مست گردد و عدم تجربه نیز
 مدهم یعنی سده لابد سیفای لذت و استغراق در اقسام شهوات نتیجه آن خواهد بود و بنا برین میتوان گفت که شاه عباس
 که سر رشته امور ملکت را بدست وزیر گذاشته و خود منهنک و مستهکمت در اجرای شهوات بهیوی و احتمال دارد
 که منهنک دماء و سلب ارواح پیروی عجز و جن که لازم آنیکونه حال است میکرده است باهمین که هر کس هر چه
 میکند بدون رویت قبول میکرد و امر و بعضی از سعایت و زراحت و زراعت و زراعتی دیگران بنیاد
 میرفتند پسر شاه صفی عباس ثانی در سن ده سالگی بر سر پادشاهی بنیشت صاحب زبده التواریخ که معاصر
 این پادشاه است گوید که تولد وی در جمعه یازدهم جمادی الثانی هزار و چهل و سه هجری واقع شد و جمعه بیست و ششم
 صفر هزار و پنجاه و دو صاحب بخت و تحت شت باقتضای سن پادشاه و زراعتی که فاضل موجب و کشند از ان جمله
 وزیر اعظم میرزا قتی عماد الدوله بود که چندی بعد امر اتفاق کرده او را کشند و چون پادشاه ازین قضیه مستخضر شد
 قبل ایشان فرمان را مذکور و منقول است که در بدایت حال که هنوز پادشاه بسن شباب رسیده بود و وزیر در اجرای حکم
 شرع استقصای فرمودند چنانچه کسی که بار کتاب شرب خمر منعم بود و از عمل سلطانی اخراج می نمودند و کسی را
 که علی الظاهر امر اعات ظاهر شرع میکرد و در جای ایشان میکاشند تا کار بجائی رسید که در دارالسلطنه کسی خردانه
 مؤذن نشیندی و زبده التواریخ منصوص است که محمد قلینان نام شخصی را که بزهد و تقوی معروف بود و بکومت
 قلعه ازوان که در ازبکستان است منصوب کرد و در چون این خبر باالی آن بلد رسید عریضه بدر بار سلطنت فرستادند
 و استند عاگردند که پادشاه آن حاکم را برایشان نکار و وزیر که چنان بخوردن شراب معتاد شده اند که اگر بکه
 آب میخورد و وحشت میکنند حتی این است که رضای آن ملکت در استعمال مسکرات اصراری داشتند چون
 شنیدند که یکی از مقدسین قوم برایشان حاکم خواهد شد فهمیدند که حال حسیت و درست فهمیدند حاکمی ازین
 قبیل در آنیکونه اگر کشین بچاره که لبی ترک کرده حکم ندید باری بهانه خوبیت بخت منبای اموال و خراب کردن
 حال استقبال او و بعلاوه هر جا حاکمان مالی بیزند با آنکه صاحب مال خمال دارد و که جمیع عمارت شراب جامی بخورد
 بلکه مالی بزرده همین مطلب را بهانه کرده با انواع حیله آنچه توانستند از وی ستانند الحاصل امر صلحت چنان و بدند
 که عریضه ارمانه ایرودان را اجابت کنند جواب بدین مضمون صادر شد که چون شرابخواران ایرودان را مساعد

یار بود که مردی برهنه کار برایشان خاکم دوالی شود حسین بکیت چرخس را که با فراخ نایق آن فساد زیاده مناسبت داشت بر جای وی تعیین نمودند چون عباس را موسم ریحان جوانی و عفو ان شباب رسید و ضلع در خانه تغییر یافت شاید جهان منع و زور مایه اغوامی او گشته بشرب خمر خریص شد و خیال فنیاید که در شرب بوجی افراط کردی که از حالت انسانیت و مروتات سلطنت بخیجرتی اصفان نضار از مسافرین و سوار و کشیشان و ادب باب خشت علی دوش انامها و حریف جام و سمیرا کلام وی بودندی و اینطایفه تفصیل بحال سلطانی مهمل بلکه حیوانی را با عقل انبوی می نویسد که گمرازان موجب خجرت و مروت و همت بعینه تقوی طبع است مناسبت در پست ترین مراتب بهیبت چون مروت خمر بر شعورش غلبه یافتی احکام شدید از وی صادر گشتی و علایمان باجری آن احکام برپا شد حتی اینکه ناجو برین امر از صحبت او در ایام که نه موارد و اجتناب و احتراز لازم دانستندی و بر اجابت دعوتی خسارت کردندی زیرا که همان را در مجلس بشرب زیاده مجبور و پس از آن بابت حرکت خلاف با مقام خود داشتی قند بار که در عهد بدست رسیده بود و در سلطنت او مفتوح گشت صاحب ربه العواریج که بد که عباس خود شکر کشیده و آن ملک را بخرم خود با آنکه در آنوقت هنوز شازده سال تمام از عمرش نگذشته بود منقول است که حکم شد سوارات لشکر را از ابالی بقیمت بخزند و دست تقدی برآل کسی دراز نکند شاه جهان به جست سواران شهر که در کوشش کرد و ولی فایده بر آن مرتب نکست صاحب ربه العواریج که غالباً اجار سلطان صفویه تا این زمان انوی نقل شده است که بد که او در قند بار منصب حکیم باشی و مجسم باشیکی منصوب شد و وقایع این جنگ را بتفصیل می نویسد و میگوید در وقتی که سردار است کر ایران اراده کرد که طرح جنگ سلطانی بنیدار و روز چهارشنبه و پنج در جنوب بود من او را منع کردم و گفتم جنگ را بتعویق بنیدار و تا روز یکشنبه که مریخ بطرف مغرب خواهد رفت و اگر غیر ازین می کردند لابد شکست برآید اینان می افتاد ازین معلوم میشود که هر کس بخواند در جنگ بطور یقین فتح او را باشد باید مریخ در جانب راست وی باشد و اگر مقابل باشد البته بریمت خواهد داشت و هم در عهد عباس ثانی بود که اختلافی عظیم در اوزبکان واقع شده یکی از امرای آنطایفه امام قلیخان نام از مملکت خونس آوار گشته پناه بدولت ایران برد شاه عباس ویراناید الوصف تجمل نموده در حق وی احترامات ملوکانه مبذول داشت باز در خبر سواراناکا شان بیس باز فرستاده و خود بار جال دولت تا دو فرسخی اصفهان او را استقبال نمود و در روز دوشنبه و تمام راهبانی که مکر سلطان و مهمان و اعیان بود و فرس خریکته رد و ما و امیکه امیر مغربور و ایران بود و بچهل و بیستم وی دقیقه نامریی گذشت و ناود محمد نام یکی از امرای و کرمین طایفه مسبب تغلب شاه جهان بخج که در الحکومت او وجود وی گردان شده بدربار ایران کر بخت و خود را بحاکمیت یا دینا اداخت عباس در باره او نیز فوق الاموال احسان فرموده لشکری کران را فرما سان بید و وی مامور ساخت و چون عساکر هند و سنان جنر

حرکت سپاه ایران را شنیده، پنج را خالی کرد و بدو نماند عنت بر سر ملک خود رفت اما بعد از چندی باز اسباب
 وی فرار فرام آمده و دیگر باره با ایران شتافت عباس درین وقته نیز از دور در اصفهان پیش آمده پیش از پیش در رعایت و نظر
 وی کو شید و چون در ایران وفات یافت بنا بر وصیت او بخشش و ارامشش را پیش نهاد و با عازان تمام و برادران و
 و مبلغی خیر در آن روز بحکم پادشاه بفقرا و ضعفا و اوند و جمیع متعلقات و برادران و عیال که زیاده بر صد هزار تومان
 بود به پسر وی عبد الغفر نیز فرستاد که بسبب این بهت ملکانه ما دام العمر بهین برود اتنان گشت معاهده دولت
 ایران با عثمانی در ایام سلطنت عباس برقرار سابق بود و منقول است که در آن اوان و در نظر اعلی از قسط غلبه ایران
 رفتند که فیلی بحسب سلطان تحصیل کنند ازین حکایت معلوم میشود که مسئله تمیمی که باعث مناقشه و دلشور شد
 کم بوده است در ایام او حکومت آباد و دولت معتبر و سفرای اغلب ممالک فرنگستان و هندوستان
 و اقصی بلاد تا در حضرت وی جمع بودند بازار تجارت رونق داشت و بسبب اعتدالی که بر عیای بلاد
 خارجه داشت خلقی بسیار از افکار زمین در اطراف ممالک ایران فراهم آمده بودند و آثار مروت و وفات
 او منقول است که ظهیر خان و ابلی کر حسان که همیشه با وی دم از معادلات میزد بدست یکی از سرداران لشکر
 وی اسیر گشت پادشاه از جرم او درگذشت و بعلاده ویران مشغول عواطف خروانه نمود و پسر او که نزد پادشاه
 رو به بطور کردی محبوس بود توسط او استخلاص یافت القصة عمرش بنا بر صاحب زبده التواریخ نمی و چهار سال
 و ایام سلطنتش بسبت و چشمال بود در سرای خسرو آباد و امغان در سنه هزار و هشتاد و هفت بهرامی دیگر
 نیز امید سلب فوت او را بعضی نوشته اند که حرارتی در کلو بسبب افراط شراب پیدا شده او را هلاک ساخت
 برخی نسبت به سیاهی دیگر میدهند و بعضی را کمان ابن است که او را مسموم ساختند افراط در شراب بسبب جمیع
 خطای وی بود و بدین سبب حرکات ناشایست او غالباً نسبت به رجال دولت اهل مملکت کینه او را از
 بهترین و عادل ترین سلاطین ایران میدانند که چه بار حال دولت سخت گیر بود اما با رعیت و فقرا با نرمی و مروت
 سکوت میکرد و جمیع مذاهی که در محوطه مملکت وی بود از غضب وی و تغلب دیگران امین بودند خصوصاً عیسا
 که ایشان را زاید الوصف رعایت می نمود غالباً می گفت خداوند عالم حاکم قلوب است نه من صاحب زبده التواریخ
 که حوادث زمان صفویه تا او اسط سلطنت این پادشاه غالباً از وی نقل شده چاره سال قبل از فوت عباس ثانی
 کنش ختم میشود و بعد از آن تاریخ مجتبی که تفصیل وقایع باقی این سلسله را ذکر کرده باشد در دست نیست اینجا
 از یکی ازین خانواده محمد میرزا نام که در کلنا پور نوشته و گوید تاریخ اجداد اوست در دست افتاد و گن غالباً
 نمیتواند صحیح باشد بعلت اینکه مؤلف آن هر چه شنیده است نوشته است نه آنچه بر وی معلوم شده از اتفاقاً
 حسنه کتابی در فتنه افغان از شیخ محمد علی حرین بچکات آمد و شیخ محمد علی از فضلای بزرگوار و زاهد عالمی معتبر است

و در ایام محاصره اصفهان خود حضور داشته آنچه میبوسید دیده و تجسید میبوسید بنابرین در تحریر و قایم کرد که گشت
 دومی این سلسله مسطور است بر قولی اعتماد نموده شد قریب محمد علی در هندوستان است زیرا که در فتنه که در آن
 اوقات در ایران روی داد جلای وطن کرده و هندوستان رفت و در بنارس توطن جست و بهم در ساختن
 شد مع الحدیث صفی میرزا که عباس در فوت پدر بست ساله بود و برادر بی و یکروز است حمزه میرزا
 که در آنوقت هفت ساله بود و حمزه میرزا در فوت پدر در حسرت و آبا بود و برادر بر کشت در اصفهان یکی از
 مسافران معتبر فرنگستان که در عهد شاه سلیمان در ایران بود میگوید که چون شاه عباس ثانی رحلت کرد و در آنوقت
 افتاد که میرزا که صفی از دیده ما بین آمده است لهذا رجال دولت اتفاق کردند که حمزه میرزا را بسلطنت
 بردارند و احتمال هم دارد که اندک مدتی قصد کرده که طغیاریا و شاه موده سر رشته امور ملک دست خود بگیرند
 و وزیر اعظم بر طبقین مدعا و لایحه ای خدایت نمود که دیگران بر این معنی راضی شدند مگر آغا مبارک که یکی از خواج
 هانان معتبر و تربیت حمزه میرزا بعهده وی بود ازین معنی سر باز زد و گفت این امر برخلاف انصاف و حکم خدا
 و رسول است دلیل شمار اینکه طغیاریا بسلطنت اقلیمی برادرید این است که برادرش مارده است مانا بیایا است
 و این بیچاره ام سبب بگم زده است و هم میباید و سرمن وراثت این مطلب گرو است اگر نه این طور بود و
 من معنی میباید و اگر شما این رای را اختیار نکنید سبب افتاد و احتمال ملک خواهید شد مرا می و دیگر در میان
 ملک قطعاً این ظلم اصحیح خواهد شد و بعداً و شمار خواهد داشت و شما موضوع عامه خلاص خواهد شد و همچنین
 حمزه میرزا بر روزی شمار اخین خواهد بود است که بحسب اجوامی مطلب خود مایا و شاه خود و خدا و خلق خدا
 جیات کرده بداری اگر شما درین باب اصرار کنید من بدست خود حمزه میرزا را خواهم گشت و پس از آن
 مجبورید که صفی میرزا را که دارت حقیقی ملک است باید ستای بردارید و چون وی بر تخت برآید بر شما معلوم
 که برای کردار شما چه خواهد بود این گفته را مجلس بیرون رفت امراء السلطنه که مطلب آغا مبارک جز خیر جوابی
 ملک و احادی حقوق بزدی الحوق حیر دیگر بنسب لاجرم فتح غنیمت نموده بسلطنت صفی اتفاق کردند
 و چون صفی میرزا بر تخت برآمد نام شاه سلیمان بر جوین نهاد و آغا مبارک را چنانکه باید مستول و اطاعت حیر وانه
 برمود که بد که صاحب ردت بروی عرصه کرد اما او در قول آن اقتناع نمود شاه سلیمان با و شاهی ضعیف
 العقل و تن آسان بود غالباً اوقات او را به مصاحبت زنان یا بهاد دست اگهار و اقران مصروف گشتی در
 عهد وی از ملک هر ساله اطراف خراسان را تاخت و از راکت دست بچاق سواحل بحر حرر را کد کوب
 اسبان نمود و یکی از بزرگوار معتبرین حلیج فارس تصرف ابالی بلند رفت از امرای معتبر عهد او یکی علی قلی خان است
 که مردی دلیر و باجو و وجودت بود اما مزاج بر زاجش غلبه داشت در عهد شاه عباس ثانی غالباً و مدبوس بود

مکرد و حتی که اورا بمقابل دشمنان میفرستادند ازین جهت اورا شیرایران لقب دادند از آنکه همیشه در پیش
 بود و وقت جنگ چون خبر طووس شاه سلیمان شنید به تدبیر از جنس ربانی یافته خود را بدر بار رسانید و دشمنان
 وی مد کرده در اندک مدتی منظور نظر پادشاه گشته اعتبار تمام یافت گویند روزی شاه سلیمان با وی گفت
 شنیدم بعضی از مردن پدر من جنودند اگر بدانم چه کسانی ایشان را سیاست خواهم کرد علی قلی خان خندید و گفت
 هیچ کس پیش از من و مادرت ازین قضیه شنود نیست زیرا که هر دو در عهد پدرت عهدی بودیم و حال حکومت ایران
 میکنیم پادشاه خندیده گفت تو دیوانه و علی قلی خان مردی نیک سمیرت بود و در ایام اعتبار مصدر کارهای ملک
 واقع شد یکی از امرای دیگر که بصلاح و نفووی و امانت و دیانت و تجارت در امور ملک و دولت موصوف
 و معروف بود شیخ علی خان گفته است که در آن اوان منصب وزارت یافت و همواره پادشاه را از کردار
 ناپسند منع میکرد و منقول است که روزی سلیمان سر مست از شراب با حاضری وی فرمان داد و چون حاضر شد با
 وی گفت تو باید چندی تعبیر در اوضاع خود بهی و الا با این احوال افت نخواهد شد وزیر گفت من خیالاً کتابت
 کبر من و طبیعت من است زنده میکنم پادشاه گفت راست است ولی کردار تو بلا منتهی است بر قدر من و مرا
 پیش ازین طاقت تحمل نیست تو امر و زباید با جامی شراب نوشی یا مقدار می چون ایفون تا ولی کنی مخصوص وزیر
 پیاده شش ثانی را اختیار کرده چون برخلاف عادت بود اورا بهوش ساخت پادشاه بغایت مسرور شد
 جمیع اهل دربار را طلبیده تا وزیر را بدستمال مشاهده کنند بعد از آن حکم کرد تا ریش و پیرا تراشیده اورا بنج
 خویش فرستند روز دیگر که شیخ علیخان بهوش آمد و از حال خویش استحضار یافت از خدمت استغفار کرد پادشاه
 از کرده پشیمان گشت و هر چه در سر ضای خاطر وی کوشید فائده نخبید و کارهای ملکی هر روز بوی نمودی کرد
 بزرگ را از دست داد تا قریب چهار ماه ازین مقدمه گذشت روزی در حالت مستی حکم بقطع یکی از قطار
 واد سرنگی که با جرای این حکم مامور بود چنین دانست که این حکم از سر مستی شده بتعویق انداخت و چون پادشاه
 از خواب بیدار شده آن مطرب را سالم یافت و در غضب رفته حکم کرد تا دست و پای مطرب را با دست
 سربشک فرو بریزد یکی از امرای وقت شفاعت کند پادشاه گفت تا اورا نیز ثالث گفته قرار و بند تابیرین
 کسی دیگر جرئت نکرد و جلاد و شرف شروع بود که شیخ علیخان در آمده خود را بر پای پادشاه انداخت و
 بنجین خون ایشان را درخواست کرد و پادشاه گفت جسارت کردی نیز که تو فرمان مرا اطاعت میکنی
 و در حق بکران شفاعت نمائی گفت من یکی از بنده کان پادشاهم و بهر حکم مطیع و منقاد پادشاه گفتم ایشان را
 بنوعبشیدم مشروط بر اینکه تو بر سر کار خود روی و من عهد میکنم که کردار خود را اصلاح و با نوپس از پیش در من
 رعایت بکنم گویند که هم در آن وقت عهد کرد که من بعد پیرامون شراب نکر و لکن اگر هم چنین عهدی نمودن

چون پیودان اعراب دین اسلام اختیار کردند خالد نام یکی از ایشان کاندنی با افغانان فرستاده ایشان را بدین دین دعوت کرد و بنا برین جمعی از امرای افغان بعرسبان رفتند یکی از اعظم ایشان که قیس نام داشت و بکهل و هفت واسطه نسب خود را با سباط و بر پنجاه و پنج واسطه با بر ابراهیم میرسانید خالد ایشان را بحضور حضرت رسول برده و پیغمبر ایشان را مشغول غنایات ساخت و قیس را از میان ایشان بعواطف خاص امتیاز بخشید و اورا عبدآلرشید نام نهاد و لقب ملک بوی ازانی داشت و فرمود که این لقب شایسته دست زیراکه از نسل او پادشاه بنی اسرائیل است و ایشان بعد از قبول دین اسلام در فتح که متابعت کردند و آثار جلالت در واقع بطور میرسانید بعد از آن قیس بملک خود مراجعت کرد و پیغمبر در حق وی دعای خیر فرمود و چند نفر از اهل مدینه را محبوب وی کرد و ایند تا در و اوج دین حنیف و اجرای مراسم شریعت در کوهستان غور اورا معاش نمایند و قیس در آن امر چندان ساعی جمیله مبذول داشت که قبل از فوت او که در سال هجلم از هجرت واقع شد جمیع رعایای او بدین اسلام درآمده بودند بشمار دویست و هفت سال عمر کرد و سته پسر از وی ماند و تا هنوز نام وی بر نیکی مذکور میشود و امرای افغان کوشش میکنند که نسب خود را بوی رسانند انتهی اگر چه اغلب متورخان اسلام نسب انیظایفه را بسلاطین بنی اسرائیل میرسانند و شجره بنی نیز که در دست مؤلف این اوراق افتاد و نیز بر این معنی دلالت میکند چون مشابهتی با بنی سنان عبری و زبان شوشیت و همچنین اثری در آن ملک که دلالت جزئی بر این مطلب داشته باشد هم یافت نشده است نمی توان بجز در تقریر جزئی مجهول حکم بصحت این مطلب نمود فقط بخیزی که اندک استدلالی درین باب میتوان کرد این است که انیظایفه از همه جهت با مردم ایران و اترک تا آرد و اهالی هندوستان اقتیاز و اختلاف کلی دارند پس باید اصلشان از طایفه دیگر باشد و در باب ستمینه افغان بعضی گویند که از همین معنی که در فارسی مستعمل است گرفته شده است و گویند که چون بخت نصر ایشان را از مساکن بالوف خود اخراج کرد ایشان ناله و افغان میکردند و بدین سبب این نام پدید آمد بعضی دیگر بر آنند که افغان غیره شادول است علی ای تقدیر در اینکه این طایفه از اوایل ظهور اسلام بدین دین درآمده اند بحال شک نیست و از وقتی که تاریخ ایشان بر میخی که بتوان اعتماد کرد در دست است بسیار کم تغییر بحالشان راه یافته است همیشه مردم وحشی و امر او خدوسر بوده اند و ازین سبب هرگز اتفاق نگرده اند و اگر پادشاهی زبردست مانند محمود و چنگیز و تیمور بر ایشان تاخت و مفاومت نموده اند مستعد نموده و محاکمات ایشان سالهای دراز با بنی سلاطین هندوستان و ایران منتهی بود و لکن با این حال متابعت ایشان هرگز خالی از خطر نبوده است و هر وقت فرضتی یافته اند فتنه کرده اند چنانچه وقتی بر غزنین مسلط شدند و طایفه از ایشان در دلی سلطنت کرده اند چون شاه عباس بزرگ قندهار را تسخیر کرد و طوایف غیر آری و ابدی

در فیه اطاعت در آمدند چون طایفی که بر ایشان مقین کرده بودند ظلم و تعدی بسیار میکرد ایشان مجبور شده و برادر
از طایفه ابدالی سدد و احمد نام را بجایگزینت بذر بار شاه عباس کبیل کردند فصاحت و ذکاوت سدد و در نظر پادشاه
و قبی تمام یافت شاه عباس در استر ضای خاطر او کوشیده حاکم مزبور را معزول و برادر بر جای وی منصوب ساخته
فرمانی بوی داد و او را در پیش سفید افغانان مقرر نمود و در ایام حکومت وی مردم چنان راضی و شاکر شدند که حکومت
راضی خانواد و او داشتند و نسل او بعد از آن سدد و زانی یعنی نسل سدد و انشهر یافت و برادر ایام احترام طایفه
در چنان خانواد و چنان ازدیاد یافت که کشتن سدد و زانی را کفر مبدل کردند و اگر ایامی بر سدد و زانی متمسک
میکشیدند او را از میان قبیله برون میخواندند و اگر سدد و زانی کسی را بمحکمت انعام کسیدند از وی راد و اینه داشتند
میرزا اسید محمد صفهانی که درین احوال سدد و بشارت نزد کورز جلالی پند و ستان رفت رساله نوشته است در
رساله مذکور است که در زمان سلاطین صفویه حکام بر افغانان ظلم میکردند تا اینکه مردم سبحان آمد و چند نفر بذر بار پادشاه
فرستاده و درخواست کردند که حاکم ایشان را معزول سازد اولیای دولت مسئول ایشان را ماجبات معزول
داشتند و نفر از طایفه ابدالی را در پیش سفید و کدغای ایشان مقرر نمود و فرمان بجوگست آمد و تصرفا در کردید
یکی از آن دو نفر سدد و نام داشت از قبیله امیرانی و احمد شاه که سر سلسله پادشاهان کابل است از نسل او است
و دیگر بر احمد نام بود از قبیله بارکزانی و امیرای افغان مثل سهرافراز خان و فتح خان نسب باو میرسانند افغان
از بعضی راضی و شاکر شدند و برورد و بر سر بنیان احترام این دو خانواد و در ولایات یافت و راعقاب سدد و
مرتبه سلطنت و بر اخفا و احمد درجه امارت مقرر شدند و مرتبی این دو نفر در عهد شاه عباس بزرگ بود و انتهی
طایفه ابدالی را درین زمان در آنی گویند احمد شاه اول این لقب را بسبب خوابی که در دیشی دیده بود بر خویش
نهاد و بعد از آن بر طایفه اطلاق کرد و در تاریخ غلبرائی آنچه در دست است این است که در زمان محمود و غزنوی
و قبی جرئت کرده بعضی از افعال و اعمال وی را غارت کردند و بدین سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
از ایام در آمدند بعد از آن ذکر می آید ایشان در ایام سلطنت تیمور میبود و چنین بنیاد که در آن زمان خالی از
قوی نموده اند تا با و قتی که شاه سلطان حسین بر تخت ایران جلوس کرد و اجمع طوایف صفحات مغرب افغانان
قوی تر و بزرگوار و با بر سر سبب و سیلان و قسلاک شان در خالی قید بار بود و بعد از تمهید این مقدمه تبصیر است
فته که در ایران بر پا کرد و شروع میشود و از آن جمله این است که طایفه غلبرائی که در اطراف و جوار آنست قبیله
سکونت داشتند که از آن بعضی از طایفان بظهور میرسانند و اولیای دولت ایران بنیدل شدند که در طایفه
نایره ایشان چه حیلست اندیشند تا بالاخره مصلحت درین دیدند که کرکین خان الی کرکستان را بحسب دفع ضا
ایشان بجوگست قید بار نامور سازند که کرکین خان از جمیع ترین و بدترین امیرای ایران بود و قتی در کرکستان باغی

شبه دوم از استقلال و چون مقرر شد دین عیسوی را بدلی اسلام کرده سلطان حسین از کنگاه او عفو کرد و در این وقت
 او را حکومت قندبار نامور ساخته و اسبابیکه برای فرو نشاندن شراره فتنه لازم بود و بهجت وی فراهم آورد
 او را بدامغوب فرستادند و چون کمانی بمداخله پادشاه دلی میرفت بنیت هزارشکر ایرانی و جمعی از مردان
 کز دیده که چنانکه نیر همراه وی نمودند که اگر از خارج نیر و شمشیری وی آمد و بدفع وی توانند پرداخت و بجز و خبر
 وی آنها را سیاه افتاد و کشتن هر کربان فرد بردند و سر فرزندان پایی در و این کشیدند و چون لشکر را
 بجوای قندهار رسید ابالی اندازد و از اطاعت و انقیاد پیش آمدند تا که کین خان این کفایت نکرد و کینه کشی پیش
 نهاد و خویش ساخت و قوام ریاست را در دوام سیاست شناخت لشکر را فرمانداد تا دست تعدی ابروا
 و دماء و نوایس غن کشادند و مصداق ان الملوک اذا دخلوا قریه بطور ریویست بر کسی غزیری بود و دلیل گشت
 و هر جا امیری بود اسیر تا بالاخره غن از نظام او بجان آمده و در پنهانی سفر اندر بار ایران کسبل کرده و ترحیم
 خویش را عرضه داشت نمودند تا کسی بحضور پادشاه راه نمی یافت تا اینکه پس از کوششهای زیاد و یکده فتنه
 ایشان بنظر پادشاه ایران رسید و دستان کین خان گفتند که این عرضه داشت باغیان است و شایسته
 نیست لهذا جوابی سخت از سده سلطنت صادر شده سفر انایوس بدیار خود مراجعت نمودند و صورت
 واقعه را با یاران خود در میان نهادند که کین خان که اجمیع وقایع فرموده استحضار داشت پل فرصت میکشت
 تا در صدد انتقام بر آید از جمله امرای مقتدر طایفه غلزالی که نام خود را در عرضه ثبت کرده بودند و میرو
 که جلالت نسب با کجاست حسب جمع داشت از روی نسب امیر قبیل بزرگ و بعلاوه کلا نتری قندهار که
 منصبی جلیل بود داشت و در انظار و دلوب خلایق بهجت حسن رفتار و نیکی گفتار و ولایت طبع و وجودت ظاهر
 ویرا وقتی تمام و در سوخی مالاکلام بود و کین خان او را مصد ز فساد و فتنه دانسته و بهانه جبرائی یافته حکم
 بجس او داده و او را مقید باصفهان فرستاد و مکتوبی نیز باولیا ی دولت نوشت که آرا می مملکت قندهار
 موقوف بجس این مرد است لکن او باید رجالت دولت ایران را بهتر ازین شناخته باشد چون میروین باصفهان
 رسید چندنی طول کشید که از اوضاع ایران و ضعف عقل سلطان و فغانی امر او ایمان بجوئی مستحضر شد
 و بجهل با دشمنان کین خان در ساخته تا فرضی خواطر خواه یافته خود را بنظر پادشاه رسانید و تقصیل مطالب خود
 و بد رفتارهای کین خان را مبروض داشت باجمل بجهل عقل پادشاه را در دید و بر شوه زبان امر او را خرید
 و بیکه فتنه از دل اسار دانی یافته و در حیر که امرای کبار انتظام یافت بهمت بر استیصال می کجاست لکن چون
 که تبجیل و شباب زدگی کار پیش میزد و بغیر زیارت که حضرت طلبید و در که فتاوی از علمای اهل سنت گرفت که
 محارب به پیشه و قطع و قطع این طایفه موافق قانون شرع شریف و مطابق احکام ملت حلیف است چون از که معاونت

ترجمه
 ویرا وقتی تمام و در سوخی مالاکلام بود و کین خان او را مصد ز فساد و فتنه دانسته و بهانه جبرائی یافته حکم
 بجس او داده و او را مقید باصفهان فرستاد و مکتوبی نیز باولیا ی دولت نوشت که آرا می مملکت قندهار
 موقوف بجس این مرد است لکن او باید رجالت دولت ایران را بهتر ازین شناخته باشد چون میروین باصفهان
 رسید چندنی طول کشید که از اوضاع ایران و ضعف عقل سلطان و فغانی امر او ایمان بجوئی مستحضر شد
 و بجهل با دشمنان کین خان در ساخته تا فرضی خواطر خواه یافته خود را بنظر پادشاه رسانید و تقصیل مطالب خود
 و بد رفتارهای کین خان را مبروض داشت باجمل بجهل عقل پادشاه را در دید و بر شوه زبان امر او را خرید
 و بیکه فتنه از دل اسار دانی یافته و در حیر که امرای کبار انتظام یافت بهمت بر استیصال می کجاست لکن چون
 که تبجیل و شباب زدگی کار پیش میزد و بغیر زیارت که حضرت طلبید و در که فتاوی از علمای اهل سنت گرفت که
 محارب به پیشه و قطع و قطع این طایفه موافق قانون شرع شریف و مطابق احکام ملت حلیف است چون از که معاونت

نموده و آن غریب اتفاق افتاد که میردیس با آن اسطه کارهای خود را صورت داد و آن این است که شخصی مجهول
 التلب مجهول الحسب از ارامنه که از بعضی اسنہ اهل اسلام اختصار داشت و در ممالک عثمانی بعضی خدمات از
 وی نسبت بدولت روس بطور رسیده بود و بازای آن خدمات از امیر بطور رسیده ماکر که او را بفشارت
 ایران با مورد سازد و مسئول می با جابت متعرون گشت و بهاداش خدمات سابقه عنایات دیگر در حق وی مبدل
 داشت که از آنجمله این بود که بر قدر مال التجاره که مصحوب تلخی و بقیه اوست از کمرکس معاف باشد تا برین تلخی
 مزبور بخیال اینکه ازین مرفا نه کلی بخود واجب خود برساند جمعی کثیر از ارامنه و دیگر قوم بر دور خود جمع کرده و
 چون نزدیکت بایران رسید مشهور ساخت که او از نسل پادشاهان ارمنیه است ایچره جمعیت تبعه و عتد
 سفارت دولت روس بهانه خوبی بجهت رسانیدن رجال دولت ایران بدست میردیس داد و هر جانی
 بتعریض گفتی که نصرا خیالی دارند که از منتهیه و کرجستان را بگیرند و در ضمن رسانده می که کرجین خان مصدر این امر است
 و جدید الاسلامی و اقله و مشهورت ریاد و کرجین خان بر صورت ظاهری ماین حرف میداد و مختصر آخر الامر کاری کرد
 که او لیای دولت را از کرجین خان توهم ساخت و لی چون یقین استند که علی الظاهر با وی اظهار سعادت نمایند
 فتو این شد که منصب سابق میردیس را با و داده او را بقصد بار فرستادند بخیال اینکه اگر کرجین خان طغیان می کند
 میردیس با بر عدالت قدیم شدد راه خواهد شد که کرجین خان از نیصورت در عصب رفته در صدد انتقام بر آید
 میردیس را و ختری بود که آوازه حسن بنیاد وی را خواه افتاده بود و کرجین خان بهانه بجهت ذلیل کردن دشمن با
 پیغام کرد که دختر ابهرای وی فرستد و چون پیغام بطور شکم بود میردیس روسای قبایل را جمع کرده صورت
 واقعه را با ایشان در میان نهاد و افغانان را این حدیث عرفی جمعیت در حرکت آید و میردیس را بمقامت میردیس
 کردند و سوگند یاد نمودند که بمجاوب وی از جان و مالی در بیخ نخواهد شد میردیس در باطن خست و کشته اما در ظاهر
 ایشان را بصبر امر فرمود و گفت بهتر این است که تیر را در خواب عرضه تلف سازد و از خود را مخفی دارد و بر
 قول خود ثابت باشد و بر من اعتماد نمایند و یقین کنید که انتقامی شدید از دشمنان شما خواهد هم کسید ایشان سکو
 کردند و بان انگشت و تیسر و قرآن بردنای عهد و ثبات قول خود سوگند خوردند و گفتند هر کس مخالفت
 کند زن طلاق است میردیس و خری نیکیو منظر که در خانه پرورش یافته بود بنام دختر خود بکرجین خان فرستاد و کرجین خان
 فریب خورده جهان دانست که میردیس سرانقیا دارد و لهذا از آن بعد از قضای الغایه بر اعانت خاطر وی پر خست
 میردیس نیز جهان دانمود و کرد که صدقات پیش را فراموش کرد و اظهار عقیدت و دولتی را بجا می رساند
 که کرجین خان را بر وی کمال اعتماد حاصل شد تا روزی میردیس او را یکی از با عنای بیرون ستر دعوت کرد و کرجین
 خان نیز بنده و خیال جابت نمود حاصل اینکه حاکم و جمیع تبعه او در آن ضیافت بقبل رسیده و میردیس جامه کرجین خان

پوشیده براسب وی سوار گشت و با افغانان که همه لباسهای غلابان را کین خان را بر خود گرفته بودند روانه شهر گشت و قتی وارد شهر شدند تاریک بود و کسی خبر نشد چون بیان شهر رسیدند بر تحقیقین قلعه حمله سخت بردند افغانان شهر و جمیع قتی که در نزدیکی حبیبت همین امر گذاشته بودند نیز بوی پوشیده و پیچری مستحفظان همه با هم دست دادند و شهر با سانی سخر شدند پس از آن در اطراف محلات نذاورد و اندک هر کسی از خانه بیرون نیاید و عسکر ایرانی را پناه ندهد و در امان خواهد بود و بنا برین افواج کین خان که پناه گاهی نداشتند غالباً عرض مشی گشتند اتفاق چنین افتاد که ششصد نفر سواره که حبانی در قتی که این واقعه زد و یداد بجنگ یک از قبایل نامور شده غایب بودند بعد از سه روز با غنیمتی وافر مراجعت کردند و هنوز بدر وازه نرسیده بودند که از توپ و تفنگ که از سر دیواری پای قلعه رو با ایشان میآمد و استند که قند بار از دست رفته و حاکم از پای در آمده میروین با پنجه را بر سوار میماند ایشان بیرون تاخت کرجیان در آن واقعه جلادی فوق العاده بدینطور رسانیدند و پای شجاعت استوار گشتند تا چند روز جنگ قائم بود و بالاخره به یزوی شهابت و زور بار زوی مرواکی از چنگ دشمنان استخلاص یافته پس از صدمات زیاد و بجز اسان رسیدند و ازین خبر و شست از دشت ایرانیان از افغانان همت از دیا و پنداشت از آنطرف چون قند بار از وجود معاندین تصفی و مخلص گشت میروین امرای قبایل را جمع کرده ایشان را از عواید حریت و شداید رفیت یاد آوری نمود و گفت اگر ما من اتفاق کنسید بجز این دولت از گردن اندازیم و سربازادی و آزادی در میان ملل عالم برافرازیم بعلاده اینکه بر انداختن این فرقه ضاله از لوازم همت جمیع سلیین است و جنگ با ایشان جهاد فی سبیل الله است این گفته و فتاوی علمای مک را با ایشان نمود و گفت بر صدق این بدعا شایدهی به ازین اقامت نمی توانم نمود و چون آنچه مقتضای غیرت و شریعت بود بیان شد اکنون هر که ذل قیت بر غر حریث ترجیح دهد و خدمت ملکان ظالم را بر متابعت احوان مشفق حبشیار کند باید از سکونت این ملک چشم پوشد و در اقامت با ماطح ندارد بکنان بر صدق قول او مان کردند و او را ایمان موکده بر نداشت و موافقت خویش اطمینان دادند و از آنسو چون این خبر بایران رسید رجال دولت بتقاضای اینکه لشکری بتأیید وی مقرر کنند محمد جامی خان نامی نژادی فرستادند تا او را تهدید نموده با طاعت خواند فرستاد و چون به قند بار رسید و با میرزین ملاقات کرد و خواست از عظمت ایران و سوء خاستت علی ویرا بخویف نماید میرزا سخن از دهان وی گرفته گفت تو پنداری که عقل و حکمت فقط در ناز و نعمت مقصور است و در کوستان مایافا نمی شود پادشاه تو اگر متوالت کاری انیش برود احتیاج باین سخنان لا طائل تمیز این گفته و بتقدیر لطیف حکم داد این حرکت نیز ایرانیان را از خواب غفلت بیدار نکرد چون خبر جنس فرستاده شنیدند محمد خان حاکم هرات که در سفر مک با میر وین قتی راه بود نامور ساخته که نایره فساد او را بر لال مو غفلت تسکین دهد و چون محمد خان میرزا

میردیس را با نیا و اطاعت خواندند و میرویس در جواب گفت مدارا لشکر کن که حق مصاحبت تو مانع است و آلا تو نیز چون دیگران پادشاه خرمین عیانی نزدان ما دوباره نقد ببند و کی نخواهند افتاد و سیران نیز کینه داری و تمیزی کشته شده و دوباره در نیام نخواهند رفت که اینک پادشاه شما مسکوب و مملکت شما مسلوب شود و انتقام الهی نزدیکست بهادران افغان آلات دست جبارتقم اند که بحسب سزای محمدان اران انتخاب کرده است با بچه اگر چه با محمد خان بهتر سلوک شد لکن او نیز چون فرستاده پیش میقدکشت آخر الامر چون ادلیای دولت دیدند جز جبارت جاره نیست بجایم خراسان نوشتند که بر سر افغانان دود ولی از تنگستی ویری که بایرانیان افتاد معلوم شد که لشکر خراسان تنها کفایت کار نخواهد شد بعد از تقوی زیاد لشکری کران فرستاد و دره خسرو خان و الی که جستان را که برادرزاده که کلین خان و در جلادت و رشادت از غم کم بود و در سپاه ساخته با انتقام خون عم سبقت قند بار کسل نمودند خسرو خان با میرویس مصاف داده و در شکست و قند بار را محاصره نمود و افغانانی که بجا نماندند اشتغال داشتند و خاستند بشرط قلعه را استیلا کردند خسرو خان را رضی شد افغانان چون دانستند که از ترک مغزی نیست دست از جبار شسته روانه گویند و در هر حال ایرانیان را پس نشانده و از جانب دیگر میرویس پراکنده گان سپاه خود را دوباره جمع آوردی کرده و هر وقت از هر طرف خود را بار ووی ایرانیان زده تا خست و تاز شدیدی که در راه وصول ذخیره را نیز مسدود ساخت تا اینکه خسرو خان بسبب عدم آذوقه لشکر خسته را از محاصره دوباره بمقابله میرویس بر و درین صفر نیز بهیت ایرانیان را بود و سرور ایشان نیز در آن معرکه افتاد و گویند از بهیت و نیز از ایرانی فقط به قصد نقر جان بدر برد لشکری دیگر بهرگز محمد تقی خان بدیع میرویس نافرماند میرویس ویرا نیز بهیت نموده و بعد از این فتح مالک علی الاطلاق بلاد قند بار گشت و اگر خیالی بالا نراندین در خاطر داشت عرش بنجام آن و فاکر و از وی دو بهرماند میر بزرگ او در وقت وفات پدر به پند ساله بود لهذا بعد از فوت میرویس برادر او میر عبدالله را بجایگذاشت بر داشتند میر عبدالله مایل به صلح با دولت ایران بود و افغانان با بعضی را رضی نموده بلکه بعضی از آستان سخت کوی آغاز نهادند و گفتند که اگر بر مژدای برادر یعنی توانی حرکت نموده باری در مصالحت بغیر و شتاب ندی که من میر عبدالله با بعضی از ایرانیان موافق مشورت کرده بعد از تقدیم استناره چند فقری بعنوان رسالت بدر بار ایران فرستاد و بنای معاهدت بر سر شرط نهادی که از حاجی که در ازمنه سابقه از افغان میگردیدند معاف دارند و دیگر اینکه لشکر ایرانی در صفها قند بار نگذارند و سیم اینکه حکومت آن ملک مخصوص بخواهاده میر عبدالله بوده و سلطنت ایران دیگری را بجایگذاشتند و بفرستند چون امرای معتد از افغان اگر کیفیت معاهده مستحضرا یافتند و خشم رفته میر بزرگ میرویس که هم از اذن خود می نامد بزرگی در ناحیه او هویدا بود و میر عبدالله را بسبب اینکه غاصب حق خود میدانست دشمن

میداشت در ساخته و محو و با چهل نفر از جناب اتفاق کرده برای میر عبد الله رفت و خود قدم در دوشان او گذاشت
 با دست خود در و زحیات او را با خورسایند و پس از آن پروان آمده با حضرات را فرامان داد و از حق خود و بدولی
 میر عبد الله و خاقان کار او سخن رانده که غناییکه عیش و در باب معاهده نوشته بود با ایشان نمود لاجرم امر را
 بکومت او اتفاق کرده او را پادشاه قندبار خوانند در آن اوقات بهرج و مرج عظیم بحال سلطنت ایران
 راه یافته بود از کیمت ناخفت و از قبایل کردستان که مدتها به اهل سنت دارند تا پشت دیوار اصفهان
 رسیده بود و از سمت دیگر طایفه اوزبک بمجتب ازادخان ابدالی صفیات خراسان را در معرض هتک غارت
 در آورده و ازادخان قبل ازین مقدمه هرات را گرفته لوامی شغال را فرشته بود و لولای دولت ایران
 دفع اوزبک و ابدالی را مقدم دانسته سی هزار لشکر سپه داری صفی قلیخان بمقابل ایشان فرستاده و در صفی قلیخان
 بجانب هرات در حرکت آمد و در عرض راه با دوازده هزار اوزبک برخورد و ایشان را بهریت نموده قدم
 جلالت پیش نهاد ازادخان با پانزده هزار سوار ابدالی همراه بروی گرفته از طرفین شغال نایره قاتل و جلال
 اشتغال ورزیدند و از طلوع آفتاب تا زوال شمس از وسط السماء حرب مابین فریقین قائم بود و غالباً از غلظت
 نمناک میشد درین اثنا اتفاقی افتاد که سبب هزیمت ایرانیان گشت و آن بدین بود که توچکان ایرانی جمعی از سواره
 لشکر خود را بغلط سواره افغان پنداشته توپ برایشان بستند و چون افغانان توپ پنداشته سواره
 ایران این صورت را حاصل بر بندر نموده کوچ کرده و بدین سبب اختلال و اغتشاش در عساکر ایران پیدا شده غنیم
 مطلب را دریافت و فرصت غنیمت دانسته یکباره حمله بر دپای بنات ایرانیان از جای کنده با طراف
 بیابان پراکنده شدند و افغانان ایشان را تا چند فرسخ تعاقب کردند صفی قلیخان که سردار لشکر بود و سپهرش
 و هشت هزار نفر از سپاه ایران در آن جنگ عرضه دمار و بوار گشتند و بیست عراده توپ و جمیع اسباب
 و اثاثه ایرانیان بدست دشمن افتاد و منته هزار نفر از ابطال ابدالی در آن محره که برخاک افتاد و تا بعد ازین
 فتح پانزده آدمی ازادخان استحکام یافته حکومت ابدالی هرات مانند غلیرانی قندبار استحال یافت و در
 همین اوقات بود که اعراب مسقط دست ثعلب بر جزایر خلیج فارس گشاده آن صفحات را متصرف شدند
 و لولای دولت از پرتو کران حکومت گوا استعانت جسته چهار جنگی سبب این مطلب طلبیدند لکن با عراض
 بر نیامدند و لطفعلی خان سردار لشکر ایرانی چون از مدد مایوس شد بجهت محافظت بنا کرد در آن اوقات
 در معرض حلات اعراب بود قریب بندر عباس اردو بر پا کرد و این بود اسبابیکه سبب اغرای محمود شهبان
 ایران شد چون این اجمار کو شرووی گشت طمع در سلطنت کرده از راه کرمان بایران لشکر کشید اگر چه درین
 راه صحرائی بی آب و گیاه میستان بجهت حرکت لشکر مانعی قوی بود اما چون این مانع بالنسب بواجب صفحات

دیگر اسهل بود این را و اختیار کرد و با آنکه بقدر امکان در تخمیر و ترتیب اسبابیکه معین بر سهولت راه نمود و گشتند
قبل از آنکه بعضیات کرمان بر سر جمعی از مردان و اسیان دوی در آن صحرای فستق سده مدلی چون وصول افغان بخواه که اگر
بقعه و ناکاه بود ابائی اندی را راناب مقادست سمانده بدون منازعت ملک تسلیم نمودند محمود و ابواب
جور و ظلم بر ابائی و سکنه آن بلاد مفتوح و ایشته افغانان دست و قاحت بر اموال و دانه اسکت و ذلت لطفعلی خان
خان از بندر عباس باخراج ایشیان نامور گشته در یکت جگت افغانان را چنان فراری کرد که تا قندهار جانی فرار
گرفتند لکن حال امالی کرمان بحدیست که اسلحه و اسلحه من الرصاء بالمار بود و چنانچه وقتی لطفعلی خان از کرمان بیرون رفت
معلوم نمود که مصداقست سیاه افغان بستر سبب خرابی ملک شده بود و با معادست لشکر ایران علی ای نقیده
لطفعلی خان چون میدانست که محمود کرت و دیگر مراجعت خواهد کرد با شجاع سپاه منقول شد و لشکری کران و شیراز
فرام آورد لکن باسبب اقتضای وقت ابائی فطمی سر باز نهدی ریاد بر ابائی آن صحفات شده بیورسات ابرهه
قبیل نقه و جنس و دواب برایشان حمل شد و این صورت فرصتی بدست و دشمنان لطفعلی خان و او و اسبابی
فرام آوردند که از سرداری معزول گشته و لشکر که فرام آورد بود و پراکنده شده و چون غزل لطفعلی خان مربوط
با خرابی برادرش فطعلی خان است که وزیر اعظم مملکت بود و منصب سلطانین و عثمان میر ساید ذکر آن نیز بی سناست
نیست زیرا که در ضمن اینجاکه بایت خبر معلوم میشود که در خانه سلطنت ایران در آن اوقات بحریه وضع بوده است
یکی از ملاهای معتبر با حکیم باستی دارا سلفه نیم شبی بخوابگاه سلطان رفته و او را از خواب بیدار کرده میگوید که فطعلی
خان قصد کشتن دوی و تسبیح مال خانوادہ سلطنت دارد و کاغذی درین باب از فطعلی خان که بوالی کردستان نوشته
بود نشان میدهند سلطان حسین از اسماع ایوانقه نادانی از خویش بخیر بود و چون بحال آید حکم کرد تا وزیر چهاره و نقل
رسانند اما کسانیکه این حکم بایشان شده بود ابسته فطعلی خان را از چشم محروم ساختند و صحبت ای که لغو و خود را
بروز بدید و اسلحه خود را برداشتند و طالع اقباب و چون بنا بر کاغذی که باید و ساه نموده بود و باید مقدار آن
طالع شمس بر سر قرار داد که باصفهان حاکم کنند و اثری از ایشان معلوم نشد سلطان متشکی شده حکم کرد که وزیر را
از محبوت باز دارد و بمعالجه زخمهای وی میردازند و امر بحسب تحقیق این مطلب جمع کنند چون مجلس منعقد شد
مطالبی که خواستند بر او الزام کنند سه بود یکی اینکه اگر او را بحسبت گرفتن پادشاه دعوت کرده بود و دیگر اینکه
چون مذهب اهل سنت داشت در حقیقه با ظایفه از کیه مراسلات و مکاتبات میکرد و سیم اینکه چون پدرش پادشاه
سلیمان گشته بود و روزی بر سر قبر او از وی شنیدند که میگفت مقام خون پدر را از سلطان حسین و جمع خاندان
سلطنت خواهم خواست فطعلی خان کذب مدعیان را ثابت ساخته و برینجی که صدق قول او بر پادشاه یقین شده
نعمتها بیکه بروی رده بودند بر دشمنان خود وارد و او را و سلطان دانست که او را فریب دادند و ایضانی که

در آن مقدمه منجیح و او این بود که بعد از وضع مطلب بر حال وزیر که بر کرد و الفقه در سال بعد از عزل لطفعلی خان فارس
 چند روزی داد که بیشتر باعث از عراج خواطر و انکسار قلوب گردید و سقیری از شرط ظنیه آمد و قبل از آنکه معضو معلوم
 شود بخیال آنکه لایحه برای گرفتن بعضی از ممالک آمده است و زودی سبب و هشت عظیم شد و وقتی که معلوم شد
 خیال نبود و بموجب شایط و انبساط ابالی در خانه کشت ازین امر واضح میبود که تا چه حد ارکان سلطنت ضعیف
 و عقول اولیای دولتی خفیف بوده است و دیگر از وقایع آنیکه بعضی از ظوایف لری در غیاب والی کرستان
 بآن بلاد آخته و آنچه لازمه ناخت و تاراج بود بجای آوردند و چون والی فرضی بحسب انتقام ایشان یافت
 دشمنان او را بر سلطان حسین مشتبه کرده او را بران داشتند که فرمانی بوالی فرساده که متعرض لزمه نشود و بنا بر این
 والی سوگند یاد کرد که ما دام العز و خدمت این پادشاه همیشه از نیام کشتن لزمه ازین معنی و لزمه شیر و ان حشمت
 و شما می دانید که جمعی از ابالی را بقتل رسانیده با بعضی را بفرار کردند و با فاخته ابالی غالب بلاد خراسان را مالک شد
 و آنچه که فتنه می شد داشتند و زلزله در تبریز شد که شهر را بجای خراب کرد و بقول بعضی قریب هشتاد هزار غل از آن
 طعمه بوسط ملاک افتادند و اتفاقا کشتی خلاف العاده در بهمان اوقات فارغ جرم هوا کشت خنیاچه قرص
 آفتاب در نظر ماسخ می نمود و مردم عوام ازین معنی متوهم شده آن را آثار غضب الهی دانستند و تخمین تقاضا کردند
 بر اینکه آن صورت علامت خرابی اصفهان است یا بآتش یا بزلزله بعضی از ابالی فرنگستان که در آن واقعه حضور داشتند
 می نویسد که در تابستان آن سال هوا کثیف تر از سنوات سابق بود و لهذا رنگ آفتاب تا قریب دو ماه مثل خون نظر
 می آید و تخمین گفتند که علامت خون ریزی زیاده است و بدین واسطه دشت مردم زیاده کشت خلاصه سلطان حسین و
 خواجه سمرایان و خواجه این ملک و خواجهین حرم همه از شهر بیرون رفتند و در حوالی شهر جا زدند و بدین ترتیب که و میوه
 و بعضی در رف قضای آسمانی می توانست بکند که در زندانهای فاحشه را از شهر اخراج نمودند و استعمال اقسام شراب کلی منع
 شد و ملا با در کوچه و بازار افتاده مردم را بتوبه و استغفار و انابت امر میکردند مثل اینکه توبه و انابت فقط سبب بلای آسمانی
 و لهائی مردم افشرد و کشت و چنان می نمود که گویا علی بزرگ مستعد مردن میساده اند و درین اوقات بود که خبر آوردند
 که محمود با سبیت و خجراتش که افغان و بلوچ و داخل ایران شدند مردم یقین کردند که همین سبب غضب الهی و خرابی
 خلق است که تخمین و ملا و عده کرده و او همه آن را مجسم ساخته بود و بر سر هزار و صد و سی و پنج محمود و مجد و از
 صحرائی سیستان گذشت که بکرمان درآمد و بدون رحمت شهر کرمان را بمصرف آورد و لکن هر چه کرد قطعه ارک را نتوانست
 بگیرد و ناخواه از امر راضی شد باینکه دو هزار تومان گرفته از سر قطعه بر خیزد و بعضی آنیکه از راه شیراز که راه نرآب
 و علی است بجانب اصفهان برود و از راه بایر طرف برود و رفت و خاست بر و دیگر و نتوانست بجانب بای
 و در حرکت آمد چون بکام مرزلی اصفهان رسید و دو نفر از مرد سلطان حسین نزد وی بر سالت آمده و پادشاه

توان بر وی عرضه کردند مشروط بر اینکه دست از تاخت و آزار کوتاه کرده بجا بقیه بار مراجعت کند محمود چون
 ازین معنی ضعف ایرانیان و برپایی که از وی بر ایشان غالب شده بود استنباط کرد و بجواب پنداشت و حرکت
 کرده تا کنگا در سید که وی است قریب و دفرخ و برج باصفهان و چون یقین داشت که ما ایرانیان در اینجا
 مضایق روی خواهد داشت و در روی خود بجهت حفظ اردو کس در باب عدد لشکر افغان اختلاف بسیار
 بعضی گویند قریب به بیست هزار و بعضی دیگر میگویند که از شصت هزار پیش بود و قدری از ایشان در هنگام قطع بیابان
 بایر تلف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارگ کرمان و شهر ری و آرا و آمده بودند و مدتی در آنجا بفرمان
 اندیکه اگر محمود منظور شود از ظلم و بیادوی که ما با ایشان مبسوطا بوده اند استخلاص خواهند یافت بلکه او ملحق
 بشده بودند و نوب در لشکر افغان بود و در صورت قدری راستند پس بود و صبح و بعد و استعداد لشکری که
 ایرار میگردید شهر اصفهان برکنار نمایانید و رود واقع است در دور شهر حصاری کشیده شده است و رود قاتا
 از جانب جنوب میگذرد و در بهار آب رودخانه زیاده میشود نوعی که که گشتن از آن ممکن نیست و در همین موسم بود
 که محمود باصفهان آمد و در وقت قریب شصت هزار جا وارد اصفهان بود و در آن شهر از طرف رودخانه فقط نوا
 پهلای بود که بر رود مزبور بجهت مرد و ساخته بودند بر کنر آن پلای است که سی و سه چشمه دارد و چهار برج در چهار طرف
 آنست و در هر طرف آن بر غرض منصف ساخته اند و یک خیابان بزرگی که سه هزار قدم طول و هفتاد قدم عرض است
 بدین پل می پیوندد و آن را خیابان چهار باغ می نامند و اردو و حد خیابان چهار باغ است و در هر سمت
 آن از چپ و راست عمارات سلطنت و باغهای نیکو آهنگ است در یک سمت خیابان که بطرف جنوب رود قاتا
 است قصبه عباس آباد افتاده و در یک سمت جلغافسکری که در پای تخت جمع بودند و قلاصعف و دافغان
 بودند و این واضح بود که اگر محمود جلغاف و خراسان آباد و اتم متصرف میشد امکان نداشت که بدون توپ بتواند
 پل بگیرد و بجزیر پل راه دیگر بشهر سد بنا برین باید و مساوس و جن و بدولی و مقصودی همه با هم جمع شود تا سلطنتی پل
 عظمت را بجدوی باین نکت که نه استعداد و نه امیدد از جای راست از دست بدهند چون و اجهت
 بر سلطان حسین غلبه کرد و از امر او در باب دفع محمود دستور نمود و محمد طغان که در آن ایام وزارت داشت
 از روی عقل مصلحت دید که در شهر بمانند و مردان بجای وظیفه حصار معین کنند و گفت افغان در محاصره نرود
 کرمان کاری نداشتن پیش بر پس از همین معلوم شود که ایشان اگر چه در میدان حرب کوی سقیه از دیگر
 میرانند اما در محاصره دستی ندارند بنابرین حق مسلم سکونت در شهر است و بخلاف اگر تقبال برود نیز باین
 بشکر خورده و غایب و ابالی اصفهان که باز و نعمت پرورده شده اند ممکن نیست کاری از پیش بریم سلطان حسین
 این را می را بمقول است لکن والی عربستان که در آن مجلس حضور داشت آمد داخل بر جنب و عجز کرد و بجزارت هر چه

نماز و دلیل بر خلاف آن قاطع نموده و گفت اگر دزدی مثل محمود با شتی افغان بی سرو پا نای تخت سلطنت ایزد را محاصره کند و ما در میان شهر از خوف لرزان و هراسان نشینیم بهتر این است که شهری که باین قسم شکسته شده باشد بشود بدشمن بدبهم و آلا بگذارد علی القوم پیرون باخته مردانه بگوئیم و سناری دشمنان چنانکه باید در کنارشان بنشینیم از جمله صفائی که بر طبیعت ایرانی و باعث اعیان نظایض از سایر ملل است خود پسندی و خود نمائی غریبی است که در هر مرتبه از مراتب زندگی این معنی در ایشان ظاهر است و صحبت والی محرک این معنی بود حتی پادشاه جهان نیز که اولیای وزیر را قبول کرده بود و حکم سبکداری داد لکن از بهمان وضع لشکر فرستادنی که چشمتیار کرد و معلوم بود که فیروزی و غلبه بر دشمن محالست زیرا که عمارت سپاه را همین دو نفر که در یک مجلس مضادت رای می نمودند و اگذاشت باجمله عیاج هزار لشکر شاهی با طبیعت عراوه توپ از شهر بیرون رفت چون بکجا باد رسید مقابلۀ دو لشکر خالی از تماشا شود و از یک طرف لشکر ایرانی زو تاز و طبق بالنبه فاخره ساخت و تمام اسبان همه زین و ترصع اسبان خربه میسر و بای توکانه تا نظر کار میکرد و اسباب بختل و اختتام بود و از سمت دیگر فاغنه با اسبان لاغر و بومی زرد و خنثای پاده پاره غالباً سیاهانیکه رفع حرارت خورشید از ایشان کندند اشکند و در تمام لشکر چیزی که درخشان بود و نیزه و تمشیر ایشان بود و میمنه لشکر ایران در سخت اواده رسم خان سر قریب فوج خاصه و برادر والی کرخستان بود و میسر و داکه محمد قلیخان و وزیر حکم میکرد و والی عربستان با پادشاه فخر عرب بمد و میمنه والی لارستان علی مردان خان با پادشاه فخر معاونت میسر و معین شدند جناب معین مزبور همه سواره بودند و عدد ایشان قریب سی هزار می رسید و پیاده و توپچی نیز قریب سیست هزار در شمار میاید و پیادگان و توپچیان در عقب سواران صف آرا شدند بنوعی که مظهر زمینگی که فاصله مابین جناحین بود در مقابل ایشان واقع شد محمود و میمنه خود را بر امان الله خان سپرد و خود با جمعی از بهادران فاغنه در عقب قرار گرفت و میسر و داکه غالباً گران بودند بدینصورت خان نامی که یکی از ایشان بود و اگذاشت و چنان که سابقاً مرقوم شد فاغنه اسباب تشنه از قبیل توپ و غیره نداشتند مگر صد شتر بخورک و زنبورک را در اول خبثت در عقب میمنه بگذاشتند محمود در فنی سوار گشته در میان صفوف رفت و لشکریان را بجنبات ترغیب کرد و ایشان را از نامی که در ایام گذشته تحصیل کرده بودند و امیدنی که در آینده داشتند یاد آوری نمود و گفت اگر فتح کنید دولت صفتان پادشاه ثوابت داد اگر بگریزید چون گریزگاه بی ندارد بدلا بد بر سوارانی زهر اجل خواهد رسید و نوشید گران را نیز از ظلم و سبداوی که در ایام سابقه بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریض نمود و الفقه جنات شروع شد میمنه ایرانی بر میسر و افغان جمله برده ایشان را تملک لیل باخت و والی عربستان و دوزده از عقب درآورد و دومی افغانان را چاییدن گرفت میسر و ایرانی که در سخت محمد قلیخان بود بر میمنه افغان جمله بر و امان الله خان که سردار میمنه افغان بود بنای جنایت کرد

کریم شاه ایران دیرگشته ایشان را تعاقب کرد و یک بیک افغانان کوچ داده صد شهر خرابیده و بر پشت بر
یک زنبور کی ظاهر شد و بیک نعلیک صف جین سواره ایرانی مثل برکت درخت فرو ریخت و تا باقی رستند
که چندی افغانان بیک حمله ایشان را ازین سر برداشتند و امان الله خان قدری ایشان را تعاقب کرده چرخ ریود
و از عقب توپخانه ایرانی سرور آورد و چون دید که گری بجا طاعت توپخانه نیست فرصت عینیت دانسته توپخانه را
عرضه بشیر شاه حکم کرد تا سر بارانی که در وسط ایستاده بود توپ بسته سران آن چون دید که در توپخانه
خود بایستادن توپ بسته اند بر آگنده شدند و گریه سخن ایشان بسبب دهرت دیگران شده شکست برابر ایشان افتاد
و بسیاری از سرداران سر خود گرفته باقیه بمالک خود شتافتند معقول است که درین جنگ میت و جرح عراوه توپ
الی که کشته بدست انداخته شود و از دست دادند و مقتولین ایرانی را دو هزار ریاده بنزد کشکان افغان نبرد
بهین تا بر رسید که بیک بعد از شکست بجای آنکه سوار و اهل کرده باشند افغانان ایرانیان را تعاقب نکرد و چون
خبر از توپخانه و شهر شجاع شد قتل و اضطرابی تمام مردم روی داد و سلطان حسین دگر باره با امر آشورست نموده
مصلحت در آن دید که اصفهان را رها کند و با حصاری که جمیع مالکات محروسه فرمان دهد و گفت چون تهران فرار
و پادشاه خالی ماند از نظر ناخفته عظمی بخوابد داشت و از آن طرف عساکر ساسانی ایشان را احاطه کرده کار را ایشان
نیک خواهند ساخت این را می اگر چه علی الظاهر موافق مصلحت بود و محمد قلیان و جمعی از ارامی دیگر نیز بر این اتفاق کردند
اما والی عربستان نه شنید و گفت مروج پادشاه اریای تخت گریاست و پادشاهی که تواند خود را بجز و شکست
نخستین بار و زود موجب هزار می زغال با خود بند و چون خود گریخت و بکران را از گریه منع نموده بود و ای والی قتیار
شده بتیبه اسباب محصور می برد خسته پهلوان استحکام دادند و یوار پار تعمیر نمود و در مرجبار پاک کرده توپها را بر چها
گشاده دار امنه خلفا در عهد شاه عباس بزرگ مورد نام عواطف و اصناف شایات پادشاهی بودند از آنجمله
اینکه شاه عباس ایشان را از خدمت معاف داشت و کانیتری از خود این طایفه را ایشان مقرر کرده فرمود تا االی
در بار نیز باوی بظیم و توقیر سلوک کنند و همچنین مبلغی خطیر از عمارت بنام ایشان بقرص داده تا در وایره تجارت خود
وسعت دهند و بجهت اینکه از نقدی و اجاف مسلمین مصون باشند مقرر نمود که در جمیع توابع سیاست خصوص قصاص
با مسلمین ترکیه باشند و بدین سبب طایفه هم در عهد او از همه حقیقت ترفی کردند و در عهد سلاطینی که بعد از او
سلطنت کردند بتیبه از پیشتر و امن و رفاه نبهتند اما از ابتدای سلطنت سلطان حسین بجای و رقی بر گشت و چون این
پادشاه و جعفر الفاضل از حمایت طبقات ناس عاجز بود این طایفه بسبب مال مذمت در معرض بغض و حسد و فراموشی
دولت و ایامی ملت در آمدند اموال ایشان تاراج رفت و احکام عده صادر شد که اگر مسلمانی عسوی را بکشند
قصاص بر ویست که اگر یک قدری معین غلبه بورت معقول بود و این اسباب ایشان را از نظر آبی مردم انداخته و عرصه

استخفاف و استخفاف ناس که از هر ظلم شدیدی بیشتر سبب پزیری غیبت از حکومت است شناخت عجب نیست که در
چنین وقتی انسانی مملکت بطایفه که این نوع سلوک کرده اند اعتماد نخواهند کرد و بنابرین بدسیری اندیشیدند خزانهای بنا
ارامند صادر شد که چون پادشاه پیش از سایر رعایا و ثوق دارد و میخواهد فوجی خاصه خود از ایشان برقیبت و بداند با
در روز معین همه با سلاح بدر بار پادشاهی حاضر شوند چارگان سازه دل امنی را موجب مهابات و اعتبار است
بر حسب فرمان بقدریکه در جزایر مکان داشتند سلاح با خود گرفته روز دیگر سراسری سلطنت شناسند و قیامی ایکه
با ایشان خدمت رجوع کنند اسلحه از ایشان گرفته گفتند که پادشاه را برایشان اعتماد نیست و فوجی ایرانی بر
محافظت خلفا فرستاده خواهد شد اما باین همه ارامند مرد می بودند که درین مقدمه خیانتی از ایشان چنانکه کمان ایشان
ملت بود صادر شود بعلمت اینکه اگر چه از جور و تعدی حکومت پزار بودند لکن ندانید که حکومت افغان را بهتر
از ایرانیان دانند بلکه برابست بدتر میدانستند و بهمین سبب بود که قبول کردند که هر فوجی که بمحافظت خلفا مامور شود
موجب و مصارف ایشان را از خود بدهند و چون دیدند که فوج زبور کفایت حراست نمیکند مجدداً و کوشش
جامی نقصان را پر کردند الغرض بعد از فتح کلنا با دحمود مینامید مژده بود که چه باید کرد تا اینکه جو اسپس و بی خبر غیب
براسی که از افغان بر بالای ایران اسیر نمایافته بود بوی رسانیدند و او مطمئن شده بطرف فرج آباد حرکت کرد فرج
آباد و قصری بود که سلطان حسین بنا کرده بود و از آنجا تا اصفهان سه میل بود و آن قصر دیواری سبک داشت با ستیلا
سجبت حفظ آن بنا کرده بودند و اگر آن قصر را نگاه میداشتند افغانا چند روز مانع حرکت عظیم میشد لکن حکم برآید
مستحقان قصر رسیده و چاره کان در شتابیکه باجرای حکم داشتند توپیکه سببت حراست قصر بود بدستمان گذاشتند
بعد از گرفتن فرج آباد دحمود و سبکفایورش برده یکی از برجهای پروان را از قصر محصوران پروان کرد و از امانه جلادانی
از آید الوصف بطور رسانیدند و از والی عربستان درخواست کردند که اگر آتشخانه با ایشان بدبضمم را از بجای
خود پروان خواهند کرد لکن این مطلب بوالی عالی نشد و از دادن آتشخانه اباکو و شب دیگر افغانان سوراج کوچکی و
دیوار حصار نموده و فیلی بدبختجاده سوراج را بقدر کفایت وسعت دادند و مهتاشدند که در طلوع آفتاب
یورش ببرند از امانه این معنی را دریافته به تسلیم قلعه راضی شدند و با ظلم این مطلب کس فرستادند و قرار بر آن شد که
بقایا و هزار تومان و پنجاه دختر بکره و قایم نفوس اموال خود کنند و بقایا در امان باشند و چون در ادای مبلغ
فرمودند و بی رفت جمیع مال التجاره که در خلفا بود غارت کردند و چند نفر از اعظم آن قصه را در شکم سخت
کشیدند این همه وقایع رویداد و گذشت و املی بای سخت حرکتی که سبب رنجش افغانان شود نکرد و دحمود پیش از
انجام امور خلفا به شیر اصفهان عازم شد سمت جنوبی رودخانه از خلفا تا عباس آباد جمیع و دست افغانان بود و کار
شاهی و باغهای بهشت آئین که شاه عباس سلاطین دیگر صفویه و آن سمت ساخته بودند بکار و انصرافی افغان و

چهل دواب ایشان کشته نخست فرما بخوابی گیرنده را در وقت مرکز لشکر افغان در بنوقت خیابان جبار باغ
 بود و محمود بجهت شروع کرده یکی در جبار بودش برداشتا و اریانان را همان در انصر ب توب و تعسکت یس رسانند
 محمود اندیشه کرد که مباد ازین سبب براس اهل شهر کم شده کار مشکل شود روز دیگر جمعی از ابطال باغبه یکی
 از دیوانه استیقامات آن از سایرین بود و خیال شدت جمله بود که فتح متعین شد الا اینکه احدی غایبی از حواجر بود
 سبب بجات اصعبان کشته بر افغانان حمله کرد و بعد از حرب قوی ایشان را بر اجبت محمود کرد محمود دارین
 قتیله را با ده اندیشه ناک کشته بر مصالحت بیعام فرستاد و از ستر و مصالحه این بود که ممالکت قندهار و مریاس
 و کرمان با دو واداد و تسلط بعد تسل علی الاستقلال و اگر از تو و یا دستانه و نیزه و خنجر و در امشطرطی سرای دی فر
 و پنجاه هزار تومان بعد با ده بینه مطالبه نمود و معقول شد محمود و پذیرد یک کرده ابتدا غم کرد که تجزیه قری
 و د بات اطراف شهر بردارد و قتیله ها اطراف و حوالی اصعبان را بپوشان گفت که در آن اوقات اجمع قری
 و د بات عالم محمود را نادیده و قتیله طبعیت و عقل و تحریر اهل خربت و دود و لک و کتب همه دیت
 بهم داده در سالهای دراز و قرون عده تغییر در بین آن حوالی برداخته بود و آب صافی را آمده و دود و سطرها
 بسیار در سطر سبب سرسری زراعت و خرمی باغ و نوسان بود یکت ستره بین ارسره عالی بود و کرباهای
 د بات و قری و تصور امر که حرکت ناقص سلطنت دم سدا و اس میرود و این همه در عرض یکا و خیال از کشته عددا
 افغان رسته کن شد که بعد از آن قریله که منت در دی آمادی گرفت مامور از حوالی اطایفه در آن اطراف متهم
 اطراف نبود و قتیله محمود بعد از آنکه غله بسیار و دیره و در آن جهت لشکر جمع کرد حکم فرمود که تا بقایای غلات
 که اجمع آن غار بود و بوزارند دم آدوقه سبب این شد که ابالی د بات طرف شهر که بخت و اعیان صعب
 العقل نیز بحال ایکه عدد زیاد سبب تقویت ایشان را متهرا و دادند اگر چه این قتیله مدری سبب کرالی شد
 لکن چون شهر را یک طرف محاصره نمود کسی همان محط نشین و بنا برین افغانان یورتن برپا دیگر برده و چون که حالی که
 محاطت آن بهشتان از انقباض ستراب سرسب بود و بدو استند مقاومت نمود و پیش از آنکه لشکری و کمره و
 ایشان را رسد آن بل صفر افغانان آمد و بملی اند ایشان از بل کشته است اطراف متهرا اگر مستدین واقعه سبب
 اردباد و مشغول کشته جمیع کرد و از اولیای دولس با حرا هر چه متاخر در حاست کرد که جنگ
 افغانان را با ایشان گذارد لکن اعیان با صرا ایشان متعارف انحال خبر رسید که دوبار خانه و دیره را که
 سهری آورده اند افغانان گرفته و جمیع بخت یاری و لاری را که محاطت آمد و بار خانه مامور بوده اند که بر
 از خنجر مردم بپوشند که اصعبان از دست رفت ولی بر حسب اتفاق قتیله ویدا که دوباره چراغ ابد
 لوری یا شب بن اصعبان که درین آقام با صعبان است و بی است سیکم و ورسته میلی اصعبان در دمنه

کوی واقع است در غربی افغان جمعی از سکنه بابت حوالی بدستجایانه برده بودند و چون محبت نشان زیاده نشد
 جرئت کرده هر وقت فرصتی می یافتند بر افغانانی که در آن حوالی میزدند حمله میزدند آنقدر قوی که امان الله
 بار خانه از برادر والی لارستان گرفته باز روی خود میرفت ابالی اصفهانک خود را بر ایشان زده جمعی از افغانان
 سکت کش کردند و بیشتر بار خانه را گرفتند محمود از صورت واقعه متعجب شده بعد از ایشان شتافت نهاد و در آن
 ده ندون نابل بروی نداشتند و پس از آنکه جمعی کثیر از افغانه کشند ایشان را بر اجعت مجبور ساختند بسیار بی
 معرکه افتادند و بیشتر اسیر گشتند از جمله اسرا عمومی محمود و برادر و دو پسر عم می بودند و محمود مانند خوک تر خورد
 برکت و اگر چه ازین عاز چون مار بر خود چنان بود و لکن اندیشه نجات آقارب در نظرش اهم نبود و لکن اسیر
 حسین فرساده و تر خواست کرد که آقارب وی را نگذارد و بکشد سلطان حسین چاره میزد از حیم نام یکی از صاحبها
 متعهد اعلی القوا باصفهانک فرستاده حکم کرد که تعرض جانی با سران نماند لکن فرستاده وقتی رسید که اسرا را
 بدرکت فرساده بودند ازین خرافش خشم محمود و شیغال یافته به قتل صلیح اسرا می که در اردو می بودند فرمودند و
 بسبب فرط اندوه معلایه تشییع و استحکام جابانی که در تصرف افغانه بودند از قبیل بلخ خاس آباد و خیره و خیره
 بقصر فرج آباد رفت درین اوقات همه مردم را حاکمان این بود که محمود و محاصره را موقوف خواهد نمود و همچنین
 ظاهر بود که افغانه هر روز از نظر مایوس تر و در کار دست تر میوند بنابرین چشم مردم همه جا د شاه بود که در چنین وقتی
 چه خواهد کرد و چون شنیدند که اراده پادشاه این است که بدینمن ناخت کند مردم که با جانی تازه گرفتند
 ارامنه پیغام کردند که هر وقت لشکر از شهر روی بجمعه دهند ایشان نیز افغانانی که بمحافظت طغلا اشغال داشتند
 از پای و در خواهند آورد و لکن همه این خیالات بسبب خوف یا خیانت والی میباشند و معاذ حق این حال خبر رسید
 که بار خانه دیگر از خیره بچنگ افغانان افتاد فقط امید می که مانده بود و معاو ننت والی کر حسان بود و چون معلوم
 شد که بر وجود او نیز بسبب عهدی که کرده بود در خدمت این پادشاه شمشیر نزد فائده ترست نیست یاس کلی بخلا
 روی داد و موقوف است که سلطان حسین با چارده پسر و چهار دختر و پسر چهارم خود و طلماسب میرزا را و لیعهد کرده
 بود درین اوقات چون از همه طرف مقطوع الطمع شد طلماسب میرزا را فرمود که جمعی از نواده برداشته و یکی از
 اضلاع مملکت که رنجیده جان بدر برد و طلماسب میرزا از میان افغانان بدر زده بقرنین که سخت و در استخار چه
 کرد که بتواند لشکری فراهم آورد و بکستخلص بدر پردازد و ممکن نشد حتی قیال شاهسون که مخصوص بخدمت حاکمان اصفهان
 بودند باین بهانه مستکست گشتند که پادشاه با شخصه باید ایشان را فرمانده بد و الا ایشان را امور با طاعت دیگر
 نیستند طلماسب کیفیت حال را بنیدر آنها کرد و تحطی از اول محاصره شروع و در ژور ژور زیاده شد تا آنکه مردم
 بغیر از دو افغان آمده از سخت اداره عاجز شدند و هر روز از ضرر داشتند که ایشان را بچنگ فرستند درین

چنین و پس خبر رسید که بار خان ذخیره بطرف شهر میاید و معلوم بود که اگر متنی در محافظت آن نبود باز دست نمی
خواهد افتاد و مردم شهر دور حرم سلطان حسین را گرفته فریاد کنند که بیرون آمده با ایشان محاربه جسم بر دارند
سلطان پیغام فرستاد که روز دیگر جواب خواهد داد و اتفاق به نوسه و بیستم آرام نمی گرفتند تا بالاخره خوا
مریان بنای تفنگک انداختن گذاردند و دیگر کت بیشتر موجب صجرت خلق گشته بود و این بود که از دحام
عام پیود که درین انظار احمد غاکه قبل ازین نیز نام وی مذکور شد بسبب سحاب یا دشتا گشته با جمعی از بهادران
کار دیده و بیرون تاخت و سیل شورش عوام را در خانه بادشا به کشتار عظیم متوجه ساخت و چنان شدت بر لغا
حزب مردم که بعضی از با پای ایشان را گرفت لکن اعرابی که در سخت دالی درین حرکت مراقت کرده موافقت
نکردند یکی از مجرمان فرستاد که بگوید که چون احمد غاکه محال دید در غضب رفته مردان خویش را گفت تا تفنگک
بطرف ایشان غالی کشند و این امر بسبب منازعت گشته افغانان که درین عرصه مدد با ایشان بر سید صورت
واقع را دیدند و دلبرای بر حریف ناخسته ایشان را بعد از آنکه جمعی کثیر از ایران با ن تعلق رسید بهتر که بماندند
دالی از حرکت احمد غاکه گایت و سلطان حسین پیروی ماست کرده او را از قلعیه یکی کری که مصعب او بود
معزول ساخت احمد غاکه بعد ازین با دوش علی سجا به رفته روز دیگر بغض ویران خانه بقرستان بروند و جمیع مردم
اعتقاد این بود که او از سر خود و گویند بعد ازین واقعه سلطان حسین بولی بر چنانست دالی برده خواست او را از
امارت معزول کنند و بدین سبب لطفعلی خان برادر لطفعلی خان و وزیر که شرح رسوایی برود سابقا مقوم گشت
طلب و آن شغل خلیفه را بروی عرصه کرد و لطفعلی خان قبولی کرد و حرکت احمد غاکه موجب سرد افغان و فرغ
عظیم ایالی اصفهان گشت و دیگر کسی امید نیاید سلطان حسین بر سوی برده محمود فرستاده بر قبول مطالبی که پیش بگوید
شد کردن نهاد لکن محمود درین حرکت امتناع نمود و گفت چیزی در تصرف یا دشتا ایران نمانده است که تحجید
حال حریف از دست ملک نیست بلکه مسئله بر سر خود او و جمیع ممالیک است و دشمنی این مراسلت خبر رسید که کات
محمود و پشانی با ده هزار مردان جنگی عازم استخلاص اصفهان گشته و ناگهنا باور سیده است و لهذا ازین ضرورت گشت
آقا محمود بفرود می آمد بهیران کاب بر درخته های ای قتی مصحوب بعضی از معتقدان خود سجا که سستان فرستاده پیغام
داد که اگر فسخ غنیمت کند ملک خراسان ضمیمه حکومت سستان بر وجه استعمال با و او لا و او و او که از خواست
حاکم سستان را این نیت یرده و دیده و مر و ت گشته بضبط ممالک موجوده در حرکت آمد حالتی که بر ایالی اصفهان
از امتناع این کیفیت روی داد و بوجه آن توان دانست چون امید با یکی با نوس و راه سجات از بهر طرف رسید
شد سپهر از او مورد از هم گشت کار با از دست رفت و دستها از کار افتاد و غایب شد کار بقرض رسید و چون
دره قرض نیز تهائی رسید او انی در سبب و فضا با دشتا می را که آخسته و مصروف ساختند لشکری بی مانده

تضا ویر همان بودند و حال نایب از شکران غراب تر تا کار بجائی رسید که هر روز هزار با غلظت از جمع تلف فینه یکی از معتبرین بحران اسلام بنویسد که درین اوقات قیمت قرص نان جوین بسیار تو مان رسیده بود و از قرارى که معلوم میشود تو مان آن اوقات ضعف توانمیت که درین ایام است از بعضی از معاصرین منقول است که بعد از مراجعت امیر سینان محمود دانست که کار بر مراد است و جهات چند بسبب شد که کار محاصره در تطویل و فتح شهر را بتوقیف انداخت میدانست که هر وقت بجواید بیک حمله شهر را میتواند گرفت تا لشکر افغان به محبت هزار نفر رسید و چون از جانی هم بقدر امید مد و نمود میترسید در یورش ازین لشکر هم کم نشود و دیگر اینکه نبالا حظه این بود که اگر شهر غلبه گرفته شود و اموال شهر بغارت افغان رود و مباد در ضمن خبری که منقول خود باشد بدست دیگری افتد و همچنین منقول است که چون جمعیت شهر زیاد بود و منجواست بدون اینکه مرکب قتل عام شود از محظوظ و غلام و انسان کم نشود و بنا بر جهات مزبور و تا دو ماه گفتگو در مابین بود و هر روز به بهانه تسکین حجت و امروز و فردا میکرد و راه وصول ذخیره را از اطراف شهر بکلی سد و در دین تقوی و انسته دمار از روزگار مردم اصفهان برآورد و منقول است که گوشت اسب و شتر و استرخیان کران شده بود که کسی خریاد شاه و اعیان دولت و ممولین ملک نمى توانست بجزو یا بخورد و تا یافت میشد مردم گوشت سگ و هر جانور دیگر اگر چه در شریعت ممنوع یا ذائقه اذعان متغیر بود و میخورد و ند و چون جانورى نمائند بیک پوست درختان و چرم و پوست که در آب جوشانده و نرم کرده سد مدق میکرد و ند و بعد از آنکه از اینگونه اشتباهی اثری نمائند بخوردن گوشت انسان اقدام کردند بر سر یک نعش مرده خلفی ابنوه با چشمهای فروخته و چه بای از هم کجیته صورت تشریح بشکرت بویه اینکه پاره پابند در هلاکت بیکدیگر میکوشیدند تا کار بجائی رسید که بیکدیگر را می کشند چنانچه در بعضی اوقات یدران و مادران فرزندان خود را کشتند و خود بعضی که فائده در اینگونه زندگی ندیدند بدست خود رسته حیات خویش و اقارب را بر پند مرده بود که در کوچه و بازار و بر سر هر را بگذر بر سر هم ریخته بود آب زاینده رود چنان ارگشت مرده مقتض شده بود که خوردن آن ممکن نبود و بر کس خواستی که ازین محله جان سیر و نبرد و تیغ عدوان افغان از پامی درآید چون کار بدینچهار رسید در روز محبت و یکم اکتوبر سنه هزار و هفتصد و بیست و دو عیسوی متعارف هزار و صد و سی و پنج هجری سلطان حسین از عزم لباس سیاه پوشیده پروان آمد و با جمعی از امرادر کوچه و بازار اصفهان گردید و بر جمعی که در ایام سلطنت وی بر بلاد و عباد و روحی نمود و گریست و مردم را گفت که همه بسبب خیانت ناصحان و عدم دیانت میشران بود و اکنون اراده آن است که نذایح و سخت استغفار کرده ملک را با افغان گذارد و مردم چون دیر ابد اسخا ل مشاهده کردند مصایب خود و مصایب و می را فراموش کرده بسل اشک از

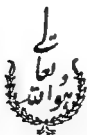
از چشمها گشاد و روز دیگر قرار نامه را که نوشته بودند و بنابر شرط مفروضه در آن باید اصفهان را تسلیم کند و تحت
 و تاج را بر محمود و اگذا در مهر کرد و در بیست و ششم ماه فروردین جمعی از امارا و سید نفوس و ارا از اصفهان بیرون رفتند
 بجانب اردوی افغان در حرکت آمد چون نزدیک یادگار رسید بهانه اینکه محمود در خواست مدتی آن
 جمعیت را بنگاه داشتند و بعد از آن ویرانه قصر فرج آباد نزد محمود و برودن چون داخل شد و محمود را نشسته یافت
 او را خطاب کرده گفت فرزند چون اراده خداوند عالم نیست که من پیش ازین با و شاه با ششم و وقت آن رسیده
 است که تو بر تخت ایران جلوس کنی من سلطنت خود را بگو که ایشتم خدا تو را ترا منوید بداد و بعد از آن طره شاهی
 او بر برداشته بوزیر محمود داد و لکن چون وزیر خواست طره را بر سر محمود نهد محمود ابا کرد بنابر آن سلطان حسین
 خود بر خاسته طره سلطنت بر مندی ملی و بی نهایت و سفول است که چون سلطان حسین وارد بر محمود شد تا وسط و تاق
 محمود از جای حرکت نکرد و با بچه بعد از صرف چای و قهوه زبان تکلم نکند و سلطان حسین را مخاطب ساخته گفت محمود
 چنین است بی ثباتی اقبال دنیا مالک ملک است او تعالی است هر کس خواهد می بخشد و از هر که باید انتراع میکند از یکی
 می گیرد و دیگری مید بد لکن من عهد میکنم که ترا بجای پدر و اتم و در هیچ کار بدون صلاح و صوابه بد تو اقدام ننمایم
 روز دیگر در بارگاه اصفهان با و شاه افغان با و عام داد و سلطان
 حسین و ارکان دولست و می شفا با بروی سلطنت سلام کردند
 و بعد از آن ویرا در یکی از سراهای سلطنت حبس کردند
 و هفت سال انام حبس طول کشید بعد از آن م
 بدست افغانان از یای در آمد

دست سلطنت او بیست و هشت سال بود و میتوان گفت که سلسله سلاطین صفوییه سلطان حسین ختم شد

بر سرش طلاسب اگر چه چند سال با و سلطنت داشت اما فی الحقیقه با و شاه نبود و انقدر شد که با و نام او را در شاه

بنیان مگوشتی بزرگ برای خود کرد تمام شد جلد اول تاریخ ایران تألیف نواب سر جان ملکم ترجمه جناب فضل
 میرزا اسماعیل التملص بحیرت در دار الحکومه بمبئی بمبئی اعلی الکتاب میرزا محمد علی شیرازی ۱۲۹۱ هجری مطابق ۱۸۷۳ عیسوی





تاریخ ایران از محمد بن ابی نصر

جلد دوم باب شانزدهم در بیان مبادی و مشاهداتی که در
در این سلطنت کرده اند و در خصوص مبادی و مشاهداتی که
و تباریک و در این مملکت

سلطنت محمود و اشرف در ایران اگر چه طولی نکشد لکن در آن زمان طویل عاوده بسیار روی داد محمود چون بر تخت
اصفهان برآمد در مبادی حال تدبیر خوب کرد و اول آهت بر استخلاص مردم از بلاهای قحط و غلامصرف داشته و راجعاً
خواطر با کوشید و باین واسطه خلق را با خود مایل ساخت و چون دید که افغانان از عهده مناصب چنانکه باید نیکو اند
برآمد و گذارشتن ایرانیان نیز بر بغل و مضرب خالی از خطر نیست مقرر نمود که هر کس از ایرانیان بهر خدمتی که معین بوده اند
برقرار سابق همان کار را بشان رجوع باشد ولی در اجرای عمل یکی از افغانان را با وی شریک ساخت و فایده این تدبیر
این بود که یکی را بحضرت و دیگر را صداقت منضمه و در خطر کار را بخوبی انپیش میبردند قضاوت و شیخ الاسلامی را
بشخص افغانی که در زنده و صلاح شهرت داشت معوض نمود و چون با الطبع کسی نیکو فتح مملکتی یا غضب سلطنتی میکنند
یا آنکه شاید خود بسبب خیانت دیگران فواید کثیفی حاصل کرده اند خانیان را دشمن میدارند محمود و هر کس که در
خفته با او خفته مرسلتی کرده یا در محاصره از لوازم صداقت و مروت تهاونی و زرنیده بود و بهر ارسايند
این صورت بیشتر موجب اطمینان مردم شد و الی عربستان را کمان مردم این بود که محمود و عهد کرده بود و بکمان و
مقصدت رساند ازین سبب کسی بوی رسید اما او بضعیت نمود و ملکات او را که در خورستان داشت برادر
کوچک و نجیب با او نیکو تا آخر نسبت سلطان حسین دم از دواخواهی زده بود و ذغایت ملاطفت نمود و حتی نیکو
محمد قلیخان وزیر اطاعت خود را مشروط کرد و باینکه او را بجای که برخلاف مصلحت طما سب میزد باشد تا مور
کنند و همان ملاحظاتی که سبب جلب قلوب مردم ایران گشت باعث حسن سلوک با رعایای دول خارج بود و بسیار

از ابا فرنگستان در آن اوقات در اصفهان و بندر عباس کارخانه تجارت داشتند محمود حکم کرد که هر عاقلی که در این
 سلاطین سابقه و حق ایشان شده بود بر همان پنج مقرر باشد و رقب و علما و ایشان را نیز فرمود تا علی روس
 الا شهاب و اجرای احکام شریعت خود پردازند اما درین اثنا واقعه روی داد که محمود بنکرجان خود افتاد و از طاعت
 حکومتی چشم پوشید و بدین سبب بنای بسا و گذارد و آفتی افزود که اثر عوارض آن بعد از قرون حدیده هنوز
 در دلهای مردم ایران محسوس میشود شرح این احوال آنکه چون محمود اصفهان و حوالی آنرا مسصرف شد لشکری قریب
 شش هزار مصوب امان الله خان کبرق قزوین فرستاد و قتی که امان الله خان کباب قزوین حرکت کرد وسط
 زنجان بود و عساکر طاسب میرزا متفرق بودند بنابرین کاشان و قم و شهرهای دیگر عرض راه تا خود قزوین
 بدون مزاحمت و مقاومت بچنگ افتاد و در همان وقت که جنابین فتح به محمود رسید خبر دیگر آمد که صد و
 پنجاه هزار تومان خزانه که مصوب ملا موسی بجهت جمع کردن لشکر کباب قزوین فرستاده بود و در وقت
 انقضای قضیه آنکه میرزا سبیل نام حاکم بنده که یکی از قلاع سیستان است بر ملا موسی ناخنه و اورا بزمیت نمود و خزانه را
 بغارت برد و در همین اوقات بود که معیری از جانب پطرزیک روس که بشاه سلطان حسین فرستاده شده بود
 رسید و چون سلطان حسین در میان نبود با محمود که پادشاه وقت بود مطالب دولتی خود را عرضه کرد پادشاه
 روس دعوی میکرد که از دولت ایران بالنسبه بر عایای روسی خلافتا خواهر شده و تدارک آنرا می طلبد
 اما حقیقت این است که چون اجناد هیچ و هیچ اوضاع حکومت ایران مباح او ایایی دولت روسیه رسید
 امپراطور فرصت غنیمت دانسته خواست مداخله غری در بای غر ز را بقتصر آورده بطبی در دایره بخت
 ممالک خود و به سبب اسعاف این مطلب بی هزار لشکر کار دیده جمع آوردی نمود و قدری از طوایف قزاق
 و قالموق که در حوالی مشهد رخان مقام دادند نیز بان لشکر منضم نموده در آیمای که طایفه از کیه سخا را بیا کردند
 رعایای روس که در آن بلاد قامت داشتند در آن بلای عام خسارت کشیده بودند و همچنین خان خوارزم یکی
 قواغل و تیره را که از پیشین می آمدند تاراج کرده بود پادشاه روس مطالب مزبور را بهانه کرده بجهت این که
 صورت ظاهری بعمل خویش داده باشد حسب معمول معیری بجهت درخواست تدارک ماضی بدر بار ایران
 ارسال کرد و چون محمود گفت که اورا نه بر لاری و نه بر اوزبک اقتدار است لشکر روس در زیر علم خود پادشاه
 در بیت و بنهم جلای در سال هزار و هفتصد و بیست و دو عیسوی مطابق هزار و صد و سی و پنج هجری از رود
 و لاجا شراع کشیده در چهارم اگست به بندر افغان رسید اول کاری که کرد این بود که فرمود تا کاغذ
 مضمون نوشته که اراده امپراطور گرفتن ملک نیست بلکه حفظ تجارت و حمایت رعایای روس است و گفته
 بار بار مردم اطراف فرستادند بعد از آن از گناره دریا در حرکت آمد و بر کس با و بی در مقام منازعت بر خاست

تغلب افغان
در ایران

نمای خویش یافته بر جای نشست تا اینکه در بندر استخر کرد یکی از مسافران فرنگستان منوچهر که شهر در بند و روضه میرزا
بر کنار دریای خزر و داشت چهل و یک درجه و پنجاه و یک دقیقه عرض شمالی است و یوار باراده پادشاه بوده اند
ناراه عمر از آن است مسدود باشد طول آن از سمت مشرق به غرب قریب پنج و رست است عرض آن غایت
و آن شهر یکی از دود و دیر است و در این سمت بلکه میتوان گفت در وازه ایران است که از کوه گرفته تا دریا میرود
و به سمت منتهی است اول قلعه است که بر تله که واقع است و همیشه فوجی قوی از لشکر ایرانی در آنجا بودند و
قسم دیگر از پای کوه است تا شهر که باین ترافاده و از آنجا تا دریا قسم ثالث است الفقه امپراطور بجهت
فتح در بند و الی استخرا برقرار خود گذاشته و و هزار عسکر و سی محافظت قلعه برکاشت و بعد از آن به شد خان
رفته در استخرا قتلان نمود و بخیاال اینکه در اول سال دیگر که مورت هوا شکسته کرد و باجاری مقاصد خویش بردار
و هم درین اوقات چون اجناب اختلال ایران و فتح افغان با طراف انتشار یافته عمارت عثمانی در سرحد اجتماع
کرده بطرف همدان در حرکت بودند و درین اوقات بود که قصه روی داده که محمود در آنجا بنظر خود انداخت
که از خیال دشمنان ملک فارغ ساخت ابالی قزوین غالباً از نسل اترک تا تا نند که سالهای دوازده و آن
صفحات جانوران خود را چرانده و تخم اعتاب و اسنال افشاند و اندک غلب سکنه آن بلدیای بزرگرا نند یا پیل
وران و تجارت ایشان با مواعیل دریای خزر است و بسبب اینکه نند کی غالباً صحیح المزاج و قوی الحجه و در
سخنی و شده پایدارند و به نور بهمان عادات سخت روی و سر کشی پدران خود بانی و از جمله خصوصیات
ایشان یکی این است که چون برایشان ظلمی رود یا تعدی شود دشواریش عام کنند و آنرا ملطبی بازار خود است
و درین باب رعای الناس تابع کلانتر اند و کلانتران تا ما دامیکه ممکن است که بتوقع دیگر تو اندر رفع اجماف
و تعدی از مردم کنند دشواریش علم نمی دهند چون افغانان از جانب محمود و حکومت استخرا مامور شدند بنای
جور و بیداد و نابالایی تنبک اندند از محمود امید می بود و اختلاف و معادات مذمبی نیز مدتی بمغنی
شده کلانتران قزوین در قصه اجماع کردند و در عصر ششم جنوری هزار صد و سی و شش سحر بی حکم ملطبی بازار
داده شد بهر جا افغانی بود برو می نداشتند افغانان که رنجیده در می داشت که پیش خانه حاکم است جمع شدند تا
از صورت حال آگاه شده بمیدان رفت و هم در اول قدم زحمتی شد با وجود زخم آنچه در واه داشت در آن
تشکیل مردم بطور در رسانید تا بالاخره عوام غلبه کرده دوباره بهر برای حکومت پناه برد و از استخرا با استخرا
از راهیکه یکی از دروازه های پوست خود را استخرا داد و و هزار افغان در آن شورش گشته شدند جمیع
معلقات شان بقصر ابالی شهر رفت و بقیه با جبار بطرف اصفهان که حرکت کردند و نصف ایشان نیز در
عرض راه به سبب شده سرمانی مرسان و بی آذوقه کی تلف شدند از شرف که در فتح قزوین با امان الله خان

سیط افغان در ایران باب ۵

مراقت کرده بود و در مراجعت او با صفهان از وی جدا شده با سیصد نفر به جانب قندهار رفت بنماید که او خرابی
مجمود را دریافت زیرا که بعد از شورش قزوین و انصار و بعضی پاهای دیگر نیز با افغان تاجان معاشرت کردند و افغانان
از هر طرف با صفهان که سختند چون اخبار این وقایع مسامح محمود رسید رسید که مبادا بالی صفهان با وی بجای تاجان برود
در پیش گیرند افغانان از پازنده هزار پیش بودند و بالی صفهان و دولت پیران شهر خوارز و اطفال بالنسبه افغانان
از بیت برادر تمجید و زبند که شورش میکردند انجام حال معلوم بود و لهذا محمود و حکم جن و بر جیمی بر فغان غایب برد
و روز دوازده و امان الله جمیع امرا و اعیان مملکت را غیر از محمد قلیخان و برادرش لطفعلی خان که در قزوین افغانان را
معاونت کرده بود دعوت کرد و قریب سیصد نفر دعوت وی حاضر شدند و محمود رسیدن ملاست نموده شد کفر
از ایشان از آن حمله جان بدر برد حتی طفلی و دوازده ساله پیروالی که کربان که در آن وقت یکی از امرای افغان پناه برد
و او در حق لطفعلی شفاعت کرد و حیدر جمیع را در میدان ملی پایی بر بالای تهم ریخته ناموجب دشت دیگران شود و روز
دیگر سخیال انیکه مبادا اطفال امرای متحول بعد از این بتعام بدران بر خیزند از دو بیت طفل متجاوز از شهر پیران برد
بقبل رسانیدند اگر چه محمود بهانه که حبت این بود که چون امرای قتل و اتفاق نموده بودند نیزای خود رسیدند تا بعد
معلوم شد که مقصود او تمام کردن اهل صفهان بود و سته هزار نفر از قزاقان و خاصه سلطان حسین در خدمت او
بودند و حکم داده بود که ایشانرا بجن سلوک از سایر قیاز دهند پس بجهت اظهار عنایت پادشاهی فرمود تا دیرگی
صفهای عمارت طعانی از برای ایشان جتیا کرده ایشان را دعوت کنند و هنوز نشسته بودند که جمعی از افغانان بر
مردان را ریخته گیرانانی گذاشتند و بعد از آن حکم شد که هر کس را که در ایام سلطنت سلطان حسین مطلقا میبستی از حکومت
متحول و منصوب بود و بقبل رسانند و پانزده روز ازین قتل عام جاری بود و دیگر کسی را صفهان جز بعضی از مردم که من
سالانی نماد و ایشان نیز بارگهی که صادر شد بدین معنون که هر کس در شهر است باید بیرون برود و هر جمعی از اطفال
که محمود و ابد ایشانرا اجابت و در موم افغانه تربیت کند جلای و طفل جستیار کردند مردم صفهان اگر چه غالباً پاد
روار باب حضرت بوده و هر که جنگجو و سلحشور بودند اندام درین قصه گویا صدمات و کلمات وقت نیز برین
میکشت گویند که دیده شد که افغانی ستمی چهار ایرانی را بقبل سپرد و اگر چه حرکت محقق بود و کینفر دیده نشد که
باری بجهت حیات خود کوششی کند با جمله بعد از اجرای این اعمال محمود و پروه از اسرار درون کیبار به برگرفت
اموال جمیع طبقات ناس عرضه نسیب و غارت گشت حتی نگار نگریز و بلند و بالی بلند بیشتر جتیا انیکه در ایام
مظفر سکرایی کران فرودخته و ازین عمر مسایب گیرانند و خسته بودند محمود و ایشانرا اجبار کردند تا پولهای مخفی خود را بفرمودند
و قریب چهار صد هزار کردند و از ایشان گرفتار مردم هندوستان نیز که در آنو لا بودند تاج رفت مبلغی خطیر هم
بر ارمیه حمل نموده و چند نفر از کائنات از ایشان بقبل میدند چون محمود و از کار بالی صفهان فراغت یافت

بهت اطراف پرداخت بهادران چغمانک باز پای ثابت فسر و ند و بعد از آنکه دفاعی مردانه نمودند بضاعت امر
معتبر افغان معادیت بمجود نمود و تسلیم کردند و مجود و چون بشا هر گسستن چندینواست و رخصیه چند نفر فرستاده تا ایشان را
اغوی بپوشش نمایند که سبانه ازین جهت بدست افتد و انتقام خون اقربای خود از ایشان کشد لکن دایان چن
نیت خود صادق بودند فرستادگان وی را بند کرده زودی فرستادند مجود از این کیفیت چنان سرور گشت که پرده
عفو بر کرد و بای ایشان پوشید و چند ماه بعد از آن نیز بکربن لطفعلی خان که رنجود و کربنجه ایشان پناه برده بود دلیل دیگر
بر صداقت خویش ظاهر گردید چون اصفهان مانند عالم از آدم خالی شد مجود جمعی از قبایل اکراد که در نهب
افغان شایست داشتند به خیال اینکه در مشرب نیز موافقت خواهند نمود با صفتان آورد و بسیاری از ایشان را
در جرک سپاهیان داخل ساخت زیرا که از قندهار سپاه قبلی آمده بودند چنان بنیادیکه افغانان هم از اول و بلکه چند
مرد میدان خود اند و سر روز و علم مجود در بار کرده بطرفی بدر میزدند و اند چون مجود دید که اگر این صورت شایع
باید احتمال دارد که جمیع از کنگد اند بعد از آن حکم کرد که هر کس از قندهار بایران بیاید خانوادۀ خویش را همراه بیاورد و
جمیع خاندان افغان که حال در ایران هستند از آن عهد است با جمله چون اگر در در زیر علم وی جمع شدند چند شهر قهر
عراق را تصرف آورد و از آن جمله کلپاکیان و خوانسار و کاشان بود و بهر جا را که گرفت جمعی کثیر از مردم را بهنگام
ملاحظه کرد و صفتان کرد و قبول آورد و رضامند گردید که در اول در و مجود بایران در کرمان با دو پوشیده بود و درین اوقات
بشیر فارس نامور شده و تقریباً همه انصحنات را مسخر کرده بود و کثیر از در و دیوارش شیر از رنجی کاری بوی سید
چند روز بعد از آن بسبب هلاکت وی شد کرمان و ایرانیان و ارمنه و افغانه همه بر فوت وی ماتمف خوردند و از آنرو
که مردی بهادر و جهان دیده و دیگوسیرت بود و مجود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت تألم و اندوه
ناک گشت بعد از فوت او عمارت لشکر بر زبردست خان افغان محول شد و زبردست خان مردی بود و مجهول الحال
بسبب شجاعت و کیاست ذاتی در سپاه و در جر بزرگ یافته بود چون بشیر فارس ملحق شد برادر کوپکت و الی عربستان
که بر خلاف برادر ایمی میهنرند و مردانه بود و بار خانه ذخیره بجانب شیراز میرفت افغانه بروی حمله برده
ذخیره را بعد از کشته شدن برادر و الی بخت آورد و ند چون این مقدمه معلوم تا کم شیراز گشت و دید که کوپکت
مقامت ندارد و پیغام فرستاد که شهر تسلیم کند و هنوز سخن بجهت اجرای شروط در میان بود که مستطین بعضی از جنگا
جای خالی کرد و افغانان بصورت از دیافقه قطع صحبت نمودند و یکبار به یورش بردند و پیش از آنکه ایرانیان بدین
چشمه شهر اگر قتلند اغوا قده در سال هزار و صد و سی و هفت هجری واقع شد ایام محاصرشت با طول کشید و حاکم
بسیار از غلط هلاکت شدند و چون شهر فتح شد افغانه تنع و ان برایشان نهادند و گویند که در ایام غلام بعضی از مردم از
غله انبار باداشته و از بنگران در نفع میکردند و اند افغانان را چون این مطلب معلوم شد هر کس را یافتند بعد از آنکه کثیر کردند

از اینجا شخصی در بنا رخ و بقاره زده تا در میان آن همه غله از کسکی جان و او سال قبلین مقدمه بخوارن و از بنو جستان
 بطبع مال ببرد عباس گفته شهر اگر فتنه بود و مذاکره کار خانهای ابالی فرنگستان اگر چه حمله بر نند دست تعدی ننهند
 گنا و بر دست خان فوجی بخیر آنها فرستاد چون این لشکر بدان صحفات رسیدند ایرانیان مسکنه بذر عباس از هر طرف
 که میخواستند لاکن فرنگیان سینه زد و حربه کرده چنان ملاست ثبات نمودند که سر و افرج رسید بایشان حمله سرد با لآخره راضی شد
 باینکه مدتی قلیل خیزه بکند و بر گردد اگر چه چکی نشاند تا بواسطی بدان طرف پیش از جنگ خدمت کرده جمعی کثیر را بجا بکشت اجل
 انداخت چون بشیر از بقیه کار گذران محمود آمد بسبب جریست افغان کشته جمعی باسی هزار لشکر کجا بکشت که بکلیلیه که قریب
 سه درجه در سمت جنوب صفهان واقع است در حرکت آمد لاکن اعرابی که در آن اطراف و حوالی هستند علی الاصال
 وضع قرائی را دوی اورا از اطراف عرضه سرق و منهب می ساختند و بعلاده چون بزمنی که قریب در ایست رسید
 اختلاف بواسطه باوری و حرکت میر کشته خیانت محو شد بر اجست کوبید جان از یسورت متنازع گشت که در شب بر تنها
 داخل صفهان شدند درین اوان مدتی قلیل سیاه از قند بار رسیده و محمود نیز در وقت وارد ایران شدند حالت دم
 جهان را که با وضع حرم سلاطین مصفیو متعاده بودند عنوان داشت در وقتی که دیدند همد علیا یعنی مادر محمود و پادشاه
 ایران بواستد شد از با صفهان رو به عمارت چهل ستون تشریف میبرد در میان لشکر شربت یافته بود که کسب بر مزاج محمود
 فتنه کرده بود ای سیاه مذاکره و عادت و رسوم ایرانیان حسنه بار کرده بلکه بدین سیاهان ابل است و چون در جگر
 بزنگاری پیش رفت جمعی کثیر از لشکر این در آن حرکت که بقتل رسیدند و لهای ناخنه از محمود و نفوذ کشته سر میوشت بر آوردند
 تا اینکه بالاخره محمود در محو برگردند که اشرف را که میباشند که از محمود در وی کردان است و بعد از شورش قزوین چنان
 مرقوم گشت بقصد بار رفته بود و طلبیده جای نشین و ولیعهد خود مقرر کرد و همچنین با امان اندید نیز که اورا برگرد و عازم قندهار
 بود و بطور اجبار در کشتی نمود اما سلب عداوت اشرف این بود که اشرف پسر میر عبداللہ و بر سر وی محمود است
 پدرش را چنانچه پیش گفته شد محمود با دست خود کشته بود و ازین سبب همیشه از اشرف متوهم میسرست لاکن چون امرای
 افغان با بسکی و استند بقتل او جریست نمیکرد تا وقتی بهانه جسته و فرار طلماسب میرزا از صفهان چون از طرفی که در دست
 اشرف بود که نتیجه بود و سرداران سپاه راجع کرده در حضور ایشان او را بکین و بد دلی و حیانت متوهم ساخت اشرف
 بر طبق مدعی خود دلیل و شاهد آورد و چنانکه کسی را مجال نکند تا بهیچیکه در هنگام فرار طلماسب میرزا آنچه لازم بعلاد
 و مردانکی بود از وی بظهور رسیده بود و لاکن فوجی که با وی بود کفایت مقابلت با انواع طلماسب میرزا نتوانست کرد
 و بعلاده با انکی این صورت مشهود همه بود و مدعی بوی نفرستاد و حضار و بر اقصای بنی کردند و محمود چون دید که این
 افسه پیشتر سلب از دیا و محبت اشرف در دلهما گشت زیاده رنج یافت و در باب امان اندکدها جمعی این بود که
 محمود با وی عهد کرده بود که و پرادر فتوحات خود شریکت و سهم سازد و چون عهد پیمان ببرد موجب کین

خاطر وی گشت علی ای تال محمود و دید که از دوستان پشتر بر جند باید بود تا از دشمنان حج چون دوست
 دشمن است شکایت کجا بریم باجمعه بعد از مراجعت از سفر نزد محمود و چون صورت حال بدینوال یافت و سر پیچ
 عقلش از حل عده مشکلات عاجز ماند باید مدتی میسل بریافت کرد که شاید بسبب نخوردن غذا مالک ملک هوا و هوا
 شود بعضی در این باب حرکت اورا نسبت بخون داده اند و فی الحقیقه اگر خون نبود و سواس غریبی بود نشاء این حال که
 یکی از عقاید میبود است که روح چون از روحانی جسمانی را بدو عالم روحانی رسد و این را تا پاسا گویند و این عقیده را
 هندوستان تمام ممالک بسیار رفته است چنانچه مقصود ایران و فخرای اسلام و جوکیان بود بجهت انجام تمطلب
 که بعبارة آخری غلبه بر نفس خوانند یا ضمه های شامه می کشند و تا چند روز بر پیچ جو غدا می که بدل از تخیل باشد بخورند که
 کا بهی پادشاهان شکلی و شربت بی و درین عرض مدت خیال را متوجه شستی و احد می سازند و علی الاتصال فکر میکنند
 تا اینکه خیال خود پرور بجلیات آئینه و مطالب تقه برایشان میشود که فی الحقیقه هیچ نیست که بر پشانی خود متفکر و
 عرض خیالات و اوهیمه که سبب آن فقدان غذا اوقتی هست که بر بدن وارد شده است و این حادث در بلاد
 افغانه نیز شیوع و عموم دارد و محمود باین امید که در راه ویریا صحت راه استخلاصی از بایه هلاکت جوید یا باین مکان که
 چون کارهای نویسیتم که شاید مولا خود کاری کند و خمره تاریک خستیار کرده و تا چهارده یا پانزده روز بدو
 آنکه غذائی صرف کند بسر برده چون سپرون آمد از چهره زرد و جسم لاغر و چشم کینه او بخوبی متباط میشود که سلی صدره صورت
 نوعی خیمه اخیس را تغییر داده بعد از آن دیگر روی آرام ندید و ضعف بود و ایت چنان بر دوش راه یافت که بر کس کما
 بدرومی و مانند کچری از جای جی که یکی از دوستانش نزد وی شدی شنید که در آوده قتل او دارد و درین حالت بود
 که خبر آورد و ندکه صغی میرزا پسر بزرگ شاه سلطان حسین از اصفهان کر سحبت بدو تا اینکه تحقیق مستطلب بود از حکم کرد که
 جمیع فرزندان خانوادۀ سلطنت را بر شاه سلطان حسین قبل رساند جمیع شاه زادگان را در یکی از صحنهای مزارع کرده
 محمود و خود یکدیگر و نفر از خواص خود قبل ایشان پرداخت شیخ محمد علی خیرین کوید که سوس و نه نفر شاه زاده در آن روز
 شربت حات چشیدند و محرران فرنگستان بشیر می نویسند یکی از ایشان کوید که از میانه شاه زادگان دو طفل که از همه بزرگ
 تر بودند شاه سلطان حسین پناه بردند پدر فرزندان را در آغوش خود گرفت محمود هم پیش که آشته خنجر بجانب یکی
 از ایشان انداخت خنجر برانودی سلطان حسین آمد خون جاری شد محمود را با همه سرچی چون نظر بر زخم پادشاه پادشاه
 غضبش شکین یافت و اندو طفل از چنکت اجل شدند و اثری که این عمل در دوش کرد سبب یا خنجر یا عظیم شده بدو
 سخت کشید شیخ محمد علی خیرین کوید که چنان دیوانه گشت که گوشت خود را کند همچون دانه اطباء ایرانی و افغان کاری
 ساخته نشد استدا داند و عای پادشاهی را رامنه طلبیدند بیماری زیاد شد و چون خبر حرکت طهاسب میرزا با فاعنه
 رسید انهم آنکه مبادا کار بدراری می کشد پیش از فوت محمود و اشرف را با پادشاهی برداشته یکی از محرران فرنگستان کوید
 کردند

است محمود و فرزند
 شاه سلطان حسین
 صفی میرزا
 از وی دیو نفر
 مجاور بود

نسط و تغلب افغان در ایران

٩ ١٤

که اشرف پیش آنکه بر تخت بنشیند حکم کرد تا محمود در انظار او برسانند و تا محمود در ایام او در تخت نشست و این بحیثیت
انعام خون پدر بود و دیگری گوید که محمود و بنحی هر چه تمامتر در این قول احوالش متبذیر است شیخ محمد علی خربن گوید که مادرش
چون دید که از جانش امید یی نیست گفت تا او را خفه کرده از جنت بیاری براند عرش قریب بیت و بهشت و دست
سلطنتش متداول بود اشرف پسر عموی محمود و پسر میر عبد الله برادر زاده میر وین است چون محمود بجاگرفت
اشرف بر مای وی بر کاف بر آمد قتل او قانع تمام سلطنت اشرف و گری از او خلع ایران و اراده دولت روس و
عثمانی در باره این ملک است بی نهایت است از دو که سلطان حسین معین شد طما سب پسرش نام شای برخواست و
لاکن بر ندر گوشتش کرد که دوباره مالک آباد اعداد است آرد ممکن نشد اگر چه حاکم کاکت را که علی است قریب
چند روز دست شمال مشرق نفیض را نگینخت که بوالی که حبتان که دم از عصیان میزد و بنا زد و بوالی که حبتان در آن وقت
سکنت یافته اقل مالک عثمانی و بعد از آن بلا و روس ناپا بود لکن این عمل ناپا به سبب طما سب نبخشید بلکه سبب این شد
که حبتان بجهت دولت عثمانی افتاد و از آن است هم چون کسی نماند که کیلان و باکو را محاطت کند و سید دست افروز
بر آن صفحات انداخت طما سب میرزا کرد و در صد و این بر آمد که با عثمانی و روس بنای معا بدلی آتا معین نماید و میفری
که خط خفیه فرستاده بود در قاضی کا بد استند و بنا بر قول بعضی از مورخان عثمانی بعد از آن از قاضی اسلامبول است علی
اولیای دولت عثمانی را باو گردید و بعد از آنکه طما سب خود را عرضه کرد که بخود سلطان رساند در معرض قبول در
نیا بهیچان بکست نام علی با مور بطیتر بزرگ بمهرل مقصود رسید و در بطیتر بزرگ بود که باکو بمصرف رویش در آمد بمهرل
معا به که بهیچان بکست با اولیای دولت روس کرد و این بود که امیر طور روس افغان را از ایران بیرون کرده
طما سب را سلطنت ایران برساند و در ازای این خدمت طما سب قبول کرد که شهر درسد و باکو و مالک دغستان
و شیروان و کیلان و مازندران و استرآباد و دولت روس و آگذارد و بعضی قزاقات دیگر هم در باب آذوقه
لشکر روس در وقتی که در ایران بجهت شتغال میوزد و همچنین در باب ارز و مواد تجارت با بین دولت ایران
معا به نام مثبت شد و در همان اوقات که بندوبست این معا به در روس جاری بود و عا که عثمانی در ایران بجهت
مد نام خول تخیر بلا بود و جمیع کردنان بضرر تراک در آمد و بسبب فتح ایران و پنجهان و مراغه و خوی بر تمام
مالکات اعیانه و اغلب بلاد و ریاحال سبیلایافتند یکی از محرران که بر گوید شهر خوی در سبب و د و فرسخی بزرگ
واقع است و از مالکات پر گنه و وسیع و محمود و مرکز تجارت ایران و ترک است بنا بر قول بعضی از محرران که گوید
سبب و پنجهان بجهت و در جنگ شاه بهیچان سلطان سلیم اول و صحرای زو یکت بین شهر واقع شد شهری بکوش
وضع خوی در ایران است و بوزاری حوب و کوچهای مضطرب که از دو طرف خیامان ناسد و رحمت کاشته اند و سق
بسیاری از خانه را با سلیقه تمام نقش کرده اند الله عکه عثمانی بعد از فتح بلاد مزبور به جانب تبریز جلو رفت

ابالی تبریز بار دم قزوین و نسل شرکت دارند و همه مرد می بهادر و سلحشورند با آنکه کبیرف شهر زن از لاله خراب شده بود و توپ هم داشتند که زیر استغیر از آنست و انسته هتیمی خبک گشتند و فرار از خیم عدار را عار شمرده و متحد گاد را شدند پاشای وان که با بیست و چهار هزار ترک که فتنه عازم بودند و دید مرد می که نه توپ دارند و نه شهرشان بوی دارد و آنها ده مبارزت اند عجب کرد و حکم کرد که کباب را به پورش بریزد و اگر چه در این پورش یکایه محلات شهر نیز تصرف را در آمد تبریزیان بهادر و بهیچ وجه بر اس بر خود راه نداده سایر کوچه چارایسیه بندی کرده راه بر دشمن سد کردند و چهار هزار لشکر ترک را که داخل شهر شده از لشکر سرود جدا شده بودند به تیغ تیریز بریز نمودند این کیفیت سبب غضب پاشای عثمانی گشته مکرر حکم بدو مکرر لطف خورده تا اینکه بر حسب ناچاری رکعت بر منضت اختیار کرده و ثناب بر چه ثبات مرد می بود ای سلامت نهاد و بسیاری از عقبه لشکر و جمیع سواران و خیمها را درین کریمه عرضه شمشیر و لیوان تبریز ساخت چون خبر بنوا فقه بسیار ترکان رسید دست ستم و انتقام بر ابالی دبات و قری می کشودند و بر بریر و جوان و رجال و سنا بخو و نذکره ان تبریز چون انخیز شودند متخلص برادران خود که مستبد پاشا باین اعتماد کرده و میدان بر ایشان غلبه خواهد کرد با بیست هزار نفر متقابل شافت لاکن شکستی فاحش یافته دم علم کرده بجانب خوی فرارید و چون صورت واقعه بر حال دولت عثمانی انباشت از قطن طینه بنجاه هزار سپاه بکره فتن تبریز مامور کردند و همچنان تبریز از این واقعه مستحضر گشته بسیاری از زنان و کودکان خود را بکوچه ها و کیلان فرستاده متحد قتال خضم شدند و از غیرتی که داشتند بدون مبالات پیش می پتبال خضم شتافته و میدان جرب داد مرد می دادند لاکن چون فتنی در جمعیت ایشان بود بعد از محاربه سخت و طولانی الاخره نظام سپاه دتمن به تهور و جلالت ایشان غلبه یافت و شیرازه اتفاقشان در یکم خیمه شهر که ریخته ترکان ایشان را تعاقب کردند چون شهر رسیدند همه کوچه ها را و راهها را گرفته اند و تا چهار روز در علی الاطلاق خبک قائم بود ابالی تبریز چون دیدند که از کوشش زیاده کار بجائی نمیرسد و از هیچ جای دیگر امید مدد و خلاصی نیست راضی شدند که شهر را تسلیم کنند مشروط باینکه خود در امان و سلامت باری و دیل و نه شرط قبول شد و چنانچه شیخ محمد علی چنین گوید آن شیران میشه جلالت و مردان می بدستی دست عیال و بدست دیگر عقبه شمشیرین در ابر و انداخته از میان صفوف اعدای که گشتند و ترکان بدیده تعجب در ایشان منکر نیستند و هم او گوید که در تاریخ ایران شجاعت و مرد می ازین پیش در هیچ زمان و این هیچ طایفه نقل نشده اند و کسانیکه برین رفته اند مورخان ترک میست هزار و مولفان ایران بنویسند قریب سی هزار مرد و ازین محاربه برخاک افتاد و چون شهر را بدشمن سپردند کبیر فتنه که در آن بودند زیاده بر بیست هزار از شجاعترین عسکر عثمانی درین معرکه در معرض فساد آمده و بعضی از عارف امرای ایشان نیز برخاک سپاه افتاد و شهر کجه که تا آنوقت در متعابله عساکر عثمانی ثبات و در زنده بود و هم درین سال که هزار و صد و سی و هفت هجری باشد مفتوح گشت و لشکری سربسکری احمد پاشا حاکم بغداد که نفع کوشا و رفته و آن شهر را گرفته بود بجانب صفهان در حرکت چند نفر از اصفهانان پس نمادند بود که خبر رسید

حکومت افغان در ایران باب ۱۱

رسید که والی لاریان از غم نهر بعد از متوجه آمدن است بر سر عسکر عثمانی از روی خطرات فرج غنیمت کرد و بهیئت متفرق حکومت خود
 راجع شد و در پنج کیسبه صاحب بطور است که خطه لاری که کوچکی است در ساحل شمالی خلیج فارس در درجه پنجاه و پنجم طول استرالی که
 میرود تا درجه پنجاه و هشتم فارس در سمت شمال و مغرب و کرمان در شمال و مشرق آن واقعست لاریه نیز که حاصل تر از جرج خلیج
 ایرانست صحرا باد کو بهای بسیار دارد که تا در بافتی میو و زمین جوئی با بر و آب کو را بقدری کم است که اگر بایران میانی
 بنام و کرمانا لاریا را ساخته و بدو واسطه ای ایلیانجا در می درخت خرا و جو و کندم میکانند بهیچوجه قابل حکومت نیست
 با بخله و قایع سابقه اند که در او از سلطنت محمود و اتفاق افتاد و آنرا فرای یکم معلوم میو و دولت روس و در ویم بهیچوجه
 حسابی از سلطنت محمود و دوماوی خطاسب بر گرفته اند چنانچه در سال هزار و صد و سی و هشتم هجری معاہدت بین
 واقع شد که بنا بر عهد نامه که نوشته بعضی از بهترین ممالک ایران را زمین یکدیگر قسمت کرده بودند و واسطه انجام این
 معاہدت کویند غیر فرانسه در قسطنطنیه بود و اگر چه وقایع غیر عادی اتفاق افتاد که مطالب مسطور در آن عهد
 نام صورت گرفت لکن از لحاظ آن معلوم میو و که ایران در وجه وضع و خیالات دول خارج در باب آنکست بر چه
 نوع بود و در آن عهد نامه مقرر شده بود که جمیع ممالکی که بر ساحل دریای خزر است از بغا و ترا که تا محل طائی نهر کور و در آن
 متعلق بدولت روس و در محل طائی نهرین فر بوزیرین بکس سقیم سبلی و در بیل و از آنجا به بریز و از بریز بهدان و کوغانشا
 جمیع شهرهای نهر کور و تمام ممالکی که با این بین خط و شعور عثمانی واقع میو و متعلق بدولت عثمانی باشد و در وصول ایلیا
 ممالک مشغول بطرفین با یکدیگر کلاست میو و بود و همچنین مقرر شده بود که اگر خطاسب با این قرار تن و دهد اورا در
 کرده بر سایر ممالک ایران فرمان روا سازد و اقامت ممالک شغمت بر مقرر شده هر کرالایق آن کا در سانسند بهیبت
 آرامی ایران معین کنند و همچنین از مشروطه معاہدت یکی این بود که بهیچوجه با محمود و ام از مصالحت نرسند چنانچه کو با سلطنت
 افغان و در ایران منافع کلی با انجام مقاصد ایشان داشت الغرض چون اشرف بر تخت برآمد افغانان از بر سر
 و کما چینی و شجاعت او و ثوق و اعتمادی تمام بود و او اول کاریکه کرد ایلیاس سر قریب فوج خاصه محمود و اگر بر بنک
 سیرتی و در وقت موصوف بود و بجهت تعلقی که بمحمود داشت با امان اندک در آن اوقات دم از کجاست فروغی
 و دولت فار و نی نیز و جمیع ایامی در که فقط کنا هستان این بود که اتفاق کرده او را قبل از فوت محمود و سلطنت بر داشته
 بودند و بعد از بقتل رسیدن ایشان در ضبط کرده و بعد از آن نیز نه یکس کان خطائی برد یا خیالی که در بهر بهانه او را
 از پای در آورد و این عمل موجب خوشنودی با ایلیان چنان گشت و اشرف بر سر جرج بر افعال او اخرایم محمود و انکار بخیل او کرد
 شد و یونوه حکم کرد تا در محمود و کیش در میدان با کشکان بسر برد و بعد از آن فرمود تا جسد با ایلیان را با احترام تمام
 در جنازه بگذارد و به تقیم برده مدفون ساختند و بدین جهت تعقاد مردم در حق وی صورت از دیو یافت و افغانان
 محیل تا خوب مردم را رام کنند باج شاهی را برده و بر پای سلطان چنین بجا برد که است و اصرار کرد که بر سر گذارد و پای بر سر

نند سلطان حسین از این معنی با کرد و گفت من عزت و آسودگی اور عزت و غنوی کی یافته ام تا بالاخر مجلس تعلیه بنیامین شد
 که سلطان حسین با جبار با دست خود تاج بر سر اشرف گذاشت قبل از خروج وی بر تخت صفهان اشرف طلماسب صفهان
 طلبیده و این شاه زاده بدیخت صغیف العقل بعد از گوشه های پنهان که در آرزو بایگان و عراق بجهت استقرار حکومت
 خود آن صفحات کرد و باز نذران رفته با فتحعلی خان که سرکرد و یکی از قبایل اترک بود که طایفه از ایشان در سراسر آباد
 جلوزرا که در آن وقت بود و بدست میر چون انجیر سفید بخیال نیکو اختلافی در دشمنان واقع شده به سمت صفهان در حرکت
 آمد اما فوتم محمود و تغییر کلی در مزاج اشرف داد و با بخیال افتاد که طلماسب نیز از امیر دلاکن بعضی در خیفه طلماسب
 جزو اند و او سر خود بدبرد اشرف باین بهانه که با دشمنان او مکاتیب و مراسلت دارند چند نفر دیگری از
 امر که در صفهان باقی مانده بودند بقتل رسانید با شین بطرزیک چنین نمایا که میخواست بمقتضای معاشرت علمای
 اتا فوتمات روسیه در سواحل بحر خزر بنوی با مالک مفتوحه عثمانی مذاکرات اغلب ممالکی که در عهدنامه قیامت دولت
 عثمانی معین شده بودند و بقتل در تصرف این دولت بودند و بنا برین از دولت روس بنا بر شروط معااهده معاونت
 بجهت اخراج افغان طلبیده اشرف سفیری بقطب طینه فرستاد و علمای ملت متفق را را می گفتند که معاشرت با بضاری
 بجنایت سلطان مسلم مخصوص سنی که باعث برانداختن حکومت و افشاست خلاف شرعیت است و ازین بهلب
 اگر ای در مردم پیدا شده کار بر رجال دولت عثمانی شک شد اگر چه وزیر اعلام را ساکت کردند و همچنین که گفتند
 با بضاری از روی ضرورت است و چون اشرف قرا سلطنت داد و اعلان باطاعت پادشاه اسلام که او لا اله الا الله
 نمی کند حکم اعدای مسلمین دارد اما هنوز مردم باین منازعت ایل نمودند بعد از آنکه ایلمچی اشرف از استنبول مراجعت نمود
 معاد است شروع شده احمد پاشا که مرغه و قزوین را تسخیر کرده بود بکاسبه صفهان در حرکت آمد از سردار عساکر
 که در کنار دیای کیلان بودند اثری در مدد اترک ظاهر نشد و طلماسب نیز در آن از جای خود بجنبه بدیالی
 اقل حکومت اشرف به حکام امور داخله حکومت و صرف شد از آنجمله قلعه مربع با دیوارهای مرتفع و برج مستحکم
 وسط صفهان بجهت محافظت عیال خود و سایر افغانان بنا کرد و آن قلعه تا هنوز باقی است و بقلعه اشرف مشهور است
 و چون شنید که سپاهی کران را اترک عازم صفهان است حکم داد تا جمیع قری و دیوایی که در عرض راه ایشان بود و خراب
 کرده آنها را آبادی نگذاشتند و خود با بر قدر لشکر که توانست جمع آوردی کند بقبایل ایشان شتافت اتفاقاً دو وزیر افغان
 از اترک بدالت دلیلی نادان از لشکر جدا افتاده بودند و اشرف ازین واقعه خبر یافته با یغیاب بر سر ایشان تاخت و در
 پانزده فرسخی صفهان آنظار یغیاب را یافته تمام را از پنج تیریز بریز کرد و این واقعه مورث جرئت افغانان و هراس اترک
 کشته سر عسکر عثمانی بمحرم شنیدن انجیر حکم توقف سپاه نموده اردو سر پا کرد و اطراف اردو را فرمود تا بکندن خندق
 و ساختن غنا قها اترک را و دشمن مصمون دارد و اشرف نیز در خیفه با بوسان فرستاده تا در میان عساکر ترک شیوع دهند

که این جنگ خلاف ندب است و بانیو اسطوانات اختلاف کنند و همچنین امرای اگر اورا که در لشکر عثمانی بود بدو
در ثروت بفرماید و در ظاهر نیز چنانچه از مسایح مسلمین که بر بدو صلاح بشته مار داشتند بعنوان رسالت بار دوی بفرستاد
و فرستاد چون مسایح مبرور را به حضور سر عثمانی بردند یکی از ایشان آنرا سخن کرده گفت یا دشتا ما اشرف فرموده است که این
نهار هم که چو ابا مسلمین که موافقی حکم املا حکومت و در نفس را بر انداخته اند ما نصحت میوزید و به سبب بالنصاری ایضا
کرده اید که پیرو رسول مجید را از ملک که موافقی قوانین الهیه و قواعد انسانیه حق و است محروم سازید اگر شما از روی بی انصاف
در جنگ اصرار نمایند و بر آوردن خود را مجبور بدفع کنید چون جمیع مسلمین که درین معرکه رنجیده و بر گردن شما خواهد
بود احمد پاشا چون بدید که این سخن در خاطر با اثری تمام گردید و بگفت کس من از جانب پادشاه خود که سلطان عسکر و جانشین
خلعا و اولوالامر است با مردم و چون اطاعت او بر همه مسلمین واجبست اشرف نیز مانند یکی از مسلمین باید با اطاعت
او گردانند نیز از فرمانی خود را بدین سخن در میان بود که بانگ اذان بر غاست و طرفین با دانی قیام کردند و بعد
ادامی فریضه اتفاق مسلمین و اجتماع طلب موحدین را بدعا خواند و استغفار کرد و در ایشان چنانکه اشرف پیشتر
در لاهور سخن تمام یافت و چون مسایح محض شدند جمعی کثیر از اگر دو بعضی از اراک ایشان را مشایعت نمودند و خاطر جمعی
دادند که درین جنگ که خلاف شریعت است اقدام ننحواهند کرد احمد پاشا نیز بهم آمده و این اختلاف بجمع لشکریان
اتر که بجنگ شتاب کرد و لشکر ترک شصت هزار بود و بنقاد عداوه توب نیز داشتند افغان نصف لشکر دشمن بودند
و آشنایان ایشان مخصوص و چهل زن بودند که بود که بر سر بار کرده بودند اما اراک ترست یافتند و دوازده هزار نفر
از ایشان عرضه دار و بوارگشت اشرف افغانان را ننگ داشت که بر نصرت سده گان را تعاقب کسند زیرا که میداشت
و تیغ و قوت حریف عثمانی نخواهد شد پس در حال در صلح کوفتن است است احمد پاشا بکران شاه که سخت و قدری از
نویخانه و جمیع سباب را دورا بدین گداشت اشرف از غلبه وی رفت لکن لشکر خود را ننگ داشت که حد مبرور بر
برند و چون احمد پاشا از کربلا و بغداد که سخت اشرف پیغام فرستاد که من با راج اموال مسلمین اگر چه بر خطا گری از
ایشان صادر شود جایز نمیدانم و نام سلطانی را بر او نهانی بدل نمیکم آنچه از احمد پاشا و لشکریان او که درین معرکه بدست مردان
افغانها دستاگر گشته احمد پاشا باید بجزایات و ادوات حرب ابقی آنچه بدست از نقد و جنس بدو حواله خواهد
شد و بعد از آن بر کفنه خویش و خاکرد و بعلاده بهرامی عثمانی را که در جنگ بجنگ افتاده بودند از قید اسارت رهایی
بخند و بدین سبب نام وی در ممالک عثمانی خزان برینگی بلند شد که رجال دولت مجبور شدند که با وی صلح کنند و قرار بر
شد که اشرف سلطان قسطنطنیه را اولوالامر داند و سلطان در عرض اشرف را پادشاه ایران خواند و همچنین مالکی که از
ایران در آن وفات در سخت اشرف عثمانی بود بکلمت بدنی و ولایای آن دولت مقرر باشد از آنکه تمام کردستان
و خراسان و بعضی از صفحات آذربایجان و چند شهر عراق بود و سلطانی و طهران که حال پای تحت است از شهرهای عراق

سلاط و تغلب افغان در ایران

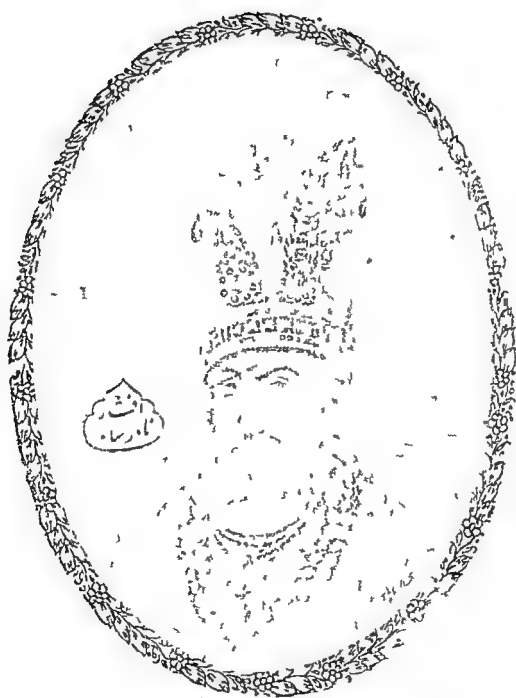
که عثمانی مالک شد و مطالبه کرد که در این عهدنامه مذکور بود و قیاس بر سرش نهاد و چون در آنجا که در آستانه جنگ گرفته شده بود و اینکه هر سال اشرف قاضی از خراج بکسر میبرد و وضعی که اشرف در آن اوقات داشت تقاضای مصالحه بهتر از این میکرد و شکست که در آنجا مناسبت عثمانی کمال کاروانی و جلالت از وی ظاهر شد بعد از مصالحه بزرگ اشرف به تبعه اسباب متعالیه با شکست از آن عظیمتر پرداخت آنجا که یکی از این بود که پیش ازین عزم شیر قندهار کرده که در آن اوان در دست برادر محمود بود و کارهای پیش برود و همین مقصود سبب اختلاف با این فاعنه عیجانی شد که چنین همیو که در آینه ده در سیدان فغانی کرده ایران بودند غالباً صورت میکرد و دیگر اینکه ملک محمود سیستانی نام پادشاهی بر خود نهاده تقریباً تمام ملک را تصرف آورده بود و هرات نیز در قبضه فاعنه ابدالی بود که دم اشرف قاضی میزد و در طلبها شسته و زده صفوی ایل قاجار به سر راه و در نذران نهشته بود و اگر چه طاهون سندی که در تصفحات جمیع از احوال و انصار اورا نام بود ساخت لکن با نیت امید ی روشن کرده و فرخ آباد در باری داشت و در آنجا بود که نادر قلی یکی از سرداران که سبب شهامت و شجاعت فوق العاده و جنگهای مردانه نامش در او افتاده غایت بهشتار یافته بود و بدو پیوست که اگر چه طاهسانا در محبت کشن عزم خود که حکومت کلات داشت و در مقام غضب بود ولی بحسب شکستی که در جهان اوقات بطایفه از فاعنه داده و نیشا بورا از ایشان متخلص ساخت بر سر مرصا آمد چون نادر بطاهسانا پیوست که وی فوت گرفت و خوار فرسپاه نادر و سده هزار نفر از فاعنی خان مجرور در کاب و می مستعد کار را بود و ندو طوئی کشید که از اطراف بسبب شهرت و او امیر نادر که بسیار در زیر علم شاهی جمع شد اول حرکت این لشکر بزم شیر میبرد و بود و در آن اوان یکی از امرای فاعنه ابدالی بر آن دیار سپید داشت در عرض راه نادر که در باطن فاعنی غافل را خود میدانست بهانه زد که با دشمن بر اسلحت دار و قبضل رسانیده از میان برداشت طاهسانا چنین بنیاید که باین امرراضی بود بعد از قتل فاعنی خان نادر جمع لشکر بوی که داشت میبرد و هرات بر دو فتح شد و در همین موسم تمام خراسان بر برقیه طاعت طاهسانا نهادند و چون شیر این بلا و بدیر روی باز و بی نوری شده بود و از جانب طاهسانا تفرات آمد و انعامات بشمار در حق وی بطور پیوسته از آنجا که او را طاهسانا قیام نموده چون در ترکی قول یعنی غلام است که یک روز یکی طاهسانا قیام غلام طاهسانا است و بعد از لفظ قوی چنانچه در سایر نامهها نقل شده است در آستانه این واردات شهر برادر گرفته و بغیری باقبول فرستاده در حال دلالت فاعنه عیجانی و بر غایت اغراض و اگر ام کردند اشرف امور مزبور را فاعنه اقبال دانسته بهر روزان اعتماد و کردار آنها بهر از با و این جام مست نشده بود که خبر فتح خراسان به نظر بشیر بهادران طاهسانا سبب با و می رسید اگر چه در آنها بود که نام طاهسانا در فاعنه بطور استحقاق مذکور میشد لکن این تقریر او ضاع و می موجب بر اس و دشت شده اشرف بحد بر چه نما میبرد سبب با و متبلیت و بد لغت پرداخت می برادر مو اجمع آوری نمود که نیمه بشیر آن فغان بودند و در شهرهای معظم مملکت بعد از امکان مستغفلان بر کجاست

اشرف
در این
نوشته
صفت

اندر آن شهرهای مزبور را حکم کرد و پرون و ند و اگر نوزد بقیل رسانند این مردم اعتماد بر مردم از کیطرف بسبب ضعف خود داشت
و یکسبب تقویت دشمن شدن زیرا که بعضی مردم بادل بر کینه بجانب دشمنان ناحیه و با ایشان در ساخته بقیع و قلع و بی کابل
گشتند و در طلب راه حرکت بجانب صفهان مانع شدند و میخواست که اکثر را بجانب خراسان بکشند و چنانکه مأمور
دی بود اشرف از بیم آنکه مبادا بر روز غنیمت فوت گیرد و ثبات تمام متوجه بلاد خراسان گشت و در حوالی دامغان
دو لشکر کمانی شدند و افغانان علی الفور حمله بردند و سپاه نادری چون کوه ثابت و راسخ قدم افشرد و همه خضم را در کوه
اشرف دو دسته از لشکر خود جدا کرد و حکم داد که دوره زده از پهلوی عقب برداشتن حمله کنند و خود با جمیع سپاه
بطلب عاکنه در حمله بردند و چون دریافتند که افغانان بر آنند که از عقب ایرانیان برآیند جمعی از هر جانب متوجه ختیا
ایشان را متفرق ساخت و چون تفرقه و پراکنده کی عارض سپاه غنیمت شدند فریاد کردند که بیکبار به خضم افغانند و بای ثبات این
از جای برانداختند جمعی نیز از افغانه بپناه شدند و معدودی قلیل از ایرانیان و تمام اسباب و اثاثه نادری افغانه بدست
خضم افتاد و بای چینی تحویل گردید و بقیه باقی سپاه نادری از هر یک از ایرانیان رسیدند و امر حرکت بکابل ظاهر
قریب دو مایه میل است از آنجا ثبات بر چه تمامتر با صفهان رفتند متعادل و رود اشرف حکم داد که جمیع افغانان
با اهل و عیال اسباب باقلعه که ساخته بودند و اموال و خزاین خود را نیز در آن طعه گذاشته متحفظان بجهت بی امنی
بر کاشتن پس بقدریکه در غیر امکان داشت جمع آوری سپاه نموده از صفهان پرون رفت و در سمت شمالی شهر و
موجوده و رگانی بجهت نادری خود معین ساخته فرمان داد تا فرو و آیند و بعد با استحکام اطراف اردویر داخل
طلماسب بعد از فتح دامغان خواست که با صفهان برود و اثاثه و اموال خود را در خیال کرد که مبادا بطور او در صفهان در حالت دزدی
مانع اجرای مقاصد دی که داشت شود او را منع کرد و گفت چون بنوا اشرف بجای مناصل شده است احتمال دارد که در کوه
از اسباب سپاهی بوجود داشته باشد و رسد مصلحت دانست که سلطان با پنج شش هزار کس در دامغان توقف کند تا من رفته
اشرف را از میان بردارم و راه را از خض و خاشاک و عداوت پاک سازم آنوقت فرمان پادشاه راست طلماسب
چون موطنی بومی نداشت نصیحت و برافشود و نا و بصوب مقصود و حرکت آمد و در منزل قطعی بنوا لشکر
دی پیوستند و چون نادری اشرف رسید اگر چه او را در غایت استحکام یافت لاکن حکم داد که علی الفور پورش
برند و ابتدای جنگ افغانان پای طاوت فشرودند تا بالاخره چون سپاه ایران در عدد و عدد از ایشان زیاد
بودند بر ایشان غلبه کرده افغانان را از پیش برداشتن چهار هزار ابطال افغانه در آن دفعه بجاکشتند و چون
افغانان گشت باقیه صفهان که نمانده بودند از غروب بود که بشهر رسیدند در اقل آوازه انداختند که فتح کرده اند اما از
وضع حرکات و فرایه و زاری زنهاد در قلعه کیفیت حال معلوم شد همه شب در مذاکره کردند و مردان پروزران
افغانان ابر شتر و قاطر شانده و بعد یکدیگر میخواستند از اسباب و اثاثه و نقدینه بر جانوران بپا کرده قبل از طلوع

اندک سپردن رفته زیرا به بطرف شیراز بدر زدند گمان میرفت که پیش از آنکه افغان صهغیان را در بگذرانند باقی را قتل عام خواهند کرد اما اگر بهم چنین خیالی داشتند وقت بحسب اجرائی آن داشتند اشرف قبل از آنکه با گردن شهر شاه سلطان حسین را به شهرستان بفرستاد و تا در تعاقب کردن افغانان در مصیحت ندید و چون خبر فرار ایشان را شنید فوجی را بحفاظت سراسر سلطنت و اطمینان خاطر رعایا نامور نمود و خود دست دراز و بعد از آن داخل شهر گشت اول حکم وی این بود که محض افغانان را بکشد و بجز بانی از ایشان نباید بقتل رساند بعضی از ایشان بحسب مردمی و مروئی که در ایام اقتدار با مردم کرده بودند بغضات اهل از ملاک رسیده و حکم داد تا عمارتی که بر سر قبر محمود ساخته بودند خراب و تخریب و از بزم شهر شاه خنجر کشیده و طلماسب که در شامی این وقایع از دواغخان بطهران رفته بود چون خبر کرد که از افغانان رفته و صهغیان را شنید در حرکت آمد و چند روز بعد ازین کیفیت وارد صهغیان شد و در روز و در اول قتل تمام نشاطی تمام بنظر رسانیدند گویند که چون سبزی پادشاه در آمد و چشمش بر جزایبهای که افغانه کرده بودند افتاد بگریه درآمد و چون بجرم درآمدنی در لباس خدمتکاران و ویرانه برگرفت چون نیک نظر کرد مادر خویش را دید تعجب کرد زیرا که شنیده بود افغانان جمیع عورات پادشاهی را همراه برده بودند که معلوم شد مادرش در هنگام جلوس محمود و در زمی خدمتکاران در آمده و در مدت هفت سال در سلطنت کیندن میرنیت القعه مادرین اوقات امیرالامرای لشکر ایران و والی ممالک خراسان بود و چون بر روز اخبار بی اعتمادیهای افغانه میرسید طلماسب را گفت که شتاب کرده بدفع ایشان پردازد و نا در گفت مادر و سنان سپاه را بمبلغ کلی در کار است و بجز اینکه فرمان پادشاهی صادر شود که در هر جا برسد حتماً آفند وجه نقد بجهت عساکر و اسباب محاربت از ملک وصول شود برودی و چنانکه باید چه مراد و آئینه مقصود جلوه کر نخواهد شد اگر چه قبول این امر مثل این بود که عثمان پادشاهی را بقصد خنجر روی گذارد و لکن چون سپاه و اطاعت آن بیکدیگر میزدند و امر آنرا قبول این مطلب را مصیحت دیدند طلماسب با ضرورت خواهش و می رنجری داشت و در وسط زمستان بود که مادر در حرکت آمد و بحسب سختی سرما و عدم آذوقه کالیف بسیار بسیار میان و می رسید بسبب اینکه اشرف پادشاه عرض راه را ویران ساخته بود و آقامه رحمت بچین بود افغانان شکسته خاطر که در حوالی اصطخر اجتماع کرده بودند در حمله اول بر پاکنده شده بجانب شیراز که خنجر اشرف چون در شیراز داخل شد پیغام فرستاد که عورات و اسباب خزائن سلطنت را بخوابتیم که در مشروطه بر اینکه در افغانان راه را و بد که با عیال و اسباب و اسلحه خود بقصد باز روند و مادر گفت افغانان باید بدون توقف اشرف را تسلیم کنند و الا جمیع غرضه تیغ انتقام خواهند گشت افغانان سلامتی خود را بر وجود اشرف رجحان داده بر قبول بمطلب تن در دادند لکن هنوز گفتگو میانان زمیده بود که اشرف با دو بیت نفرزادان خود که بحسب و گریزی می موجب تفرقه سایرین گشت شیخ محمد علی حرنی که در آن واقعه حضور داشته است در باب گریز و بقاء بی حال و انجام کار این طایفه محصل میوید احوال اینکه لشکر افغانان

برینست مراد بودند و این بحقیقت متفرق گشته مروجی از ایشان تبا بخت یکی از امرای افغان بدای در رفته از ایران است
عقاب کردند و در عرض راه اسبان و ستران مرده بودند که بنظر میآید و همچنین نفس مردان سالخورده و زنان و اطفال
افغانه زیر دست دای اسبان ریخته بود معلوم می شود که چون میدیدند که مقتولان بطور گریزینها راه را بر نداشتند خود
ایشان را گشته می انداختند که بچنگ و دستن ریخته اشرف بر او خود را بخانه بسیار از طرف دربار روانه کرده بود که
بصیرت رفته بود و در ثوت حاکم آنجا را روی بخود گذاشته و در عرض راه لا جمعی از بدایتین بروی تاخته او را گشتند
و فرانه را بصرف آوردند چون خبر این فتح با دیه نشینان منتشر شد و بگوش خند لغز مسری ایرانی که در لار بودند رسید
عن یقینشان بگریخت آمد و بر افغانانی که بمحافظت شهر قیام می نمودند حمله کرده همه را بقتل رسانیدند از دست رفتن
و توشه ای که آن قطع جمیع امیدهای اشرف را نمود و عزم کرد که از راه سیستان بگذرد و بطواف ایف بلوچ صحای
بلوچستان که در وقت آمدن بامید تاراج و غارت بومی مد کرده بودند حال امان خیال سر راه بروی گرفتند از هر طرف
روی نهادند و پس را بریدند تا بالاخره بعد از آنکه از جماعت ایشان را دست و قوی که در بیابان باد و نفرد یکدیگر چران و سترگان
میگشت پس بعد از آن بلوچ بومی رسیده او را شناخت و فی الفور تن او را از باز سرسبک ساخته سرش را با امان
بسیار برنگی که با وی یافت بشا و طها سب فرستاد و افغانه اشرف را با و شاهی عامل و دیه و متواضع می نمایند و اینها
نیز از او بهتر از سایر افغانه که در ایران اقتدار یافتند میداند بسیار یکی از افغانان از چنگ ابل امان یافتند و گمتری بر
بلایت خود رسیدند و بیابان با از خشکی و گرمی بلایت شدند و با کفران شدند و بطور غلام و برده بفروش رسیدند
جمعی کثیر بطرف دریافته اند و بعضی از ایشان کشتی نشسته ببحر است مقابل جزیره بحرین فرود آمدند و لاکن
هنوز پارتین نگذاشته بودند که بحکم شیخ بنی خالد حاکم آنجا همه مقتول شدند و بقیه که بمواحل کرمان و سمن رسیدند هم
قسم کوشان با انجام رسیدند شیخ محمد علی جزین که ردای ثواب و حاکمی مصاصیه بطلب میفرستاد که بعد از این
مقدمه که به بند سفر کرد و در دزدان اشرف و یکی از امرای افغان را که خدا و دغان نام داشت و در زمان اشرف ظلم
لار بود و در نقطه دید که بمقتل محض میگرداند و یکی از امرای دیگر که مختار خان نام داشت در همانجا کشتی میگرد
این بود و خاسته از افغانه ایران قتل و استتمام افغان کفر مصاصی که بر ایران وارد آورد و در دزدان و در عرض هفت
سال حکومت ایشان مرتب چهار کرد و خلق ایران تلف و بهترین مالک آن ویران و بیکوترین عمارات آن با خاک
کیسان گشت بر طرف شدن افغان از ایران بوضع اینکه سبب تقویت طها سب شود و مقدمه خرابی او شد
تفصیل این مطلب در ضمن تاریخ نامه در شاه مذکور خواهد شد باب هفتم
تاریخ محمد بن محمود در زمانت و قایم آن نام و در شاه و و از دست احوال و اختیارات



شهباز شاه ایران نور شاه فزار



مرامی گردنشان برپوشور و غوغا و از هر طرف بزرگتر بر پا بود و چنین وقت را بهر نی که میخواست و کیاست ضرب المثل
افزوده است در حبیب اصحاب و مساعد نمودند و اندک اندک افتخار جوانان آفاق و محو کاران بود و نزاع و نفاق در سخت رایت نادر
جمع شده بامارت می آفاق نمودند و طولی کشید که بر سر سینه بزار مرد برآمد و خراجی تنگین بر بابائی خراسان جعل کرد و عموئی او
چون دید که اقتدار وی هر روز در اندک و یاد است بر اسب پیغمبرش استیلا یافته دم از دوستی و بنواخواهی وی زد و
کافندی باو نوشت که خدمت شاه طهاسب را قبول کرده و برادر محاربه افغانان مدد کار باشند و در اظهار غیبت
و خوشی باو مطلب نموده گفت که اگر سلطان از جرایم گذشته وی عفو کند و آینه تدارک مصلحتی خواهد شد چون
این امر باستانی انجام یافت نادر بجانب کلات رفت از قرار یک معلوم می شود او همیشه عم خود را الی کلات راسته را
خود میداشت بنابرین در وقت فرصتی بدست کرده او را گرفتار دست خود و بلاک ساخت و کلات بمصرفه شد
بعد از آن بهبه خبک ناخفته خراسان پرداخت و چون خراج این طایفه از آن ملا و منظور نظر بود و این کار به پیروی
باز وی نادر می صورت یافت سبب این شد که دوباره شاه طهاسب را قمع غور میو این ذلالت و کی کشیده او را مورد
عنایات ساخت و بواسطه فتوحات نادر می مام بادشاهی رونق تازه یافت از اوایل شاه طهاسب بر نادر نیابت
حیدر و آوختی که نادر دیگر کی از حروب مشغول بود و شاه طهاسب فرمانی مراجعت وی از آن خبک فرستاد و چون
نادر آن فرمان را اطاعت کرد و پادشاهی مایه بر سر جمع او را بخان و باغی خواند و بجزارتش را یافته بنا بر رسید او نیز
بسمت او بار پادشاهی لشکر حرکت داده و پادشاه را مجبور ساخت که بشیر علی که خود الفاکر در اضی شده مصاحبه کند
این واقعه طلبی بعد از فتح مشهد روی داد و میتوان گفت که اگر طهاسب در سابق قدری اختیار داشت از نیو فت
بکلی تمام شده لکن نادر با وی با جزم سلوک کرد و آوختی که دید ما و بهجت غضب سلطنت مستحداست و هم از اول
فحش که او را در خراسان دست داد بنا کرد که مردم را بجهت حیالات آینه خود بیدار کند مانند او و بشیر با بکان
هر شب خوابی دید و هر روز در تعبیر آن جوابی شنید از آن جمله بشی در خواب دید که مرغابی با ماهی سفید چهار شاخی
بنظر وی در آمد پس آن مرغابی را به تیر زد و کسانیکه با وی بودند هر چه کردند که ماهی چهار شاخ را بچنگ آرند نتوانستند
تا بالاخره خود دست باز نید بهسولت تمام آن را گرفت و بجهت اینکه مرغی ماهی در خواب دیده بود و بخان
مشغول گفتند که دلالت بر رسیدن بجهت سلطنت میکند از جهت میرزا احمدری میو رخ او برین باب کبر است زیرا که
او از او قایم که بعد روی داد و تعبیر میکند و میگوید که چهار شاخ ماهی عبارت است از چهار ملک ایران و خوارزم و هند
و توران که بدست او مفتوح شد با بجهت بزرگتر کار نادر خراج افغانه از ایران بود و سیح افغان و انصالی در ازانی
خدمت کسی که ملک را از تعدی و تطاول خضم ظالم خلاص کرده بود و نادر چهار ملک معظم ایران که عبارت از افغان
و نادران و میستان و کرمان باشند و طهاسب بپادشاه این خدمت بنا و در او گذاشت با بعبارة آخری دست از بیکر ملک

برداشت فقط حق باور داشتند منقولست که در همان کافندی که طما سب بنا در نوشته ممالک مزبور را بوی واکذا از
از در خواست کرد که نام سلطان بر خود گذارد و بجهت تمهید حاجی مرصع سبجو ابرقینه مصحوب یکی از امرابا و فرستاد
جسج غنایات شاهی را قبول کرده مگر لقب را که دید بدو آنکه فائده خجسته سبب جسد دیگران خواهد شد و در همین
مذاجت با این رضای سیر بزرگ تا و رویکی از خدای سلطان حسین مرحوم اتفاق افتاد و نادر اگر چه از قبول نام سلطان
ابا کرد الاکن فرصت غنیمت و دستگیری از مومنه مخصوصه سلاطین را اختیار نمود حکم کرد که پولی که بموجب شکر میدهند
از ممالک خراسان گرفته نام وی بکشد و این فی الحقیقه معنی سلطنت علی الاستقلال آن مملکت است فتوحات ترک
سابقا مرقوم اعلام گشت عساکر عثمانی هنوز بهترین اطراف عراق و جمیع آذربایجان را در تصرف داشتند هنوز پناه
ناوری از زحمات تعاقب فائده نیاموده بود و ندکه بدفع اثرات در حرکت آمدند و صحرائی بحدان با و لشکر عثمانی
مقابلت اتفاق افتاد و ایشان را بر انداخت و بحدان و جمیع اطراف و نواحی آن بلده معظم را از عظیم مخلص ساخت
بعد از آن بجانب آذربایجان عطف عثمان نمود و بهر زیور و دیل و سایر سرشارهای عظیم آن مملکت را از چنگ دشمن
پرون آورده بهستند و محاصره ایروان پایتخت ارمنیه پرداخت مقدار انخیال از برادرش که در آنوقت از جانب
وی حکومت خراسان داشت خبر رسید که فائده آن صفحات سرخا و طغان بر آورده اند تا برین فتح غنیمت
کرده ثواب تمام بصوب خراسان نهضت کرد و نایره طغان را بگرفتند و فراده و بهر آنکه بکلی فرو نشاند و افعه
اتفاق افتاد که از آن میوان دانست که وضع این جنگ چه نوع بوده است مخون متعلق او میرزا احمدی گوید روز
یکم محلیش مثال آراسته و سران افغان را که در او وی فلک مثال میبود و بدخجل اقدس بار داده هنوز آفتاب یکت نیزه
بلند گشته بود که بزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند کردیده سرگردان مور و عطا و نوال و روسای افغان سر بریز
اکنده جنگ و انفعال شد و خلاصه در اوقاتی که نادر بجا صره هرات مشغول بود امرای ایران طما سب تنگ
حوصله را بر آنیدهند که لشکر بطرف عثمانی که در سرحد اجتماع کرده بودند کشیدند که با این طایفه رسید و بسبب
شورش ابالی قطن طینه کشه و بیکچریان اقل و زیر راکشته و بعد از آن احمد ثالث را از سلطنت خلع و برادرزاده او
محمود خامن را بجای او وضع کرده بودند و در رضا قلیخان را بشارت نزد سلطان محمود فرستاده پیغام کرده بود
که عساکر عثمانی باید از بایجان را غالی کنند و شاه طما سب نیز در همین مجلس بوی فرستاد و پیش از آنکه فیه غنایات
رضا قلیخان که از طرف نادر رفته بود معلوم بشود طما سب بجهت محاصره ایروان در حرکت آمد و دی کارسی آفرین
بزرگ در مصاف بالشکر عثمانی بزمیت یافته آنچه بجا رفت و شهادت نادر در سال قبل حاصل شده بود و بیکاه
از دست داد و با خوب صفت عقل خود را اظهار کند بزرگ واکذا در کوچ محل از حال که پادشاه زانیر احمد پاشای
بعد از که بواسطه او این مصالحت انجام یافته بود و گذشت آثار رسوائی و فضیلت این معاهده از آن جهت از یاد
بزد

بزرگ در مصاف بالشکر عثمانی بزمیت یافته آنچه بجا رفت و شهادت نادر در سال قبل حاصل شده بود و بیکاه از دست داد و با خوب صفت عقل خود را اظهار کند بزرگ واکذا در کوچ محل از حال که پادشاه زانیر احمد پاشای بعد از که بواسطه او این مصالحت انجام یافته بود و گذشت آثار رسوائی و فضیلت این معاهده از آن جهت از یاد بزد

پذیرفت که ذکر می در باب سبب خلاص امرای ایران که در جنگ بچنگت عساکر عثمانی افتاده بودند و چون اخبار اینها
 بنا رسید دید که بهانه خوبیت بجهت انجام مقاصد که سالها در خاطر داشت ولی رعایت خرم را دوست نداشت
 در ابتدا فراموشی نام هیچ ابالی ایران صادر کرد و در آن توغیبات و تقریعات تلغیه بر محابدت و معاہدین نمود و گفت
 معاہدینیکه چند خلعت بزرگ ایران را داده و در آن آرد و این معاہدت و معاہدتی که ملکی از سکنه و ابالی این ملک را در خلعت
 اهدا بچس بسیار و صرف بکار دست بچنین معاہدت بر خلاف حکم خدا و محبت علی رضی است که ملاک محول حرم او همیشه
 بخلایق شایان او را از درگاه باری خلعت بکنند بعد از شهنشاه رحم فرمود که قیاس بچس سران سپاه ملک فرستاد و اندک
 جلایک خدمت که بکمال فادس نوشته است بر الام گشت افغان و فتح برات بخت یکیز از شکیان اخبار معاہد
 بزرگ و میکوید شک نیست که چون بچونی که معاہد به با ترک بر حسب نامولی از الطاف الهی برقرار نخواهد ماند سرور
 خودی شد و دست از بدن من بکش که بحوال الله علی الفور با لشکر نرم از نای قلعه کشای در عدد و مورد و در شجاعت
 انشا جان و ذکر است بچرخه اتم کرد بنیت و بمن آتش پرست با و چهار آبجوی خاک بر سر کن که آب تنه باند
 آبجوی و بچنین بعضی بسلامت فرستاده و مختصر سلطان محمود و بیام فرستاد که با ملک ایران را مستور سازد و چون
 مستعد بکش را از جانب دیگر خبر حرکت خویش را با حمد پاشای و ابی بغداد فرستاد و صالحتی با دولت رویت شده بود
 مشروط باینکه جمیع ولایاتی که در سواحل بحر خزر و سوا این ایام گرفته بودند و بکنند و و فقر و بجهت نصب بدینجا
 فرستاد تا معلوم کند که تقوی یعنی در آن امر واقع نشود و بعد از انجام امور مزبور به باصفهان رفت و شاه طهماسب
 بیست ساله عثمانی را حاکم کرد و بعد از آن اظهار آرمی کرده طهماسب را دعوت نمود و طهماسب نیز قبول دعوت وی نمود
 مجلس صیافت گرفتن و طمع او از خلافت ختم شد با بر قول میرزا احمدی او را با جمیع خواهرین نجاران فرستاد و چون امرای
 لشکر دشمنی کوشان سلطنت بر او عزم کردند و بدینروز وقت مختصی نیست اما کرد و بر سر شتاب طهماسب که بکمال
 ائت خاندان کوشان اداره امور جمهور و بهام نظام رعیت و سپاه را بعد خویش گرفت و بواقع در سنه مبارک
 صد و چهل و پنج هجری اتفاق افتاد بعد از ادای هر رسم مجلس عباس نادر پشکری که آن بختیر بغداد شافست اگر چه احمد
 پاشای و ابی بغداد در سواد و دولت و نظم و فن بسیار گشتی از اقران اختیار داشت و همین سبب نادر نیز بنیت
 معقول اید بود و اما معلوم بود که اگر طوایل عثمان اعصاب بر عراق عثمانی بود و وی میر رسید بر عداقت و شجاعت او
 فایده مترتب نمیشد میرزا احمدی بنویسد که عساکر طوایل عثمان کجا پیش صد هزار مرد بودند تا در بهرزم مقابل با طوایل
 عثمان در حرکت آمدند با بر قول میرزا احمدی دوازده هزار نفر در و در بغداد گذاشته خود با بقیه بطرف سامه که قریه
 ایست در کنار دجله و از آنجا بعد از قریب بیست میل است روی نهاد و روی عثمانی قریب ده هزار
 واقع شده بود و شکلی بسیار شدند و خود را اتفاق افتاد چنانکه تا آنروز بدان نوع عربی هرگز بین ایرانی و عثمانی واقع نشده

در جنگ

در اقل غلبه ایرانیان را شد و سواره ایرانی بکیت حمله بر هر میت داد و آتاپا ده عثمانی بای طبادت پیش نهاد و دست از حریف برد و فوجی را عراب که نادر از ایشان چشم داشت مدد بود و بکلی طرف لشکری حمله بردند و مردان کار که در تمام روز در آفتاب تابان عربستان گیر و دار اشتغال داشتند بالاخره ارشده که با حواریات آفتاب و غلبه و عطش و مستان از کار باز خود را دور و مرتبه در میان دشمنان پیش کوه خورده بر زمین افتاد و باین سبب عله داروی اورگشته پیدا شده روی بگریز نهاد و جمیع این اسباب ست بهم داده و سبب فتح عثمانی شد و بعد از آنکه از پشت ساعت تجمعا و از طرفین گوشتیدند لشکرا و در بجای متفرق گشت و هنوز از خبر غلبه نرسیده بود که اهل شهر با فوج ایرانی حمله برده بر هر میت دادند این صحنه در هزار و صد و چهل و شش واقع شد اگر چه از قراقرز بر اثر آن شخصت هزار ایرانی درین جنگ تلف گشتند اما احتمال دارد که از سبب هزار تجمعا و ز در معرض هلاک درآمدند غالباً همین قدر هم از آنرا کشته شد لکن فتح نمایان می گردید و سبب اینکه از در توانست لشکر شکسته و پراکنده را جمع کند آنیکه بصحاری همان رسید که از آنجا متعرا که جنگ از دوست میل تجمعا و راست تدبیر و همت نادر چنانچه بعد ازین شکست بر روز کرد و در هیچ وقت ظهور نیافته بود و بعضی این لشکریان را علامت کند نخستین کرد و بجای آنکه تشیع زند شریف داد آنچه از نقد جنس و دو آب بایشان ضرر رسیده بود و هم را با مضاعف از احسان خویش بهره و مساعدت و ایشان را از کشیدن انتقام از دشمن عذر انصراف و ترغیب نمود و بخرکت سبب از دیار و شهرت و بی شده از جمیع اطراف ایران لشکر مدد و می شافت چنانکه هنوز سه ماه گذشته بود که مجدداً با سپاه پیشانی پیش در حوالی بغداد وارد شدند و عثمانان طوپال عثمان و در منطقه چون خبر از ویرایشندند بیکله مدد و ذخیره حتی وجه و مواجب عساکری را بتجویین انداختند و او با وجود انجیل کوشش مبلغ در دفع نادر مدو فوجی از سواره معین کرده و به استقبال ایرانیان فرستاد لکن بکیت حمله ایشان از پای درآمد و چون انجیر به طوپال عثمان رسید بر قدری تو استسجج آوری سپاه بملاقات علیم شافت اما عساکر عثمانی بقدر آن شکست سواره پای صبر و ثبات نشان از جای رفته بود و هر چند سر عساکر خواست تحریک نماید به غیرت ایشان کند ممکن نشد و اقل پراکنده شدند و جمیع آوری ایشان از خیر قدرت خارج بود و طوپال عثمان خود نیز بسبب ضعف مزاج و در سخت روان حرکت میکرد و چون شکست بر اثر آن افتاد و او را براسی نشانند با امید آنیکه جانی بدر برد و لکن یکی از سپاهیان ایران چشم بر لباس گرانمای و بی افتاده او را شناخت باینکه که در دست داشت کار او را ساخت و سر او را جدا کرد و نادر را در بر کشته و بی احترام کرد و حکم کرد تا جسد با سر وی را ببلنگر کا عثمانی رسانیده تا بحسب معمول نعش بویا مدفون سازند بعد از قتل طوپال عثمان و پراکنده شدن سپاه و بی نادر بجهت محاصره بغداد و حرکت کرد و متعاری انجیل خبر باغی گری محمد خان بلوچ در فارس رسیده تا در بحسب عجله وقت مصالحه با والی بغداد کرده باین نوع که ولایا که در عهد سلطان حسین قبل از فتنه افغان در تصرف و ولایت ایران و عثمانی بوده برقرار سابق باشد بحسب فارس حرکت کرد

و هنوز نایزده پادشاهان فارس انظلیان یافته بودند که شنید که کمال دولت عثمانی از قبول مصالحه و ایفای عهد سر باز زده و عهدا بپادشاهی ای
 مصر را با سپاهی فراوان باصور بخت کرده اند و از اقطاع صلح و جنگ ابواب گشوده که بهر شتم که مصلحت و قضای وقت داند
 معمول دارد و در دستهای خاص بلاد ارتینه و کرستان که از مخططات ممالک متنازع قیقه شتافت و بل برود و اسرا بداخته تعلقین
 کجند و ابرو ان را محاصره کرد و چون عهدا پادشاه نزدیک فارس را لشکرگاه و اطراف اردو را بمقتضای و خندق و طرس در وقت احد
 و مورد جنگ مستحکم ساخته بودند و نا در بخیا لایکه چون جنگ محاصره شهرهای مزبور را بشود و از امن بیرون خواهد باخت و در میدان
 طرح جنگ خواهد باخت ممالک بیجا میرود و چنانکه معمولی بود و سرعسكر عثمانی مغرور بر بادنی حد و خود شده در
 صحرائی بجا و نذر اعمال ابرو ان با حضم مصاف داد و میرزا احمدی میگوید که سواره ترک شصت هزار و سیاه و پنجاه هزار
 بود و چون نادر عسكر غنیم را دید سران سپاه را جمع نموده ایشان را مخاطب ساخت و گفت لشکر دشمن بالجنبه مردان پادشاه
 هست بیگ و یکت برین است ولی این صورت باید سبب از رویا و کوشش مردان باشد و پس از ان گفت که شش
 گزشت در خواب دید که جانوری قوی در حیمه او مآخه متصدوی کرد و او بعد از زود و خور و زیاده آنجا نور را ملک
 ساخت و همین خالی است بنکو و ملاستی فیض لیلی و اشیخ بر طفره و همچنین گفت که دشمن در پیش رو نشسته و دو طرف
 اردو نیز بقلعه ابرو ان و نزدیک پای پوخته اگر فتوری در غم و مصوری در درم واقع شود راه بجات از همه جهت بسته
 خواهد بود اگر این کلمات مورد ثجرات لشکریان باشد حرکات او بیشتر سبب جلاد است ایشان گشت بعد از آنکه نظم سپاه
 را به بهترین وضعی مقرر کرد و خود با جمعی از نهادران بر دشمن باخت و بهر طرف روی آورد و مانند اجل محموم و قضای مبرم
 کس را نایزده ای و افعیت و نیروی مقاومت نبود و در یکی ازین حملات شتم نام یکی از سپاهیان عهدا پادشاه را کشته
 مراد را بنا در برد و چون هنوز تیر و حرب گرم بود و نادر فرمود تا سوار بر نمره و در جانی که پشته شکران عثمانی توانستند دید
 برپا کنند و کمان را نظیر بر سر عسكر افتاد و پراکنده شدند و صحرا را کشتگان ایشان مالا مال شد و بعد از این فتح کجند تعلقین شکر
 چون ربابی دولت عثمانی خالی بدینمیروال دید نظر ابله مصالحه کشته بر تان نمود و سر و طری که سابق پادشاه نادر و پادشاهی عهدا پادشاه
 شده بود را ضعیف شدند و فارس و ابرو ان با جمیع ممالکی که در ازمنه سابقه درین صفات متعلق بدولت ایران بود و او گذا
 کردند درین اوقات نادر دید وقت آنست که پرده از روی کار برگیرد و خرفوت عباس بن طلماسب طفلی که بسطفته
 برداشته بود درین اوقات رسید و چون رسم تمامه سلاطین ایرانست که بر سال و در هسکامی که خورشید بنقطه تقاطع
 ربعی رسد آن روز را عید کنند و بجهت اجرای مراسم همه اعیان و ضنا دید ملک در دربار حاضر کردند و نادر فرمانی با حضرا
 جمیع صاحب منصبان ملکی و لشکری از اقاصی و ادانی صادر کرد که فرمان را در روز مزبور بحسب اجای مراسم عید در جویگاه
 مکان جمیع شوند و همچنین فرمود تا عمارات عیدیه بحسب عمارت وقت که امر انرا گشاید برپا نمایند و آنچه اسباب لوازم را
 و عیش و عشرت است بوضع ملوکانه عید داده اند و در آن روز که بحسبیت از صد هزار مجاهد بود و اکثر لشکریان نیز داخل این عید

دم از پنج و بیست و پنج نفری نفوس که گفته شد آن را از میان واقع خوانند با جمعی بعد از عاوس بر تخت سلطنت نادر بجانب اصفهان در
 حرکت آمد و چندی در آنجا بماند و مدارک لشکر پرداخته و تیر خنجر و بار او به جهت ساخت حسین خان برادر محمود قلیانی در آن وقت
 در قندهار و الی بود و نادر قبل از آنکه بدان صوب توجیه کند آنجا را در راه ایستاد و در باره آدمی ایران در ایام غیاب خود بجا
 آورد در همین سال جزیره بحرین بدست محمد تقی خان حاکم فارس مفتوح شد و چون ایل بختیاری اطراف اصفهان را در معرض
 ناخست و تاراج آورد و در آنجا بیهوشیال ایشان را قتل نهاد و خاطر ساخته بدفع آن طایفه در حرکت آمد از کوهستان اصفهان
 که تا نزدیکی شوش میروید و تمام سر راه را از ایالت بختیاری است و چون کوهستان مرز بر سر مخون است بر غارهای بسیار و
 منگایهای بسیار و این طایفه همیشه در ایام خطر و بان غار با پناه میبردند در نظر حایان جلوه می نمود و که ایشان را در قید
 اطاعت آوردن از حیران مکان خارج است اتان را در بر مردم معلوم کرد که این محض قسم است بهادران خود را بر حال جنگ
 و غلبه و فتح متعاقب کشید و یکی یکی آن طایفه را بچنگ آورد و در عرض مدت یکجا جمیع ایل بختیاری را منقاد و فرمان بردار
 نمود و امیر ایشان علی مراد خان را اسیر کرد و به قتل رسانید و بقیه که اربع هزار نفری رسیده بودند مورد غنایات و می کشته
 جمیع از ایشان در هر که عساکر پادشاهی نظام یافته و بجهت جلالت فوق العاده که در فتح قندهار از ایشان بظهور سپید
 کاشف نکست و مورد و رافت نادر شدند و سایر را از کوهستانی که در سابق سکنی داشتند کوه گنایه محلی بهتر و آباد
 نزدیک نادر را می ایشان مقرر کرد و بعد از آن با شتاب و عزم است که از راه حراسان و سیستان روی بقندهار نهاد و در عرض راه
 عایق که قابل ذکر باشد روی نهاد و ایل چون بقندهار رسید و بدست حکامات شهر نوعی است که فتح آن بر فزونی در حیران مکان
 نیست اول خیالی که کرد این بود که اطراف شهر را گرفته راه آمد و مسدود ایل را با آنکه اطراف و حوالی منقطع حکم کرد
 و اطراف شهری در مقابل آن ریخته بر بنای آن پرداختند و آنرا بناد و آرمه موسوم کردند بعد از فتح قندهار غالباً جمیع مسکنه آن
 بکشت باور و با قتل کردند و بعد از فوت نادر با جمیع شهر و بقندهار آمد و همچنین حکم کردند و اطراف شهر را بر جا بر پا کردند
 و با این رجهای فروردیه اتفاقاً تمامی کوچک و وصل کردند و بومی که راه را و در محصورین با اطراف بیرون شهر یکی مسدود
 گشت آن چون نادر دید که همه این کار با اتری در خاطر افغانان کرد و یکسال تمام بهیوده صرف شد و افغانان را بهشت
 و خبر بسیار در شهر باقی است بفرمان دیگر افتاد و شهر قندهار در مقابل کوهی اتفاق افتاده بود و حصاری بر دور آن کشیده و بجا
 که یک جهت محافظت آن ساخته بودند ایرانیان بعضی از بقندهار بیابا که سر کوب قلع بود و به تصرف آورده و نوپا و خمیار بار
 بالای آنجا کشیدند و بر بروج قلع حمله بردند و بعضی از آنها را نیز بحیاط تصرف آوردند و فتح بختیاری یکی از رجهای معظم را
 گرفته ارک را به تصرف شدند و بدین واسطه همه شهر بچنگ بهادران افتاد و ایل شهر را جمعی از تحفظان قلع و دیرگی از
 قلع خارج شهر باقی بماند و اما چون دید که مقادیرت بهیوده است از در سیستان در آمد و نادر علی الفور بعهده
 غور زلات وی اورا امان داد و چنین بنیاد کرد در آن اوقات تدبیر نادر در قضاای مرعانت خاطر و طلب طلب و غلبه

فتح قلعه قندهار

میکرد است بسبب شهانانه که در وقت بلوس در باب بنیاد منسوب ابل سنت و در طرفه مشیعه با طرف فرساده بود
 نیمه کینه افغان را کم کرده بود و درین اوقات دید که فرصتی بدست است که کیلاره جذب خاطرهای انیلائی فکر کرده
 ایشان را بخود و حکومت خود متعلق سازد و این مطلب را بخوبی انجام داد و بعضی از این طایفه را دام حیات نام و از ایشان
 مردان و می محبوب و در مقابل اسل شورش و طغیان مالی ایران سندی تسبیح بودند در هنگامیکه در مجامعه قندهار
 داشت مرداران او تسبیح قلاع اطراف میکردند و هم درین ایام بود که پیشکش رضایقی میرزا ابشهاست و جلادانی انقی
 الفایه بلند آوازده کشت تبیین این مقال این که والی قندهار را از میرزا محمد و طلبیده و او بجای قندهار در حرکت بود
 چون این خبر گوش زد نام داشت رضایقی میرزا را با دوازده هزار سوار بدفع می نمود و شاهزاده شکوهی را شکست میرزا
 گرفته از و همچون غور و بحر نمج مجار را و آتشیداد شاه اوز بکت باجمعی کثیر مقابلت شتافت و مصاف و داده پیکر
 فاحش یافت اما در جهان او ان فرمان را در رسیده که میرزا ابراجبت امر فرموده بود و همچنین کاغذی با و شاه اوز بکت
 و سایر سران آن صفحات نوشت که فرزند خود را امر نمودم که بحدود ایران مراجعت کند و ممالک مورد و بی اعتنا
 و انسال خلیفان و وزیران کمان را نسبت زساند بعضی این حرکت را در آنکه فی الحقیقه نتیجه خرم کافی است بدست
 بحد نام و در البشیر رضایقی میرزا امید بند لاکن را لحاظ شود که در مراجعت رضایقی میرزا نام و در ویرا فایت اعزاز و خراج
 و با و کمال ماطفت و احسان نموده و چندی گذشت که حکومت ایران را بدو موقوف نموده خود بجای هندوستان رفت
 و همین دلالت میکند که این بدست بپاست در ایام چهارم بنافان نام و در شاه مسغری بدلی فرساده از پادشاه هندوستان
 خواهر کرد که بنابر استماع و تبیین ممول و متوقع است که احکام حکام امضای شاه لیه صادر شود و که فراریان این
 را که دشمنان این دولت اند و از پیشتر غایبان این حضرت کریان کشته در آن بلاد و راه و پناه ندهند بر حسب مرضی خوا
 رسید و افغانه همه دوزخ بدان صفحات فراری شده ملا و ملجا و عیال قندهار و در بار بدلی نیز هر روز عیال بقیمه
 معا و دستاچی ایران پیدا میکردند و در ازین حرکت نایر غضب شتعالی فایده فراریان را عاقبت کرده تا کابل علما
 کشید و کابل و عالی و دواشی آن بقیمه تسخیر و آورده و بعد ازین واقعه کاغذی دیگر با و پادشاه هندوستان فرساده و در بار
 حرکات سابقین لایستی سخت کرد لاکن باز گفت بعد از همه فضا می در دو سستی واقع نشده و منظور است که در آینده نیز بر
 فرار باشد فرساده او بدست ولد عباس نام یکی از امرای افغان که حاکم جلال آباد بود و قبل رسید و نام و در که احتمال دارد چنین
 بهانه بهجبت فرصت تعلیمت و انتمه تسخیر هندوستان به نصرت ریاست فرمود قبل از تحریر و قایم این خط
 کلمه در باب وضع سلطنت هندوستان و در آن اوقات بی مناسبت نخواهد بود و ممالک هندوستان غالب و
 معرض آخت و تار و حلات بهادران صفحات شالیه بوده است از زمان محمود و غزنوی سلطنت را خوانده و سیلا
 بنود پیرون رفته از آن بعد سلسلههای مختلفه از ابالی اسلام بران مملکت استیلا یافتند و بر سلسله نبوت مغلوب
 دگر

تسخیر
میرزا

دیگری شده از جهان دست گرفته بودند و اندک آنیکه شمشیر متیور و تازی در آن دبار گداشت و بعد از آن بسبب بغیرات پسر
و اتفاقات عجیبه نسل او در آن سرزمین سالهای دراز فرغانه رو گشتند چون بار بسبب نبله اوز بکت مجبور شد که بک
مورث خود دست فرغانه را باز کرده از مواعیل و دویچون چشم پوشد روی هندوستان نهاد و اقل کل آن سخر سنا
و بعد از آن سلطنت دلی را متصرف شد و هندوستان در زمان خیر و او اگر کمال اقتسام و قداریافت میتوان تیغ
زوال دولت تیموری از فوستان پادشاه که در حقیقت پادشاهی بزرگ بود و نهادهای در زمان او بکت زیب دوتا
آلی بر روی کار دولت هندوستان آمد و بسبب بد پر و حکمت و بیجاخت او بکت زیب اگر چه در حقیقت مملکت
قوامی نداشت الا اینکه علی انظار هراسندگان او بکت زیب آخر پادشاهی است از نسل تیمور که در واقع در
هندوستان اختیار و اقتداری داشت بسبب اینکه هم در عهد او بعلاده امرای سرکش که در هر طرف آثار عباد و طغیان
میرسانیدند طایفه از هندو که ایشان را مرانا خوانند در اضلاع جنوبیه هندوستان که بدکن معروفست سر برآورده و ملی
الاتصال در اطراف و حوالی مکت از سر قی و محرق و اسرو و نهب و قتل و غارت دقیقه فرو گذاشت میکردند نام زمان
و خود است اندر اهرام مشترک مکت ایشان است و حال بدکن آنهار را در ابتدا در عهد شاه جهان این طایفه قوت گرفته
و در عرض سی سال که او بکت زیب در بلا و جنوبیه مملکت خود نیز نسبت غالب او قاتل مصروف تا دیب و متخیر
مرا تیان بود لکن و دیگر تا دیب و متخا و مسافتن این طایفه محال است زیرا که ایشان با بومی تعالیت نمی آید بلکه همیشه
در غزالی مکت میکوشیدند هر جا زده می بود و می پایدند یا میوختند و هر جا قریه بعد از چیا دل چون صحرایا خفته هر لشکر که
در عقب ایشان میرفت بجنکت و کزید و فرانی و دزدی و قتل و غارت طواف لشکر بالاخره کار برایشان تسکتمی نمود
و بجهت بد نهایی بسکت و تخفیف و عادت بر تخی و عقب نه بر اسب بار بودند و بر جو و بنا برین اندر برای فرار و در هر
جایی فرار میوختند کرد و بعلاده اگر چه مرا تیان بدون جلادت و بهادری نمیتند بهر زور ویردن و رفتن از جنکت سکن
میدانند و حمله بر خصم در مضیورت محال نمیکرد و او بکت زیب تواند که دشمنی را که بهر در کزیم پنداشت بجنکت یا
بجنکت آمد و بعد از فوت او بکت زیب امرای اسلام هر یک در طر فی دم از استبداد و استعجال زده در هم افتادند
بمخلاف مرا تیان که بر فراسابق اتفاق کرده در اندک مدتی ترقی غریبی کردند و بعلاده محاکلی که در تصرف داشتند پادشاه
هندوستان و غالباً جمیع حکام اضلاع و اطراف ممالک را مجبور کردند که مسلمانی از محصول مملکت بر ساله ایشان بدهند
منافع از مزایع مردم در امان باشند در میرتاخرین موطور است که در سال که در غزم تسخیر هندوستان نمود حتی خود شهرلی
دین نوع خراجگذار بود و محمد شاه که در آنوقت صاحب سر بر بود پادشاهی و بسبب لرزای و تر آسان و همواره بصفت
و عشرت روزگار گذر زایندهی صاحب نادرامه کوید که هرگز دستش بی جام و گدازش بی دلارام نبود و باره از کار و
کرده مر رسته امور را بدست دیگران نهاد و بود و وزیر عظم او خان دوران خانی نیز که هر چه مروی جا به طلب بود لکن

غالب اوقات خود را بهو و لعب مصروف داشتی و با نظام الملک صوبه دار پرکنده دکن عداوت ورزیدی و بهین سبب او را بدین طلبیده بود تا بهانه جسته علی در کار روی کند و محمد شاه برای درویش و عقل و تجربت نظام الملک عینا کرد تا اینکه خطر بزرگ شده کار از چاره گذشته بعضی بر آنست که نظام الملک تا در این تخریب هندوستان تخریب و دعوت کرد لکن دلیلی بر این مطلب نیست و بنیوان هم موافقی تا عده بدین جهت این حرکت معین کرد که امیری که در غایت اقدار و از اشخاص اولیه ملک است دشمن ملک خود و مطلبه لکن همیشه بخیر و چون بعد از خرابی بنیت خیانت بدیدگان میدید و چون آنست که در خایه خراب و بی چون خبر از ضعف و عجز خود داشتند باید اینکه با در بجا بهندوستان نخواهد رفت خود را تسلیم میدادند اول عتاد و بیچاره است حکام قندهار و ساجستان افغان کردند و بعد از آنکه خبر فتح قندهار را شنیدند چنین میپنداشتند که تا در ایران مراجعت خواهد کرد حتی اینکه وقتی شنیدند که در درگاه است خیال کردند شاید واقعه روی داده و بسبب محبت وی شود تا وقتی که شنیدند که لشکر ایران از آنجا رسیده که نشسته آفتاب بود که از غایب عظمت چینی باز کردند محمد شاه چون اینها صورت مخاطره را جلوه کرد دید هر قدر لشکر تو است جمع آوری کرده با اجماع ملکت بجزایران که دل و بی است در طرف بهین رود و جمعا و قریب یکصد هزار سوار و بی شافه اردوی خود را بر سر پا کرده حکم داد تا اطراف اردو را اسیر و غنائی بسته و قطاری از توپهای سنگین بپیایید و بر بالای آنها کشیدند با جمل حرکت تا در آنجا بل بهندوستان سیر بود و حکام مالک و حنا راه همه اطرا اطاعت و انقیاد کردند و در کارهای غرضی که برضای میرش نوشته است اخبار از روز و خروج او از لاهور تا دوباره محمد شاه را بر تخت نشاندن تفصیل مندرجست اول خبری از جنگ فوجی از سپاه ایران با مقدمه شکر مند و غلبه ایران بر این بود و بعد از کوششی که برای منع طغی شدن لشکر سعادتمندان لشکر محمد شاه نمودند و نایب بران مرتب نشده بود و میوید و بعد از آن میکوید بدین مصفون که چون این مدد محمد شاه رسید متظاهر گشت و لشکر خود را با نموده در میدان صف محاربت آراست و تا که در اردوی چنین روزی بودیم قراول بجهت حیانت اردو گذاشته و از قاتل و متعال استعانت جسته بر دشمن حمله بردیم تا دو ساعت تمام تو را حربه گرم بود و آتش توپ و تفنگ خرمن بود و عمر اعدا بدان چون آتشی بهادران بشیر گار به صف خضم را بر هم زده ایشان را متفرق کردند درین مقام تفصیل نامهای اعظم امر که گفته و نجی و اسیر شدند و میوید از جلوه مقتولین خان دوران و از مورین سعادتمندان را ذکر میکنم و بعد میکوید که این جنگ دو ساعت طول کشید و دو ساعت و نیم عساکر غنیمت را تعاقب کردند و بنویز یک ساعت از روز مافی بود که معرکه حرب بجای انداختن پاکت شد و چون استحکامات اردوی ایشان مستحکم و مضبوط بود فرمان دادیم که از یورش دست بردارند و از بسیار و چند فیصل و قدری از توپخانه پادشاه بهندوستان و فغانس غنایم از هر قسم بسبب این فتح بدست افتاد و از بهیت هزار تاج و از دشمن بر خاک هلاک افتاد و از خلیش از این خبر در قید اسار درآمد بعد از این جنگ فی الفور لشکر محمد شاه را احاطه کرده راه مراودت با اطراف و حوالا بر ایشان مسدود ساختیم و توپها و جنپا را با جهت با خاک کیسان کردند و استحکامات محبها نمودیم چون احتمال و اعتساف

در بیان شکست یافتن محمد شاه

باب ۲۹

حلی در دوی بنیان را یافته هیچ چه اداره پذیر بود نزد محمد شاه از وی صفا را لایه شده بعد از کبر و در جنبه مقدم
 و القعه نظام الملک را بار دوی با فرستاده روز دیگر و با اعیان ملک بحضور رسید و وقتی که محمد شاه رو بار دوی
 بلا خطه ای که از کجایم و او نیز از سلسله ترکمانیه و خانواده کورکانه است فرزند غیر نصر الله میرزا را تا پیر و ن ار دوی
 و چون وارد حینه پادشاهی گشت نظر بملاحظه فرستایی آنچه لازم احترام پادشاهی وی بود معمول داشتیم و او هر لحظه
 خود را با سپرده و محکم کردیم که کسی تعرض سر بر دوش پادشاهی و متعلقان سرای سلطنت و امر و اعیان مملکت نشود و زیوت
 پادشاه و حرم پادشاهی و هیچ اکابر و اعظم هندوستان که از اردو حرکت کرده اند بدی رسیده اند و ما نیز در بیت و هنم
 ذی القعه و بجانب دبی حرکت خواهیم کرد و این است که نظر بملاحظه نسب محمد شاه و قربت علی که فیما بین است
 او را داده و بر پادشاهی هند و شان مقدر نموده و تاج سلطنت بر سر وی بنیم صمد خدای را که بنجام چنین کار را قدرت
 داد و بر دایمی که درین کتب غفلت هیچکس از مورخان ایران و هندوستان نگار کرده اند بنیان سبب شکستی که در
 کمال یافتند به بعضی از امر و احتیاط بعضی دیگر میدهند و میگویند که بعد از این فتح بار نادر را خیال مراجعت بایران بود
 بهیچ که راضی شد و اولین ستر لیک گرفته از سر ملات بر خیزد اما چون معادلت خان که در اردو می نا و در بجزله امرا بود
 و اسط این امر بود و باین واسطه توقع داشت که وزارت را با و بدهند شنید که این منصب را نظام الملک داده اند
 نادر شاه را گفت بدی بر دولا که این محض افسانه است هیچ بدی از برای شکست کمال تبریزی بدی و بر اس شکریت
 جهان بر اس بر بنیان راه یافته بود که هم در حاکم پشت کردند و قریب بیست هزار نفر از ایشان بقبل رسید بدون این که
 بکشم ضرری برسد غلبت اینکه از لشکر نادر نوشته اند فقط با ضد نفر گشته شد بدین مدد هم احتمال داد و گفت از آنچو در
 حقیقت تلف شده اند اناج مناسبی بعد و قتلای هندوستان ندارد و از طبیعت نادر هم بقدری که میدانیم شعله
 که قیچین فخری بزرگ را خود نفهمیده و موقوف بر حسد و حیل چپ نفر امرای سپر کرده باشد با سبکی نادر را بر بخیر
 هندوستان مجبور کرد و مرقوم گشت علی تحقیق ببال دولت دبی بر خلاف مودت مقدره باین ملکین عمل کردند و افغانیه
 که بیشتر نادر که سخته بودند پناه دادند و درین پناه دادن احتمال صرفت که روزی این طایفه فوت گرفته باز مملکت از
 دست داده و متصرف و مجدد اسلب حرب ایران شوند غرضی که نادر درین باب بدان صوب فرستادند جواب
 و نادر اذن مراجعت یافتند با وجود اینکه نادر مکرر گفته نوشت اگر چه گویند که این عمل از باب عداوت بلکه بحسب تقوی
 در کار و عدم فیض امور در خایه بود و لاکن هر چه بود بهانه درستی و خوبی بود برای اینکه نادر بدان سمت حرکت کند اما از
 دیگر که سبب اغوای او متبخر نمند و ستان شده باشد بنحوی که نایب کجبت آخت و ناراج متحول
 و دشمن لشکر و ملک هندوستان را از توابع دولت ایران ساختن اما این مطلب آخر اگر هم کاهی در خاطرش خطو کرد
 باشد باید بجز و دیدن آن مملکت و بسته باشد که هیچ چه صورت پذیر نیست و بناء علیه خیالش از سر سرون کرده باشد

در ستادیم

در بیان شکست
 نادر شاه
 در حقیقت شکست
 نادر شاه

جلد دوم در بیان تخریب هندوستان

و بموجب احترام کردن چنین تلو بهی که در همان آنی که بطلبی باین برزگی غایز است بهمت بزرگ آن کاشته بکلی قطع نظر از آن یکمکه بسبب اینکه نه تنها یکبار چشم از مملکتی بدین وسعت و سلطنتی این عظمت و کثرت پوشید بلکه بند و بست که فایده آن بخود او راجع شود نمود و حرکت مردانه و قوت و مروی که در حق محمد شاه بود علی بن این بود که هیچ ملک هندوستان را صاحب نشد الاکن مالکی که مقصود شد در آن زمانه سابقه همه تعلق بایران بود و در عهدنامه که در آن اوقات نوشته شده است مالکی که در این طرف آب سند است بایران و اگر گذشته حد و مملکت مقرر شد بقضیل ممالک مسطور در عهدنامه از این قرار است که جمیع ولایاتی که در مغرب رود آنک و آب سند و نالای سنگر که شعبه از آب سند است واقع است یعنی شاد و مضافات آن و اضلاع کابل و غزنین و کوهستان افغان و هزاره و قطعه کبر و سنگر و نالای و سایر بلاد و دریاها و مساکن و کلیا و بلوچستان و غیره با ضلعه تته و قطعه رام و قریه تربین و مقصد چن و صوالی و کز اوغلی از اعمال تته و جمیع مزارع و قری و قطعات و مقبسات و مواحل از سر چشمه رود آنک تا جمیع راهها و مسکنه که آب از رود با سبها آن بدان محیط است تا نالای سنگر که مصعب رود است بدریا مفوض بدولت ایران باشد العنقه تمام جواهرات و خزانی که در سالهای دراز سلاطین که در کاینه در هندوستان جمع کرده بودند محمد شاه بنا برداد و او را و اخیان نیز متابعت وی کرده آنچه از نقد و اجناس نفیسه مالک بودند به مالک علی الاطلاق سپردند بعد از اخذ این بدایا بقیته مالیه از بلاد و در دست طلبیدند و تاریخ بنگاله مسطور است که هنوز اندکی از حکومت سرفراز خان در بنگاله گذشته و در دست استقرانیافته بود که شخصی از جانب قزاقان در زید رسید خبر و در آن شاه را بدلی رسانید و مالیه سه سال گذشته را طلب کرد و سرفراز خان بصوابه بدید حاجی احمد و سایرین که اهل مشورت او بودند تنها او ای مسلع کرد و بلکه حکم کرد تا خطبه و مسکنه بنام شاه خوانند و زنده بنگاله سلطنتی سنگین بر تمولین الهی و ملی نیز حل شد اما و او در مردم چندان صاحب بود که طریقه اخذ آن و چون محصلین و جوهر خوار از ابائی خود هندوستان بودند فرصت غنیمت را نبای اخذ و طلب گذاشتند و بجهت برده هزار روپیه که بخزانة تادر رسانند چهل یا پنجاه هزار برای خود میکشیدند و بدین سبب مردم را اذیت و آزادمیکردند تا آنچه دارند بروز و هندو نوعی که جمیع کثیر از مردم از شرط شکنجه و عقوبت هلاک شدند و بسیاری از محترمین بودند یا بجهت اینکه در معرض استخفاف و استحقار در نیامد یا بسبب اینکه مال را غریز تر از مال میداشتند خود خود را ابتاه کردند و اعالی طبقات هندو خود کشتن و تحمل رسوائی و تحقیر نشدن عمومی داد و دیج طلبانه در عالم عینیت که در وضع زندگی مثل هندو کم است باج به پول داشته باشند یا مثل امپایه پول و دست باشد و وقتی که در بجانب دلی در حرکت بود و در عجب و هراسی عظیم بر مردم تنولی شدند و بعد از و در و او نظم و معنی که در شکردی بود و بسبب اعتماد و عموم ابائی شدند و خود و یکی از سر با بی سلطنت در شهر فرو آمد و بعضی از سپاهیان را بحالات فرساده تا سبب اعتماد و حمایت رعایا شوند و در تاریخ خیر از صاحب مسطور است که حکم کرد تا هر کس از لشکریان وی یا بالنسبه ابائی ملک حرکتی

در بیان قتل عام شاه جهان باب ۳۱

خلاف کنند فی الفور گوش و دماغش را بریده و او را شکنجه کنند تا سه روز همه کارهای گشت آنها و رتب چهارم بعضی از اشرار جزو
 نادر را در آغوش انداختند و خبر فی الفور شایع شد و عوام کالانعام از بامی برآمد و بر ایرانیانی که در اطراف شهر محبت نداشت
 مقرر بودند حمله کردند و بجزیر بر ایرانیان چون دسته دسته متفرق و حیر بودند تا دستند بداند چه خبر است
 همه را غرضه شمشیر بافتند و بجزیری که بیشتر سبب نفرت از دناست طبع امرای و بی است این است که چون این خبر بدیشان
 رسید عسا که ایرانیان را که بهجت حفظ و حمایت استیان مقرر شده بود و عوام سیر و ند بلکه بعضی از ایشان با قاف آن تجار گاه
 مرگ کردند و چون این قضیه را شنیدند چند نفر فرستاد تا بمردم بفهماند که خبر بی با و خطر و دست است اما کسانی را
 که فرستاده بودند نیز کشته شدند و با کسانی که در و در او بودند قاتل را در مری خود که زاینده و در طلوع فجر میروا شده
 در میان شهر رفت و خواست تا شور من مردم را فرو فشانند اما این صحنه سبب از دیا و شورش عوام شده و مغایرت
 آغاز کردند همه میور مالی که تاریخ نادر را نوشته اند اتفاق دارد بر اینکه در اینجا است بختی از بی برسد یا برساند و نیز
 صاحب که خود معاشرت و در اینجا حضور داشته است میگوید که تفنگی را در انداختند لکن خطا کرده یکی از افراد
 که نزدیک وی بودند رسید و از یاد آور چون نادر حال بدینوالایت و شکوهم در وقت از راه و در شهر رسید
 بود و بیکم بقتل عام داد و همین که دست لشکرانان بیشتر رفت دست عوام الناس از حرکت افتاد و از طلوع آفتاب تا وصول لشکر
 بوسط السامه کشیده بود که بالای هم میخیت گویا تا و باین مردم را شعله شمشیر کفایت بود که آتشی در یکی از محلات زنانه
 کشید و بجمع اطراف شهر مراست کرده و زمین بود جان و مالی تیره روزان گشت نادر بعد از آنکه حکم بقتل عام داد و مسجد روشن
 آمد و که در وسط شهر بود رفته قرار گرفت و بیکس ایرانی که بی شفاعت بکشتاید بودند و آنیکه بالاخره محمد شاه با دو نفر
 از وزیران پیش فتنه ابقای مردم را درخواست نمودند در گفت پادشاه هند وستان نباید هرگز شمس بهدر برود و علی الفور
 حکم داد تا دست ارگستار بدارند و چنانکه جمیع مورعین نوشته اند فی الفور طاعت شد و همین ولایت قوی است بر
 نظم و وضعی که درست گردیده است عد و قلی باخلاف ذکر شده است و از وضعی که این کشتار واقع شده شکل است
 که تحقیقا بتوان همین کرد و فریز صاحب صد و بیست هزار میونسید و یکی دیگر از مخزان فرنگستان قریب صاحب این عدد میگوید
 از مخبرین مورخان هند وستان بیست هزار ذکر میکنند این قول بصواب قریب بنیاید و دو نفر از امرای که کمان را بکشتن این فتنه بر
 ایشان میرفت چون صورت واقع بدین نوع انجام یافت که نیمه بقلعه کوچکی که قریب مدلی بود پناه بردند عسا که نادر را
 ایشان را تعاقب کرده و بیکت آوردند و با هر کس که کمان میرفت یا ایشان در آن کار دستی داشته اند بقتل رساندند و قریب
 چهار صد نفر از ایشان غرضه تلف گشتند چند روز بعد ازین و اجماع عروسی میسر و دم نادر با یکی از شاه زادگان خانوادۀ چتو
 واقع شد محافل سوخت و موسوز بمجالس مسور و مشور مبتدلی گشت غالب مالی و بی مردم پاید و لوبو و لعب دو سینه یکی از
 مصنفین هند وستان گوید که بسبب باری بر رفتن ایرانیان افسوس بخوردند و هنوز لشکر ایران و بی را با نکرده بودند که

مقلد باد و باز که با بنای تقلید را گذاشته همان رسواییها نیکه در ایام کشیده بودند و مجالس سبب عیش و سرور شد آن قصه آید تا
 نادر در دلی پناه و هشت روز بود قبل از آنکه دلی را در بکند با محمد شاه طوت کرده تا مدتی در صحبت مشغول بطن بعضی نسبت که
 نصایحی که در باب قوام دولت و دوام کمند وی در کار بود وی نمود و بعد از آن امر او ایمان را طلبید و ایشان را با طاعت
 و دولخواهی محمد شاه مغارش نموده و در آن باب تاکید بلیغ فرمود و همچنین کاغذی بدین مضمون بکام اطراف فرستاد و بعد از
 رنجایشان بسلوک در جا و ده تقسیم ساخت و انقیاد و نوبت که من و محمد شاه و دیگر جمیع درو بدین اگر خدای بخوبی
 جز غلبان شما بالنسبه با دشاه کوش زد من شود نام شما از صحنه خلقت محو خواهند کرد با حمله که چه با امرای دلی بوج خوشی
 سلوک کرد اما ازین حکایت معلوم می شود که چو فوج ایشان را شناخته است روزی از قمر الدین که در آن اوقات وزیر
 بود پرسید چند زن در سرای داری گفت هشتصد و پنجاه نام در دروی بخندام کرده گفت صد و پنجاه زن دیگر از امرایان
 وزیر نفرستند تا منصب بین باشند و اینگری داشته باشند و هفتاد غنیمی را که از هندوستان برده و مختلف ذکر کرده اند بعضی گویند
 که متجاوز از هفتاد و دین سترکینک نقد جنس بود از همه که نمیکنی که کرده اند چلی پیش از سی ملین است و بیشتر آن جواهر
 بود در عرض راه شنید که بعضی از ابروهای شاهی لشکر این مخفی کرده اند باین علم که در آن اسباب جمیع لشکر را بجهت کرده و
 جواهری یافتند و خزان کرده اند که در کج لشکر میخفی و مکر و داشتند لاکن چرا طاعت راه دیگر نایافته و همین دلالت
 قوی است بر بحال نظم و نفی که در عساکری بوده است جمعی از امرای ایران که درین باب صحبت داشتیم این حرکت
 نادر را عمل برادر میگردانند و بعضی بر کج و حرص بلکه میکنند که در میدانست که سکت سیر بکار و عسکر مستغنی بکار از زمین و
 باین همه با قاطع لشکران بیروت و مهربانی سلوک میکرد و در آن پنج میرزا امیدی مطو داشت که در فتح قندهار سه ماهه حبس
 لشکران را با نعام ایشان داد و بعد از فتح کربلا و باز هم بشیر قبل از اینکه از دلی حرکت کند در حق عساکر بذل احسان کرد و در
 از هندوستان رنج و کلفتی به بنایت بسبب ایشان را که ماحرارت جو اعیان حال لشکران وی کشت و قاتل در و پنجاب و
 اکثرت نیز بجهت حادثه که بر پهلما رسید در عده تعویق افتاد و همچنین وقتی معلوم شد که که بهمانیهایی کابل بغیر چپاول اردوی
 او که بسته اند باین نام در کسان فرستاد اما آنطایفه را مبلغی خطیر داده و از آن اراده باز داشتند و این صورت
 نیز بسبب تعویق حرکت لشکر شدند چون وضع ملکی که این لشکر از میان آن تشویر کند و اسباب و امانه و اموال عظیمی که بر
 داشتند و خطری که بر اندک آنهاست اردو مرتب میشد ملاحظه شود و نمونان بر پیش بینی و عاقبت اندیشی که درین مقام بکار
 برد نام در اطلاع است که در چون بعد از مراجعت از هندوستان سه ساله خرج ایران را بر عا یا بخشید جمعی کثیر از
 صنایع و مطرب و مخفی از هندوستان آورده بود و مردم را کمان این شد که دولتی به بنایت بچنگت شاه و لشکر افتاده
 بعد از این بعضی عشرت صرف اوقات خواهند کرد و همچنین از قریبهای دراز با مالی ایران خیل نمیده بودند مگر تصویران و
 در میان و آثار قدیمه و چون تا در فیلمای بسیار از هندوستان باین آورد و مالی آن مملکت و ایرانیانی شاپور مالی و غیره

در بیان تفویض سلطنت بهند به محمد شاه

وضع این مبلغ

مراجعت کردن مادر شاه با ایران

باب ۳۳

گمازید و وزیر که خوانده مقولست که بعد از فتح هندوستان عساکر را دوری نایل آرام بود و لاکن در غرب میزدانست که بنگا
 آرامی لشکر دماغی کشور است لهذا بعد از عبور از دواگت جنگی کی از امرار که در آنوقت بر ملا وند حکومت داشت
 پیش نهاد و خاطر ساخته در حرکت آمد و در آنوقت بهشت مادر شاه بجا ب هندوستان امیر فروردین ظاهر و او را خبری کرده بود
 صحبت این که این منی را محمد استغلال خود میدانست اما چون بنابر معاهدی که با این محمد شاه و مادر شاه و قریح یافت تا
 وی نیمه دولت ایران گشت تغییر پذیر و او در خرابی خود را در قلعه امر کوت نهاد و خود حرکت مذکور نمود لاکن چون
 متفر حکومت او را گرفته با دینار و اراج و غارت داد و نداد در انقیاد و پیش آمده خود را بجا بجا نادر سیر و نادر پنجه داشت
 از وی گرفته حکومت سندر را کمانی اسبابی بود که داشت باین شرط که خراج گذارد و دولت ایران باشد که با بالی کلند که در
 او از آن جانب حکومت هندوستان بفرات سندر امور سندر کتابی نوشته در آن مملو است که در عهد محمد شاه که بر
 بهشت نادر شاه منشر شده و عجب در ضمیر ظالمین انداخته بود و میر نور محمد عباسی کالوری که در حبس داشت در ضلع
 سیوی که سیری نیز خوانند و اصلاح و دیگر فرمان ردا بود و علاوه حکومت ظاهر بعضی را امر ابلت بجا نوا ده او اعتقاد
 باطنی داشت چون بر اس صاوی علیخان را که در آنوقت از جانب محمد شاه صوبه دار سندر بود مشامه کرد و فرصت یافته او
 قرار داد که سندر گت و پیچ گرفته حکومت سندر را با و او گذارد که صاوی علیخان نیز راضی شد و در آنوقت فروردین داد و بده
 و باقی سوز باقیست این حال در سندر صد و پنجاه هجری صورت گرفت و در هزار و صد و پنجاه و دو و نادر شاه لشکر
 کالوری را لشکر امرای این طایفه بقلعه امر کوت که در بیابانی با و واقع است پناه برد و لاکن بالاخره امر برین
 قرار یافت که سلسله کالوری سندر را بجز کل حکومت سندر مقرر باشد بشرط بر اینکه هر ساله خراج معین بملاطین ایران
 بفرستد و چنین نمایند که حکام اوایل این سلسله خراج فروردین را سالانه میداده اند میر نور محمد در سندر هزار و صد و شصت و
 پنج هجری فوت کرد و بهشت نفر بعد از او از سلسله کالوری در سندر حکومت کردند تا در سندر هزار و صد و نود و هفت که میر
 فتحعلی آقا میر عبدالباقی را که آخر سلسله کالوری است بیرون کرده سندر را مالک شد و حکام حال از نسل او هستند امتی قلعه
 امر کوت از صوبه سندر محبوب و در بهشت و شش درجه و سبت و سده دقیقه عرض شمالی و صد و شانزده درجه و سبت
 پنج دقیقه طول شرقی واقع است و درین اوقات از توابع راجه جو در پور است و در وقتی که همایون از هندوستان
 گریخت اول راجه امر کوت نیا برد و نوکد میرش را که که از غایت بهشتها در تفریف متغی است در آن قلعه شد
 القعه بعد از فتح سندر را در بهشت رفت و در آنجا جو اهرات و غنایمی که از هند آورده بود و بنظر ظالمین جلوه گر ساخت و بر
 تخت طاوس محمد شاه که مریض بود باقام و انواع جو اهرتیه شسته صلا میبست در او و او تا چند روز و جو و ملک و قوا
 سیاه و سوار طبقات انس با طفاط کشته و اوقات به و لوب مصروف داشتند لاکن چنین نمایا که بحیثیه از بکاری و
 تبطیل لشکر در شتاک بود و لهذا بعد از انقضای ایام سن از بهرات در حرکت آمده با پیش رضا غلی میرزا ملاقات نمود

هم از اول

و در بعضی نسخ
که

و او و سایر شاه زادگان را بعد از ایامی که در آن اطف بداند خود رسد ساخته بجانب بلخ منتقل نمود و در آنجا
به تدریج باب مرو را زود و چون پرواخته تأیید پادشاه بخارا را که در آنجا غیاب او میبود و سنان برخلاف معاشرت
با این فرصت غنیمت دانسته اطراف خراسان را در معرض تاخت و تاراج و زور و بوجیه تفت ساخت موجب حرکت
نادر بدو تصفحات بر همه معلوم شد و او را داده اینکه بسط نفوذ و حکومت ازین بهمت و بدین وزیر که او را در و بخارا می داشت
مفتوحه در آن اطراف از میان کان خارج بود و ولی میخواست از میان نه بری که نظایف بر سالار باالی سرحدات ایران چنانچه
بایشان بچنانچه ابو الفیض خان که در آن اوقات سردار و زبک بود و خود را از نسل چنگیز می دانست چون خبر حرکت
نادر را شنید بر اسیر و می ستوی گشته و وزیر خود را فرستاد و مکر با ظواهر انقیاد و آبی بر آتش قهر پادشاه زندنا و وزیر
وی را با غوغا و ملاقات کرده با او گفت که اگر ابو الفیض خان خواهد که خود را از ملک و مملکت خود را از خرابی ایران
باید بدو و نتوان ابد هم فرمان برداری بشاید و بعد از آنوقت که این گفتگو در میان بود لشکر ایرانی بجانب بخارا کوچ کرده و بخارا
بعد از آنکه بخارا را چون در دوزخ و آتش می گریخت و آتش شهر بخارا را همچون آتش از پنجاه میل مسافت نداد و لکن در ازبک لای را
خاکه بخورده بود و بالاخره قتیله را بجا می کشید که ابو الفیض خان خود با تمام امرای ملک بسیر کرده نادر شاه رفته و بهیم سلطان
را بر پای وی نهاد و او را در محترم داشته بکلی ناسیه و در مجلس صحبت او حسین ساخت و چند روز بعد مالک او را با و او
کذا نموده او را دوباره با بایک خوش مقرر نمود و شرط بر اینکه کفای السابق همچون حد بین ملکیت باشد و این معاهده
و بعد از آن وقت با این دختر ابو الفیض خان و برادر زاده نادر استقام یافت جمعی که از اوقات ترکخانه و از بکنیه رضای
ابو الفیض خان در سلک سپاه نادر می انتظام یافته بعد از آن متوجه خوارزم گشت و مالک خوارزم که در سمت مغرب
بخارا واقع است از دو طرف و دو چون گرفته تا مواحل بخارا می رسید و از آنجا میرانک که اطراف بلا و ایرازا
عرضه و غارت ساخت و دو چون خبر توجه نادر را بدو انصوب شنید بخصانت قهر و خصامت عقل خود متعهد نمود
گشته پای مقامت بر زمین مخالفت افشرد و پادشاه بخارا چند کس بدو فرستاده او را با طاعت و انقیاد و نادر غنیمت
کرد و آن تبه روزگار نه تنها پند دوستانه او را خواهر شمرید بلکه فرستادگان او را بقتل رسانید این حرکت که برخلاف
جمع فواین است موجب شتغال افیر غضب پادشاه ایران گشته بعد از آنکه لشکر ویرانگشت و ایرا سیر کرده با بسیت
نفر از امرای بزرگ او بقتل رسانید و مالک او را بطاهر خان که بنابر قول میرزا احمدی نواده ولی محمد خان چکنیک می بود
سلاطین توران بنی عم بود و بخشید و در زمستان همین سال که هزار و صد و پنجاه و سه هجری بود بجانب کلات رفت
هم از اوایل عمر نادر را بکلات تعلقی نام بود و بخالد ایست که آخر عمر او را اینجا بسیر بر حکم کرده بود که استحکامات
از تعمیر و اصلاح کنند و سرانی بجهت مقام خود در آن مبارزه و آب انبار را با و بر که ما و اما باها بجهت فایده
زراعت کنند و همچنین فرمان داد و با جمیع خزان را بدو بخارا برد و در کتاب کینه صیر صاحب بطور است که کلمات قریب
که بود

یکدیگر در شمال مشرق در راه مرو شاه جهان در جانی واقع است که از اژدر کوه گویند و اطراف آن همه کوهستان است
 و آن کوهیت بسیار بلند و فقط دوراه تنگت دارد و بعد از آنکو بقدر رفعت میل بالا میرود و سطح نموزد و میشوید که قریب دوازده
 میل محوطه است و چشمه های خرد بسیار دارد و در غل و برنج در آنجا بفرودانی حاصل میشود و سکنه آنجا در چار و زنندگی میکنند
 فقط عمارتیکه درین سطح نموزد این نظر می آید و در برج و عمارت کوچکی از مرمر است که در آنجا کوه است و چهار جهت محافظت
 راه و خانه را بجهت تمام خود را در ساخته اند و چون سطح منور را در بار کوه بقدر یا مرز و میل و کیرا بالا رود و بطله کوه
 میرسد در آنجا سطح دیگر منظر می آید که اگر چه بر بزرگی قطعه اقل نیست اما در حاصل خبری آن برابر می کنند در اینجا نیز دو
 برج کوچک ساخته اند که مرکوب راه است و فقط بنا نیست که بجهت استحکام قطعه کلات ساخته شده است
 اشکالی که در گرفتن کلات و قلعه میباید است همان صعوبت راه است و چون بر طله کوه واقعند اگر کسی از کوه بطلد
 اگر سبب تابی نشود و راه دشمن خواهد شد البته بعد از اقامت قلی در کلات سمیت مشهد که پای تخت ملک
 قرار داده بود رفت و در مدت سه ماه اقامت در مشهد و او عیش داده علی الاصل به بیط بساط نشاط و آبشار
 اشغال در نید و مدت پنج سال پادشاه مغلوب شده بود و اشرف و حسین دو امیر افغان محمد شاه پادشاه
 هندوستان ابو الفیض خان پادشاه بخارا و البرز و الی خوارزم و ایران از چنگت ملل اجانب استخلاص یافته حد و دولت
 از طرف شمال نادر و چون و از جانب مشرق تا نهر تنگت رفته بود و در عایا بوده نادر و منظر بود که لشکر غانی را از
 مواحل جلده فرات برانند اما رعایت نام و تنگت اقصای آن میکرد که ابتدا با انتقام خون برادرش ابراهیم خان که در
 جنگ لڑی کشته شده بود و در وادار ابراهیم خان مردی رسید و بهادر بود و نادر بوی اعتماد می داد و داشت و بعد از
 فوت وی پسر او چون فرزندان خود رعایت میکرد و در وقتی که لشکر بجهت تنبیه و تادیب لڑکیده افغانان در
 حرکت بود و قتیقه روی داد که تنگت بر نشسته امید جمیع ابا الی ایران زد و بخوانی واضح کرد که انجام ملکیتی که اداره آن
 موقوف برای و رویست و خواست که غیر حاکم بالاستقلال است چه خواهد بود و بوی که اغلب آن فاحشه بودند پیش رفته
 و بجای آنی و قوی العاده کار بر لڑکیده تنگت کرده بودند تا بجهت از راه ماندن در آن بمرد و ایشان میبایست و قتی دیکی از
 جنگهای ماندن در آن از پشت درختی گلوله بوی انداختند که دست وی را زخم کرده پیش اسقط و قتیقه افغانی میرزا که در آنجا
 حضور داشت فی الفور بطلب آن شخص مرکب برنجیت و جمعی دیگر نیز متابعت وی کردند تا بسبب درختهای زیاد
 نتوانستند کسی را پیدا کنند و حریف خود را در میان درختان ندیده به در رفت ولی بعد از چندی که فرار شدند میرزا احمدی کوثر
 که نیکو نام نام غلام دلاور نامی باغی آقا میرزا می و لده دلاور بعد از حرکت شده بود و آقا میرزا در آن می صد و این
 چنانست بعضی سیاست در آمده چون با نیکو نام اقرار جان بخشی شده بود و او را از بر و چشم کور کرد و از ایوان افتاد که چنانکه
 غریب در خاطر نادر کرد و لاکن باعث فتح غریمت وی نشد و چون با عثمان رسید طوایف از لکیم دست از جان شسته

در بیان کوریه
نادر شاه رضاعی
سپهسالار خود را

بقابلت وی پای مقاومت فشرده و نگرستان آن صفحات نیز مرد بهادر و بی نظایفه گشته چنانکه علیه برایشان مقدّم و مینو و نجف
شکر ایرانی از جنگ بترساک آمدند و دولت روس از پی امله با و چون نادر لرکیه را منسوب ساخته بهلا و روسیه
بردارد و بر شترخان استعدا و بهیته اسباب محاربت متخول شدند و این عمل سبب اطمینان لرکیه گشته ششیر از پیشتر
بنات و زوریدند تا بالاخره نادر بعد از مدتی و قتل و زبانی و مجبور بر اجبت شدند و زبیکه در جنگ نادران بوی تر
اندختند از پیشتر رضاعی بدکان شده بعد از اجبت با حصار او فرمازد و بمحرو و کوه او حکم کرد تا او را گرفته
از غلبه بصحرای ساغندگی از محترین مجتهد فرنگستان که دو سال بعد ازین مقدمه بایران رفت میوید که شخصی که در جنگ
بنادر نیز انداخت بخرک رضاعی نیز از مصدر آن امر شد و رضاعی میز را اگر چه شاد و وقابلت داشت
اما شایسته العمل و ظالم بود و میگوید که در ایامی که نادر به بند و گستان رفته بود و خبر فوت او بایران رسید و چون رضاعی را
انجیر اسمیت نام پادشاهی بدو و نهاده شاه طهاسب پیاده را که در سب و ارمیده بود و قتل رسانید اگر چه قتل
بر همین پنج واقعه که تحریر نموده میگوید که بعضی را عقیده است که این کار بکام نادر بود و بهم او کید که چون نادر از
کار پس رها و بجزم و متیقن گشت در کمال نسی و عطف با وی گفت که اگر بخجانی خویش اقرار نموده از کرده نام شود
ترک بعضی گفته اند که او خدا بدگشت سپهر این معنی را که در بخان درشت گفتن آغاز نهاد و گفت فخر من است
که عالمی را از جنگ ظالمی را با اینم لاجرم سقط گفتن سپهر و شت خط کردن بدرگشته بکندن چشمش فرمازد و احتمال دارد
که بجزر مشارالیه انجیر از بعضی از متکلمین نادر شنیده باشد و الا بهیچ وجه نمیخوان این قول را قبول کرد و میرزا احمد میگوید
میگوید که نادر باغوی بدو که بران فریب خورده باین عمل شنیع اقدام کرد و یکی از اطبای فرنگستان که در او اعتراض می
نادر با وی بود و بکینای رضاعی میزدار تا مبت می کند و بعد میگوید که نادر از کرده جهان پشیمان گشت که چنانچه نظر نادر را
که در آن واقعه حضور داشتند بهانه اینکه چرا شفاعت نکردند و قتل رسانید از وزیر که در نادران تیر و انداختند
روزی بروز خوشونت طبعش بروز می داشت و فایز نشدن بمقصود و در جنگ لرکی نیز محمد جمعی گشته کوشش بقول شمنان
رضاعی نیز را کرده در حالت غضب او را کور کرد و گویند که چون چشم قره العین خود را کند گفت فصاحت اعمال تو بلیب
این امر شد رضاعی گفت تو چشم مرا نکندی بلکه چشم چراغ ایران را کور کردی میرزا احمد میگوید که بعد ازین واقعه نادر
نه بر خود آرام و نه بر دیگران رواداشت بعد ازین قضیه آنچه از وی منقول است فصاحت است بقیاج افعال می است که جنگی که
در عرض سه سال باغمانی کرد و درین حرب نیز بجزیک از بهادرها و دلیرها که در حرب سابقه از وی دیده شده بود و شاید
نشد لشکر ایرانی کوشش برای تیر بصره و بعدا و موصل کردند ولی کاری پیش نبرد و در اوّل سال دیگر نادر بجزت مقابل
عسکر عثمانی که تا قریب بایران رفته بود در حرکت کرد و گویند که بخجاست در بهمان صحرای ده سال پیش با دشمن جنگیده
بود و بار دیگر با جسم دست و درگزند اما سر و اندامی رسیده روی بگریز نهاد و در دست سپاهیان خود و قتل
دو هزار

و بعد از قتل سرکش و برج بحال لشکران راه یافته باستانی از نیت یافتند این آخرین فتحی است که نادر کرد و در همین اوقات
پسرش نصرالله عسکری اعظمی را در و دیار بکر بهیست او را نادر چون از حال خود مستحضر بود و در مصالحه بزرگت معین کرد و در
مصالحه از آنکه در مذهب جعفری هیچ مذاهب قرار داده و در مذهب جعفری بستان در که بنا کنند ذکر می شد و در
برین شد که امرای طرفین را بائی باندند و عرض را که و در نیت حمایت و در حمایت شود و تمام ممالک عراق و آذربایجان
مطلق ایران باشد و بعضی بابا که در زمان شاه اسماعیل بدولت عثمانی ملحق داشته است اتفاق نکند که کسی است که تاریخ
نادر نوشته اند که در خیال آخرا بام سلطنت ظلمی که او بر عیت کرد و در هیچ تاریخ نقل نشده است چون دولت هند و
پس از آن وقت و در حرکت آمده و خراج سه ساله را بر عایا بجهت لاکن دولت او خود را که خواست بر یاد کرد
پیدا کنند آنچه داشت بکلات فرستاده علی الاطلاق بجهت آن که گویند و خراج سه ساله که بجهت بود و است و او کرد
بر تنها موجب لشکر را نادران میداد و بکر و در بر خزانة علاوه می کرد و در طریق اخذ این وجه بود و بسیار ظلم
ادیت و آزار بود و نادر میدادست که بجهت در بحالی که بجهت اهل سنت داده بود و در مردم با و باطل نبود و از این
که گلهای قتل را نادر این امر میدادست بشیرتندی میکرد و بهم بدین مذهب کسانی که هنوز معتقد مذاهب شیعه بودند
اعتماد داشت یا بعبارة اخیری از جمیع اهل ایران باین بود و زیاد اعتماد می کرد که داشت با فاخته و ترا که بود که در لشکر
وی بود و نادر ای این دو طایفه و در وی بحال احترام داشتند و هر کس از امرای ایران که صاحب اقتدار بود و دنیا
در خراج مردم می نمود و داشتند بهانه از پای در آور و این کار با باطلی موجب تخریب طماع و از تجار فلول بکشته در اطراف
مملکت هر جا می بود و در کون کشید و باینچند فادس و شیروان و مانده در این بر سر و در کوفت باغی شدند و این اخبار
زیاده موجب شغال شکستند از این پیش که یک کشتی از آن پیش بشیرتندی کشی چنانکه میرزا محمدی گوید
مردم منازل خود را با کرده و از ظلم او بفار با و بیابانها و اگر ندیدند می نفوشت که در وقتی که بنا و در ای
تغذیب بر آورده خود علی قلیان که در بستان باغی شده بود و در حرکت آمده را که تمام ایران باغی که در لشکر
وی بود و بقتل رساند و شکست نیست که در بوقت تغییر از جانش بجای بود که قریب بچون رسیده بود و لهذا بعضی از
امرای محبته که شنیدند نام ایشان نیز در قدرت کس نیست که نادر عزیمت قتل ایشان را در دست و در استخلاص خود را در دستمالک
وی دیدند و چهار نفر باین غرم قدم جلاست پیش نهادند از آنجمله محمد طلیحان افشار و صالح بیگ سرتیپ فوج خاص بود
در شب بهانه کار ضرر و بجهت او مانده چون مردم معتبر بودند و قولان ایشان را مانع نشده بودند و چون چندی فرستند
نادر از خواب برانگیخت و خون و در نفر از ایشان را در سخت لاکن صالح بیگ بشیرتندی بر آورده و از پای در آمد
طبیعت این مرد غریب از ملاحظه و نایب غمناک حیات او بهتر فهمید و میوه چون بنی شایسته نداشت چنین میباید
که در او ایل مال قوت بدنی و غم ثابت و ذکا و کیاست طبیعی او سبب سبب ازین امثال او بران گشت و حدت طبع

در خراج ایران

فصل در
تاریخ نادر
در خراج ایران

جلد دوم در بیان قتل مادر شاه

و فرات دانی او اگر چه بدور و بجزرت زیاد و شد لکن هرگز تربیت تهذیب نیافت و بیانی و برج و مرج مملکت او را بر خیالات بزرگ انداخت و چون کوششهای که در باب اخراج افغانه کرد و فیروزی وی درین باب ملاحظه شود و میوانا گفت که غضب نام سلطنت بجای و بسبب اینکه مدتها بود که تحقیق این امر با او بود اگر بعد از آن استغما میکرد و خطر عظیم هم بسبب خود و هم بسبب تنی که بشجاعت و کار دانی او از چنگ انداخته میافتد بودند داشت بعد از آنکه افغان را از ایران راند و در محاربات با عثمانی فتوحات نمایان کرد و وقتدار و کامل را بحیطه تصرف آورد و بهر تدبیر و حکمت و شمنان مملکت دوست ساخت اسباب بختبریزند و ستان فروم شد اگر چه سبب خرابی هزاره ها خلافتی شد لکن شاید بچنگ است سلطان آسیا فتحی بدین عظیمی با کمر گنا نه کرده اند و لکنی که از هند و ستان بچنگ آورد و باعث این شد که بخت و اعتشام قدیم ایران را تازه و مردم آن مملکت را بلند آوازه کرد و تاخت و تازی که ببلاد بخار نمودند فقط بهترین وجهی بود بسبب آرامی بلکه بر قوت و شهرت ملک و ولت افزوده و از حرکت مردانه که بالسنه پادشاه بخار او سلطان هند و ستان کرد معلوم میشود که استحکام بنیان اقتدار خود را در شهرت شمشیر و قوه تدبیر میدانست نه در شجاعت مملکت و بطاعت سلطنت بنابرین اعم از آنکه ملاحظه کارهای که در اوایل برای ایران کرد و بدو با نظر بر شجاعت و شهنشامت و کار دانی که در ایام حیات از وی ظاهر شد کنیم یا مروت و مدارائی که در مهربانیت از فتوحات آشکار کرد یا کارهای بزرگی که از وی صادر گشت بهر ملاحظه این پادشاه سختی و سزاوار کمال ستایش و تحسین و شایسته و موجب نهایت کرم و تجلیل است لکن تغییری که در او از عمر در برابرش پدید آمد و حرص و کجائی که بر بختیش غلبه کرد و از هر چه ترین ظلمه ساخت که با مقتد شده بود که ایران از همان دینی که شربت حیات یافت ضربت محاسن یاد و در همان اوقات که مزاج مادر بستانگ باین احتمال عظیم بود و هنوز خیال آسائی و تقویت ایران را در خاطر داشت بسیار میل بود که باز از تجارت ملک رواج یابد و چنین میدانست که اگر جاز بای تجارتی ترتیب یابد باعث از ویاد دولت و اقتدار و قوت مملکت خواهد بود لهذا با استقامت کی از انگریزان در دریای کیلان شروع باین کار کرد و لکن باین عمل فایده بحال ایران نیشید و متحرک حسد رومیته شد سبب خرابی کارخانه بخار را که برینکه تازه در آن صفحات بنای کار گذاشته بودند و همچنین حکم کرد و تازان بخار تی در غلج بزم ترتیب دهند و چنانکه عادت ظلمه میبایک است حکم کرد و تا چونیکه بسبب بنای مراکب ضرورت است از ماندن در آن آرنده که مسافت آن زیاد و بر ششصد میل است و نه راه و نه رود و نه کاری باری و در عرض این مسافت یافت میشود و رعایای دوات باین مجبور بودند که باین کار که هرگز صورت نگرفت مد کنند ماه سال قبل از این بجهان ناز امیده و بکار زرفه در کنار دریای بوشهر دیده میشد و همچنین حکم کرد که سنگ مرمر آذرخه بایجان بسبب ترین سزا کلات و مشهد ببرد که حل و نقل آن گرانتر از چوبهای گشتی سبب رحمت مرمود نشد و در هزار و ششصد و ده عیوی مؤلف اولان جانی را که مرمر از آنجا سیرده اند و هنوز قطعه های بزرگ رخام نام نام در آنجا بسیار است که بعد از فوت مادر کسی تلفت

نشده است معدن این سنگها در کنار بحیره اردو قید است و تا مرغمه بید ریخته میل مسافت دارد و با تجمعی از ذرات قوی که
 نادر باطن بر ترقی تجارت بود این است که یکی از تجار معتبر انگرز نیت سال قبل از فوت و در وقتی که ایران از جور و اجحاف
 و ظلم و سبدا و دیران بود بار دوی اورفته گفت که مبلغی از مال او را در صورتی استرا با و بفارست برده اند ما حکم
 کرد تا آنچه از وی برده اند یا بعینه مسترد سازند یا اموال کسانی را که در غارت دستی داشته اند فروخته بهای آن را در
 عوض بدهند اما در باب مذنب چنانچه فرمودند تا در میخواست مذنب بالای ایران را قید و بدو شاید چون این پیش
 در عهد صفویه در این ملک استقرار یافته بود و مردم بدین سبب احترام غریبی بالنسبه باین خانواده داشتند و او سبب
 بسبب تغییر مذنب باین اشراف این سلسله کند و همچنین چنانچه مذکور گشت مقتضی این بود که اختلاف دینی را از میان
 بردارد لکن شاه قوی هست بر این که حرکت او بالنسبه با موثر شرعی و مذهبی نداشتند بلکه اسباب دیگر داشت
 و فی الحقیقه نمایان که اختلافی است در باب مذنب مطلقا نداشت بعد از مراجعت از سزا و ستان حکم کرد که انجیل را
 ترجمه و بعضی از باب روم و ارمین و میرزا محمدی ترجمه نمایی کرده بخبر وی رسانند و او بحضور فیضان مسجد و علماء
 بیو و ملاهای اسلام فرمادند و گفت تا آن ترجمه را بروی بخوانند و او بعد از آنکه به نکات منصفانه امیر ادیان شاهانه
 مسخره کرد و آخر گفت که اگر خدا جانی بد بخود دینی به اجمیع ادیان احداث خواهد کرد در عهد صفویه علمای ملت
 کمال اقتدار داشتند و رئیس امطایفه صدر الصدور بود و این جماعت اگر چه همیشه متمول و محترم بودند لکن در عهد
 شاه سلطان حسین دخل و تصرف کلی در امور سلطنت و حکومت میکردند و از مالیات ممالک بهره و برودند چون
 روزگار سلطان حسین بیا که ست مردم از این طایفه روگردان شدند و نادر چون بر تخت برآمد بدون ملاحظه حاجت
 امر متب بر تذلیل و تحقیر ایشان کجاست منقول است که بعد از آنکه تاج بر سر نهاد با حضار عاظم شاه فرمان داد و
 پرسید که بچه قسم این همه مال ملک را که در تصرف ایشان است مصرف میکنید گفتند بحد و معاش علمای ملت و نادر
 و ارس و مساجد و در مساجد و عای بدولت پادشاه اسلام میکنیم تا در گرفت ظاهر است که دعای شما در درگاه خدا
 مستجاب نیست بعلت اینکه بر چه شما با ترقی کردید ملک تنزل کرد و اقسام شما سبب افتقار و کت و ملت شد و چون
 حوزه ملک بشیر فانیان و بهادران لشکر من خلاص یافته است معلوم است که ایشان االات دست الهی
 هستند و بنابرین دولت شما بعد از این باید بحد و معاش ایشان صرف شود بعد از آن حکم کرد تا جمیع اموال او را قضا
 معقله بمساجد اجسط کنند و گفت تا عمل صدر الصدور را بعلو دیوان دهند فقط نام و عقیل و طیفه بحسب این منصب
 مقرر کرد و انجیر کت کی از بی تدبیرهای بزرگ نادر است که در عمر خود کرد و اگر چه در وقت ضرری بران ترتیب
 نشد اما این سلسله کینه در دل گرفته آخر قلوب ناس را از وی منفرجه ساختند منقول است که وقتی یکی از اماران حکومت
 بعضی از ملا و میرزا و بعد از اتمام دستور العمل و دی گفت که با علای آن ملک مرا و دست کن و من میگذارم که در شب

با او ملاقات خواهی کرد و صحبت از من خواهی داشت او خواهد گفت که من از بزرگترین سلاطین روی زمینم لکن رحم و درایت و جبلت من نیست اما با کینه بدر اویش اعتقاد می و از اعتقاد خودم پروائی نداشت چنانچه بسیاری از مردم را عقیده این بود که امام رضا معجزه میکند و این عقیده باعث فریب بسیاری شد بعضی خود را کور و مانع کردند بر سر قبری می رفتند و چندی بدعا و نماز پرداخته چشم خود را باز میکردند و با دعای اینکه امام رضا ایشان را شفا داده است و کجای این مردم بر دوش نمی نشاندند بود که گویند ما در پی ایشان چون ما در چشم بر او افتاد و پرسید که چند وقت است تو کوری گفت دو سال را گرفت پس معلوم میشود که تو اعتقاد نداری و آقا باید مدتی قبل ازین امام بشوفا داده باشد لکن اگر تا بر کشتن من چشم تو روشن نشده است کردن تو را خواهم زد چون ما در مراجعت کرد و مردی از ترنم بچشم نمود که با خلوص دعا میکند و یکدم چشمش میاگشت مردم فریاد کردند بخیر معجز و رخت کرد اما پاره پاره کرد و در چشم کرد گفت اصل میر چرخ اعتقاد است در باب عقیده ما و منقولست که سبب هر چیز اسبابه حکم اندل میداند اما از این اعتقاد این است که در همان وقت که قبل و غارت مردم شغال داشت خود را آلت دست جبار فتنه می شنید و بر طبق این مدعا حکایتی ذکر میکنند و آن این است که روزی تیری در منزل او انداختند که بر آن کاغذی چسبیده و بر آن کاغذ نوشته بود که اگر پادشاهی برورش و حمایت رعیت کن و اگر معین پی راه نجات بماند و اگر خدای تعالی رحم بخواند تو خود کن ما در بعد از آنکه بعضی طبع بحسب آنکه ترکب این امر شده بود نمود و کسی میدانشد گفت آن سوال را سخاوت تریب داده و در جمیع اردو منتشر کردند و این جواب را نیز آن منضم ساختند که من نه پادشاهم تا حمایت رعیت کنم نه پیغمبر تا طریق نجات نمایم نه خدا تا بر بندگان رحم کنم بلکه آلت دست قهار علی الاطلاقم که بحسب عقوبت گناه کاران آمده ام الفقه در صبح آن روز که نادر در شب آن کشته شد اغتشاش عظیم در او روی داد احمد خان ابدالی با افواج او بکشت بر ایرانیاں حمله برد و ایرانیاں نیز با بی ثبات فسرده حمله ایشان را رد کردند بعضی گویند که ایرانیاں بر احمد خان تا خند علی ای حال احمد خان همچنان کباب قد بار شافت و آن شهر را بمصرف رد آورد و همچنین بفرزانه که از کابل و سند بطرف اردوی ایرانیاں میرفت حمله کرده از آن نیز متصرف شد و باین وسایط اقتدار یافته بزودی سینا و حکومتی افکند که ملل اطراف از وی حساب بر گرفتند امر اینکه در در اقبال آورده بود و بد سلطنت علی قلیخان که در آنوقت در سیستان بود اتفاق کرد و ند علی قلیخان بفرستاد و انجیر بخراسان شتافته و در نکت پادشاهی برآمد و اول کار او این بود که فرمانی با طرف فرستاد و در آن مذکور ساخت که قتل نادر بیکم او بود اگر چه مقصود ازین کاغذ نصیحت کشندگان نادر بود لکن و لعلی ظاهر و قوی بدست میداد که تا چه حد جو رویید و نادر و لهائی خلائق را از زده ساخته بود و برادر زده که مسمول عنایات و نبی بود و از ابدالی ایران سلطنت معاونت میطلبید و بیک چنانکه خود کوید ظالمی بپاک و بهنایکی سفاکت را از جای کنده و از پایی انداخته است خون خوار می که نشاطش در خون ریزی و از سر رعایای خود کلاه منار با ساختن بابرین گوید ما حکم دادیم که محمد قلیخان قراولان

افشار فرمان دوتا آن غدار را گرفته ز تخت بخت کشند و این عمل اخذست به عوم نام و موجب رفاها و کثرت وقت استیم
 و در همین فرمان میگوید که دعوت امر از سیستان بمشهد رفته و اتفاق اعیان سپاه و استدعای بابائی مشهد بخت برآید
 بحسب اینکه ایران را از ویرانی و رعیت را از پریشانی و بانی بد و در آخر گوید که بملاحظه اموالی که در عهد نادر بجو ران
 مردم گرفته شده و ظلم شنیدنی که بر ایشان رفته و غضب آتشی تسکین یابد باینکه سال و نیم کمالات علاوه بر ایاله مقرر
 مائده سال بر جای بختیدیم باجماع تمام عادلان و بر خویش نهاد صاحب سرپرست بعضی از افواج و بی قلمه کلمات را که جز
 نادر در آن بود علی الغفل بصرف آورده و نصراقت میرزا و امام قلی میرزا و شاه رخ میرزا در آن وقت در کلمات بودند
 چون صورت حال بدین نوال آفستند فرار برقرار اختیار کردند لکن ایشان را تعاقب کرده که در قمار خند نصرانته
 میرزا و امام قلی میرزا و رضا قلی میرزا و سیزده نفر دیگر از فرزندان و فرزندان و کان نادر بقتل رسیدند فقط کسی که باقی ماند
 شاه رخ سپرده نادر بود که در آن وقت چهارده سال از عمرش گذشته گویند که سلب ابقای شاه رخ این بود که بهور سلطنتی
 که مادر شاه غضب کرده بود قوامی نداشت و خیال آن غدار بر حرم این بود که اگر رعیت گویند که باید یکی از نسل نادر
 پادشاه شود شاه رخ را بخت نشاند و خود با هم سلطنت که پس بحسب جذب قلوب و جلب خاطر دست به
 بتدبیر و اسراف گشاده در اندک مدتی خزان نادر را بر باد داد لکن این حال تکلیس با دشمنی او را غلبه نمود
 لهذا سلطان و امیری که محمد قلیان که سلب کلی در قتل نادر بود از نظری افتاده و عادل شاه او گرفته مقید آنچه بدین
 حرم نادر سپرده او را بریزند و سرافرازدند برادر عادل شاه ابراهیم خان که از جانب برادر حکومت عراق داشت با و
 مصاف داد و جمعی از لشکر عادل شاه در آن جنگ از وی روی گردان شده شکست یافت و گرفتار گشته چنانکه را
 کنند ابراهیم خان چون میدانست که امرای مقتدر بطرف شاه رخ مایلند ازاده خود را ظاهر نشانخت قصد کرد که اقل شاه
 رخ را با خواند دست آرند چون دید فائده برین تدبیر مرتب نشد آنچه در خاطر داشت ظاهر کرد و نام پادشاهی را
 خود گرفت و بر امیر و مسلمان که در آن زمان بایگان علم استقلال را گرفته بود غالب شد تا آنکه حکومتش کمتر از برادر بود دست
 لشکر خود گرفتار گشته صاحب مضیی که او را بر مشهد میرد بر ج اصلی فرستاد و عادل شاه را نیز بمشهد فرستاد و بقتل رسانید
 شاه رخ سپهر رضا قلی میرزا و مادرش دختر شاه سلطان حسین است بدین سبب و هم بحسب جوایز و نیکیانی اندام و حسن باش
 در هم طبعی او خلق سلطنت او میلی تمام بود تا آنکه بر رخ و مرج وقت دشمنی دیگر را بجای آورد شاه رخ نادر را بخت میرزا رسید
 مخد که در عهد نادر نوع اعتباری داشت و از جانب مادر نسب سلطان صفوی میرزا سید میرزا داشت میرزا و او
 پدرش بر بند و نفوی استناری تمام داشت و شاه سلطان حسین خواهر خود را بوی داده بود و نایب برین میرزا سید محمد
 خواهر زاده شاه سلطان حسین محسوب میشد ابتدا در افواه انداخت که شاه رخ مانند نادر از مذمب اهل ایران تبار آید
 و چون شاه رخ با کسی که مذمب دیگر داشتند خاصه عیویان بطور مروت سلوک میکرد و همین صورت بخت ساخته به

در بیان قتل مادر شاه

بر شتیت قلوب و تقریب آرد پرداخت و بسبب بیام در چنان دروغی در مزاج اینگونه مردم پیدا کرد که همه با او اتفاق کردند
و جمیع بر دوی فراهم پیش از آنکه برآند لشکر خود را جمع آوردی کند بر وی تاخته او را که قمار و علی الفوار علیه بصیر
کاری ساختند و میرزا سید محمد را سلیمان نام نهادند و پادشاه خواندند تا با پادشاهی سلیمان بی خاتم منور شروع نشدند
شد یوسف علی کی از سر داران معتبر اگر شاه برخی چون انجیر کشید که انتقام بر میان بسته بدفع ضعیفان شافت و از این جهت
نموده بچنگ آورد و بقبل رسانید و شاه رخ را بر تخت نشاند و سر رشته اداره امور بدست خویش گرفت لکن دو
نفر از امرای جعفر نام سر کرده اگر او و دیگر میرا عالم امیر اعراب بخالفت او اتفاق کردند و او را مغلوب نموده مقتول کردند
و شاه رخ را دوباره زندان فرستادند و بعد از چند روز ازین مقدمه بدین دو نفر نیز نزاری خاصیت با یکدیگر که هستند و ازین
پروان رفته مصاف دادند میرا عالم مظفر شد احمد خان بدالی که بعد از فوت نادر خان انسان را در حیطه تصرف در آورده
خود را پادشاه افغانه نامید و در بهین اوقات هرات را نیز ضمیمه فتوحات خویش ساخته بود و لشکر بر سر میرا عالم کشید
و او را مقتول و مقتول ساخته محاصره شدند پرداخت اهل شهر اندک ثبات ورزیدند تا بالاخره چاره در تسلیم دیدند
درین اوقات احمد خان نوعی افتداریافته بود که میخواست بخت بر ستیز تمام ایران کمار و اما در مصلحت وقت
اقتصادی آن نذر و نیز که خرابی و پریستانی به حال همه ممالک ایران راه یافته بود و بدالی آنکشت افغانه را شناسا
و مصد جمیع صدای که بر مردم وارد آمد میدادند و سعی بهیو که بحسب تقصیر مذنب ایشان شد و باره کیست
قدیم را در سینه بابالبینبایین طایفه تازه کرده بود و علاوه بر همه چون خود را در شاه قطب بر بلاد هیتلا یافته و او را
را غضب کرده بود بدین سبب بعد از فوت او بر کس در بازوی خود نیز وی یافت و در خیال افتاد و هر جا که آمدی
یا امیر طایفه بود و سوادای سرودی سلطنت می تحت بظهور احمد خان و دید بهترین است که بحکومت افغانستان وقت
کرده خود را بحسب محضه غنید از دو بهمت مصروف بر استحکام سلطنت در مملکت خود نماید و الحی این تدبیر شایسته
تکدین است و بدین جهت نه تنها پادشاهی در خانواد و خود نهاد بلکه افغانه در عظمی در انظار و وقتی در اقطار و او که
از آن پیش هرگز نداشتند و یکی از کتب فارسی میقول است که احمد خان پیش از آنکه خراسان را با کند اعیان امرای جمع
کرده گفت صلاح دین است که علی که پدایش نادر در آن شده است از ایران جدا و به غیره او شایخ واکذا شود و
این را می پسندیدند و عهد و پیمان کردند که سران دو تنواری شایخ نه بچپ و احمد خان نیز بخمال اینکه بر کس پادشاه
ایران شود مملکت خراسان سدی باین نظر اول ایرانیان و ممالک افغانستان خواهد بود و گفت استغفار خراسان را
بر عهده گرفت شاه رخ چانه با چشم تا بعینا نامی از امارت گرفته بر خراسان و اطراف و نواحی آن فرمانروا گشت
و بعضی از امرای که رعایتی از وی میکردند سالیان بهدایا بحسب وی میفرستادند و قایق خبریه و دیگر که مربوط باحوال او
و این خانواده است در ضمن احوال امرائی که در احوال و اعتکاش بعد از فوت نادر در ایران افتداریافته مرقوم خواهد گشت



شبیه پادشاه ایران کریمخان زند



باب بیست و نهم در بیان احوال کریمخان

در بهنگامیکه احمدخان ششم و نس بلا و خراسان استغفال داشت محمدحسین خان قاجار که جدا و شاه حال ایران است استرامادار که
از زمانی در آن مقرر غرض و محل اقامت خانواد او بود و تصرف سند جمیع اماندگان حکم ویرا کردن نهادند استرامادار
بر مایل سرتی در باری غرض در محمدحسین خان قاجار خان که مرقوم گشت بدست نادر شاه مقتول شد و بدین سبب ایل قاجار نسبت
بمخاندان نادری دشمن خوئی بودند احمدخان از بیم آنکه مبادا در آیند و چون محمدحسین خان استغفال باید رخنه در کار وی کند
فوجی را ناغذا و بغیره بمخاندان نامور ساخت ولی باب مقادیرت امیر خجریانیا و در وجهی کثیر از ایشان عرضه بلاک و
بودار گشت و بسبب این فتح محمدحسین خان و او از نه شهادت بدست آمد و قنداری رومی در از دیاد نهاد و از دغان
افغان که یکی از سرداران نادر شاه بود در آذربایجان لوای استغفال را برافراشته بود و بدایت خان در کیلان دم از
استبداد میزد و بر اکیلیوس کی از امرای مجیه در کرستان وضعی بر جود گرفته بود که بسیاری را کمان این بود که آن ملک از
تصرف سلاطین اسلام بیرون خواهد رفت این بود و وضعی مالک شایسته ایران در وقتی که علی مردان خان کجستانی
اصفهان را گرفته عزم کرد که یکی از خانواد صفویه را نام شاهی نهاد و خود با جرای امور سلطنت مشغول شود میرزا صاحب
مؤلف تاریخ زندیه گوید که در آن اوان ابو الفتح خان از قبل شایخ حاکم اصفهان بود علی مردان خان بروی آخته و او را براندا
لاکن چون این پنج مرام و اسعاف بمقصود بدین معاونت ممکن بود و جمعی از امرای اربابان خویش خواند تا بمعیت یکدیگر
مطلب را انجام دهند و از معتبرین امرای مزبور یکی کریمخان زند بود و در رستب نامه که مؤلف آن یکی از اعقاب خود که گویا
است مضمون است که کریمخان پسر یکی از پسران مشهور است که اعیان نام داشت پیش ازین ذکر می از آبا و اجداد وی
نشده است با آنکه اگر چه کریمخان را بسی شایان بود و در اردوی نادر نیز منصبی و اداری داشت اما بشهادت و غیرت
و ملکات پسندیده از بنگران بسیاری تمام داشت میرزا صادقی گوید که هم از اول کریمخان در مکنات و مکنات با علی
مردان مساوات داشت و در وقتی که مقرر شد که خواهرزاده شاه سلطان حسین را که طفلی بیست نه ساله بود و در
بروز پنهان بر آن رفت که یکی وزیر کتور باشد و دیگری امیر شکرآرا باشد و دیگر چنین معلوم میشد که کریمخان حوزرا
گفت علی مردان خان نمیدانست حقیقت دلیل هم هست بر اینکه گویم که پتید او این بود که چون علی مردان پیر بود و فرزند
داشت بعد از فوت تاهیم مقام او شود العرض در وقتی که اصفهان مسکن عساکر نذر و بختیاری بود مردم شهر بخت
فرقه شده و هر فرقه طالب سلطنت شخصی بودند اما بالاخره بکومت ناز و راضی شدند ابتدا لشکر علی مردان خان
ندری بی اعتدالی کردند اما خون ریزی نشد و خود علی مردان خان اگر چه مزاجی سخت داشت ولی با مردم بعد از انصاف
سلوک میکرد و کریمخان در حلقه مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آب و رود رعایت خاطر امانی آنجا بعضی الغایه میکرد

در بهنگامیکه احمدخان ششم و نس بلا و خراسان استغفال داشت محمدحسین خان قاجار که جدا و شاه حال ایران است استرامادار که از زمانی در آن مقرر غرض و محل اقامت خانواد او بود و تصرف سند جمیع اماندگان حکم ویرا کردن نهادند استرامادار بر مایل سرتی در باری غرض در محمدحسین خان قاجار خان که مرقوم گشت بدست نادر شاه مقتول شد و بدین سبب ایل قاجار نسبت بمخاندان نادری دشمن خوئی بودند احمدخان از بیم آنکه مبادا در آیند و چون محمدحسین خان استغفال باید رخنه در کار وی کند فوجی را ناغذا و بغیره بمخاندان نامور ساخت ولی باب مقادیرت امیر خجریانیا و در وجهی کثیر از ایشان عرضه بلاک و بودار گشت و بسبب این فتح محمدحسین خان و او از نه شهادت بدست آمد و قنداری رومی در از دیاد نهاد و از دغان افغان که یکی از سرداران نادر شاه بود در آذربایجان لوای استغفال را برافراشته بود و بدایت خان در کیلان دم از استبداد میزد و بر اکیلیوس کی از امرای مجیه در کرستان وضعی بر جود گرفته بود که بسیاری را کمان این بود که آن ملک از تصرف سلاطین اسلام بیرون خواهد رفت این بود و وضعی مالک شایسته ایران در وقتی که علی مردان خان کجستانی اصفهان را گرفته عزم کرد که یکی از خانواد صفویه را نام شاهی نهاد و خود با جرای امور سلطنت مشغول شود میرزا صاحب مؤلف تاریخ زندیه گوید که در آن اوان ابو الفتح خان از قبل شایخ حاکم اصفهان بود علی مردان خان بروی آخته و او را براندا لاکن چون این پنج مرام و اسعاف بمقصود بدین معاونت ممکن بود و جمعی از امرای اربابان خویش خواند تا بمعیت یکدیگر مطلب را انجام دهند و از معتبرین امرای مزبور یکی کریمخان زند بود و در رستب نامه که مؤلف آن یکی از اعقاب خود که گویا است مضمون است که کریمخان پسر یکی از پسران مشهور است که اعیان نام داشت پیش ازین ذکر می از آبا و اجداد وی نشده است با آنکه اگر چه کریمخان را بسی شایان بود و در اردوی نادر نیز منصبی و اداری داشت اما بشهادت و غیرت و ملکات پسندیده از بنگران بسیاری تمام داشت میرزا صادقی گوید که هم از اول کریمخان در مکنات و مکنات با علی مردان مساوات داشت و در وقتی که مقرر شد که خواهرزاده شاه سلطان حسین را که طفلی بیست نه ساله بود و در بروز پنهان بر آن رفت که یکی وزیر کتور باشد و دیگری امیر شکرآرا باشد و دیگر چنین معلوم میشد که کریمخان حوزرا گفت علی مردان خان نمیدانست حقیقت دلیل هم هست بر اینکه گویم که پتید او این بود که چون علی مردان پیر بود و فرزند داشت بعد از فوت تاهیم مقام او شود العرض در وقتی که اصفهان مسکن عساکر نذر و بختیاری بود مردم شهر بخت فرقه شده و هر فرقه طالب سلطنت شخصی بودند اما بالاخره بکومت ناز و راضی شدند ابتدا لشکر علی مردان خان ندری بی اعتدالی کردند اما خون ریزی نشد و خود علی مردان خان اگر چه مزاجی سخت داشت ولی با مردم بعد از انصاف سلوک میکرد و کریمخان در حلقه مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آب و رود رعایت خاطر امانی آنجا بعضی الغایه میکرد

جلد دوم ۲۲ ذکر احوال کرمانجیان زند

و آنچه لازم تر موت و قنوت که خاصه ذات و سبب ایستاد و اندکی مان بود و در حق ایشان محمول میباشد و اینجی بر
بروز داشت اعلت اینکه اکثر اباالی آن حصه عیوی بودند لکن کرمانجیان را نظر بر حال ایشان بودند بر منسب ایشان
کرمانجیان در فتنه سبب عجب و احترام غلایق کشته شهرت مردت و انصاف او بجای رسید که حرکت عرق حسد علی
مردان خان کشته چند نکشید که بی پرده بین طرفین آثار عداوت ظاهر و بین شد در ایام غیاب کرمانجیان علی مردان خان
فرصت یافته بر اباالی جلفا سخت گرفت و چون کرمانجیان مستحضر شده اورا ملاحت کرد علی مردان خان شفا بابد کونی ادرنا
اغاز نهاد و چون بمران اوقات حاکم اصفهان ابو الفتح خان را بقتل رسانید و ظاهر بود که کرمانجیان ثانی نوی خواهد بود
لاجرم کرمانجیان چون صورت حال بدبینی اباالی یافت بی پرده طبل محاصرت کوفته کار بجار بست کشید بعد از قتل مجاولی
فیما بین و بعد از چند دفعه غلبت و مغلوبیت طرفین محمد خان نام یکی از اراعی مردان خان را اندای در آورد و در طبع
جنوبه ایران بلا مناعت تصرف کرمانجیان را در آمد مولف تاریخ زندیه میرزا صادق گوید که محمد خان بکرمانجیان قربت
داشت و بسبب همین مطلب ظاهر از کرمانجیان روگردان شده بعضی مردان خان چو سیت اما که هر چه کار علی مردان خان آنها
رسید که کرمانجیان را بنور دشمنان قوی بسیار بودند که با وجود ایشان امید شتر را بر روی بنو و قبل از آنکه بقتل حاکم
وی شروع نمود و چند نکته در بیان سبایی که در اینجا مرام بدان ثبت است بجا نده نخواهد بود سکنه ایران بنویسند
گفت که منعم بهما رحمت بزرگ میشوند قسم اول و اگر اتفاق کند قوی تر ایشان ایالات و احشامات ایرانند
که تا بنور در جادو باز نندکی و با اختلاف موسم تبدیل مکان میکنند و عاداتشان عادت سپاسگیری و بیابان گردی است
و مسکنی شیرین مردم در بلادی است که از دهنه جلج غم گرفته بجز موازی با سواحل این دریای تا مشوش و از آبجیست
شمال و مغرب از جانب بسیار و جمله ممالک ارمنیه میرو و کرمان و تقریباً جمیع بلاد فارس و بعضی از عراق و نوا
کر وستان همه داخل در صفحات مزبوره است اباالی آن صفحات مشعب بچشم مختلفه میشوند لکن دلیل قوی تر اینکه
همه از یک اصلند یعنی اندو و گوزباشان که همه شتهای برهم خورده زبان چلوی است البته اختلاف بسیار در
ایشان یافت میشود ولی بقدری که مانع تقسیم و تقسیم قبایل دیگر شود از بد و ظهور اسلام پا و شاهی ازین طایفه دارا
بنوده است و همیشه این ملک را در تحت امرای عرب با سلاطین تا آورده است و عدد و بیار این طایفه همیشه سبب
و موجب براس سلاطین شده اند از باب مصالح علی تقریبی جمله و تنقید آراء ایشان را مایه تقویت حکومت دانسته
ایشان را بلاد و در دست متفرق کردند و ممالک آن القای نزاع و نفاق و در میان آن طایفه نموده و تضعیف قوت
ایشان کوشیدند تا نقطه مقابل قوت ایالات مزبوره قبایل غار و ترک و ترکه اند که در ازمنه مختلفه از بلاد
ماوراءالنهر و سواحل رود و کلا و براری شامات و بلاد دروم با سلاطینی که فتح ایران کرده باین ملک آمده اند
عادات و رسوم ایشان از جمیع جهات از باب مسکن و وضع زندگی و طریقه شکست و محاربت بعضیه مثل قبایل و غیا
از آن

اینجا
در این کتاب
سریان
نویسند
بر

ذکر احوال کرمانجیان زند

باب ۳۵

ایرانت اما اختلاف همیشه ایشان را از یکدیگر ممتاز داشت و اگر چه موجب دیگر بود و همین کمبخت بود که نافر
 عداوت و هم چندی را در سینه های طریقت مشعل مبارک و قبایل اترک اگر چه در عهد و مقابل با احشام ایرانی نمی توانستند کرد والا
 اینکه چون شیخ اتفاق داشتند قوی تر و جهتم تر بوده اند و در جمیع تغییرات سلسله سلاطین که در ایران روی داد
 بیشتر با هم اجتماع کرده و مانند از زمان طغرل بیگ تا عهد شاه عباس بزرگ همیشه لشکر متحد علیه سلاطین ایران طایفه
 بوده است ابالی شهر با و بند کران این ملک جنگجو و سلحشور بوده اند اما در بسیاری از اوقات ممکنه با و بجبهت
 دفاع مردانه که در جهان دمال خود کرده اند در شجاعت بشتما و زیاده یافته اند و چون غالب جمیع شهر با و دوات در آن
 اوقات حصار داشته و علم عاصره نیز چندان شیعی نداشته است لهذا ابالی هر شهری یا قریه مکرر بر دشمن غلبه کرده اند
 و بنا برین اگر چه از این طایفه بسیار کم بوده است که جز در لشکری شده اند اما در نزاعهای دراخلیه و ملیکه زند و ایشان
 هر کس که متعلق بوده اند بسیار کار ساخته شده است طبقه چهارم قبایل و طوایف اعرابی هستند که صفات همین کوپستان
 و سواحل بحر فارس یکی در تصرف ایشان است و چنان که در جلد اول مذکور شد این قبیله زمین بیشتر شهابت بخیریه و طریقت
 دارد و تا بمالک و اخیله ایران و اند قدیم الایام با عراب واکدا رفته است و هم از اول این طایفه در دریا ابالی ایران
 تقوی داشته اند و فی الحقیقه چنین نماید که مردم ایران در جمیع ازمنه از دریا اظهار دست و نفرت نموده اند بنا برین
 اعراب جمیع خرابه را بکشتو اصل طایفه را منصرف شده اند و اعراب و انسال ایشان نیز در تصرف گرفته نموده بوده که
 حقیقتا و کما بهی محض نام اظهار طاعتی به حکومت ایران کرده اند لکن فقر و غنا این طایفه و گرمی هوای این بلاد و بار
 و آب و علفی زمین ساکن ایشان و مسوولتی که خاصه قبایل قریب بدریاست در حمل و نقل گشتی همه دست بهم داده و در
 هر وقت بد و بزرگی بود و بجبهت این طایفه که همیشه نوع ازادگی اگر چه بطور وحشی گری داشته اند الحقیقه این نوع بود
 وضع و طابع خلقی که کرمانجیان خیال حکومت ایشان را داشت طایفه زند اگر چه بسیار میت و شجاعت از ملک
 لاکن در میان سایر قبایل اعتبار عظیم و اقیانه خاصی خاص دارند بعضی بر آنند که این طایفه را زند بجبهت آن خوانند که در وقت
 محافطت کتاب زند و اوستا را با ایشان محول کرده بود که کرمانجیان قبیله خود را بهر دو خویش خوانده ایشان را بر اترکان
 و اتحاد و تحمل شای تر غیب کرد و گفت که عدد و عدد و مهامت و رشادت و نسب ایشان که از سلسله بهادران
 قدیم ایرانست در رعایت نام و نکت اقتصادی آن دارد که گوشند تا رفته از رفته بندی دیگران کشیده پای صدا دهند
 بگردن هر فیان که اندازند و از زیر و ستی بزرگ دسی که بهمه جهت حی ایشان است که ایند ابالی شهرهای معظم مملکت هم از اول
 بجبهت اعتمادی که بر عدل و انصاف وی داشتند مایل بکرمانجیان بودند اعراب فرقیه مردانگی و بی تکلفی وی بودند
 حتی دشمنان را نیز بر راستی قول و جهمت و جود و اخلاص و عروست جلی او اعتماد و وثوقی تمام بود و بعد از فوت علی مردا
 خان دو دشمن قوی بودند که با وجود ایشان کار بکرمانجیان قرار نمی گرفت یکی ازاد خان افغان و دیگر محمد علی خان خجراتو

این طایفه
 که در
 کرمان
 است

در آنوقت برآورد بپایان توی بود و در جنگ اول که نزدیک قزوین پدید آمد و کریمخان واقع شد شکست بر کریمخان افتاد و نوعی که مجبور شده اصفهان و شیراز را نیز گذاشته بجانب کوهستان که یکصد و سیصد کیلومتر است که چون شکستباروی رسید و جمعی انعامات بدین سبب قطع طرح کرده و گردان شدند خیال کرد که میبند و ستان رفته بقیه عمر را با رام سیر بر ولاکت اگر هم این خیال بجای در خاطرش خطور کرده بود رستم سلطان ضابط خشت که دبی است در دره که کوچکی که نزدیک تلکلیکی از کوههای که میسر است اورا ازین اراده بازداشت و بکریمخان بنمود که چون راهی که از آن لشکر از او خان باید گذشت با سخت برسد راهی سخت است بر روی میوان ایشان را شکست داد و گفت که من با کسان خود این کار را خواهم کرد و با تکه کریمخان را اطمینان داد و راه همانجای قریب دو میل است و این راه در هر کوه واقع است و نوعی بار یکست که در بعضی جاها پنهانی آن اردو یا شیر غنیت بنا برین سپاه مگر قطاری یکی بکی میخواند عبور کند و این راه پر شکست گن و در اطراف تلکهای کوچک هستند که نه شکست و نه سبزه دارند چنین بنیاید که از رمل و خاک باشند و این تلها بسیار بلند و کوتاه و کوهکات و برزک و مسافت باین بعضی از آن ها در راه منور از صد فرسخ کمتر است بر سر این تلها و با هائیکه صحرای آن امکان نداشت رستم سلطان مردان خود را بجای داد و کریمخان در زیر دره مرصع بنیم که بر دشمن از او خان داخل دره شدند تا بجای تلهای صحرای مرصع نرسیدند مردان رستم سلطان دست گذاشتند و حساب المأمول بجا آری ایشان زند بهد زفت آنچه جستن کرده پیش رفتند با فوج کریمخان مخالفت کرده تلف و آنچه در راه ماندند هم عرضه نیرو و تلفات دشمن شدند و تا مدتی مراجعت محال بود بجهت اینکه وقتی که جنگ شروع شد کسانیکه عقب بودند بهد در قهای خویش پیش و دیدند و تا معلوم کردند که راه عبور رسد و است کار از کار گذشته بود بعضی جدا شدند و در بالای تلها بر دشمنان رسانند لکن فقط بخوابی خود شتاب کردند و القصه عسکر افغان شکست درستی خورد و کریمخان با ضابط خشت و بعضی از قبایل اعراب که بدو پیوسته بودند بهر هیبتان را تعاقب کرده دوباره شیراز را به تصرف آورد و به جمع آوردی سپاه مشغول گشت بعد از آن دیگر با ازادخان جنگی نکرد و بجهت اینکه ازادخان و جنگی که با محمد خان کرد شکست خورده و مجدداً که سخت و حاکم بغداد اگر چه اورا رعایت و حمایت کرد و اما از معاونت مساند او بر نازد و بعد از آن از بهر انگیزش حاکم کریمخان استعانت خواست او نیز اقدامی بآن امر نکرد و لاجرم چون از دیدن برادر باخته و در بائی بسته شدند پناه بدشمن خود برد کریمخان برافت با وی سلوک احترام او را ابرجیع امر از او داشتی و بغایت بروی اعتماد کرد که عدوی منافق را رفیق و موافق و محب صادق ساخت و دشمنان کریمخان محمد حسن خان خجرباز و یاداب و ابهت و اقتدار و شوکت بسیار داشت ایل قاجار از اترک تا مارند و از مدتی در ازاد بلا دشام نطن و استند متعور ایشان را با ایران بر دایم هفت ایل که هستند که بعد از ایشان شاه اسمعیل صفوی بر سر سلطنت عروج کرد و از قراریکه معلوم میشود ایل مزبور بکثرت عدد و دلیری از سایر ایلات و ایماقات مستباز و

قریب آن

شیراز

ذکر احوال کرمانجیان زند

باب ۸ ۳۷

زیرا که شاه عباس بزرگ ایشان را بر تخته هفتت کرده که طایفه از ایشان را بکرستان و در وهنه از کی مقام داد و طایفه دیگر را بر دور و وهنه اوزبک و دیگر را با سترابا دستد تاخت و تاز را که ساخت استرابا و ضلع که چکی است که حد آن بصحاری را که نمی شود و چون ترا که در سواحل بحر خزر مقام دارند و از آب و می دور و در صحرا بازند کی می کنند بین سلب عدم اطاعت شان بدولت است و معاش ایشان موقوف بر تاخت و تازی است که متصل در اطراف در اطراف ایران بنمایند در تاریخ کسینده صاحب مظهر است که استرابا و بعضی اوقات بجهت شباهت ظاهری که آت و آب و هوا حاصل از نازندان محبوب شده است و مانند نازندان ملک مورد و شاد و شاه حال اریاست زیرا که امیر سلسله قاجار است و حال نیز این ملک چکی در تصرف است و آنرا در قدیم الامام میر کانیایا میدند مغرب آن بدرباری خضر فتنی می شود و در جنوب آن کوستانی است پس عالی که فاصله بین حد نیک و اضلاع و امنان و بطام است از جانب مشرق تا چاه و هشت درجه طول شرقی میرود و در حد شورا آنرا از دغمان جدا میکنند شهر استرابا و که دارالملک این برکنه است و وهنه رود و ستر بر کنایه چلی از دریای خزر واقع است القصة الطایفه اولی که در کینه مقام داشتند خود را بنا و رشا و چسبایده و بجهت تحویل خصوصیت نام خیر افشار بر خویش گرفتند و از فوت نادر شاه رو به تنزل گذاشتند و طایفه ثانی که ایشان را از دغمان کوچی کنند و در مرد مقام داشتند بر حال باقی بودند لکن امرای سلسله ثالث و در این اوقات که نادر از میان رفته بود و هوای طغنت ایران سر برداشته و اگر نزاع خاکی در میان ایشان روی نداده بود و سلب ضعف ایشان نمیشد در همان اوقات صاحب ملک بود و تبیین مقال اینکه سلسله قاجاریه که در نازندان بودند بر دو شعبه بزرگ متعین شدند که یکی را بنیادی باش و دیگر را اشاقه باش در ازمنه سابقه همیشه بر تری داشته اند تا زمانیکه فتحعلی خان که از شعبه اشاقه باش است در عهد شاه طهماسب زنی کرده امارت این طایفه با و تحول شد و فتحعلی خان را نادر کشت بجهت اینکه تفرقه و نزاع در میانه بیدار و حکومت استرابا و از بران بکشت پسر محمد حسین خان که از سلسله بنیادی باش است و اگر ذکر کرده محمد حسین خان و در نزد نادر اعتبار تمام یافت و هم او بکار رضا علی میرد شاه طهماسب را از میان برداشت با توجه چون حکومت استرابا و بطایفه بنیادی باش و سید محمد حسن خان خلف فتحعلی خان مجبور شده از پنجم جان بتران که که در حوالی آن مملکت بنیاده بود و هم در عهد نادر شاه ترا که بهر دوی برخاسته و جندی دیگر نیز با وی مع شده بملک مورد و شاد خود تاخته استرابا و در ابصره در آورد لکن چون خواست ثبات بر نوزادین کابینجاری و استیصال تفرقه را جمیع کسانی که درین امر با وی موافقت کرده بودند ختم شد و خود نیز دوباره با و میقات ترا که رحمت و از ان زمان بانه تا فوت نادر که حریب چهار سال می شود و در میان ایشان نیست بنود خبر قتل نادر را بشنیده بود که از کوشه انتقام بیرون آمده و در چند ای ای بقدری جمعیت فراهم آورد که چنانچه مکرر می کشید و از آن فاعنه ترا که احمد شاه فرستاده بود که در نازندان راهی پیدا کنند کشت دلا

۱۲
در بنیادین
در بنیادین
در بنیادین

فراری ساخت بعد از آنکه کریمخان شیراز را متصرف شد از جنگی که با بین آزادخان افغان و محمد حسن خان واقع شد فرصتی بد
آورده تمام فارس و اصفهان و بیشتر بلاد عراق را تسخیر کرد لکن باز بر روی پیشرو آنچه گرفته بود مجبور از دست و پایست
اینکه محمد حسن خان آزادخان را بر زمین نموده آذربایجان را صمیمه فتوحات خویش ساخت و با لشکری که از فوت
شاه تا آنوقت در زیر علم هیچ امیری جمع نشده بود بکباب اصفهان در حرکت آمد کریمخان کوشتی کرد که راه آن
سپاهیان کن را مسدود کند فائده بر آن مترتب نشده با چار راه شیراز پیش گرفته حصاری شد از یکی از مسافران محبتر
منقولست که چون نظرو فیروز قزلباشی در حال محمد حسن خان گشت طبعیتش انقلاب کلی یافت در مباحثی حال بکلمه و لفظ
و تواضع و فریفتگی نه بود اما چون بر حریفان غالب شد و باین او و سلطنت قرب پیدا شد حرص و خیال بر خیزش
استیلا یافت و اینصورت خصوصاً در تغییر سلوکی که بالنسبه با بالی اصفهان را در ظاهر گشت زیرا که در هنگامی که مرد
مردم این بلد را بخود ضرور میدانست با ایشان بیروت و نرمی رفتار کرد ولی چون سخت را معاضد یافت روی
مسامحت برآفت و تحمیلات شاقه بر ایشان کرد و لشکریانش بدون سیاست و عقوبت اقسام متطاو و دست
اندازی بر مردم نمودن این حرکات سبب تغیر قلوب از وی گشته بکریمخان که در همه حال بر یکت موال بود بیشتر مایل گردید
محمد حسن خان بعد از تهیه بسیار هشت هزار نفر در اصفهان گذارده خود با لشکری قریب بی هزار کس بمحاصره شیراز
ساخت استحکامات قلعه شیراز محصور بود در دیواری از کل و برجهای بکلی اسطوانه و خندق عمیق لکن علم یورش و دفاع
و قلعه گیری و قلعه داری بنوعی در ایران قدم بقدم میرود و در نظر مردمی که بیشتر لشکریان سواره است و توپچیان و توپ
در آشنای روز بجز چند مرتبه نمیتوانند توپهای سنگین تان را بکار برند بجز کلین سدا اسکندری میموند و وقتی که محاصره شروع
شد و شت پرغله و اطراف با من پر کله بود حصول ذخیره و وجوه آذوقه مزید تقویت قلوب محاصرین گشته بادی
قوی و مالی پنج پای جلادت پیش نهاده دست قلعه گیری گشادند اما هنوز توپ قلعه نه بسته بودند که فوج فوج
کار علی النوائی از قلعه بیرون آمده بر ایشان میافزید و چون ازین همت بدفع غنیمت میر و همت ندشخیل خان زند که مرد
رشید و امیری کار داران بود با فوجی از سواره با طراف اردو حمله برده اسباب و اثاثه و ذخیره و آذوقه دشمن را
عرضه منب و غارت میساخت ابالی قزلباشی و دباست طراف نیز باین کار مدد کرده باغی که زراعت و خرمنزار
آتش زده خود را با اموال و اطفال و عیال و اطفال بکوهستان اطراف گشایند و بدین سبب قحط و غلادار و دوی
محمد حسن خان پیداشده سبب تنگنای آرو تفرقه خواطر گشت تعویق و تخی تحاصراتی که طول میکشد بکریمخان کن
صبر و سکون عسکر منظم و مردان مجربست اما در لشکر سلاطین همی که غالباً نه نظم دارند نه ترتیب نه ربطه نه ترتیب
برداشت خیر و تنویف غیر ممکن است و این صورت در حال محمد حسن خان زیاد خطرناک شد علقت اینک جمعی از لشکریان
کسانی بودند که سالها در سخت علم آزادخان با وی جنگیده و بعد از بر زمینیت آزادخان حکم ضرورت بوی پیوسته بودند

ذکر سلطنت کریمخان زند

باب ۱۴

سواره کریمخان از سپه و بجای اطراف اردو مشغول بودند و خود در محافظت شهر غایت مردانگی بظهور میرسانید و بهر جمله توانست العالی تر از نفاق در اردوی دشمن کرده سلسله تعلقی ایشان را از هم بکشت و فوج این تدارک را بر آغز لامر این شد که بر دزد فوجی که بر سر محمد حسن خان باشند و سر خود که رشتند تا یکم اضطراب محاصره را موقوف و بجانب صفهان در حرکت آید که صفهان بجز رسیدن از غیر متفرق نشدند محمد حسن خان لابد شده بجانب مازندران رفت و با غنا طر کوفته و قتی به مازندران رسید پیش از دو روز هزار نفر همراه داشت کریمخان جمیع آوری لشکر کرده بعد از آنکه امور محاکات فارس را منقذ کرد به سمت صفهان عطف نمود اما ای آن بلده مقدم او را که می دانستند و در و روی اظهار مسترت و بشاشت نمودند و سایر شهرهای معتبر عراق نیز با وی همین پنج پیش آمدند که کریمخان نیز در استرضای خاطر علایق سیفقتا فرمود زیرا که میدانست که نقطه سبب میل مردم بود که با وجود شکستهای مکرر که بعضی اوقات بهما یوسی کشیده بود همین که اندک ظفری روی میداد کارش تقویت میکرد و همچنین ویرا معلوم بود که جنبای این پل بر صفات سینه و ملکات حسنه بود که از وی ظهور کرده بود و چون امور مزبور به سبب تقویت و استعلا ی وی شده بود و لازم باید همین سبب این روز زمان استیلا مراعات کرده باعث عدل و اقتضای شده باشند که از وی مذکور است با حمله بعد از انتظام بلا و محروم شدن سیفعلی خان را با فوجی از مردان کار دیده و تعاقب محمد حسن خان بجانب مازندران کسب کرد آنگاه که در آنوقت اتفاق باین قبایل قاجار بود و غلبه بر محمد حسن خان صورت امکان نداشت نزاع خانگی با بن و مقتله را با قاجار شایسته محمد حسن خان را میسر نمیکرد و بیایم او عید کریمخان را بجهت کشیدن انتقام و چنین و قتی از محمد حسن خان روی گردان شده بخیلی خان پوست و سبب این خیانت جمعی از اقات رب و اصحاب او که با محمد حسن خان در حکم و یقین پسند و این عمل کینه ای ویرینه را در سینه های طرفین تازه کرده و اگر چه بدین واسطه آنرا ضعیف و انکسار حال محمد حسن خان ظاهر شد اما که زیرا خضم زانک و هسته مقابلت غم کرده هم اعدای او مقررند که در آن جنگ غایت مردانگی و جلالت ظاهر ساخت ولی فایده بر آن همه تور مرتب گشت بعضی از لشکریان که تازه در تعداد سپاه وی اعظام یافته بودند هنوز جنگ شروع نشده پشت دادند و سایر عسا که نیز با وی در پی ایشان نهادند و در تاراج زندی بطور راست که خود نیز بعضی استخلاص نگا و بر آنکشت ولی سپس سیر و آمد و تارفت بر پای نیز و جمعی بوی رسیدند که از آن جنگی که از مرای قهر بود که هم در اوقا قاجار به اردوی روی گردان شده بود و او را از پای روی و در او در اندام معتبر قتل انداخته و فرزند آن محمد حسن خان با آقا محمد خان سپهر بزرگش با و میقات ترا که که سخته و بعد از چهار سال مصلحت در آن دیدند که کم کریمخان پناه برند کریمخان با ایشان با دام الحیات برافت و عطف و سلوک نمود بعد از آن مازندران کیلان و بسیاری از بلاد و از با میان بقطیه سیخه در آمد اما طولی نکشید که فتحعلی خان افشار که مکرر با دشمنان کریمخان در ساخته و ایشان را مضطربت و معاصدت نموده بود چون دید و دیگر کسی نماند خود را در با میان

۵۰ جلد دوم ذکر سلطنت کریمیان زند

لواهی مخالفت افراشت و در قراچین که بمقامی قریب در جانب جنوب تبریز واقع است مصاف داده و بر سریت یافت بعد از آنکه از معرکه روی بر تافت بار و میتی که بختی چند ماهی در آنجا محصور شد و چون راه خلاص مسدود دیدمان طلبیده که کریمیان از مواقیق زلالت وی در گذشت و چندی بعد از آن بسبب حرکات نامنجان خود و تقابل رسید در میانجی کینیر صاحب بطور است که شهر و میتی از شهرهای قدیم و کونین که محل تولد زردشت حکیم است و آن در زمینی وسیع و حصبیب کرد و دشوار آبیاری آن میکند در جانب جنوب و مغرب دریاچه که به همین نام منسوب است واقع است سی و دو فرسنگ از تبریز مسافت و دوازده هزار چوبیت دارد و شهر مزبور در امور محکمی است و خدائی عمیق بر دور نیست که هر وقت ضرورت داعی شود از آب رود پرمیوان ناحی از اطراف آن میوه و غله فراوان حاصل میشود و آثار قدیمه خبری که قابل ذکر باشد نیست و سکنه آنجا حتی از خبری که در باب تولد زردشت است خبر ندارند استی قبل از آنکه بعضی خان ارومیه را از دست بدد با بعضی از امرای کریمیان در خینه سازش کرده قرار برین دادند که او را تقبل سازند که کریمیان از راه ایشان آگاه شده جمیع را بمنزله رسانید و بعضی از امرای عظام نیز سر بر سر میوه افتاد که شتند صاحب آنجا نیز زندیه کردید که چون شیخی خان نیز در مرز مرز شمال بود و با بنیاسا عقد شیخی خان از منومان کریمیان و یکی از اسباب توپیرتی که کریمیان شجاعت و خدمتهای اوست اگر فی الحقیقه بخمال جا به منصب قصد جان او کرده شایسته شرفی است که باور رسید و الاغیوان گفت کسی که دشمنان قوی و قویم خود را نه فقط مغفون نموده بلکه برایشان اعتماد کرده بر کار داشته است حسد بیکری از امرای معتبر خود برده چنانکه بعضی توپم کرده اند حقوق خدمات او را به حقوق و احسان و رحمت او را بکفران و پاداش داده باشد اعرابی که در سواحل خلیج فارس سکنی دارد در ایامی که کریمیان با دشمنان در جنگ و جدال بود همیشه او را اعانت کرده بودند و جمعی کثیر از این طایفه تا اصفهان با وی رفتند و اگر بسبب همواریهای ایشان مجبور شد که در محاربه محمد حسن خان مجتهد کندی و شکستی هم که در آن جنگ خود بیشتر بهجت و حرکت ایشان بود اما با این همه بیکری و تعلقی اعراب از غنیمت میداشت و هرگز برایشان بخت نمی گرفت مگر در وقتی که بی اعتمادی شان با فراط میر سید یا اینکه خراج نمیدادند و نوع سیاست و عقوبتی هم که در این گونه موارد بدین طبقه ناس میکرد و سبب از دیاد احترام ایشان در حق وی میشد سرکش تر و فتنه جو تر از همه میر جهنما که کم سبدر یکت بودند مزبور به بافت نیم درجه در سمت شمال و مغرب بوشهر واقع است میر جهنما شجاعی و افرا که اکثر اوقات طبع و شت عمل اشتها داشت بوشهر دین اوقات از بندرهای معظم و معتبر ایران بود و میر جهنما بسبب راهزنی و تلب و سرقت و قتل و غارت مسافران راه مراد و ت با این بوشهر و شیراز را بر مردم بسته و بدین واسطه رتایل داشت ایران را بوجی برنجایند بود که دیگر امید مصالحت و عفو نداشت و چون لشکری کران بقیه و بی امور شدند چندان پامی ثبات از جای بر نه بالاخره از روی اضطراب و نا ارامی به جزیره خارکو بر و جزیره مزبور بجای کوچکی است

کریمیان

ذکر پادشاهی کریمخان زند

بابت ۵۱

و از بندر پکت قریب یکدو رجه مسافت دارد و درین مکان که همه وقتش از چهار میل تنگیت و زراعتی نیز میتوان گفت
در آن یافت میشود و جمیع از بخت خود را نگارداوری کرد و شیخ ابو شهر را که بگرفتند او رفته بود و نکست را و دو کستیهای بسیار را
تا راج نمود و علی الغفایه بر جزیره خاکرت که در آن اوقات ابالی بلند و در آن سکنی داشتند تاخت و متخفطان از جزیره را
مغلوب ساخته جزیره را متصرف شدند اما بعضی از این امور باعث تقویت وی شود و سلب خرابی اندازد اطراف
و میهمه دشمن بودند و شاید که ناچندی هم نمیشد و دشمنان خارجی باید اسی کند که از میان اعلان خود او با او میساختند
اما کسیانیکه با وی بودند از در غنا و در اندامه مجبور شدند که بصره و بکر و حاکم بصره علی الغفایه را گرفته بقتل رسانید و جسد
بصره انداخته طعمه سگان و حشرات سگان آن بلد ساخت و جز نفوت او از در خانه شیراز گرفته تا سواحل بحر میبند
همه جا مورث نشاط شدند زیرا که شرارت ذاتش سجدی بود که بیدر خود را کشته و تنور جلا و تنس پاییه که پیش روی افکن
جمع نام کشته بود از جمله متمرین اعراب یکی شیخ سیلمان شیخ قبیله بنی کعب است از دو و طب که قریب یکدو رجه
در سمت شمال مغرب ابو شهر بریا میریزد و دهنه کارون که در حد باین ملک است ایران و ایالت بصره است کنار
دریا و تصرف این ایالت است در برج و برجی که بعد از نفوت مادر وی دواتج سیلمان تقویت یافته دم از مخالفت کریمخان
نمیزد و کریمخان پیشکری کران بر سر وی رفت شیخ سیلمان چون تاب مقاومت در خود ندید و کشتیها نشسته بر بعضی
جزایر اطراف پناه برد اما بالاخره خود و ملک خود را بقبول خراج بر سر ساله و وعده اطاعت و انقیاد از طرفی
و بلاک بجات داد و مشهور است که زکیان برادر کریمخان بود اما از بصره زندیه معلوم میشود که پسر عم و برادر او که
اوست بود و اق خان پدر زکیان برادر او و یاق خان پدر کریمخان است بعد از نفوت یاق خان مادر کریمخان را
بجای آنکس که در آورده او را از وی ستم فرزند شد اسکندر خان و زکیان و یکدیگر که مادر علی مراد خان است که بعد
کریمخان حسین علی سلطنت ایران کرد و البته زکیان بسبب طغیان بی در پی مکر جغتای و فت برادر او را کشته و میرزا
نیکو فقه آشکارا باغی شد و از امرای حاکمیت که با و وعده اطاعت کرده بودند خاص گرفته بجات ایالات
فیل که از ایشان امید معاونت داشت که بحین آتاکاری از پیش برده مجبور شدند که دوباره دست اعتذار بدارند
طلب غفو و استغفار از زند کریمخان چشم از دلالت وی پوشیده کمالی انساب محل اعتماد و خویش ساخت و علی الغفایه
او را بدامغان که حسین طغیان بجز در اینجا سلب نشودش شده بود و فرستاد صاحب تاریخ زندیه که یکدو حسین
قینان از جانب کریمخان حاکم دامغان بود و علی ای تقدیر زکیان بدلتوب شتافته انش فتنه را فرو نشاند حسین
طغیان با دیماقات ترا که کریمخان و ایشان او را گرفته بقتل رسانیدند حسین طغیان برادر پادشاهی است که
حال در ایران است و در تاریخ زندیه مینویسد که ترا که او را با خواهی بعضی از آقایان بخاری باش کشتند و کسی را
که با وی در احداث فتنه شرکت بودند زکیان بقتوبت سبب بی هلاکت کرد و میرزا صادق کو بد که حکم کرد

شیخ سیلمان
بنی کعب
از دو و طب
که قریب یکدو رجه
در سمت شمال
مغرب ابو شهر
بریا میریزد و
دهنه کارون که
در حد باین ملک
است ایران و
ایالت بصره
است کنار
دریا و تصرف
این ایالت است
در برج و برجی
که بعد از نفوت
مادر وی دواتج
سیلمان تقویت
یافته دم از
مخالفت کریمخان
نمیزد و کریمخان
پیشکری کران
بر سر وی رفت
شیخ سیلمان
چون تاب
مقاومت در خود
ندید و کشتیها
نشسته بر
بعضی جزایر
اطراف پناه
برد اما بالاخره
خود و ملک خود
را بقبول خراج
بر سر ساله و
وعده اطاعت و
انقیاد از
طرفی و بلاک
بجات داد و
مشهور است که
زکیان برادر
کریمخان بود
اما از بصره
زندیه معلوم
میشود که پسر
عم و برادر او
که اوست بود
و اق خان پدر
زکیان برادر
او و یاق خان
پدر کریمخان
است بعد از
نفوت یاق خان
مادر کریمخان
را بجای آنکس
که در آورده
او را از وی
ستم فرزند شد
اسکندر خان و
زکیان و یکدیگر
که مادر علی
مراد خان است
که بعد کریمخان
حسین علی
سلطنت ایران
کرد و البته
زکیان بسبب
طغیان بی در
پی مکر جغتای
و فت برادر
او را کشته و
میرزا نیکو
فقه آشکارا
باغی شد و از
امرای حاکمیت
که با و وعده
اطاعت کرده
بودند خاص
گرفته بجات
ایالات فیل
که از ایشان
امید معاونت
داشت که بحین
آتاکاری از
پیش برده
مجبور شدند
که دوباره
دست اعتذار
بدارند طلب
غفو و استغفار
از زند
کریمخان چشم
از دلالت وی
پوشیده کمالی
انساب محل
اعتماد و
خویش ساخت
و علی الغفایه
او را بدامغان
که حسین
طغیان بجز
در اینجا سلب
نشودش شده
بود و فرستاد
صاحب تاریخ
زندیه که یکدو
حسین قینان
از جانب
کریمخان حاکم
دامغان بود
و علی ای تقدیر
زکیان بدلتوب
شتافته انش
فتنه را فرو
نشاند حسین
طغیان با
دیماقات ترا
که کریمخان و
ایشان او را
گرفته بقتل
رسانیدند حسین
طغیان برادر
پادشاهی است
که حال در
ایران است و
در تاریخ
زندیه مینویسد
که ترا که او
را با خواهی
بعضی از آقایان
بخاری باش
کشتند و کسی
را که با وی
در احداث
فتنه شرکت
بودند زکیان
بقتوبت سبب
بی هلاکت کرد
و میرزا صادق
کو بد که حکم
کرد

شیخ سیلمان
بنی کعب
از دو و طب
که قریب یکدو رجه
در سمت شمال
مغرب ابو شهر
بریا میریزد و
دهنه کارون که
در حد باین ملک
است ایران و
ایالت بصره
است کنار
دریا و تصرف
این ایالت است
در برج و برجی
که بعد از نفوت
مادر وی دواتج
سیلمان تقویت
یافته دم از
مخالفت کریمخان
نمیزد و کریمخان
پیشکری کران
بر سر وی رفت
شیخ سیلمان
چون تاب
مقاومت در خود
ندید و کشتیها
نشسته بر
بعضی جزایر
اطراف پناه
برد اما بالاخره
خود و ملک خود
را بقبول خراج
بر سر ساله و
وعده اطاعت و
انقیاد از
طرفی و بلاک
بجات داد و
مشهور است که
زکیان برادر
کریمخان بود
اما از بصره
زندیه معلوم
میشود که پسر
عم و برادر او
که اوست بود
و اق خان پدر
زکیان برادر
او و یاق خان
پدر کریمخان
است بعد از
نفوت یاق خان
مادر کریمخان
را بجای آنکس
که در آورده
او را از وی
ستم فرزند شد
اسکندر خان و
زکیان و یکدیگر
که مادر علی
مراد خان است
که بعد کریمخان
حسین علی
سلطنت ایران
کرد و البته
زکیان بسبب
طغیان بی در
پی مکر جغتای
و فت برادر
او را کشته و
میرزا نیکو
فقه آشکارا
باغی شد و از
امرای حاکمیت
که با و وعده
اطاعت کرده
بودند خاص
گرفته بجات
ایالات فیل
که از ایشان
امید معاونت
داشت که بحین
آتاکاری از
پیش برده
مجبور شدند
که دوباره
دست اعتذار
بدارند طلب
غفو و استغفار
از زند
کریمخان چشم
از دلالت وی
پوشیده کمالی
انساب محل
اعتماد و
خویش ساخت
و علی الغفایه
او را بدامغان
که حسین
طغیان بجز
در اینجا سلب
نشودش شده
بود و فرستاد
صاحب تاریخ
زندیه که یکدو
حسین قینان
از جانب
کریمخان حاکم
دامغان بود
و علی ای تقدیر
زکیان بدلتوب
شتافته انش
فتنه را فرو
نشاند حسین
طغیان با
دیماقات ترا
که کریمخان و
ایشان او را
گرفته بقتل
رسانیدند حسین
طغیان برادر
پادشاهی است
که حال در
ایران است و
در تاریخ
زندیه مینویسد
که ترا که او
را با خواهی
بعضی از آقایان
بخاری باش
کشتند و کسی
را که با وی
در احداث
فتنه شرکت
بودند زکیان
بقتوبت سبب
بی هلاکت کرد
و میرزا صادق
کو بد که حکم
کرد

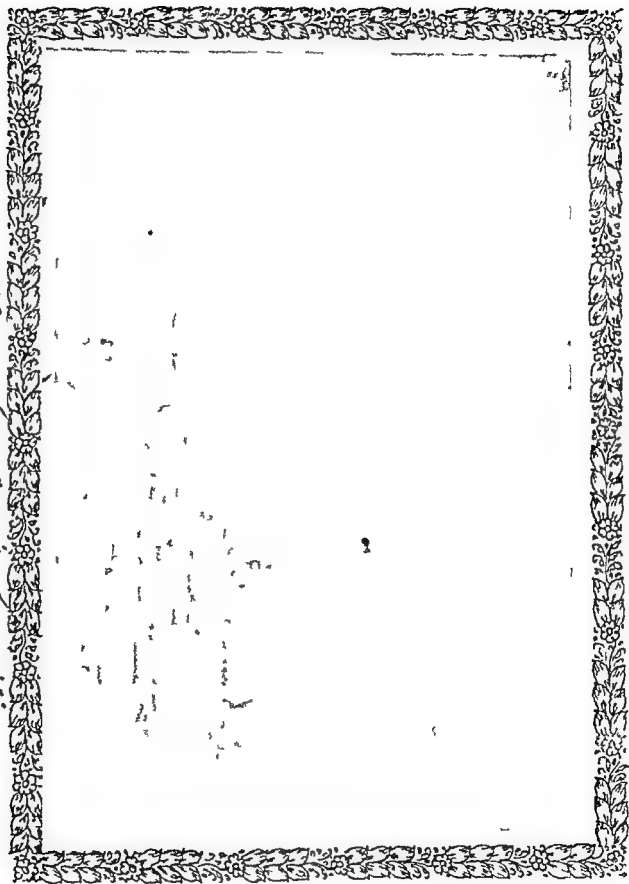
تا زمین را بمسافه های مساوی کند و چنانکه بحسب نشاندن درخت معمول است بعد از آن شاخهای قوی از درختان بریده
 بحران را برکایت بکشد شاخهای بلند چنانچه سرش مخاذهی رسید بود و بعد از آن شاخه را با آدم سرنگون و در زمین گذارده
 خاک بر بخت نثار کرد و تصور این امور موردتجربت طبع است لکن ذکر آن هم لازم است زیرا که تذکر سبب بر فواید
 تربیتی است که حال مردم یافته اند باینکه می اندازند اعمال کریم خان باعث آرامی ملک شد زیرا که ولایت طبع کریم خان باعث
 این شده بود که جمیع طریق غدا و وطنیان پیش گرفته اند باینکه اگر کاری هم از پیش زلفت منرائی هم نخواهد بود یعنی
 کریم خان خواهد بخشید بعد از آن دانستند که ما و میکه برادرش بر سر کار است این خیالات بیفایده است شورش
 دامغان و مازندران و جامای و دیگر تبادیب سیاست و موقوف شد و در او آخر خط او آواز حرکت او سبب
 دشت میشد و حتی دشمنان او بر آنند که بیشتر آرامی و آسودگی سنوات آخر عهد کریم خان بحسب خوف سیاست و تقویت
 او بود در ملک که قوی تربیت یافته اند لشکری که بجهت دفاع خود و حفاظت ملک نگاه میدارند از لطایف ناس گرفته
 میشود و سر قدر سبب آرامی ملک زیاده میشود و سبب نگه داری عسکر هم بهمان نسبت زیاده میشود و آه و دلتی که
 در حالت جهالت اند بر خلاف این است لشکر ایشان مردمی مخصوص اند که از سایر طبقات مردم مملکت مستثنایند
 و موجب و متساویه یعنی باین لشکر نیز سد نگاه و دشمن این قسم لشکر شکل است که در جنگ که مدار زندگی شان بر
 دشمن است لکن بعد از آن که با دشمن مصالحت و معاہدت واقع شد و با کرون جمعی که نه کار صیغی دارند و نه مدد و معاشی
 که بر آن توان زیست هم خطرناکست و اگر کم حکومت بعدری استطاعت داشته باشد که موجب بشکری بدینگونه
 بگذارد که لشکری کار بهمان سبب اینکه بعضی است که در اندک وقتی بیفایده خواهند شد زیرا که شری که بر وجود این گونه
 مردم مترتب است نتیجه غیرت و تجربتی است که خطا از بودن در کار حاصل میشود و اما در لشکر منظم و صریح نظم و دوام
 مشق و تربیت بدل است و از همین جهت لال کلیه است که میتوان سبب جنگهای علی الاضلاع یعنی از بهترین سلاطین
 استیلا و استیلا کرد و احتمال دارد که همین ملاحظات نیز کریم خان را چند سال قبل از فوت او برانداخت که لشکر کمال
 عثمانی کشد زیرا که هم در ایام سلطنت کمانی اسابق اقتصاد و میان روی را شعار ساخت اگر چه صلحت درین دید که
 طفلی که علی مردان خان نام شاہی با و گذارده بود و از اصفهان حرکت داده و در عباد که قلعه ایست و سر راه با باین
 و اصفهان مجبوس دارد و آخوند میر نام وکیل خویش بنهاد و شخصاً بحضیل اسباب بزرگی خود پیروخت و چون بشیر از
 که پای تخت ساخته بود و تعلق داشت خود و لشکر کشی را موقوفه حتی سرداری لشکر بزرگی که بحسب محاصره بصره فراخم آوردیم
 صادق خان برادرش و انداخت با این که باید بداند که این کار با وجود قرابت صادق خان احتمال خطر داشت پس بهر حال
 اعم از اینکه ملاحظه حال خود کریم خان یا وضعی که ایران در آنوقت داشت بشود باید گفت که لشکر فرستادن و بی شکست
 بحسب محافظت رفاه و آرامی ملک ایران بود و باین معنی که کسانی را که احتمال میرفت که از وجودشان خطی در آسایش خلق

شاید
مقصود
نویسنده

شاید
مقصود
نویسنده



نقشه جنبه‌ها که از شش‌ضلعی است و در کنار آن جدول واقع است



فکر سلطنت کرمانجیان زند

باب ۵۴

عادت شود بجاری فرستاده در خارج ملک مشغول ساخت تا ابالی ملک از دست برد و طاول میان مصون باشند و چون این قصد کرد بهانه خوبی آغاز نهاد تا این کار را در نظر باطله و مداخل جزئی که امید مردم را بلند کرد فرج نماید بود که علی و بعضی از اولاد او در آنجا مدخوسند و اگر چه بعضی بهانهها بحجت بدو حکمی عمر باستان و الی بعدا دید اگر مثل آنکه مرد با نام مسقط و او مدافع شد که ایرانیان علان را تخریب کنند و همچنین بعضی را بخار از نانی را تاراج کرده بودند و با سبب قوی این بود که عمر از زوار مشایخ بصره فرج کرد و بهم بدین سبب کرمانجیان سروری را از انسانی دولت قسطنطنیه خواست جوانی که نامش بود زور رسید سلطان نوکر خود را بجهت اینکه خدمت محوله بخود را انجام داده بود و از دست میداد و صادق خان در حرکت آمد قریب نجاه هزار لشکر از گنای طنج و سی فرویدگسی که اغلب خیل کوچک و در باوشهر و بندر ریگت بند بست شده بودند و روانه شدند نهر دجله و فرات چون بهم پیوندد و از انظار العرب خوانند و شهر بصره بر ساطل دست راست این نقطه واقع است از نقطه اتقایی این دو نهر در قرنه تا بصره قریب هشت میل است و بقدر همین مسافت نیز از بصره تا دریاست تمام این مسافت قابل عبور سفاین و کشتیهای بزرگ است حکومت عثمانی و رزور غالباً چند چهار جنگی در بصره و وار و لاکن بسیار کم است که قابل استعمال نیست و چنین میباشد که بر وجود سفاین مزبور چند مانع مانده که مرتب شد و صادق خان بعد از آنکه نهر را بصرف آورد و کشتیهای کوچکی را بهم بست جبری ساخت و جمیع لشکر خود را از آن جبر عبور داده بهتیه محاصره برداخت بصره شهری بزرگ بود و باطنها وسیع و خانههای بسیار داشت و مسکنه آن تا چهل هزار در شمار آمده بود و همگی یکجهت محافظت شهر مقرر بودند نیز از ده هزار تنجا و زبوسلیان آقاوالی آنجا مردی سپاهی میشه و رشیده و چون مردی نیک سیرت بود در حایا از وی راهمی و بوی بسته بودند و حصار شهر که چه ارتفاع داشت لاکن استحکام نداشت و استحکامات شهر فقط مختصر بود و در بهتیهها نایب عیدیه که قریب صد توپ بر آنها سوار کرده بودند محاصره شروع شد و اگر چه بهتیهکی پیشرفت اما ایرانیان در ترقی بودند و هر روز گادی میکردند چون انجیر بر جال دولت قسطنطنیه رسید از بیم آن که مبادا ملکی بدین معبری از دست رود فرمان پاشای اطراف مثل وان و موصل و دیار بکر و حلب و دمشق صادر شد که با هر قدر لشکر که تواند فراهم آورد و بجانب بغداد حرکت کنند و را بندگان چنان بکمان بیرفت که باستانیایان مزبور را مودند که بحسب پاشای بغداد و پشخا ص بصره غریمت کنند و آنچه معلوم شد که ایشان را مود بقبل عمر باستان بودند که شاید قتل او با و دان ایران را از انجیر بصره باز دارند چون عمر باستانا بقبل رسید بغیری بستر از فرستادند که انسانی از دولت را از بوقه اطلاع داده بگوید که فرمان پادشاه ایران بجزی شده و سلب معذرت مرفوح گشت ایضاً صورت که مشعر بر ضعف خضم بود و موجب جرئت کرمانجیان گشته الحی را بوجه بای خوش آیند مشغول ساخته با تمام و انجام تدارک خویش برداشت و حاکم بصره بعد از نیرده ماه چون آن ذوقه مانده بود و لا علاج شده شهر را از دست داد و صادق بعد از آنکه بصره را

گرفت به سلامت قلوب ناس پروا خسته در رعایت طبقات خلق غایت جدمبذول داشت لکن بعد از مراجعت او بمشیر
در میان دو قبيله اعراب نزاعی اتفاق افتاده علی محمد خان نام که از قبل صادق خان و در آنجا حاکم بود خودی شامل ساخته کاهنجا
انجامید و در آن چهار بطی کثیر از ایرانیان و علی محمد خان بزور که سر و ادا نشان بود و قبل رسیدن چون انجیر بر صادق خان رسید
بر جناح استعجال بجانب بصره شتافت و به تدبیر عملی دوباره مردم را آرام کرد و مخصوص در رعایت خاطر انگریزان کرد
آن بلد بود و میکوشید روشی بویک انگریز گفت که در بصره فقط جانی که قابل سکونت من است خانه نشین اما آخر
من مملکت انگریز بقدری است که اگر دیوار این خانه از طلا بود و اندوهی گرفتم با بخله اخوت کریمخان در رعایت آنکه
حاکم بصره بود بعد از فوت کریمخان ملاحظه صیانت نفس و فریاد خود کرده بصره را رها کرد و بدین سبب حکومت عمای
بدون اینکه رسمی در دست او این بلد که از معتبرترین بلاد ایشان درین صفحانت بگذشت دوباره از دست تصرف شد
از زمان تسخیر فاخره تا او اخر عمر کریمخان ابالی فرنگستان بسیار کم مراد و با ایران داشت بعلت اینکه پریشانی و غم
ملک با وضع تجارت هیچ وجه موافقت نداشت تجارت انگلیس تجارت خانه خود را از بند عباس بسبب اجماع و
تقدیرات نصیر خان لاری برداشته و در ابوشهر مقام کرد و در آنجا نیز غمگینه بجهت افشاش و اختلالی که در پیش
حکومت روی میداد و در صدمه و رجعت بود و تجارت ابالی بلند با ایران و بلاد مشرقیه عثمانی جاری بود و در
اوایل عهد کریمخان واقعه اتفاق افتاد که اگر دولت بلند روی بر ذوال خود در سواحل مدیترانه حاکم فرموده
اعتباری و رسوخ ثابت و دائم و زیاده بر سایر ابالی فرنگستان پیدا میکردند و آن این است که باری غفاس نام مرکا
قابل کار و دان از جانب حکومت بلند و در بطاویه بوکالت و اقامت در بصره مأمور شد حاکم بصره او را با اینکه
بایک انجمن مسلمان راه دارد و بطبعی کرک که حق حکومت بود نداده است متهم کرده و از حبس کرد و تا چاه بزرگ
روپیه از خود او و سی هزاره وکیل و قوم و عسیت هزاره و لال گرفت او را رها نکرد و مشارالیه بعد از ابالی از
حبس بطاویه رفته نزد کسانیکه او را فرستاده بودند برانست ساحت خود را بخوبی ظاهر ساخت و پس از آن تدبیری
بایشان نمود و گفت که در قبول این تدبیر انتقام امانتی است که بمن و در حقیقت بملت شده است هم فایده کجایی
بلند است که در هند و ستانند و تدبیر مزبور در باب گرفتن جزیره خارک بود این جزیره تخمیناً دوازده میل
میل در میل وسعت دارد و نزدیک دهنه تلج واقع است هوای بسیار موافق و آب کواری بسیار دارد
و در بعضی جاها بیش از نیر خوبست و نوعی واقع شده است که مسطر بر سفاینی است که داخل رود بصره میشوند و
در چند ساعت با شراع از آنجا هم بمواحل ایران و هم بمواحل عربستان میتوان آمد و رفت کرد و بطبعش مقبول افتاد
با و کشتی شراع کشید و با سانی جزیره را بدست آورد و با نیمی که شیخ بندر ریگ که دعوی مالکیت آن جزیره را
میکرد با واکذا نمود و او فی الفور تسلیه کوچکی در آنجا بنیاد کرد و اقل کارش این بود که دهنه رود بصره را باها

وضع صفت جزیره
خارک

ذکر سلطنت کریمخان زند

باب ۵۵

دو جازنی که همراه آورده بودند گرفت و چند هزار عثمانی را که از هندوستان می آمدند نگاهداشت این عمل حاکم بصره را مجبور کرد که آنچه گرفته بودند و کرده بقدم استخدا پیش آید رفته رفته حکام اطراف و حوالی نیز در احترام جانب وی رعایت می نمودند جزیر خارک طایفه کشید که زنی که وضع این جزیره مخصوص محبت تجارت خوب بود بجهت اینکه جوانی سالم و آبی در رعایت لغات و فراوانی داشت و بعلایه و در اطراف آن بلادی بود که مال التجاره نمود و بصرف میر رسید اما جوانی که توان تا بدتی هر قدر قلیل باشد اموال تجار و اوران نگاهداشت بودند باین سبب که هر بخیرگی که در حکومت میشد مال مردم عوضه تا آنجا بود و این صورت در جزیره خارک امکان نداشت و باین واسطه مامنی بود از برای مال التجاره و بنابرین پنج عجب نیست که چنین مکانی نزد وی محصور و آباد شود و در وقتی که باین نیتان ابتدا در آنجا مقام کرد و جمعیت آنجا همه صد نفر آبی کرد و بلد دریا بودند و در عرض پانزده سال که در تصرف آبادی بلند بود و از دوازده هزار زاده شد القعه تجارت و انقیه ملک و همچنین زراعت و در آخر عهد کریمخان ترقی کلی داشت و او جمیع رعایانی را که ارباب حرفت و صنایع بودند در غلب و تقویت کرد خصوصا از آنکه در سخت حکومت او بودند این طایفه اقل مردمی بودند که از عدل و انصاف وی بهره ور شدند و تا آخر ایام حیات نیز دقیقه در ترفیه و ترقی حال ایشان فرو گذاشت کرد صاحبان زمین و دراع و درایران قدر قلی محصول بجاوست میدهند اما چون پادشاه می تواند که برفع بخواهد بر حاصل زراعت خراج معز کند و فقط بدهد و می توان گفت که نایله محصول زمین زراعت موقوف بیکم دارد و پادشاه است و دارند در عهد او بقدریک در قوه او بود رعایت دیدند و در بچوخت در دفع قندی و اجمالی که از صاحب مضبان و قصیلان ایرانیان میرفت بجزو تقصیر روانی داشت لکن چون مسافری که در عهد او بدین مملکت رفته احوال عایه ابقا نمکخانه نقل کرده اند باید گفت ولایاتی که قریب بمقر حکومت بوده و خوشه متکفل احوال متضمن مال مردم بوده است از ولایات دور دست تفاوت کلی داشته است که بجهت بعد مسافت برای لشکری حاکم شده و لهذا در حوض نظام و دست اندازهای ایشان بوده است جمیع بلاد ایران در عهد کریمخان صورت آبادی و محموری گرفت ولی بچوکت آبادی شیراز رسید و شاید بم اراقل بخیاال این که شهر بالنسبه با طرف و طوایفی که از ایشان امید مد و معاونت داشت نوع نسبت مرکزیت داشته و بهم بجهت میل و تعلق که از بدام مردم این شهر بالنسبه بوی ظاهر ساخته آنجا را مقر حکومت خود قرار داد و در تعمیر و تقویت استحکامات و ترغیب آن زیاد و بر زیاد و بر بزرگوارات عالی بسیار در آن بنیاد کرد و اطراف و حوالی آنرا با بینه لغت و بسایقین طوکانه زیب و زینت داد اما با این همه چنین نباید که شمس بر فرا و مهندسیب خلق آن بلد بشیر مصر و ف بوده است تا بترتیب و ترغیب عمارات آن غیرضامی که تا به سلسله اندیز رانوشته است درین باب می نویسد که از مظلعت مکر کسره طالع زره پرورش یرو تو بهر زنی بر ساخت احوال غوم ممالک محروسه تحفه بصل شیراز آفته خلقتش در سلطان بلد و طایفه در کمال ایام و در بتر

جلد دوم ۵۶ ذکر سلطنت کریمخان زند

۱۱۹۳

تاریخ
سلطنت
کریمخان

این و اما آن آسایش کرین و مکر و اوقات باشا بدان ماه رخسار تجرّع اقداح ریحانی آتش عشرت و شادمانی در کانون سلطنت
می افروختند باالی شرق و قفقاز هندو کو بندر علی و در ظل حمایت پادشاهی آرام و راضی بودند این قسم و ادای مطلب میکنند
الحاصل در سنه هزار و صد و نو و ستم هجری کریمخان زندکی را دواع گفت عمرش را بعضی بقضا و پنج و بعضی بقضا و شش
و جمعی قریب به شصت و سال نوشته اند احتمال دارد که کریمخان خود عمرش را از وقایعی که قریب بایام تولد او اتفاق افتاد
بود میدادست زیرا که در ایالات تابع تولد کجا بدشمن بود اول نسبت به چمن چمنست که او خود و یارهای خود را در خانه
و تحقیق این گونه مطالب را در خاطر داشته اند و روزی از شخصی که از ایالات بود پرسید چند سال داری گفت لا اله الا الله
که حساب سال بدایم انقضای نسبت و شش سال است که استقلال سلطنت کرد و در بیست سال بدوین منابع و مخالف
فرمان رومی مملکت ایران بود و تعریف طبعیت و می خالی از اسکا شل نیست کثرتی از صفات سلاطین متقل و مروی بود
بزرگی را دوست میداشت لکن خست طبعی که غالباً لازمه این گونه مزاج افتاده است نداشت مزاجش در شدت
و رخا و خفایت و صلح بر یکت و تیره و یکت منبج بود و جمیع ایام حیات فوج سادگی مردانه و طبعیت داشت که هرگز
اعتدال بر غفایت پادشاهی نکرد و همچنین از این صفت که غرور و خیلار ایرده بود واضح و فروتنی می پوشید بری بود اگر چه در
بر مزاجش غلبه داشت اما بعضی اوقات عقوبت سخت میکرد و کسانیکه شکر لعل بود و بد بر دشمنان باغی و رعایای باغی
میکاشت تا باعث رعب و براس ایشان شود و خضم ذلیل مایا دم هرگز از دوی مایوس نشد از اسکارترین صفات او
نیکی بود و مکر و رکحایت میکرد که وقتی که در اردوی نادرسپاهی بود مقرر و فاد مرابان باز داشت که در بی طلبا
کوب از زمین ساندی و زد دیدم و این زمین را یکی از امرای افغان با و داده بود و که اصلاح کند روز دیگر کشیدم که زمین را
پچاره و در زندان است و حکم شده است که طنائش بنید از زندان بهم برانده زمین را برده و در بهانجالی که بر داشته
بودم گذاشتم و صبر کردم تا زمین را برانده آن را دیدار فرط شادی لغزه زد و فی الفور بر زمین افتاده و عا کرد که
کسی که این زمین را واپس آورد خدا افتد را و زندکی بد بد که صد زمین طلا کوب بخود ببرند و من یقین دارم که از
و عامی آن زن بود که من باین دولت رسیدم کریمخان رعایت لوازم مذنب چمن و جرم و دوی اما سخت و روخت
گیر بودی غالباً خوش و خرم بود و تا آخر ایام حیات از لذت دنیا بهره برد و همی خواست تا دیگران نیز بهره ور باشند
و بدین سبب بعضی زبان طعن کشوده او را مستغرق در لذت و مستهلک در تجلات و پشجرا از حال رعایا می نویسند اما اگر
ملاحظه اتفاق کسانی که تابع ایام او را نوشته اند و کسانیکه خود شاهد بر ای العین بوده اند بشود معلوم میشود که حتی در
اجرای شهوات و استیغای لذت هم موعی نبوده است که سجا افراط رسیده باشد و او را مانع از عمارت امور
سلطنت شده باشد تربیتی نداشت منقول است که حتی نوشن هم نمیدادست از سبب و حالات او ایل عرش
معلوم میشود که این گونه کمالات نه هرگز داشته است و نه هم میخواست که داشته باشد میری که از امرای کو چک

ذکر سلطنت کریمخان زند

باب ۵۷

ایالات صحرائشین باید در همان بهرانی که لایق حال او بود و مستیاری داشته باشد و کریمخان را قیامی بود و سوارای بهیدلی
 قوت بدلی زیاد و در استعمال آلات حرب حذقی و افروندان می جیت و چالاک داشت اما اگر چه خود از
 کسب علوم بی بهره بودی علماء را اغزاز و احترام و دیگران تحصیل دانش ترغیب و تمییب فرمودی در بار او مرجع اوباء
 و مجمع فضلا بود و عمارت مسجدیه و حافظیه شیراز از بناهای اوست عادت سلاطین ایرانست که هر روز چند ساعت
 در دیوان نظام بجهت فرایردی رعایا و غور کرد و امور خطای می نشیند حکایتی درین باب از کریمخان منقولست که گفت
 مزاج و وضع سلوک وی اریعت و اجزای احکام عدلیه اوست گویند روزی در دیوان نظام زیاد شده و از کثرت
 آمد و شد مردم خسته چون هنگام مراجعت رسید برخاست در این اثنا شخصی فریاد برآورد و طلب انصاف کرد و گریه
 ایستاد و از پرسید کسی آن شخص گفت مردی تاجر پیشه ام و آنچه داشتم ازین زد ویدند کریمخان گفت وقتی زد ویدند
 تو چه میکردی هر دگفت خوابیده بودم کریمخان در دم رفته پرسید چرا خوابیده بودی عارض گفت غلط کردم سبب
 ای که چنین داشتم که توبیداری کریمخان را این جواب مردانه خوش آمده روی بوزیر آورد و او را مرکز دافعت مال را
 شخص را بدیند و گفت بایاید مال را از دزد بگیریم باجماع نام او نامرود و را ای ایران بی نیکی نرگور میشود طبیعت
 زنده است نام فرخ نوشیروان هنوز کریمخان کشت که نوشیروان نماند

باب ۵۸ در ذکر کریمخان زند و احوال انقضا و انقضا کریمخان زند و احوال انقضا و

کریمخان را پنج سپه بود صالح خان سپه برکش و پادشاهی یافت و سپه شمس اکبرخان او را کور کرد و سپه دیگرست ابو الفتح خان
 چند روزی نام پادشاهی داشت لکن او نیز در ایام حکومت صداقتان نابغیا شد محمد علیخان سپه سیم را هم اکبرخان سیم
 کند سپه چهارم او محمد رحیم خان را بخت مساعدت کرده هم در ایام حیات یدر زندگی را و دواع گفت سپه سیم او از بنای
 دایره اکبرخان خواجرا ساخت بعد از فوت کریمخان زکریمخان نام امور سلطنت را در قبضه آید را آورد اما چون چند
 نفر از امرای زند که از بختله ناصر علیخان و میران بختلی خان بودند اینست حد اوت اورا نسبت بخود میدادند
 از شریک طبع و شرارت ذاتی که توبهم مستغرقت ارکت از تصرف آورد و بهتیه اسباب حصار داری برد
 و نام پادشاهی بر ابو الفتح خان سپه کریمخان نهادند زکریمخان چون حال خراب دید نام سلطنت بر ابو الفتح خان بشیرکت محمد علی
 خان سپه دیگر کریمخان که با وی نسبت مصابرت داشت نهاد که هر دو بمجیت یکدیگر مباشرت امور جمهور شوند اما
 چون هنوز اینان قبضای کفایت این مثل خطر میکرد و در محافظ و مربی ایشان قرار داده کفالت اداره امور را
 برعهده گرفت و در انجام جمیع مطالب خود بمعاونت علی مراد خان که یکی امرای مشهور و دخترا داده بود و آن وقت

سپه کریمخان
 مس

جمله دوم ذکر اولاد کریمخان زند

بنیت خواهر زادگی کریمخان داشت که میکرد و این برود و بمحاصره ارگ مشغول شدند تا چون گرفتن ارگ کار آسانی نبود
کریمخان بنای خدیجه گذاشت و میگویند یاد کرد و دو وعده داد که از مصلحتی گذشته ایشان را در صاحب جلیلک مملکت شریکیت
و سهم سازد ایشان بروی اعتماد کرده ارگ را از دست دادند و علی القویر گرفتار شدند به بدترین حالی باک کشیدند
چون خبر فوت کریمخان را بمقامان رسید بصره را رها کرده بجانب شیراز رفت و تاریخ غیر مناسطور است که چون
بجای شیراز رسید سرخو و جعفر خان را که همیشه راز و نه کریمخان بود و جهت حصول خاطر جمعی و اخذ شرط و عهد نزد او فرستاد
و چون از صحنه جنبش نقش متویلات درویش خوان و غلام بود و جعفر خان از وجبات احوالش آثار تر و زویر و لغات بسیار
و مراجعت نموده چگونگی را بمقامان و خان حالی و صریحاً مذکور ساخت که چنانچه داخل شهر شود آنچه با اولاد کریمخان و سایر
امرا کردند با وی میسر نمواند و باید صدق خان از این جهت در مخالفت کریمخان حاکم و بهینه سبب محاصره
قلعه و تعیین سببه و شکر عازم گشت کریمخان هم بواسطه خان را که با هم خود دم از موافقت میزد و تا فرزند صدق خان که
در شیراز بود و نزد محمد تقی خان و علی نقی خان و حسین خان مجوس و معتقد ساخته نام پادشاهی بر محمد علی خان میبرد و دیگر کریمخان که با
او چنانکه مرقوم شد نسبت مصابرت داشت نهاد و در واز با می شهر را بسته لشکر کشید که با صدق خان بودند
اعلام کرد که برگرس در موافقت با صدق ثبات و در زحمت اموال و مقلغان دی که در شیراز بستند و در عرض فضا
و بوار خواهند بود و این خبر بمقام اولاد کریمخان و عساکر صدق از سروی پاشیدند و صدق خان را علاج با سینه نفر
بکرمان که بحینت فوجی از سواران متعاقب او فرستاده شدند و در تنگ ارسیجان که بقدر چهل میل مسافت در سمت
شرقی شیراز واقع است تلاقی طرفین شده و سبب و پنجه نرم کردند محمد حسین خان زند برادره سر کرده سواره بقول
بقعه او مغلوب شده و به شیراز مراجعت کردند و صدق خان بجانب کرمان و عثمان بریز گشته بنا بر قول علی رضا قلعه فرنگ
و بنا بر دیگران قلعه بمراپناه گاه ساخت و والی قلعه یکی از امرا بود که با صدق خان دم از صداقت میزد و چون نظر رجوع
امور نمود یکی از قایم خطبه که بعد از فوت کریمخان رومی داد که بر اثر قاضی محمد خان که سالها در شیراز مجوس بود و صورت
اجمالاً اینکه چون آقا محمد خان خود را بکریمخان تسلیم کرد تا چندی در محافطت و بی مبالغه میرفت چنانچه او را
اذن پروان رفتن از شهر نمود اما در اواخر ایام حیات کریمخان از وی با محبت کریمخان و آرامی مملکت سبب این
که رخصت یافت که هر وقت خواهد برگرد و هم از اول عقل و کیاست و فهم فراست او موجب اعتماد و کریمخان
گشته غالباً در امور مملکت از وی مشورت جست و بنا برین آقا محمد خان رفته رفته بر طبع و امر حرامی ایران و وقوف
یافته میتوان گفت که فوت کریمخان را مقوم طالع خود دانسته از تدبیرها ترصد چندین روزی میبود و در مرض موت
کریمخان که در وقت از آنکه نزدیکی او و کید بهانه شکار در شیراز سپرون رفت و آن روز و از او هم صغیر برادر و صد
نود و سه بجری بود و خواهرش که در حرم شاهنشاهی بود ساعت بساعت او را جز میفرستاد تا اینکه خبر رسید که کریمخان نفس آخر کشید

بنکر احوال آقا محمد خان



بنزد آن خیر نشینده بود که با مجروحی از خواص خود که همراه او بودند روی بفرار نهاد و مقولست که روزیستم با صفهان رسید
 مسافتی که پیش از دوست و خواجه میل است با بیکدیگر بهم خورد کی او ضاع ملک مد کرده بدون عاقبتی باز نذران رسید
 و غلام و عیان قهر را جمع کرده ایشانرا بر اتفاق و اتحاد ترغیب کرد و چون جمعی کثیر با وی دم موافقت و متابعت زدند
 بنسب سبب ملک گیری و جهان داری پرداخت چون بر نجان معلوم بود که امیر قهر بر نذران قناعت نخواهد کرد
 خواهر ناده خود علی را در خان را با ده هزار سوار و پنج هزار پیاده همه مردم کار دیده و در نرم از نموده از عساکر خود منتخب
 کرده بدفع او نامور ساخت لکن این تدبیر بایه از دنیا و خطر شد علی مراد مردی دیر و جا طلب بود و تجربت داشته
 بود که در آن وضعی که ملک داشت هیچکس بدون اقتدار سلطنت یا اعتبار ملکیت بر جان خویش اطمینان نخواهد بود و
 احتمال هم دارد که مترصد فرصت بود تا سر از دایره اطاعت زنجیر بیرون برد زیرا که میدانست که رعایا را از زنجیر
 رهایی تمام است و بدین سبب او را دشمن میداند و بعلاوه خود نیز بر او اعتماد نداشت و اند چون اظهار
 وار شد و کاغذی از صدوق خان بعد از آنکه از شیراز گزیده بود وی رسید بهانه جست عیان سپاه را احضار کرد
 سیدناست اعمال زنجیران را بر تیر و وضع سوء سلوک وی را بالنسبه برادر و پسر کر نجان بیان کرد و از ایشان درین باره
 انصاف خواست و در غلامیدنش که شکالی نداشت علی مراد فی الفور بجانب صفهان در حرکت آمد تا حکم اصفهان
 در آن اوقات بطام خان می بود که در زمانی مدتی که در طغانی غایره فتنه و طغیانیکه در فوت کر نجان جهانگیر خان
 و محمد رشید بکث پسر فیض علی خان افتاد در آن بلد کرده بودند بجای آورده زنجیران حکومت اینجا را بوی واکذا
 نموده بود بطام خان چون خبر حرکت علی مراد را شنید فرار کرد و اینخبر بایه اجماع طبقات ناس کرد و چپو ضاقتی
 که علی مراد خان پشتمار را و که خود او عینه ریاست ندارد بلکه مقصود این است که فرزند بزرگ کر نجان که وارش
 ملک است بچی خود برسد علی رضا کوید که نایب جنم زنجیران از وود علی مراد و اطلاع بر کیفیت ماجرا تیر و فی الفور بدفع
 مقیم گشته هر قدر شک که میتوانست جمع آوری نمود و بجانب اصفهان در حرکت آمد لکن وقت آن رسیده بود
 که بکفر نیات اعمال و قباچ اغفال خود گرفتار کرد چون سیر و خواست رسید اباالی اسکارا طلبیده و او را عا کرد که
 مبلغی از مالیه رجحفی داشته اند و باید از عهده بر آیند یکی از محترمان انگلیس بنویسد که مبلغ ضرور فقط سیصد تومان
 بود و چون اباالی برخواست از توقف بر آن مبلغ اسکارا کردند و گفتند نمیتوانند از عهده ادای آن برسند
 حکم کردند بایسجده نفر از رؤسای اسکارا از بلندی که زیر غرض بود که خود سکونت داشت بریزند از بند و باین
 راضی نشده یکی از سادات را که بزرگ و صالح پشتمار داشت فرمود تا حاضر کرده و گفت قدری از مبلغ
 ضرور در نزد او مست سید چاره بر بیکباری خود دستمال کرد و بجای نرسید لاجرم او را بعد از آنکه با خبر کار
 را ساختند چون دیگران را با لایزال انداختند و بعد از آن فرمان داد تا زن و دخترش را بفرار و لان باقی سپارد

انما فیان باوجود بیعت و محبت طبیعی بر این برچی الحار کرده بر قتل می تقاضا نمودند و بر سر او رنجیده ایزان از او ش
وجود او پاک و ایزان را بدین خدمت رهین منت ساختند ایزان فی نیز مانند عشار زبندان قایل لکت هستند
ولکت یکی از ایالات بزرگ ایران است نزد خاست بر بالای دره تنگ و عمیق واقع است که درین سمت
سرحد با این بلاد فارس و عراق است و آنهوز مسافر می که از آنجا میگذرد و فتنه طلبها و بدکارهای زنجیان را میگوید
و دریک که از آن رؤسا و سید بچاره را بریزد اخته اند با و میبایند و سب و شتم بروران او میکنند از آنجا از
موزنین معتبر در باب طبیعت ابو الفتح خان منقولست معلوم میشود که در افغانا و اقلان زنجیان و سستی و در شسته است
و واضح است که بعد از قتل زنجیان بدین حفظ این بود که ابو الفتح خان بر سلطنت برادرانند تا بنیان خاندان زندیه
خرابی نیابد و در روز جمعه سلج جادوی الا و نل هزار و صد و نود و شصت هجری دارد و شیراز گشت و صادقان نیز بر مجروح
شدن در جنر قتل زنجیان بشیر از شرافت منقولست که صادقان مروی بود و سپاهی و نیک محضر اعضاب بر مزاج با
استلا داشت و ابو الفتح خان چنانکه مورخ خاندان زندیه گوید همواره اوقات بشراب و شادمانی صرف و افغانا
و مستغرق در عشرت از امورات سلطنتی بودی و با این همه عزت و حمد نگذاشتی که سر رشته اختیار و ادرا
امور بدست دیگران که در عقل و تجربت اند می پس بودند که از صادقان نیز برادر داشت میضورت نمیشد
نمودن با برین ماده منقاریست عظیم شده صادق خان با میرانش در حرم رفته بدو عنان عزت ابو الفتح خان را
گرفته محبوس و از بنیانی میاوس ساخت و نام پادشاهی بر خود گرفت اما چون از علی مراد خان توهم بود و جعفر خان
بیر خود را که برادر امی علی مراد بود و یکجاست صفهان فرستاد که در جز و مواظب حرکات علی مراد خان باشد
تا وقتی که ابو الفتح خان جالس بر سلطنت بود علی مراد دم از اطاعت و انقیاد نمیزد و بعد از آن ایام جنگ و افغانا
خان چنانکه باغی شده بود و رفته بلاد اطراف قزوین و سلطانیه و رنجان را بر تصرف آورده ذوالفقار خان را
شکست و مقتول ساخته سر او را بنا بر عادت معمول بشیر از فرستاد و در طهران بود که وقایع صادق خان و ابو الفتح خان
مسموع می گشته علی الفور خود را پادشاه خوانده با هر قدر لشکر که توانست فراهم آورد به سمت صفهان در حرکت آمد
و چون او را نزدیک شدن او بدلتو لایت رسید جعفر خان فرار را انسب انسته بجانب شیراز اختیار کرد و صادق خان
لشکری که بجا صره بر دفرستاد بود و طلبیده است هزار کس سپرداری سپهر علی فنی بمقابل علی مراد فرستاد و چون
پسر و کیمین نیز پیش از آنکه لشکر علی مراد برسد به علی فنی تکی شدند و با سپاهی که علی مراد از صفهان پیش فرستاده بود مقابله
کرده ایشان را بهزیمت داد و اگر چه اتفاق این صورت صد مرتبه قتل بود اما گسائیکه برود علی مراد بود و زنجیان را
دست دادند که او را با کرده با طرف پراکنده شدند بعضی علی فنی پیوستند و باقی رو بهبازار محض و صدها
لا علاج علی مراد با سلطان و مومنان و معدودی از یاران و مادر خود بجانب همدان رفت که او را اتفاقاً کشته

شیراز
مادر علی مراد
صاحب
بند

ذکر مال حال اولاد کریمیانند

باب ۹۱

باز قرار میدادیم که ایراد از اینست که صاحبان در پیشرفت و پیشرفت که وقت ضایع نکند
 و در تعاقب خصم در نکت نماید تا میرش سر مست انداده و فحش و قهقهه و در داخل صفهان و بنا بر قول علیه صامی چلو و
 بعین و عسرت مشغول گشت اما او قاتی که علی بن ابی طالب که گذرانده علی مراد سرایه انتظام کار خویش ساخته و چون بخت
 دانسته بود که کار فتنه بکوشن خود و تعلقش که موقوفست درین ایام ثبات قلبی و اخرو حسن سلوکی را بدو الوصف
 ظاهر ساخت از آنجمله در وقتی که حاکم بهمان از پنجاه وادون و سر باز و دیو یکی از ابر که از لشکر او روی کرد آن شده
 بود و بر آمدند و نمود که اگر بهمان رود با وی آنچه لازم معاد است معمول خواهد داشت باین همه باید نظر
 بخیر بر آن ملک تاخته و حاکم آنجا را گرفته بقبل رسانید و خزانه و اموال او را بمواجیب سکر می که دوباره فراهم
 آورد و مصرف نمود این عمل سبب وقوع او در خاطر باستاند و برخلاف بود سلوک علی بنی فغان به صفهان و بخت
 متعلقان و می گشته چنانچه بعد از آنکه از خواب غفلت بیدار گشته در جوابی باطلی مراد مصاف و او هنوز بخت
 متروک نشده بود که عساکر وی از وی جدائی جسته و خصم باستانی بروی نظرافیت لا علاج بطرف شیراز حرکت
 و لشکر علی مراد فغان چند دفعه و یکمرتبه نظریاب شده و خصوصاً در آباد که ظاهر فغان سپهر صادق خان سردار بود و بوم
 مورد شهادت علی مراد گشته غم محاصره بیشتر نمود و چون خبر حرکت او بجانب شیراز سمع صا و فغان گشته
 لشکر که بیشتر پاده بودند به استقبال می رانستند از غیرزل هزار و پانصد که محبت و پیچ میل مسافت است فرساده و لا
 زانی این لشکر بر قسمت علوه و سیوه سات واقع شده و با بجا بجز شد که همه دهم و بر هم بیشتر از رجعت کردند
 و سواران علی مراد فغان اطلاع یافته ایشان را تعاقب نمودند و محقر یکدانه است ماه اطراف شیراز را فرو گرفته
 اگر چه دستی بخریب استحکامات قلعه کشادند اما ابواب و وصولی خیزه بر حصویرین مسدود نمودند تا اینکه باره
 فغان و غلاما که گرفته مردم بجان آمدند و بالاخره با بجا ختم شد که جمعی از مستحقان قلعه یکی از دروازه بار گرفته و لشکر
 علی مراد فغان را داخل کردند و در میانهم راجع الاول هزار و صد و نمود و پنج مجری شیراز تصرف علی مراد و راه
 چون بیشتر از متفوق گشت علی مراد فغان حرکتی که سبب تنفر فغانی شود نمود و صادق خان باریک رفته متحصن شد
 اما باز مجبور شد به شکم کرد و بجز جعفر که هم از اوایل در ده علی مراد فغان بجا علی شیراز با وی راه مراد و متفوق
 داشت صادق خان با سایر فرزندان است بقبل سید ند علی رضا کوید که صادق خان بقبل سید و بعضی برانند که اول
 چندی ای او را گنده بعد از آن او را زهر دادند و یکی از مؤلفین بر آنست که چون چشمش را گنده از غرضی که داشت
 با است خود منفر خود را پریشان کرد صادق در ایام حیات برادرش کریم عسل و اقتصاد می ظاهر کرد که
 موجب اعتماد فغانی در باره او گشت و همچنین در محاصره بصره آوازه سپاه کری او بلند شده موجب دوا
 وقوع او در خاطر باستاند و او را در ایام حیات خود حرکتش بر خلاف سابق صورت جرات بود چنانچه در

در شیراز نشسته چشم از بنی قالیبتی و معایب فرزندان خود پوشیده داشت و متصل سرداری لشکر و حکومت ممالک ایشان و اکثر نمودن آنیکه عموم مردم از حرکات و نشانیات ایشان متفرگشته و قلب از سلطنت او از غارت یافت و چون ملاحظه نمود که فرزندان برادرش مثل گریختن را که در حقیقت ولی نعمت و بپس گشت حشمت او و خاندان او بود از بیخ و تحت محروم و از دنیا بی مایوس ساخته سلطنت از غصب کرد و بر علی که علی مراد خان بودی کرد و بنیوان ولایت نمود زیرا که میتوان گفت کفر کرد و ادب و انصاف سلطنت بر علی مراد خان قرار گرفت و از طبیعت و فتوحات وی چنان بود که ایران چندین آرام خوابد بود و از جمله کسانی که در ایام محاصره شیراز با طاعت و فرط حداقت از یکدیگر میترسیدند یاقین بودند که بر خان پسر گریختن بودند اما اگر چه طاعت و شهادت انصاف داشت ولی ظالمی عداوت و نفی قتل بود چنانچه منقول است که علی مراد خان از قبول صادق خان و فرزندان و بعضی از امرای معتبر او خوا کرد و نه همین اغوا کرد بلکه حضرت گرفته خود با بالاک ایشان پرداخت و همین عمل مایه خرابی او شد و او را در دلی مراد و هم کرد و قصد جان وی را در دلی مراد نیز چون از وی متشکرم بود و بعضی را با در کرده جعفر خان را فرمود تا با تمام پدر و برادران خود او را عرضه بدار ساخت علی مراد خان چند ماه در شیراز اقامت و زبیده بجای اصفهان رفت و آنجا با بیعت ساخت جعفر خان و در ایام سلطنت وی ابتدا بملکوت نشو و نشد و بعد از آن با بایالت خسته مضبوط شد شیخ و پس پس خود را سردار لشکر ساخته بهر حد باین شمال و مغرب مملکت بدفع آقا محمد خان مامور کرد و در هدایت حال ظفر قرین روزگار شیخ و پس گشت تاخت بر مازندران آورده ساری را که دارالملک آن بلاد است تصرف آورد و امیر قنبر از وی به نیت یافته با سربازان و کسب فوجی به سرداری محمد ظاهر خان بقاقت او فرستاده شد لکن راه عبورش را زوده تنگ و سخت بود و مردار لشکر طریقه حرم را فرود گذاشته کسی بجای نطق آن راه نگذاشت نتیجه این شد که جضم راه فرور بر گرفته قطع مراد و دولت و لشکر نمود و بعلاوه راه وصول و خیره و آذوقه برادر وی محمد ظاهر خان بست چون خط و سخن خود را در و پیدا شد خواست مراجعت کند اما حاجت مکن بود و اجمالا آنیکه آقا محمد خان بر وی حمله برد و او و غالب لشکر باین اورا طعمه شیر ساخت و بسیاری را ایشان را در معرض اسارت آورد چند نفری که جان بدر بردند خبر از وی شیخ و پس رسانیده چنان بهشت عام شد که علی افغان را و از هم ستلاشی شد و شیخ و پس را علاج ساری و سایر فتوحات را با کرده بطهران رفت و علی مراد خان نیز در آنجا بدو پیوست علی رضا گوید که چون علی مراد خان از حقیقت حال مطلع گردید همان روز جمعی از سرکردگان سپاه خود را که در ساری بدون کشت و پایداری سردار را گذاشته در فرار و سبقت بسته بودند بضرر تحاق و متعطل ساخت علی مراد خان با آنکه در آنوقت بیماری صعب بر منرازش مستولی بود و هیچ چه آرام بر جو در و انداخت لشکری دیگر فراهم آورد و به نصرت مازندران گسیل کرد و خود نیز به نیت رفتن بدان سمت داشت که درین اثنا خبر رسید که جعفر خان که بنا بر قول ظفر رضا

ذکر وقایعی که بعد از کربلا در میان وی و او

باب ۱۳ ۶۳

در آنوقت حاکم حسنه بود و خبر شکست او را در ماندن در آن و شدت بیماری مزاج وی دانستند و دلوی سرکشی را برافراخته
 حاکم اصفهان را از استماع این واقعه خندان غضب بر وی علقه کرد که علی الغر غنیمت اصفهان بقتیم و او وزیر او و اطبا
 محفلت در آن دیدند که چند روزی سفر را بتعویق بنیدازد تا شدت مرض تحقیق یابد و اطبا گفتند که چون رفتن
 سردی بود و صعوبت شایع سفر مورث خطری عظیم خواهد شد اما اثری بر صلاح ایشان مترتب نشد علی مراد در حرکت
 آمده در بیت توتم نصر هزار و صد و نود و نه بجری در قصبه مورچه خوار بسافت سیل از اصفهان شتریش از
 حرکت افتاد و راه فوت او را مخفی داشته تا با اصفهان رسیدند و باین جهت باطاعت خانه اسباب و اثاثه سلطنت
 و فراخ معون ماند زیرا که بجز دشیندن خبر فوت او غالباً جمیع لشکر یکپاوی بودند با طراف متفرق شده بنا
 چادر و قنار و کذا کنند و طبیعت علی مراد خان خلایق اقبال است از قراریکه معلوم میشود صاحب قوت طبع
 و ثبات رای بوده است آخر جمیع قابل بهترین شاید کمالات انسانی است سموع افکار و در عهد علی مراد خان بر
 وقت اعوان آقا محمد خان او را ترغیب فتح عراق میکردند میگفت بگذارید این کور متخلف از میان برخیزد و بعد از او
 شاید کار مار و فقی بگیرد و از قوت علی مراد خان تا دور و جعفر خان با اصفهان بخیزد و طول کشید و درین مدت باقر خان
 حاکم اصفهان او حامی سلطنت کرده بر تخت برآمد و این مرد مجبول جابل چنین میناید که هیچوجه بسبب ایلیان شکست
 جوید نداشت چون جعفر خان رسید او کرم نجات و او را انعامت کرده گرفتار ساقی نند و با ضو بان علی مراد خان نش به
 زندان نده گفتند که یکم جعفر خان پیش از همه از وی متوهم بود و شیخ و مین سپهر علی مراد خان بود و لهند که ندی بوی نوشته
 از وی استمالت نمود و او را اطمینان داد و چون شیخ و مین بر قول او اعتماد کرد و نزد وی رفت او را گرفته باینجا
 ساخت آقا محمد خان بجز استماع خبر فوت علی مراد خان بر وعده و ناکرده با چهار صد یا پانصد نفر از ماندن در آن رود
 برون گذاشت و چون همیشه بر مساحت یا اردوستان خود یا از امرای که از هم گریخته بودند و از ویاد بود و بگریختن
 تمام روانه اصفهان شدند زیرا که میدانست که حفظ فیروزی و ظفر بر دشمن باعث نظام لشکر او خواهد بود و بعضی برین
 که در خفیه جمعی از اعاظم امرای ملک متواضعه داشت لکن وقت بحبت این قسم حلیا نبود زیرا که در فوت
 علی مراد خان آقا محمد خان در استرااد بود و اندکی پیش از دو ماه طول کشید که و او را اصفهان شد جعفر خان چون
 از آمدن وی اطلاع یافت چنان سرعت روی بگیرد و نهاد که اسباب و اثاثه و خزانه سلطنت همه تباراج او را
 و اراذل و بزدل و بدرفتار متوهم است که در جیبی که جعفر خان تهیه بساب فرار میکرد و چند نفر از امرای که در حبس بودند نیز
 آمده و از بنگاه باقر خان بود که شرح او پیش نگارش یافت و سلبب شورش رعایا اناس کشته اموال او را غارت
 کردند و باقر خان را بعلو و مجوسی جعفر خان حکم کرده بود و بر نند اما اموال خود را بر و زد و بد چون اصفهان آقا محمد خان
 بر تصفی و تمکین گشت جعفر خان باین سیر از ایلغار کرد و اگر چه در اطاعت صید مراد خان حرف میرفت لکن

ذکر اسرار و اعتقاد کرمچیان نزد

که خدا یان و کائنات را شهر دوم را با طاعت و فرمان برداری تعجب بنموده جعفر خان را با اوزار تمام وارد شهر کرد و بدو
از جمله کسانی که درین باب پیش از کتبمان بذل جهد نموده حاجی ابراهیم بود و بواسطه این خدمت کائنات سری جمیع فارس بدو
محتول شد آقا محمد خان بعد از فتح اصفهان بتادیسب طایفه بختیاری که در کوهستان حوالی آن ملک مقام دارند بمسیم
غزیت داده و چون کاری پیش برزد شکران او آن را با فال بدر گرفته علامت زوال دولت او دهند و او را
ر با کرده سرخو در کشتند لا هجرم بجانب طهران رفته و دوباره به جمع آوردی شکر مشغول گشت و چون جعفر ازین واقعه
اطلاع یافت توس غزیت بمبت اصفهان تاخت و چنان حاکم آن بلده چندی در ارک محقق شده بالاخره گرفتار
و مقتول شد آقا محمد خان مکر را عازم اصفهان و جعفر خان مکر را عازم فرا گشت و غالباً جمیع بلاد عراق بتصرف آقا
محمد خان درآمد در خلال این احوال اسمعیل خان برادر زاده کرمچیان که پدرس هم در عهد کرمچیان فوت کرده بود و از
جانب جعفر خان حکومت بهمان داشت لوای طغیان برافراشت و خسرو خان والی اردلان با فوجی کثیر از کراود
او را بدو کرده با جعفر خان مصاف و شکر ویران گشت و او و پیچنین لشکری که بمجا صره ریزه کشیده بود وقتی خان حاکم
بیزد را بر طرس تعجالت جنبه بمقابل پر داحت و بعد از آنکه جمعی کثیر از عساکر جعفر خان عرضده فنا و فو است کشند بلی نیل
مقصود و مراجعت کرد تا در ابتدای سال آخر ناپد شایش باز چرخش را انوری و دایعش را اسروری پیدا شد پس سرش
لطیفی خان کوهستان را در امنقا و ساخته و در عیناب آقا محمد خان فرصت یافته با لشکری کران بجانب اصفهان
تاخت و افواجی را که از جانب آقا محمد خان بجهت آن بلده قیام داشتند شکست تا بطولی کشید که خبر حرکت
آقا محمد خان ویرا بجو کرد که اصفهان را در با کند و آن ملک بعد از آن دیگر بتصرف زندیه نیاید یکی از نوخان که
که نمیتوان او را در و کرد و گوید که جعفر خان با رعایا مروت و با عزت و احابش به تواضع و عهده بانی سلوک میکرد
و طبیعتی حلیم داشت و بعد از انصاف مایل بود این تعریف از وقتی است که جعفر خان سرگرم باد و بختل و بالنبه
آرامی داشته است و اداره امور وی برای ور ویت میرزا حسین میکشست و مشا را لیه پدر میرزا بزرگ
وزیر عباس میرزانی نایب السلطنه است و او مردی بود عاقل و مهندب و از محترم ترین اهل روزگار خود و در
انظار و طبع و فنی تمام و روحی نهایت داشت و بر فرض سیکم این صفات سلسله منافع با چیر بانی گزار
وی بچوبت رسیده است ندارد از قتل ضعف نفس و جن و بدولی و حیانت و نقص عهده دانسته و این مثل
حرکتی که نسبت بیک نا مرای قدیم و دولخواه بان صمیم خود کرده و همین حرکت با مال مخبر جزایی خود شد تبیین حال این
محمد حسین خان عرب بدو میر محمد خان طبیبی در محال شرقیه کاشان سر عمار و وطنیان کشیده لی اعتدالی آغاز کرد حاجی علی
قلی خان کازرونی که از معارف امرای جعفر خان بود با طغای ایران آن طایفه ناز و گشت حاجی علی قلی خان فتنه را
فرو نشاند محمد حسین خان را بدست آورد و از جمله اسرا هزار و پانصد نفر سران و فراسانی بودند که بعد از آنکه بر دانه از

خویش را نکند و در ایشاک ایستاد برتسلوک نمود پیش تسلیم نمود و جعفر خان این قبول این عهد و پیمان نکاشی کرد
 از نو دنا اسلامه امر را گرفته ایشان را باز زندان بر نه حاجی علی قلی خان هر چه اصرار کرد که این عمل هم برخلاف قانون تربیت
 دوم قدس شریعت ملک و داری عهد و پیمان و این صورت موجب تعزو و خجرت وی گشته بابت خود راه کار زدن پیش
 گرفت و تهدید و وعید جعفر خان بحسب ممانعت او و سودی نخبید احتمال داد که در آنوقت عفو است و او را منع کند
 بعد از آن از نوی را طلب کرد حاجی علی قلی خان اطاعت نکرد پس شکری بر سر او فرستاد و بالاخره چند نفر نیز حاجی شاد
 الیه را فرستادند اطمینان دادند و حاجی را بدین در داد و بعد از آنکه جعفر خان قسم بقرآن خورد که باو ضرری نرساند به
 شیراز رفت و بجز دور و دوشیز جعفر خان بدین رعایت قول قسم بحسب او فرمان داد و بنابرین حاجی بنور را کسانکی
 هم مانند او رقیه بودند و عهد و پیمان کرده در افغانی جعفر خان یکدل شدند از آنجمله صید مراد خان بود که در اوایل عمل
 افغانی جعفر خان گشته بعد از آن او را محسوس ساخته فرمود تا ویران زندان اموال خود را بر و زود بدین کی افغانان را
 رشوه داده و بهر و غدای او کرد و چون هم در مزاج او اثر نموده تغییر در حالت وی ظاهر شد فیتیان استخلاص
 یافته در وثاق وی رشتند و سر او را از بدن جدا ساخته از دیوار کت بریزانداخته و بر کت شیراز معلوم شد که
 جعفر خان اگر کشند لطفعلی خان سپهر جعفر خان در وقت قتل بدین در کران بود و حرفهای که باین کار اقدام کرده بودند
 نامشای بر صید مراد افغان که از روز تا چند با بی شیر سلطنتش طول کشید چون خبر قتل جعفر خان لطفعلی خان رسید
 شیراز لشکری که با وی بودند از هم کینه سبب تفرقه شد و لطفعلی خان اطلاع بشیخ ابوشهر ناپا به برد و چندی بعد از
 ورود او شیخ متارالیندگی را بدو داد تا پیش از آنکه دم در کشد میرش شیخ نصر که تا چندی قبل حاکم ابوشهر بود و
 بنور در قید حیات است و صحبت نمود که در معاونت لطفعلی خان تقصیر میخورد و اندازد و حقیقت لشکر قلی که
 بحسب لطفعلی خان در بدو حال فراهم انداخته با جمیع تبعه شیخ نصر بودند و در شیراز نیز حاجی ابراهیم کاتر جمعی از کت
 و امرای ایل احشام را با خود جمع کرده دم انبوا خواهی لطفعلی خان میرد چون لطفعلی خان از بو شهر در حرکت آمد شاه
 مراد را بر صید مراد بالشکری کران بقابل و دی نامور گشت لکن علی قلی تبت خان که با حاجی ابراهیم مواضع داشت
 لشکران را بران باز داشت که سر در خود گرفته به لطفعلی سپه سینه و لطفعلی خان بدین توقف بجانب شیراز
 شافت و با بالی اتفاق کرده او را در دوشهر ساخته صید مراد در کت محضرت و لی هم با سانی بدست افتاد
 بر قتل رسید و چون حاجی علی قلی خان را که سر فرستاده فتنه بود با چند نفر دیگر حاجی ابراهیم اطمینان داده بود لطفعلی خان نیز
 عهد و پیمان حاجی ابراهیم را با ایشان استوار داشته هر یک را مورد عفو و عنایات و محل اعتبار و اعتماد ساخت
 حاجی ابراهیم سپهر حاجی با هم نام یکی را که خدا باین جبر شیراز است که در او اخر عمر بحسب کبر سن و فرط شوخیت از چشم
 انبیا گشته از کار افتاد و عیالی زیاد و معاشی کم از وی باز ماند نام حاجی با هم بنور در شیراز با احترام مذکور است

ع جلد دوم ذکر مال حال طایفه زندیه

و تکی که نادر شاه بشیر از رفت حاجی با شتم او را در باغ و گلشن ضیافت کرد و این واقعه چون مایه خود نمائی خانوادہ و کثرت
از شخص حاجی با شتم است حال خبر تاریخ حاجی ابراهیم شده است چنانچه میرزا محمد خان پسر حاجی ابراهیم کنار نذر حروف را
در بهمانجا دعوت و همین حکایت را تقریر نمود با جمله بعد از حاجی با شتم پسرش حاجی ابراهیم در اوایل عمر بکبر خدائی می کرد
محلات شیراز مضروب گشت و بزودی طبیعت مردانه و ملائمت مزاج و یکاست و نبات و نمکین فوق العاده
او سلب رفتی وی بر مدایح عالیه شد و بعد که گنجیان مضرب پدر داشت علی مراد خان که خدا فی حیدری می خانه را که از
منه شهرش است بوی تفویض نمود و خدمات شناسیده که در فراجعفر خان از اصفهان و توجه او بشیراز و در باب است
قلب با بانی و شیراز را بدو نرحمت به صرف وی داد و نمود چنانکه مذکور شد مایه مرید اعتبار روی گشته کائنات
خطه فارس یافت و نیز جرد و استهای که در دست او حق لطفعلی خان نمود و لطفعلی دارین مست ساخته او را غایت اغراض
ممودی و بدین سبب نام وی بلند شد و قصه چون لطفعلی خان بر تخت جلوس کرد هنوز بیست مرحله از محل زندان
طی نگزیده بود ولی چون در آیام بدر همیشه اشغال ملکی و امور دولتی اشغال داشت بجاری و افراد و خسته و یک
بدامور را آموخته بود و هم با تقاضا دوست و دشمن ابراهیم با لی ملکات بشجاعتی راییه الوصف امتیاز داشت تا
حسن طاعت و جمال اوصاف و شمایل غلافش بجهت کش خاطر و جلب ثواب میا و شده بود و قاضی کشیده و امانا
خوش آیند و اگر چه تن و توشی با دینک داشت اما قوی و چالاکت بود و در رفون سواری و قوا این سپاهیکر کسی
با وی دم مبادات نرزی و هم در مدایر نامه ملک واری از یکنان با پی کم نداشتی و در بسیاری از اوقات
لوازم حدائق و فراست یا مراتب شهادت و جلادت از وی ظاهر شده بود و قبل از خروج بمعارض سنیته
سلطنت با زیر دستان بروت ریستی و با یکنان با مهر و حفاظت سلوک نمودی ولی چون بر تخت برآمد
تغییر یافت و عاداتش را بتبدیل پیدا کرد و فرور و استبداد جای حلم و سکونت گرفت شکرانه احسان و آخری
که بحسب حاجی ابراهیم داشت جوشت و سود و وطن بدل شد و اصل هنوز لطفعلی خان بر تخت است و رنایه بود
که آقا محمد خان بقصد وی در حرکت آمد جنگی در حوالی قریه هزار و بیضا که درشش فرسخی شیراز است واقع شده
شکست بر شیرازیان افتاد و لطفعلی خان بشیراز اندر که سبقت آقا محمد خان او را احصار و ادولی بعد از آن که از
یکجا و تنجوا و زکوشش بهیابانده کرد که بلکه در استحکامات شهر آری تاجری رسی رساند محاصره را موقوف و بجانب
طهران که در آنوقت دارالسلطنه او بود و مراجعت نمود سال دیگر لطفعلی خان چون کمان داشت که خصم دوباره
بردی خواهد یافت متهمه سباب مقاصد می بسزا نمود اما آقا محمد خان در آنسال امرا از باکیان شغول بود و لاجرم لطفعلی
خان چون سبالی جمع دید بوس تخیر کرمان و دند مریدین خان که یکی حاکم آنجا از نهادش سر برز و زنستان نزدیک
بود و موسم جنگ گذشته و الی کرمان نیز سیر می فرساده و دم از انصاف و اعطاعت زد و خارج سالیه متقبل شگفت

بر فرمان که صادر شود آنچه لازم فرمان بردارست معمول خواهد داشت که آنکه او از حاضر شدن بدر بار محاف دارند
میزان مایل نیز قبول این مطالب رای زندگان لطفعلی خان ابا کرده و بحضور وی فرماد و چون خواهش وی صورت
نیافت شهر کرمان را محاصره کردند و در میان سخت بود و چون برف بر زمین نشست راه وصول آذوقه بار دوم شد
گشت غالباً جمیع اسبان و بسیاری از لشکریان از بروج و سرما غرضه تلف گشتند چون کار به نهایت رسید و عساکر
بجای آمدند بالاخره بزبان آمدند لطفعلی خان با چار شده بی مثل مقصود محاصره را برداشته بجانب شیراز عتلا
عوبت العطف داد و در جیشی که بغرم تنخیر کرمان از شیراز حرکت میکرد یکی از برادران که کوچک خود را که هنوز
کودکی بود نام حکومت گذاشته سر رشته امور شهر و ملوکات را بحاجی ابراهیم معوض ورج و باره و سپاهبانی که بجای
قلعه امور بودند بهر بخور دار خان زند و صیانت ارک و یکی دیگر از امرای زندیه محول فرموده بود این ترتیب اگر
چیز بخت رفع خیانت بود اما نایب خیانت شد بط مقال که برخیزد از خان مردی ضعیف العقل و مغرور بود و چون
امارت لشکر علی الاعمال داشت از حاجی ابراهیم متوقع توقیر و تعظیم بود و چون حاجی ابراهیم مابین صورت تن
نمیداد و سبب عداوت برخیزد از خان گشته در صدد تصفیع و خرابی حاجی مشارالیه برآمد ولی اعتنائی بخود را از
آنکه از امرای بزرگ زندیه است سند ساخته او را بجایانست و خود سری در نزد لطفعلی خان منسوب داشت
بنوعی که اگر بم لطفعلی خان بروقت اعتقادی باین چنان نبود و اما در خاطرش اثری تمام کرد و بعد از مراجعت از کرمان
از همه اعمال و افالش ظاهر بود که آن احترام و اعماوی که سابقاً بحاجی ابراهیم داشت نداد و قبلی پیش ازین نایب
واقع اتفاق افتاد که چنان سبب ضعف و ثوق حاجی ابراهیم بالنسبه لطفعلی خان شد و آن این است که خیال بچه کار سن
رفت جمعی از مردی را که کمان میرفت در قتل عیفر خان اتفاق داشته اند لطفعلی خان بشفاعت حاجی ابراهیم از جرم
ایشان گذشت بود و از آنجمله میرزا احمدی نامی تخلصی بود که در ایام جعفر خان منصب لشکر نویسی داشت و وقتی معلوم شد که
مبلغی از مال و دیوان را مال خود داشته است بکلمه او شاه کوشتن را بریده و پرده احترام را دریده از علل منزل
و کمال خود تحولش ساخته در روزیکه جعفر خان را بریده از دیوار درکت بریزد افتد مردم مضطربها بر سر آتش کردند
و از آنجمله رفوا بود که میرزا احمدی بان مقام دو گوش از قاطع نمود اما خود میرزا احمدی همیشه از فعل انگار دوستی
و حاجی ابراهیم چون او را بیکناه میدانست در نزد لطفعلی خان امرای دربار را خلعت داد و در آنجمله میرزا احمدی را
نیز با ذکر آن سال ساخت انجیز باد لطفعلی خان رسیده و مطلب و فرستاده او را بر این عمل قویج و سرزنش کرد و
گفت همین کفایت نیست که فغان دیدر را بخشیدی که حال بر جوار داده که بعد از کشتن وی این عمل شنیع با وی کرده
ایکونه سلوک میکنی لطفعلی این تفریح عرق حیثیت بچون آمده از نزد او در بار گشت و مطلب میرزا احمدی فرستاد
مفولست که چون میرزا احمدی حاضر شد لطفعلی خان از او پرسید که اگر کسی با پادشاه دولی نعمت خود بد کند سزای چنان

این طاعونی که آن
رستخیز چند ماه بعد از
جایی از بیم ایرانی
باشد، مارغای نام
حقیقت داشته
گفت اگر هم این بیت
شاعری کرده
المصطفی

جلد دوم ۴۸ ذکر احوال الطغلی خان زند

شخص حسیت گفت چنین کس ایامی زنده زنده سوزانید لطغلی خان گفت آن کس توئی و حکم کرد تا او را در تالش انداختند
 خبر حاجی ابراهیم فرستادند تا اوقتی رسید که کار از کار گذشته بود حاجی ابراهیم این کیفیت را بمولف و راق و بهر مطلق
 کرد و سوگند یاد کرد که شخص مزبور را ازین بخت بری میداشت و همچنین گفت ازین آن روز که این قضیه اتفاق افتاد
 دیگر اعظام الطغلی خان قطع شد باجماع عدم و وثوق پادشاه و وزیر بر همه کان ظاهر گشت اما الطغلی خان جرئت برافرا
 و اہلاک حاجی ابراهیم نمی کرد زیرا که بجای او روحی که در مزاج ابالی شیراز داشت حکام بلاد و امرای قبایل و ایلات
 با وی از در مصافحت و موالات بودند و معظم افواج پیاده نیز در سخت برادران وی بودند و چون از کردار او در کار
 الطغلی خان ظاهر بود که نظر فرصت است و حاجی ابراهیم را بقول جزا و زوی جز مرگت امید یی نمایانند از حق بنیاد و حکومت
 وی جازم شد و ضام امور بدین روش و سیاق بود که لطغلی خان غم اصفهان ننمود و بر همان بنی که در وقت سفر
 کرمان ترتیب داده بود دیگر باره حکومت را بقتیم کرد و بر خوردار خان و حاجی ابراهیم برقرار سابق بر مثل خود معین شدند
 و حراست ارتک را نیز بر محمد علیخان زند گذاشت باین خیال که حاجی ابراهیم در مضیورت مصداق ماری خلاف نمی
 تواند شد و باین همه درحیثی که اردو در شرف حرکت بود فرمان داد تا حاجی ابراهیم پسر بزرگ خود میرزا محمد
 که هنوز سنی نداشت که قابل خدمت باشد ملزم رکاب سازد از خبر حرکت حاجی ابراهیم را اگر هم قبل ازین بشکلی بود برتفع
 شد و یقین کرد که بعد ازین از الطغلی خان امید چیزی نیست لهذا جزم کرد که خیالی را که چنین نماید ملی در خاطر داشت
 انجام داده شهر را با قاصد خان بسیار و در جهت هاییکه باین مولف و راق و حاجی ابراهیم درین باب اتفاق افتاد
 همیشه حاجی میگفت که یکی از مقاصد کلی وی از خبر حرکت استخلاص ملک بود از صد مات جنگها و یکم مصل بر سلطنت
 برپا میداد و یکس هم بجای از صد و دی از پاسبان دزد و دغل بک نداشت در اینکه زندی بر تخت باشد یا فخری لاکن همه
 طالب بودند که ایران بزرگ و قوی و آرام باشد شاید حاجی ابراهیم خیال کرده است که ازین خیانت فقط کاری
 باید شود زودتر می شود و ولایت هم از شاق و متاعی که بر جنگهای دونا نود بر سر پا و شای می تصور است مصون
 خواهد بود اما هیچ شک نیست که مقصود اصلی حفظ جان خود بود زیرا که هیچ وجه وثوقی به الطغلی خان نداشت و
 میدانست که دشمنان بسیار دارند که علی الاصل در فکر استیصال وی هستند و از حرکات لطغلی خان هم معلوم کرده
 که بخوانیکه اعدای او در حق او گفتند از جنگها باید روشن کرده است باین خیال استخلاص و حفظ خود افتاد و در دست
 آقا محمد خاں زامای حمایت خود است بالآخره بر مقصود فایز ابا بعد و کفران نعمت منسوب گشت ^{الفصل} چون
 خان چند منزل نشیر از طرف اصفهان حرکت کرد حاجی ابراهیم بعز و در خان و محمد علی خان را بهانه شورت ملی دعوت
 کرده و بعد فوجی را ابالی شهر که فراهم آورده و برادر کوچک خود محمد حسین خان سپرده بود بدو این که خونریزی نشود
 امرای مزبور را گرفت و خبر انواقعه را به عبدالرحیم خان برادر دیگرش که در اردو و طغلی خان بود فرستاد و قتی این خبر
 رسید

رسیدار دوی لطفعلی خان در حوالی قریه و پنجشنبهی نهمه مقام داشت و لشکر آقا محمد خان نیز در قشقه بود و سردار لشکر آقا محمد خان
برادر زاده افغانی خان معروف بابا خان بود که در آنوقت بیست و دو سال عمر داشت برادر حاجی ابراهیم انجیر را
در استان غزو و امرانی که با وی هواصنه داشتند فرستاد و قرار برین شد که چون ظلمت چهار تا فراتر که بعضی از
تنگینان اطراف سرایر دوی لطفعلی خان شلیک کنند و علی الفور نعره و غوغا بر آید و همین علامت اجتماع یاران شد
بجز و صدای تنگناک اول از هر طرف آمد و غوغا بر خاست و لشکر فرج فرج و در حرکت آمد لطفعلی خان ازین مقصد تعجب
کرده بر آنست که گسائیکه نزدیک بودند متعاقب یکدیگر بجهت شکشاف حال فرستاد تا بالاخره فرستادگان وی
مراجعت کردند و او را گفتند مصیحت درین است که بر حسب برآمده جان بدر بر و از آنرو که لشکر این بقصوت بر خاست
از لطفعلی خان هر یک از سرداران را طلب کرد کسی متابعت ننمود و گر طعاسب خان فلی و بقضاوتن و دیگر که با وی ماندند
لنذا بجای آنکه بنور شیراز در دست است با این شرومه قلیل آنصوب الیغار کردند و دوم حرکت جزا چه واقع شد
بود وی رسید آنچون بقدر رسید نعره و دیگر وی پیوسته بود و از زحای سزده ناپست قله سیراز برآمده و بخانی
زجاجی ابراهیم فرستاده سلب و قویج انحرکت را سوال کرد حاجی ابراهیم گفت لطفعلی خان کجاست که من بر آید و تو
با تو تورا و دیگر بجهت سلامتی خود ندانم که اگر لشکر از آن ملک آواره سازم و بجا و بگو که امیدوارم شیراز بکلی قطع کن
و اگر باین خود را بخواهی بگریز تا لطفعلی خان که درین عرض مدت باز جمعیتی از لشکرانش با وی صمم شده بودند بر این
سخن چندید و گفت این خان هر چه باشد شخری است و معانوان او چند نفری از سوخته و بالی با زار ندانم تا بمتعاقب
سپاهیان بهادر که آمدند این گفت و سحر را حصار داد حاجی ابراهیم چون حال بدینوال یافت لشکر این لطفعلی خان اعلام
کرد که هر کس تسبیح و خیال خود را که در شیراز هستند دوست دارد و باید از لطفعلی خان دست کشیده علی الفور بجانهای
خود روند و الا قارب و بالی ایشان عرض ملاک و بوار و اموال ایشان در معرض خسار و دمار خواهد آمد چون
عساکر لطفعلی خان که همه در شیراز حلقه داشتند انجیر بستند و از سردی پاشیدند و او از روی اضطراب با چهار پنج نفر
باو شهر که بخت و لی بر خلاف مامل شیخ ابو شهر را چون از دوستان حاجی ابراهیم بود با خویش از در معاد است
لنذا بنذر ریک شتافت حاکم آنجا مقدم آورد که امری داشته بقدر امکان در اعانت وی کوشید و ازین جهت
محدودی با وی فراهم آمده بفرم شیراز در حرکت آمد ابتدا در قریه ننگستان با شیخ ابو شهر مصاف داد چون تمام
فریقین دست داد و سواره که مصحوب رضا قلیخان بود او را در با کرده لطفعلی خان پیوستند و سیاه پوش شهری چون
جنین دیدند بالی آنکه دست بشیر بر آید پای بگریزد و داشتند و جنگ و دیگر بار رضا قلیخان برادر حاجی علی خان کابنده
بود و حاجی علی خان بعد از چندی که لطفعلی خان جرم او را بخیبانه از روی اضطراب خود را در سخت حمایت آقا محمد خان کشید
بکباب آورد و برادرش رضا قلیخان حکومت کارز و نداشت و در وقتی که لطفعلی خان از نبراز بجانب و شهر

مسکین رحمتی خان نیز بر قدری از اسباب و چند سرباسب و از تباراج بر دو بدن سبب چون لطفعلی خان را بجهت کرد
 با وی مصاف داده و او را که قمار و از ویده نابینا ساخت این عمل ضرر کلی بجهت او داشت زیرا که خاندانی قوی را با خود
 خضم ابدی ساخت و دیگر از میلی که مردم سبب جوانی و رشادت و مصائب وی داشتند کاست با تجمعه بعد ازین
 فوخت قدم جرت پیش نهاد و مهمبت شیراز را طایعار کرد ولی چون نتوانست داشت نه تفکات چی نمیتوانست سحر را
 محاصره کند باین خیال کرد که اطراف شهر را گرفته راه وصول دوقه را بر ابا بی بر بندد و دوقه رفقه جمعیتی نمایان با وی فرام
 شدند اما جلادت و مساعی وی با تدا پر حاجی ابراهیم نیامد این واقع که مذکور میشود طبیعت این مرد که بخواهد بر دور کار و
 نادره و بهر خود بود معلوم میشود بعد از آنکه در سال گذشته لشکر لطفعلی خان در حوالی اصفهان از سر وی پشیدند در دم و بر وی
 شیراز را بجهت کردند و در آنوقت در خود شیراز بقدر و اندازه هزار عساکر اعلیایت بود و اینطایفه نیز که از اصفهان را
 کردند هم فرزند افواج پاده که حاجی ابراهیم از دکان دار با کسبه فراهم آورده بود خوش افواج اعلیایت میشدند لکن حاج
 مشارالیه فقط امید امانی که داشت ازین طبقه بود و بسبب اینکه اعلیایت که توأم خود را در دوام دولت زندیدند
 محال بود که مطلب حاجی تن در دهند زیرا که مقتضی و او این بود که سلطنت از نندیه بقا بجا نینقل شود و چون بعضی
 که با وی موافقت نموجو اهند که در غم کرد که اسلحه و یراق ایشان را گرفته از شیراز بیرون کنند تا پیر لاند این کار در تپان
 تمام کرد چنانکه از طرف مخالف کسی بوی نبرد و حکم کرد که چنانکه از پشت سرای وی بدر و از شهر راه داشت این
 ساختند بعد از آن خبر افواج اعلیایت فرستاد که در وقت مخصوص حاضر شده از انعام حاجی بهره ور شوند و چون
 در وقت موعود حاضر شدند ایشان را دسته دسته داخل سرای کرده یراق ایشان را گرفته و از دور دیگر بیرون فرستاد
 از در و از شهر خارج میکردند جمیع را بهمین قسم بدو این که انعامی با خود نریزی شود از شهر بیرون کردند و بعد ایشان
 گفتند که در دبات و اطراف شهر مسکن سازند و ایشان را چون اسباب نیازت و مقادیرت نمود و لا بد اطاعت کردند
 بعضی از ایشان را لطفعلی خان ملحق شده و بعضی در جا باینکه بجهت شان معین شده بود سکونت ورزیدند مع القبه حاجی ابراهیم
 چون شیراز گرفت صورت افتد را با قاصحان نوشت و او صطفی قلی خان نام افوجی قوی بهر دوی فرستاد و اما لطفعلی خان
 بران فوج تاخته بعد از محاصره بستی صعب ایشان را شکست آقا محمد خان ازین خبر براس نمود و شکری علی قدار الکفایه بهر داری
 جان محمد خان رضا قلی خان بدان صوبه کبیل کرد و چون این لشکر پیش از رسید عساکر که در آنجا بجز است شغال است شدند نیز
 ایشان سینه بدفع لطفعلی خان در حرکت آمدند بنا بر قول علیرضا مؤلف تاریخ انقراض دولت زندیه که شیراز را لشکر
 لطفعلی خان نیاورده مساوی بودند که جمیعت لطفعلی خان از شیرازین لشکر کمتر بود اما لطفعلی خان براس بخورده مذا
 مبارزت خضم را داده گشت و لشکر خود را را که در جمیعت خود را میان باغات کشید بدو جهت یکی وضع خوب
 بود دیگر اینکه عدد جمیعت خود را از دشمن پوشیده بداد و در ابتدا نظر دشمنان را بود و لشکران لطفعلی خان ازین میفرست

ذکر احوال لطفعلی خان زند

باب ۱۹ ص ۷۱

از جمعی برداشتند و قدری نیز ایشان را تعاقب کردند تا لطفعلی خان که از کیاست و خدایتی که لازم داشت و سردار است
 بهره کامل داشت دید که حشم تاراج اردوی وی مشغول است لهذا فرصت غنیمت دانسته با فوجی از سواران که پیش از
 برآیند کی فراجم آورده بود برایشان تاخته متزلزل منظم ساخت لشکریان یکسره نیز چون این صورت دیدند بر حرا
 افروخته بر دشمن تاختند نیز سبکی کامل شکستی فاحش برایشان افتاد و از جمله اسرا یکی بدست افغان و رضاقلی خان قاجار بود و
 ابراهیم از استماع این قصه متوحش و مستغش شده با قاصد محمد خان نوشت و الحاح کرد که خود بدفع این غایب نهضت کند تا
 محمد خان با لشکری کران بجایب شیراز در حرکت آمد بعضی کونند چهل هزار لکن این اعراف است اگر چه محبت قاصد
 خان نسبت لطفعلی خان نسبت حد بر یک بود و آقا محمد خان از قرار که معلوم میشود با حدیاط حرکت میکرد و از زمین معلوم
 میشود که از بهادر بهای حشم اندیشه تمام داشت و درست دانسته بود و در چهاردهم توال هزار و دویست و شش هجری
 بقریه باین رسید و از باین تشریف احوال شست میل تا اصطخر سی و یک میل مسافت و از بهیم خان نامی را با جمعی بجا رست
 باین باین و البته بجا است لطفعلی خان را بعد و دی چند که حدوشان هزار و سیصد و خورده بر لشکر که از سی هزار فزون بودند و
 اول ظایه آن لشکر را بر محبت نمود و به بهیم خان و جمعی کثیر از عریان وی را رخصه مستیساخت و بعد از آن بر محبت ندکان
 تعاقب نموده تا وسط راه و ایشان را دو و ایند تا یکی شب و براسی که از جانب نیربسیان در سایر سپاهیان افغان و عربی
 که نام آواز و شجاعت لطفعلی خان و در خاطر مانگنده بود و همه دست بهم داده چنان چشتی و رار و و روی داد و که با
 تمام لشکر را پکند شدند و لطفعلی خان تا قریب سر بریده آقا محمد خان تاخت درین اتان میرزا فتح الله اردلان را یکی
 از امرای لطفعلی خان پوسته بود و باو گفت که آقا محمد خان نیز با فراریان قدم برداشته مصیحت درین است که
 لشکریان را از جنگ مانع شوند زیرا که چون کسی دیگر نمانده جو ابرات و خواجه مملکت در آن شب تا تاراج عساکر
 شد لطفعلی خان این قول را باور کرد و حکم داد تا دست از حرب بردارند و داخل خراک و شای نشوند سپاهیان اطاعت کرده
 نهیب و غارت اطراف دیگر و مشغول شدند بعضی برآمدند که میرزا فتح الله در آنچه گفت صدق می نداشت و دیگر
 گویند که باموس آقا محمد خان بود علی ای تقدیر چون صبح طلوع کرد صدای توفان برخاست و بر طرفین معلوم شد که آقا
 محمد خان بر جای خود است و او را شنب از جمعی خود حرکت کرده بود زیرا که چون دید محال است چاره بجز تفرقه
 لشکر بود و با بعد و دی از قولان پای ثابت افشرد و چون از قلعت حدود همد نظم سپاه و بمن مستحضر بود با تینمین و
 که رویداد خود را بر جای داشت لطفعلی خان چون از خواب غفلت بیدار شد و جای قرار نیافت بنباب تمام وادی
 پیو و حرکت لطفعلی خان را که با بعد و دی قلیل برگردیدی انزه تاخت نمیتوان گفت که از روی توری بود که نتیجست
 زیرا که ظفر محال نبود لطفعلی خان از و بجز محبت میداشت که در لشکری مثل سپاه آقا محمد خان همین که مرج و مرج راه یافت
 غالباً چاره پذیر نخواهد بود و همچنین بر او معلوم بود که در آن اوقات جمعی از امرای مبتایل هنوز باین او و آقا

تاریخ
 تاریخ
 تاریخ

آقا محمد خان متروک بودند و از وقایع گذشته ظاهر بود که امرای مزبور همیشه قهقاری وقت عمل نمیدادند و متابعان ایشان نیز در متابعت کور کورانه کار میکردند بنابراین امیدواری بود که یک نفر شایسته بر دشمن همه را بجانب بی مایل کند و همان سببیکه بحسب استیصال ای فراهم آمده بود اسباب خرابی حریف سازد و در پرتاب عده کرد و آنچه از حربه سپاه بود مرعی داشت تا مقدر لشکر دشمن را بجای از بیم پراکنده ساخت و همین فرضی که این نفر بدست آورده حمله بارود برد و مالک بر کباب و هم ریخت و افروزی دارد و انهایه در وقتی که مقابلید فتح و فیروزی را در چنگ گرفته بود یکی از اتفاقاتیکه مکرر سبب انقلاب دول و ممالک شده است روی داده طعمه را از دهن وی ربود فلان اکایا فدا فلان و فلان باین انسان اگر چه خلافت لطفعلی خان در یو واقعه تسخیر فیروزی بود اما ثبات و سکانتی هم که از آقا محمد خان ظاهر شد او را شایسته و سزاوار تاج و تختی که باور میداد ساخت و در هنگامیکه عجب و هراس بر شما بران غلبه کرده سزا پانی شما خند خود داری و غمی آشکار کرد که مخصوص بخود او بود و در ایام بعد دوست میداشت که از وقایع این زمان صحبت بدار و مفوضت که مکرر میخواست که کار بزرگست که شایسته است که در اینجا ایران بحسب دستور العمل اعصاب و نارس آید کان نقل شود اول تدبیر حاجی ابراهیم که بمردوشی از نوک و کسبه شیراز گرفته و تا چند ماه در مقابل لشکریان و جکیوان ملک نگاه داشت و دوم بهادری لطفعلی که با چهار صدها یا پانصد نفر جرات کرده خود را بر روی هزار لشکر زد و دیگر شایانی که من خود نمودم و در وقتی که لشکر از اطراف میگردیدند از جای خود حرکت نکردم و آن سکونت خاطری که در کجوه جعفر حکم دادم تا موزن اذان گفت تا هم لشکر من و هم عسکر دشمن بدانند که من بی پروا از آنچه واقع شد بر جای خود برقرارم مع الفضا لطفعلی خان بکرمان کریمیت و در اینجا جمیع عساکر مشغول شد آقا محمد خان بشیر از رفته علی القوری و سواره بسواری و علی محمد خان و جعفر جمعی پیاده با عبدالرحیم خان برادر حاجی ابراهیم متعاقب لطفعلی خان با مودر و خنجرهای که بر و لطفعلی خان جمع شده بودند قطع امید از وی کرده پراکنده شدند و لطفعلی خان بجز انسان که بحسب ممالک حراسان بعد از نفوذ نادر شاه توزیع یافته بود و در برابر کوشه آن امیری لاف خود سری میزد و یکی ازین امرای میر حسین خان حاکم طبرستان را پناه داد و چون لطفعلی خان شنید که آقا محمد خان استحکامات شیراز را خراب کرد و دوباره بواسطی تخیل افولایت از نهادش سر بر زد امیر طبرستان را به دوستی تن از مردان مدد کرد و لطفعلی خان باین حمله چند نفر از یاران یکدل که در سراسر ازمراه بودند بجانب بزرگ عطف غنای نمود علی قلی خان فوجی بر سر راه وی فرستاد و لطفعلی خان برایشان باخته نمریت داد و این فتح را فاسحه اقبال الهی است با شتاب بر سر فریاد بر تو که در بند سامان فارس اعتست مرکب باشد و انفرید با بصرف آورده دوستان خویش را اعلام نمود زیرا که او را هنوز در خفیه دوستان بودند و چون خبر فتوحات او را باغوا شنیدند شفا با دم از هوا خواهی او زند و در اندک مدتی با بنزاد و پانصد تن در اب جرد را محاصره کرد و با بجز و از شهرهای مشهور است و اگر چه حال از بزرگی عظیم

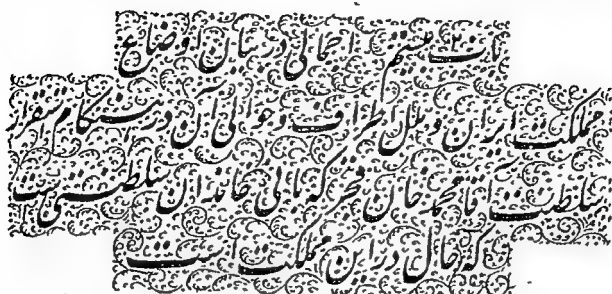
افتاده است اما هنوز از بلا و محتره فارس محبوب است ایلی آن اندوه ناپائیزه هزار میرساند چون خبر بروز لطفعلی خان دوباره هم از اول طهران رسیده بود لشکری کران بسرداری محمد حسین خان بدافع او مامور گشت و حاجی ابراهیم نیز فوجی از لشکریان مصحوب برادر کو بیگ خود محمد حسین خان با بداد قلعه کیان دارا بجزد فرستاد لطفعلی خان چون تاب مقاومت در خویش ندید لاچار محاصره را موقوف کرد و بقریر و رو نیز که قلعه محکم داشت رفت بعد از چند روز که دو خود روی ایشان نمود بالاخره از روی اضطراب در میدان مصاف داد و چون غلبه و غنیمت ناپدید بود و مغلوب گشته بار دیگر با طبریس پناه برد حاکم طبریس دیگر باره با وی از دهر و حفاظت در آمد تا آنکه رسید که این دوستی که حسیب است احوال لطفعلی خان بخوبی بدید شد شاید که موجب خرابی خود شود لهذا وی را نصیحت کرد که بقصد باز رفتن از تیمورشاه و پادشاه افغان استعانت جوید لطفعلی خان قبول امتحانی کرده بدانصوب صرف عنان غنیمت نمود اما هنوز چند منزل طی نکرده بود که خبر فوت تیمورشاه بوی رسید در تاریخ علی رضا مسطور است که چون خبر فوت تیمورشاه لطفعلی خان رسید متروک شد که چه باید کرد که درین اثنا کاخ خاندان محمد خان و جاکیر خان امرای زمانه شیر که ضلعه شری کرمانست و وصول یافته اسدغالی حضور در آید و تقبل شده بودند که اگر مراجعت کنند بقدر امکان در مدد کاری و خدمتگذاری وی بکوشند باین برادر شرافت و چون معدودی سپاه برود و خود یافت جرئت کرده بغرم تنجیر کران جلوریز گشت و با لیلیار تاجپوش کران رسید بعد از ورود بدانصوب عبداللہ خان غم خورد که مردی بهادر و در جلد است از جمیع محصولات می برانست قیاز داشت فرمانداد تا با یمینه دیگر از جانب دیگر شهر تاخته و نزد بانها گذاشته لی آنکه محصولین دریافت شوند از دیوار بالا برآید بشهر اندر دستند و مفاصله مستقیمین قلعه تاختند اگر چه با خیال قلعه کیان پای ثابت فشرودند اما بالاخره مجبور شده بارت پناه جفتند و آمران نیز بر روی از دست دادند محمد حسین خان قراکوزلو و عبدالرحیم خان برادر حاجی ابراهیم فرار کرده بسیاری از مردم ایشان بقتل رسیدند جمیع اسباب و تانیه ایشان بچنگ غنیم افتاد لطفعلی خان دیگر باره نام پادشاهی گرفته سک و خطبه بنام خود نمود علی رضا گوید خوش درخشد ولی دولت مستجل بود چون خبر متوجه شدن کران مسعود آقا محمد خان افتاد با تمام لشکر از پی اسر داد آن نصیم غنیمت نمود لطفعلی خان از نایابی لشکر خضم براس بخوراده اند و محتانی مقابلت گشت و چون در بدایت حال در بعضی کرد و دارهای دو طایفه نظرقرین حال اساکر لطفعلی خان شد و دیگر گشته پای صابون فشرودند و در مراسم حصار داری لوازم جلا داد و اصطبار ظاهر ساختند لکن بعد از آن چهار ماه ایام محاصره طول کشید و بن و دیوان بر حال قلعه کیان راه یافت و اختلاف آنرا در لشکر پیدا شد فوجی از پادگان که بجز است بعضی از بروج مامور بودند بر چهار بقصر و پیش او پیش از آنکه لطفعلی خان ازین خیانت اطلاع یابد بقدر دوسه هزار اسپاهیان آقا محمد خان داخل شدند لطفعلی بجزو شکنیدن این قصبه بی محابا بر سر ایشان تاخته و بعد از گیر و داری سخت غنیمت را از قلعه براندازان این افرختی بود که وی را

محمد حسین خان بدافع
ابراهیم خان تاجپوش
سید دراز در خود پناه

دست داد و نجفعلی خان خراسانی که در حضرت او اعتمادی تمام و بجا است ارک شهنشاهان داشت در جزو جضم سارن کرده و از یک طرف ارک که بجانب شهر صالح داشت در وازه را کشوده آقا محمد خان ده و دوازده هزار تن از لشکران خود در ورن فرستاده و خود با بقایای سپاه متعده را و ایشان کشت لطفعلی خان را چون صورت واقعه معلوم شد نوشت که بلکه مانند اول دفعه برجریغ غلبه آورد با غرضی را بخیزم دشمن را روی نهاد و کارزاری فوق العاده نمود ولی اکثر جضم بر نیامده بعد از آنکه ابطال مایشت محمول ما مغلوب شدند لابد شده روی از سر که تافت آقا محمد خان مراد و تاسا بر دور کرمان پرنده و دزد و بر در وانه فوجی از مردان قوی داشت مکرید و اسطه ابواب را بائی و طرق کجاست بر لطفعلی خان مسدود سازد و لطفعلی خان خود را از هر جانب بسته کند بلا یافته مردانه نرم و تاسه ساعت در میان ما اندازد و خود در دو چوین شب در انداخته چل خود را بجانب شهر رسانیده و تخته چل را کشیدند و با سینه فخر خود را بر پاشمن که بر دور شهر بودند و از میان ایشان ثان بدر برده بجانب بر ما شیر بدر رفت روز دیگر که آقا محمد خان از فرار لطفعلی خان استحضار یافت بایر غضبش نامه کشیده خرم بوز زندگی امانی کرمان کشت قریب هشت هزار از غور است و اطفال مردم را بسیار میان خود مانند غلام و کنیز بخشید و جمیع مردان بگذر از جنگ و می بکشند یا کور کردند و مقتول که حد و کسانیکه از چشم نماندند بهشت هزار رسید و عدد قتل نیز ازین متجاوز بود کسانیکه درین بلعینا کشتند بسبب جرم کسی یا که ریخته بود بلکه درین جهت که دست جلادان از کثرت عمل از کار ماند گویند آقا محمد خان کرم کرد و کوفه مخصوصی یعنی چندین چشم از برای او بر نهاده و بچای سباده اندازد بسیاری از این مردم هنوز زنده اند و بعضی در اطراف به سوال بر و زکار میکشند و بعضی از کشت محظوره است که شخصی را که در خدمت لطفعلی خان منصب شای فرایین تمام با او مقوض بود و بجهت آقا محمد خان آورده آقا محمد خان ویرا معاتب ساخته گفت چگونه جرات کردی که بچون من پادشاه از جانب لطفعلی خان فرمان نویسی منی گفت من در خدمت او بودم و او حاضر بود و تو غایب آمدی پس من از وی در آنوقت پیش از خوف من از تو بود و پادشاه غضب رفته حکم کرد تا دستهایش را بریدند و چشمهایش را بر کنند و در دیگر کس ویرا طلب داشت و گفت شب گذشته پیغمبر را در خواب دیدم آنحضرت مرا بر عملی که باید کرد فرمود اکنون بگوی تا در جبران خاطری چه توانم کرد میسر گفت پدرم را را داده است که اگر از جنگ اهل امان باید بقیه عمر را در نجف مجاور قبر مقدس علی شود پادشاه فی الفور حکم داد تا قاطر و حیمه و سایر ما محتاج سفر را بجهت بی قتیار کردند و رسید توانم نقد نیز برای وی فرستاده درخواست کرد که از آنچه با وی رفت بگذرد و پادشاه از دوازده و عا فراموش کند مع الحدمش چون لطفعلی خان به زرا میسر رسید حاکم انجمن او را با غواز تلاقی کرد و از حال برادرش که همراه وی بکرمان رفته بود جو باشد لطفعلی خان گفت بزودی خواهد رسید اما چون شتر روز گذشت و از برادرش خبری نشد یقین کرد که اگر زنده است بدست آقا محمد خان گرفتار است لهذا مشغفت بر اداری و بیجان

بان خود بر آیین تروت و مردی غلبه کرده غم کرد که همان خود را بدین سیره درانای آن بستد مای عفو و بخشیدن جا
 براند نماید رفتای طغیانیان پیش ایشان که این واقعه صورت پذیرد آگاه گشته بزوی خبر باور رسانیدند و او را تکلیف
 فرار و دیار باب نهایت مبالغه و اصرار نمودند اما طغیانیان این معنی را باور نکردند از جای بجنبید تا اسکندریان وی چون
 دیدند که نمری برین صیاح ایستاد مرتب میت و خود با دست خود خویش را در تنگه می اندازد و ترک وی گفته سر خود کوفته
 با جمال طغیانیان از خواب غرور سیدار نکشت هنوز یارانش از دورش دور نشده بودند که جمعی مردان مسلح معزم گرفتند
 وی نزدیک گشتند کار از کار گذشته بود و دست بشمشیر مردان کوچه را و دند بر اسب خویش که قرآن نام داشت
 برآورد و خواست تا بر جانده که یکی از حریفان هم بشمشیر پائی کرده بر زمین افتاد و طغیانیان چنین کرده بر ریخت و برایشان
 آتش افکند و لاخره نیمی بر سر و نیمی دیگر بر بازو یافته اند پائی درآورد و این حالت او را نزد آقا محمد خان بردند و تقریر کرد
 آقا محمد خان علی القیقل درین مورد با بلند باین پادشاه اسیر بایه قطع طبیعت انسانی و تحریف آن موجب توبیخ
 صغیر تر نیست خواننده را لغزت بکند و متوجه را بصحرت زاید بعین کفایت است که چنانکه طغیانیان را بلب گشت
 گنده او را ببلدان فرستاد و او را از اجاباب باج و ماب بملاکت رسد تا آخر هم هر اس او مورد شروت او شد
 و حکم داد تا کسی را که در چنین حالت نیز موجب دشت بزرگترین و مقتدرترین و دشمنان خود بود قتل نمایند اگر چه
 آقا محمد خان نسبت بجان داده زندیه عموماً و بطغیانیان خصوصاً عداوتی شدید داشت اما باین همه در هر حال
 بفریت طغیانیان اعراف میکرد گویند و قتی خبر آوردند که برادرزاده اس شخص طغیانی را که ولیعهد دولت وی بود
 و یکشب چند پسر پیدا شده است گفت خدا کند یکی از ایشان مانند طغیانی خاتون یا بجای طغیانیان در بسیت و چنانکه بکلی دنیا
 عمو و لشکر اندام یافت و او در فون سیاه پیکری در زمان خویش بی بدیل بود میتوان گفت که اگر در مملکتی متقل و در
 زمانی بود که مردم از وی رسوم و عادات طاعت سلاطین را فرض میداشتند نمش چون چکیزه و تمور بلند آوازه بیکت
 ولی در زمان او وضع ملک نوعی بود که جز شجاعت شخصی و خدایت امارت جمیع صفات وی بر خلاف مصلحت
 وی بود و این بدین جرم و عقلی مغلوب خشم و غم و تجربه تری در بنایت داشت چنانچه در سداید و مصایب نیز از
 استالمت قلوب اباد داشت اما امر در نهایت وی فراموش است و فقط محضات صفات و اعتدال اندام و
 ستماست وانی و توابع بختیهای وی در خواه بالی ایران مکرور است سلسله زندیه قریب پنجاه سال در غلبه
 ایران فرمان رو بود و ندانند بعد از کرمیان هر که سلطنت شان قوامی نداشت و همچنین اول بسبب اختلافی بود که بین
 امرای ایران واقع داشت و دیگر بحسب فرط یکایست و کار وانی دشمنان ایشان آقا محمد خان بود این پادشاه از ستم
 که از پیش از کرمیت علی الاتصال بخبرانی این سلسله گویند اما لاخره در قتل طغیانیان مقصود و فایز شد و انجام این
 بشیر بسبب خرم و موفقیست وی بودند بزرگوار و وی او بعد از قتل طغیانیان بحسب اینکه بکلی اطمینان بر نایند

لذا بر کسی که بوی کفانی میرفت یا بقتل رسید یا نابینا گشت مگر عبد الله خان عم لطفعلی خان که چون خواهر حاجی علی قلی خان در در خانه او بود و آقا محمد خان پادشاه و در غایت احترام میرسیت شفاعت او عبد الله خان را بخشید و جمیع طوایف زند و کسانیکه با ایشان امانتی کرده بودند که چاسپیده با طرف بصیرده مملکت جای داد و باب بیستم



قبل از آنکه شروع در تاریخ خاندان سلطنتی که حال در ایران است شود بای در باب حال ایران و مملکت اطراف آن در زمان غلبه آقا محمد خان بر لطفعلی خان که آخر سلاطین زندیه است باید نگارش رود زیرا که مختصرا بر حال مملکت ایران و بلاد حوالی آن در آن اوان باعث مزید اطلاع بر اسباب ترقی و استقرار دولت این سلسله که همین ایتام ایشان دوباره باقیه پیشین رفتار یافت خواهد شد در تحت لطفعلی خان بخوان گفت که آقا محمد خان مالک علی الاطلاق گناه استر آباد و مازندران و کیلان و تمام عراق و فارس و کرمان بود این مملکت از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس امتداد میداد و استقرار حکومت درین بلاد و نیز بالبنه بجز اسان و سایر اطراف مملکت بود که بعد از فوت نادر شاه منقسم بقسام گشته هر یکی را کسی مالک شده اعتقاد بکسانی که بعد از وی نام پادشاهی ایران بر خویش نهادند در پشت بلادی که درین اوقات در تحت حکومت آقا محمد خان بود و در او اخر عهد کریمخان آرامی و رفاه و شهنشاهی لکن بعد از فوت او علی الاصل محل آشوب و عرضة جنگ و جدال بود و نادر که چه دعوی تاج و تخت مختصر سلسله زند و آقا محمد خان بود و اما چون از هر طرف بمرد و معاونت امرای قبایل احتیاجی تمام داشتند این صورت بسبب شد که این طبقه درین اوقات نوعی محنت متحمل شده و عظم و شای باقیته که در هیچ زمانی انداز منته ساقیه بودند و نادر و از وقایعی که پیش نگارش یافت معلوم میشود که دوستی امرای مزبور نیز کمزوری قابل اعتماد بود زیرا که پایه نداشت و نقص عهد و شکستن پیمان چنان عموم یافته بود که در نظر باقیه نمی نمود امرای ایران که وقتی تبه و اخوای دولت ضرب الش بود و درین اوقات چنان اغراض لغسانی برایشان غلبه یافته بود که حتی در جنگها نوعی حرکت میکردند که نه تنها قتلشان بگویم بخت و جلا و تبشان محل شکست است بزرگترین چگونگی آنکه ازین اوقات نقل شده است فقط قابل نام زد و خودی جز نیست وقتی که دولش کرامتی میکرد و چند نفری را در طرین غالبان وقت میآورد و سر و در بر یکدیگر شدت تمام حمله

دربیان وضع مملکت ایران باب ۷۷

میرند و بقیه قبایل اغلب این بود که تماشاچی بودند تا اینکه فتوحات این چند نفر معلوم شود و شکست بر هر طرف می افتاد
سایر اصحاب خود را با کرده بدین می پیوستند یا با رغبتی خود در خوارشرکت میشدند چنانچه در بسیاری از
این جنگها که در هر طرف نسبت یاسی از جمیع بود و از پانزده یا بیست کشته و شاید صحت همین عدد و نیم نمی یابند
یافت میشد و از همین است که در یک سردار دیگر با چند نفر از جمیع کثیر غلبه کرده اند اگر چه بعضی از امرای غنیان
و ایلات مجبور بودند با اینکه عیال خود را در مقرر سلطنت با ناست بگذارند و بضاعت بدستند تا دلیل بر عدم خیال
جیانت ایشان باشد لکن امرای دیگر بودند و از جمله مقتدر ترین ایشان که زن و بچه و احوال خود را در شهر با قریه
که مسکن ایشان بود گذاشته و علی الظاهر به این که از تاخت و تاراج و ستمن مصون باشند و در حقیقت بخیرال انیکه نوعی
خود از انظار اول تعدی سلطان این و معاف دارند بضاعت و استحکام آن میگویند در دور و قری که آقا محمد خان بپوی
سلطنت میرسد و وضع امرای لشکری ایران موافق مقاصد وی بود اما این پادشاه مدبر کوشید تا قبیل خود را با یکدیگر
متفق و با خود یکدل کند لکن با این ساخت و بسجبت انجام این مطلب علو بهی بقی الغایه ظاهر بود و از آنجمله در بسنگامی که قدرت
بر اتعام داشت از خون پدر و اعوام خویش در گذشت و همچنین از بدترین حرکات ظانی که در ایام گرفتاری بسببه
بوی کرده بودند عفو و اغماض فرمود این بزرگی نفس سلب شد که قبیل در بد و معاونت وی اتفاق کردند و
صداقت و تعلق ایشان در آن وضعی که ایران در آن اوقات داشت بزرگتر قوتی بسجبت آقا محمد خان گشت زیرا
از زمانی در آن اقامت و عمارت استقامت اعیان قاجار بود و چون در گوشه خارجی از مملکت واقع شده بود و محال بود
که کای پای تخت مملکت شود اما اسباب عدیده دست بهم داده بود که آقا محمد خان بنحو است بملکت موردی
خود نزدیک و از قبایلی که غالباً بسجبت قوام و دوام مملکت خود محتاج معاونت ایشان بود و در نیافته باشد بنا
برین غم کرده که بزرگان را که بغیاصله در پای کوی که فاصله باین عراق و مازندران است استحکام داده پای تخت سازد
استحکامات همچنان و شیراز و کرمان با خاک است کرد و چون با پای دیار مرز بوره از محاصره پای پی بر بجه بودند
این خواجها را با آبی می میدهند شهر کرمان در ایام سابق یکی از معتبر تر و پر جمعیت ترین شهرهای ایران بود و در
اوقاتی که بکار فرنگستان در بند عباس کارخانه تجارت داشتند کرمان مرکز تجارت فرنگستان و هندوستان ایران
و کامل و با تامل بود اگر چه پر کنند این شهر و از حکومت آن است حاصل خیر نیست اما بعضی متاع نفیس برای تجارت
در آنجا یافت میشود و از آن قبیل است شهرهای مملکت که در پیش پی بر ششم کتمیر نزدیک تر است خطه قدیم
کار و دیشیا که حال کر وستان معروف است از سمت مشرق به صحرائی عراق و از بایجان می پیوندد و از
جانب مغرب بدجله بغداد میرسد شمال آن دیار بار نیست و جنوب آن بحد و بغداد منتهی میشود و همیشه از ایام
قدیم تا حال حکومتی و کسان داشته است و اگر چه امرایکه در کوستان این مملکت سکنی دارند غالباً تابع حکم امیر

وضع مملکت ایران

صفحه خطه
کار و دیشیا
شهر کرمان

بزرگ بوده اند تا اینکه در قمرهای عدیده پیش از سایر ممالک ایران آزادی و خودمیری داشته اند و تاریخ اگر
تالیف شریف الدین نام که خود از این طایفه است مسطور است که مورخان را در اصل و نسب اگر اختلاف است
بعضی را عقیده است که از نسل کسانی هستند که از ظلم ضحاک جان بدر برده بگوستان مزبور پناه برده و در جری
برآند که این گروه از نسل اجنه اند و بسیاری گویند که دیوان بادنایان ایشان میخسته دارند و ایشان اگر او پیدا شدند
از تاریخ اگر چنین معلوم میشود که هم از ایام پیشین امرای کردستان قوای پادشاهان ایران بوده اند اما حتی در عهد
مقتدرترین سلاطین بکرشی و طغیان انصاف و اعلیای داشته اند و بعضی دلایل هم هست که میتوان اعتقاد کرد
بر اینکه شجاعت این طایفه سبب تحلیس مملکت از جانشینان اسکندر شد و قتل مدعی لشکر و در بعضی از اطراف
ملک بوده اند و ایشان چندین پیش از زمان جابابیکه نشین لشکر بوده است در تصرف نداشته اند و همچنین باید لحاظ
شود که قبایل متعدده تا آنکه بر ایران تسلط یافته اند گاهی بطور دوام و دوام در این خطه فیا و حکومت نمیداشته اند
و تا بنور سکنه این صفحات بهمان نسل مردم قدیم اند و اگر چه دین آبا و اجدادی را از دست داده اند و ادوات
و رسوم ایشان همان است که بود و البته ایشان نیز همان زبان قدیم ایران است که برود و در هر دو عدم رتی و ترس
تغییر و تبدیل یافته است بعضی از قبایل اعراب نیز درین ملک یافت میشود و بسیاری از امرای معظم اگر خود را از
نژاد عرب میدانند مورخ تاریخ شریف الدین برکنه لاری نیز از کردستان و بنابرین قول که این ملک باطلج
عجم میرو و هم او گوید که لفظ کرد بمعنی بهادر است و درستم که مولد وی سیتان است نسب از قبیل که در وادیه
رستم گردگاف فارسی چنانکه باین بسته و افواه و ایر و متداول است خطا است بلکه رستم گردگاف عربی صحیح
بعضی رستم که از سلسله اگر است و در هر صورت سبب اینکه این ملک با جمال تصبر و دیگران از قبیله است و نوح
سبب این است که این ملک کوهستان است و بایر و خند و در حصب و خوش ضعی که در باین این کوهها نیست
میشود و پادشاهی چینی که در سنج این ملک لازم است نمی کند زیرا که سکنه این جبال همه مردی قوی و سلحشورند و با
خود کمال تعلی دارند پس در سنج آن اشکالی عظیم است و در نگاه داشتن آن فایده مترتب نیست اینطایفه بر کز
در سخت اداره یک حاکم نموده اند و بر حکومت کثیر اتفاق نموده اند و احتمال دارد و همین اختلاف که اگر
بهتر این داشتند سبب تنجیزان و رفیت ایشان میشد یکی از اسباب آزادی ایشان شده است شریف الدین
در تاریخ اگر او میگوید که وقتی مغیری از یکی از امرای کردستان نزد محمد رفت چون بهیمه ترا نظر بر شکل حبیب
یکل عجیب و می افتاد و از خداوند مملکت نمود که اتفاق را از میان اینطایفه بردارد و از آنوقت باز همیشه
اختلاف در میان این گروه بوده است باجمله چون همواره باین امرای کردستان جنگ و نزاع بوده است
همیشه محتاج بوده اند که استدعای حمایت از دولتی بزرگ کنند و در حمایت و بعضی اوقات با عانت اند
ملک

شجاعت
تغییر

در وضع مملکت ایران

باب ۷۹

ملک خود را نگه داشته یا زیاده ننماید و بدین سبب دم از اطاعت و انقیاد و اندوختن و بعضی از اوقات با دای
خارج و بعضی اوقات بکدات لشکری از عهده اتیان برآمده اند پس عجب نیست که سلاطین معتد را بر ایران فقط به
انظار اطاعت و اعانت حقیقی اتیان گفته کرده بکمال تحقیر ملک نیز داشته و خود را بمخاطره نیز داشته اند و وضع
مملکت که غالباً حد بین مملکت دو دولت بزرگ بوده است باینکه اهر مملکت واری امرای اینها مناسبت داشته
و میتوان گفت که هم از سالف زمان چنانچه درین اوان همیشه بقصایمی بجلت وقت خود با همین دولت ایران
در دم متمایل بوده اند بنیمه بیشتر که درین اوقات خود را رعیت عثمانی نمیدانستند بسبب اینکه دولت ایران
درین ساعت چنانکه باینکه اندازند ارباب دای خارجی مجبور یا اجرائی حتمی نامور کند اضلاعی که قریب و جلوه در
حوالی اجزاء واقع اند خود را برای ترک بخوانند و بلادی که بیشتر بر سمت شمال و جانب مشرق افتاده خود را
در تحت حمایت ایران میدانند و از انجمله است والی اردلان که از معتدترین امرای کروستان است شهر صحینه
که در آنجا کوه اردلان است بوضع نیکو در دره کوچکی واقع شده و اطراف آن همه کوهستان است عرض شمالی آن
سی و پنج رجه و دو انزده دقیقه است و طول شرقی چهل رجه از بهمان سمت میل مسافت دارد و کار زنده اوراق
در موسم خریف هزار و شصت و ده عیسوی حیدر و زنی در آنجا سیر بر دو در آن اوقات امان اند خان پسر خرد
مان والی آنجا بود و محض ضیافتی ملوکانه که در او از آنچه لازم است خاطر و هماذاری بود و دقیقه فرو گذاشت
نمودم الخیریش ملک والی اردلان که حدود آن بخراسان و آذربایجان می پیوندد قریب دو بیست میل طول و
معادل صد و شصت میل عرض دارد و مالیه این ملک زیاده نیست اما امرای آنجا غالباً جهشت سلطنت و بکمال
میزنند و خود را از نسل صلاح الدین ایوب میدانند اگر چه این او خادوست محقق که مشوف شده است اما از
تاریخ مملکت معلوم میشود که حکومت این ملک زیاده بر چهار صد سال در همین خانواده بوده است و وضع حکومت
آنجا ایلیاست سلاطین ایران کمتر دخل و تصرف در امور داخله کرده اند و بر مرکز در صد و این بر
بنده اند که حکومت را ازین خانواده بر اندازند ولی مکرر کوشش کرده اند که زاعی در میان خانواده بلند زنده
اینهمی که اگر بادی که حکمران دیگری از اقارب هوای ایالت در سر داشته است او را بر آنجینه و تقویت کرده
تا اینکه بالاخره جنگ و جدال در میان قبیله احداث شده است و بدین واسطه امرای کروستان بیشتر محتاج و
وابسته بخدمت آنحضرت و خان که در وقت طفلی خان والی اردلان بود در عهد کرمخان دم از اطاعت و بهواخواهی
میزانند بعد از کرمخان با عقاب و بی معاطلتی است نیا و بدین معنی جعفر خان بر خاست و چون بهجیل برادر زاده جعفر خان
بعینه که رحمت و برانپناه داد و شکستی که جعفر خان در نرنگی بهمان یافت کونیند بیشتر بسبب علما و دلا که در اردلان
در آن زمان خانواده که کار زنده اوراق اردالی گرفت مصطوره است که حسن و بهیچ خیال معاونت بهجیل خان را داشت

جلد دوم ۸۰ در وضع مملکت ایران

تا اینکه موطن و انظار عدوت جعفر خان و برانجوبه باین کار گرد علی ای حال بعد از این عمل چون امید شستی بنو و مصلحت درین دید که خود را با قاجار خان ببندد و بدین سبب آنچه اسلحه و غنایمی که در جنگ بهمان بدست آورده بود نزد آقا محمد خان فرستاده انظار انقیاد کرد و مقولست که خسرو خان در ایام جوانی از ملکات نپوس و از حق خود محروم شده بود و آنا دوباره بحسن ایتمام محمد حسن خان پدر آقا محمد خان بر ممالک موروث خود دست یافت و از آن هنگام باز همیشه میلان خاطر می پاشد این خانواده بود که در حق و بی چنین احسانی بزرگ کرده بودند و لهذا بعد از تهریمت جعفر خان در بهمان خسرو خان دولت آقا محمد خان را مأمونید می قوی گشت و چون آقا محمد خان سلسله نذیر را بر انداخت بسبب اطاعت والی ارولان جمیع بلاد کردستان را که در سوابق ایام از توابع دولت ایران بود حق خود می داشت چراغ درو مان حکام از تنیه هم از قرون قدیده خاموش و از آن ملک که سالهای دراز مسکن و ماوی خلقی بهادر و ازاد بود و غرضایمانی مانند اغلب بلاد آن در تحت حکومت آل عثمان و اضلاع شمال مشرقیه آن که از سواحل رود ارس گرفته باینجا و کر جستان میگذرد غالباً تابع فرمان روایان ایران بود امرای اضلاع مزبوره در هیچوقت قومی که بتوانند با سلاطین این مملکت متقا و متکی کنند نداشته اند کر جستان خطه فرج فرانت از جانب شمال آن سیاه کوه و از طرف شرقی آن جبال مغنیه و اغستان و شیروان محیط است بشور جنوبیه و غربیه آن بلاد از تنیه قدیم منضم می شود و ولات این ملک همیشه خراجگزار پادشاهان ایران بوده اند بهوائی بنفایت سالم و خاکی بکثرت حاصل خیز دارد و با منصب ارفع صحای آن برکت کفر است و براری آن از کونا کون از بار و انوار برکت سپهری پراز دراری طالع و دهادش بر انبار نامیه و انهار صافینه از اقسام و انواع مشتمل و سکند و قطانش بر صباحت منظر و جلادت مجمر در افطار و افاق مشهور ولی هم از قرونهای بسیارین به نغمه مورث عذاب الیم گشت زیرا که چون ابالی آن و یاکیش عیسوی و هشت و شش و شاد نیز باین دولت اسلام روم و ایران واقع شده همیشه در معرض تاخت و تاز و ظلم و عدوان بودند و بدین سبب طبیعت ایشان بادی درجه تنزل بهبوط کرده و بعلاده مصائب خارجی حکومت داخلی ملک نیز مصائب کلی داشت همیشه در تبیل و انی نزاع قائم بود و محرک این نزاع طوک حوالی بودند و همچنین امرای مملکت نیز چون برکت صاحب اقتدار بودند در بلاد متعلقه بخود بدون هم و براس رعایت ظلم و تعدی بر قوای و وکلای خود میکردند کسی بجز بهجت سد رقی کاری نمیکرد زمین کو یا خود بخود میروید بهیت خوش ترکیب پسران و طلعت و لفریب دختران این دیار سبب حرکت و ترغیب مسلمین گشت که از ایشان بنده و برده بدارند و چون در وطن بذلت و صوصت میگذرانند و در بلاد غربت کمر بداراج غایبه میگردند حتی پدران و مادران تیر و پروانی از فروختن فرزندان نمیدوند و دولت عثمانی غلامان کرچی و چکرک را بنما صلب همه حکومت رقی میدهند تا خدایین عمل بدایر سلطنت انجلیه است زیرا که سلاطین که بجنب براس سبیلدارند اندیشه نمایند که اگر امیری معتبر بر مضیی بزرگ و بلند بسا و اخیال فساد اندیشه اندک ساز

در وضع مملکت کر جستان

در بیان وضع مملکت ایران

باب ۸۱

باور همه متعلق میدانند که در عزل و نصب ایشان کمان خطری نباشد با بجمعه امرای کرجستان نواب خود را بید میفرستاد
 و ولایت انداخته و مکر و مجبور میشدند که بعضی از پیرچهرگان خانه خود را جایز خارج بسلاطین فرستادند یوسف این
 شخصی اندامی که مردی دلیر و فتنه جو بود و در همین اوقات از منته و ابالی کرجستان را اخراج کرد که آنگاه کرد و کرد
 از بقعه طاعت مسلمین بیرون آمد و بقول ای عثمانی گفت که بگوید که کرجستان از بهر اکلیموس خاست که عروس خود که زن سپهر
 بزرگ وی و در آنوقت مجبور بود و با وی عهد خود کرد که کرجستان و داماد خود را با و داد و از ده نفر از سپه را
 و دوازده دختر نیک طلعت و دوشیزه که بحیثیت ریش از دوازده سال عمر نباشد بوی فرستاد بعضی از اورد و ضمانت
 با نیت بداد و برخی را بجا عیش و عشرت آورد فرستاده که آورنده پیغام بود و گفت که اگر در اجرای فرمان مساهلت
 رود لشکری بخوابی کرجستان خواهد رسید امرای بی ناموس و در قبول حکم اصرار کردند اما بهر اکلیموس سر باز زد و چون کرجستان
 مجبور شد که بجانب دیگر حرکت کند آن اندیشه صورت نگرفت تحریر این حکایت نقل می‌گردد از ابالی کرجستان
 میکند از بیچاک طبقات مردم اینجا نوع خوشی صحبت میداد و خصوصاً بالنسبه امرای مملکت که بنوع مصحکی از جنس فخر
 و افتاد طبع ایشان سخن میکنند از بجمعه میگوید که بهیست و چهار ساعت قبل از شیطان تولد شده اند با بجمعه هر وقت
 این فرج را میدادند یا بهانه دیگری بجهت جنگ میدادند لشکری از مسلمین برای جنگ تیار بود و در جنگی که بهم
 استقصای غارت بودیم اهل قانی هتوت همه لشکر بخونتی روی میهنادند و همه مفاد دست حریف
 نداشتند زیرا که امرای کرجستان چنان گرفتار نفاق و اختلاف بودند که هرگز به اتفاق و ایلاف که فقط با طاعت
 با ظواهر نیستند و اختلاف در تاراج کرجستان از سالهای دیر باز بخونتی بجهت آزادی سکنه آند یا موافق بر آند
 که آنگاه محمد خان بر تخت ایران برآمد و بود و ابی انجمن اکلیموس در کجنا با نادر شاه بود و بهر سپاهیکری هشتبار داشت
 بعد از فوت نادر شاه آتشش ایران باعث شد که ناچندی کرجستان آرام یافت لکن چون بهر اکلیموس میدانست
 که بی مددی قوی آنملک را گماشته شدن محال است معاهده باروس مطالب و انجام بر مراد غالب شد صورت
 عهدنامه که کرجستان را در تحت حمایت دولت روس نهاد و بعد از این کارش خود باید یافت علی العجل از همین
 کفایت که نابران عهدنامه اطاعت و ولایت آنملک از دولت ایران خلع و بسلاطین روس نقل گشت سرحد
 شرقی مملکت ایران خط وسیع حراسان است که از چهار صد میل مجاور طول و قریب سیصد میل عرض آنست عراق
 در مشرق آن خط واقع است و قند بار و کابل در مغرب شمال آن بواصل همچون میرسد جنوب آن بصحاری
 سینان اما صنی حاصل خیز آن بسیار است جبال منیع آن مختلف و معدود است و براری بی آب و گیاه متعدد
 و غیر معدود و بعضی جاها آب کمر یافت میشود و نوعی واقع شده است که میتوان گفت از هر بلدی از بلاد عالم
 بیشتر در معرض فاخت و تاراج بوده است هر وقت در ایران آتشاشی بوده یا دشمنی از خارج مدی بدان آورد

خط
 صلیح خیران

جلد دوم ۸۲ در بیان وضع مملکت ایران

قبایل تا آذربایجان عبور کرده عرصه خراسان را گذر گویند و سواران ساخته اند و زمین مملکت بود که بمباراه افراسیاب تاجت
 و ستم باوی نزد مبارزت میبخت امرای سلاجقه مدتی قبل از آنکه بر سایر بلاد ایران استیلا یابند برین ملک ترک نشدند و
 چنگیز و تیمور نیز خرابیهای بسیار در آن کردند و در اوایل عهد سلاطین صفویه طایفه اوزبک که بر کنار استواری شده
 بودند هر ساله شهر باصحرای خراسان را غرضه شیب و غارت ساخته راحتهای میچاپیدند و مردم و کوه و دره میسوز
 مدتی شاه عباس بزرگ و شمشیر نادر شاه و لطاولی درین جنل احدی و ملامت این سبیل اسدی بود اما بعد از فوت نادر
 این مملکت پیش از پیش عرصه انواع بلا و غرضه و دیاری ابتلا آید زیرا که چون اولاد و اعتقاد وی را ملک موروث
 نماند و در شهر شهنشاه سلطنت بتقلد راضی شد و امرای لشکر بروج و مروج بلاد و عنایت دانسته بر یک قطعه از طابع
 خراسان را تصرف آورد و اختلال وقت نیز مساعت کرده حکومتی بر طالعان برای خود بدست کرد و چنانکه بر حکم پادشاه
 با امرای حوالی نایب سلطنت وقت صلح و جنگ را کار میبست حتی خراسان مرد میسلحشور و جنگجو و مختلفه الطباع و لایزال
 و نسب از عوایب و اگر دو از ترک و افغانه دارند که با خلاف از منته و اسباب متفرقه در آن ملک راه یافته اند
 لکن با وجود طول زمان و عموم مخاطره هنوز عداوت با طبع این طوایف مختلفه با یکدیگر کمر نموده است و مصلحت سلاطین
 ایران نیز اقتضای آن میکرد که در ازوباد این اختلاف بکوشند تا ملک را در تصرف بدارند از آنرو که اتفاق ایستاد
 بهر جهت خطرناک بود زیرا که مردم خراسان قوی جنبه و شدیده الحلقه اند و بجهت اینکه همیشه جنگت محاربت عادی
 بوده اند در شجاعت و جلالت ضرب المثل افواه انداخته اند و در شاه خراسان شمشیر ایران میخیزد و حقیقت هم
 چنین است مشهد که در الحکومه این ملک است چند سال در سلطنت نادر شاه بود و بعد از آنکه بنیان مملکت نادر
 از هم فرو ریخت همین شهر تصرف اعتقاد وی ماند و در ابواب سابقه صورت ترسیم یافت که احمد شاه افغان
 بتجربه عایت خوانده نادر این شهر و بلوکات آنرا بمید و معاش شاه رخ مقرر کرد و از آن بعد ویرانی و پراشیدنی بحال آن
 ملک راه یافت این صورت بیشتر بطلب عجز و ضعف شاه رخ و نزاع باین دو پسر بی قابلیت او و ضربه
 میرزا و نادر میرزا بود که فقط بر سر یکی که حتی پدر بود می جنگیدند و هر وقت یکی را بر دیگری غلبه میدادند یکدیگر را
 و بزرگتر تقویت شهر شهنشاه قرام رضا است که همه ساله هزار بار و بار زیارت آن میر و نادر سلاطین نیز با شای
 نفیسه آن مرقد میطر را آورده است و نادر لکن پسران شاه رخ رعایت احترام آن مکان مقدس نموده و سرچشمی ایما می کشد
 و بنوبت آن روضه شریف را از خزان و زربینه آلات و دیگر اسباب قیمتی برداشته و مصرف مشایره و
 خود ساختن منقوش است که نضر الله میرزا صریح طلال را برداشت و نادر میرزا بقیه طلال که بر بالای کتب نصب کرد
 بودند و شصت من وزن آن بود و بزرگ آرد و مختصر آنکه فروش در رفعت و قنایل و نوب و بر چه قیمتی داشت یعنی
 که فتنه القعه چون نضر الله میرزا بالاخره که زین کشت پناه بگریختن بر و اما که نمان رعایت خرم را در علم

ذکر وضع ممالک ایران

باب ۲ ۸۳

معادفت وی دید که آنجا بجز اسان مراجعت نمود و قلیلی بعد از این مقینه راه سفر آخرت پیش گرفت و نام در میرزا صاحب
 مشهد گشت لکن مشغول چنانچه چندان مانده که شب را سرگردان میشد تا خفته آن شهر را از چنگ وی استزاع نمود و
 تا خیال در قبضه اقتدار خود داشت بعد از آن دوباره به متوسط تهور شاه پسر احمد شاه افغان شاه رخ بامارت آنجا
 موسوم آمد در عهد نادر شاه مشهور مشیت هزار خانوار داشت و در این اوقات از ستم هزار زیاده بود و جمعیت
 آن به ستم هزار میر رسید مالیه اش بیش از جمعیت نفعیان پذیرفت بسبب اینکه ظایفه او بکشت علی الاطلاق آفست و پورا
 مشهور میباشند و غلّه و کله و آنچه بدست میر رسید چنانکه میگردد و باقی و غلّه عین را با میری میبرد و صاحب تر از همه
 این بود که همین قدر مالیه که بشاه می رسید میبرد و بدست آنرا بامرای اطراف بدین نام داشت ایشان در امان
 باشند بامرای از جو ابرائی که نادر از هندوستان آورده بود هنوز نزد شاه میبرد و موجود است که آنجا محمد خان هم
 از اوقاف این کیفیت اطلاع داشت و در ایام مبارکه با سلسله ندریم هر وقت خبر جنگی در طرف خراسان می شنیدند
 بر اس بر روی متولی میشد که مبادا جو اهرات بر نور عرض خطر شود زیرا که آنها را حتی مملکت است ایران میدانست و خیال
 میکرد که تا هنگام تقاضای آن در رسد بسبب محافطت یکس هزار شاه رخ میخواستند و ضلعه فنیابور تحسینا صنعت
 میل از مشهد مسافت دارد و در سمت جنوب و مغرب آن واقع است و رفوت نادر شاه عباس قلخان بیات بر آنجا
 متولی گشت و ده هزار خانوار بیات که در نزدیکی شهر فنیابور سکنی دارند و در دیوارهای بر خاسته حکومتش در آن دیوار
 بیات ایل بیات اصلا از قبایل تار مد و در سخت دابست خیکر خان از آن بلاد آمدند و متاد را بجاء و اقطار ملک
 در مقام داشتند و جمیع ازین ظایفه در عسکر یازید یا بمیو جنگیدند بعد از هزیمت یازید بمیو بسیاری از ایشان بپای
 بگرفتند و لکن بعد از چندی با حاکم آن بلذ زاعی کرده بصحفات بغداد فرستاد و تازان شاه همام در آن اطراف
 میرسیدند شاه همام سبب ایشان را بایران کوچ داده همه ظایفه را در سا و جیلاغ که از بلوکات طرانت مقام داد و بعضیه
 را در اشرف اندر آن و عباس ثانی جمعی از آن زمره را بجز اسان فرستاد و ایل مزبور در بلاد عثمانی بیشتر از طوایفی است که در
 ایرانست و در عهد سلاطین صفویه در آن چهل هزار خانوار ایشان در ایران بشت و فرمود القعه عباس قلی خان در نیشابور
 از بعد از میرزا و اینکه احمد شاه ابدالی بر سر وی تاخته فنیابور را گرفت و او را مقید بکابل برد لکن صفات حمیده بکوت
 فندوی دست بهم داده شریک اسباب ترقی او شد مورد اغوا و غیایت احمد شاه کشته خواهرش را بمیو طرانی بفرستاد
 بود و تفرخ در ابر پسر بزرگ وی داده بنیشابور از آن مراجعت فرمود عباس قلیخان را ازین موصلت بمنیان افتاد
 احکام یافته بمهر حکومت خود بازگشت نمود و بعضیه عمر را ب تعمیر و ترمیم شهر فنیابور و بلوکات آن مصروف داشت
 اگر چه دلیل است بر اینکه او مردی بود با ایل اقتصاد و حاکمی صاحب عدل و او آمانه مسجدی که خوشامد کویان میگویند
 مثل آنکه فنیابور در عهد حکومت او قریب مجبوری و بخیل ایام قدیم رسید اقل آنکه با وجودیکه علیم و با مروت بود تا

در وضع
 فنیابور

جلد دوم ذکر وضع ممالک ایران

امارت ایل بیات را کشتن یکی از آثار بدیافت که این منصب حتی او بود و دیگر اینکه همین نیشابور که در آنوقت محل یکی از امرای ایل بود و در عایای وی در خرابیهای آن نیز هستند و قتی با بهترین شهرهای ایران دم مساوات و مساوات میزد متفکرت که بطور شایسته بانی آنست و اسکندر را از خراب کرد و تحقیق است که شاپور را قتل از او باره بنا کرد و نام خود بران نهاد و چون فی در آن سرزمین حاصل میشد بهست این لفظ را نیز زیاد کرد تا اینکه امتیازی با این شهر و شهر شاپور که در فارس بنا نهاده باشد و تمثال شاپور را که درین شهر بود و بنا بر قول کیسیر در اقل و قتی که اعراب شاپور تسخیر کرده و با عازرت برد و انداختن تمثال را نیز نگشتند بعد از آن چندین نیشابور که سلطان محمود غزنوی کشت در آنجا که والی خراسان بود و در عهد سلاطین سلجوقی و تیموری و قشام آن از یاد و کفایت لاکن در دفعه یکی از ضد نه شکر ماتا و ایران کشتی پنج خیمه است این بلد را بدرجه تیموری و آبادی که باز رسید برساند مکرار اضی حاصل خیز و هوای طریه انکیز خود ملک میوه نیشابور خاصه بند و انداختن ملک امتیاز یکی دارد و کوههای آن از دامنه قله همه در موضع است که در نزد درین کوهستان است اما باین همه از تیموری و شکوه روزگار سلف خرفانی باین ملک باقی نمانده است زیرا که در جانی از آبادی برویت نداشتن جمعیت و داشت امر و بهیست یک این مقدار میسرند و صحراهای آن که امروزه بایر افتاده است خانهها و کهریزها و رودخانههای خشک باشد چپای بنظر میآید که در این است که قتی جهت محصول بنین و آبادی تا چپایه ریج برده اند مع الحدیث عباس قلیان را بهشت میسر بود و در کتابیکه نگارنده او را نقل میکند مفسطوره که میسر بزرگ عباس قلیان محمد حسین خان قابلیت عمارت داشت و بتفصیل مینار عمارت بنین و دورا در دیگر میسر و از دیگر اینچ میسر و دیگر سنگینه علی ای حال بعد از فوت عباس قلیان علی قلی خان میسرانی وی بر جای پدر نشست لاکن برادر دیگرش بمنابر عمارت برخاست و پس از از وجود وی مختصر بر علی قلی خان غلبه کرده او را نایبنا ساخت و سایر افعال و اعمال وی نیز از همین قبیل بود از مقتدرترین امرای خراسان میر حسین خان طبری بود که چنانچه سابقا کارش یافت لطف علی خان انبیا داد و اعانت نمود و پرکنه طبرستان را طراف جنوبی خراسان و اقصیت و از برهمنیت آن و شهرهای بی آب و گیاه و بیابانهای بار است نوعی که عادت رسیدن لشکری کران بخود و آن مقتدر است میر حسین خان امیر اعراب بنی نیشابور بود این طایفه در زمانی که ایران بخر حکومت غفای بنی عباس محبوب میشد و بلا درسی سکنی داشتند یکی از سلاطین صفویه آن کرده با این صفحات کوچانید وضع ملک و جلالت و اتفاق جمله بولی ثانی تسلطت ایران دست بهم داده بهبب شد که از این قبیل یادم از قریبهای عیدیه و در امارت و حکومت خود استوار ماند و در ازمنه مختلفه بر بعضی از سایر بلاد و خراسان نیز دست یافتند غالباً سلاطین ایران اظهار اطاعت و انقیاد میکردند و هر وقت که مملکت را آرام و پادشاهی قوامی بود و در اجلدار بوده اند و اگر ضرورتی قضا کرده بهت لشکر میزدند و محمود اند مقتدرترین سلاطین ایران نیز همین اظهار مطاعت راضی شده بهتخیر اظهار عید خود را در معرض مخاطره نیاورده اند پدران میر حسین خان شجاعت و شجاعت

وضع
ممالک
ایران

در بیان وضع مملکت ایران

باب ۸۵

استندار امتد من جله علی مردان خان پدیر حسین خان است که چون احمد شاه لشکری کران فتحیر طیس فرستاد بدون تاخیر
شش هفت هزار مرد و کمانه آباد که در مرزهای طیس است ناخته و برافراخته که قریب سه سادی لشکر او بود و در مضای
و ایشان را شکستی فاحش داد و چون احمد شاه لشکری دیگر متوجه پیش فرستاد و کمانی الساقی آن لشکر را بریت نمود و اما
در مرتبائی چون شکست برافراخته افتاد علی مردان خان بدون رعایت خرم و احتیاط بهرستیان را مقابل نمود
مگاه در کینکاه افتاد و خود با جمیع کسانیکه با وی بودند عرضه هلاک و دمار گشتند لکن چون افغانان بنیدستند
که علی مردان خان کشته شده است تباراج اسباب مقتولین بر داشتند یکی از سپاهیان که هنوز زخمی داشت چون خود هستند
سلاح ویرا بگیرد گفت چرا وقت بهیوه بر سر من ضایع میکنید بروید بر سر علی مردان خان که کشته در پای آن دیوار
افتاد است چون پنجبردار را فاعنه رسید فراریان را فراهم آورد و عساکری سردار طیس و وی بگریزند و اندیزه خجسته
بیر بزرگ علی مردان خان جایی بدر گرفت و چون احمد شاه از خراسان پروان رفت خرم فتحیر خراسان بگله تادیب افغانه
انهدادش سر بر زد و متهم و بسیاری از تهرانی دیگر خراسان بهر نمود و درین اثنا مناقشه در خانواده وی داده او را
از بنجام مقاصد مانع آمد و بعد از تنظیم امور خانگی با علی بار خان بسزای مصاف داده و روشش را خیر رسیدت بینگان
لشکر عظیم را بهرست نموده و در مقابل دشمن بود که پیش میرد آمد و هنوز بر پای خود است و که سرش را بر شاک
در آورد و در برادرش میر حسین خان بعد از وی امیرستیل و رعیم قوم گشت میر حسین خان بحسن سلوک و میانروی اتصال
داشت نقطه بصیانت اراضی خویش راضی بودی و خیال اظهار مالک دیگران نموده بقدر صد و پنجاه میل طول
گلش و قریب همین قدر را نیز عرض با بیشتر این صحه وادی لم یزید و هین دشت بایر بود و شهر طیس اگر چه پنج و ششگاه
داشت لکن عمده این بود که از هر طرف از سی میل مجاورت بایان بی آب و علف عاطه داشت لشکر میر حسین خان دو
هزار مرد بود و شش هزار پیاده و لی در بهادر و دی و هوا داری امیر خود کسی را بر ایشان بقیت نمود و جی صحبت ملک بختی
خانوار چمن شده است بسیاری از ایشان صاحب گشت و ثروت و تقریبا جمیع صاحب خیزند متباکو و طیس از همه
جای ایران بهتر میشود و از امیر باختر سجادت کو سفند و شتر میکند خصوص شتر که در آن صفیات بسیار میشود و اما کی آنجا
هم میفرستد و هم گرایه میدهند امیر طیس مستر از هزار شتر شیر در گرایه دارد و اعظم از اینکه بر تجارت ملک یا حوالی آن باشد
قریب دو بیت مال بود که اعراب بنی میثان در تحت حکومت همین خانواده و در این بلاد سکونت داشتند صاحب
آنج آن اوقات خراسان غنویسید که درین عرض بدت کیز و کسی میثان را از خانه پروان کرده است و از سپهرین روزی
نیز اندیشه ندارد که کام طیس را اگر چه باب تغلب بر بلاد دیگران چندین نیست اما بحجت دفاع و طرد دشمن
بسیار است یکی از مضافات معتبر طیس قون است که از طیس شصت میل مسافت و از کی در رعایت حصانت و
منابت دارد و شهر قان و مضافات آن در سمت جنوب و مشرق طیس واقع شده است میر معیل خان نام یکی از

وضع شش و شصت
مضافات

غضای سادات اعیان و در عهد سلاطین صفویه حکومت آن مکت یافت و در لشکر و در شاه نیز بحسن خدمت از او
 و اکفاء امتیاز حاصل کرد و در این اوقات بنیره وی بر حسب وراثت ماکت ایالت و ماکت طریق متابعت بود و قاین از
 حکمت التجاری سبستان و از دیگر جانب بار خانی افغانستان می پویند و متوج سلم که بخارنده اوراق را زوی قتل یکید قطع بیابان
 سبستان را که بقاین منتهی می شود بیابان لوط میناید و میکوید شهر ساووم که خداوند بر سر کوه که همه عاصیان بودند خراب کرد و این
 بیابان با بجماله شیر بسیار در قاین یافت می شود و کوهستان آن همه در زیر کوه سفید است و چشم آنها اقسام غایب و نمیدارند
 و نمودن قاین از هیچکس فروشی که در سایر اطراف ایران بافته و بافته می شود پای که ندارد و حکام آنجا غایب خراج ملک را
 ازین جنس میدهند مائینه قاین در ایام صفویه و از ده هزار تومان نقد و دوازده هزار خرد و از غله و بختین آمده بود لکن
 منظور و مقصود فرمانروایان ایران چند آنکه خدمات لشکر قاین بوده است و ایالت آنجا بوده است زیرا که احوال
 در جمیع پایه خراسان هم از و کار می درازد و بهادری و تحمل شاق مشهورند و جمعیت شان بعد مسیت خان و از بختین بدست
 عسکر که همیشه حاکم قاین دارد و دوشه هزار پایه و معدودی هواریست میر علیخان حاکم قاین لطیفی خان مدد کرده بود
 ولی آنرا قاصد خان نیز براسی نداشت زیرا که میدانست که او مردی عاقل و کاروان است و باظهار اطاعت راضی شده
 لشکر خود را کوبیده و دشت بی آب و گیاه بجهت یمنی در محاطه نخواهد داشت محال ترشیر که بلافاصله در شالیان
 افتاده است در تصرف قبیل و دیگران اعیان است که بر پیش است معروفند و کین این نام بدین سبب برایشان افتاد
 که بجهت پیشی هم جنگ کردند پیش از آنکه این نام برایشان اطلاق شود از قبیله جمالی محبوب میشدند امیران کرده عبد
 خان مردی بود بسیار بیگرمی مشهور و نادر ویرا محترم و کشتی هم در ایام سلطنت وی ایالت کرمانشا و بهرات یافت
 بعد از فوت نادر با جبار با قبیل و غیره عراق را در با گرد و برادرش خلیل خان که در اوقات بر ترشیر استیلا یافته بود و
 بدین صوب دعوت نمود و مانند سایر امرائیکه در نیکونه عالیا شدند آچندی با بران حوالی کله میروند و در میان افارتان
 نزاع داشتند تا این زمان که بجاکومت مصطفی قلیان میر عبد العلی خان کلمه و اتحاد جمله شد راضی ترشیر بقایست با و در
 حاصل خیز است مائینه آنجا بسوی هزار تومان خراسانی تخمین شده است که فقط بجاکم میرسد بغیر از واجب قوللقی
 محصلان و کما شکان و تخمین غرازی نهیانی که بجهت مدد معاش قبیله حاکم مقرر است غله و میوه باقسام در ترشیر حاصل می شود
 انکور و انجیر و انار ترشیر اگر بهتر از سایر جایای ایران نباشد بدتر نیست اما در چند سال و از قری و در اوقات
 آن در معرض ترکند از و زبکان و دانه خراب و بسیار کشت مقدار صحت میل شالی شرقی ترشیر یکی از امرائیکه
 اسحاق خان نام داشت بنیاد ریاستی آنکه که از هیچکس امرای اطراف و حوالی کم نه ولی شهرش از همه زیاده بود و بسبب
 اینکه خوبانی آن ریاست بود پدر اسحاق خان در اوایل حال شان یکی از امرای قزاقان بود و بعد از آن رفته رفته
 در نظری و ترقی یافته تا اینکه صد نفر بجواله او کرده و بر سر کرده آنجا ساخت طایفه قزاقان را با همواران زاد

وضع
شیر

دربیان وضع حاکمات ایران

باب ۲۷ ۸۷

آنانکه بنویسند بعضی از آن کرده را در بلاد عثمانی مقام داد و برخی را بخراسان فرستاد و بعد از فوت تیمور جمعی از مغزین و کاتبان
 نقیصت یافته تیرازه اتحاد و اتفاق شان از هم گشت نادر خواست دوباره از ایشان جمعیتی فراهم آمد و هفت هشت هزار
 خانوار در زمان وی فراهم آمدند و نجفعلی خان را بر ایشان امیر گشت پدر این خان در خدمت همین نجفعلی خان بود و دوستی
 هم در ایام جوانی آثار رسد و صلاح از وی بطور در سیده بخندنی لایق در حضور امیر منصوب گشت و وقتی از وی در خواست
 کرد که فرمان بد تا کار و امش را در تربت حیدری بجهت رفاه مسافران ترتیب شود نجفعلی خان طلب اور بهمع رفاه
 اصناف فرموده با مبلغی خطیر اور از پای سرانجام امر فرمود بصوب مقصود روانه ساخت اما این خان با انجام مقصودی که
 در مهار غزنه خاطر داشت پرداخت و رفته رفته کار و امش را قطع مریج ساخت و زمین نیز به حجاب غلو و بیست
 خاطر با کوشیده اختلاف در میان پیکار انداخت و چون کار قطع گشت تمام یافت نجفعلی خان بدست بعضی از حجاب
 منصفان خود عرض خلاف کرده و بدیه باسلاف پیوست اطلاق وی نیز سلامت در فرار دیدند این واقعیه بکس نرسید
 این رسید قرائت و نقیصت استی خان گشت اعلای نجفعلی خان خود را بکامیت وی کشیدند و این صورت منصفان چون
 مذاکره ای خان کار را بتدریج بجای رسانید که سپهر جوان یکی از امرای مقتدر خراسان گشت در اوایل حال اظهار اطاعت
 و بوجوای پادشاه افغانستان نموده از وی مدد کمالی یافت و با لشکر وی بجای رفت اما پس از آنکه بنیان ریاست
 قوام دارگان امانت بکامیت انقیاد و بعباد و اطاعت مباحث بدل کرد و هیچ وجه افغانستان نیز در آن
 اوقات بقدری بود که کسی متعرض احوال وی نماند یکی از مؤلفین که سال قبل از وفات آنجا محمد خان بخراسان در آنجا بوده است
 که بیاد جانب مثال آورده شاهد که از مصدیل ندیده است و در تصرف این خان است و از دست خوب همین قدر
 تقریباً بطرف غایت می رود و مالیه ملکشن مبلغی که از منداست و عدد سیاهش شش هزار میرسد لاکن غالباً تا کار بتدریج گذرد
 بشیر نیا از باز در استان هرگاه لازم شود کار بمداومت کند اقران وی از وی در برابر اسند و برترتی وی حسد
 میرزد ولی هیچ عالمی چون او محبوب رعایای خود نبوده است و بیکس پیش از وی شایسته همین نیست زیرا که خود را قو
 دعت کرده است هم او گوید که استی خان جمیع امور خود را فحوریت میدهد و در هیچ طرف از اراضی که در تحت
 حکومت است برتر در در باشد ضابط و اعمال ایداری آن نیست که بر مردم تعدی یا اجماعی کند علی الاطلاق در چنان
 کسی که بقدره او بیکار ندیده است بیکس را بر سراردی و قوف نیست اما همه کس را بر عقل وی اعتماد است از معتبرین
 بجا بگویم حکومت خود است و از این محرم بقدر نصف مالیه که از رعیت میگیرد حاصل میکند جمیع مالیه او را بصدر
 توان کشین کرده اند سی هزار تومان از اموال وی که غالب آن در خرید است حاصل میشود و چهل هزار از رعایای کثر
 و بیت هزار از نافع تجارت یافت میشود گفته شده است که مندر هزار شترش همیشه در کار و انانی که بهندستان
 و ایران آمد و شد میکنند بکار آید است میوه خشک و سایر محصولات اطاعت خود را بدیکر بلاد فرستاده و محصولات

منصفان
 سید
 شریف

ممالک دیگر میطلبند و میفرستند بعد از آن دول دوستی حاصلت چنان معروضت که برایش نه فقط در خراسان بلکه در اطراف
کابل و ایران نیز رایج است و هم او گوید که اتحق خان طالعه کتب بسیار میکند و در عربی و فارسی ربطی نام دارد و از آنج
ملک خود و ملل اطراف و حوالی بخوبی مستحضر است و چنین نماید که بقدر امکان در تربیت فرزندان خود اهتمام
دارد و خصوصاً فرزندان که از دختر میر قزاقان که بعد از قتل پدرش بجای از دواج آورد و او را در دختر تحفه خان را
بر سایر تربیت میداد پس بزرگ وی را جانشین و وارث خود مقرر کرده است و بدین تدبیر بسیاری از قبایله که
وی گردانند از دمرغ القصد تربیت حیدریه که قبل ازین وی خود بود و کجین و اتمام اتحق خان شهر می خیر و مرج زور محوط
رجال ساو و تپا کرشت همانجا که او قریب پانصد نفر را کفایت کردی و او باب آن در همه اوقات بروی صادر
دوار و مفتوح بودی صاحب آن پنج امرای خراسان که کارنده اوراق از آن نقل میکنند گوید که ضیافت و مروت او بجز
است که حتی بنود نیز از این تمام محروم نیستند و چون در شریعت ایشان شرکت در غذا و اینست که آشپزان و مہمانها
با ایشان و وجه نقد دهند تا خود و در بازاری بخورند و در کناری بخورند بسیاری از بنو و در خراسان سکنی دارند و غالب این
راه بسیار اطراف ایران میگردند و اتحق خان همیشه با همان غذا صرف میکند و رعایت خاطر امیر و فقیر را بالتو
منظور میدارد و در همین اوقات است که در آشنای محاورت تبسح او در اخبار و سیر و معرقتش بحال افراد بشهر معلوم
میشود و هم درین ضمن پیکشاف اخبار و استماع آثار و استطلاع بر اسرار بر دانش خویش می افزاید با بجمعی حاجی تحبیت
که گسائیکه روز بادهفته او ما بهما صحبت او فایده برده و از مآذ او بهره و در بودند و در هر طرف نام وی به سبکی
فرگشتند و همین معنی سبب توام حکومت وی شود زیرا که بزرگترین سلاطین آسیا خود تابع امرای سهند چنانچه اگر او شای
بدون بهانه واضح و شایسته در بتک احترام چنین مردی گویند و در معرض ملامت گسائیکه ویرا دیده یا ذکر و شیشه
خدا بداند این اخبار در باب اتحق خان آنحضرت نقل است که با او معرفت و در حق او اعتقاد و احترام زیاد دارد و لاکن
عقاید دیگران نیز که بادی سابقه نداشته اند اثبات اقوال مزبور میکند شهر سبزوار و اعمال آن که باین ترتیب حید
و عوان فاده است هم از زمان فوت مادر شاه در تصرف علی افرغان عیوب و قلیچه شبه از او بیاق تقمیش اند که از
بزرگترین قایل دشت تجاوی است و الیه نیز وارد و زده نزار تومان و بیت و چهار هزار غرور غله هزار غرور و پنبه و میوه و
ابریشم و تخمین شده است علی ویردی خان قلاع چند را اگر چه چرمی کشیده و بجهت استعجال خود استعجالی داده است لاکن آنقدر
چندان ندارد و همیشه در معرض خطرات و لطایف امرای جول و خوش است و سمت شمال مشرق بجانب کوهستان
خراسان که حد ارضی تر که الهیت که در ممالک قدیم خوارزم سکنی دارند و در فقر از امرای کرد که در ایام مادر و جانشین
وی بکبنت و مکانت از اقوان بسیار داشتند با ایل و غیره خویش سکونت گزیده بودند اما امرای مزبور از چندین
رسته و پسرانشان بر جای پدران نشسته بودند یکی امیر کونه خان و غیره و ایل و خوشان و دیگر ممش خان حاکم چاران و رتاج

بخواب

تبع
وضعت
وضعت

این دو امیر جزئی قابل ذکر نیست قلع مسکونه خود را بقدریکه معاومت با دشمن بدو توپخانه تو اندک و استحکام داده بودند تا فراع و مراغه ایشان از یک طرف عرضة جنب و نیامی ترانکه و از سمت دیگر عرضة اخت و تا زوز بک بود باز که میخواستند دست در گزند و بانی او از بکان بر نی آمدند لهذا بروقت او بک حمله میکرد و با کجانی تعرض ایشان میرفت لابد بدایا با عبارتة اخری خراجی امیر ایشان فرستادند و بک ملک صحن ماند که چه سخت ملک این دو امیر خندان نیست لکن حاصل آن بسیار است جزئی از مالیه ایشان خاصه شمش خان را سبب است اسبهای این صفیات همه عربی ژند و زاد و شاه اسبان عربی طلبیده بر باد یا زبانی خراسانی انداخت و ژند عربی پس من خلطت بهن خراسانی اعتبار دیگر یافت زیرا که نیکی منظر عربی و عظیم جنبه و قوت و قدرت خراسانی را با هم جمع داشت و صمیمت این قسم اسب بعدی رسید که بر یک از پادشاهان که شمش خان را خراجگذار ساختی جزئی از خراج را از کوه بانی صیل و بی مهر فرمودی در جانب شرقی خویشان شهر مرو واقع است اسکندران را بنا کرد و انقیاد کوشن نامی را بنائید و بی آنرا دارالاماره خود ساخت و انقیاد نام نهاد و بعد از آن یکی از چهار شهر شاهنشین خراسان محبوب گشت سه شهر دیگر طوس و هرات و نیشابور است در عهد صفویه که اصفهان دار السلطنت گشت مرو و مملکت سند و چون شیش از سایر بقع عرضة جنبه تا زمانه بود همیشه حکومت از امیری معظم لشکر مفضض میدادند و در زمان سلطنت طهاسب اول علی از داکو قاجار با کمال ظفت و محاربت انصوب امور را خلع و از آن هنگام باز امیری این طایفه با وجود کابی نقابات زمانه حکومت آند بار داشتند بعد از فوت مادر شاه پسر معلی خان نامدی در مقابل صدقات او بک پایدار کرد و شهر را از دست نداد و اما لشکر او بک زیاد بود و بالاخره در جنگی که در سواحل جیحون واقع شد شکست بربر معالی افتاد و خود پس از کوششهای مردانه قتل رسید محمد حسین خان پسرش که مصداق تسبیح فی الجبر مثل الاسد در حق وی صادر بود چند روزی فقط شهر مرو را تصرف داشت زیرا که اطراف شهر کلی بیال نظام او بک شده بود و اگر چه امیری خراسان از اعانت وی با کاردند و حمایتی که از پسر شاه پادشاه افغان یافت نیز کفایت امر نمی کرد ولی ناامیدی باقی بود و پیر باران حوادث را با همبر سکون و ثبات قعی کرد و اما اینکه مکنه و بسبب عدم آذوقه و قحطی افتادند و بالاخره او را مجبور کردند تا شهر را از دست بدهد و زبکان او را بنجا بر دارند و بعد از چند بی باوی بعزت و احترام سلوک میکردند لکن بطولی کشید که امیر بنجا بر روی بد کجانی تنده و او سلامت در فرار و دیده منافقه منظر را برادر پس اندامهای دراز که بر شتر اید غربت و مسافرت و نوازیب کربت و هجارت مصابت نمود و بالاخره بایران رفت امنای دولت او را غایت اغرا کردند و مقدم ویرا گرامی داشتند و بنور او را در دربار پادشاه ایران و قعی تمام و پادشاه را بسنت باوی رعایتی لا کلام است ولی این همه آثار مصائب از خاطرش محو نشده است زیرا که نه تنها از لکت مورد خویش محروم ماند بلکه ایل و قبیله و غیره و خانواده او تمام بر او رفت و بیشتر خانواده او را بعد از فرا

سید غلامرضا

او امیر خوار بقتل رسانید مع القصد درین اوقات رجال دولت عثمانی در تاجیکی که بر تعینات و انعقاد شهابی که موجب فتح و مرجع ملل فرنگستان شده بود چنان گرفتار بودند که بامور ممالکی که در ایران داشتند نمیپرداختند لهذا اداره بلاد شرقیه آن مملکت بحکام تصفیات و اکتفا شد و معظم امرای بلاد مزبور به سلیمان آقا بودند که بهم از سلاطین عده بدیده حکومت بغداد داشت چنانچه سابقا بشارت یافت سلیمان آقا در وقتی که کریمخان لشکر بصره فرستاد ایالت آند بار باری بود و بعد از آن بغداد را باری سپرد و در ایام ایالت بغداد بقدر امکان جهد کرد تا حکومت خویش را تقویت دهد و مانند سایر حکام عثمانی دست خوش رجال دولت نشود و بحسن تدبیر و صلاحیت نفس و شهامت ذاتی بر مردان فایز گشت و حکومتش در آن دور نظر را اعتبار یافت سکنه بغداد و قطان بلاد حوالی ویرا دوست میداشتند و اعراب یکدیگر باین بصره و بغداد و در موطن و جله و فراط سکنی داشتند و خراجکذا از عثمانی بودند و باری از امرای کردستان که خود را رعایای ترک میداشتند باری اجترام نمیکردند و احکام ویرا بطوع و اریغنه اطاعت نمیدادند و باری در با قسطنطنیه چون دیدند که حکومتش ثوابی قوام یافته است که ویرا برانداختن نمی توانستند اظهار رضامندی کردند با بجزای اقتصاد و میانه روی و حسن سلوک وی جمیع امرای اطراف و حوالی را در وی بخود گردانیدند و گفت کریمخان بجهت دین که موجب نزاع و مناقشه ایرانی و عثمانی شود اتفاق نیفتاد عروج احمد شاه ابدالی بسلطنت کابل و قندهار سابقا سمیت گذارش یافت در ایام پادشاهی شش دفعه لشکر بهندوستان کشید و در هر گزرت فتح و ظفر ویرا بود علی الخصوص کسی عظیم که در صحرائی بی پست که بخند میل در شمال دلی واقع است براتیان داد و آن محاربتی بود با باین مسلمان و بهود بر سر سلطنت هندوستان مدد لشکر اسلام بجهت هزار میر سید که تقریباً نیمه آن افغان بودند ولی احمد شاه فقط اعتمادش بر لشکر کاک بود و مرا تیان با باین بهتاد و هشتاد هزار بودند مسلمان ایشان را بهر نیت نمود جمعی کثیر از بوند و اعرضه تلف و بود از سکنه و مرا تیان را در آن ایام اقتدار عظیم در هندوستان بود چنانچه از شمیر ایشان را از قضی بلاد جنوبیه هند تا سواحل سندرسیده بود و این شکست قول سدی بود که حقیقتاً مقابل سیل فتوحات ایشان بسته شد و بسبب این فتح که احمد شاه را دوست داد و سایر فتوحات وی در هندوستان افغانستان بلند آوازه گشت و مردم آن حصار ثروت و کمند بی اندازه شدند احمد شاه چنانکه گذارش یافت اغلب بلاد خراسان را مسخر کرد و تقریباً جمیع امرای آن اطراف حکم ویرا گردانیدند و او همیشه با ملوک اطراف در جنگ بود و در حقیقت را باری دیگر بجهت کابل و لشکر و اطاعت امرای ترکش گذاشت اگر چه حوزه مملکت وسیع بود لکن باینه تحلیل حاصل میشد بسبب اینکه بلاد کابل و قندهار غالباً بسورغال و بدو معاش قابل خلع مقرر شده بود و که همه لشکری بودند و احمد شاه فقط ایشان را برانداخت و آنرا که میدادست که زیاده از ایشان توقع داشت حکومت خود را در نظر انداخته است و او را باری ایشان را غنیمت میدادست و با فرمانهاشان را محمل بود و چون از بغلیکه سد روانی بود و افغانستان این خانواده را بهر عظیم احترام

دربیان وضع ممالک ایران

باب ۹۱

فکر میکنند بهر جهت دراز و یا عقاید ایشان از این راه جمدی داشت و چون بنای حکومت را بطابع و عقاید رعایای خود
 تأسیس و انطباقش قوام یافت آنرا چون اساس البت فقط بر مردم داری وی بود و قبایل مختلفه که معین و معاونان
 او بودند بهر یک با مبرم مخصوص خویش اطاعت میکردند و نزاع و نفاق با این امر او قبایل قایم بود و در وقت فوت احمد شاه
 مدت محال نزاع داشت و چون در اینجا سالکی از تحت برآمده رحمت معراجت برست پیشتر تیمور شاه وارث
 سلطنتی تزلزل و خطرناک گشت قبل از جلوس تیمور شاه و نیز بر احمد شاه خواست افزودند و دیگر ویراکه بن تیمور شاه گویند
 زود جدا شدای برادر انا بالاخره تیمور شاه غالب آمد با جمعه چون تیمور شاه بر جای پدر برآمد مستقر حکومت را از قندهار
 کابل نقل کرد و آنجا را دار السلطنه ساخت زیرا که چون طبعی آرام طلب داشت و مردم قندهار خلقی پر شور و شرب بودند
 لهذا محاورت ابا کابل ترجیح داد لشکر که قابل ذکر باشد نگاهداشت مگر فوجی از قزاقان خاصه بود که اغلب آن
 نیز افغان بودند بهر کمال فتح بلدی میکرد و بلکه بسیاری از امر اخراج اباد کردند و بعضی نیز کردند از طاعت بچیدید و او بپاد
 ایشان سپرد و اوست و این ضعف و سستی سبب نام پدر است سال و پشای کرد و لاکان آرام افغانستان با عمو او
 مد پیشتر خان شاه در سر و عنین بنیان و پدید در عرض حملات و لطافات برادرانش بود که بر یک ساجی از افغانه گنج
 طلب را با خود متفق کرده احداث نموده میکرد و بد بسیاری از ممالک جنوبیه سر از طاعت سلاطین افغان بر نهاده
 جمعی از اباد و ابداد ایشان گشای بود و در آن گرده بدین اسلام در آمده بودند حکومت سدر را بر انداخته بر انداخته
 اینها یافته و از آن پس در قبیل میراث گذاشته بودند درین اوقات نیز زمان حکومت در تصرف سده برادر
 از همین قبیل بود و سده از جانب جنوب بدریا منتهی میشود و در همین سمت شعب رود انک بدریا میرز
 خانچو درین شکل شلی سیدایمکن از سمت مشرق دها و وسیع این ملک را از ممالک هندوستان و از طرف
 شمال مغرب جبال خیزانه بلوچستان و افغانستان جدا میکند بعد از فوت احمد شاه سیستان و بلوچستان و کران
 فقط از طاعت نامی داشتند یکی از امرای قبایل سیستان که جمع لشکرش قریب به پانصد نفر و محصول گلش نیز همین
 بنت میشود و در از سلاطین کیان میداند و لقب کیانی بر خویش میداد محل حکومت او جلال آباد جای کوچکی است
 که در میان خرابیهای سیستان قدیم واقع است و از جمله طوایفی که باو بند طایفه نویشروان است که دره سهراب منبع
 ایشان است کپستان که رستی که در سده هزار و هشتصد و ده عیسوی سیستان منفر که دینو سید که سهراب نام دره است
 خوش آب و هوا و نزه که از شمال بخوبی بقدر چاه میل طول است و دوازده میل عرض آن و هم او گوید که در دهی
 مقام کرد که این نام داشت و همین شایدهی قومیت که قصه خانوادہ رسم حقیقت دارد و گوید که خرابیهای سیستان
 که خود دیده است بقدر محوطه شهر اصفهان میشود و بنای خانهها چنین نماید که از خست بوده است و عفا بطور کشیده
 و غالباً در طبقه میخانه اندکنه جلال آباد درین اوقات بدو هزار میرسد بلوچستان و بسیاری از اراضی کران

در این ایام در تحت حکومت ناصر خان بود که پدران او قریب دو سست سال درین بلاد صاحب اقتدار بوده اند از احمد شاه بیدپر او را خراجگزار خویش ساخت لکن معاہدتی باین رفت که یکی از شر و ط معاہدہ این بود کہ ہر ششم تراعی کہ در حکومت داخلید فغانستان واقع شود سلاطین افغان ناصر خان و جانشینان او را بحسب مذاخلہ باید و طلبند بعد از فوت احمد شاه از طاعت و بار بار کابل سربازد و قدر قلی از بلاد خراسان بنور در تصرف پا و شایان کابل ماند از آنجمله ہزہرات بود کہ زمان شاہ پسر عمیر شاہ در آنجا فرمان روا گشت قطعہ زمینی کہ باین خراسان و در و جیحون از اراضی تا آما محسوبست و بدون ملاحظہ احوال لکن آن اراضی این باب تمام خود بود ابالی این مملکت ہم از زمانی دیر باطلی الاتصال جد و دوغوز ایران را تاختہ و بلاد حوالی را عوضہ ہنوب و غارت ساختہ و مکرر بر تمام این ملک استیلا یافته اند مدت چار صد سال از زمانیکہ شیشیر تموریج و مرا تیع این ملک را خراب و بیاب ساخت گذشت آما ہنوز اقتدار آن باقی بود کہ سکنہ و یار اصدعات نیاکان بخاطر دود و اگر اراضی آن اراضی بری رخزد و گزند بطوفان باشد بموجب ہشت شد و ممالکی کہ با فاصلہ در شمال خراسان باین و در جیحون و دریای خزر واقع و جز مملکت خوارزم محسوب میشود در تصرف قبایل عدیدہ است کہ نسب خود را بر محول میرسانند یکی از محمدان ترکستان از بر خوند نقل میکنند کہ قبایل مزبورہ از قبیلہ اخور خانند و اخور خان منبر محول خان و پادشاہ سیم سلسلہ مغلیہ است منقولست کہ از زمانی دیر باین طایفہ از اضلاع شمالیہ تا باین بلاد نقل کردہ و نقل ایشان را کہ از محالطت با زنان ملک ہم رسید ترکخان خوانند یعنی ترک مانند زیرا کہ اگر چہ بہادر و جنگجو بودند الا اینکه در انظار اند پدران خویش فرو تر می نمودند و لهذا بدین نام موصوم شدند و فضول سابقہ این کتاب مکرر ذکر این طایفہ شدہ است و صفیات روم صاحب ممالک بزرگ بودہ اند و تا ہنوز بسیاری از ایشان در آن بلاد مکنی دارند و ہم وقتی سلطنت ایران داشتہ اند و دو خانوادہ از امرای ترک کہ کہ عبارت از آن قونلو و قر قونلو باشد در سلسلہ سلاطین ایران در شمارندہ اند و در آن ترا تیع و دیما فات ایشان در مو اعل شرقیہ بحر خزر بودہ اند بقدری نزاع و نفاق خانگی داشتند کہ نفیج بلدی یا ہوا ی حکومتی نمیتوانستند بر و اخت و بسلب جلا و دست فطری نیز آرام نمی توانستند گرفت از فوت مادر شاہ ماہستقر سلطنت اتا محمد خان غالباً علی الاتصال بطرف ایران با ختمند و ممالک و مسالک را عوضہ نغما و تاج ساختند و نغما و تاج

در تحت حکومت
شیشیر تموریج
قوانلو
صاحب کوفتہ
سیاہ

بحر خزر از نظر اول ایشان در درج بود و نہ بلکہ بعراق نیز بای جبارت نہادند و دست تغلب کشا و ندیک از متحدین بحر را میبوسید کہ تا پشت دیوار اصفہان را تاختہ پسران و دختران مردم را بر بہا نیکی بحسب ہمین طلب یکد کردہ بودند بہ و پسرند و چون بہر ہای ایشان قوی و بایکونہ مغرور می شادہ بودند و نہ تعاقب کردن ایشان ناید یعنی بخشید بسب ترکمانی خوانی قوی قویم و خوش آیند است از یک نزع و نیم تا و کردہ بالا خدا آن میشود زرادان است و چون اسب عربی با دیان مکی جمع شود و کردہ این دو در مرا تیع خصیہ چرا میکند بر قوت و غم جہی می افزاید بخارند

دربیان وضع مملکت ایران

باب ۳ ۹۳

ادراک بعد از آنکه بدقت تمام تحقیق مطلب کرد معلوم شد که سواره ترکمان که از قصد با میل سافست بایران میرفته اند روی
هم رفته و بی همت و کفایت و مقابلت و مراجعت روزی صد و پنجاه میل اسب قیاطه اند و اسبها نشان را
بنوعی که ما در اسب دوانی ریاضت میدیم بجهت این که نه کار با تربیت میکنند و چون میخواهند بفرمانند که بجا
برای چپا و تبار است باین عبارت ادا می کنند که گوشش بر مر است با بچه اگر چه او بهای این کرده و در اصل
که میانه غنچه بسیار تا چون اتفاق و اجتماع می نداشتند در تعداد و ادای ایران محبوب نمی شدند طایفه دیگر از ماورای
نهر جیحون آذیر ماچرال از یک طرف و تانهر جیحون از جانب دیگر گرفته در تحت حکومت یکی جان نام که در لباس فقر و
ساکین بول اسراف و هم دوساوس مذہب را با هم انضمام داده باین سلطنتی در مملکت ماوراءالنہر انداخته
بود قوتی تمام داشتند باین مقال تفصیل احوال آنکه طایفه در اراضی دشت قباقر سکنی داشتند و نام امیر خویش او را
خان را که از سلسله چکیز بود بر خود گرفته بعد از آن برود عوام این طایفه بزرگ شدند و این نام بر جمیع اطلاق شد
و بعضی از طوایف این قبیل از بهادرترین ابطال قبایل تا آمدند بیکشت پیور مر این طایفه را و بعد از آن طایفه
ایشان بر بارشاه مشهور سابقا سمت گذارش یافت و امیر او زبک نیز که بر بارشاه غلبه کرده بود و بنوبت خویش
ارشا به معجل باد که سر سلسله سلاطین صفویا است بیکشت یافته بقتل رسید لکن اعقاب و احفاد وی تا سید سالار
مملکت بخارا و فرمانروا بود و چند سال قبل از آنکه نادر شاه بدلاضوب لشکر کشید اقتدار این سلسله روی در خط
داشت و چون در دموکوب نادر شاه در آن اراضی ذلتی بر غیبت افروزمی توان گفت که این واقعه بمرسبب
اقتحام امر و انصرام دولت این خانواده گشت چند نفری که بعد از این قضیه بر مسند امارت برآمدند خرناسی بر
ایشان پیش بود امرای معتقد و متقلد طایفه امور بودند و در تاریخ میر یوسف علی نکر و راست که رحیم بیگ سروراده
برادر او زبک که بنادر شاه فرستاد و بعد از فوت نادر شاه ابو الفیض خان را کشته و عبدالمؤمن خان طفل صغیر او را
بسلطنت برداشته خود مسکفل اداره امور و پادشاهی گشت چند سال بعد از این قضیه که طفل بکدر تربیت رسیده بود
روزی شش تیر و گمان میکرد و میزد و نه بجهت نشان زدن گذاشته بودند طفل کو یا مشابہتی باین میزد و نه و سر
رحیم بیگ که او را آتا بابا میگویند دریافت تیری را محاذی آن گرفته گفت این هم میر آتا بابا رحیم بیگ از این غیبت
آگاه گشته چنان پنداشت که پسر در خیال انتقام پدر است لهذا یکی از رفقای او را خوا کرد تا در وقتی که طفل بر
کناجایی ایستاده بود و دیده خود را بروی زود او در چاه انداخت و او آخرین نسل چکیز است در آن زمان
یعنی از طرف اولاد در نیو و چون اوجاق و دو جان چکیزی ازین طرف خاموش شد پسر یکی از سادات راکه
میگفتند از طرف مادر نسب باین سلسله میرساند با دست برد داشتند و جمیع قبایل بکم او را گردن نهادند این قسم
امیر او را جده زاده میگویند چه لفظ خواجرو شیخ در اصفیات خط بر سادات و کسانیکه نسل خلفای ثنائی باشند طایفه

مملکت
چکیز
نادر شاه
چکیز

میشود و سلاطین آن اطراف را نیز مانند پادشاهان ایران بسم است که دختر خود را بسا د است محترم میدهند با بجمله
 این اوضاع رفته رفته حکومت او زبک را بنهایت درجه ضعیف گردانید و آنیکه یکی از طبایع عجیبه و زکار که در هیچ
 عصری و هیچ ملکی مانندش را نشان نداده اند دوباره ملت را اعتلا و رفوذ و سلطنت را اقتدار بخود نام این مرد
 غریب این معصوم و لغزش شاه مراد لکن شهوور یکی جان است پدرش امیر دانیال از امرای معتبر بخارا است چنانچه
 وقتی عبدالغازی خان خواجهم زاده را که در آنوقت بپادشاهی او زبک موسوم بود گرفته بر قبایل اطراف بخارا
 حکومت مطلق داشت میر یوسف علی کوید که عبدالغازی خان پسر خواجهم عبدالرحیم چاکبوتیت این لفظ بمعنی جامه
 کهنه است اشاره باینکه پدرش جامه کهنه بر جایافته است می شسته و اصلاح نمیکرده است یا خود می پوشیده است
 یا بفقر امید داده است و هم او کوید که چون عبدالرحیم بک بر قبایل خوارزم غلبه کرد پسر کو بکیت پسر عبدالرحیم را پادشاه
 ایشان قرار داد و اما چون رحیم بکیت مرد آن پسر را کشند منع القصد چون امیر دانیال را وقت فرارسید یکی جان را
 وارث خویش مقرر کرد و دولت خود را در میان خانواده تقسیم نمود محمد علی کویدی که یکی جان قبل از فوت پدر سالها
 از دنیا اعراض کرده در حالت اطفال میر یوسف علی کوید که او در جوانی با تمام فنی و فخر را در کتاب میوزر
 و یا نوع طاهری و منای روزگار میکشید زانید تا سن سی و پنج سالگی که از اوقات ناد و مبتدیانگ بعضی از خلق دامن کشید
 و فوت پدرش کیسب ال بعد از این مقدمه واقع شد با بجمله یکی جان بعد از فوت امیر دانیال اصلا مستقر جاه و مال گشته
 در مسجدی نشسته در بر مردم سب و چون مال بیکه بر حسب وراثت بهره وی بود بروی عرضه گردید و قبول نکرد و
 گفت نزد بها شرین بیت المال میرید که اگر بخواهند بصاحبانش برسانند من دست بمال طنمه نخواهم الود و هم
 از محمد علی کویدی منقولست که یکی جان جامه خشن مانند کدایان بر خود راست کرد و شمشیری از گردن آویخت و بر گرد و حلات
 سجرا برآمد و نزد هر بک از سکنه اهلک کرستی و از وی و خواستی که اگر از پدرش و رتی و بی طلای رفته است از وی
 عفو کند و اگر راضی نشود با شمشیری که از گردن آویخته بود جان خود را عرضه میکرد که با مقام بگیرد و چون یکی جان از
 حیثیت اصالت نسب و جلالت حسب از عظمای مملکت و علمای ملت محبوب میشد چنانچه در رفقه و لغت کتب
 نفیسه تالیف کرده بود انحرکت که دلالت بر صفای فطرت و غایت تواضع نفس وی میکرد در نظر بزرگان نمود
 و باعث حسن عقیقت مردم و رتی وی شده و او را یکی از اولیاء الفتد و در کرد و وی جمع شدند و با اتفاق از برای
 پدرش از مرش گردند مگر یکی که گفت چون امیر دانیال مال را بطلم گرفته طیت من سلب بشود و رعیت عمل نخواهند
 و وجه مزبور مبلغی گرامند بود اما مریدان و محققین یکی جان علی الفور توبیخ نموده بعد از جمع تعلیم نمودند بعد از
 تعلیم این عمل که مردم را از خیال استقامی که در ایام هستیمای پدرش در و لهما انیکه شده بودند اخت مسجد جامع شهر
 رفته بقول یکی از مؤلفین تا دوازده ماه از خلوت بیرون نیامد و در آن ایام کس را بر خود راه نداد و یکی که بعضی از

ذکر احوال حکام بخارا

باب ۹۵

حاج خرداد و همسران ایام کتاب عین الحکمه را که از بهترین کتب است تصنیف کرده و چون هم از او ایل عقاید و قواعد صوفیه را اختیار کرده بود پس از انتضای ایام خلوت شغلا با خویش از او لیا خواند که بعد از بیاضات شانه شگفت علمی چند از حقایق بروی منده و بدن سبب از هیچ لذات دنیا عموما و از جا و منصب خصوصا وارسته و از آنچه در بازار علانی است پنهانی جسته و از رنگت بر پیرنگی میوینده است و چون بالی بخارا از تراغ و جدال قاریب وی که میباشند بود ملک بودند به رنگ آمد و نصراعت از وی در غایت میگردید که مقصدی همای حکومت نمود و دعوی مزبور نصراعت آن میگردید که بزودی با ملحق او ابرام خلق تن در دهند و در علاج الناس که بوی اعتقاد می نامد داشتند هر روز در مسجد اجتماع کردند و نیز جابفتی با وی بودند و او اوفل کاری که کرد این بود که گفت تا بر چه شهر اینجا و قمار خانه بود که بچند هزار میرسد خراب گردند منقولست که احترام مردم در حق وی بقدری بود که حتی کسانی که این کیفیت سبب اتصال و خوالی ایشان بود با دست خود مدگر و بعد از آن یکی از برادران وی نیز کشته شد و چون باز مانده کانش از نقل متعلقان خود و هر اسناک بودند با مردم در استند فاشرکیت و از وی الناس نمودند که سر رشته امور را در دست گیرد لکن بر فراغت و اهنال ایشان نیز مانده و مترتب نخست تا اینکه واقعه اتفاق افتاد که قریب هزار نفر از بالی شهر را در قفسه جان برادر فست و بنابرین عبدالعزیزی خان و جمیع امرای مسجد رفته و او را از وی اجبار بر سر قریب را نیال برده و در آن مکان ویران و کوه عظیم و او ند که معاونت خود را از ملک که در شرف خرابیت در فرج دارد و لهند از و کرا و عده کرده که در بصیغ و معاونت در باب امور و جهو و رضا یافت بکند و بالی با نیال منقولست که تا نهجی کلمه غنائی حتما ملک را در قفسه تصرف گرفت تا اینکه نیاز ملی نام یکی از امرای که در ایام حکومت پدرش باغی شده و شهر برادر متصرف شده بود و در این اوقات جرئت کرده بعضی از اضلاع بخارا تعرضه منسوب و غارت ساخت این صورت سبب تحریک بار غضب وی گشته لقب نایب الایاله که بروی عرضه کرده بودند قبول کرده با لشکری کران بکشت ساف و نیاز علی را از اطراف بخارا رانده بعضی از بلاد وی را نیز که در تصرف وی بود از وی استرغ نمود و از این پنج عنوان گفت که یکی جان عالم علی الاطلاق از دست نبرد و نیز اگر چه همیشه نام نیابت داشت و علی الظاهر بعد از انباری خان اظهار طاعتی میکرد اما تا او میکشید حیات داشت یکسری با وی مجال مبادات بودی و در سلطنت پنج پادشاهی پس از وی رعایا متفق الکلمه بودند و چون او ای مار قش از قناعت بجهت اداره احکام عدلیه و جمع محصول الیه و ادای مواجب و مشا بر عسکر و قواین نیکو وضع نمود و چون بر مسند امارت بر آمد آداب و رسوم مجلس اختتام کرد ایام امیر دانیال پدرش مرعی میداشتند بر داشت زیرا که میداشتند اظهار بکل بهر نوع باشد موردت انبغاث صدر و کشته بجهت نیست که رخنه در بنیان حکومت اندازد و لند احتی المقدور و چند میکرد تا خود را یکی از غزلت کرنا و خلوت نتوان نماید که بر حسب اجبار و ضرورت سر با سباب پادشاهی فرو داده و با این همه در کجوه علائق

ازیند کثرت آزاد است و در خراب آباد عالم در عین خرابی آباد و در ویشم و کلا و برابر نمی کشم پیشین گاه خویش بعضی
 حضوری در بار ملوکانه که اعیان بخارا بدان متجاوز بودند بر داشته و حکم عدالت بر جای آن فرشته شد خود بر صدر
 آن مجلس نشستی و با ستانت چهل تن از ملاهای ملت بعضی از اوقات مردم پرداختی و مدد معاش قایم فرمود برادر
 مرده از نسبت المال صدقات مقرر نمودی و در یکی از کتب برگزیده است که در هر دو شب و جمعه این مجلس منعقد گشتی و هر یک
 از ملا با مجلسی از اولفست یکی جان در دست داشتی هر کس اسکاچی بودی بدان محکمه خرسندی و نادمی الیه مخصوصا فرمای
 مدعی را ازین سخن بودی و از موضع و شریف هندا وید و صالحات اقصای و ادانی کسی را یا رای آن بود که اگر حضور
 در محکمه عدالت اقتضا کند سر باز ندیده توانستی خداوند خویش را بعدالت بر چون طرفین حضور یافتند یکی یکی
 سکونتی تمام مدعی هر یک را سفیدی و در جمیع معده های که غیر از جرم و خیانت بودی ایشان را عرض کردی نصیحت
 و ادوی ما باین خود دوستانه امر را انجام و چند اگر نصیحت وی عمل کرده و باره محکمه قضا حاضر میشدند تقریرات
 شود و بینه ایشان را می نوشت و رای خود را نیز بآن مبضم نموده بملاهای مجلس می سپرد تا موافق شرع شریف فتوی دهند
 بعد ازین تفصیل نیز محفطه طرین را مهلت میداد تا باین خویش طی مراغه کنند بعد از انقضای این مدت اگر صورت
 اصلاح نبود فتوی اجرائی یافت و مخالف آن مجال بود عقوبت مجربان موافق احکام قرآن بودی مخصوص راقل سارین را
 قطعید فرمودی و شارب نخر را تا بریانه حد جاری کردی شرب تنباکو نیز منع و جریمه سخت برای کشیدن آن مقرر بود و تنباکو
 اسلام را در شرب تنباکو و قهوه و امثال آن اختلاف است بعضی بر آنند که چون استعمال نشاند مذکوره خالی از نفع شناخت
 و انواع مسکرات نیز حرام است باین تنباکو و غیره نیز ممنوع است باجماع جمیع طبقات ناس در باب رعایت فرائض
 دین قدغن اکید بود و محبتان شهر بخارا اعلی الاصل مردم را به مساجد حجت و ادای صلوات میرانند و اگر یکی صاحت و درید
 به استعمال نایانه عرق غیرتش را بجرکت می آوردند و در دست آورده اند که هر یک از صاحبان اعتساب کتابی در دست بود که
 هر کس را میدیدند مسائل نماز و ادوی می پرسیدند و اگر موافق آن کتاب جواب نمی شنیدند آن شخص را عقوبت میکردند
 مدرسه با در شهر بجهت آموختن علوم و مسائل شریعت بر پا کردند و هر کس از پی تعلیم و تعلم بدان مدارس میرفت کفاف روز
 مره بوی میداد و نه چایچه گوشت و قتی طلاب و عینه در آن بلده از نسی هزاران تجاوز بودند که کثرت را موقوف کرد و کثرت
 البقاره که از بلاد خارج به مدد مضروب میروند و بیکس نیستی است که بخارت چیزی را مخصوص بچو و کند یا لیه فقط از املاک
 خالصه شایب میگردند از آنها خدجیه میمند و ندان میود و نصارا و میوند و بعد از تحجین و تخیال از هر صدی سی میگردند
 بر سلیمان بکات معمر بود حتی بر سر باران سپاه و جمیع این اموال غنایم بخارا میرفت که بجهت مخارج حکومت معین
 بود مصارف عبد الغازی خان و خانواده سلطنت از حاصل املاک خالصه بود و قاعده قدیم که هر یک از امرای
 لشکری کلکی با قطع برینسی از خود یا برسم پاکیر و میوال میورغال داشتند و از آن مدد معاش حاصل میکرد و در قرا ساقی بود

اینکه مانع از عساکر خود را موجب مایه نبروت دیگران در حال منصب معین کرد و که بروی هم رفته سالها بخت و بدبختی و غایت تعانت نسبتی و از بیت المال دوزی چهار تن که برداشتی یکی بجهت خرج خود و یکی بمعلم خود میداد و یک تن که نزد طبیب او بود که حالش بد بود و یک تن که موجب خدمتکار و این مقدار وظیفه بود که بجهت فقیرترین طلاب مقرر بود و تنه که بجهت محتاج رزوه خود که از حاندان پادشاهی بود میداد و اگر چه شاه زاده از خود بقدر حفظ سنن و آداب و از دست دادن بجهت خرسندی شوهرش می گرفت و یکی بان بیهوشی می گفت که این مقدار بسیار است و اگر که ای حرم او تنگنایست کردی می گفت بل بی برکم راضی نخواهد از تو راضی باشد اما چون فرزندش حیدر توره که حال پادشاه بسیار است متولد شد روزی بختی بان بجهت محتاج طفل و مادرش مقرر کرد نام مادرش لید و زیکی است نوشته اند که او دختر عبدالغفار بنی خان بود و به همین قسم برای دو پسر دیگرش که بعد تولد شد مد مقرر نمود و از این و بعضی اعمال دیگر وی معلوم میشود که با اینکه خود او انمو و میگرد که با سباب و دنیا اقلانی نثار و میخواست فرزندانش را بخیل حشمت با بسیار و چنانچه مرادش بود که برای عیال خود مرتب کرده بود و خود در اوقات بی سباب بنشیند و هر کس میخواست در هر وقت نزد او میرفت همیشه جامه خستی در بر داشت و در ظاهر مشکل گدائی می نمود و جامه بدل میکرد و مروتی که بدین عیال خود میرفت و آنوقت هم پوست آهوئی را بر شانه و کتف می انداخت هزار حکایت دیگر هست که همه دلالت برین دارد که چنانکه می نمود و نام و شهرت بود لاکن بنیان و بنیاد هم ملامت کرد و حرکتی که سبب اتحاد و تعویض طبیعی و فیض و نشیبت آلا را کشتی هیچ چیز بجز اعتقادی که او زبانت بر یکی جان داشتند این امر را انجام میداد و اگر کسی که اختیار کرد و ریاضات شایسته او بنوع علم و دانش و شجاعت و عدل و انصاف او هیچ فایده نمی بخشید جهالت و احمقانه باطله همیشه قرین یکدیگرند کسیانیکه در زیر علم یکی جان بودند و وقتی میدیدند مردی با اینکه بسیار فزاینده است خرقة مرقع را بر تن مرصع و حافیه گدائی را بر بارگاه پادشاهی ترجیح میداد یعنی میگردند که باید امری خدائی باشد و رسوم و عادات بزرگوئی بود که بتوانند بجهتند که چه طور میگوئی پس بی از سباب دیگر این همه اوضاع بکل را در حالی که فزاینده است و آنکه بعضی گدائی قانع نشود و همین عقیدت ظالمانه سبب شد که یکی جان توانست در قیاس مدتی تقریباً جمیع بلاد را بین دو و چون و چون را بشیر غالب شکرش سواره بودند و طریق ملک گیرش همیشه بطور راحت و آسودگی بود چون اغلب قبایل او زبانت احکام فزاینده را کردند نهادند با همیور شاه افغان بنای مجادلت و مناجرت نهاد و بکس نپذیرد گاهی بروی غلبه که و تنخیر و ساقی سمیت گذارش یافت بعد از آن قریح مروتش که بلاد خراسان کشید و هم در سال ازل صورت مراد را در آینه نظر جلوه کرده و به مشهد احضار داد لاکن چون دید که رفتن مستهمل است لشکران را گفت که ای نام رضا بنجواب وی در آمده و او را حکم کرد که دست بخل از شهر مشهد و اعمال و مضامین آن کوتاه دارد و بنابرین حکم داد تا سپاه کوچ کند و دست بقرض از مزاج و مراتع و قری و دوات حوالی مشهد باز دارند لاکن

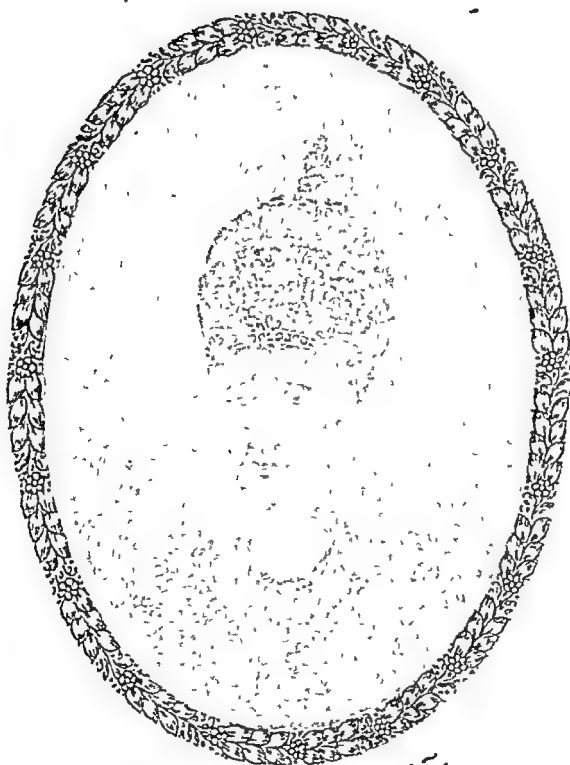
جمیع اصلاعی را که در حوزه حمایت آن شهر مقدس محسوب میشد یکی خراب و سکنه آن را ضعیف و اسیر کرده بخارا بازگشت
 قبل از آنکه مراجعت کند کاغذها بشاه فرخ میرزا و سایر امرای خراسان فرستاد و شعر را بنیکه سال یکبار بخراسان خواهد
 و ایشان را بصفحت کرده بود و که اگر سلامت خود و رعایا را منظور دارد سرطاحت فرو داد و بدین سنی اختیار
 کنند و نوشته بود که چندی این مذهب موجب معاد و ادین است و توقع این امر یکی بر معجزات و کرامات
 من خواهد افزود و باجمه این تاریخ تا آخر ایام حیات یکی جان هر ساله بلا و خراسان را عرض قتل و غارت ساختن
 قسم که اسباب سنگین و قدری از لشکر چند منزل عقب میماند و باقی تسواریه هر یک هفت روزه و خیره بجهت
 خود و اسب برداشته در اطراف پراکنده میشدند و محافظه بر سر شهری مایوی قیامتند و هر چه میافتد از مرد
 وزن و بهایم و کوه میروند و بعد از آن اگر کسی اسیر را میخیزد میفرجند و الا همراه بخارا میبردند و امیر
 او زبک بر شهر را که غیوه است بگردانها مبلغی و حد نقد از ابالی انجام می گرفت و بدین سبب که همیشه وقتی جنگ بود
 میشد خرمند و صحرابو و ندان و پول بخارای از احتیاجی بود و وقتیم غنایم را چنانچه مذکور است بنوع خوشی میبردند
 غنایم حق امیر بود و چنانکه هر قوم گشت جز دایه محسوب میشد خود یکی جان همیشه بر سر سپاه بود و غالباً در لباسی
 برابری کوچکی سوار میشد پیش لشکر حرکت کردی و نوشته اند که اردوی دی را نظم و نسقی تمام بود اما معنی این عبارت است
 که در لشکر احتیاجی بود و امیر را منقرض الطاعه میدانستند و همچنین در رعایت فرایض مذهب قدسی اکید بود و چنانچه
 با هر فوجی چند نفر ملا بجهت همین مطلب مقرر شده بودند و اگر وقتی اقتضا میکرد همین ملا بجهت تربیت و احترام
 داشتند و زوای اطراف بفارست امور میشدند یکی جان اگر چه خود در رعایت خاکت روزگار میکند اینده این
 کشور و امرای لشکری با بختی تمام چشمی مالاکام میریستندی از محرمین که نگارنده اوراق صادرات احوال و احوال
 احوال یکی جان را از آن نقل میکند و رایتا میگوید یکی جان بخراسان بود و از جانب مشش خان چنانانی بفارست اردوی او بک
 نامور شده است و وقایع سفارت خود را بطور روزنامه می نویسد و از تقریری معلوم میشود که مشش خان با ایشان
 لغیب که از عظم امرای او زبک و از خواص یکی جان است مکالمات و مراسلت داشته است ایشان لغیب که از
 پسر ایشان مخدوم است که دختر امیر دانیال در خانه او بود و بنابرین ایشان لغیب که هزار ده یکی جان میشود و در
 غایت اعتبار داشت مشش خان کاغذی نوشته بود که اسب مصحوب میفر ساخت که یکی را با ایشان لغیب و دیگر را
 بر یکی جان بطور هدیه نثار کند تفصیل وقایع سفارت را بدین نوع گذارش میکند که چون برایشان لغیب داخل شدم
 سر پرده طوکانه یافتیم و او را در صدر سر پرده نشسته دیدم و او مردی نیکو شمایل و سفید چهره بود و در پیشان
 داشت و بعد از آنکه تفهیدی از من کرد و احوال مشش خان جو یا شد و گفت چرا خود دنیا بدو چشمن عدلی گفتم گفت من
 سبب آن را میدانم اگر من خود تنها بودم او بدین من می آمد ولی از یکی جان می بر اسد بعد از آن برخاسته بنجبه دیگر
 رفت

در بیان وضع حکومت بخارا

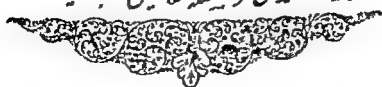
باب ۲ ۹۹

رفت و در اشارت کرد تا در جای خود بایستیم بعد از آن کیدست رخت خواب نفیس بجهت من آوردند و همه بیرون رفتند
 تا هنوز سر بالین نگذاشته بودم که طلب من آمدند و مرا نزد ایشان بردند چون مرا دیدند چنان اظهار علاطف کردند و خوش
 کرد که با وی غذا صرف کنم خدای تعالی تا بانه کسره دهند و اطعمه گوشت را کون بر آن نهادند بعد از صرف غذا چای آوردند جامی از
 طاهر صبح بخوابرا ایشان دادند و جامی از نقره طلا کوب من سه ساعت بعد از ظهر با بزمی بزرگی برد که پنج ویرکت در زیر آن نشین
 کرده بودند و جمعی در آن حنجره تماشا شروع کردند و ما نیز تماشا کرده مراجعت کردیم هنوز داخل نگشته بودیم که یکی از خدمتکاران
 گفت که آنخو رصونی بر در است و چون این شخص داخل شد ایشان بقیب او را در رعایت اعزاز کرد و چنانکه نگاشته بود همه
 توجه ایشان بوی بود و در وقت صرف کردن چای و قهوه جام را گرفته و آنخو رصونی می نوشید قدری مکث کرد که
 یکی از صاحب مضبان داخل حنجره شده گفت یکی از ایشان بقیب و همان او را احضار کرده است و علی الفور برخاسته
 براسبان خود نشسته بجانب وی رفتم بعد از آنکه قدری مسافت طی کردیم بخاوردی یکت ویرکی رسیدیم که از پس کشته و باز
 پاره بودند من همچو دیشم که چادر طباخی باستانی است مرد پیری در سایه آن بر غلف نشسته بود در آنجا همه پایاده شده
 بجانب پیر مرد روان شدیم و او لباس سبزی بسیار کین در برداشت چون نزدیک رسیدند همه سلام کرده و دست
 بلباسیت انداخته و جواب سلام هر یک را داده و برابر خویش از نشستن فرمودند و نشستند ایشان رعایت مهربانی
 اظهار کرد لکن غالب روی متعین با آنخو رصونی بود بعد از چند لحظه مطلب سفارت من پیش آمد و من دیشم که پیر
 مرد هنوز پیش پای من است که خود را با ایشان اودم و او یکی جان داد چون کاغذ را بار کرده خواند و جیب خود
 گذاشت و بعد از دقیقه گفت البته مجلس خان اسب خوبی از برای من فرستاده است و گفت اسب را بسیار زیاده
 آنکه بدقت پیر را و رسید با کسانیکه نزدیک وی بودند قدری بخوی کرده و خندید و بعد من گفت چرا آقای شما جانکه
 من خواسته بودم فراگزار فرستاده من گفتم آن اسب خد عیب دارد و الا میفرستاد یکی جانیتسم کرده و گفت با همه
 عیب بیت برابر این که تو آورده میارزد و در آشنای صحبت جمعی گفته اند مرا آمدند همه با لبسه فاخره و اسلحه قیمتی
 آراسته یکی جان جواب سلام همه را بنوع مهربانی و عطف دادند حکم پشتمن میکرد لکن سایه حنجره نیمه مردم را از حرارت
 آفتاب باز نمیداشت هنوز چند لحظه انداختن امر نگذاشته بود که یکی جان را حالت اغما دست داد و تا هنگام نماز
 مغرب بنشین نمودند که یکی از امواج افکار الهیه متعرق است وقت نماز همه مردم برخاستند من آنست را در حنجره
 ایشان بقیب خواهم طلوع صبح اردو در حرکت آمده و از قلعه بخارا ن گذرشته مسافت چند میل فرو داد و چون
 یکی جان بارو رسید مرا طلب داشت و با من خلوت نموده اظهار علاطفی زیاد کرد و گفت شنیده ام که آقای
 شما همیشه شراب میخورد من جواب دادم که ندیده ام گفت راست میگوئی خیر کینه تیرده که بگویم مجلس خان بگو که من رعایت
 فاظرا و برهنگور دارم اما در میزرا احق است دبا و بگو که بجعفر خان شیا بوری بنویسد که اگر میخواهد ملکش خراب شود

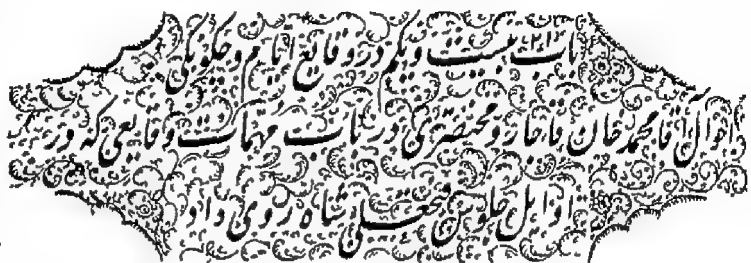
با من از در و ستی در آید بعد از آن یک دست خلعت و قدری وجه نقد به جهت من آوردند درختها همه خوب بود و در آن
 کیم هیچ نمی ازید لکن یکی جان آن دستار برداشته و مندیل خود را بجای آن گذاشت که خیلی بدتر از آن بود که از دست
 من آوره بود و من مرض شد بجهت ایشان لغت رفتم و آنچه باین گذشته بود حکایت کردم ایشان قاه فاه خندید
 و مرادیه لایق داده مرض نمودن در شرف حرکت بودم که دو سوار شتاب تمام رسیده کاغذی از مجلس خان آوردند
 مشعر بر آنکه با وجود حمایت امیر از یک چند نفر مردم اورا این طایفه برده اند ایشان لغت دوباره نزد یکی جان
 و او در حیمه خود بر روی پوست بز نشسته بود حکم کرد تا اسرار آورده بمن سپردند کاغذی که پیش من بمش خان نوشته
 بود کتوده و در بار کردن اسرار نوشته دوباره بمن سپرد و درین اساطیج او که شخصی کوتاه قامت و ضعیف چشم بود و در
 یکی جان گفت چرا خیال ترتیب طعام میکنی وقت نماز نزدیک است نزد یکی سایه بزرگ آورده و چند سنگ پهلوی
 هم گذاشته او جاق ساخت و بعد از آن دیکت را بر روی آن گذارده چند قسم مختلف از جوابات با قدری کدشت قاید
 در دیکت انداخته آن را پاز آب کرده آتش برافروخت و دیکت را بجوش آورده بعد از آن سه بشقاب چوبی که ادانی
 ناس استعمال میکنند آورده و دیکت را خالی کرد و در حین ریختن یکی جان نگاه میکرد و ظاهر بود که استیلا نگاه او
 میفهمید که در هر ظرفی چه قدر باید ریخت بعد از آن که همه تیار شدند با چهره گشایی کسره قدری نان جو خشکیده که خدا
 میداند در کدام سال آنجرت بخته شده بود بر سفره نهاد و یکی جان آن را در پیاله آب گذارد تا بجنبید استیلا کاسه
 اول آب یکی جان داد و یکی بمن و ایشان لغت و یکی بهم خود گرفته متعادل یکی جان نشست و بنا کرد بخوردن من چون
 غذا خورده بودم فقط دست دراز کرده مرده آن را چشیدم بسیار معوج بود و گوشت آن قریب بعضی لکن جمعی از
 امر که درین اسرار رسیدیم خورده ما را با بخار لذت تمام خوردند بعد از صرف غذا حضرت انصاف حاصل کرده به
 چاربان مراجعت نمودم و آنچه گذشته بود بمش خان حکایت کردم مش خان خوشو شد لکن بعد از چندی گفت با وجود
 و عدا بای یکی جان هشتاد و دو نفر از مردم اورا درین سال از یک برده بود و انتی ازین تقریر حالت یکی جان وضع
 اداره او از یکت را و بر کتار سالها نه او را بلا عزا سان انکشف میشود که در حقیقت سلطنتی است مطلق در لباس
 چرکین لکن مردم فریب با بجز این مرد و جمیل احرا لامر مقصود خویش که در تمام عمر مطیع نظروی بود چنانچه میخواست قاریا
 زیرا که چند سال بعد از این واقعه زمانش فرامید و سپهر بکش حیدر توره چنانکه پدرش امیر داشت پادشاه علی الاطلاق
 بخارا گشت منقولست که لشکر یکی جان لغت بجزا میرسد لکن در تاخت و تار خراسان بسیار کم بود که پیش از منی نزار
 همراه داشت اگر چه بعضی اوقات تحت کبر بود ولی روی هم رفته حکومتی متعرون برافت و عدالت داشت هرگز
 پادشاهی برخویش گرفت نقش مهرش بدینگونه بود که در وسط امیر محصور بن امیر و انبال بر دور آن این عبارت ثبت
 بود که القدره والغره ان کانت علی العدل فمن الله والافمن شیطان العنقه اتفاق قیامی مختلفه از یکت در تحت



بشیرہ آقا محمد خان سر سلسلہ سلاطین قاجاریہ



لای یکی جان و اخلاصا لیه امیر که از حالات و وقوعات او در اطراف اقتدار نفیحه بود چنان صورت و هیئت ابالی
ایران شده بود که باقوتای بعضی جمیع خوش بودند که قطع مراح و اخلی شده و پادشاهی مقتدر بر جرد که بتواند با دشمن
خارجی بجایگزیند که زیرا که اگر چه در سخت ملطفت بعضی از سلاطین ناما متعل انیکه در اوایل عهد سلما جتیه ایران کمال تقوت
و آبادی یافته سکند و قاطن آن مناست زناه و آرامی داشتند تا هنوز جزای و قتل غارتی که بر و رود و وصوله
این طایفه مرتب شده بود و از خاطر با محو شده بود و کسانیکه یقین داشتند که صدقات این سبیل قوی طایفه برادران
بهینیه قدیمه خواهد شد پسند السند که بعد از عبور از موانع بسیار کن آن منی را که بر آن گذشته بود تقویتی خوا بختی یانه



آنچه را که با جابر قبل ازین صورت تحریر یافت و در آیامی که این طایفه در آن سیه مکنی داشتند اتفاق حسین افتاد که بعضی در سمت بالا دست و دو خانه و برخی در طرف پائین دست مربع و چراگاه نمودند و چون در ترکی بالا را یوفاری و پائین را آساقه گویند بدین سبب که طایفه را یوفاری باش گفتند که حال تحریف بخاری باش معربیت و طایفه دیگر آساقه باش یعنی سراسر است و این اول امتیازی است که در میان ایشان پیدا شد و بعد از آن مرا که ام ازین دو طایفه نیز مضطرب و عجب عده شده و بر یک نامی جدا گانه برخود گرفتند مثل اینکه یک سبیل اسم سردار خود را اختیار کردند و سبیل دیگر اسم مکانی را که در آن مربع داشتند گرفتند چنانچه قاجاریه و اولو ان اسم را در قریه که نزدیک ایروان است و دوتا در آنجا مکنی داشته اند گرفته اند سلطان صفویه باقتضای مصلحت یکی این طایفه را به خود متعلقه ملک متصرف ساخت چنانچه طایفه زیاده و اولو اسم از عهد شاه عباس زک که مقام گیریدند و جواد خان سردار ایشان در جنگ بار و سیه بقتل رسید و هم از آن عهد جمعی کثیر در سمرقند و ملانامت انگندند و از هر دو طایفه بود و نامی هم از یوفاری باش و هم از آساقه باش و همیشه امرای یوفاری باش امارت قوم داشتند تا زمانی که فتحعلی خان که از امرای آساقه باش بود بر سیه سالاری طلماس تالی منصوب شد و سبب این منصب منیع دعوی امارت قوم کرد و قوم از روی اگر اه کردن با مارن وی نهادند و چون فتحعلی خان کلمه را در شاه مقتول شد دشمنان وی شاکستند و خواستند که سپه ویران نیز بر پدر طمی سازد فتحعلی خان را دوسر بود محمد حسین خان سپه که پیش هم در جوانی و در آن جهان گفت میسر بر کن محمد حسین خان بعد از قتل پدر محجور شده و او میانات

زانکه که در سواحل شرقیه دریای خزر سکنی دارند که بخت جمعی از قبیله وی درین مهاجرت با وی موافقت کردند از آن جمله علی و بریدی خان پدر نوروز خان پیشک آقاسی باشی فتحعلی شاه است و کادکاه با دشمنان خویش و دودخورد میکرد و شاید اگر بجهت معاضدت نادر شاه داعقاب وی بود ایشان با برودی برانداخته بود عادل شاه برادر نادر نادر چون بر تخت برآمد و برادران هیتلایافت دو پسر خود و محمد حسن پسر نا که چند کی گرفتار شده بودند طلب داشت و محمد خان پسر بزرگش را که در آنوقت پنج شش ساله بود خواهر مساحت و بدین سبب مدام حیات او را آقا محمد خان گفتند چه آن مخصوص لفظ احترام است که خواهر سرایان را با آن خطاب میکنند این سرچشمی بجهت آن بود که دیگر درین کلمه امید آفتاد و صاحب داعیه نماد که وارث خاندان بزرگی را قطع آفات تناسل کردن همانا قطع نسل سلسله کردن است اما مصداق بکنند و نیکند او بکنند و نیکند از موضوع یافته اسباب تهیال مایه و محمد ایجاب و ایصال شده عاقبت آنچه از آن می براسید نیست آند نیز که وجود آتای که ایثار جنس برانست کرد در حالت شرقیه در کسانیکه با وی رابطه دارد منصب یا مال و کنت اسباب کلی فراهم دارد مذبح افراط و در ملای و مایه مستغرق در شنوات شده مورق تصنیف و تصنیج قوامی جمیع عظیم میکرد و چون آقا محمد خان از آنیکه لذت بی بهره ماندیم آنچنان شهاب بلکه از بدایت آقام جوی نظر من توجه تحصیل اسباب بزرگی و سرانجام مقاصد پادشاهی شته جمیع عمر و طلب همین طلب مصروف داشت و هیچ عاقلی از پانی نشت و چون دست یافت چنان بخت گرفت که گویا با بطع از هیچ چیز متاثر نمی شد و واضح بود که صدقات او ایل عرناچه باده در مزاجش تاثیر کرد و در القمه چون عادل شاه را سر بخت اجل کرپان کرگشت آقا محمد خان با یافته پادشاه پوسیت و در جمیع انطباقات زمانه با وی شریک و بهم بود و بعد از قتل پدر بدست کریمخان افغان و لی کریمخان و او از غارت و مروت سلوک میکرد و آیامی را که در شیراز قید بود تمام اوقات را مصروف مطالعه کتب و ملاحظه احوال مردم داشته خود را بجهت حمل اعباء سلطنت متنبه میبایست و قبل از آنکه کریمخان روزش باقر میر چنان ماده اش مستعد و آماده شده بود که کرد و را مورد ملکی محل مشورت وی واقع میشد و کریمخان همیشه او را پیران و پیر خاندنی و اگر چه عداوت عربی بالبنیه بجمع خانوادہ زندیه داشت لکن در مشورت حیانت نکردی حاجی ابراهیم که سالها وزارت آقا محمد خان داشت حکایت کرد که آقا محمد خان مکر رفل میکرد که چون در قوه بدشتم که علی الظاهر انتقام از کشندگان خراب کنندگان خانه خود بکشم هر وقت با کریمخان می نشستم در خیفه یا چاقو نیکه همراه داشتم فرستادار یا هر میکردم لکن حالاکه فرستادار خود من سید لایمانم زیرا که عمل آنوقت دلالت بر عدم پیش بینی میکرد و با این حال غداوت چنان کار را بر بند ویر بر کریمخان مشتمل کرد که کریمخان علاوه بر محبت بروی و ثواب تمام داشت چنانچه وظیفه شایسته بجهت او مقرر کرد و حکم کرد تا هر کجای شهر میخواست بدو با طراف شهر شکار کند و بر اسباب از طریقه که خواهد وار شود و از این همه که شته سجده ای اعتماد بروی کرد که میخواست او را بجهت اطفا فی فتنه برادرش جنیق علی

ذکر سلطنت آقا محمد خان

باب ۱۰۳

گور باز در آن بر پا کرده بود بفرستد میرزا جعفر وزیر او را بدین کار منع کرد و آقا محمد خان باین سبب بمنون وی شده چون
 پادشاه گفت با آقا قرب و باز آمدن کان او برافت سلوک نمود و گفت میرزا جعفر را از باب محبت بمن بود بلکه دولتی
 آفتی خود در نظر داشت آنرا در هر صورت جان را حزیه اگر باز نذران میر فتح لازم بود و باغی شوم و کریم خان سوئی
 منتظر بود که بفرودت خراب میشدم مع الحديث وضع خلاصی آقا محمد خان از شیراز در وقت کریم خان مرقوم گشت
 چون شیراز بیرون رفت بهستعمال تمام بجایب باز نذران شنافت منقول است که در دریم باصفهان رسید که مسافری کوفه
 داشت و قیام و یکت میل است و چون باز نذران رسید و از استقلال از دین اوقات سی و شش سال از عمرش گذشته
 بود اگر چه اندامی ضعیف داشت اما بسبب کفایت در غذا و ادوات برزخات محفل هرگز شاق و سختی نداشتند و چون
 گشت که در پشت اسب میخواست رنم کی کند زیرا که بر فرضی که از کارهای دیگر نیافت وقف نکند و میگردد و بشکار غریبی
 تمام شش فرسوان داشت که نیک که ولس نیرساند بدنش محنت شده بود ولی در عرض هجده سال که در بی تاج و تخت تپاچی
 داشت خرمش حالش سختی فراغت بود و دوستی آن بروت و ما و دشمنان بهارات ریستی حتی امرای بیاری باسن را
 که در جوانی پدر و اقا قلی بیست داشتند و خود او را در ایام طفولیت بدین قدر که نام مردی و کام زندگی از وی می
 گرفت سپرد و در وقت که قدرتی بران مقام داشت عفو کرد و از ایشان در گذشت و باین تدبیر مردانه نوازی
 که از بیم آقا بام در امرای فخر بود با بهتار رسید سلطنت باین سلسله منتقل شد و آقا محمد خان این اتفاق را بغیبت
 داشته و باقی عهد است را در ماطر برد و سب و وثوق و اعتمادی که دشمنان خویش نمود و دلها ب محبت وی کرم شد حتی کسی که
 در ایام نوایب برادره درایه او اضراری میگویشیده بودند در زمان اقتدار وی بیشتر محل اعتبار و اعتماد گشتند
 با بکل چهره از شیراز که بحیث باوی فقط هفده تن بودند در اصفهان توقف کرد و یک تنب در نزدیکی طران سپرد و حاکم
 آنجا را نزد نیکو داری معمول داشت و چون از نظر آن بجایب باز نذران رفت در عرض راه خزانده باز نذران شیراز
 سپردند آن را متصرف شد و چون داخل باز نذران شد جمعی از قبایله قاجار بدو پیوسته با طاعت وی سر میزدند
 و بعضی از او را شش از در مخالفت برخواستند و یکی از ایشان مرتضی قلیخان حو در پادشاه خوانده جمعی بر دور او را بد
 آقا محمد خان را برادر بود که از طرف مادر جدا بودند مرتضی قلیخان در خا قلیخان و مصطفی قلیخان و جعفر قلیخان و محمد قلیخان
 حسین قلیخان که او را مادر یکی بود در ایامیکه از نیکو داری بحیث باو میامات ترا که رفته بدستان ایشان نقل رسید
 و از وی دو پسر ماند پسر بزرگش فتحعلی شاه است با برائی باخلاف فتح و ظفر تا چهار سال جنگ در میان برادر را
 قتل نمود و در تاج قاجار تالیف ملا محمد مسطور است که اگر چه در بدایت امر قیروزی قسیرین حال آقا محمد خان بود
 از صفای خان برادرش باوی خیانت کرده در بار فروش بقیه بروی ناخته او را اسیر کرده و بزنجیر بر وی گذشت
 و زود داشت که او را بکشند یا ناهبیت کند ولی در میان کسانی که بزوی مکل بود بعضی از دوستان آقا محمد خان

که اتفاق دو برادر دیرگش جعفر قلیخان و مصطفی قلیخان که دل بطرف وی داشتند کوشش نموده او را رهایی دادند رضا قلیخان مجبور شده بر مسند کرسیخت و در آنجا بمرد مرصقی قلیخان بر وسیله کرسیخت بر کاترین ملکه روس تنه نمود این پیش مر قوم کشت که آقا محمد خان بجز دشمنان جز وفات علی مراد خان بر قدر توانست لشکری فراهم آورد داخل عراق کشت و در آشنای راه نیز مردم بوی پیوسته اردوی او زیاد شد و کرسیخت جعفر خان بدون شکایت و نزاع اصهبان را بتصرف وی داد بلی زد و خود بی قبل از ورود با صفهان در کاشان واقع شد لکن در بطوری است که نام جنگ بر آن توان نهاد و چون سبب مخالفت بعضی از لشکریان مجبور بر اجعت کشت باز نذران نفقت بلکه در طهران توقف کرده بتبسیر قلعه و ارگ و سایر استحکامات آنجا پرداخت و چنین میسما که خیال داشت که طهران را بسبب اینکه قریب بماز نذران و مراع ایل قاجار بود پای تخت سازد و درین اوقات جمعی اندامهای معتقد آذربایجان و کردستان و عراق با وی پیوسته و بعضی هنوز باین اطاعت با و جعفر خان متردد بودند و نمرود نیز بر اعداد و اهیت خویش اعتماد کرده منتظر نشسته بودند که شاید نزاع قاجاریه و زندیه فرصتی نصیبت خود ایشان بدست دهد آقا محمد خان خیال از این طایفه را داشت لکن دید تا بتدبیر کار گذرد بشمشیر نباید داشت پس جلد قلیخان آفتاب بود که در آذربایجان جمعی بر دوزخ و فراهم آورده و چنان میسود که هوای سلطنت دارد آقا محمد خان بموضع اینکه او را دشمن پندارد کافعی دوسمانه با و نوشت و او را دعوت ملاقات نمود باین معنی که ملاقات نموده مشورت نمایند بمقتضای طبیعت بمعیت یکدیگر قبیل زنده از میان برادران قلیخان اگر چه مردی کاروان و شجاع و لی از غده طبیعی آقا محمد خان اندیشیده دشمنی را بر دوستی ترجیح داده از اسعاف مطلب وی سر باز زد و گفت ملاقات ما و او در چین سلطانیه بشمشیر خواهد شد آقا محمد خان علی الظاهر بخمال جنگ در حرکت آمد لکن چون دوستی ملاقاتی شد آقا محمد خان یکی از برادرانش را با دو سوار بار دوی غنیم فرستاد برادرش چون نزد قلیخان رسید در وقتی که جمیع صاحب منصبان لشکر حضور داشتند گفت آقا محمد خان گفته است که از شما برسم سبب اینکه چرا باید و ایل جلیل ترک بخونید کرد بریزند و باین واسطه دشمنان خود را شاد کام کند چه ضرر دارد اگر ایل افشار بر ارضی خود مستقل و امیر ایشان بر حکومت خود متصرف و دوستی خبر کمیل و دیگر باشد و اتفاق خانه بر اندازد اعدای طرفین شوند این بنیام اثری جزئی در خواطر قلیخان و یکی در طلب رفقای وی کرده ابواب مراسلات و مکالمات مفتوح کشت و بلاخره آقا محمد خان غلبه کرد و قلیخان را ضعیف شد باینکه آقا محمد خان را خدمت کند مشروط بر اینکه آقا محمد خان نیز با وی از جمیع امرا ی ملکت زیاده با احترام سلوک کند لشکر ویران خود او و اگذا کرد و آقا محمد خان نوعی دراکرام و اغزاز وی مهاله که بجای رفع وحشت وی شد چون خوب از خواب خرگوشی چشم چشایط بست بشی بدعت یکی از امرا می مختبر رفت و آخر شب که سرش از شور شراب گرم بود آوی اند آقا محمد خان رسید

ذکر سلطنت آقا محمد خان

باب ۱۰۵

اورا بهستمال هر چه نما تر طلب داشت که مطلقاً تمام و پیش است و مشاورت وی در کار است چاره علی العود را طاعت کرد و چون کابلی علی بود اسلحه خویش را نیز برداشت هنوز داخل سرای سلطنت نشده بود که او را گرفتند و خویش را بکشد بدو و آنکه کسی جز شود و در دگر آقا محمد خان بعضی از سرکش را متفرق ساخت و بعضی دیگر را بخدمت گذاشت این صورت رعب آنکس غلب بسیار می اندک و این کشان دیگر گشت و قایم کار بات وی با جعفر خان رید و میرزا طغی جان سابقاً است بخارش پذیرفت یکی از کارهای شدیده او در آن اوقات قتل عام الکلی کران با قریب سده و در بران قتل و غارت استغفال داشت و لکن چون بجز دشمنان هر که فاری الطیفان گفت تا دست از دای می اس بدارد باید داشت که آقا محمد خان درین مورد و چنانچه در بسیاری از موارد دیگر از باب مصلحت عمل کرده اند و در سخت و محنت بریر اگر چه این میدانست که دشمنی که سخت و لهذا خواست شهری را که با و مد کرده بودند متل کند تا موجب عبرت مردم دیگر با و شود متعلقانی که او را بعد از می شناسید قبول دادند که رحم ندانست گویند هرگز بی سبب عفویت نکردی و چون لازم داشت و اتفاقاً خودی مقصودش آرامی ایران بود و هر کس را کمال این میسر و که مصدر رفته نداشتند بهستمالی لازم میشد چنانچه مرقوم گشت از بعضی کسانی که اعدا و وی بودند در خدمت لکن چون که اوقت که مصلحت قضای این که کار میکردند گشت اتفاقاً می شد یک شید وضع طبیعتش مخصوص در باب طغی جان ظاهر می شود که بعد از آنکه خود و جمیع اقارب و سوبان و یارها گشت یا ناغیا کرد باین بزرگفتا نگذرد استخوان که میم جان را از تفریر و آوروه بطهران بر و اما استخوان با در شاه که بعد از آن از شهد آورده و در آستانه سرای سلطنت دخی کرد تا بخیال خود و هر چه استخوان دشمنان را با مال کرده باشد جمیع اعلاش الهی رعب و هراس میگرداند اما اگر چه با امرای سرکش و مقتدر سخت گیر بود با سپاهیان خود و قاطبه خلقی بر اوست و عطف و یزیت مردم شناسی وی نهایت بود و در همه وقت از وی ظاهر میشد که بر طایع مردم میگرد و در او بودند اطلاع کلی داشت و در جمله سمیع افشا و که وقتی که در درو کران بود حاجی ابراهیم وزیر عازم خدمت وی بود یکی از غلامان شاہی در عرض راه نسبت حاجی خلی بطوری ادبی حرکت کرد حاجی ابراهیم کلمه کرنا و او را ادیب گردانید باینکه با وی بودند هر چه خواستند مانع نموند و گفتند که این عمل موردت خرابی و کای خواهد شد قبول نکرد و گفت اگر آقا محمد خان مثل منی را بسبب چنین تخطی نمواند که هر چه زود تر خراب موم بهتر است چون بار و رسید و بعد و رفت آقا محمد خان تا او را دید گفت حاجی یکی از نوکرهای مرا ادب کردی خوب کردی من بمو شدم تو گفتی که این مرزا و بار با بقاعده بداد و خود این مرور وزارت اختصاص دادن و ولایت میبکند که چه قدر مردم شناس بوده است هیچ تدبیری پیش از ذرات حاجی ابراهیم که تحقیقت شناسیده این امر خیر بود و تقویت سلطنت وی نکرد و آقا محمد خان در حیات بود حاجی ابراهیم کمال اعتبار و اقتدار داشت و با جمله تفران برادران آقا محمد خان که مدعی حاج و سخت بودند از ایران که حکمت و برادر و دیگر سرش مصطفی قلیجان را بکمان اینکه قصدی

او دار و کورید فقط جعفرقلیان باقی مانده بود که هم از بدایت مردم از خواهی او میرز و در تقویت کار وی سماعی حبیل
 میند و لذت داشت و در بسیاری از اوقات با این آقا محمد خان و سایر اقا قرب قبیله را او با صلاح آورد و جعفرقلیان مردی
 بود دیر و شجاع و جاه طلب و اگر چه نسبت برادر بزرگتر خود آقا محمد خان همیشه در مقام اطاعت و انقیاد و میریت
 اما مأمول بود که با برادر زاده خود بابا خان که آقا محمد خان و او را علی رؤس الاشهاد و ولیعهد خود ساخته بود همان پنج
 مسلک داد و حتی حکومت صفهان را از برادر هستند عاگرد لکن مسئول وی با حاجت مقرون نگشته بعد از چندی
 بحکومت یکی از اصناف ماندن در آن منصوب گشت و او چون چنین دانست که سبب این عمل نکی است که هنوز در صدد
 او میر و در جنبه خاطر گشت و بدین سبب چون آقا محمد خان و او را بدربار طلبید میا ذیر تمسک شده اند آن بابا
 نمود و آقا محمد خان اندیشناک شد و چون جعفرقلیان خود رشید و سپاهیان قاجار را نیز با وی تعلقی نام بود و بنوعی که گویا
 او را میسرستید ندیم کرد که اگر ظاهر ابا وی حرکتی خلاف کند مبادا مورد شمشیر شود لهذا ماد جعفرقلیان را راضی کرد
 که بمآزندان رفته فرزندش را آرام کند و حکومت صفهان را بیا هر چه او را دوباره بر سر حجت و اعتماد سابق آورد
 بوی وعده کند و گفت آنچه من میخواهم این است که همین طور که با صفهان میر و مرا بر میند تا بر من یقین شود که
 برادر من گذشته را فراموش کرده است محض آنکه جعفرقلیان بعد از آنکه بایان مغلطه سلامت خود را یقین کرد و با و
 وعده کرد که کیش بیشتر در طهران نخواهد ماند و روز دیگر بجانب حکومت خود خواهد رفت راضی شد و چون بطهران
 رسید با اظهار شباهتی تمام او را ملاقات کرده شب بآرامی گذشت روز دیگر بعد از آنکه آقا محمد خان و دستور العلماء
 که باید بدید داد گفت گویا هنوز عمارتی که تازه ساخته ام ندیده بابا خان را همراه ببر و عمارت را تماشا کن و پیش
 من بیا جعفرقلیان رفت که عمارت را بر میند هنوز پا در کرمان نگذاشته بود که چند نفر که بحجت همین کار در آن جا
 مخفی و قنطر بودند بروی حمله برد و او را کشند بعضی نوشته اند که بابا خان را که در آنوقت چهارده ساله بود از داراؤ
 خود متحضر ساخته و با و گفته بود که چون بیکان چین میرسد بد حالی را بهانه کرده عقب بایستد در هر صورت چون بغش را
 نزد آقا محمد خان بردند غایت جزع و فرغ اظهار کرده بابا خان را خواست او همیشه فحشلی شاه را باین نام میخواند چون
 حاضر شد بغش برادر را با و نمود و بعد از آنکه دشنام بسیار بوی داد و گفت بهترین برادران و شجاعترین مردمان را
 بحجت تو کشتم اگر او زنده میماند هرگز نمیکشیداشت تاج بر سر تو قرار بگیرد و جنگ باعث خرابی ایران میشد بسبب این
 ملاحظات حقوق خدمت او را مبتدل بعقوب نموده خود را در نزد خدا و خلق شرمند و کناه کار ساختم احتیال دارد
 که این سخنان از در صدق بوده است و چون بر سر جمع گفته شد اثری که باید بگذرد یعنی که مردم چنین بپند
 که مقصود پادشاه از این گونه اعمال اراحت ملت است و از آن جهت ترا که در حوالی پسترا و دکنی و از بد پیش ذکر
 شد پدر آقا محمد خان باین طایفه بموالات و مصافات میرفت و همیشه در شایید و مکار به بایشان پناه میرد این

ذکر آقا محمد خان

باب

این طایفه نیز مقدم و بر اکر می میداستند و آمد که ام او در فحای او مد و ناحت و تا نزد ایشان بود لکن چنین قیام برادر آقا محمد خان را در وقتی که از کجایان که بحیث کشته و هم درین او خراشید و در طول راه در آن کشته است و با او فروخته بود و در سابرین آقا محمد خان انتقام آن کرد و در تقسیم غنیمت داده شد که بدین صحافت کتید و ایشان را ادبی طبع نمود بسیاری از دمان و اطفال نشان را بعضی با سیری و بعضی دیگر را بطور صامت گرفته همراه آورد و متوج آقا محمد خان که بدینچنین آمدن بر در کائنات آن از چم که مبادا ناموس نشان عرضده حقارت نمود و در اهلک کت کردند

و صبح ملا در کستان در وقتی که آقا محمد خان فادر و کران از شیر کرده و ملطفت ایران او را استعفی کت در باب سابق صورت ترسیم یافت بر اکلوس والی آن مملکت که هم از قهرهای در او بدیدر در حاکم او دولت ایران بود درین اوقات هرج و مرج ملا و افغانان اطراف ملکه اغنیمت است و در او را مطاوعت ایران بحاکمیت دولت روس کشید و سبب آن کار آنچه مشهور است این بود که میخواست رعایای خود را که عیسوی بود و در بعدی و نظادل بر کان مسلم براند و در تحت حمایت ملتی زندگت جایی و بد که در شریعت با ایشان شریکت داشته اند و میخواست متوج و مأمول بود که بیجیکت از سلاطین ایران بعد از آن که مملکت را آسوده و ملتی را متفق ساخت راضی نمود که یکی از بهترین ارضای مملکت مدین بها و بدین قسم از دست برود و لهذا آقا محمد خان بعد از آنکه حور را در باب حصان حاکمی و عثمان دولت قانع ساخت تا او را بر اکلوس اعاد و شیر کستان را جارم کت تا ایستاد شروع و قانع حرکات آقا محمد خان درین مورد و لازم است چند نکته در باب اسباب ارتباط با این والی که کستان او دولت روس بخیر بشود تا سبب انتقام یاد شاه ایران نیز معلوم شود در فتنه افغانی چنانکه مذکور شد بطور برکت از حال دولت عثمانی تدبیر کرد که اصلاح و نو احی شمال و مغرب ایران را گرفته با این قسمت نمایند و راست فادر شاه گذشت این مطلب صورت بگیرد و اعتناش و اختلافی که بعد از فوت فادر شاه عارض حال ایران و ایرانیان کت کاترین ملکه روس را که حاکمین بطور و طبع اداخت و لهذا قبول کرد که بر اکلوس و مملکت او را حمایت کند و عهدنامه متعریین مطلب فیما بین روس و مل شد که والی کستان از جانب خود و ورش خود قبول کرد که از زمانه بعد دولت ایران طمع و بحاکمیت ملکه روس و حاکمین او و لعل نماید و کاترین از جانب خود و ورش خود و قبل شد که والی کستان و رعایای او را حمایت کند و مخصوصا در آن عهدنامه ذکر شد که ملکه روس نه تنها آنچه بنفد در تصرف والی کستان است حمایت کند بلکه مالکی که بعد ازین در قسمت او افتد هم در تحت حمایت روس باشد ازین عبارت و کاری که در همین سال دولت روس خواست بکشد یعنی بند بست کارخانه تجارت و در نزدیکی شهر اشرف در داند در آن معلوم میشود که کاترین بعبارت معاهده با بر اکلوس حیالات دیگر نیز داشت متوج سلسله قاجاریه حکایت میکند که در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و سه عیسوی یکی از امرای روس با چند کشتی مسلح قریب اشرف رسیده ازین خواست که در آنجا کارخانه تجارتی بسازد که لکن کسانیکه همراه او

و صبح
شیر

عبداللہ والی
کستان او دولت
روس

او بودند چنان که آن میخیزید و او از آن میخیزد و خشنود که لشکرا بود مقصود ایشان بجای رفت بود لهذا آقا محمد خان کمان بردارد
 حکم کرد تا ایشان را حبس کنند پس ایشان را دعوت کرده شراب زیادی بایشان خوراند و همه را گرفتند و بکوه ر
 پادشاه بردند پادشاه و مادر ایشان را پذیرفته و خلعت داده و خض نمود و گفت تا ازینا لات فاسد بر مندر باشند
 با بچه اگر فی التیقده فکده و پس خیال دیگری بهم داشتند باید خوانی روی داده باشد که مانع اجرای مقاصد وی شده باشد
 زیرا که بنای کارخانه در مازندران موقوف شد و فوجی هم که مبد و والی کرستان فرستاده شده بود بعد از چهار سال
 درونی که بجا حصره کجی اشتغال داشتند بیک ناکه حکم مراجعت ایشان رسید و بدین جهت محاصره را برداشتند
 چون آقا محمد خان قصد تکر کشیدن کرستان نمود و غم کرد که بسرعت حرکت راه مدد دروینده را بر هر اکیلوس پس برفت
 لهذا بعد از آن که از فتح کرمان مراجعت کرد حکم کرد تا امرای لشکرا با جمیع سپاه و را قبل بهار سال آینده در نواحی
 طهران اجتماع کنند و توج آن پنج تا بار که بد که قریب بقصدت هزار مرد و در حجب فرغان جمع شدند و بخواه و دست و روز بعد از
 نوز و آقا محمد خان از طهران در حرکت آمد و نوز کوچ کسی را از منزل مقصود خبر نبرد آقا محمد خان لشکرا بر تهرست
 که دیک قمت از طرف دست راست بجای نغان و شیروان و دغان فرستاد و افواج میره حسب الحکم
 بجای ایروان که پای تحت بلاد امنیه است راهی شدند و خود بر سر سپاه قلب راه قلعه موشی که یکی از
 قلاع معتبره و راغ است پیش گرفت ضلع قراغ در ساحل دست چپ رود ارس واقع است سلیمان خان پیش از
 وقت نامور شد که رفته و برای عبور لشکرا بر و در نوبل بربند و چنانچه تا وقت ورود آقا محمد خان تیار بود و سپاه
 از آن گذشتند لشکرا منینه که اندک بود که قریب در ایامی خرد است که در گذرند منازع و متعاقب می یافتند امرای آن
 یا سلسله جنیان و نواحی کشند یا کتا و دیگر اباق لاکن خوانین ایروان و موشی بر اکیلوس را سر مشق خود ساخته
 پیشانی مخالفت سخت کردند و چون خود بر اکیلوس افران رفت تا پدرشاهی حاضر شود گفت من پادشاهی جز که در
 نمی شناسم لشکرا محمد خان غالباً همه موازه بودند و این لشکرا فخر ایروان یا شیشه متصور نمی شد لهذا بد که مصلحت در
 که با طاعت حکام ولایت فرورده رانمی شده با مورد دیگر بردار و پس فوجی از لشکرا بر کجاست تا مراقب
 حرکات ایشان باشند و در حقیقت ایشان را بطور محاصره نگاهداری کنند و خود متوجه قلیس که دارالملک کرستان است
 شد قبل ازین حکم داده بود که سپاه میره و قلب بیکدیگر پیوندند و در کجی عساکر منینه نیز بایشان ملحق گشت اگر چه عدد سپاه
 بجبت اخراجی که در شیشه و ایروان گذاشته بود ولایت یافته بود لاکن هنوز قریب بچهل هزار میر رسید با این جمعیت متوجه
 بر اکیلوس گشت بر اکیلوس با اینکه بسبب سرعت حرکت آقا محمد خان از مدد دروس و مایوس اند غم کرد که با دی رسید
 مصاف دیدن باین تمام لشکرا خود که در لشکرا غنیمتند از قلیس بیرون رفت و بمصافت بازده میل از شهر دور فرود
 آمد جنگ شروع شد متعوض است که کر جیان در آن کارزار غایت جلالت و بهادری ظاهر ساختند تا بالاخره کثرت

بر تهاوت طلبه کرد و بخت بر گرجیان افتاد و هر کلیه سواران و بعضی ارستکریان کوه پناه مرده و عساکر ایران چنان
 نفیلس شدند و قتل و غارت شروع شد یکی از مورخین مسلم که تاریخ آقا محمد خان را می نویسد بعد از آنکه آثار عدوان و طغیانیکه
 از مسلمین در آن روز بطور رسیده شرح میدهد میگوید که بهادران آن روز در برابر گرجیان نموده و در محترما خسته
 مشکل اسب و کسانیکه در آن دامیه عام قتل رسیده بدینچنین گرد و غضب مدی و امن بدن شعله غضب سعی سپاهیان
 گشت هر جا کلیسیا بود با خاک یکسان نموده و هر جا کشتی یافتند کشتن تناسخه موج تاریخ آقا محمد خان گوید که یادگان
 دست و پا بسته در روی که از ییلوی شهر میگردید میانه نیکو نیل و دحران مرصیه الحاصل فقط از
 حرکت رفتند و با سیری رفتند معقول اسب که باز مرده هزاره و احوال و کمر هم هست که میت و چهار اسیر مرده بعد از
 خزان نفیلس آقا محمد خان اطرف کج گرفت و نیل از یک صحیح این صحبات را نیز نگردد درستان آسال در صحرای معان قریب
 قلعای رود کر که از نیکو ترین رود های گرجستان است و مهر لیس را مصرب حایم و محط انقلا و احتام ساحت و دحلال
 این احوال سکته سیروان را ظلم و تعدی مصطفی خان قاجار و دو کو که از خات و می در سیروان حاکم بود شکایت در راه پادشاه
 بردند آقا محمد خان مصطفی خان را غل کرد و همی باعث جلالت مردمی که از سوء عمل و می گمان آمده بودند تنده جمعی بروی
 شوریدند و او را تپاه ساختند آقا محمد خان از استماع این خبر بسیار بهم برآید و متأسر شد چنانکه بعضی را کمان این بود که
 ترکیب این عمل را عفو می کند بدخواه نمود و لاکس او هرگز ندون مصطفی خان تو سن غضب را از دست میداد حاکم قدیم
 سیروان که قبل از این که سجنه بود بدرگاه آمده کما و لیسن و با آلی ملک را بدوش پذیرفته مستدعی عفو ملوکا نه
 گشت آقا محمد خان او را مورد اشفاق و غنایات ساخته مملکت سیروان سر بر خط طاعت نهاد و حاکم ایران
 مصطفی خان نیز شرف ابد و حضور شربداری گشته منموال الطاف و عواطف آمد آقا ابراهیم خلیل خان والی سواد
 باین همه پایی معاونت مسترد و چون سجنه عدم تو سچاره که رفتن قلعه در جیرامکان نمود آقا محمد خان حکم داد و اشراف
 و حوالی مملکت را عرضه نوب و بغلامزوده چون قلع مصطفی بی آمد و علف ساختند اگر چه هم او را
 در باز آقا محمد خان را حشمت و قدرت سلطنت خود آقا تاج سر سرنگ داشت و میگفت از جمیع ممالک ایران سر بر خط و را
 من نهند نام پادشاهی مرخو دهنان و داندازم تا این زمان که در فتح گرجستان مراجعت نمود ایمان و دولت بالبح و ابرام
 او را راضی کرد و دیس اجضا را می شکر فرماداد و گفت این تاج پادشاهی است اگر چه هست شما باشند بکریم ولی باید
 بداید که اگر من نام پادشاهی بخودم زحمت و خدمات شما شروع خواهد شد زیرا که من راضی نی شوم که تاج سلطنت
 ایران را بر سر هم نگذایم که از بزرگترین ملاطین این مملکت محسوب باشم قواد سپاه و در رای درگاه و امرای قوا و
 با لفاق یکدیگر در خواست نمودند که تاج بر نهند و عهد کردند که در خدمت او از جان و رفیع نذرند تا برین کلاه کیانی
 بر سر نهاد و عهد مرادید از گردن او بخت و شمشیری که در مقبره شاه صفی ابدی ملی بانی خاندان سلطنت صفویه نکت

شده بود بر کربت رسم چنین بود که یک شب شمشیر را بر سر قبر میگذارند و شب همه شب از روح وی استاذ بهت بجهت
پادشاه میگردند و روز دیگر شیلان کشیده آن شمشیر را بر کمری بستند و مبالغه کردند بفقرا و ضعیفان میدادند و چون
دین شیعه از ادایل دولت صفویه در ایران رواج و تقویت یافته بود و آبستن این شمشیر مفهوم بود که باید در
تقویت و حمایت مذہب این طایفه بکار رود این واقعه در سنه هزار و دویست و ده هجری اتفاق افتاد
و در همین سال اسپاهی پیش از آنکه بجهت تخریب کرختان فرجام آورده بود بغرم تخریب خراسان در حرکت آمد و از طریق
استرآباد بجهت ادیب نرا که الضحیات که دوباره اطراف و نواحی را غرضه تاخت و تاراج ساخته بودند را
مشتد پیش گرفت امرای عرض راه جزانیا دچاره ندیدند و چون کسی را یارای مقاومت نبود لا بد طریق ملائمت
پیردند و از آنجمله اسحاق خان تربت حیدری بود دشمنان اسحق خان در حضرت پادشاه ویرابه بدی یاد کردند
و پستی نژاد و غضب امارت او را بجهت ساخته گفتند اگر بر حال خود مانده و در نیست اگر فرصت یابستند
احداث کنند آقا محمد خان بدین بنحیثان اعتنا نموده او را با اختصاص عواطف از دیگران مستیاز داد و چنان چه
از سایر اماران بکلیت خاصن و کفیل گرفت و او را ازین معنی معاف داشت اسحاق خان نیز باطله در امت و دلخواهی بر
عالیان واضح ساخت که شایسته این اعتماد بود وضع شهر مشهد درین اوقات در باب سابق تخریب یافت ضعف
و نفاق حکام بنوعی سکند این ولایت را خراب و خسته کرده بود که نزدی بر آن مقصور بنی شد نظا دل او ز بکت نیز علاوه
شده لاجرم امید ابالی با قاجار خان زیاده اندیشم ایشان بود و آقا محمد خان نیز گفته بود که مقصود وی ازین سفر زیارت
مرقد مطهر امام رضا است و آبادی شهر مشهد که این فرد را ناست و ادیب کسیانکه جنت کرده مقبره مقدس فرشته
رسول را غرضه سبب و غارت کرده اند اما اسباب حقیقی این سفر استقرار حکومت خود بر خراسان و تادیب
او ز بکت و ترکمان و بچکت آوردن بقیه اموال نادر بود که بشاه رخ شاه نکان میرد و بعضی را عقیدت این بود که
خیال داشت انتقام قتل جد خود و زحالی که از عادل شاه وی رسیده بود از وی بکشد ^{الفصل} چون خبر حرکت
آقا محمد خان بجانب مشهد انتشار یافت نادر میرا که در آنوقت حاکم مشهد بود با فغانستان کرخت و پدر کو خود را
بچکت و دشمن قنار را برادر چون لشکر ایران به شهر مشهد قریب رسید شاه رخ شاه با استقبال بیرون رفته آقا محمد خان را
ملاقات نمود و آقا محمد خان بعد از نوازش پرشش پایده با جمیع امارا بجانب مقبره روان شده با تلمار عرض نیاز زمین
بوسیدگی از محضوصات آقا محمد خان بعد از بجا حبال بود خاصه بخواهر که میلی مغرط داشت و در فوت
لطیفی خان بعضی از جو اهر کران بهاک نادر شاه از بهند و ستان آورده بود و بچکت آورد و هم در هنگام ورود و بجزای
از بکیت از امارا که کان بر دور غارت اموال تابشینیان نادر شاه بکیت بوده اند وصول کرد و بکام آبستن جو اهرات فرو
در نزد وی کنایه عظیم بود زیرا که آن بار خاص حق سلطنت میدادست کمان مردم این بود که مبلغی از جو اهر لطفیه هنوز نزد

تا برج هست که در پسرانش نیز محضی داشته است آقا محمد خان آن چهار بات را در وی طلب داشت و او قسمتهای شیده خود که در نزد وی چیزی نیست لکن آقا محمد خان قبول کرده فرمود تا او را بستگی کند هر قدر بخواهد شیده تر شود و او را بیشتر برور کرد و خزان و جزا هر دو که از تاجا به او نوی دیوار با میاید تا در بایان کار که حلقه از خیر بر سرست گذاشته سرب که اخذ در آن ریختند در آن وقت بود که یاقوت بزرگت غری روز داد که وقتی زیت تاج او یک زینب بود و مقصود کلی آقا محمد خان بر بدست آوردن آن بود چون خبر بدست آمدن آن یاقوت را با پادشاه دادند اخبار به تاسی تمام نمود و حکم کرد تا دست را بدای تاج بداند و او را ملامت کرد و گفت سبب این همه رنج خود بر خویشی بعد از آن سمران را و او را با تمام اهل و عیال باز در آن راند و در آنجا سکنی دیند چون به دامغان رسیدند تا به سبب زحمات و عقوباتی که نوی رسیده بود و دست فرو شده و در آن وقت مصیبت و سه سال بعد است چون امر خانوادگی را در انجام یافت آقا محمد خان کس بجای او فرستاد و بعد العاری خان پیغام داد که شنیده ام اداره و امور مملکت در دست یکی از سیران اسر دیال افتاده و این صورت مودی که کجا بسیار شده است از آنکه آنست که مسلمان ایران را که با سیری رده اند در بار بار بجای او فرستاده باید که علی الفور اسرای ایران را مسرود ساخته اند که شده نام و در آینه بر حد ریاستی یکی جان چون کاغذ آقا محمد دید استخفاف کرد و چنانچه از کاغذ بکه برای خراسان نوشته است معلوم میشود مضمون این است که شنیدم اخته خان در میان شما آمده است اگر غیو آید او را بگیرد و اگر غیو آید خنجر بفرستید من آمده و او را ادب خواهیم کرد اخته خان همی است که بهیته یکی جان آقا محمد خان را بدای میجوید تا محمد اوی دوم بزرگت ملاقات کردند و اگر مقابل ایشان اتفاق می افتاد مشکل است بتوان گفت کدام یک بر دیگری طغریافت در همان اوقات آقا محمد خان محمد خنجر خان فرار کرد و زور اسباب رمان شاه یا دنا به کابل گسیل کرده اسباب آمدن خود را بخراسان پیغام نمود و از وی خواست تا بموافقت یکدیگر به تاجر بخار ایراد دهند و اگر بر مورخی که وقایع این ایام را نقل میکند بتوان اعتماد کرد آقا محمد خان اردان شاه خنجرش کرد که لای را بایران و اگر آید کند تا شکر ایرانی به دولت نوازند مقابل با او بکشد و زمان سیر این معاهدت و موالات تن در داده اسباب مجاز او بکشد اما ده گشت تا درین اثنا خبر رسید که سپاهی خوار از روستیه بجه و دایران اخته و لوی می نازجت و مناطق افزاخته اند بنابرین آقا محمد خان عزم رزم او بکشد رافع و از طوس بقصد مقابل روس عطف غنان غنیمت نمود تفصیل احوال بدین مقال که چون کیفیت قتل و تعذیب اهل کرستان و منب و تخریب حواشی و حوالی آن ملک سمیع کاترینانی افتاد نمایر خوش نشان کشیده و داعیه انتقام از نهادن سر برزد آید که این طایفه خود را بجاییت دولت روس کشیده بودند و همین معنی موجب طلول بلا و نزول نعم پادشاه ایران

گشت لهذا فراموش کرد تا لشکری کران بجانب ایران در حرکت آمد آسای مدیده است در اینکه چرا بیشتر این مدینه
 که جبهان فرستاده نشد یکی از بابی که جستان که و قایم بنجر این ملک را می نویسد گوید که جنرال کو دایوچ با سپاه
 روسیه و ریش منزلی نقلیس بود و هر اکیلوس مکرر درخواست آمدن او را کرد و لکن جنرال کو دایوچ با مکرر
 هم او گوید که جنرال بزبور اغفا و مینکو که کار با یجا خواهد رسید و کمان میگرد که اخباری که در باب لشکر
 آقا محمد خان میگویند بهالغایت و در بر صورت آقا محمد خان قبل از فتح قلعه مشوشی و ایران بجانب نقلیس
 سخاو در رفت این است قول تحریرش را ایله اما حقیقت حال امنیت که سردار روس در آن وقت خود در
 جارجو سک بود و عساکری در اطراف سیاه که متفرق بودند و ممکن نبود که قبل از بسته ایچاد هفته بتواند لشکر
 جمع آوری نموده خود را به نقلیس برساند و احتمال دارد که هر اکیلوس از دشمنی احتیاط چنانچه کرده باشد که وجود
 لشکر روس در جستان خود سبب خرابی بزرگ خواهد بود و بدین سبب و با امید اینکه شاید حادثه روی دهد یا
 واقعه اتفاق بیفتد که اگر سبب منع نشود باری باعث تعویق حرکت آقا محمد خان بشود و درخواستن از ایشان را
 بتأخیر و تسویف انداخت تا اینکه کار از کار گذشته اثری که این واقعه در خاطر کترین کرداند پیری که در
 این باب نموده معلوم میشود واضح بود که مقصود او حفظ مصاحبت که جستان بود بلکه برانداختن بنیاد دولت
 آقا محمد خان بود اما اینکه پس از انجام این مقدمه منظورش این بود که برادر آقا محمد خان را که با و پناه برده بود
 بر تخت نشاند یا مملکت باین شمال و مغرب ایران را جزو مملکت خویش سازد معلوم نیست مگر بر کسانیکه
 محرم اسرار وی بودند بجزدی که خبر نگشت و فرار هر اکیلوس به بطرز بویغ رسید که وایوچ فرمان داشت
 با هست برادر مرد بجانب کر جستان حرکت کند و یکی از سرداران روشن نیز با فوج قلیلی با مود بطرف در بند شده
 زمستان آن سال را در حوالی آن بلد بسر برد و در بهار سی و پنجاه لشکر دیگر بسرداری و الیرین زوبوف با الحاق
 شد و جنرال بزبور علی الفور بجهت تمام بکار مشغول کرده قلاع و ربنده و باکو و طالش و شاختی و کجینه یا بطوخ یا اجبار
 با طاعت دولت روس کردن نهادند و پیش از آنکه زمستان در رسید جمیع سواحل دریای خزر از دهنه رود
 زک تا هنر که در تصرف روسیه درآمد و از کنار هنر که طریق مراد است با کر جستان منتهی ساختند بعد از انجام
 این فتوحات زوبوف با بیشتر لشکر از و دارس گذشته صحرای چال منغان را قیلاق ساخت و درین مکان
 تمام مملکت آذربایجان و پس از آن طهران نیز در معرض تیغ عساکر روس بود عقب لشکر گاه زوبوف را
 سواره که جستان داشت و فوجی نیز بجانب میمره اردوی وی از هشتاد و خان فرستاده شد که منتظای
 آن جزیره لشکران را از سواحل کیلان بمصرف آورده متعدد یورش رشت و انزلی بودند چون این اخبار
 گوش زد آقا محمد خان گشت یکی از امرای قاجار با فوجی که کفایت امر کند بجا رسد مشدک شاسته خود طریق طهران

سپهروچون سبب زشتان آن سال کار تجارت بتوفیق افتاد حکم داد تا تمام سپاه در اقل بهار جمع آیند و هر یک
از امرای لشکر فرمان رفت با شئون مطلقه بخود را بخت تا ویس کفار حرکت که قدم جنت در بلاد مسلمین نهاده
آماده و دنیا سازند ایران سالها بود که در معرض حسین خطری عظیم دریا شده بود اما فوت کاترین که در آخرین
سال اتفاق افتاد سدا این سبیل بلاست چون کاترین در گذشت پسرش پول بر جای او برآمد و اقل کارش این بود
که حکم مراجعت لشکری که در سخت زبوف بود فرستاد و چون جبر مراجعت عسکر روس کوثر ذوقا محمد خان
کشت نصیم غزیت بجانب کرختان داد و بر اکیوس بعد از شکستی که بوی رسید طولی نکند که از تور و مغرب
زندگی رست و بانا که از پول و حرب حیات رسته بودند بیست میرش کرکین خان جای پدر گرفت و بعد از
اکه لشکر روس از کرختان پرورن رفت کرکین خان از نیم انتقام آقا محمد خان چنان براس بروی غلبه کرد که
جمعی کثیر از کرکیز به خدمت گذاشت یکی از ابالی قلیس بنویسد بازده برادرانش داخل کرختان شدند و بعد
کوید که مصرع دوستانی زوشتان بدتر در اقل هزار و دویست و یازده لشکر ایران از طهران
پرورن آمد و هنوز قریب شصت میل بر وارس مانده بود که ارا عاظم توستی با قاجار محمد خان خبر رسید که ایشان
خواستند ابراهیم خلیل خان را که والی آنجا بود بگیرند لاکس ابراهیم خلیل خان بطرف کوختان و اغانان کرخت
و درخواست کرده بودند که پادشاه استناد و قلعه را بستاند آقا محمد خان بجز دستنیدن انحرار احوال و اطفال را
گذشته جمعی بجز است آنها بر کاشت و خود با اوج سواره بجانب منزل مقصود ستافت چون رودارس
رسید بنام طغیان آب و حکم کرد تا سواران عبور کنند کشتی بقدر کفایت بود و لاجرم بسیاری بآب زدند
و جمعی کثیر غرقه موجب بلاگشتند اما در بر صورت عروس مقصود در گذار آمد و آقا محمد خان پیش از آنکه دوستان
ابراهیم خلیل خان بنواختن خلیلی اندیشند داخل تنبیه شد و جمیع لشکر فتنی بدین سهولت در بدو امر اقبال
نیک گرفته و یکپارگی امید بر باد نهادند آقا پادشاه حیالات شاه مذکور حمار آوردند قلعین محال آنکه متهم روز
بعد از رود آقا محمد خان بشیبه باین صادق خان نام که بجز میخیمست و خدا و نام فرانس بر سر بولی
کم شده نزاع شده بعضی نوشته اند که صادق از چند روز قبل پادشاه را بعصب آورده بود و بسبب اینکه
برمند شای آب ریخته بود بر بر تقدیر صدای این دو نفر بلند شده آقا محمد خان بعصب رفته و حکم داد تا
هر دو را فوراً بقتل رسانند صادق خان شقایقی یکی از بزرگان امراد در حق ایشان شفاعت کرد و پادشاه قبول کرد
لاکن گفت چون تب جمعه است کشتن ایشان را بغرض اندازند درین وقت معروف است که احتمالی در
و مانع آقا محمد خان رودی داده بود و خیال می کرد و زراعی وی با نگارنده ادراک گفت که دران ایام مغزش
بنوعی شعله بود که بهر حد چون میر رسید و حرکتی که درین مقام اندوی سرود و لالت کلی برین معنی دار و وزیر که

برادران فایزند پرده برداشت و هر کس را کفانی برد که بجای مخالفت با حکومت وی داشت عرضه و مار و بوار خشت
 با چشم کند یا سر برداشت یا بنوا بطه کردن کسان ابرار که از مدت های دراز همیشه مورد شهنش بود و ند بر انداخت
 آورده اند که همیشه میکشفت این همه خندان و اینهم تا این سیرا با خان یعنی فغلی شاه با آرامی سلطنت کند افعال او
 ایام مادر شاه و یک سبب کلی و رسمی و طاعت کریمان نیز سبب و صحنی که ایران داشت میتوان گفت سبب
 دیگر بود که از اطراف مملکت بر کس توانست لوی خود سری را فرشت و آقا محمد خان به تدبیر سر بر می برد
 از پای انداخته ملک را آرام ساخت و بجهت ایضاح این مطلب چند کلمه در سلوک او بالنسبه لطیفات عیال
 مرقوم می شود بعد از آنکه سلطنتش تمام یافت بالنسبه بخواهاده خود بنایت ظالم و سخت گیر بود و مکر با دو برادرزاده
 خود فغلی خان و حنیفلی خان که پدرشان حنیفلی خان برادر عیالی بود و فغلی خان را همیشه کجای می میظلم مأمور داشت
 چنانچه چند سال قبل از فوت خود حکومت فارس را با و محمول فرمود و معلوم نیست که بر کر خیزی که سبب ظن طرفین
 بوده است واقع شده باشد با اهل تربعت با احترام و رافت ریشی خود نیز علی الظاهر مقدس بود همیشه نماز بر
 وقت کردی و همیشه شب اگر چه در عرض روز رخاست بسیار کشیده بود بر خواستی و عبادت پرداخت
 کمی از اولعانی که بعضی نکایست غریب از وی نقل میکنند بنویسد که چون جعفر لیخان برادرش را کشت حکم کرد فی القوم
 نفس را از شهر بیرون ببرد تا صحنی که بقران خورده بود که کشید و او را بیشتر نگاه دادر و خلاف نشود باری شکل است
 بتوان اتفاقا کرد که انسان این نوع مکر کهای الحاق و آینه بخوابد خود را یاد گیران را فریب بداند در عقوبت خطاکاران و
 سیاست مهندسان بر کسی بقا کردی ضابط و عمال اعیان مملکت و سپاهی و قطاع الطرق هر کس از خد خود بجا و فرمودی
 سزای خود دیدی با امرای در خانه مکر زنج کرفی و گاه که ظلم کردی مکر حاجی ابراهیم که از سایرین با عناد و احترام
 وی بسیار داشت چنانکه در او اخایام حیات آقا محمد خان هیچ کار بیواسطه او نمیکشست و هر وقت مصلحتی اقتضا
 یا حصر غلبه نمودی آقا محمد خان امرای در خانه حتی و در راه را جرمه کردی بدین نحو که هر کس را مصلح نظر مباحثت به
 دیگری میفرودخت و خریدار را بجهت تحصیل مبلغی که از وی خواسته بود مدکم بر جمیع مایملکت آن شخص میداد و مقول
 که قبل از ترقی حاجی ابراهیم منصب وزارت در ایامیکه این عهده محول میرزا انصاف بود و ستاه خواست مبلغی از میرزا
 انصاف وصول کند و بدین جهت او را با حاجی ابراهیم فروخت بعضی نوشته اند که اول خواست حاجی ابراهیم را
 میرزا انصاف بفرودستد لکن میرزا انصاف بعضی ملاحظات قبول این مضمی کرده و خود بفرودستن تبارین نوکر حاجی ابراهیم رفته
 در مجلس مام نشان لنگر میرزا انصاف باز کرده بگردنش انداخت و بهین صورت او را بجا نه حاجی ابراهیم کشید حاجی
 ابراهیم در خانه خود او را به ملطف و مهربانی طافات گرد و با و فنامید که این عمل محض خوشنودی آقا محمد خان بود
 و اگر او این گونه سلوک نمی کرد احتمال داشت میرزا انصاف در دامن مبلغ آملی میگرد و کار بجائی بدتر ازین میفر

ذکر حالات آقا محمد خان

میشد و چون میرزا شیخ هر قدر سعی کرد نتوانست مبلغ مزبور را تمام و کمال ادا کند بعضی را حاجی ابراهیم از خود داد و
 میرزا شیخ استخلاص یافته دوباره بر سر کار رفت ^{الفصله} آقا محمد خان چون مره اختلاف زندیه را دیده
 بود در ایلاف و ایلاف قاجاریه غایت جهد مبذول داشت چنانچه بعضی کشتن و بر انداختن برادر پاشا را
 بسبب انجام این مطلب میدانست با امرای دوله که بایشان کجائی نمی برد با مهر و خفا و دست در افتاد
 سلوک کردی الاکن ایشان را بجهت ساختن تا اهل و عیال خود را در طهران بدارند و ایل و بقعه ایشان را با طر
 ویکر مملکت امور ساخت و گاهی از جانی بجائی فرستادی و باین تدبیر دست نداشتن ایشان را کوتاه نمودار
 اینها گذشته بعضی تغییرات جزئی نیز در بعضی رسوم در خانه داد انداخته هر وقت از جنگی مراجعت کردی بسیار
 کم بود که مردم طهران را اذن استقبال دادی یا اینکه اگر جزئی فتوح شدی علی الرسم قضا محای اغراق آمیز نویسد
 و همچنین انشا و العتاب در نوشجانات و دست نداشتی و هر وقت منشی فرمانی یا برقی نزد وی خواندی کفایت فرما
 را را بکن و مطلب را بگو همیشه گفتی تا مضمون حکم او را چون لازم بجا برتی سهل الماخذ بنویسد اگر چه درین امور بی
 اعتدالی کردی اینچ پادشاهی مثل آقا محمد خان در جا با اینکه بایستی و مصلحت اقتصاد نمودی ملاحظه و رعایت رسوم
 چنانچه حاجی ابراهیم خان برای نگارنده حروف حکایت کرد که وقتی دو نفر از اوسا ط الناس که متولیان یادداشتند
 خود استند یکی از بطلوکات را با جاره بردارند اگر چه دیگران نیز از پی این مطلب بودند مگر اینکه این دو نفر از دیگران
 بر امت زیاد میدادند و من همچو استم که آقا محمد خان بسبب حرصی که بپول دارد از این صورت خیلی خوششود خواهد
 شد لهذا ایشان را کفتم باین باید نزد پادشاه رفت چون خود نزد وی رفتم از من پرسید کیست با تو من اسم و سبب
 آمدن و شحض را کفتم و کفتم برای چه مطلب آمده اند و چه مبلغ میدهند گفت من این گونه مردم را نمی بینم کفتم الاکن حظه
 مبلغی که میدهند باید بنویس و گفت رضا یقینست باید ترک این مبلغ را گفت این قسم مردم نباید در حضور من بیایند
 و همچنین سمیع افند که وقتی امیر بارالطیجی بمور شاه افغان را بدر بار برد و علی الرسم فریاد زد که میفرماید شاه افغان
 بنجاک پای بندگان قبله عالم میرسد آقا محمد خان از استماع این عبارت چنان در غضب رفت که گفت تا او را
 زود و جریمه گردانم این جهت که چرا کفتم لطیجی پادشاه بنجاک پای ما میرسد اسم پادشاه نباید این طور خطاب
 و استخفاف مذکور شود سلوک وی با سپاه بهتر از سایر طبقات رعایا بود و شاه هر چه و موجب سپاهیان تا لیا
 بقاعده و بروقت رسیدی کسی را بدون فرمان پادشاه یا رای آن نبود که دست بعارت بر کشاید ولی چون
 فرمان صادر شدی بر کس هر چه یافتی ملک طلق و ی کشتی چنانچه در قتل و غارت کرمان جمعی از زمان و اطفال
 اعظم بلد بدست سپاهیان افتاده با خویش بودند بعد از آن قینه بعضی از کشته شج محمد نجسانی را که یکی از غلامی
 معتبر اندیاد بود و در نزد آقا محمد خان احترامی تمام داشت شفاعت برانگیخته و استخلاص عیال و اطفال خود را

عوفیه کرده بطهران فتنه شیخ محمد عریض مردم را منظر پادشاه رسانید آقا محمد خان با اینکه هرگز مایل به تنگی راز
 نگرفته بود درین ماده مسئول ویرا امانت نفوذ و چون الحاح و اصرار شیخ معظم الیه مکرر شد آقا محمد خان گفت نمی
 توانم مطلب شما را قبول کنم بسبب اینکه نمی توانم سر باز خود را بر بنجام که آنچنان بکلم من گرفته اند پس بدینند لاکن
 مضایقه ندارم که مردم کرمان زن و بچه شان را بخرند یا کسیکه متصرف برستند بر نوع بجز اینند رو کنند اما من
 لشکر را قرار داده ام که اجبار نکنم و از شما هم متوقعم که اصرار نکنید با بچه ای که نه رعایتهاست که از او ایستادگی
 میساخت چنانچه اگر سر باز فقری شکایتی داشت بدون مخالفت می توانست عرض حال خود را بکنند می توان
 گفت که آقا محمد خان درست کردند که میگردید که یاد کارزار یا در اوقات مکار که علی الاصل مسئول بود
 لشکرانش بر دور او بودند و در جمیع اوقات معلوم بود که اعتنائی به تحمل و احتیاط سلطنت ندارد و بجز در اعیان
 و اوقات مرمومه همیشه لباس ساده و بی تکلف می پوشید و در اسرار و ایام مکار غالباً بر زمین نشسته با
 امرای لشکر هر چه دست یاب میشد صرف میکرد و سموع افاضه کرد و زنتی مان و دوغ میخورد یکی از وزرای معتبر
 که نزد یکدیگر می نشستند بود خواست شمار کت کند آقا محمد خان مانع شده و گفته این غذای سببایان است
 مثل تو میرزا باید پلا و طولیات بجز و بعد از این باید در حضور من بایکونه غذا دست کنی بجز در کتف حمام
 و ای از اوقات مصون بودند و در احرام سلطنت امور تجارت از هر طرف روی سرتی نهاد با مالی مکت بحکم
 نصفت و قطع الطريق از بیم سیاست او بر جاده صواب و مهراج استقامت میرفتند و حمایت اهل زرعیت
 و نواحت را حفظ نام می گفتند بود زیرا که از ضابطه لوک تا حاکم بر کنه هر کس خلاف قانون از وی ظاهر
 میشد در معرض سیاست در می آمد و در او امر حصر حال بر جزیش غلبه داشت بطوری که نمیتوان باور کرد
 نوشته اند که وقتی بجهت خطای جزئی حکم کرد که کوس مرد فقیری را ببرند و بعد شنیدند که بیچاره با غیر غضب میکند
 که اگر همه کوشش را بر چند قرانی باو خواهد داد و پادشاه و پیرا طلبیده با او گفت اگر درجه را مضاعف کنی و
 بخود من دهی ترا می بخشم بیچاره و دهقان چنان دانست که شاه خراج میکند و او را بختیده است برخاک افتاد
 پس از ادای سکه نذر دانه شد لکن هنوز به قدم نرسیده است به دو گوشتان شای باو نهانند که سلامت کوشش
 موقوف با دایمی مبلغ است و همچنین آورده اند که باستیادی و اضعفه نمود که آنچه از او وصول نمود با لئنا
 قیمت کنند نابراین جریف و دزدی اهل صلاح خود را در محلی که باین معین شده بود بنظر پادشاه رسانیدند
 وقتی که اعیان گشت حضور داشتند و اظهار فقر و فاقه نمود و پادشاه ظاهراً اظهار تالم و تاثیر نمود و فرمود تا
 مبلغی که ارماند بوی دادند و بعد از آن از خضار و خواهرش کرد که هر کس فراختر حال آن شخص را اعانگی کند با مالی از باب
 درین ماده فوای الناس علی دین الملوک را متابعت کرده مبالغه خفیه با ل بدل کردند روز گذشت شب

در رسیدن شب نیز تکی گذشت و جزئی از آن غریزند آه وقت بود که آقا محمد خان گفته را در یافته روی بوزیر کرد
و گفت این لوطی که امروز صبح دیدی مرا فریب داد بمن وعده کرد که آنچه از من گرفته با نصف آنچه از دیگران
بوی برسد بمن دهد لکن همه را برداشت و کرمیخت این گفته و ساعت حکم کرد تا سواران از هر جانب بعقب و
ناخن کشند تا چندانکه شخص گردن جزئی نیاقتند ع کس را نشان نبود که آن بی نشان کجاست با جمله از این عمل
حکایات بسیار زوی نقل شده است احتمال هم دارد که اغراق باشد و بر صورت اعظم از اینکه صدق باشد یا
کذب وجود این قسم حکایتها در افواه خود دلیل است بر اینکه حرص زیادی بجمع مال داشته است ولی با اینکه خفا
سینه و رذایل دینه و در نهاد وی صبح بود و در عهد سلطنت وی ایران آرام و پادشاهی در خانزاده وی توأم با
کنون بر سر حرف پیش تویم چون آقا محمد خان را در قلعه شوشی وقت فرا رسید اعتناش عظیم در شکری حادث شد
نفس پادشاه را که در اندیشه راد با گردن صادق خان شقایق با قبیل خود بطرفی در رفت و بعضی امرای دیگر اقتدا
با نمودند تا حاجی ابراهیم تیسیر شکر ارجع آوری نموده پشیمان را اطمینان داد و گفت اگر پادشاه نماندیم اینک
ولیعهد دولت بر جاست و بجانب طهران ره سپاراد آسود چون خبر نماند آن آقا محمد خان بطهران رسید میرزا محمد خان
دولوی قاجار که در مبادی حال با آقا محمد خان از در معادات و محاصمت میرست اما آقا محمد خان از موابقی وی گذشت
اورا نمون و معتمد خود ساخت و برین وقت بیکر یکی بای تخت بود چون این خبر مسموع وی افتاد فرمان ازنا دور و از نا
شهر را بستند و مترصد وصول فتحعلی خان که برادر زاده شاه گذشته و ولیعهد وی و در آن وقت در شیراز بود
نشست فتحعلی شاه اگر چه علی الفور با تفاق کلمه اعیان معتبر ملک پادشاه شد لکن تا اول سال دیگر رسم تاج
نهادن بعمل نیامد مقصود نگارنده حروف این منیت که تاریخ زمان فتحعلی شاه را که حال در ایران پادشاه
بنویسد که بطور اجمال و اختصار چند کلمه در باب مصطنات و قایع که از بد و جلوس او بر تخت روی داده است
در مسلک تحریر خواهد در آمد صادق خان شقایق حرکت مذبحی کرده از پای در آمد حسیلی خان برادر فتحعلی شاه
نیز سری برداشت لکن بدون اینکه سیز و آوینزی او نیز بر جای خود نشست محمد خان پسر نکیان زند که
چندی در بصره ساکن بود بهم درین اوقات با سمیت سی تن با صفهان شتافت بر اس بر اصفهان
غالب شده در بر روی او کشتادند و او یکدور و ز شهر را در تصرف داشت ولی ایران او از سرش
خود و دیگر باره بجانب بلاد عثمانی گریخت و از آن باز واقعه که سبب انبعاث فتنه در ملک شود و روی نداد بکنجا
عزیده و صفحات خراسان روی داد و همیشه ظفر فتحعلی شاه را بود و آنرا اینکه اغلب بلاد خراسان فرمان ویرا
کردن نهادند و گاه گاه خراج نیز میفرستند اختلاف طوایف افغان با بن خود از چند سال موجب ضعف
سلاطین ایشان شده است چنانچه نمی تواند هوئی که از محمد احمد شاه برین ملک دارند و اعانند دست

نظام اول از بخت نیردرین اوقات از صفات خراسان کوتاه است از آنرو که بعد از فوت آقا محمد خان طولی کشید که یکی جان نیر درخت سهرای دیگر کشید و میرش حیدر نوره نیز که فرما کند از بنیاد اکتست هنوز امر که دلالت کند بر اینکه از بهرهای بدر بهره برده است صد و دریا فته است اما بالنسبه به شور شمال و مغرب مملکت با دستاه ایران را چند ان اقبال بخت بود بعد از چندین سال بخار بانی دی در پی که کاهی غالب و کاهی مغلوب شد آخر آن کر جنان جزو ممالک روسیه گشت و بالفعل سرباز و سالار است این ملت تا کنان در وادس و مواعل جنوبیه بحر خزر بجا فطنت قلاع و سترها استعالی دارند از یازده سال قبل ازین محبت و مسخرای و مکرستان با بایران راه مراد و متفق شده است چون در اوایل جلوس محلی شاه بود به این میرفت که افغانه هندوستان بنامند و همچنین اگر با پلویان پادشاه فرانس را بدین ملک توجهی میشد با دستاه ایران میتوانست که هم افغانستان را اسدی و هم فرانس را حدی کرد و بنا برین کور و جبال هندوستان مصلحت درین دید که عقد مصافحات و موالات باین دولتی و انگلیس و ایران مستحکم کند و مانده که نامول بود برین تدبیر ترستند همچنین که افغانه از خیال هندوستان افتادند و چون یکی از اصول معاهده این بود که اگر دشمنی از دول مکرستان با دولت انگلیس نزاع آغازند دولت ایران اگر به کام اقتضای آن کند از مدد و ضالیقت کرده بمخالفت آن دشمن برآید ازنی که اقتدار انگریز در خاطر یاد شاه و رعایای ایران کرد و بجهت این مطلب خوب بود و ندانید که بیکران عبادت این بود که آمد و رفت و تجارت باین هندوستان و ایران زیاد شود و بنایارست خیال انگلیسری داشت و دولت انگریزند عظمی در راه او بود و لندنا بهر وسیله که گمان اینیکه ضرری باین دولت رساند میرفت اگر چه بسیار بعید بود و متوسل میشد اگر چه بنظر کسانی که از خواب این کار محضرنه فتح هندوستان بجهت او محض اندیشه بود اما علی التحقیق این مورد در سر و می جای گرفته بود و بنا برین در دوستی با پادشاه ایران کوفت و چون وضع ارتباط فرانس در روس نیز درین اوقات معلوم بود و رجال دولت انگلند متوجه شده در صد و ابطال مذاپرومی برآمدند و آنچه لازم میبود بجای آوردند از آنجمله از دیار و مراد و متواریت با دولت ایران بود که در عرصه چنبال و در غیر از جانب پادشاه انگلستان بآن ملک فرستاده شد محلی شاه نیز در آنجا رسید اینیکه توسط معاونت پلویان دوباره کر جنان را بختک آرد و با وی از در ملائمت و موافقتیش آمد تا چون تغییرات و حوادثی که در مکرستان روی داد و پلویان را مجبور کرد که خیالات ممالک آسیا از سر بنید از یاد شاه ایران با دولت انگریز راه موالات گرفت تفصیل وقایع و مکاتبات و مکالماتی که باین و لیا و مسخرای دولتی و دولتی واقع شد لزومی ندارد و همین قدر کفایت است که تا هنوز عهد مصافحات و موالات باین دو مملکت باقی و برقرار است و بعد از اجمالی ندیده مستحکم و باید از مقصود و اولیای دولت انگریز همیشه

باید دوم و ترقی حکمتی باشد که منتهی باین فرنگستان و مملکت آسیای میانه است. هجده سال از سلطنت فتحعلی شاه که حال پادشاه ایران است میگذرد و سالها گذشت که این مملکت باین قسم آرامی و نداشت و بسبب ظلم و دقت و عدل و نصفت بالبنه که در حکومت اوست شایسته و سزاوارست که نامش در مجریه سلاطین بزرگ ایران ثبت

باب بیست و دوم در بیان مذهب و شریعت اهل ایران

تا بهیچ مملکتی بدین شرحی در باب مذهب و عقاید سکنه آن مملکت تمام نخواهد بود و شریعت و در هر لباس و بهر نام که بوده است همیشه روحی نهایت یابی نهایت و طبیعت بنی نوع انسان داشته است اما اثرش در مال طال طلب و انجام امور دولتی و شمس وسط السماء ظاهر است آتشی که در سینه اشخاص می افروزد و هر چه بیشتر انتشار میابد بیشتر قوت میگیرد و چون خلقی یا ملتی در یک عقیده شریک شده اند ارتباط اعتقادی باین شان از هر بطی قوی تر خواهد بود لکن این صورت را که در حقیقت باید پدید آید و ماده صلح شود غالباً مردم تدریجاً و پیاپی طلب اسباب جنگ ساخته اند قلت بحرب ملت کرده بجنگ کرده برخاسته اند مملکت افتداریافته است نه بهجت حب و وطن مردم باخفا و ت و برادری بکشد یکدیگر که بسبب عداوتی که مردم دیگر بواسطه اختلاف جزئی در شریعت و بنه این ملاحظه اگر چه شامل جمیع اهل ایران است اما کسانی که دین پیغمبر عرب را اختیار کرده اند از اختصاص دارد و از آنرو که اوجرج بر پیروان خود امر میکنند که بزنند کردن کفار را چنانچه نفس فخر بارتباب شاید است و بهم گوید که خدا می تواند دشمنان انتقام خود را بکشد اما شمار اختیار کرده که برای او جنگ کنید و لاؤ لشیاء الله لا یضرهم و لکن یسئلوا بعضکم بعضاً اگر چه بعضی از مفسرین مقام را مخصوص میدانند و مضمون آیه را اختصاص کفار بدیده اند اما عامه اهل تفسیر برین نیستند بلکه اتفاق کلمه بر عموم حکم است چنانکه از ظاهر آیه و عمل پیغمبر معلوم میشود و بنا برین همشیرا بر بان قاطع مذهب میدانند بالفعل مقصود این نیست که تفصیل مذاهب مختلفه و قواعد متفرقه اسلام بکلیه یا جزئیه داده شود بلکه مطلب این است که اخبار اجمالی از طریقت و رویت اهل ایران درین باب تحریر یا بدقتیر که موجب ایضاح تا بهیچ گذشته ایشان مطالعه کنندگان این اوراق را در استنباط و قایع آینه که شاید در عرصه خلور آید مددی باشد نظر اجمالی در باب دین اسلام نموده شرحی در قواعد مذاهب شیعه که از زمان استقرار سلطنت صفویه درین مملکت رواج یافته است و اصول طریقت مقصود که درین اواخر غلبه و شیوع یافت نگارش خواهد رفت اصول دین اسلام در قرآن مذکور است و اساس دین بر وحدت و یکپارگی خداوند است و پیغمبر نیز گفت که معصود کلی و محاط

مردم باین صراط مستقیم است و همچنین گفت که دین در برابر انسان و نه در برابر خداوند است و چون برود
 و دین بر تغییر و تبدل در قواعد و مراسم تسلیم است راه ۱۰۰ در ۱۰۰ یاد شده است خداوند انبیا و رسل
 فرستاده است تا مردم را بر راه حق دعوت کنند و از ۱۰۰ در ۱۰۰ دیگر عیسی است و خود را خاتم پیغمبران
 خوانده گفت کسی بعد از وی نبوت نخواهد شد و همچنین ۱۰۰ در ۱۰۰ مادی ظهور وی خبر داده اند چنانچه
 در سوره صف از زبان عیسی گوید و اید قال عیسی
 مصلی قال لاتبین یدتی من التورته و معنی
 آیه بر ترجمه جمله ایست که از فضل سازد و هم بخیل بود
 تحریف خوانده اند علمای این ملت اسلام را برده
 از ایمان بخدا و ملائکه و رسل و کتب او و اعتقاد
 انبی و خیر و ستر در از جانب وی دانند و قسم ثانی
 پنج چیز عالی تر و نیکوتر از عقیده اهل اسلام در توحید
 و اجناس و امار و اشعار و اقوال و افعال شان همه را
 سیاهی تومی بنیم او بقالی را مخصوص و شایسته
 شریک و بیسم نمی سازد و از جمله عقاید شان بجا
 از نور و از اکل و شراب و تولید و تولید بری میدا
 فقط توحید و توحید خالق است و زمره ناظر افعال
 قرآن بواسطه او مازل میسر روح الایمن و حامل
 قابض ارواح و اسرافیل را صاحب صور گویند
 ملائکه بود و بجهت اینکه از سجده آدم باکر و او
 بوجود ارواح مقدسه و خلیفه که جن خوانند و مخلو
 و تولید و تولید و معاد و ثواب و عقاب است
 ما خود است احتمال دارد که محمد صلی الله علیه و آله بجهت طلب
 آقا اعتقاد در باب کتب الهی این است که نبی
 مدینه فرستاد و بعد کتب الهی صد و چهار است
 فرستاده شد و چهار دیگر تورات است و زمره
 ۱۰۰ در ۱۰۰ مادی ظهور وی خبر داده اند چنانچه
 در سوره صف از زبان عیسی گوید و اید قال عیسی
 مصلی قال لاتبین یدتی من التورته و معنی
 آیه بر ترجمه جمله ایست که از فضل سازد و هم بخیل بود
 تحریف خوانده اند علمای این ملت اسلام را برده
 از ایمان بخدا و ملائکه و رسل و کتب او و اعتقاد
 انبی و خیر و ستر در از جانب وی دانند و قسم ثانی
 پنج چیز عالی تر و نیکوتر از عقیده اهل اسلام در توحید
 و اجناس و امار و اشعار و اقوال و افعال شان همه را
 سیاهی تومی بنیم او بقالی را مخصوص و شایسته
 شریک و بیسم نمی سازد و از جمله عقاید شان بجا
 از نور و از اکل و شراب و تولید و تولید بری میدا
 فقط توحید و توحید خالق است و زمره ناظر افعال
 قرآن بواسطه او مازل میسر روح الایمن و حامل
 قابض ارواح و اسرافیل را صاحب صور گویند
 ملائکه بود و بجهت اینکه از سجده آدم باکر و او
 بوجود ارواح مقدسه و خلیفه که جن خوانند و مخلو
 و تولید و تولید و معاد و ثواب و عقاب است
 ما خود است احتمال دارد که محمد صلی الله علیه و آله بجهت طلب
 آقا اعتقاد در باب کتب الهی این است که نبی
 مدینه فرستاد و بعد کتب الهی صد و چهار است
 فرستاده شد و چهار دیگر تورات است و زمره

مجتهد فایده این است بعد از وی وحی و امر الی کتب
 اگر چه صابین بعضی کتب دارند که نسبت شان را
 میان است تقییه این بسیار بحال قورات و
 کلمات آتی در آن ثبت بشود والا اینکه نسخا اینکه با
 در باب اینجا است که عدد شان بدو نیست
 و چهار هزار است ازین اردو قاصد های آسمانی
 و شش نفر اولوا صاحب شریعت اند و آن
 در باب معاد و اعتقاد مسلمین است که چون
 در دیگر و منکر و نکر و فرشته اند میا
 پشتین حکم میدادند و از وحدت لفظ و در
 آرام گذارده در بروی بار می شود تا رسید
 میگویند که ناله است مغرب تمام مخلوقات
 میسازند و نود و نیت سر بروی یکبار
 معاصی خود بخش زمان گزیده محبه عاشق
 افامی و کو چکر مثل نیت ندو چاره با خیال
 توسط قابض اردو عالم برنج بنا بر
 بدون وجهیست مرد و نیام ساعت یعنی
 جبرئیل سوال کرده است لکن ظهور قیامت
 کما ینبی محقق نمی شود مست طلوع شمس از مغرب
 یا جوج و ماجوج و ککایران و در اجاز از خود
 شمس خاک خواهد نمود و آنها در دست راست وی
 اول بلند شود و جمع کسان آسمان و زمین بپایند و به نفع
 لکن از اخبار مست نفع معلوم میشود نفع اول از نفع رعب نام
 نفع دوم از نفع امتحان خواند و از نفع تمام خلایق میرند
 آن مخلوقات دوباره بحیات گرا میزند چون چهل سال از نفع
 ک

باشد و جمیع کتب ضروری و همه مفقود الاثرند الاچار
 ان قبل از طوفان میدهند و از چهار کتاب دیگر که در
 انجیل راه یافته است اگر چه ممکن است که بعضی از
 دست می رود و نصار هستند قابل اعتبار نیست اما
 برادر میرسد لکن مشهور ما بین اهل اسلام صدوست
 و سیزده نفر فقط از انبیای مرسل شمرده شده اند
 از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است اما
 و در رسد و او را در بر گرداند فرشته باو خبر
 عظیم الخلقه چون این دو ملک در رسد
 محمد سوال میکنند اگر جواب بروی ماحول دادا
 بوی برسد و الا که زبانی تسنین چنان بر فرق وی
 و پس میفونند و بعد از ان زمین را بروی تنک
 ز قیامت او را معذب دارند و بعضی برانند که
 کما بان بزرگ بصورت اردها و متوسط بصورت
 ست میماند که حکم آخر بروی جبرئیل و چون روح از بدن
 عذاب خواهد بود و یا معاف گردد و اوج انبیا که
 م بر کسی بنجر خدا معلوم نیست چنانچه پیغمبر میگوید که از
 الهامی مخصوص است اگر چه با وجود این علامات نیز
 و خان و کرفتن آن تمام اراض را و ظاهر شدن
 رواست که روز قیامت زمین با عظمت خداوند
 وادی بچسبیده خواهد شد و چون صدای صور
 باره زنده شوند و در قرآن و نفع صور و ار دست
 نند که از شنیدن آن بر اس در دلهای جای کند و
 در ایل و نفع سیوم و نفع قیام خوانند که از آواز
 بگذرد اسرافیل و جبرائیل و میکائیل زنده شوند و
 ک

کوه بیت المقدس بایستد و اسرائیل یحیییم را در صورت و در
 و در وقتی که آدم و نوح و ابراهیم و عیسی همه و انجلی کو
 جزای عمل و کثیر گناه مقرر شود که در مخلد و جسم خواهند
 زحمت و عقوبات جهنم را نظمی داده شده است
 که گناه کار را با فعل آتشین نعل نمیکند خدا که از حرارت آ
 گناه است مسلمین بعد از چندی از دوزخ ربانی باقیه پیش
 منزل گسایت که حشرات و پستانات ایشان مساوی
 است در اخبار و ادوات که از نوعی از دیگر و از شمشیر
 چون خواهند بگذرند بلغند و بغیر دوزخ جای گیرند
 مسلمین در ترکیب و طبیعت عالم معتقد را می طلیم
 از تاج عیسوی متولد شده است بحضرت در عربی ترجمه
 این بود که اصل فاعده است کثافت کرات و احرام
 محمد گویند هر کس جای آب اذان حتمه نبوشد ادا آبا
 ریز بای آن در و مر و اید و دیوار آن از طلا و نقر
 طلای است که در مقام محمد رسته و شاخهای آن بایستد
 و سایر اقسام میوه از آن بچوهند فی القور زاده
 ندیده و هیچ ذوق مانند آن چشیده و همچنین اگر
 بریان و مثال آن هم در ساعت بر شاخه درخت
 رامیل سوار می باشد هم اسبهای با ساخت و
 که اگر اسی سریع صد سال در سایه آن بطوریز و
 غسل جادیت چنانچه آیه قتل الحجة التي و
 لم یغیر طبعه و اهدا من خمر لذة للشا و
 معصرا من ذهم بصریح برین مطلب میکند و حد این آنها چتها و در و بای متبادر و پنهان و مرغزار بای
 بهشت را تر و تازه میدارند که زمین آنها از
 آنها از غفران است لکن آنها همه برین جور پنهان
 ان حد وند در برابر با جمیع ملائکات بصحرا میخسراید
 طاعت بندکان قدم میزنند و هر یک از عباد
 زمین بهشت جاوید خواهند شد و در قرآن
 ی را عذابی مقرر است خفیف بعد این است
 چون و یکت میخسند لکن در آب فقط برای
 روزن این جنات و جیم می اسد و از اعراض
 می دیگر است که از آن است و در بروی جنیم
 راست نیکو کاران اند و قی که در دوزخ و پنهان
 ت در آسان میفهم است و میثود که سنجید
 ب مجتبی است که در علم است که در سال نهاد
 مدت هفتصد سال در آسایا معتقد اس
 ست با بخله بر در پیش است که از اجتهاد
 شود خاک بهشت شد و ان است و سنگ
 رسته در حتما همه از طلا و نقره از بخله درخت
 در در زمانها زمینها و در و کور و خزا
 حاصل میوه و بارزکی و در تیم و دنیا مثل آن
 اطعمه چیزی خواسته اند است کباب و مرغ
 بر شده و خود شاخ نزدیک و کذکات اگر نمون
 صبح از شاخ بیرون میچند و بزرگی بطور درخت بقدر
 تنها میزنند و در بای آن رود و بی شیر و شراب
 تون حیفا آنها در من ماء عیر آس و اهدا من لیس
 ارمین غسل مصفی و لیس و ان کل التمرات و
 حد این آنها چتها و در و بای متبادر و پنهان و مرغزار بای
 و کافور و سنکریز بای آنها از مرد و با قوت و اطراف
 مر و نمونین و عده کرده است هیچ نیست ایشان

فاطر جمع کرد که بر صفت باطنی حیرت‌انگیز می‌کند - چنین باغ که ذکر بعضی از مخصوصات آن گذشت و در آخر
 سیاه چشم بحدیست ایشان خواب بود که هرگز چشم بدید - نند چنانچه در آیه *مُتَكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ*
اِسْتَبْرَقٍ الخ و فیهن قاصرات الطرف - است و چنانچه در مورد واقع نیز ذکر آن شده است
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ - فی جنات البقیع - علی سرر موصوئیه ه
 مُتَكَبِّرِينَ عَلَیْهَا مَقَالِبَیْنِ ه یَطُوفُ عَلَیْهِمْ - نخلخله ون ه باکواب و بادقی و کاین می‌معین
 لَا یُضْطَعُونَ عَلَیْهَا وَلَا یُزْفُونَ ه و فاکه - انجیر ون ه و یکم طین می‌نایستهنون ه و خود
 عَنِ كَامِثًا لِلْوُلُوْا الْمَكْنُونِ ه جزاء می‌کاد - نلون ه لایتمعون فیها لغوا و لا یأثموا ه
 ایا قیلاً سلاماً سلاماً ه کترین درجه نوس است - او را در افتاد و دوحوری میدهند بغیر از زمانی که در
 دنیا داشته است و هر ابره مرصع و اطعمه کونا کور - سباب و اناش در خور بجهت وی میتا دارند و او
 ابد الایا و جوان باشد و ازین نعمت برخوردار و هر خوا - از نهادهش سر برزند در سباحت و اسود و اما این
 هیچیک از خواست بی لذت نماند قوه سامعه وی نه - از ملائکه و حوریان بهشت همواره مثلند ذکر و بلکه
 در جهانی که در دور او روییده اند نیز بتجید و تقدیر - بوجی نعمه سرا باشند که هیچیک از بی نوع انسان
 دنیا مثل آن شنیده باشند این جای کمترین در جانه - ان است اما او اش اعلی طبقه مومنان را بنمبر عرب
 بعینه عبارت تورات را نقل میکند که لذتی است که خ - بره و نه کوشی شنیده و نه بنحاطری خطور کرده است
 لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر لعل - است خیالید خود محمد نیست بلکه از بهود و فارسان
 و بهود و نصاری گرفته است - نه بهود است که - در آسمان عظیم است و باغبانی نیکیو آئین دارد و
 بهشت مجوس از دخران سیاه چشم معمور است و رو - که بعقیده بهود در آسمان است و معنی آن رو و نه
 است و اسپار که معنی آن دخران اسمانی است و تار - اا که معنی شجر مقصود یا درخت خواست است که میوه
 لذیذ و اطعمه نفیس و البسه فاخره از ان حاصل میشود و همچ - م نیکیو کاران که در کتب عیسویان کنایت مذکور است
 چنانچه در کائنات و خدا در فضل بیت و یکم و بیت - م ذکر شده است که شهری عظیم است و بنای آن
 از ذهب و جواهر نفیس است و دوازده در دارد و آب - ات و در کوچای آن روان است و از یای درخت
 زندگی بگذرد و اقسام میوه میدهد و برکت آن شغای امر - است و کذلک در انجیل کوا در فضل بیت و دو
 و آید سی مرقوم است که عیسی گفت مومنان با وی بر یک - خواهند خورد و آشا میدین همه و در بهشت پیغمبر
 عربی یافت میشود اما اگر چه این همه را از علل مزبوره احذ - کن این قول را که در انجیل متی در فضل بیت و دوم
 در آید سی مرقوم است که کناح و مراد جنت در جهان دیگر نیست و مردم چون فرشتگان آسمان خواهند بود و قول

نموده و بزرگ معصوم و مجتهد ازین بهشت این بود که جمیع جمیع لذات و مستوات این نشانه بدرجه تقوی باشند
 و اصل بنای شریعت خود را برین گذاشت از صحاح قرآن و روایات بسیار این معنی بی شبهه متکثر و بسیار
 واضح است اگرچه بعضی از مسلمین اینگونه آیات را تاویل کرده اند لکن تفهیم ملت اعتقاد بطوایر آیات را از
 باب تعبیر لازم میدانند و از جمله عقاید مسلمین در باب حیوانات و بهایم این است که جمیع حیوانات را در
 روز محشر جمع میکنند و پس از انعام کشیدن صغیر از قوی تمام را معدوم میارند و جسیان را نیز چون مردمان
 حساب در کتابت بدکاران بدین میروند و نیکوکاران نزدیکت جنت مرئی میابند مسئله قصه و قدر در قرآن
 و اخبار بسیار است از آنجمله آیه شریفه **وَلَا يَسْأَلُ عَنْ آلِهَتِهِمْ شَيْءٌ وَلَا عَنِ السَّاعَةِ** و معنی این آیه سبب
 بخت و مزاج بسیار شده است بعلت اینکه میگوید اگر آیه محمول بظاهر شود منافی با عدل است لکن تفهیم اعلا
 اتفاق کرده اند که معنی آیه متعلق بامور دنیوی است نه احکام تکلیفیه ولی با وجود و همچنین این اعتقاد در جمیع فرق اسلام
 شیوع کلی و اثرش در وجبات احوالشان و توضیح تمام دارد و بیانچه همین سبب از محاسن صلاح و معایب فساد و خیر
 و شداید و مکاره را چون بجهت تقدیر و قرار از آنرا حاصل میدادند و تصور سکون تلقی نمیکند و همچنین همین جهت
 حوسب بلاست میوزند احتمال دارد که بغیر چیزی بر همین خیال این عقد را در پیرودان خویش صادر از احکام
 اولیه شریعت نماز است که ستون دین خوانده و لزوم آن کر در قرآن وارد شده است از آن جمله در سوره
 روم است که **كُنْ لِلَّهِ خَبِيرًا مُّسْمِعًا وَخَبِيرًا مُّسْمِعًا ۝ وَلَهُ الْحُكْمُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**
وَعِثَّةٌ يَتْلُوهُنَّ أَنْصَافُ يَوْمَئِذٍ ۝ اگر چه این آیه چهار وقت نماز معلوم میشود ولی عمل رسول خدا و اجماع امت بر
 پنج وقت است در هر وقت مؤذن نو مینماید و بانها میخواند و در هر یک از این پنج وقت که مؤذن میخواند و در هر وقت که در
 هر وقت حکم شده است در اوقات صلوة حمله و بجا که طهارت بدن بر شرط واجب صلوة است
 که پاک شود اول و پس دیده بر آن پاک اندازد و همچنین باید در نماز لباس فاخر بپوشد و کبریا را بر آن که از خضوات و نیوی
 بایز خورد و منافی با تواضعی است که لازم نمندگی و عبودیت است زمان از حضور مسجد و شرکت در نماز جماعت با
 مردان ممنوعند و حکم است که یا در خانه نماز کند یا در قریه مسجد رود که مردان نباشند بمناسبت این عمل بر تفصیل
 رجال بر نماز و سوره زن است سبیل صاحب که مخرج قرآن است در اگر بر می آید یکی از تفهیم معتبر نقل میکنند
 که رای مسلمین درین ماده این است که حضور زن صورت حائضی است که منافی با حالت عبادت است در قرار
 دادن نماز و همچنین وضعی که درین انباشت که از بیرون و تقیاس نموده اما اگر چه در اوایل کتابت نماز میکرد و بعد خواست که
 به پیروانش بیاورد که شرافت که بهتر است لهذا روزی در حین نماز از بیت المقدس روگردانیده بکباب
 که توجه کرده و دیگران را نیز بهمان پنج حکم داد و این اظهار احترام بالغت بلکه بحسب این بود که مناسبت داشت

در بیان
صوم

باجنایات اعرابی که از قیام الایام عبادت آنجا نه معناه بودند و بعد از آن احترام آن در خاطر مسلمین از یاد رفت
از آنرو که بعلاوه مولود و منشا و پیغمبرشان بود از جمله احکام شریعت چنانکه قبل ازین صمت کنارش یافت زکوة هست
یعنی مبلغ معینی که برکس از مال خود از روی وجوب باید بدهد و آن از هر چهل یک است که بعبارة اخری از هر صدی
دو و نیم باشد این قسم که چون مبلغ بچهل رسد حدضا است باین معنی که زکوة بران تعلق نمیکرد و تعلق زکوة براس
مال است بشرط مضی سنه یعنی گذشتن سال بران و زکوة تعلق نمیکرد بر دواب و کوسفند و نقدینه و غله و میوه و
هر چه در معرض بیع و شری و در آید فقهار و در مقدار و طریقه اخذ زکوة از اشیاء متنوعه اختلاف آراست پیغمبر در
اخذ زکوة مبالغه فرمودی و در وجیه که ازین مر حاصل شدی صرف فقرای امت و غاریان ملت نمودی لکن چون
اسلام فوت گرفت و مملکت و صحت یافت معلوم شد جمیع این قسم خراج علاوه بر اشکال موجب ناخوشیها
دیگر است لاجرم ترک آن گفتند و مردم را بملان خاطر خود و استرضای رضای خداوند را کردند ولی حکم بر لزوم
زکوة چنان قوی است که بسیار کم است که مسلمی درست اعتقاد خود را از ادای زکوة معاف دارد زیرا که علاوه
بر اینکه در قرآن و اخبار وارد است جمیع فقهار برانند که زکوة مال مورث ثروت و غنت و منوی و خراج و نجات
اخروی است از عمر بن عبدالعزیز منقول است که نماز ما را تا نیمه راه بجزا و نذر دیکت میکند و روزه بدرگاه وی
میرساند و زکوة بخضو را میبرد و از جمله احکام صوم است مسلمین را عقیده است که در ماه رمضان قرآن
از آسمان نازل شده و درین ماه از طلوع فجر تا غروب شمس از اکل و شرب و سایر لذت شهوانی باید پرهیز کنند
که مسافران و بیماران و زنان آبستن و زنان شیرده که باید یا در اوقات و یکروزه بدارند یا طواری غریب
اطعام فقرا و مساکین کنند و دیگر از احکام زیارت مکه است و در صورت استطاعت و یتقین استطاعت است
مشهور این است که برکس جوانی که بران سوار شود و بموت راه داشته باشد و نخواهد بمکه رود میتواند شخصی دیگر را
بوکالت بفرستد مالک است برکس قوت بدن بقدر کفایت سفر داشته باشد باید زیارت برود
ابوصلیفه را قول این است که تا وجه کفایت سفر و صحت بدن هر دو موجود نشود استطاعت صورت نمی گیرد
و زیارت واجب نمی یابد مسجد الحرام قریب و وسط شهر واقع است و کعبه در وسط آنست کعبه نبای مریض است
از سنک احتمال میرود که در ایام بت پرستی اعراب سبقت تها می خود ساخته اند لکن مسلمین را عقیده است این است
که چون آدم از بهشت پیرون رفت از خدا استعاذ کرد که عبادتخانه سبقت او چنانکه در بهشت داشت
بفرستد مقول و با جابت مقرون گشته صورتی از ان مسجد آسمانی برین افتاد و آدم در وقت عبادت توجع بد
مینمود پس از فوت او شیث بر همان صورت خانه از سنک و کل بنا کرد و در طوفان آسمانه خراب شد باین
و اسمعیل سپرس و بناته خانه بنایی آن بنا کردند و وقت کردند که در ترکیب مثل خانه اولین باشد و همچنین صورت
گرفت

در بیان
صوم

در بیان
صوم

عقیده آنست که انبیا هم رسیده است و اصحاب رسول بدان عمل کرده اند و خود حضرت
 شده است علی ای تقدیر این رویه معمول بر جمیع اهل اسلام است و ترک آنرا و انبند
 الاسلام که من باشد یا حبیب دیگر که سبب خطا شود و آنرا علامت ظاهر اسلام دانند
 کفار گشته شود و این علامت با وی نباشد تحقیق نخواهد یافت قرآن صد و چارده سوره است
 شد و این تدبیری نیکو بود و پیغمبر گفت که قرآن با تمام از جانب خداوند بواسطه جبرئیل در شب
 نازل شد و بعد از آن تدبیر جبرئیل بوی آورد مسلمین را در شب قدر اختلاف است بعضی شب بیست و دوم
 و برخی شب بیست و چهارم رمضان گفته اند شبهای دیگر نیز گفته اند و ماه رمضان را با هر
 دانند مدت نزول این کتاب بیست و سه سال طول کشید و در عرض این مدت جبرئیل برید و دو چون آیات نازل شد
 کاتبی بحسب فوتن آن بودی بحسب از دیاد و استحکام اقتدار وی بهتر ازین طریق بود زیرا که او در میان پیروان
 خود هم کاهم قوم بود و هم سردار شکر و بر وقت خواستی احکامی که بحسب جنک و صلح لازم در استی با عقاید ایشان
 از مصدر الوهیت صادر کردی و بحسب اینکه اگر خطای گذراه معذرتی داشته باشد مسئله نسخ کلام بداد ایشان
 تعلیم کرد و همچنین مومنین را گفت که از ترجمه آیات برخیزد ازیرا که معانی بعضی ظاهر است و بعضی دیگر متشابه
 چنانچه در سوره عمران کوید **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ**
آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ
مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و این احتیاط با سدی مقابل نیابت
 با بحکم محمد را خلقی نیکو و فصاحتی حاضر و شماعنی با هر حکمتی و لغز بود و در آن وضع که ملک خود را دید و حسابی
 که بحسب انتشار شریعت و استقرار حکومت خود فراهم آورد اگر کما فیجی ملاحظه شود هم اعدای او را لازم است
 که اقرار کنند که حقوق احسان و ابرار ثابت است و در اول اظهار ثبوت او بیشتر اعراب جهال و
 پرست بودند و رسوم و آئین در میان ایشان شیوع داشت از آنجمله کشتن اطفال اناث بود و در ملک بعد
 و اختلاف و در خارج با است و استخفاف نیز رسید چون شریعت او درون نهادند و به بندگی یک خدا گردیدند
 اتفاق مذہب نشاء اتفاق قلمت شده و در اندک وقتی بر بهترین بلاد و روی زمین استیلا یافتند مقصود از قرآن
 و وضعی که نوشته شده است این است که تم کتاب قوانین ملت باشد هم شامل قواعد شریعت مطلب
 است و خدایم دم است لوازم بندگی بخداوند و مراسم زندگی با یکدیگر را و احکامی که در آن مندرجست با عقاید
 علل اسلامیة اصول جمیع امور شرعیة و عرفیة است در عهد حضرت رسول قرآن نظم و ترتیبی نداشت بلکه اوراق متفرق
 بود بعد از فوت او خلیفه اقول ابو بکر بدون رعایت اوقات نزول آنرا مرتب ساخت و چون سوره با یکدیگر

مجتب

الآبَالله

اطعی ندارد ملاحظه اوقات رسول نیز لزومی نداشته پس از جمع و ترقیب آن در ایکی اندام پیغمبر سرور خداوند آید
 خلافت عثمان معلوم شد که نسخ دیگر که بنابر اسنود اصل و در مردم موجودند لکن از مصدر خلافت حکم صادرند تا نسخهای
 متعدد از نسخه ای که نوشته مردم دادند و فراموش داد تا نسخهای دیگر را بپوشانند و بنا به ساختن هم از اوان حیات
 پیغمبر اختلاف در اصحاب و پیروان وی راه یافته بود چون رحلت کرد بشدتی بر حیره تا مرقر خود ریافت و هر چه که
 خلفا بالا گرفت این اختلاف نیز شمت از یاد پذیرفت لکن در فرق مختلفه مذہب اسلام مجلیدی جدا گانه باید
 معقود و تمام ساین مذہب سنیعه و آرای متفوقه است که در ایران سنیعی یافته است لکن قلی از شروع معقود
 لازم است که چند کلمه نیز در باب مذہب اهل سنت که اغلب بلاد اسلام ساکنان این طریقت اند مرقوم شود
 قرآن اگر بطور کتاب قاعده و قانون کلکی ملاحظه شود حفظ لایق حکومت و قوه تربیت و حسی مثل قایل اعراست
 که هم از بدایت حالی این کتاب بجهت ایستادن ترقیب و ترکیب شده است چون کار خلافت شروع یافت و پشت
 ملکت زیاده محال بود که طمعی بزرگ و ممالکت وسیعه را بچند احکامی که درین کتاب است بتوان اداره کرد
 و این معنی زیاد تر صعوبت پیدا کرد و بجهت اینکه بسیاری از احکام مرقوم برای مردم مخصوص و امکانه معلومه بود و
 ممکن بود که با حالت خل متعده و که این دین را احتیاج کرده بودند موافقت کند و چون مسلمین از احکام را بجز
 از مذہب و سماوی و کتاب الهی کفر میداشتند در برابر این دین رخنه کردی و محرب رسوم و قواعدین سلف کشنی
 بنابرین چاره بود که آنکه بعضی باین راه آسمانی بدهند و چون قول و فعل پیغمبر را بحکم الهی میداشتند لازم بر یکت
 از گفتار و کردار او امشاء و قانونی شناخته بجمع اقوال و نقل اخبار افعالی او جهت کما شسته آنچه از او اخذ اصحاب
 و ازواج وی نمایند و درون ساخته مجموع بزرگ حاصل شد آن را سنت نامیدند و آلی قرآن شناختند و از آن
 استنباط احکام نمودند و معتقدین بدین عقیدت و پیروان ایشان را ازین روشنی خوانند بدین معنی منسوب بسنت
 لکن با اخیال سبب حکومت اقا عظیمه هنوز ناقص بود زیرا که بعضی از عبارات قرآن مجمل و تاویل طلب و بطریق
 مرقوم کنایت بود و بسیاری از اجزاء نیز مانند یکدیگر اختلاف کلکی داشتند لکن از فضایل ملت تبفیه و تاویل این اخبار
 مقدس پر داشتند ولی بطور وضوح محال بود که ترجمه متن کفایت نمود و تهرت را در افتار آرای خود با انعام جناب
 رسول و اقوال خلفای او داشتند این صورت سبب اختلاف طرق و فرق گشت فرق مختلفه در اطراف بلاد اسلام
 پیداشت تا بالاخره جمعی کثیر و جمعی غیر از مسلمین بر آرای چهار تن از علما که تفصیلت و تقدس شمار داشتند اتفاق بود
 و ایشان را ائمّه اربعه ملت نامیدند که ابو حنیفه و مالک و شافعی و حنبل باشند مشیقه لقب امام راجحی علی
 و باز ده فرزندش میدانند که بعقیده ایشان آخرین این ائمّه تا عصر مهدی می و غایب است و لقب امام جمعی را
 بردیکری روانند از نه بخلاف اهل سنت که بعضی عام اطلاق و استعمال کنند باجمعه اگر چه باین ائمّه اربعه نیز اختلاف است

لاکن چون در فروخت شهر خلافت در مقلدین نیست چنانکه گویا همه بکث مذہب دارند و این فرقه را سنی گویند زیرا که ماخذ احکام دین و شریعت و امور مملکت و ملت اخبار را دارند و خلفای ملت را معظّم میدانند زیرا که مورد این اخبار و اصحاب خاص و جانشینان حضرت رسول بودند و چهار مذہب را از کان اربعه دین خوانند و در بیت الحرام از برای هر یک مصلائی علیحدّه است لکن این و سایر امتیازات دیگر بسبب عدم اتفاق نبی شود از جمله اختلافات عظیم که در صدر اسلام باین ملت واقع شد نزاع بر سر خلافت است اصحاب علی را اعتقاد این بود که بعد از محمد خلافت حق او بود و کسانی که با ستر این امر کشند غاصب حق او بودند و گنای عظیم کردند و این طایفه را چنانکه مذکور شد شیعه خوانند و هر دو دیانت و شهرت خلفای ثلاث مملکت را از دست داده و مردم را از شورش مانع بود و چون بالاخره علی صاحب امر گشت تا خدی و دوستان وی آرام بودند اما قتل علی و فرزندانش و مصایبی که بر اعیان و اخفاء وی وارد آمد چنانچه بکلی دستشان از خلافت و سلطنت ظاهر گواه گشت بسبب شد که خلقی در خبیثه برین اعتقاد ماندند و برستمها بیکه بر علی و اولادش رفته بود و آصف بخوردند و بر و زکریا باین و نیز بر میربند ایران اقول ملکئی است که ابالی آن با اتفاق اخبار مذہب شیعه نموده و شفا با دم اند عداوت با سنی و سنت زدند از سیصد سال متجاوز است که این مذہب طریقه ثنی این مملکت شده است زیرا که چنانچه سابقا تکارش رفت از بد سلطنت شاه بهیصل صفوی مذہب شیعه در ایران رواج و استقرار یافت و در تمام این مذہب یا سبب یا بهانه بحجت جمیع جنگها نیست که درین مملکت واقع شده است و چون اطراف مملکت بازرگانه یا دولت یا فاخته یا ازکات همه سنی بودند هرگاه از باطنی کاوی لازم میشد همیشه این حرف که دین شیعه در خطر است بحسب تحریک ایرانی بودند و نا در شاه و در وقتیکه در وسط السماء اقتدار بود و خواست بحسب بعضی تدابیر علیه پنا این مذہب را بر اندازد و نتوانست و تا هنوز کجانی السابق ابالی ایران درین طریقت مملکت را رنج اندنا برین لازم است که اطلاع بر طریقه که این قسم رسوم و در طبع ملت دارد و حاصل شود و حصول این اطلاع موقوف بر اختصار کلی از مسائل و قواعد طریقه مذکور است اصل اختلاف باین شیعه و سنی آنست که شیعه بیکم آئی و نص رسول خلافت را حق علی میدانند بسبب سبقت او در اسلام و قرابت با پیغمبر و نص رسول بفرمان الهی در سال تحفه الوداع و در پیچید هم و سچ و در خم غدیر بر خلافت او و همان خلافت ظاهر و باطن را که حق او میدانند بعد از وی حق فرزندانش او میدانند و لهذا ابابکر و عمر و عثمان و سایر خلفا را غاصبین حقوق او و خاندان او میدانند این عقیده مخالف با اصول مذہب سنی و وضع سنت است بطریقه ایشان زیرا که اگر چه شیعه انکار این را رسول نبی کنند الا اینکه اعتقاد بر اخباری که روایت آن منسوب بکفر و الحاد و زندقه و فسق باشد ندارند و خلفای ثلاث را درین باب اگر که فرزندانش باری ناسق میدانند زیرا که در باب خلافت فرمان خدا و رسول گردید پس

پس بردایمانی که ایشان دارند است نمی توان اعتماد کرد و باجماع از هر جهت جنای مذموب شیعه بر رسول و مسکن به
 ناذان رسول است و ازین رو بر لقب محبت خاندان ایشان یافته اند. بالنسبه بانه اربعه اهل سنت نیز مرتبت
 ایشان انکار و بر فضیلت شان استخفاف و استحقاق می کنند و بسیاری از آرای مذموم را خطا و الحاد و زندقه
 میدانند و هم این قول که اختلافات ایشان هیچ بیکت اصل است گویند ناستی از خدا پرستی است و قائلین بآنها
 انکالی عظیم رو مید ب سبب اینکه مسلم است که راجح حق کی است بنا علیه اگر کسی از مذاهب اربعه محق باشد با ضرورت
 باید سبب مذموم و دیگر باطل باشد پس مسلم است که آنچه از خدا و رسول و کسانیکه در زمان رسالت بوده اند ویدا
 بید و خلفا عن سلف از ایشان رسیده است متوسل شده و همان مذموم کی را بدست کسانیکه بدون سبب ادعای
 نفیست و مرتبت میکنند نکه ابریم مولف درین مقام در مائشیه حکایت مجلس شام و خدا بنده و کافرش زیر بیل
 از استن لاجن و این وضع در مجلس شستن و سوال جوابی که بدین سبب با این اذ علمای اهل سنت که حضور داشته اند و یاد
 نقل میکنند چون فقه مشهور بود بر همه آن پروا حقه اختلاف درین موارد و باین سنی و شیعه سبب عداوتی شدید
 اند و که این اختلاف نه در باب فضیلت مسائل و نه باغراض مباحث عقیدیه است بلکه امیخته با تاریخ و سبب
 ایشان است کسانیکه در کلمات غیر حاجت مذکور می شوند و در دیگر طایفه بر ساعت در معرض شتم و لعنت اند که یکی را
 اصل عقیدت این است که اشخاص مذموم بعد از رسول افضل است اصحاب است و در لاجرم ستمی احترام و کرامت دیگری
 بان اشخاص را بغض و کفران حقوق و نافرمانی و عنوق نسبت میدهند و لهذا در نزد سربیک کافر مغرور تر است
 مذموم کی اختلاف در فروع بسیار کم دارند و این نیز بسبب عداوتی است که با یکدیگر میورزند که میخواهند در هیچ
 دامت و استمالی ثنابت بیکدیگر داشته باشند کتب متیار در باب این احلاف نوشته شده است و اثر
 بان بوده است که غالب بر اینکه کتب مرتب میشود قتل ازین مذکور شد که سرعیت و قوانین اهل اسلام همیشه
 از یکت سرچشمه آب میزند باین فتنه که معین قوانین است اند مانند اولیای شریعت نظار ادرت و عقیدت ملحوظ
 میشود ولی اولی و خلاف النسبه ایشان با موجب الی افتخالی بدین ولی اعتباری عوامه ملک میدانند و چون کی از بزرگترین موارد
 باین شیعه و سنی طعن و شتم میوه است بالنسبه بانه اربعه که اصول عقاید و مذاهب اهل سنت بر آرای ایشان است
 چند نکته در باب اعتراضات قتیعه بر ائمه مذموم و مرقوم میشود ابو عقیقه نعمان بن ثابت الکوفی در سنه ۱۷۰ هجری
 انجرت متولد شد و در صده و پنجاه موتی کشت غازی که یک عمرش در زندان بعد از فرار رسید و سبب قیدش این بود
 که نعمان دست زابر او مرده گرداند و از او قول این بیت منع نموده چون دوستانش اصرار در قبول آن امر کردند تا
 از غرض ظلمه را بیاید گفت عقوبت مردم بر من آسان تر است از عذاب الهی و چون گفت من بحسب این امر الهی
 منیم از وی سبب عدم لیاقت پرسیدند گفت اگر راست گفتنم و صدق اعتماد باید و اگر دروغ گفتنم دروغ و نگو.

ثابت منصب قضایست القصه او را بتواضع و تدین و حصافت عقل و درانست قسم سوده اند و کتب فقهی نیز
ممدوح اهل سنت است زیرا که اوله معموله وی غالباً عظیمه است نه فقیه برخلاف شیعه که او را بجهالت و خلأ
نبت میدهند از جمله اعتراضات ایشان بروی آنست که خوردن شراب را که بچوشاند جایز دانست صاحب
ابصار المستبصرین گوید که شراب نفیذ را واداشت و این برخلاف نص کل مسکر حرام است و نفیذ شراب است
که از خرمای کثمتش میسازند و همچنین گویند و صلوة و سایر احکام شریعت تغییرات داد که اخبار صحیحہ برخلاف آنست
و دلیل برجالتش هم در ابصار المستبصرین مذکور است که از وی پرسیدند که خنثی و اخل بهشت میشود یا نه و چون
بنظر انسان در می آید یا نه در جواب هر دو فرماید امام مالک بن انس سال تولدش را از نو تا نو دو پنج هجری
نوشته اند و در صد و هفتاد و هفت زندگی را و دایع گفت اهل سنت را عقیدت در باب تواضع و تدین
وی کم از ابو عقیفه نیست گویند چهل و هشت مسئله بروی عرضه کردند در جواب سی و دو مسئله اعتراف بپیروی اهل سنت
خود کرد و غالی درین باب گوید که اقرار بجهالت بدین نوع از چنین مروی باین فضیلت و شهرت صدر مروی باید که
محض توجیه بطریق صواب و تواضعاً لئلا تعالی شیعه بر آنند که بسیاری از کذبها و علیها را اوشوع داد و در ابصار
المستبصرین مذکور است که او گوشت هر جانور را بغیر از گوشت خوک و ذوی العقول حلال دانست و همچنین از وی
عبارتی نقل میکنند که دلالت میکند بر اینکه در اوقات مخصوصه علمی را که غیثوان نام برد و اتفاق جمیع فقهایی اسلام
بر قیاحت آنست مشروع میداند امام محمد بن ادریس الشافعی در سنه صد و پنجاه هجری در عتقان که از بلاد طین
است تولد و بعد از آن در که تربیت و در سنه دویست و چهار در مصروفات یافت و وی تفصیلت و
صلاحیت نفس شتهار و او را و اول کسی است که اخبار متعلقه با حکام را جمع کرد و نظم و ترتیب داد و کتابی
جداگانه ساخت تا بحجت استخراج مسائل فقیهه کار آسان شود یکی از مصنفین گوید که فقه اخفیه بودند شافعی بسیار
بیدار کرد با جمله تغییرات عده در صورت رسم شریعت دارد و لکن چیزی که بدعت توان گفت یا از خود و اخل
کرده باشد نیست چنانچه از وضع اعتراضاتی که بروی کرده اند معلوم میشود یکی از اصول اعتراضات این است
که اول بطن طرح را بحجت تفریح خاطر مباح دانست باین طور که در یک نشست از سته دفعه پیش بازی نشود امام
احمد بن حنبل در سنه صد و شصت و چهار بعرضه شود آمد پدر و مادر وی از اهل بانی مرو بودند و بنا بر قولی تولد وی
نیز در آن ملک اتفاق افتاد و او شیر خواره بود که ابو میثم مجید را رفتند و قوی دیگر است که در سفر بغداد مادرش
بدو آستین بود و در بغداد تولد وی شد علی ای حال منقولست که در اوایل با شافعی مخالفت داشت و بعد از آن
مقتصدین وی کشت و حدیث از وی آموخت مشهور است که و او در حدیث از حفظ داشت صاحب ابصار
المستبصرین گوید که او مریدان را آشنایان بنات بقدر پسته جایز داشت یکی از مؤلفین دیگر شیخ گوید که اخل

دارد که این معذرت عطا خود مولا نبوده است که پیروان را نیز فرمود است و هم در ابصار المستبصرین سطوار است ^۲ حیاتی لطیف
 که خدا بگوید خدا را طره مجید است از سر تا کمر مجید و خفیه است و از یک پای تا آیه الرحمن علی الرحمن صاحب کتاب ^۳ و در تفسیر
 مزبور از حبیل نقل میکند که خدا چهار کشت بالایی عربی شسته است بوعی که زانو باسن پایین میرسد و هم او گوید
 که از تر بات خابلله این است که در روز محشر فاطمه نرود خداوند شود و از وی انتقام خون فرزندان خویش منکلت کند
 خداوندان خود را و بی نماید که مردان جمعی است و گوید که این زخم از تر فرو است که مقصد بلاکت من اذاخت و تا
 بداد ای آن نبرد انتم تا بخواهیم نابدالی که من که خدای شما هستم از مخلوق خود اینگونه معاطه دیده ام پس تو باید از
 از رحمتی که از قبیل خود بر تو و فرزندان تو رسیده است تعجب کنی و هم او از کتاب موافقت که بنا بر قول او
 از کتب معتبره خابلله است نقل میکند که روزی در حیثی سجده اعرض شد ملائکه بسبب آن از پرسیدند که بخت
 سیلما می آنگاه است که در طوفان از چشم جاری شد و همچنین از عطا بابلله میسران یکی این است که در هر شب جمعه خدا
 بصورت سیری صبح الوجود از آسمان فرو می آید و برخی مصری می دانست و بابرین عادت این بود که در شب
 مزبور بر بام ساجده آخو یا بر قیب داده قدری طلف و دانه نظیف میکشادند و بوی خوش میروانیدند تا این که
 بر برکت ازین جا که خداوند فرو آید خوش آرزج راه میسایند مع الحدیث این تفصیل واضح است که مقصود
 مؤلفین شیعه تصنیع و تفضیح ائمه اهل سنت است زیرا که از عقایدی که نسبت بایشان میدهند یا بعضی مردم
 خیال اندیش است که مقلدان ایشان بوده اند یا از پیروان مذہب دیگر خیا پنج عقاید معروفه فوق که نسبت بجا بابلله میدهند
 در حقیقت از این الگزام رئیس سلسله گردامید است و گردامید چون آیات مشتبیه قرآن تحت اللفظ معنی گردانید به کفر
 و ضلال افتاده و ایهیات زندقه و الحاد را متبع دانند و این اقوال با اتفاق سایر بابالی اسلام کفر است زیرا که
 کلیه بابالی اسلام در باب صفات و ذات الهی عقاید غالیه متعالیه دارند و از جمله چیزهایی که که قبیحه نسبت بانه اهل
 سنت میدهند است که ایشان بسیاری از قواعد مقدسه شریعت را بتعبیر دارند انداخته محسن است که برخلاف
 نص قرآن و عمل رسول حکم کرده اند از قرآن یک در قرآن مذکور است این است که جنس غنایم از خدا و رسول و اقارب
 رسول و یامی و مساکین و انبا و سبیل است و مفسرین از آخره فقره مرا و فقرای بنی هاشم میدانند که برایشان زکوة
 رواست و ابصار المستبصرین سطوار است که پیچتر جنس غنایم را بر شش قسمت کرده است قسمت خود گرفت و قسمت
 دیگر را بالنویه و یامی و مساکین و انبا و سبیل بنی هاشم تقسیم نمود زیرا که حکم قرآن ایشان را از زکوة بهره نبود و شیعه بر آنند
 که خلفای ثلاث این رسم را برداشتند و آل رسول و بنی هاشم را از جنس محروم ساختند تا در یکی از کتب معتبره اهل سنت
 بنظر رسیده است که از جنس باید به طبقه کلمه مذکوره و رایه بهره برسد و همچنین گویند که محض عداوت با شیعه
 بسیاری از اوضاع عبادت و مسائل دیگر را که با خرافات شده است تبدیل کرده اند و با سبب مفصله

موقوفه اند و بعد از شش دارند و ایشان را خصال و مضل و انساف الغرض تفصیل جمیع مواد مناقشه باین این دو طایفه موجب کمال طبع و کمال خاطر است مختصر مطالبی چند از کتب مشهوره طرفین ذکر نموده و وضع مباحثه و طریقه را به ایشان معلوم خواهد شد در آیاتیکه عبادت خدا و ارباب بر او برادره شاهی بیکت خان مشهور بصفت خراسان از پیش و غارت تاخت آورده بود علمای او بیکت کاندی بابائی اندیاز نوشتند و مقصود از فرستادن نامه اینکه باذلایست کنند که قتل و اسیر کنند ملا و خراسان از روی قوانین مذموب واجب است و بنا بر اذله مذکور در نامه مشیحه متخی کمال وینا و دال آخرتند از آنکه این شما انکار خلافت خلفای ثلاث که در قرآن ذکر شده اند و از اصحاب کبار رسول بوده اند نموده و علاوه سب و رخص و طعن و لعن میکنید پیغمبر از آنیکه امیر المؤمنین علی خود بکلم ایشان کردن نهاد و اگر او ظفار بر حق نمیدانست لازم می آید که اطاعتی بفاقی بخلافی نجات کرده باشد و همچنین نسبت عیسی که در قرآن است بخان خلافت میکوشد و نسبت بلی ابلی بر پیغمبر رسول بلی ابلی بخود دوست پس بنا بر اذله مذکوره و دلایل دیگر مال شمار برای غازیان وین حیف مباح و خون شما حلال است اما در باب المالکی که میکوشید با و اجداد سلاطین حال ایران و قف مشهور رضا کرده اند جواب این است که در مالکی که تاراج آن بکلم شریف لازم است عبا کرئومنین از شخص باین اوقات و اموال متعلقه بر زنا و فو آن ملک معذورند و بر فرض تشخیص محصول اوقات مقدسه بواسطه مؤمنین مصروف خواهد شد و اگر بسبب عو این نوازند مستحقین برسانند بر امیر سلیمان نیست که بحسب قانون شریعت باین غازیان مجاز نیستیم کنایان است مضمون مکتوب علی لا خضر مطالب مندرجه در آن مستند بآیات و اخبار و اشعار و ادواتی که مذموب شیعه و ایران مندا و اول شد بروقت امری بی آن اطراف تا خفند این گونه مکاتیب باین درود و میشد و شاید همین کاغذ مخصوص حفظ شده است بحسب جوابی که ملا محمد رستم داری یکی از علمای شیعه که در آن اوقات ساکن مشهد بود نوشته است و این مرد فاضل و را بهد امیکو بد که مقصود وی اثبات حقیقت مذموب شیعه است بنص قرآن و اخباری که متفق علیه علمای عامه و خاصه است از آنجمله از کتاب موافق و صحیح بخاری نقل میکند که پیغمبر در مرض موت کسانی که در خدمت او بودند فرمود قلند او کاغذ بیا رند تا دستور العلی بنو سیم که بعد از من باین شما خلاف واقع نشود عمر مانع شد و گفت این مرد بد زبان میکو بد که کتاب الله ما را کفایت است و دیگران بر او انکار کردند پیغمبر ازین کلام و نزاع ایشان در غضب رفته فرمود از نزد او بیرون روند و همچنین از ما فرمائی خلفای ثلاث امثال دیگر ذکر میکند و بعد بنص قرآن متمسک شده ما فرمائی رسول را آیت میکند که کفر است و بنا بر این خلفای ثلاث کافرند و الله اکرم حق در خلافت داشتند کفر بسبب طلب حق ایشان است پس از اثبات این مطلب اخباری را که علمای ما و ازاء الله در فضایل خلفا متمسک حشمت بودند جرح و تضعیف میکند و بعد میکو بد بر فرض تسلیم صحت اخبار مزبور و اثبات حق نمیکند و کاشف مدعا میشوند چه مدح افعال سابق ایشان احمی و سائر خطاها و معاصی که از ان بعد از ایشان

شیعه
بر سر کاندی
مورد از دست
شده

شیعه
ازین عبارت معلوم
شود که قبل از این
بکتابت رسید
بوده است

مرز نیست مضایقه نیست که پیغمبر بر اوجب عالیشان علم داشت لکن علم پیغمبر مانع وقوع عمل ایشان نمی توانست
شد زیرا که هیچ و ذم مانند جزای اعمال موقوف بر عمل عامل است نه بر علم عالم چنانچه علی بن عبد الرحمن بن یحیی از قتل خود
خبر داد و فرمود که قاتل من تونی ابن یحیی شمشیر خود را بحضرت داده استند ما کرد و پیش از آنکه جنین علی شنیع از وی جدا
یاد برادران وی بر گیر و حضرت شمشیر را و با و باز داد و فرمود من این شمشیر گرفته خواهم شد لکن مقتضای عدالت
این نیست که عقوبت قبل از حد و رعصیان صورت گیرد آواز لفظ صاحب که علمای ما و راهب و راهب و فصلت
ابو کریم آن متمسک شده بودند در حکایت غار و بانی از یقول الصاحب لا تخزن ان الله معنا استشهاد کرده بودند
گوید که این لفظ ابد اولالت بر صلاحتیت لعن بایدین شخص مخاطب نمیکند لفظ صاحب فقط مصاحبت شخصی را
با شخص دیگر میرساند چنانکه تفسیر فضلالی معتبرین در تفسیر مورد یوسف برین مدعا بنا داشته است در وقتی که یوسف دو
نفری را که در زندان با وی بودند مخاطب ساخته میگوید یا ضاحی التبعی از باب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار
و آن مرد و بت پرست بودند آواز باب اینکه علی بخلافت ایشان کردن نهاد و دلیل برین نیست که ایشان را
بر حق میدانست بعلت اینکه در وقتی که او تجلیل و کفین رسول اشغال داشت ایشان مردم را جمع کرده و میفرمود
باید نمود در آن صورت محال بود که بدون خبر بری را یا علی بن ابی طالب حق خود کند لاجرم صبر و تحمل را سبب
داشت این تحمل و دالت بر عدم حقیقت او نمی گد زیرا که اگر چه در شجاعت او تسک نیست لکن از پیغمبر
شجاعتر بود که وقتی که ابطال مؤمنین با وی بودند از فریاد گریزان گشت و پس از مدتی در از بمصاحبت راضی شد این
مصاحبت هرگز دلیل نمیتود که قریش بر حق بود و پیغمبر بدین سبب ایشان را بر حق دانست و همچنین عباد و دعوی خدائی
کرده اند و خداوند از باب مصاحبتی که سبب آن معلوم نیست تحمل شده است پس در صورتی که خدا و رسول حق
سبب مصاحبت غیر معلومه تحمل شده باشد گرایامای این است که درین مورد بر عمل مرتضی علی نگه کرد آواز باب اینکه
با اینکه میدانست خلاف حق علی است با معویه در خلاف وی اتفاق کرد و بعلاوه برخلاف رسم ستورات
بر سرش که سبب علی را در کتب مجتبره اخبار وارد است که روزی شخصی اعمی در خدمت رسول بود یکی
از دو حاجت حضرت بلی حاجب داخل حجره شد حضرت ویرا ملاصقت فرمودند و گفت که این شخص منی بنید حضرت
فرمود لکن تومی بینی از همین خبر معلوم میشود که چنانچه رجال از نظر مجارم ممنوع عند و نیز همان حکم دارند و اگر سنی
مطلقا ما پس از آن دستور دارند و ی لازم تحقق جسد باید فوج و لوط از رحمت خدای نصیب باشند و آسیه در
معاصی فرعون شریک است و هم او گوید که مؤلفین سنی حکایت میکنند که پیغمبر عایشه را بر دوش خود سوار کرد
تا سوار و نواز و مشغله مردم را که از کوچه میکشیدند تماشا کند و بعد از آنکه قدری تماشا کرد و پیغمبر رسید با حمیرا گفت
کرد عایشه گفت نه این افسانه را اگر از یونانی نقل کنند طبع باور نمیکند چگونه نسبتش را بر رسول خدا میتوان داد

در مکاتبات پیش حضرات تشیعہ کی ازولایلی را کہ متسک شدہ بودند کہ بذات واسطہ دعایت ایشان مانند سایر اہل اسلام لازم است این بود کہ با فضلا و صلحا ملت و زیارت مکہ و مناسک حج ملاقات کردہ اند بطرف مقابل و جواب این فقرہ شعری از جامی نوشتہ بودند و آن این است ہر کار روی بر بہبود داشت دیدن روی بنی نمود داشت و این شعر را ہر کہ او نوشتہ بودند ملا محمد فرصتی عنایت دانستہ زبان بطعن و طعز میکشاید میکوید کہ من لاسک چنین می پنداشتم کہ کسانیکہ دعوی تفسیر قرآن میکنند اظہار کلمات شاعرانہ را میگویند درست بخوانند لکن خلاف آن ظاہر شد شک نیست کہ شامہر جام را کہ موطن و مسکن جامی بود غارت و ضایع کردید از تخرش چہ پاک خواہید داشت بعد از جزائی شہری جزائی شعری چندان نیست اگر چہ صحیح و غلط خواندن شعری چندان از مغضبی نیست اما قیواند کہ این قدر فایده بد بد کہ بعد ازین بنامیونید کہ در امریکہ کیا بنیغی استخوان بدایدہ بتجیل و رینیک و بد آن حکم نہاید با جملہ دلایل عدیدہ بر فضیلت دین شیعہ اقامہ کردہ است و در آخر میکوید کہ اگر متعقدین این مذہب بر خطا باشند خطای ایشان بموجب قتل و ذبح ایشان نیست چہ خبر داری از باطن کسانیکہ برایشان این حکم شدہ برانندہ اید غضب سلاطین مانند اتشی سوزندہ است کہ خطا و صلیا باید از آب مضایح میخندہ فرو نشانند و این حکم کہ شامہر جام را دادہ اید بہانہ محبت ہر قسم تطاول و تعدی شکرانہ خواہد بود سلمنا کہ کسانیکہ عرضہ صدمات میشوند کفارند لکن این کونہ اغمال ہرگز در نظر خداوند پسندیدہ نخواہد بود چنانچہ در اخبار و آثار کہ در روز قیامت نوح خلعت زدہ بخفور خداوند خواہد ایستاد محبت اینکه ہلاک عاصیان را مسلت نمود استی خواہد کہ کہی کہ درین باب نوشتہ شدہ است کتاب مشہور حسینیہ است کہ یکی از فضلاء ای این مذہب نوشتہ و برای استخفاف اعادی سخن در زبان کینہ کی حسینیہ نام نہادہ و برایشان غلبہ دادہ است چنین بنیاید کہ ممکن نیست بیان براہین و دلایلی کہ تشیعہ بر اثبات مذہب خود درین کتاب اقامہ میکنند و وضع صحبت طرفین را بہتر ازین کہ قدری ازین کتاب نقل شود بتوان نمود شیخ ابو الفتح رازی کہ مؤلف آنست میکوید کہ در ایام خلافت ہارون یکی از تجار بغداد را بکبت خایدہ حال کشتہ بواسطہ ظلم عادی دین امویان از دست ہرفت و فقر و فاقہ بدور وی آورد کینہ کی داشت حسینیہ نام کہ در حرم امام جعفر علیہ السلام بیت شدہ و اصول مذہب و دین ابو ختمہ بود حضرت جعفر صادق امام ششم است تولدش در سنہ شتا و سنہ و قوتش در صد و چهل و ہشت ہجری است این واقعہ در سنہ صد و ہفتاد و دو و ایل خلافت ہارون نقل شدہ است الغرض خواہر با آن کینہ کہ حال خویش بکفت و از وی مشورت خواست کینہ کہ گفت ایچو اچہ صلاح دانست کہ مرا بنزد ہارون بری و بجهت فروش عرضہ کنی و اگر قیمت پر سد صد ہزار دینار در در بہا طلب نمائی و اگر او برسد بچہ جبت این بہای کران خواہی کو تا ہمد علما ملت جمع کنند تا بادی در علوم و عینہ مباحثہ کنند و او بر ہمہ فائق آید تا جہر گفت عاشقان این کار کنم چہ میشود کہ آن ظالم

چنان اخص صورت داد صاف و مستحضر شود ترا ازین کبر و بی قوه اندکی برین صعب خواهد بود زیرا که خطای غایب من
توئی حسینه گفت من ترس که برکت اعلیبت تا مراجعات هست کسی را از تو جدا ننماید که در غیر تو کل کن که آنچه چیز است
رخان خواهد شد بعد از ما لفظ بسیار خواهد زد و یحیی بر یکی وزیر بارون رفقه کیفیت حال را بیان کرد و یحیی گفت برو کثیر
بیار تا بر پیاده اطاعت کرد و یحیی چون چش طلعت و فصاحت حسینه را بدید متحیر بماند و در ساعت نزدیک بارون
شده رفقه حسینه را تقریر کرد و بارون گفت حسینه را حاضر کردند چون حسینه در آمد برقع بر روی کشیده و شتری چند
در مع وی بخواند بارون را بسیار خوش آمد گفت تا برقع از روی او برداشتنده مسطرش را مطابق بخیر یافت
پس فرمان داد تا خواجه و پیرا حاضر کرده بهای کیرک را برسد خواجه گفت صد هزار دینار طلا بارون بر آنست
و سبب آن پرسید خواجه گفت بدان جهت که اگر جمیع علمای مملکت تو جمع شود در علوم دینی و ادب و علم و ادب و علم و ادب
بارون گفت اگر علمم کرد و بگویم کردن ترا برند و کیرک را مانند خواجه گفت اگر نو و کلنی بارون گفت صد هزار دینار
بودیم و علما و کثیر تر از ما خواجه تا نل کرد و گفت مرا مملکت ده تا یکبار و دیگر حسینه را به بیم بارون را ضعیف شد خواجه
زود کثیر رفقه را جاباوی باز گفت کثیر گفت این خواجه باکت مدار که از برکت حضرت رسالت یابی امید کمال دارم که
حضنان غلبه کنم خواجه مراجعت نموده بارون پان کرد بارون با حضرات حسینه فرماداد و از مذہب وی سؤال کرد
گفت بر طریق دین پیروی آل اوستم بارون پرسید که بعد از رسول که خلیفه بود حسینه گفت بفرمای تا علما را حاضر
کنند تا آنچه تو اتم بگویم اگر کسی را در مذہب من سختی باشد جواب بر هیچ صواب ما را نام بارون و در بافت
که طریقه اهل بیت دارد و وزیر جو یحیی را طلبیده گفت این کیرک هم مذہب ما نیست بگو تا ویرا بکنند
یحیی گفت یا امیر المؤمنین این کیرک دعوی بزرگی کرده اگر از علما معلوب شود و یس باید ویرا بقتل رسانند
و اگر علما را معلوب ساد و رعایت وی بر خلیفه زمان لازم باشد چه کیرک را که در جمیع علما و فضلاء مملکت طایق
آید توان گفت بارون این را می دانستند و فرماداد تا علمای مملکت جمع آمدند و رؤسای ستایع بغداد
شافعی را نوشته اند که در آن مجلس حضور یافت و چنین بنیاید که در آنوقت شافعی بحسب غلبه که در مباحثت بر
ابو بوسف را می نموده بود شمرتی داشت با بخله چهار صد نفر از علما جمع شدند و از جمله ایشان ابراهیم نظام
بصری از سایرین متبوی و فضیلت مہتیا داشت کتب بسیار در علوم دینی و تالیف و تصنیف کرده بود
صد جلد از کتب در شام و مصر معروف و شایع بود چون ابراهیم بغداد رسید سکان و اعیان ملک را حکم شد تا
ویرا تعظیم و توقیر کنند و چون مجلس منعقد گشت کسی زمین بحسب وی ننهاد و چون بارون در مجلس قرار
گرفت فرمان داد تا حسینه را حاضر کردند حسینه برقع بر روی کشیده در آمد و بارون را تا گفت و در برابر ابراهیم
نہست بارون بحسب اشاره کرد که شروع کند حسینه مطلب را و یافته متوجرا ابراهیم گفت و او را مخاطب ساخته

گفت تویی که صد جلد از غنای تو در میان مردم مشهور است و خود را وارث ظلم رسول مقدس صلی الله علیه و آله میدانی
 ابراهیم بر آشفت و گفت سخنیه میکنی و درو بجانب اهل مجلس کرده گفت مرا با کنیزی میباحه کردن چه مناسب است
 و حقیقت این امر موجب استخفاف علم و امانت علماء میشود و یکی گفت انظری ایا قال و لا انظر الی من قال حسیته گفت ای
 ابراهیم بوفیق خدا تعالی را ازین کسی درین باب شرمندگی فرود خواهی آورد و شروع نمود میباحه ابراهیم گفت بوقت
 راست که از راه دور آمده ام حسیته گفت پرس از آنچه خواهی ابراهیم شروع کرد و پرسید و در مقابل بنشیند
 جوابهای شافی و فصیح شنید چنانچه بارون و جمیع ارکان دولت از تقریر او حیران ماندند حسیته گفت ای ابراهیم
 مناظره دراز کشیده غیرم غلیظه را ملال وی و بارگرفت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت نه مسئله دیگر پرسم اگر
 جواب کوئی منقطع شود حسیته گفت پرس ابراهیم گفت ای حسیته بعد از پیغمبر خلیفه که بود حسیته گفت آنکه سابق الاسلام
 بود ابراهیم پرسید که سابق الاسلام بود حسیته گفت آنکه داماد و پسر عم و برادرش بود بارون ازین سخن متعجب شد
 ابراهیم چون بارون را متعجب یافت و لکرت و گفت بچه دلیل کوئی که علی سابق الاسلام بود من میگویم که ابابکر و فیکه
 ایمان آورد و چهل سال و شصت علی را زودت کوئی بود و ایمان و طاعت و کفر و معصیت کوئی را اعتباری نیست
 حسیته گفت اگر من بر تو ثابت کنم که ایمان و طاعت و کفر و معصیت کوئی را اعتبار نیست و کوئی را اعتبار نیست
 تو او را میگوئی و در معرض ثواب و عقاب آتی است افزای میکنی که ایمان علی را در کوئی اعتبار است ابراهیم گفت
 اگر بدلیل واضح و حجتی باهترین مطلب را ثابت کنی اقرار کنم حسیته گفت چه نیکی در باب پسری که حضرت لقب یافته
 چنانچه نص قرآن در قصه حضرت موسی با آن شایه است و در جواب حضرت و نمایی که موسی بروی اعتراض کرد که آنا العلام
 کلان بود او نه منین فحشمانا آن رسوایان و کفر ابراهیم بگویم که کشتن آن طفل باستحقاق بود یا خضر ظالم بود
 اگر خضر ظالم بود نباید که خداوند مریح ویرا کوید و حال آنکه مریح خضر و قرآن وارد است ابراهیم توانست جواب
 بگوید پس گفت ازین مسئله در گذشتم چه نیکی در حق عباس و علی که بر سر میراث پیغمبر منازعت کردند و هر یک مکینه
 حق نیست و داوری نزد ابی بکر بر نداشت و چون دو شخص نزد حاکمی روند یکی باید لا بد بر حق باشد یکی بر باطل و غرض ابراهیم
 از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حسیته که بر عباس و علی بود باعث بخشش خلیفه شده باشد در معرض مجازات بود
 و اگر کوید علی بر باطل بود ابطال مذنب خود کرده باشد حسیته گفت ای ابراهیم باید جواب این سوال تو از قرآن
 بدیم چنانکه وارد شده است که جریر و میکائیل دعوی نزد او و در دین سبقت اینک خطای او را در باب زن او را
 با و نمایند پس ای ابراهیم بگو که کدام یک ازین دو ملائکه بر حق و کدام بر باطل بودند ابراهیم گفت هر دو بر حق بودند
 و سبقت اصلاح و تادیب داود بود و دعوی نزد وی بردند حسیته گفت ائمه اکبر همین قسم مرتضی علی و عباس
 هر دو بر حق بودند و سبقت بنیه و تادیب ابوبکر نزد وی رفتند عباس گفت میراث مراست که عم پیغمبر علی گفت

خوبست که این علم و برادر و داماد و قاضی غیرم و دخترش در خانه منت حسن و حسین که متید جوانان بهشتند
 و زردان مند و من رسولم او بگو چون حکایت ایشان شنید گفت و اندان پیغمبر شنیدم که گفت علی وصی و
 وارث و قاضی دین منست چون عباس این سخن از ابی بکر متید در غضب رفت و گفت ای ابابکر اگر چنانچه خود
 گوئی این سخن را از پیغمبر شنیدی چرا سخنانستنتی و حق او را صایح مودمی ابو بکر دانست که ایشان را لازم آورد
 گفت شما بحسب مخالفت با من آمده اید نه بحسب محاکمت این گفته از مجلس برخاست ابراهیم چون این را شنید
 گفت این مسئله میرسد که تنم بگو که عباس فاضل تر بود یا علی حسنه گفت بگو که حمزه فاضل تر بود یا محمد چه در میان
 علی و عباس افتاده اگر عباس فاضل تر بود فخر عیسی که چنین عجبی دارد و اگر علی فاضل تر بود فخر عباس راست که
 چون او برادر زاده دارد و چون بارون وجودت و نکاح حسنه را وید متحیر مانده و با ابراهیم آورد و گفت
 چغتازان علوم که باست چون حسنه او به جمع مسائل را داد اگر گفت اگر حضرت باشند من نیک استی
 کم اگر جواب بقاعده گوئی من خود را علم شمارم ای ابراهیم بگو که چون محمدر از دیار طلت کرد و طلیعه تعیین کرد
 یا نه ابراهیم گفت که حسنه گفت درین عمل پیغمبر خطا بود یا بر صواب و کسایکه تعیین کردند بر صواب بودند
 یا بر خطا نسبت خطا کدام میدی پیغمبر یا سخنان ابراهیم جواب داد زیرا که اگر نسبت خطا به پیغمبر میداد نقصان
 بدین داشت و اگر بگفتا بطلان مذہب خود میکرد و از بارون نیز خوب دانست لهذا متطکر ماند و عجز نوری
 بر طایق ظاهر شد همه بیکجا به بخندند و بروی ملامت کردند که از کبر کی عاجز ماند استی مؤلف کتاب
 تقصیری دیگر در باب بعضی عقاید مختلفه باین شیعه و تنی هم بطریق مباحثت و کرمیکنند و در همه حافظه فخرم را
 و کتاب حسنه است تا بالاخره که بارون از تقریرات وی متقاعد شده از آن روز دیگر تصدیق ای داشت
 کرد و با بر سر طبله فیاپن رفقه بود و صد هزار بوی داد و خواجه و برانیر خلعت بختید که کینرک را بوی
 رد کرد و در خلوت حسنه را ملاقات کرده و برالصیحت فرمود تا از بغداد بیرون رود و مبارک صدقه از
 مخالفین بوی برسد باجمعه حسنه با فخر در مجلس بیرون آمد و علاوه بر عطیه بارون ایمان و دولت و ارکان
 حضرت نیز دریافتار فرستادند و بخشش نمودند ابراهیم نظام را که سی زرین بریز آمده با ابو یوسف و
 شاهی و سایر اعدای مذہب شیعه خلعت زده راه خود گرفتند مردم بر ایشان خنجدند و پسر عم بارون
 با نشان طعنه و شکر کردی لاکن این همه حسنه و خواجه او اندیتا کتسته بعد او را با کرده به مدینه رفتند
 و در آنجا اقامت کردند . مؤلف ایرانی این کتاب میگوید که در مدح و جت از که در مشق توقف کرده
 این نسخه را یکی از سادات آن صفحات بوی داد و نسخه فرمود و عربی بود که او بفارسی ترجمه نمود نام ترجمه مذکور
 نیست احتمال دارد که هم از بدو امر در فارسی تالیف شده است نسبت را بیج ابو الفتح رازی داده است

که از طاهای معتبره و معتصب شیعه است یکی از قواعد تشیعیه عقیده است که در حین مخاطره اخفای عقیدت خویش نموده اظهار مذہب مخالف نمیکند فشاء این فاعده آیامی است که این طایفه مخدول و مشکوب بوده اند و ایرانیان نیز پس از آنکه اقدار مذہبی یافتند مجبور شدند که در سفر که این فاعده را مرعی دارند و بهین سبب عدد حاج ایران بر و رفعتان پذیرفته مردم روی بسایند علی و اولادش که در حوالی بغداد و خراسانند نهادند و مذورات نفیسه هر روز از اطراف بقعور شریفه برودند سلاطین نیز فرافزهرت و مقدرت مخارج ملوکانه در اکنه فرموده نموده اند لکن در وضع زیارت این اماکن مقدسه چنانچه در زیارت مکه خیرای چپ است که مبنای دین اسلام بر آنست و مسلمین این زمان نیز نه مانند مردم صدر اسلامند بجز احترام بر رسول و اولادش جرمی از فضلا و زباده کایتان را اولیا خوانند اظهار عقیدت کنند و از ارواح شان استمداد و استعانت و بهیچیک از لطافت اسلام نیست که ازین او بام باطله خالی باشد چنانچه بجز متشابه مذکور فوق در دوی اندوبات ایران قبری بی دارد است که مردم آنجا از یاد نگاه است باینکه کس کسی نام صاحب قبر را میداند طایفه و بابی که درین اوج پیداشده اند مدعی اند که درین باب از سایر بابی اسلام مستثنی و ممتازند شیخ محمد نامی عرب پسر عبدالقاسم که این طایفه منسوب باویند قریب صد سال قبل ازین بنیادین مذہب را نهادند و در اعلامی اعلام نموده خویش بن معود صاحب در عیه را که پای تحت ممالک سجداست با خویش اید ساخت و معاونت وی و پسرش عبدالعزیز خاکنکه باید که ساخت چنانچه امروز مذہب و بابی در بر عرب یکی از مذہب مستطه قواعد طریقه ایشان مخصوص است و قابل فکر اقرار بود حافیت واجب و رسالت محمد دارند لکن گویند که بنفشی بیج وجه باین مخلوق و خالق نیست و اعتقاد باینکه سپهر یا ائمه یا اولیا بوجی از وجه نصرانی در امور انسان دارند یا بعد از فوت یا در آخرت فشاء مدوی یا فایده هستند کفر است و جمیع مسلمین که قرآن را باوایل میکنند کافر میدانند و غزای ایشان را لازم نیست جمیع سلسله و بابیه می شمارند و جمیع القابی را که دلالت بر غت و احترام دارد گویند و رز و حذ او ند کرده است و او تعالی فقط لایق تجتید و تقدیس است و همچنین بنص تنزیل ثبت میکنند که محاربه با فرق اسلام که بر طریقت ایشان نیست لازم است تا اینکه بدان طریقت گردند یا مانند کفار جزیه بر گردن گیرند و درین صورت باید لباس خشن پوشند و بر اسب سوار شوند و بابیه غالبه بجهت بکنای خویش ناکندند و هم اعتقاد ایشان است که هر حاجی غیر مشروع است بجز آنچه پیغمبر گرفته است از قبیل خمس و زکوة و غیر ذلک و سوگند یاد کردن به محمد و علی و کسان دیگر را نیز حرام میدانند زیرا که گویند قسم عبادت از شهادت طلبیدن با سچ و در ضمیر مستتر است و خیای یا ضمایر را بجز خداوند کس نداند و بنا کردن انبیه رفیع بر سر قبر را قسمی از بت پرستی دانند و بوسیدن مرانده و سایر ترک انبیا

در بیان
و بجهت

و اولیا را عین بت پرستی شمارید و نابین گوید تخریب قیود اولیای اسلام در عربستان و ایران و صرف ابناء
 و زنییه آلات آنها را در امور مشرعه و دینی موجب جستجوئی خداوند است تفریب مردگان را حرام دانست
 زیرا که مسلمانان یک را در آن بجا که جنب خرد و این غایه سواد است نه سوکت اجبار اعلی میکنند که البته
 کافی و اسد قرآن را کتاب خداوند که بجهت فرستاد و محمد را مردی نیکت و اندک که خدا او را دوست میداشت
 است به حالات و رسوم از قبیل حاتم و غیره را که در قرآن وارد نیست ولی سیره اسلام است معمول میدارند ولی بدان چارهی
 در باب متابعت رسوم و عادات نه از ماب تعبد مذنبی از اعظم اصول اقبالان سفک و ما و منسب اموال
 که انبیاست که در طریق ایشان خارج اند و مسلمین بدین باب در نزد این گروه از نبود و مضاری بدترند و نال قبل
 ازین ترقی نشان مجدی شد که اولسای دولت عثمانی در پراس افتادند و از جمله آنگونه که عرصه قتل و عارت انسان گشت
 منجمله و که با بود بر هر جا که دست یابد غوغای قیامت راست گشتند بر پنج خیز و یکپس اقبالانها بند و دین او
 صدات شدید بر ایشان و در گذشته حین نیاید که کوکب اقبالان ایل نراج است اعیادی که در ابالی است
 شیعه نیز بر می میدارند از خصوصیات شیعه غزاداری ده روزه محرم است در تعزیت حسین بن علی و در روز دهم
 بهمه بر سینه زند و نام حسن حسین گیرند و بر عادی ایشان لعنت فرستند و جم و دین ایام است که ادانی ناس بر
 دشمنان ابلهیت رسول خصوصاً بر معویه و یزید لعن و طعن میفرستند و سبب عداوت شنی میشود و همچنین ستم
 صفر را که بعقیده ایشان سر حسین را از تنام آورده بعد از چهل و نه سدن طحن کردند و توافق درین روز اتفاق افتاد
 رعایت کنند و از جمله اعیان مخصوصه شیعه عید غدیر است که گویند در آن روز پیغمبر علی را بمخلاف خود مقرر فرمود
 و سنی انکار میکنند اما بقا مرقوم شد که ابالی ایران بسیاری از احادیثی را که در اهل سنت و اید است انکار
 میکنند و اهل سنت نیز بسیاری از احادیث ایشان را قبول ندارد و سبب اینکه اجازت زبوره اوست و سترعیت
 و وضع عداوت یا استمالات و قوانین طریق و همچنین در بسیاری از قواعد شرعیه و عرفیه اختلاف کلی دارند مثلاً اینکه
 در وضع وضو و دست گرفتن در حین نماز و قاعده کناخ چنانچه ابالی ایران معتد را جایز و اهل سنت حرام میدانند
 تفصیل جمیع اختلافات تطویل لا طایل است اصول مواد و مخالفت مرقوم گشت زاده لرزمی ندارد و روح مذنب
 شیعه در ایران چنانکه سمیت ذکر یافت سبب اتفاق سکنه این مکت شد و بقدر حجب و وطن در خاطر بار صوح
 یافت درین اوقات ایرانیان مانند ساجی در مذنب متعصب میشوند سبب اینکه چنانکه کمان شده است
 ترقی و تربیت یافته اند بلکه حاد است آتش پیش فروشت ابالی سنته را کافر میدانند که بنده ایشان مسلمانان بحجت
 قبول خلافت خلفای جور و غاصبین حقوق آل رسول ایشان را مؤمن بنیوان گفت لاکن در خلافت مملکت میدارند
 بخلاف اهل سنت که با وجود اینکه بعضی از اعظم علمای ایشان مانند غزالی و غیر تصریح کرده اند که متبعه مسلم اند الا اینکه

پایان
علی الشیخ

غالباً جمیع سلاطین این سلسله یا سبقت انصاف یا مصلحت علی انضایض را رافضی و از کافر برتر گرفته اند و بهین دلیل بر پیروز کارترین سلاطین بخارا اسرای ایران را مانند بنده و برده یا فروخته اند یا کجاده داشته اند چنانچه آقا محمد خان یکی جان را باینکه مسلمین را مانند بنمایم در بازار میفروشتند علامت کرد نسبت مذنب علی القلیان شیعه از راه عدالت نسبت شیعه خود را بنظایضه را و ستمن میدادند و ایشان بسیار نسبت ذوقا و عذ و رسوم خود را مخفی نمی دارند مشهور است که بعضی از قبایح در میان انضایضه شیوع دارد اما متصوفه اگر چه اجمالاً ذکر این سلسله رفت لکن مقام اقتضای ربط مقال میکند از تحریر این اسلام معلوم میشود که هم از بد و نظور علت انضایضه موجود بوده اند و نیز احتمال دارد که حالات ایشان در قوام و استقرار این ملت دخلی تمام داشته و لی از آن بعد بهر ارا عدا عد و مذنب محبوب بوده اند زیرا که شک نیست بی پروائی ایشان در تامل آیات و اخبار و علی اعتدالی نظایضه شرع و ادعای ارتباط با عوالم الوهیت همه موجب استحقاق شریعت و ابانت علمای ظاهر بوده و از ناب کما بدین میزان این طبقه نیز ایشان مانند کفار معاقت کرده اند در هیچ مملکت مانند ایران در اوقات مختلفه عقاید این سلسله شیوع و رواج نداشته است تا اینکه شهرت شیخ صفی اردبیلی که یکی ازین گروه است سبب شد که سلطنت ایران بتجا و از دو بیت سال در خانواده او بماند و اگر چه سلاطین صفویه در قوام شریعت اهتمام داشته اند تا باین حال همیشه از این طایفه بسیار بوده اند و کثرت ایشان در این اواخر موعی از دیاد پذیرفت که علمای اسلام از پادشاه مستعفی شدند که تا هنوز فتنه ایشان بخنده و تمسکه در بستان ملت و ارکان دولت نیکنگنده است بستمصال و قطع و قطع این گروه پروردار و سلطان نیز علی بنده اہمیت بردفع ایشان کما شسته آتش که بنای بالا گرفتند داشت علی العجاف و نسبت در حدود و بخاراش تاریخ عقاید صوفیہ علی التفصیل بر آمدن بهیوده است بلکه ممکن نیست زیرا که با کمال قنوعه و اقسام مختلفه در اطراف زمین و اقصای بلاد عالم ہم از زمان سلف تا حال از فلاسفہ قدیم یونان گرفته تا حکمای جدید فرانکستان خیالات این سلسله بوجی از وجہ بروز و شیوع داشته و دارد جا بترین عوام و فاضلترین اقوام ازین شاه دم و درین بیداد دم زده اند که ہی ترک علایق گفته و در سایہ سحر و خفنه و کاهی ستغرق سحر و تانکاهی و تمسک فکار بدنامی بوده اند و در هر جا و هر وقت اقرار و روشی بر احترام از خطا بای شایسته و او بام باطله لاکن استغفارش بر اشتراک بر و حیالات و ابیہ با قسا مجابر میدان عرصه دارند و ایشان را از مزاعات ظاهر شریعت معاف سازند و مرید باید که کور کورانه اعتماد بر مرشد که با عقاید وی نمائیده طریق رشد و صلاح هست نموده خود را کمالیت بین یدی الضالی شمار و مرشد را از جمیع کانیات بهتر و برتر شانسد و باین اعتماد و اعتقاد که ہم از پیر آموخته است و در دیای شبهات قدم گذازد و این ترہات و مخرجات خیالیہ در بند و سمان پیش از سایر جابای دنیا شیوع دارد چنانچه از عادات و رسوم و شریعت و مذہب ہنرمند معلوم میشود کہ محض من این است

بعضی با عقیده این است که مشاء تصوف هندوستان است و دیگر بلاد عالم ازین ملک فراق گرفته اند و بعضی از
محرران ترکستان نسبت آن را مصر و تمام میدهند و گویند میل بر ایضات مشاء پاری بود که ابتدا در شام و مصر
رود کرد و لفظ صوفی که بر این طایفه علی العموم اطلاق میشود بعضی با حدیث شتاق آنرا از خلفا و بعضی دیگر از صوفی گرفته اند
بالحکم مقصود بدست آمد که عزالتان مقصود در طلب مقصود حقیقی است از تنوایب قیود طبیعت رسته و بعوالم
شهود و حقیقت پیوسته پیوسته ناظر حلال و طالب وصال شایسته اند و او را در همه جا و در همه چیز ظاهر و ساریدند
در باب ماده درست مفهوم می شود که چه میگویند عالم را عالم حلال گویند و استیلا از ماده او با هم و در حقیقت
معدوم اند و گویند چایچه در رضو و تمس در آئی منظر می آید و در غیاب شمس غیر محسوس بر همان منج ذرات
وجود با شمس انوار شمس حقیقی قائم و موجود و بر فرض غیوبت آن همه معدوم و مسدیس در حقیقت همه اوست
غیری نیست عالم همه مرانای تجلیات کوناگون و مظاہر بر لالت و شئوناتی در پی او است محض در چنانکه ظاهر
بنیان گویند آنچه هست از دست و این عقیدت را علمای شریعت رده و الحاد و صاحبان این عقیدت را
مستحق عداوت و عناد دانند مقامات سلوک را چهار مرتبه معین کرده اند که تا سالک سیر این مقامات را نکند
بحد کمال نرسد و گمانیغی بهر در در ذات و نظرات حلال و طالب برد و چون این مقامات بگذرد در حجاب جهانی بدر
و منور و حسن و نیکو و نصیر محبوب برود ازل مرتبه مانوسنت که در کمال سالک مقید بقیود بشریت است و لهذا
مراعات خواهر احکام شرع بر وی الزام است چه بموجب قابلیت ادراک مطالب عالیه حاصل کرده است
و لیکن که اغرای بر خلاف شرع سبب اغوای وی شود از آن پس وادی جبر و دست که طریقت نیز گویند و این
ازل و حل در طریق تصوفست درین حال مرید را در اجرای تکالیف تشرعیه معاف دارند و او را درین باب اختیار
خود گذارند چه از وی اغلال و حلالی مطلوبست نه افعال حسانی و نامرید را زندهی بکمال و صلاحی تمام و صروسانی
بجایت نداشتن این یا بان یا بان تواند برد و او را توجیه تمام برسد باید و افعال و اقوال و یرا برود و فرمان بردار
باشد طی این مرحله بی هر چیزی خضر کن ظمنا نیست بترس از خطر که ای چون این ولوی طی کند و توسن شنوات را پی
کند بمقام عرفان رسد و العارف با تدریج صاوق آید در سیر از خزان اسرار که بر قلب وی گشاده گردد
ایچه گوید با الهام غیبی گوید و آنچه کند تلقین لاری که درین مقام عارف حکم فرشته دارد مقام چهارم مقامی پس
عالی است و آن مقام حقیقت و مقام وصل و مقام جمیع الجمع است کشف حجب شود و اغیار از میان بر خیزند
طالب بطلب پیوندد و نه بلکه و یکی شود از بر موی نقره بوی خیزد و در بر آبی باکت الهی این است مقامات
سالکان خیا که این طایفه معین کرده اند اما طبقات ایست بسیار است و جهانی طریقی که فی الحقیقه میتوان گفت
بر خیال محض است لا بطریق و اصناف آن بسیار خواهد بود لکن اگر چه طوایف متعدد هستند و اما مختلفه

برایشان اطلاق بشود غالباً بالکمال راجح بیکت اصل اند علی الخصوص در مطالب متعلقه با طاعت و پیروی مرید و امکان
رتقی بعضی نفوس هم درین نشاء و اتصال آن بعالم روحانی مصنفین در اصول طبقات این سلسله اختلاف اند
بعضی فرق اصلیه را دو متشدد و اند و باقی را مشببات این دو فرقه دانند و بعضی دیگر تا بهشت رفته اند آقا محمد علی
که انشایی یکی از فاضل علمای ایران است و سبب تعصب مذہبی از اعداد و این طایفه گوید که صوفیه
فرق بسیار دارند بعضی بر آنند که مرجع جمیع بچهار اصل است حلولیه و اتحادیه و واصلیه و عشقیه و بعضی
دو فرقه دیگر زیاده میکنند و آن تکفینیه و زراعتیه است و دیگران کی نیز افزوده اند و آن وحدتیه است بعد از
این تقریر آقا محمد علی را می خورم باین می کند و میگوید که جمیع عقاید صوفیه راجع بدو مذہب است که طول و اتحاد باشد
و شعب جنبه دیگر را که بسیاری اصل دانسته اند فقط فروغ این دو مذہب اند حلولیه گویند که جز از انشائی
کامل حلول نمیکند و اتحادیه گویند که متحد میشود و مثل آزار اتحاد مشگل آتش با میز میزند از قول مؤلف بیان الدین
نقل میکنند که عقاید طول و اتحاد و اخذ از فرقه حرامیه و حرامینه از صاحبین گرفته اند و این مردم زندقین سبب
اینکه خطای خود را مخفی دارند میخوانند عقاید این طایفه را با قواعد مذہب اشعی عشری که هیچ وجهنا سببست ندارند
تطبیق کنند اما مذہب حلولیه بنصرا نرزد دیگر است زیرا که عقیده بنصاری این است که روح الهی در جمیع مردم
رفته عسی مؤلک شد و لهذا عسی را خدا دادند و حدیثه را بسیاری از مصنفین از اساطین فرق مقصوفه نوشته اند
آقا محمد علی این فرقه را شعبه از اتحادیه میدانند و گویند که در زمان بایزید و حلاج این طایفه بودند عقیده ایشان
این است که خدا در هر چیز است و هر چیز خداست گویند که این عقیده از فلاسفه یونان مخصوص از افلاطون
مستفول است که گویند خداوند اشیا را از نفس خود خلق کرد پس هر چیز هم خالق است و هم مخلوق و وحدتیه درین
عقیدت پیروی ایشان کرده اند و صوفیه متاخرین این مذہب شیوخی یافت و بسیاری از فرق مقصوفه خود را
نسبت باین طایفه میدهند آقا محمد علی نسبت شعبه از متفرعات این مذہب بشمار نداند که هر کدام اندک اختلاف
در مسائل و استعمالات جزئیته دارند از اعظم این فرق دهریه است و عقیده ایشان این است که بابت
و تمایزی از برای عالم نیست و چنان می پندارند که اشخاص مخصوص که عدد و درجات شان نیز مخصوص است
بر طبیعت انسان مامورند و آنچه لازم وجود و شایسته بود هر کسی است بوی می آموزند و بتدریج از انانی
مراتب بهیمت با علی درجات انسانیت ترقی میدهند و دوم واصلیه اند و این طایفه دعوی اتصال با خداوند
نیم جنبیه که دعوی محبت الهی کنند و بدین سبب خود را از تکالیف شرعیه معاف دانند چهارم و لیه
که خود را در صفات الهی شریک و دعوی احیای اموات و امانه اچا کنند و بتاسی ذات واجب خود را
از زن و فرزند و جا و مکان بی نیاز دانند و باین امور زندگی سرفرونیارند پنجم مشارقیه که خود را از

بغیر برتر دانند زیرا که بدون واسطه با مبدء مرابطه و وزند ششم سترانه که ایشان را شعبه از خواج دانند و بکمال عشق و حضور منوبند به هم تمام حجابیه کونند عقیدت مژگان دارند یعنی اموال و دناس را بیکدیگر ممال دانند هفتم ملائطه آقا محمد علی کو بد که بسیاری از متصوفه اصل ضرورت را حجت دانسته قبح و حسن را بیکدیگر آمیخته اند اما این طایفه بای جلالت بالاتر که استه قبح را بر حسن ترجیح میدهند و ازین سبب ایشان را ملائطه گویند نهم حالیه اند که بر نفس و وجد و سماع اقبال دارند و مدعی آنند که حالت وجد و احتیاج است و چون این حالت روی دهد خداوند فرو آید و رموز و اسرار با ایشان القا کند ایشان سر خود ابر سینیه خدا نمند و او نیز سر خود ابر سینیه ایشان نمند و ازین علیان قوت الکلیه و وحد و سرور آید دهم جوهریه که گویند در حالت وحد جوهران بهشی با ایشان مصاحبت دارند و القای اسرار بدیشان نمایند یازدهم واقفیه که مدعی آنند که به یکس جرات ایشان بر اسرار الهی واقف نیست و گویند بعضی دلیل این راه نوب طری که رو گویند و معاشرت مرشد کامل و در دهم سلفیه که خود را در مرشد تسلیم داده و فرمان او را هر قبیل است بقصد قبول کنند و چون خدمت ایشان در حق قبول مرشد یابد زنجیری یار شده از وی یابند که آزاد شده تسلیم نامند آقا محمد علی گوید که اگر سالبه و قلندریه نیز همین قسم قانونی دارند سیزدهم فقیهیه اند که ایشان را نظریه نیز گویند و این طایفه قرائت کتب را بحدیقت متصوفه حرام دانند و ازین کتب نیز گویند چیزی معلوم نشود مگر آموزگاری مرشد کامل و کیساعت صحبت و پیرامیند تر از مغان و سال اندخت ملا و اندانین طبعه غالباً حرقه پوستند و کلاه نمادی بر سر گذارند از علوم دینی و الحار کنند چندی بکلی و غفلت و صوم و ریاضت بسر بردن و این مدعی امور حقه شوند چهاردهم کمالیه اند که از استعمال دینی بجز رقص و خفا یا خیانت خود گویند بجز کارهایی که روح از آن منکد و شود کار دیگری نکنند آقا محمد علی گوید که این فرق نماز را نیز با وادار دارند پانزدهم حالیه اند که بنا بر قول آقا محمد علی وقت را غنیمت دانند و از معاد انکار دارند شانزدهم نوریه و ایشان گویند که عمل انسان نباید از باب امید و آرزو یا از بیم عقاب باشد بلکه فقط میل به نیکی و داعی از بدی باید فناء و مصدر جمیع اعمال شود هفدهم باطنیه که آقا محمد علی گوید هر مخوفی را مجذوب خوانند و وی داند هیچ چه جوید که این طایفه از افسانها و کلمات خوش دارند و لباس ابرنمین و زلفیت می پوشند و در سیفای شوات استقصا نمایند نوزدهم عشقیه آقا محمد علی گوید که این فرق مدعی عشق الهی کنند لکن بر جا صورتی میگویند با رفیندازند و گویند الحار فطره الحقیقه استیم جمهوری اند که جمیع با این عقاید سایر متصوفه کرده اند را سائل این فرق انیت که هیچ چیز را نباید بنظر انکار نکرست از آن رو که در هر چیزی اثری از او هست و فی کل شیئی که آتیه و سرچ در نظر آید در نظر ایشان

نیمه
بکمال
عشق
و حضور
منوبند
به هم
تمام
حجابیه
کونند
عقیدت
مژگان
دارند
یعنی
اموال
و دناس
را بیکدیگر
ممال
دانند

نیک نماید کفر و ایمان ندانند و حلال و حرام نشناسند آقا محمد علی گوید مانند نصاری سکت و خوک نزد این فرقه مباحک
 پاکست و مانند نصاری زن بعقیده ایشان نمیتواند بی پرده بازارد و بیشتر فرق صوفیه متأخرین ازین طایفه هستند
 و باین گونه عقاید و حرکات نام عشی آلتی میدهند القصه صوفیه اسلام پیغمبر را صوفی کامل میدانند و اصول عقاید
 و اعمال خود را همچو اینها تطبیق با کفار و کدواری میکنند لاجرم بسیاری از آیات و احادیث را بر طبق بدعای خود
 تاویل کرده اند از آنجمله حدیثی که مشغری مقامات اربعه را لکین است از رسول نقل میکنند بدین مضمون که شریعت
 کشتی است و طریقت دریا و علم با آله لکبیه صدف و معرفت بحقیقت مردار ید است هر که را هوای مروارید است
 باید اقل بر کشتی سوار شود و مقصوفه ایران علی و اولاد و وارده کانه اش را پیشانی طریقت و صاحب مندر عین
 و ایقان میدانند و گویند که علی و دو پسر خود و نفر دیگر از اصحاب خود را بتعلیم مردم مأمور فرمود و خلفای دیگر
 طریقت را سلسله باین چهار نفر میرسد که هم از ایشان خلفا من سلف صاحب خرقة و بادوی فرقه شدند شاه
 نواز خان دبلوی در کتاب خود که مسمی بر آت آفتاب مناست گوید که علی و دو پسر خود حسن و حسین و دو نفر از
 اصحاب خود حسن بصری و کبیل بن زیاد را بتعلیم مردم مرقعایه حقیقت را مأمور فرمود و خلافت از حسن بصری بعد از او
 بن زید و حبیب الاعمی رسید و پنج طایفه مرقوم ذیل سلسله خود را بعد از او احد میرسانند اول نذیر که غالباً در
 صحاری و قفار عمر گذرانند و نزد یک آبادی و محموری گذرنند قلی حیوانات را مطلقاً جایز ندانند و فقط بر نباتات
 و گیاهان سد مرتکبند و دوم البازیه مریدان الباز خلیفه عبدالواحد مذغالبا بوحشت و جود بسر بردن
 و فرزند اختیار نمایند سؤال بر خود و اندانند و آنچه بی سؤال بدست آید بی پروا اتفاق کنند سیم
 او جمیه که منسوب بسلطان ابراهیم ادهم اند این فرقه علی الاتصال مباهرت عمر گذرانند و رفیق نگیرند و همیشه
 در نوک باشند چهارم بهاریه منسوب به بهاری بصری که منسوب خرقة او بدو واسطه بسلطان ابراهیم ادهم میرسد
 این گروه غالباً خاموشند و همواره بر ریاضت کوشند پنجم اسحاقیه از مریدان خواجه اسحاق دیناوری اند
 که بدو واسطه به بهاری بصری میرسد و هم بنابر قول شاه نواز خان نه سلسله بحسب عجمی منتهی میشود اول عجمیه منسوب
 به خود حبیب عجمی غالباً در کو بهار ریاضات شاقه روزگار گذرانند و جز سائر عورت لباس برنجند و با حیوانات
 و طیور و انوس شوند دوم طیفوریه منسوب بطیفور ابو یزید بطحی بایزید از مشاهیر مقصوفه ایران است و خرقة
 از حبیب عجمی گرفته سیم حرینه منسوب بمعروف که حنی شاه نواز خان گوید که او شاگرد حضرت امام رضا و زرد
 و بی محرم بود بعضی گویند که او در بان حضرت بود بعضی از مشاهیر متأخرین مقصوفه نسبت خرقة باو میرسانند
 چهارم سقطیه منسوب بمهری قطعی اند و او را شاگردان معروف بود پنجم جنیدیه منسوب به شیخ جنید بغداد
 و او را تلامذه سری سقطی است ششم کازر وینه مریدان ابو اسحق کازر وینی که بدو واسطه خرقة از شیخ

جنبه دیگری و اهتمام طوبیه منسوب بعطاء الدین طوسی اند که برج واسطه نسبت خرقة متعجب میرساند بهستم
 سرور و به منسوب ابو نجیب سرور وی اند که برج واسطه به جنب عجمی می شود و هفتم فردوسیه مریدان
 نجم الدین فردوسی اند و او علیه ابو نجیب سرور وی است شاه نوار خان فخرست طویلی از سایر عجمی که از
 طوائف مرقومه فوق منسوب می شود نوشته است و از آنجا است صفویه منسوب به شیخ صفی الدین اردبیلی
 مد سلاطین صفویه و گوید که بنجد واسطه از شیخ حبیب بغدادی عرفه ماورسیده و دو مع الحدیث مصعب
 خلافت مبرم می شود و کسی را که سالها بصوم و صلوة و عبادات و رماضات گذرانیده از دعوائی و علایق دنیوی
 بکلی فراغت حاصل کرده باشد و مرتبه موقوف بر آن شود و یا حاصل شده و تحصیل درجه عرفان را که مقام سیم
 سالک است ریاضات ساقه و مساقی کثیره در کازابت مریدی که طالب این مقام است باید طی الفقه
 قدم بر معارج رقیات نهاده از مدایح مشوات و تکالیف طواہر سیرت بر سرته و بقطع علایق و کشف بسیار
 از حجب از پنهان تمسار باشند و چون خواهند که ویرا داخل انقیام گسند آندامایک مدتی در آن که بنابر قول
 بعضی که کم از چهل روز نباشد روز و دارد و در عرض این مدت همه در طوالت مشغول بکار اسماء و کلمات الهی باشد
 و هیچ نخورد و نیاشاند که فقط چیزی سدر می کند و چون دین ایام ضرورتات ویرا عرضه امتحان و ابتلا ساختند
 ویرا از آن مسافرت دایره باید بدون رفیق و سمیر و صحاری و قنار و کرد و گاه گاه حدیث مرشد را در یاد بگرد
 از بونه امتحان عیار وجودش بغل و عشق برآید غلبه یا مرشد در وقت موت خرقة حوره که جمیع مملکت اوست
 بدو سپارد و او تادم مریدان را به دو کند و اگر چه مقصود ایران بسیاری از عقاید و استعمالات را از بنده نشا
 گرفته اند اما از اعمال غیر عادی که مرغانین می شود بآن اقدام دارد اما کرده اند ریرا که جل و نادانی باید سرخ کلی در
 خاطر داشته باشند انسان باینگونه اعمال اقدام کند و اعیان مقصوفه ایران همه بپایش و تقوی معروف و
 موصوف بوده اند تا حین صفویه هر یک از معارف که در تاریخ ایران یاد تاریخ عالم صاحب نامی بوده اند
 ازین طبقه محبوب کرده اند خلیفه ابراهیم خلیل ازین سلسله و اسد و گوید که وی در عبادت حدایتی سبب بروز
 بردی و در آتش آوددی و بحیثی هر کس از قنار و کرد و آتش آمار تفسیه یا حکمت الهی ظهور رسیده است از
 حویث اسد اگر چنان و غایت نبی تواند شد بهجت ای که بسیاری از عقلا و فضلا و کاکل ترس و قاطرین ابالی
 ایران نمسکت و توسل بظاہر سترعت مقررده مشهور مد لکن نیز ازین طایفه دارند که دعوی گسند که خلقی کثیر
 که بر طرک و غرابت علم انصاف دانسته اند برین رویت سالک بوده اند از آنجا که مترا هستند زنی
 ضعیف زانی در جمیع ملک میان است اول نوزی که در ظلمت زمان باطلت سبب روشنی است از خاطر ناز
 میراند و کتاب وی نامز نامهای در آنرا که علی الاطلاق نباشد علی الغلبه مورد احترام و اعتناست ابالی ایران غاصه

شعروست از چنانچه از پست ترین ارباب حرف و صنایع که در شهرهای معتبر یافت میشوند از شعرای مشهور
 شعر حفظ دارند حتی سپاهی امی بشنیدن شعری حال میکند و اصل تصوف شاعر است از جمله کتب معروفه
 درین باب مشهور شیخ جلال الدین معروف به قلمای روحی است و کتب جامی و اشعار سعدی که مادی صنوف
 اخلاق است و دیوان حافظ که میتوان گفت کتاب مقدس متصوفه ایران است و دیگران نیز هستند که اشعار
 شان علی الاتصال در دیوان بهشت بلکه مصنفین و مؤلفین معتبر اینطایفه در اقامه بر این با اشعار ایشان تمسک
 میکنند و مثل میزنند و تا حد صوفیه از آنچه مرقوم شد میتوان فهمید که محفوف بر موزان است اگر چه آنچه از کلمات
 و نظایر احتفادات شان معلوم میشود وزبده و صلاح و تحلل و قناعت و محبت عموم است لکن اسرار و اندک
 از اغیار همیشه مخفی میدارند یکی از اعظم مشایخ این طبقه منصور حلاج است که او را اصل دانند و مشهور است که از آنجا
 گفت و افسانهای بسیار بجهت عذر این قول کفر آمیز جعل کرده اند از آنجمله آنست که منصور خواهری داشت و چون
 یافت که هر شب بیرون میرود و شبی ویران قاقب گرد آید که عیوبی بهشتی جامی از شراب جنت بوی و او مشهور
 به جرعه است و کار خود را هر شب گفت که طاقت تحمل آنرا نخواهی داشت و موجب هلاک تو خواهد گشت
 اما چون منصور اصرار از حد گذرانید چند قطره که در تنه جام باقی بود بوی داد و نوشیدن همان بود و از آنجمله
 زدن همان با بجهله چون گفتار وی شهرت یافت مورث بر اس و در بهشت و ابقا نماید به تعصب علمای ظاهر
 شریعت گشته و او را گرفته بدار کشیدند گویند یکی از صوفیه از خداوند سوال کرد که چرا هلاک منصور را
 شد جواب آمد که این است سزای کسی که کشف اسرار کند افسانهای بسیار نسبت بوی میگویند از آنجمله
 این است که چون منصور را برادر کرد و ندانست بود که او برادر نیست بلکه در بهشت است و امیر غنی غضب
 بر قدری میگرداند او را بکیرند غیبت استند لکن در همان وقت که این زود خور در از زمین داشت روح
 او از بدن جدا شده بجا بهشت رفت و با پیغمبر ملاقات کرد پیغمبر بعد از تهنیت وی بدرجه وصال
 و تصدیق او در کلمه کفر و ضلال از او درخواست کرد که بجهت حفظ ظاهر شریعت کشتن را صبی شود روح منصور
 از کشتن پیغمبر متعاضد شده دوباره بر زمین رجوع نموده بدن خویش بپوشت و علی الظاهر گشته شد و دیگر
 یکی از مشایخ اینطایفه شمس تبریزی است و از جمله افسانهای که در باب وی مشهور است این است که در روز
 مرده رازنده کرده ملا با بی ظاهر حکم گرداندا و او را زنده زنده پوست کندند و او پوست خود را بر گرفته
 بنا کرد کشتن و قدری غذا خواست تا سبج کند لکن کسی بوی غذا و آنیکه بعد از چهار روز کادی مرده
 یافت اما چون آتش نیز دست یاب نشد از آنجا که اینای مردم تنگ آمده بخور شید حکم گرداندا آن را
 بپزد و خورشید از آسمان بریزد و زود یک بود که زمین بکیار و سبزه و که شیخ طفت ایمنی شده حکم گرداندا

سبای خود را بجهت کمال اعتقاد و تصدیق بایکونه تر بات و با بطل و حتی مناج سبب شفت و طعن بر این
 طایفه شده است بلکه ابالی سترعیت گویند که صوفیه را خود مذہبی میست و احترامی که علی الظاهر بحجت
 دین دارند برای فریب مردم و دام تر ویر است بپیر و ائمۀ ظاہر اعلیٰ دارند اما از احکام این
 که خود احکام الهی دانسته و بان عمل کرده و سر باز نداده اند اگر چه ما خود این مسئلہ کہ قضای الهی مورد حرمت
 بل موجب وجود خیر و شر و نیک و بد است از قرآن است لکن بسیاری از ابالی سترعیت آیاتی را کہ دال
 برین مطلب مستند تاویل میکنند بسبب این کہ اگر این مسئلہ ثابت شود باید تاویل شد کہ هذا فاعل افعال
 قبیحہ انسان است اما عقیدہ حکم غالب بلکه جمیع سلسلہ صوفیہ آنست کہ آنچه هست از دست
 و بہر ضای ای پنج نیست بعضی گویند بجهت یکتاست چہ بہم از دست و زمرہ دیگر اعتقیدہ این است کہ
 شری نیست و خیر و شر هم از دست غم و شادی بر عارف چہ تفاوت دارد ساقی با پادہ پادہ شادی
 آن کاین غم از دست آقا محمد علی کرمان شاہی گوید کہ این طائفہ یعنی متصوفہ جمیع اشیاء را مظهر و تجلیات
 و تورات و تنونات باری تعالی دانند اما امارہ را مظهر حال و نمارہ را مصدر جلال شمارند چنانچہ سهل
 بر عبد اللہ تشری گوید کہ ستر و روح وقتی ظاہر شد کہ فروغ و دعوی حدائی کرد و شیخ محی الدین گوید کہ شکر
 فروغ نہ غرقہ در بای خطا بلکه مستغرق ببحر علم شدند و ہم در جای دیگر گوید کہ نصاری نہ بدین سبب
 کافرند کہ عیسی را خدا دانند بلکه بدین سبب کہ عیسی را خدا دانند آقا محمد علی کرمان شاہی گوید کہ این طایفہ
 منکر ثواب و عقاب اند زیرا کہ ظهور و جریان ہر چیز را بحکم نص و روح را لغو و منسوخ و راجع بمبدأ دانند
 اما بعضی از متصوفہ این نسبت را اہمیت گویند و بعضی از مشاہیر این قوم گوید کہ طالع را عقاب و صلح را ثواب
 مقرر است و جمعی دیگر بر اینند کہ مردم در آن عالم نیز چنانکہ درین عالم نشاء بخمال خود معذب خواهند بود
 فی الحقیقہ جنم جزخیالی پیش نیست چنانچہ مردم آتشی می بینند و چنان پیدا ند کہ بان آتش خواهند
 سوخت و جان آتش با ایشان در درسد بینند کہ فوہ حرقہ ندارد و قصیری کہ ازین سلسلہ است گوید
 کہ ساینکہ جنم سیرہ نہ بزودی چنان بان حال خوگیرند و عادت پذیرند کہ حوادث آتش را آتار رحمت
 دانند و از نعمتہای جنت نفرت و رند چنانکہ جعل از بوی سرکین بکنند و از طبیب را حین مقرر است
 آقا محمد علی گوید کہ متصوفہ شیخہ را بدم علی و سنی را بدم طغائی ملت می فریبند با شیخہ سنیہ و با سنی
 سنی اند لکن حقیقت این است کہ جویدہم مذہبی ندارد و لاشک کہ ساینکہ مذہبی ندارد نہ با سانی با ہر مذہب
 میازند با بطل در شرح طبقات متصوفہ حکایاتی چسبند کہ دلالت بر کفر و الحاد ایشان دارد و نقل میکنند
 از بطل کہ این است کہ شیخ روز بہان صاحب تفسیر الاسرار کہ از اعیان وحدت و جود یہ است گوید کہ در

ست بودم خدا را دیدم در صورت مردی بارانی بر دوش با کیسوی مرغول و کلاه کج نهاده دستی بر شانه او زدم
و گفتم سحیحی تو که تور است ناسم و اگر بعد کشتل درانی در نظر من محجوب نخواهی ماند بعد از تقریر این حکایت که دید این
یکی از طرغین مجانبین است که حق تعالی ناس او را ولی دانست و بعد گوید که این طایفه طغفای طریق را صاحب کرامات
دانند و چنان نپندارند که همیشه با خدا در گفت و ستودند تا سجد بیکه گویند شیخ عبدالقادر گیلانی شبی بهفت
مرتبه با حالت جهانی میر ملکوت آسمانی میگرد و ملائکه روم را در شش سالگی آسمان بردند و یکی از کتب متصوفه
تاریخ توحید شیخ عبدالقادر را در رشته چهار صد و هفتاد و یکت هجری و فوت او را در پانصد و شصت و یکت
نوشته و از مادر وی نقل کرده است که چون شیر خواهره بود در ماه رمضان پستان بدین بنیکرفت و خود
عبدالقادر در یکی از رسائل خویش مینویسد که در روز قبل از غزوه بصره رفتم و دم کا دی را گرفتم که بروی بنین
آورده گفتم ای عبدالقادر من آن میتم که تو مرا خلقت کردی من بخانه مراجعت کرده بر ارم رفتم و جمیع زوایر
حاج را دیدم که بر کوه عرفات ایستاده اند پس بجانب مادر رفتم و گفتم که اراده دارم که عمر خود را در عبادت
الهی صرف کنم و میخواهم که سبب تحصیل علم بقبلا و سفر کنم و آنچه دیده بودم بوی گفتم مادر من بگریست و شتابان
دنیا را روده گفتم نصف آن مبلغ میراث من است زیرا که برادر من داشتم و چون آن را بمن داد قسم داد که
هرگز دروغ نگویم پس از آن گفت ایفرزند ترا بخدا می سپارم و دیدار ما بقیامت افتاد من براه افتادم چون
نزدیک بهمان رسیدم مشقت سوار بقافله حمله آورده قافله را بغلام نمودند یکی از زردان از من پرسید چه
داری گفتم چهل دینار در زیر جامه دوخته دارم آن مرد چنان دانست که مزاج میگویم نه خنده و را آید و یکی همان
سؤال کرد و همان جواب شنید و فتنی که اموال قافله را تقسیم میکردند مرا به بلند می که امیر ایشان در آنجا ایستاد
بود بردند از من پرسید چه داری من گفتم دو نفر شما از من پرسیدند و با ایشان گفتم که چهل دینار در زیر جامه
دوخته دارم حکم کرد که پروان ارم چون بوی نمودم محجب گرد و پرسید چگونه مال مخفی خود را بروز دای گفتم
بدین سبب که بمادر دم و عده کردم که هرگز دروغ نگویم امیر مردان گفت ای پسر تو درین سن حق مادر را مراعات
میکنی و من حق خدا را فراموش کرده ام پس دست دراز کرده گفتم دست خود را بمن ده تا در دست تو توبه
کنم من چنان کردم و او از کرده اظهار ندامت نمود پروان وی چون چنان دیدند متابعت کرده یکی بردست
من توبه کرد و بدین میر حکم کرد تا اموال قافله را در کردند الغرض در رشته چهار صد و هشتاد و هشت واد
بعدا گذشت در آن وقت باید از عمرش شانزده یا هجده سال گذشته باشد آوازه فضیلت و صلاح او در آنجا
افتاد و بنا بر توفیق فرمود خدا جمیع مطالب ویرا با جابت معقرون و دشمنان ویرا مقهور ساخت و در
شصت و پانصد و بیست و یکت هجری ثانیای موعظت ناس گذاشت متوافقی اندوی کرامات نقل میکنند و از

خود وی این حکایت قبل از رسیدن بخدمت پیر مقلول است گوید یازده سال در برجی بودم وقتی با خدا عهد کردم
 یکسوزم و نیا شامم تا این که کسی بمن بخورد اندک تا چهل روز بدون غذا بمبرم و بعد از آن شخصی قدری گوشت
 آورده و در نزد من نهاد و برفت چون نگاه من بر آن گوشت افتاد و نزدیک بود که جان من بیرون رود لکن
 خود داری کردم و آوازی از اندرون خود شنیدم که من کرسه ام و در وقت سیخ ابو سعید مخرومی بر من
 بگذشت و چون آن آواز شنید گفتم این چیست گفتم این شہوت جسمانی است ولی قوت روحانی من هنوز قائم
 و استوار است سیخ گفت بیا سخانه ما این کعبت و برفت من عزم کردم که عهد خود بپایان برم لهذا بر جای
 خویش ماندم من صبر و صوم آید گفتم بجان سیخ رو چون رفتم او را غمناک دیدم چون مرا دید گفت نیامدی تا مرا
 آوردند پس طعام و شراب بسیار حاضر کرده پس خواندند و بعد از آن حقه خود را بمن دیوستانید و آراشت
 من یکی از اصحاب و خواص وی گشتم تا بحکم اقا محمد علی اصفیه سحت صحبت مبدار و دهنی شایسته مردی
 باین بهر فضیلت نیست زیرا که سکت نیست که بسیاری از بزرگان این طائفه مردمانی بودند بزرگ و بدو تعوی
 و کثرت و فضیلت متصف و بدون اینکه طالب نام و شهرت باشند جالب آن شده اند چنانچه در این
 اکبری مقلول است که او در قرن بیست و یکم میگذشت اگر تا خدا میجوید با من چه میگویند
 و اگر خدا نمی جوید مرا با شما چه کار است بی کار میخوان کرد که کسان نیز بوده و هستند که بهوای فخر گناه و فخر
 سر نهاده و بجای طلب ترک دنیا گفته اند غرت در غلت دیده و جلوت در غلوت شناخته شود
 بزرگی در دیکت گذاشتی سخنه اند و را بفری در لباس بارسائی کرده طالبان کوی هو چون سالکان راه خدا در
 طلب مقصود اینچنین نیستند سلطان داد و دینچه را قلم و عباد و درویش را در تحصیل کلمه ارشاد و محرک کچیر است
 یکی بآرت برادان جوید دیگری ایالت بر او دان سلطان را منظور است که رقبه ناس را در رقبه فرمان
 آورد و درویش قلوب را متوجه خود خواهد اند این در دولت صولت حویش داد و آن در حلیت و سیلت
 حوشناسند حقیقت گفته شده است که تصوف در حقیقت مذہبی نیست بر جای شمع یافت بسیار و بدست
 مقرر از انداختن آتانه بی قابل محمد بد و تعظیم بر جای آن گذاشت رعایت طوا هر شرع را از باب مصالح
 دنیوی دانند و بجای خود چون ترقیات معنوی ایشان را دوست و بد خود را از اجرای احکام شرع فارغ و
 معاف شمارند انکار رسالت محمد و سلطنت او و آل او را بر عالم و اهل عالم نمی نمایند لکن خود دعوی ربط
 مخصوصی با خداوند میکنند بدین اقامه میدان را بعتقاد کلی و اطاعت خود امر نمی نمایند قاضی نور الله شوشی
 مؤلف بحال المؤمنین که بزرگ و دروغ حسن و ادا کت ستهار دارد و شرعی محصور باب صوفیه و خواجه ایشان
 نوشته است او نیز مانند بسیاری از مؤلفین اسلام عقیده است این است که بعضی از اکابر اولیای ملت را

مذنب تصوف بوده است و در تقریرات خود همه جا تفرقه میکند با این کسانی که اگر چه فی الحقیقه منجذب بجهت
 الهی بوده و با بر سر هوای نفس ننهد و تحمل مشاق عدیده کرده اند و بحسب معتقدان مقدور نمودن لذات نفس رنج و
 تکالیف بسیار بر خود ننهد و اما هنوز بوجهی از وجود پای اندام و ظاهر شرعیت پیرون نگذاشته اند و گویانکه
 به تخر و حرارتیکه در ما غشایان پیدا شده راه خطا کرده و زیر عقل و شرع زدن را نزدیکی بخدا دانسته اند
 چنانچه در مجلس ششم از مجالس المؤمنین در ذکر مقصوفه تفصیلی مینویسد که اجمالش اینست در ذکر جمعی از
 صوفیه صافی طویتی که نزد سالکان مساکنات طریقت از ایجاد عالم بعد از ایجاد دنیا و ائمه هدی وجود یافت
 الجود و انطایفه که است که بمیان توفیق از ادنی مراتب خاک با علایم ارج اخلاک ترقی نموده اند و از حسیض
 حمل بشریت با وج قبول ملکیت تلقی فرموده و تقریر کلام در تحقیق حال انطایفه که ام است که بر وجهیک
 در مقامات این کتاب اشارتی بدان واقع شده تحصیل یقین بمطالب حقیقت که حکمت عبارت از است
 اینمطرد است لال حاصل شود و چنانچه طریقه اهل نظر است و ایشان را حکما و علما میخوانند یا بطریق تصفیه و
 استکمال چنانچه شیوه اهل فقر است و ایشان را عرفا و اولیای عینا میخوانند و اگر چه هر دو طایفه بحقیقت یکسانند
 لکن طایفه ثانیه چون بمحض موهبت ربانی فایض بدرجه کمال شده اند و در بطریق ایشان اشواک شکوکت
 و غوایل ادب کم تر است اشرف و اعلی باشند و بوراست ابتدا اقرب و اولی خواهند بود لیکن درین طریق اظهار
 بسیار و همالکت بشمار است چنانچه مراتب سادس و در طایفه هواجس و سنویات باطله و تحسینات فاسده سالک
 را در بیان طلب حیران و سرگردان گردانده و افند مناسد آنکه باندک نمایش کسر اب بقیعه سحبه الظان بود
 از راه رفته دست از طلب بردار و حتی از اجا و لم سحبه شینا و ایضا است و این طریق که عبارت از
 مرشد کمال است نادر است و بر تقدیر شناخت او معتذریا معتقد چه کجالات انسانی را بر صاحب کمال
 شناسد و قیامت جوهر را بر جوهری نداند و اکثر مردم بصورت ممتوه و ظاهری حقیقت از راه افتاده اند
 و گاه افتد که بلبسین ندیس فرغیده شده فقد عمر صرف خدمت ناقصی کنند بطن کمال و مودعی بحسب ان طال او مال او
 کرد و ازین جهت در کلام ملک علام و صاحب وحی ترغیبات بسیار در باب نظر و فکر وارد شده و علما
 اعلام نیز بیشتر ترغیب مردم بر طریقه نظر نمایند با آنکه در طریق تصفیه نیز احتیاج باین طریق متحقق است زیرا
 که در آشنای تصفیه و ریاضت تلبیسات شیطانی تلبیس میشود با الهامات رحمانی و فرق میان آن واردات
 جز بدلیل عقلی میسر نیست و ایضا اگر سالک بکلی از علم رسمی عاری باشد از ورطه افراط و تفریط ایمن نتواند بود
 و از مخالفت حکمت شرعیت ناخن نخد و شاید که بنا بر جل سجد اعتدال احتمال ریاضات مفراط کند و مودعی شود و ایضا
 مزاج و بطلان سست و اشارت بدین طایفه است قول رسول که ما استخرا نند و لیا جلا و در حدیث دیگر فرموده

یفت

تضم نظری به جلان جابل منسک و عالم منسک و بعد از آنکه در تطبیق به سبب توفیق و توفیق میگوید که این که اکابر
 این طایفه که میگویند که الصوفی را مذہب لدنی الحقیقه گزینان است از انرا هم یکی از مذہب اہل سنت و احترام از
 تفریح باقیقا و مذہب سبب از روی تفتہ و لذت آنرا گنہ اند کہ بر صوفی کہ اظهار مذہب کند طاعت کردنی بلکہ لا
 سیلی و کردشت بنا بر قول قاضی نور الدین شیخ باید تغییر باطن مرید کہ عبارتست از ترکیه نفس و تفتہ دل و تکیه روح
 و متدلی اخلاق و تمیمه جمید و نماید و مرید را در حالات و تجلیات واقف کرده بر است و مقامات و درجات
 و ترقیات سیرانی الله و فی الله و مع الله و با الله رساند و اگر شیخ خود از این مراتب حقی یافته مرید را از وی بهره نوا
 و در بر آئینه طالب را آخر الامر یکی از دو حال صورت نہ سند و یا با عفا و مرتبه شیخی در خود و در طرفه ضالالت افتد
 یا با نگاہ احوال مشایخ مبتلا گشته عدد و اولیا گردد و اگر بعضی از مریدان این طایفه کہ فی الحکله نشاء ادراک و فرجستی
 را بد ایشان را از پیران رحمت ارشاد شود و مایں رتہ از ان متشیان مأخوذ گردند و چون در احوال مشایخ سابق
 از آنجمله فائده باشد و یاد رکبت دیدہ نامل نمایند و خود اران حالات عاری یابند این و موسسه سلطان
 در باطن ایشان انکیر کہ حالا مثل شیخ را در عالم نیست و اگر او را حالتی میبود و از این زمان بهره میبرد و ازین استدلال کہ
 کہ در زمان اتمل مشایخ و اولیای زمان سابق مینشد و این سبب از طلب مرتد محروم ماند و یا گویند طایفه اولیا
 و اہل ارشاد در آن زمان با بودہ و حالا اصلا مینشد و یا گویند کہ احوال مشایخ این زمان و زمان گذشته بر حرف و حکایت
 پیش نیست و این نیز خلائی عظیم است پس طالب صادق را واجبست کہ در ابتدای کار احتیاط بسیار نماید تا با خیال طریقت
 این مجال نشود و غریب گردد اب تقلید نشان کرد و چون از پیروی ایشان عصر و کی و تبرکی و سروری بدیکستہ حرارت
 و دامت را فرو نشانده قابلیت طالب نقصان پذیرفته ضایع گردد انتہی صاحب آریخ فرشته گوید کہ مراتب اولیا
 پس چار است صغری و کبری و وسطی و عظمی و مرکب از اینها را ابتدائی و وسطی و منہائی است و طایفه اولیائی کہ درین مراتب
 مقام دارند هیچ وقت در عالم رسید و بجای و شش تن کم مینشد و وایم کار سازنی در ماندگان و شفاعت زبان
 مشغولند و برزگان صوفیہ از جماعت میصد نفر از ابطال اند و چیل نفر از اہل خوانند و هفت نفر از اتباع و پنج نفر
 او تا و سہ نفر از قطاب و یک نفر از قطاب و یک نفر از قطاب و یک نفر از قطاب و یک نفر از قطاب و یک نفر از قطاب
 سبائی و آرد دنیا پنجره از قطاب سبائی قطاب و از او تا و سبائی قطاب و یک نفر از قطاب و یک نفر از قطاب و یک نفر از قطاب
 رسد و ازین جمله تن ارشاد را میباید و آن پنج او تا و سہ قطاب و یک قطاب از قطاب است مع الحدیث ترقی بہ
 الصوف و درین او از ویران زیاد رسد ہم از زمان اوایل سلاطین صفویہ کہ عقاید تشیعہ درین مملکت استعلا یافت بود
 مستوفی با این مذہب آمیخته بود و بعضی از سلاطین مزبورہ خلافت شیخ حیدر را کہ یکی از اجداد ایشان و از مشائیر
 مشایخ متصفونہ است او را میگرداند از بعضی مؤلفین فرنگستان معقول است کہ در خانوادہ یادشان بان صفویہ

کتابی بود که از افراد جلدی امید ندیعی جلد سیاه و چنان میدانستند که باید آن کتاب را کشاید و وقتی ملک
در نظر عظیم باشد مؤلف اوراق ذکر می از کتاب مزبور در کتب ایرانی نیز با بجمه اجم اول علمای ملت بر خلاف این
طایفه تیغ از خلاف کشیدند و همیشه بر سلاطین عالی کردند که عالی از شاید شک و ریب قوام شریعت
مقرر به باعث دوام سلطنت و هیچ خطری بحکمت و ملت از آن عظیم تر نیست که بنیاد عقاید را سخر
نام بر تر بات خیالیه و ادبیات منالیه مترزل شود و تقریر کلام اینکه سنان که حرکت اعیان صوفیه اسباب دیگر
باشد و بعضی فرقیه خیالات خودند و جمعی نیز غریب دیگران میر دارند اما خیالات و قواعد شان جمیع طایفه
بیکت مطلب و متوجه یک مقصد است همه اولاً بمغرب بر انداختن طواهر احکام شریعت و با کمال محراب
بتیان آن است یکی از دعاوی شان است که در حالائی که با خدا دارند ناید ملک مقرب بکنند و نبی مرسل حق
محدث و حال آنکه در همان جینی که این ادعای می کنند خود میجو ابدند مدخله با این خدا و جمیع مردم دیگر کنند شایع
صوفیه کوشش کرده اند که نام دیگران را از احترام بنیدارند فقط بحسب اینکه خویش را محترم سازند زیرا که از سال
اولیه ایشان که کسی بدون مرشد نتواند بر صراط مستقیم طریقت رفت و ترقی مراتب نیز بقدر اعتمادی است
که بر مرشد خویش دارند چنانچه سلسله مرتضی شایبی صورت کلی از مرشد میسازند و همیشه با خویش ایشان توجه دارند
و فی الحقیقه این قسم توجه شخص مخصوص را با بصورت یا بمعنی اگر بت پرستی گوئیم چه می توان گفت پس بنا بر
ملک المقدمات این عقاید با ریب موجب اختلال عظیم بل اختلال عظیم است و چون اختلال بحال ملک و ملت
راه یابد فرق نمیکند که سالک این جاده و محرک این ماده در حقیقت مقصودش فریب دیگران یا تزکیه و او پیش
خویش و تمسک صرف درجات لا هوت یا در کات ناسوت و بعبارة اخری طالب تاج آسمانی باشد یا
تحت زمینی و چون بقدر عاریتی خراب می شود چندان تفاوت نمیکند که محراب آن فقط بحسب اصلاح و تعدیل آن
مرکب این امر شده باشد یا مقصودش این باشد که از اسباب آن چیزی که بنحیال خود خوش آیند تراست بنا
کند و اگر هم این طایفه خود خیال اغتشاش و طغیان نداشته باشند تواعدی که چسبیده اند در غایت مناسب
حال گساست که کرد اینگونه مقاصد میگرداند تا بیخ ایران و بلاد اطراف پر است از اینگونه حکایات که جمعی
با دعای ریاست باطنی دم از سیاست ظاهری زده کردن خود سری برافراشته و پای بردست سلطنت
گذاشته اند از بجمه است حسن صباح و خلفای او اطاعت مریدان این کوهستانیان تا دو بیت سال
ایران را پر از قتل و غارت داشت چنانچه مقتدر ترین پادشاهان ایران و ممالک اطراف از رسیدن نام
این طایفه مرتعش بودند و دیگر حکایات باینه ریاست که با فی فرقه روشنیه است و با دعای و زویشی در
کوهستان افغانستان بنیاد امارت انگنده در وقتی که بهند و سمان در تحت حکومت اکبر و در وسط

الهماء آقا بود و او دانشیان و بکرات اطراف آن مملکت را عرصه تاخت و تار کرد و ندان بود و خلاصه آنکه
 طایفه شریعت با سلاطین در باب افوا و اہلاک متصوفه و این دلایل بقدری حقیقت داشت که سلاطین از آن
 بیدار و بار و قایم نمی گشتند و او خرد و می و او سبب شد که حکومت زیاده در اطفا می را برده این طایفه بکوشید
 صفویه در خود مشغول داشتند که محتاج به نصیحت بودند لکن در عهد سلطنت ابن خانوادہ ہیجوت ماصوفیه مانند
 زمان شاه سلطان حسین عمل ننشده بود زیرا که شاه سلطان حسین خود را بدست غلامان سپرده غلامان نیز با بر کس
 که قدم از ظاهر شرع بیرون میگذاشت آنچنین عیو استند میکردند و کار بائی مادر شاه نیز مثل آنیکه خواستند
 شیعه را تبدیل اند مذهب سنی کنند و جمع کردن او و طلمای مثل مختلفه را و پس از ساختن ایشان از راه راده خود
 در احداث دینی جدید کردن شکست فیت که در ارتقا صریح و سبب در خاطر با تری کلی داشت که بجا
 اگر چه بدین مشهور بود و همیشه مراعات ظاهر شرع میکرد ولی نه خود را بدو نه بر دیگران سخت میکرد
 در ایام حکومت کریمخان بود که میر معصوم علی شاه از بند وستان بشیر از رفت کوید که وی از مریدان
 سید علی رضای دکنی بود چون بشیر از بند چند ی بریاد که مردم بر دور او جمعیت کرده عدد مریدان او بسی
 هزار رسید غلامی دست متوحش شدند و صورت حال او را کریمخان باو می کرد که کریمخان حکم با خرج و می نمود
 میر معصوم از شیراز بیرون آمده در ده کویدکی در حوالی اصفهان مقام گرفت و ہمیں احراج او مزید تهرت او شد
 فیاض علی را که از خلفای معتبر او بود با صفهان اپلی برایت مردم و حسنا و کی از مولفان احوال متاخرین صوفیه
 ایران می نویسد که فیاض علی از سلسله نور بخشی است که سلسله ارشاد و معروف کریمی میگردد و در اوایل حال خود
 مدعی ارشاد بود و تا اینکه میر معصوم از بند وستان آمد چون او را دید دشت ارادت بومی داده و در حرکت
 خلفای او قطع شد مولف فرمود بر بنده قاعده ازین طایفه نقل نمکند که باید معمول دارد اوّل اینکه بجز خداوند
 کس را سجده نکنند دوم احکام بغیر و ائمہ اثنا عشر را اطاعت کنند سیم همواره با وضو باشند
 و بدین سبب غضب خدا را بر خود دور دارند چهارم اوقات صلوة را مطلقاً دارند پنجم هیچ تعقیب
 مقرر بعد از نماز بخوانند ششم استعمال تنج کنند هفتم همیشه این ذکر بخواند اَللّٰهُ اَکْبَرُ
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَا اَنْتَ اَنْتَ الْقَدُّوسُ اَمَّا الْمَلٰئِكَةُ الْعَاجِی وَلٰکِنْ اَنْتَ عَفَّاءٌ اَلَدُّوْبُ
 هشتم همیشه صورت مرشد را در نظر داشته باشد که موجب تقویت در عبادات و اخلاص و ظلمات است
 نهم یکبار بر بلا مصیبت را در حمت دانند دهم از ادب و جویق و بر دیگران روانه دارند یازدهم در بر صبح و
 شام با اکتساب نام خدا و رسول و ائمہ اثنا عشر را بر پیشانی بکارند و در هر رُوبت بلال از هر ماه نام
 ماهی مقدس را بر سینه بخوانند و دوازدهم حلال خور باشند و لباس لطیف بپوشند زیرا که لطافت ظاهر مد

نظافت باطن است سیزدهم پدر و مادر او رعایت احترام دارند چهاردهم در کتمان اسرار سلسله گویند
پانزدهم در هر جا و هر وقت دل را با خدا دارند شانزدهم با همه کس برافت و مهر با بی زبست کنند و کبی از بار
رسانند و نه در پی ازار کس باشند هجدهم در هر خیرت مسلم با برائی خود و این پنج خیرت را نشود و بر هر خیرت را باشند
مؤلف مرزوب کوید این است قواعدی که فیاض علی قبل از وصول میر معصوم می آموخت مع الفقه فیاض علی خدی
طول کشید که فوت شد و مضرب او به پیشش نور علی شاه رسید که چنانکه گویند اگر چه او در آن وقت بحسب سن
جوان لاکن در امور دین پیری بود با بچله رفته رفته جمعیت میر معصوم سجدی شد که علمای اصفهان اندیشه کرده
مراتب را به باطنه و اغراق هر چه تا متر بعلی مراد خان استی نمودند و گفتند که مقتضای حمایت دین مبین و حکومت
قوم این است که تا روز است سدی مقابل سیل زنده و الحاد بسته شود بنا و علیه علی مراد خان حکم کرد تا بعضی از
اینطایفه را کوش و دماغ کنند و هر کس نیز که طریقت ایشان اختیار کند ریشش بترانند مؤلف مرزوب کوید که چند نفر
از لواط و او باش تجسس این امر برآمد و جاسوس وار با این طایفه مرادوست کرده بعد از آن خبر دادند که مریدان
میر معصوم را خدا و نور علی شاه و شتان علی شاه و سایر خلفای ویرا لایکه یعنی جبرئیل و میکائیل و غیره میدانند با بچله
سپاهیانیکه مأمور بریدن کوش و دماغ و رویش بودند چندان فرقی با این درویش و ششع نمی کردند و خود و کار با یکدیگر
میزانند یکی از مؤلفین گوید که درین مذهب بسیاری از مشرکین را با شتاب کوش و دماغ بجاک و رویش و بر دست برآورد
میزادادیت الله مستوفی یکی از اعاظم اصفهان بالاخره واسطه شده علی مراد خان مرغان فرستاد و دست از آن
کار بردارند لاکن میر معصوم علی از حرکت رنجیده خاطر گشته با نور علی شاه و جمعی کثیر از مریدان بجانب کرمان در
حرکت آمد و در کرمان نیز شیخ الاسلام از کثرت مریدان وی اندیشاک گشته میر معصوم مجبور از کرمان به سمت مشهد
رفت و چون در مشهد نیز وی را راه ندادند بطرف هرات رفت بخیمال اینکه از کابل به هندوستان رود لاکن کثرت
و شهرت وی سبب توهم پادشاه افغانستان گشته او را بر اجعت ایران مجبور نمود میر معصوم دوباره بکرمان
رفت و در آنجا شتان علی شاه یکی از مذهبین و معتبرین خلفای وی بقتل رسید یکی از کنا بان کپره که موجب قتل وی شد
این بود که مادر او ب مرزوب کوید نوحی میزد که هر کس در مجلس بود بی اختیار بگری می افتاد نور علی شاه و میر معصوم در آن اوقات
بکرمان رفته بودند که بلکه در ظل حمایت عیبات عالیات چند روز می بسلامت بگذرانند لاکن چون در آشنای راه
قبل از ورود بکرمان شاه چندی اقامت کرده بودند درین اوقات عراض بی در پی ابائی اندازید رسید
اینان را بدلتوب بایل ساخت رجوع مردم با ایشان و در کرمان شاه عرق حسد و غیرت بجهت آشنای که بفضیلت
و تقوی شهرتی تام داشت ب حرکت آورد و بجهت شارا لیه از ستم اکمه مباد و آبیاره زنده و الحاد بالا کرد و قصد کرد که
بکدفعه از تشنه کیسند ریشه کن بنیان و پرنیة ایشان شود و لهندا نور علی شاه را بحسوس ساخت و در هرج و مرجی که متر

برین مقدمه شد میر معصوم در وقتی که در میان میدان خود بنام مستحول بود بقبل رسید و بعد از آن آقا محمد علی صورت
 واقع را در کاندی نوشته بوزیر اعظم فرستاد و در آن کافه تحافت مذنب صوفیه را با قاعه بیان نموده
 و نتائج مخاطره آمیز یک بر شیوع آن مترتب بود متجمل کرده بود چون پادشاه از کیفیت استحضار یافت ویرامو
 متحسین و تصدیق ساخت لکن باین همه میدان نور علی شاه روز بروز دراز نوید بود و نه آنکه حکم شد او را با
 متابعان او اخراج بلکه بعد از چندی باز مراجعت کرد و گوید که میدان وی خواستند فتنه انگیزند و خون
 مجتهد مزبور را بریزند ولی نور علی شاه راضی باین معنی نشد و آنکه باز کرده متناهی و از آنجا موصول رفت
 اوقات میدان وی بسم و رسم شصت هزار بود و ده و ده خان مردم این بود که در حقیقت بسیار مردم معتقد وی
 بودند از آنجمله اکثری از مردم ایران بوی درینهای اظهار اراد و عقیدت میکردند و چون قاری وی گوید که در
 روز فوت او در نفرار بالی کرمان که علی الظاهر بحسن ارادت در میان میدان اعیاری داشتند بسیار
 هزار و پراچیدند و در همان روز و فتنه بخی باو عارض گشته بعد از چند ساعت لعن آخرین کشید و چون نقص کرده
 آن دو نفر را یافتند این تصور سبب این شد که کمان کرد که او را زهر دادند و فوت او بسیار فوول مؤلف مزبور
 در در فاسو هزار و دویست و یازده هجری سه ساعت از طلوع آفتاب برآده قریب مقبره یوس در
 کفر سخی موصول اتفاق افتاد باجمله چون فوت او بیکو واقع شد سبب مسموم ساختن او را آقا محمد علی مجتهد داد
 چندی بعد دو نفر از میدان نور علی شاه را گرفته در شاه بردند و شاه ایشان را کوه شاه رد آقا محمد علی فرستاد
 تا هر چه بخواد بکند و در آنجا بقبل رسید متصوفه ایران بآو قول گسیکه دعای معروف است میطلب میکشد از دولت
 تا میصد هزار کس چنین شده است لکن محال است گسیکه ای حرف را نیز صد سبب بی داشته باشد که نتواند بختی
 درست کرده باشد و احتمال هم دارد که نه تنها صوفیه بلکه سایر نیز که مصاحبت ایشان بسیار در هر منزل
 شده است مدیس در دستروده اند این قسم مردم بسیار در محفل است که این طقه بسبب معالمانی که صحبت حضرت
 با در او پیش کرده شدند زیاده شدند هر دو پیش معقول را ننهید و اند و گسیکه این طقه را خوب میدانند گویند
 که اثبات مطالب حقه علم و فقهی نمیخواهد چون این کتاب گنجین تفصیل مذاهب و آرای مختلفه دارد و لهذا نگارنده
 اوراق علی الاختصار بنکر و تابع معروفه پرداخت و بچین انطین باین مذاهب ابطایفه و طوائف بنمود بعضی
 از انصار او خلاصه قدیم صرف نظر نمود علی اعظم این سلسله باقوال ارسطو و افلاطون آشنائی نام دارند و در کتب
 معروفه ایشان نقل قول افلاطون بسیار است بعضی بر آنند که یونانیان قدیم اند حکمت و فلسفه از بلاد مشرق
 کرده اند اگر این حقیقت داشته باشد قرضشان ادا شده است اگر شرح حال و آرای میثاقورس در
 فارسی ترجمه شود بعینه شرح حال و عقاید یکی از اولیای صوفیه بخرج خواهد رفت افسانه دخول وی در اسرار

الوہیت و ہستغراق و بی در انکار و خوارق عادات و میلان خاطر کلی و بی سنجی و وضع آفتقش مریدان را
و تحمل مشائی کہ کرد و نوعی کہ فوٹش اتفاق افتاد ہمہ بدون کم و بیش شرح حال کی انذا عاظم مقصود است و از خصوص
میتوان گفت کہ نوع مشابہتی است لکیتہ ما بین درجات معارف و تجارب انسانی کہ ہر وقت مشابہت
اسباب دست و پد آثار نیز مشابہ خواهند بود اگرچہ بسیاری از باب و تفسیران مسیحی بایران رفتہ
و دوران ملکت بودہ اند لکن بچوقت این مذہب و دین مملکت ترقی نہ آشتہ است و در کوہستان
کردستان بقدر چل خانوارین مردم ہستند و معروفست کہ از ہزار و سیصد سال متجاوز است کہ در آنجا
اقامت دارند از آنکہ کہ در جلفای اصفہان سکنی دارند اگرچہ مانند زمان شاہ عباس بزرگ نیستند اما
ہنوز بر فہارہ روزگار میکند برانند و کسی مانع اجرای احکام مذہب ایشان نیست یہود و ایرانیان بشمارند
و غالباً در معرض استہزا و سخرہ سلیمین اند جمعی در شیراز و بسیاری در ہمدانند اما در بلاد عثمانی غالباً متہولند
و جمیع از مذہبات محفوظ و مصون طائفہ محسوس نیز مانند یہود مذکور و دیگرہ کہ چون جمعی در نوع رعایتی
از ایشان میشود در آنجا کہ خدائی از خود در محلہ دارند و در کنایس و ہیاکل رسوم عبادتی کہ از زمان اردشیر
باجان بانی خاندان ساسانیہ مقرر شدہ است معمول میدارند

باب بیست و سیم در بیان حکومت

ایران با ملاحظاتی چند در باب اجرای عدالت و
وضع اخذ تالیہ و بند و بست عسکری این ملک

شروع در تعریف حکومت ایران و زراعی کہ سلیمین دارند در باب آن کہ آیا حکومت حق کیست موجب
توضیح وقت است از زمان فوت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ حق ہر سلسلہ از سلاطین اسلام غالباً بر شمشیر برود
اما گاہی تدبیر اقتضای آن کردہ است کہ نام امام بر پادشاہان نہادہ اند مثل خلفای عربستان و میتوان استدلال
بالنسبہ بعضی از بزرگترین سلسلہ سلاطین اسلام را نسبت بہمنی داد کہ جمع ما بین سلطنت دنیا و دینی
کردہ بودند از زمان براقتادون خاندان عباس و دیگرہ چچ پادشاہی و ایرانیان لقب امامت نہ داشت
بعضی صاحب مسند شریعت بودند علی سلاطین صفویہ را احترامی فوق سلطنت مینمودند لکن نہ اینکه ایشان را امام
ملت دانند نہ کہ این لقب بنا بر مذہب شیخہ مخصوص است بعلی و یا ذرہ فرزندش و حال اختصاص بہ ہمدی
میدہند کہ ویرا امام آخرین و ہنوز موجود لکن غایب میدانند و در ایام غیاب وی مجتہدین ادارہ امورہ
برقرار

علی

که اطاعت و نافرمانی شان موقوف بضعف و قوت حکومت اوست سلاطین ایران در هر چه کنند خاندان خود علی الاطلاق مختارند می توانند که فرزندان خود را بحد متعی بدارند یا در حرم پرورش دهند یا چشمشان را بکنند یا با جانشان را بکشد یا برستم که میل بامصلحت ایشان اقتضا کند معمول دارند چنانچه سلاطین صفویه بعد از زمان شاه عباس بزرگ شاه زادگان را معید میداشتند و هر که رام را که میخواهند دعوی تاج و تخت کنند غالباً از دیده مایوس میساختند و پسران تازه را نیز که وارث تاج و تخت میکردند که چه معین بود لکن تا جین جلوس او بر تخت کم بود که اظهار میطلب بود و همچنین در سلسله صفویه ملاحظه طرف مادر را درین باب میکردند اگر خاطر پدر متعلق بود و پسر کنیزی می توانست صاحب داعیه شود چنانچه پسر فرزند آن که از جانب مادر نیز صاحب داعیه بودند خانواده که حال در ایران سلطنت دارد برخلاف این وضعی اختیار کرده است جمعی از فرزندان پادشاه در معظم بلاد ایران فرمان روا هستند و یکی از فرزندانش اگر چه بزرگتر نیست لکن بسبب اینکه مادرش از اکابر خاندان قاجار است بولعیدی موسوم شده و سالهاست که از حکومت و جزا مانعی که شایسته این حکانت جلیل و منصب نبیل است برخوردار است ازین معلوم میشود که قاعده مخصوصی در باب شاه زادگان ایران نیست لکن در جمیع ازمنه همیشه خانواده سلطنت علی الاطلاق دست خوش پادشاه بوده اند و هر نوع که میل بامصلحت او اقتضا کرده است با ایشان معمول داشته است حتی اینکه رعایا با خاندان پادشاه را بر ابالی سرای سلطنت پیش از اختیار روی بر خدام و ابالی در بار میدادند و در حقیقت فرزندان سلاطین ایران در تحت هیچ قاعده و قانون نیستند بهیچیکه اگر رای پادشاه بالنسبه با ایشان وضعی اقتضا کند کسی را بآنها مداخلت نیست و چون پیدایش ایشان بر شفا جوف بار است بر حفظ در معرض افوا و اہلاک اند و می توان بود که ہلاک ایشان چنانچه بسبب خطا واقع میشود بسبب صلاحیت ایشان نیز اتفاق افتد زیرا که غالب این است که کسانی که تحت سلطنت نزدیک ترند صلاحیت ایشان موجب حرکت عرق حسد صاحب تاج و تخت است و از آنچہ مرقوم شد معلوم میشود که علی حسب القانون حکم پادشاه بر جان و مال دشمنان مقهور و رعایای طاعی که از آنجمله اند قطع طرق و جمیع خانه و ادب پادشاهی و وزرا و رؤسای کشور و قواد و لشکر و جمیع خدم و حشم خود علی الاطلاق جاری است و می توانند که سیاست کنند بر یک از طبقات مزبور را بدو نرسانند و متعبد مقدمه از بر قبیل باشد لکن در سایر طبقات اگر امری قابل ملاحظه سلطان روی دهد ملاحظه شریعت و قوانین ملکی باید بشود و بعد از اقامه شود و قوای شرع سلطان حکم با جرای آن میداد بدلی شک نیست که بعضی مخالفت شرع و قانون نیز میشود لکن اینگونه امثال از روی مذرت اتفاق می افتد و چون واقع شود غالباً مہمانه این است که حفظ سلطنت یا سلطان داعی آن امر بوده ظاهر است که اگر شفا یا استغفار و استعفای

بالبیش و قانون بنویسد علمای ملت که آلات و ادوات اجرای احکام مدبب اند نمیتواند بود که محترم باشند
لاکن وضع اقتدار پادشاه بدون رجوع بوضع مملکت درست معلوم میشود ایران در حالت کمال آرامی مرد
خواهد بود و اگر او سر بطاعت ننهد اند مثل ایالاتی که در کوستان هستند و نزدیکی ایشان بناخت و
تایاج اطراف میکند و او امرای مقدر که همیشه در خیال استقلال اند و درین احوال بود که حتی مردمی که کمتر
میل بجهت و جدال داشتند چنان پیغمبر و تدبیل عادت کرده بودند که مضایقه داشتند که هر کس را که بحسب
آفاق وقت و دولت روی کند بیا و شاهی بر دارد ما برین پادشاه حبیب علی بدون رعب و استیلائی
تمام کاری از پیش نواند برد این است بحسب اینکه می بینیم سلاطینی را که نظم و قیدی ستوده اند ایران در تحت
حکومت ایشان زیاده آباد و معمور بوده است احادیث بعد از امیری که از بعد از ابدان مقولست تا سنی است
از آنکه پادشاه خود حکم بسیار میکند و جوها غالب در بار سلطنت ریخته میشود و کارهایی که مورد
فجرت ابا فیروزگستان است خود ایرایان نایه قوام دولت و باین صلاح ملت میدانند سبب این که
این قسم کار با سبب سکون و آرامی مردم طایفی و سرکش میشود و هیچ مملکت یا پادشاه بتجسس پیش از پادشاه ایران
مواظب امور نیست بلی بعضی از سلاطین صفویه عالم را در حرم نشسته و کار بر توطئه و جرمه را این مملکت است لکن این
قسم مستحبات فقط دال بر توطئه و کلیه است که امور سلطنت باید بدان پنج بگذرد و این تحسین و اطلب امور
نودن پادشاه و وضع مراقب بودن وی چنین بنیاید که هم از قدیم چنین بوده و اختلاف قطعی کرده باشد
پناه و زرا و ستوفان بکفور رفته اخبار را در مدرا بعضی رسانیده و بموجب هر یک فرمان میبایست بعد از آن پادشاه
بر بار عام میرود و غالب این است که هر روز سلام عام میشود و قریب یک ساعت و نیم طول میکشد و درین
سلام شاه زادگان و وزرا و اعیان ملک حاضر میشوند و اموریکه باید شعا با صورت گیرد و انجام میدهند جایز
و محلات و انعام داده میشود و اگر کسی مورد تواضع و سیاست باشد بقبوب وی فرمان میرود و پادشاه
از هر کس خوشدینا ناراضی باشد و بخواهد که بر مردم معلوم شود باقصای حالت بختین و سرزدن میکند بعد از شکستن
سلام بملکوت حاضر رفته یکد و ساعت با خواص و وزرای خود مصروف مدارد و بعد از آنکه صبح باین نوع گذشت
بجزم میرود و بعد از ظهر بر دربار خاص میکند و با معاونت و زرا و امرای بوقت و وقتی امور میرود و اوقات او
همیشه بر همین روی مصروف است مگر در اوقات بیماری یا در ایام سواری یا شکار حتی اینکه در راه و غیره باشند
اوقاتی که در سرای سلطنت است طریق کار گذاری معمول است چنانچه عیوان گفت که هر روز از طلوع آفتاب
تا غروب مردم از هر طبقه میتوانند پادشاه را بر سینه بنا بر این خیال است که یا شاهی که باقتضای مایه
این همه در میان رعیت باشد از حالات رعایا مستحضر نباشد و اطلاع سلطان بر احوال رعایا لابد مورث

از دیار فاه و آسایش خلق است مگر اینکه بالطبع بدخوی و کینه جوی باشد آنا از امور مستعلقه بوزیر اعظم محکم نیست که تفریق چنانکه باید شود در حقیقت کارهای وزیر موقوفست بر اعتماد و عنایت و کار مینی یا قنلی یا مخبر پادشاه عادت کارهایی که بسته بر انتظام امور مملکت و رفاه رعیت است کلیه بواسطه وزیر میگذرد و سفرهای دول خارجی را او بحضور میر و با حکام ممالک او مکاتبت و مراسلت میکند و اگر او را اختصاص و امتیاز یکی در حضرت پادشاه باشد غالباً در جمیع امور تصرف میکند حاجی ابراهیم در عهد وزارت آقا محمد خان در جمیع امور ملکیه مدایت میکرد و همه کارهای محترم با شخصه را و میکندت بعضی اوقات نیز وزیر می دیگر معین و امور محاسبات مالیه بدو محول میکند چنانچه درین اوقات میرزا شیخ صدر اعظم است و حاجی محمد حسین مباشر امور مالیه پیش ازین صاحب این منصب را امین الدوله میخواندند و حال حاجی محمد حسین را نظام الدوله لقب داده اند تعیین این مناصب مطلقاً با اختیار پادشاه است و او را چهار وزیر است که نه تنها منصب بلکه جان و مال ایشان بسته بنیابت پادشاه است و اینها همیشه در خطر و هر قدر منصب جلیل تر است خطر عظیم تر است و غالباً در و حضور پادشاه یا بجای پادشاهی شخصی یا بند و بست امور ملکی اوقات میکند مانند مردم بسیار کاروان و کارکنان باید باشد تا باینکه مناصب رفی کند عادتاً کسی را انتخاب میکنند که در کارهای بیست تر شهری سجاقت و کار مینی یافته باشد و از تدابیر ملکیه است که امیر که شرافت نسب و جلالت شان و منصب متصف باشد مسند وزارت بدهند و احتمال دارد که در ایران کم است امیری که قابل این منصب باشد لکن اگر هم یافت شود خلاف تدبیر عقل میدانند که نام و مهر پادشاه را بکسی سپارند که احتمال آن میرود که دست او بر بزرگی خود کند و عزل و تیر بسبب کثرت معاون و دیوانه ایان مشکل باشد بر خلاف عزل و نصب و زراکی که حال سم است بر سر کار می آورند و رسوائی و کشتن ایشان نیز موجب حرکتی یا آشکالی نخواهد بود اگر چه اتفاق هم افتاده است که بعضی اوقات امیری بزرگ بر مسند نشسته است لکن از قبیل استثنای قاعده کلیتاً بغیر از وزرای بزرگ نشیان و متوفیان نیز هستند که معاونت ایشان کارهای بسیار میگذرد و وفات و خروج محاکمات محول ایشان است منزلی که متوفیان در آن جمع میشوند و قرق خانه کوبند و در آنجا بجمع مالیه و خرج مملکت از قبیل وظایف و ادارات و اطلاعات و تمبریات علماء و مشایخ و سادات و فقرا و مواجب و مشایره صاحب منصبان ملکی و تسکری و قیضات سیاهیان بر تنقیح و ارسسی و رسیدگی میکنند اگر چه مکرر وزرای مملکت را ازین طبقه انتخاب میکنند ولی در ایامی که مباشر این امور ندکم است که اعتباری کمی داشته باشند و اوضاع در خانه ایران درین زمان بالنسبه بزمان سلسله صفویه تغییر کمی یافته است بعضی از سلاطین صفویه عادی بودند باینکه بیشتر اوقات را در حرم میگذرانیدند و بدین سبب زمان و حواجه سران را در موعنی در مزاج پادشاه میدادند

میتد و باید که آنچه سرایان بنیاد بر سر آن کرده اند و احکامی در امور عظمیٰ مکتب میگرد و ولی بعد از استیصال با
سلطه امرای تاجدار که بر تخت برآمدند هنوز عادات مردانه آباد چنانچه خود را تغییر داده اند و بسیار کم است که خواج
سرای پرزدن از دیوار سرای سلطنت بجهت مضروب باشند امسای جاواده ستاهی و کسالی که بنده مست رسوم و آداب
و ایام مخصوصه مثل اعیاد و جشنها و غیره محول باشند است و خدمت مخصوص بپادشاه را در روی لرزم و دخل و نظر
در حکومت نیست لکن چون ایشان در خصوص اخذ امور حضور غالباً مسطور بطریقه ستاهی واقع میشوند نوع اعتمادی پیدا
میگردد پس از روزی که اگر چه در صورت لباس حکومتی نبوده اند ولی در معنی سرخ کنی در حکومت دارند
بنیان قواعد ابالی ایران مانند سایر بلاد اسلام بر قرآن و حدیث است و در این سبب است که فقهایی شریعت
و قصات ملت کلاً نفع اند و چون سر رشته قوانین الهیه در دست طایفای ملت است شریکای ضعیف و
مساکین اند در مقابل تیرباران صدقات ظلمه لایح این طبقه را احرامی تمام است قواعد دین درین مملکت
بر دو نوع جاری است یکی از روی کسب که در جمیع ممالک اسلام جاریست و آن را شریع گویند و امسای آن بر قرآن
و حدیث است لکن از وقتی که مذهب شیعه در ایران متوجع و استقرار یافت فقهایی ملت اخباری که از فقهایی ملت
و کسانی که دشمن علی و آل رسول هستند مردود و مایه افتند اخبار این مسلمانان محکمه عدالت خرمکه شریع نموده
بود لکن در ایران محکمه دیگر هست که آنرا عرف گویند که فیصله امور در آنجا بر وفق رسوم و عادات کسب امور یک
در محکمه عرف فیصله مییابند از روی قانون مدون است بزرگ که در مسلمانان عرفی امسای که از قرآن و حدیث مستفاد
و مستنبط میشود کتابی مدون نیست و نمیتواند بود بنابراین احکام عرفیه با قضای مکار و زمان و استحاض تغییر پذیر است
پادشاه حاکم عرف است و در حقیقت عرف همان اجزای احکام پادشاهی است الا اینکه علی الظاهر در آن ملاحظه
رسوم و عادات مردم را نیز میگردانند این رسم ملائکت از ستماست که چون سلاطین ایران دین اسلام
اختیار کردند نه بخواستند و نه مایل بودند که جمیع احکام حکومت و رسوم آباد اجداد خود را بیاورند و بحراب
شریعت کنند لهذا آنچه لازم داشتند از قوانین شریع اختیار کردند و با بعضی را با رسوم حکومت خود مضافت
داده آنرا عرف نامیدند لکن اداره امور عرفیه همیشه با قضای ضعیف و قوت و میل و طبیعت سلاطین
اختلاف یافته است چنانچه در عهد شاه سلطان حسین صفوی منقول است که جمیع امور در محکمه شریع میکردند و در
زمان نادر شاه جمیع کار با حکام عرف رجوع مینمود ابالی شریع مدعی آنست که چون شریعت از جانب خداست پس
باید جمیع امور عبادی بوسیله حکام عرف فیصل شود ولی حکام عرف مشاهدات و بیعت و بیعت حکومت ثابت کرده اند
که اگر عبادی که متعلق با حکام عبادت و فرائض نکاح و طلاق و معاملات و بیعت و بیعت است باید بجهت شریع
رجوع شود و از قبیل قتل و سرقت و سایر امور عظمیٰ که بموجب احتشاش قتل و احلال حال رعیت است باید

باختصار حکام عرف انجام باید تا بعضی اوقات که مصیلت مقتضی شود امر قتل را بشروع رجوع کرده بعد از ادای
شهادت فتوی شیخ الاسلام را گرفته حکم را جاری میکنند قبل از سلطنت نادر شاه امنای شرع همه صاحب دست
و اقدار بودند و رئیس ایشان صدر الصدور که نایب امام میدانستند حکومتی تمام داشت جمیع تأملی ملت تابع
و پی بودند او خود برای تخت سکونت داشت و باختصار هوای سر ضای پادشاه قصات باطراف تاکت
معموره نامور میساخت از آنکه کسی که در آن مساجد و عماراتی که بحسب خیرات و مبرات بنا کرده بودند مالکیم
حاصل میشد و اداره این بابیه از قبیل اخذ و صرف همه موقوف و موقوف برای صدر الصدور بود
شاه عباس بزرگ خواست این منصب را موقوف کند و بنابرین چون صدر الصدور در کسی را بر جای وی
مقرر نکرد شاه صفی بنبره او چون بر تخت برآمدیم کرد که مبادا از برداشتن این منصب خسته شود
مصیلت در آن دید که منصب فرور بر اقصیم کند میان دو نفر و باین واسطه تضعیف قوت ایشان کند بنابرین
دو نفر معین کرده یکی اصد الصدور خاص یعنی مخصوص پادشاه و دیگری صدر الصدور عام یعنی بحسب
خلق نامیدند نادر شاه این منصب را موقوف کرد و چنانچه مذکور شد جمیع مالکی که بحسب خراج این طایفه معین بود
صنط کرده جز مد و معاش عساکر خود ساختند و زمینها نیکه نادر شاه گرفت از آن بعد بنوعی که باید و دوباره
در عهد بیج پادشاه باز داده نشد و غالباً دیگر امید نیکه این طایفه صاحب دولت و افتداری که وقتی داشتند
بشونه نیست چون نادر شاه این منصب را موقوف کرد و طایفه مختصری بحسب کسی که این منصب را داشت
معین بود و لقب نواب بنوز و رسل او باقی است و تا بنوز اگر چه کار و مداخلی ندارد احترام زیاد دارند
طایفه علما که ایشان را مجتهد گویند همیشه در ایران بوده اما از زمانی که منصب صدر الصدور می از میان برداشته
شد مجتهدین را آب و دیگر بر روی کار آمد تعریف حال این طایفه بخالی از اسکال نیست زیرا که مردمی هستند که نه
منصبی دارند و نه منصب قبول میکنند و نه کار مخصوص معینی دارند اما بحسب فطر فضیلت و زهد و صلاحی که در
ایشان است ابالی هر شهر که مجتهدی در آن سکنی دارد و بالطبع و الاتفاق با ایشان رجوع کرده مجتهدین را ابادی
راه نجات و حامی از ظلم بغات و طغات دانند و چنان در تعلیم و تحبیل ایشان مبالغت نمایند که جبارترین
سلاطین نیز مجبور است که در این امر متابعت خلق نموده از روی اعتقاد یا تکلف مجتهد را رعایت و احترام نمایند
و کم است که در ایران بیش از سیصد یا چهار مجتهد باشد و از جمله لوازم حرکات ایشان آنست که اظهار تعلق با سلاطین
و بیخی نکنند و مراد دست با سلطان و امنای حکومت نداشته باشند و بسیار کم است که ازین حد تجاوز کنند
و سبب نیز ظاهر است زیرا که تغییر درین حالت موجب نقصان اعتقاد مردم و تفرقه ناس مورد ثبی اعتنائی
سلطان است و دیگر امید اینکه سلطان بملاقات ایشان رود و یا اگر ایشان مجلس پادشاه روند صدر مجلس ایشان

رسد نخواهد بود و چون مجتهدی میرد دیگر باید تا در زهد و ورع و فضیلت چون او معروف باشد تا جای او گیرد
حکومت مجتهدین در حکمای شرح بسیار است قضات همواره و صورت مسائل را بر ایشان عرضه دارند و قوای
مجتهد مرد و دخا بد شد که بعضی از مجتهدی دیگر که اندکی تفصیل و تقوی مستور تر باشد لکن فائده ابالی این
از بیاطلاع همین نیست که گاه کاهی در احکام عدالت از ایشان استعانت جوید بلکه شریعت را از بعد از ایشان
بسیار صلاحاتی که در نفس انسانی صریح است پادشاه را یاد دای آن میست که در احکام ایشان کند و بسیار
که مصیبت سلطنت را درین داند که فیصله امور را بمجتهدین رجوع دارد و در وقتی که یکس را حرائف آن نیست
که بپادشاه نزدیک شود یا دستانه را جرأت آن میست که توسط مجتهدی را رد کند حال آنکه پناه گاه
مظلومان است و بعضی اوقات شهر را بواسطه وجود شخصی ازین طبقه بحسبده و معاف داشته اند و وقتی که
مؤلف ادراک در ایران بود چهار نفر از متاخرین طبقه بودند یکی قاضی علی کرمانشاهی دیگر میرزا ابوالکاسم
قمی و حاج میر محمد حسین اصفهانی حاجی سید حسین قزوینی اگر چه بحال قتل فوت شده بود لکن هنوز ذکر او در نو
احترام مذکور میشد بعد از مجتهد و احترام و اعتبار شیخ الاسلام است و در هر یک از سترهای معتبر یک شیخ الاسلام
میباشد این منصب از پادشاه میرسد و طبقه فراعمر شان و لایق محکمانت نیز برای او از دیوان مقرر است
لاکن در تعیین شیخ الاسلام استشاره با دای مردم ضرور است و غالباً شخصی را این منصب رسد که بدین
و تقوی از دیگران استیاضی داشته باشد و مکرراً تعاقب افتاده است که احترام ایشان کمتر از مجتهدان نبوده
است و مانند ایشان اظهار بی تعلقی با سبب دینوی و بی علاقه کی باب ریاست بحجت دوام حجت
خود داشته اند و هر ستر بزرگ قاضی است که در محکمت شیخ الاسلام کار میکند و جمعی از غلابای دیگر نیز بدو
مواجب یا امید از پادشاه و سترت یا بویه اظهار تقاضا و یا شعل و غلی دیگر همیشه اجزای مجلس شیخ الاسلام
در شهرهای کوچک فقط یک قاضی است و در دسات غالباً یک غلابی که چند کلمه عربی میداند و با مودت کج
و طلاق پر دخته دخل و تصرفی در اموال اموات ایشان نمیداند و حجت یا مسکی اگر ضرور شود دینویسد و فیصله
امور جزئی را در زمره میکند چون امر شکلی روی دهد رجوع بقاضی شهری که نزدیکست کنند و قاضی نیز غالباً
رجوع بکلمه شیخ الاسلام میکند و همچنین یکی از صاحب منصبان محکمه عدالت ابران مفتی است لکن اعتبار
و اقتداری که مفتی در بلاد عثمانی دارد و هیچیک ادان در ایران نیست فقط کار مفتی در ایران این است که
مطالب را بنظر صاحب عدالت میرساند و رای خود را نیز میگوید و غالباً چون مروی با فضیلت مباشر
این امر است رای او را قی میبندد و در فیصله امر رسوخنی دارد سایر طبقات را با چندان قابل تعریف
نمیشد و چون در اخل معینی و کار مقرری ندارد و مردم را نیز اقلانی با ایشان نیست غالب در معرض شتم

حاجی و مفتی در کار است که در عیال پادشاه در این محکمت است و است و است
حاکم و در دسات و در تقصیر یا بیاطلاع است و است و است

خواری و حیل و بازمیهای قصات و ملا با ای ایران را که در محترمترین این ملک نوشته اند و مسافران و فرنگستان نیز خیلی بدان بعضی از این طبقه صحبت میدارند چنانچه یکی از تجار معتبر عیوی که سالها در ایران اقامت داشت بمینویسد که اگر وضع محکمه عرف بود هیچکس از خارج مذنب نمیتوانست در ایران کار تجارتی کند بسبب اینکه تعصب ملا با ای محکمه شرع نمیکند و اگر یکگونه مردم سختی خود بر سبب چنانچه یکی از تجار مسلم و در شکست و طلبکاران وی که مسلم بودند رجوع بشرع کردند شرع حکم کرد که هیچ چیز بی طلبکاران نمیرسد بعد از آن لابد بعرف رجوع شد پس از بخت مدعا حکم شد که اموال شخص ضررور را ضبط کرده بفروش رسانند و ادای دین مردم کنند حاکم عرف پادشاه است و نواب وی و حکام ممالک و بلاد و عمال قری و قصبات و ضباط محال و کدخدایان دیات و صاحب منصبان از بر تفسیل که در سخت فرمان ایشان کار میکنند و حکام عرف در ایران همیشه بر جانی که هستند حکومت دارند لهذا بعضی اینکه قانون ملکی مانع حرکات ایشان نشود ایشان حاکم بر قانون و اجرای هر حکم بقوت حکومت است فیصله امر بتجلیل و تنکیم میشود و چون بسیار کم است که کما فیضی او قانی صرف ملاحظه نمید و شود و کنند غالباً ظلم واقع میشود اگر چه اراده آن را نداشته باشند فقط خونی که هست از کسالی است که بالادست ایشان واقع اند که مبادا مظلوم رجوع و عرض حال خود بوی کند اما حرکات حکام عرف بسته به طبیعت پادشاه عصر است و در صلاحیت و کار پستی و ظلم و تعدی حرکات پادشاه سر مشق سایرین است پس تعریف کار این قسم مردم آسانتر است از تعریف حرکات نشان کار پست ترین حکام عرف اینست که چون تعینه بد رجوع شود مطلب مدعی را می ستود و میشود و را می طلبد و اگر تعینه جزئی است حتی که خدای دبی هم می تواند که سیاست کمی کند و جرمی جزئی گیرد و اگر گناه بزرگتر باشد صورت واقع نزو ضابط محال فرستاده خواهد شد و اگر سبب ملاحظه عظم امر باشد ثنونات طرفین یا بزرگی گناه از خیر اداره ضابط نیز خارج باشد و نیز سبب کم مملکت رجوع نمیکند و حکام ممالک می توانند و رجوع امور اجرای احکام کنند که در باب کشتن زیرا که کشتن فقط حق پادشاه است که در صورتی که ابالی ملکی باغی شده یا شورش کرده باشند یا اینکه حکومت مملکت مفوض یکی از شاه زادگان باشد در سایر اوقات که کشتن کسی لزوم میباشد بحضور شرعی در باب اثبات خطای شخصی که قتل وی منطوق است بپای سخت روانه کرده فرمان پادشاهی بر قتل وی صادر خواهد شد حتی باین کار بای عرف و شرع معین نیست سبب اینکه خدی بر کار بای عرف معین نیست و این عدم متحد به مناسب مصلحت پادشاه و ارکان دولت است و اگر چه امور واقع در ملک غالباً از شرع بعرف و از عرف بشرع رجوع میشود لکن تمکات و بقایجات در معاملات و کج و طلاق باید بستمضاهای شرع نوشته شود و در محضر امنای عرف بطور مبنی بکار میرود و حاکم عرف نیز بر وقت مصلحت شخصی یا یکی اقتضا کند مثل اینکه فیصله امر بسبب نزاع یا شخصی متخلف تر از خود شود و یا اگر

یکی از ایلای سیاست که سبب دشمنی جمیع قبایل می شود در این صورت مقدمه را بطرف اولیای شریع رجوع
می کند و در امور که سیاست طلب است حاکم شریع بعد از ملاحظه نمودن وجهه اجرای حدود و سبب عهده فتوی می دهد
و فیصله مقدمه در ایران اعم از اینکه در محکمه شریع باشد یا عرف و روی می شود و علی الظاهر هر چرخ می دارد و اگر چه در
حقیقه صالح خطر بطور رستوت بکار می رود چنانچه مرسوم شد یا در شاه ایران خود در حقوق قاعده و قانون می پردازد
و بحکم شنوات یا در تناسلی جوش را قادر در ملک ارواح و صفا اموال هر یک از ارباب می دهد و همچنین بر صورت
ترغیم یافت که اگر چه یا در شاه خود را و الی علی الاطلاق می دهد لکن اجرای احکام او را حقیقی است و در جمیع امور که
حدود و سبب شریع را می کشد و یا در شاه خود معصیه یا یکی از نوآب وی فیصله آن می دهد و در رجوع عظمای شریعت
شده بپایرین قرآن احکام می دهد و قائل معاف می شود اگر صاحب مال صاحب خون را بلیست
و مصالحت باشد و عفو سارق و قائل می شود و عفو و آیه است که درین دو باب وارد شده است
آن آیه باب سرفتن صریح آیه التَّائِبُ وَالْمُتَّوِّبُ لَا يَمْلِكُ لَكَ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ بَعْدِهِمْ تِلْكَ ذُرِّيَّتُكَ الَّتِي قَبِلْتُمْ لَمْ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَةً وَتَنْتَصِرُونَ وَتَنْتَصِرُونَ
وَأَنْتُمْ أَقْصَرُ نَأْيًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَمَّا أَتَى عَلَيْكُمْ عَلَيْكُمْ الْفَضْلُ فِي الْقُلُوبِ الْحَسَنَةِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْإِنْفِ بِالْإِنْفِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَدِهِمْ شَيْءٌ قَاتِلًا بِالْمَعْرُوفِ وَإِذَا أُولَئِكَ بِالْإِنْفِ دَلِيلُ
تَحْقِيقِ مِنْ تِلْكَ وَتَحْقِيقِ مِنْ تِلْكَ دَلِيلُ قَلْبِهِ عَذَابُ أَلِيمٍ قطع به سارق اگر چه در قتل
وارد است لکن بندرت اجرای این حکم می کشد مگر در صورتی که مال سرور و خطر باشد و در حکم یا در تناسلی می رود
عقوبت سخت می شود اگر چه در تناسلی می کشد مگر در صورتی که مال سرور و خطر باشد و در حکم یا در تناسلی می رود
و اگر پس از آن قاتل شود و وجهه که به وی نامت شود قاتل را و اوارت مقول می سازد تا به رجوع که خواهد بود
سلوک کند و اوارت مقول می سازد که اگر قاتل عفو کند یا در تناسلی می سازد تا به رجوع که خواهد بود
و در ایران جاری است چند سالی پس مس که بهر اگر بر معین ابو نهر حکایت می کند که دیده نفر را دست
ورنه گسان که کشته بودند و او را و اینان اتحاص بر بود بر سر قتل مقولین رده قصاص کرده لکن چیرگی
قابل ملاحظه است این است که کار دست اطفال صغیر مقولین داده است اینان قاتلین اکتند و دستهای
کوچکستان را سخن آلوده کردند و همچنین وقتی که قتل آقا محمد خان را میخواستند سیاست رسامه خود در دنیا
شاید ادا کن که بقوات انفسه خنجر بدست بگیرد و اول خنجر بر ایشان زد و در احوال او در شاه نیز مذکور شد که برادر
نداده اش که بر حای وی هست یکی از قتل او را بر زنان حرم فرستاد و ایشان او را بر ریز زد و در احوال
صعوبه و یوان عدالت دیگر داشتند کسی را که بر آن مقرر بود و یوان یکی میامید و بهر قتل و سرفتن

فی التلای

که در پای تخت و جمیع ممالک محروسه واقع میشد باستحضار وی انجام می یافت منقول است که فضیله و حکم چهار بار مخصوص این دیوان بود یکی نخستین دندان کسی و دیگر نقصان چشم و زخمی محصنه و قتل و نابری مولفنی که این قول از وی منقول است سایر امور عرفیه و دربر جا واقع میشد در دیوان حاکم ملک فضیله می یافت و امور شرعیه و جوع پنا شرح میشد مگر اینکه جهت امتیازی بحسب ارکان مملکت و گسائی که همان دولت بودند و سفرای و دول خارج مقرر بود که مقدمات ایشان از بهر تسبیل باید در دیوان و دیوان پکی بگذرد و بهم او گوید که مدار دیوان عرف بر استمالات و رسوم مکانی بود که این دیوان تعلق بدان داشت این عادت هنوز جاری است لکن محکم دیوان یکی موجود شده است و کار این دیوان حال مخصوص پادشاه است و هر جا که یکی از فرزندان وی حاکم است از جانب پادشاه تأمور است که هر مقدمه را که سابقا در دیوان عرف دیوان پکی سیاست پیشده است بر همان پنج سیاست کند و بهم اگر شخصی موافق قانون واجب القتل باشد بمنزله رساند یکی دیگر از صاحب منصبان دیوان عدالت که در سابق بوده و هنوز هم هست شخصی است که او را وکیل الرعا یا گویند اگر چه حال ازین منصب نامی شش نیست لکن معلوم میشود که مقصود از یقین چنین شخصی هشتم بر بعد از انصاف قاعده سیاست خطا و گناه بر حسب احکام شرع در ایران و در سایر بلاد اسلام یکی است لکن احکام عرفیه بحسب اوضاع و طباع حکام مختلف میشود و بر میگردون و تا زمانه زدن و چوب زدن و خطاهای جنایی معمول است بسیار کم است که کسی را بکینج کنند مگر وقتی که بخواهند که مال مخفی خود را بر و زود کنند چشم نه تناس که سبب رسوائی ایران است و عادات کسانی در معرض این عقوبت اند که کمان میروند که هوا تحت و ناج دارند و امرای قبایل که مقصود استصال ایشان است بدون اینکه خوشتر از بریزند و چنانچه سمت نگارش یافت کاهی هم اتفاق می افتد که شهری را نامیب نامی کنند تا موجب عبرت دیگران شود علی لغاؤ قتل گناه کار در ایران به طغاب انداختن است یا بگردن زدن یا بکینج کارش را ساختن لکن بعضی اوقات نیز یا بحسب عبرت سایرین یا بحسب تشدید اتمام طور بای غریب اختراع میکنند چنانچه اندکی از محردان انگریز منقول است که در سنه هزار و هشتصد و ده عیسوی در طهران غلامی اهل خانه را که خدمت میکرد و زهر داد اگر چه جمیع جان بدر بردند بسبب اینکه زود خیز شدند و فی الفور معالجه کردند اما چون گناه بر غلام ثابت شد شاه حکم کرد تا او را در بازار بقناره زنده زنده بطوریکه قصابان با کوفتند کنند اعضای او را قطعه قطعه کردند با بجله بعضی را مصل در شکمیه دارند تا بمیرد و بعضی را بر دار زنند و بعضی اوقات شاخها و درخت را بر هم آورده ساقهای گناه کار را بر یک از شاخها بسته را بکنند و چون شاخها بقوت طبیعی میل بجایی خود از طرف مختلف نمایند شخص از هم دریده شود و کیفیت با چینه ساختن رنگان از مردم و در امتعا

مطور گشت با تامل تاریخ ایران پستانین قلیل عقومات و سیاسات که سلاطین و امرا پستانین خود کرده اند که ذکر آن فقط موجب فضیلت است زمان بسیار کم علی رؤس الانها و سیاست میرسد که وقتیکه ضرورت وقت خیلی اقتضا داشته باشد چنانچه خجندی قبل ازین در تبری روی تو سر خود را مسموم ساخت حکم شد میر غضب او را از بالای برج ملکی زیر انداخت و فی الحقیقه وضعی که عنوان در ایران دادند عالیا حقا پستانین مقتضی سیاست در آن نیست لکن بهم جهت در معرض ظلم و تعدی فغانی هستند و مکر رسته است که زمان بکجا در عفویت تبریز ویدان گرفتار گشته اند و این شهر مخصوص است زمان روزگان مکر و اتعاق افتاده است که بخمال ایکه از پول مخفی خبر دارند زمان انگلیس و عفویت کرده اند و بسیار است که اگر امیری یا وزیری را گشته اند زمان و حزان او را مانند گیزان بدیکران محسوسه اند و بعضی اوقات در دست ترین مردم چنانچه متعدد زن بزرگان را به قاطر حیان داده اند لکن این قسم فادراتعاق می افتد و دلیل پستانین برین علی این است که هیچ عفویتی نسبت مردم بزرگ بدتر ازین نیست و لهذا سیاست یکت حاواده موجب عبرت و آدای دیگران هست لکن هیچ دلیل عفویت از طبیعت را مایل نمیکند که غل گند که هم خلاف مروت هم خلاف مردی و هم خلاف عقل و الصافست و مست از همه چیز دلالت بر خرابیهای حکومت مطلق میکند یکبارگیکیان و حکام بلاد و انجباب پادشاهین میشوند و عفویت اند بود که یکبارگیکی و حاکم و دار و عهده اهل ملک و دلد باشند لکن کلا تر و کد خدای محلات در هر شهری باید ارا بل جان لد باشند بلکه بکلم لروم باید از بهترین و محترمین جان تهر باشند که چه ملی الرسم مردم در خستیار کلا تر و کد عدا اتفاق می کنند لکن رضای انسان در یقین این دو دلیل است چنانچه اگر پادشاه کلا تری یقین کند که مردم او را نخواهند عفویت اند از عهده خدمات این عقل بر آید زیرا که آن وقع و عظم شخصی در نظر مردم را که لازمند این کار است مدار و در قری و دیات نبرد یقین که خدا همین قسم است اگر کسی معین بود که اهل ده با و راضی نباشند علی الاصل انقید رنار و عه و مناقشته میشود تا ایکه سبب عزل یا استعفای او شود ملاحظه این امور از لوازم است زیرا که هیچ چیز مستر موجب رفاه رعیت نیست از ایکه رؤسا و رؤسای معتمدین را یا خود انتخاب کنند یا بر صای ایشان انتخاب شود بلی و امنست که روسای که بخت یار در عایا انتخاب شوند عفویت اند که مردم را از ظلم ظلمه حفظ و حمایت کنند بلکه بسیار میشود که خود مجبورند که آنکس ظلم سفای بیاک شوند لکن باز همان احترامی که خلق بجهت ایشان دارند و سبب انتخاب ایشان شده است نقصان پذیر نخواهد بود و بدین سبب در اجرای لوازم عاید عهده خود غالباً رفاه و آسایش و فایده و آرامش مردم را ملاحظه خواهند نمود و همچنین در بین مقام لازم است ذکر شود که در بر شهری و قریه معتبری بجماد و پلید و ران و کسبه و اهل حرفت و عیالات از هر قسم

رئیس و مقصدی دارند که دیر و واسطه اصناف خوانند و توسط وی امور صنف متعلق با و یا حاکم بلد و کار گذاران آن کم
انجام مییابد این شخص نصف اختیار میکند و پادشاه منصب میدهد و بسیار کم است که از عهده که دارد معزول
شود مگر بهم اهل صنف از وی شگایت کنند و شگایت صنف بهم بهر حرف بی با و بیجائی مقبوره و مسموع نخواهد
بود مگر اینکه خطائی برزگ کرده باشد یا امور متعلقه بصنف را عداوتی داشته باشد با جمعی از اهل صنف باشد که بعضی
کلی از اداره امور عدلیه که شامل جمیع مردم مختلطی که در مملکتی مثل ایران یافت میشود نمیتوان کرد بل ازین جهت
کارش یافت که جزئی شکر از سکنه این ملک منقسم باقسام و قبایل عدیده میشود که اصل و نشاء هر یک
با قبایل دیگر اختلاف دارد و از ترکستان و اعراب از غربستان و ایلات خود ایران که عبارتست
از کرد و لک و زند و سایر قبایل باشند ازین مملکت و جمیع طوایف مزبوره اگر چه اختلاف السند دارند لیکن
عادات و رسوم شان همه فریب بهم است غالباً در چادر زندگی میکنند و مدار عیشت شان بر کله و درمه
و شکار است و با تغییر هوایه تبدیل گشته نمیایند و خدای حکومتی که در میان خود دارند همه بهم نزدیکست و مذہب
اسلام دارند لاجرم قوانین مقرر در قرآن و مستفط از حدیث گردون میهند در آیام حقوقیه صدرالقدس در
بهر ایل معتبری یک قاضی معین میکرد و امیر قبیلہ غالب بدون حکم قاضی کاری نمی کرد و نادر شاه چون
منصب صدرالقدس و رابرداشت این قاعده را تغییر داد و در این اوقات فقط در بهرائی علانی است
که با موز نکاح و طلاق میرود و اطفال را نام میهند و طعن و تکلیف نیست میکند اگر امر مهمی روی دهد که
احتیاج بحکمہ سریع شود بقاضی یا شیخ الاسلام هر شهری که نزدیکتر باشد رجوع میکنند قاعده عرفیه
ایلات با سایر مردم ایران اختلاف کفلی دارد چنانکه میوان گفت در حقیقت قواعدی جداگانه دارند
بغیر از امرای ایل شخصی هستند که بر سر هر طایفه مقررند و ایشان را رئیس سفید خوانند و این اشخاص
غالباً نزدیک یا دور با امیر قبیلہ قرابت دارند و وی منصب بوراشت دارند در آیام آرامی مملکت
میرود که خدا و کائنات مقررند و در اوقات جنگ بمیرود سلطان و سر بنک سپاه و چون سر کرده ایل در
ایل نباشد یکی ازین اشخاص را به نیابت خود معین کند و کسی را که نیابت خود بر سر قوم میکند از بقدر حاکم
شهری که بر رعیت تسلط داشته باشد در میان قوم صاحب اختیار است اگر چه بکجبت ایلیاتی است
و آن شکوہ حشمت حکومت را ندارد و اما بحسب دیگر مقدر تر است زیرا که اجرای احکام بر وضع سپاهیکران
است لکن کلیه امرای قبایل و رئیس سفیدان طوایف همیشه ملاحظه و رعایت مردم ایلات را میکنند
اگر چه باین قاعده نیز استثنائی هست زیرا که بعضی از امرایم هستند که در حین اقتدار ظالم و ستمگانه
تعریف احکام عدالت عرفیه را بنطبقه خالی از اشکالی نیست امور عادی را امیر طایفه یا نائب او مثل حکام

عرف نه فریاده میکنند و اگر شخصی متخاصم با یکی از طرفین باشد ریش میفشان مجلسی کرده و بعد از صحبت و محض تمام امر را انجام میدهند بر کسی که از خانواده باشد میتواند که هر وقت امری اقتضا کند این مجلس را بخواهد و قبول کردن آن را ملزم دانند و انانی مردم قبیله این حق را ندارند لکن بسیاری از اوقات این قوم یا نایب او صحبت خوش آمد مردم حکم مجمع این مجلس میدهد بر اگر هر کس که از این مجلس صدور یا بد قبیله از این عدل و مروت داند اجزای مجلس برزور اشخاص معین میکنند اگر نزاع در باب رهن باشد زمین داران معتبر جمع میشوند و اگر در باب قرض باشد امیر و ریش میفشان و دوستان طرفین یعنی داین و دیون اجتماع میکنند در صورت قتل قارب قاتل و مقتول بحضور مجلس میروند و اگر هر دو طرف از همان قبیله باشند داخل مجلس میشوند و قاضی طایفه عادل یکی از اجزای مجلس است و هر وقت اقتضا کند میان مسلمة شرعی میکنند مقصود از انقضا و این مجلس تعدیل منازعه مابین طرفین است و همین جای که وضع آن صحبت اصلاح مابین قبیله شده است چنانچه تقریباً هشت سال قبل یکی از امرای بزرگ قاجار بجای منسوب شده یاد شاه به قاعده ایلیاتی قاجاری یعنی مجلس کرده بدلیل گناه و برائت بکشد و مجلس حکم معقوبت وی نمود و لکن اگر امری در مجلس اصلاح پذیر باشد بقوایین معموله رجوع نکنند و در میان ایلیات چنانچه مابین ایالی شهرستان هم است که اگر شخصی دیون بنادای قروض خود را بکند پس از قوای قاضی یا قاضی معین میشود که بعد از انقضا آن از غده قروض مزبوره برآید و الا جمیع اموال او را گرفته و در میان طلبکاران بالسویه قسمت کنند و قاتل را چون گناه و بی گناهی مقتول مزبوره بسیار ندان چنانچه خواهد ارکشتن و بجهیدن و دبت گرفتن با وی معمول دارد که آنرا دارث مقتول هنوز بن دوازده رسیده باشد که درین صورت حکم را تا جرمی اندازند تا اینکه دارث بدین بن برسد و همین بهانه بود که شاه عباس بزرگ متمسک شده شخصی را که کشتن پسر بزرگ خود صفتی برزا اغوا کرده بود ارکشته شدن نجات داد و دیت خون چنانچه در قرآن وارد است صد ستر و سحر بر رفته مؤمن است لکن این آیه را نیز مثل سایر آیات قرآن با سخا و مختلفه معنی کرده اند و بقدری که از قواعد معموله در ایران بترکان فهمید این است که قاعده مفرز بجهت یقین واحد دیت نیست بلکه موقوفست بقدرت یکی از طرفین در دادن و دیگری در گرفتن و همچنین ثمان و مکنات قاتل یا مقتول را نیز دران مدلیتی تمام است چنانچه بعضی مبالغه کرانند بجهت خون یکی از امرانی قابل داده شده است فقط برای این که نایره عداوت قبیله انظافا باید غالب مطمح نظر مجلس وقتی که منعقد میشود اصلاح مابین ورنه مقتول یا قاتل است علی الخصوص وقتی که طرفین هر کدام از قبیله علی حده باشند بجهت اینکه اگر کسی از اسباب امر درین مجلس انجام نیابد و قاتل در معرض انقضا نیاید ورنه و قارب مقتول آرد وی انتقام نگرفته اند خود را شرمند و نیکو میسازند و در مواردیکه ورنه

مقتول قاور بر اجرای حکم عدل نیستند متصل مرصده وقت و منظر فرصت اند تا قابو یافته انتقام خویش بگیرند درین صورت همیشه مجرکست و کشتار بیشتر و عداوت زیاده تر شده است چنانچه سالها میگذرد و قطع آن نمی شود این قسم نزاع بیشتر و رایام اعتناش ملکست است چنانچه یکی از امار که در سرهوای سلطنت دارد و حجت عقویت کار خود قبیل را که با قبیل دیگر عداوتی دارد مذاکت دست خود میازد و ازین قبیل راعما بسیار است و یکی از کتب فارسی که در نزد نگارنده و اوراق موجود است مذکور است که در زمان شاه سلطان حسین قاسم خان شهنشاهی افغان حاکم رشت را که دارالملکت کیلان است کشت آقا جمال سپر افغان کال کریم خان پسر قاسم خان را بخون بدرکشت آقا رفیع برادر قاسم خان آقا جمال را بخون برادر زاده کشت هدایت خان سپر آقا جمال آقا رفیع را با پنج برادر و برادر زاده کشت از خانواده شعی فقط آقا علی نام طفل کوچکی از قاسم خان باقی ماند هدایت خان بجهت اینکه بخواست شفقتی امارانجهت بداد و ایتان نیز اطاعت دیگری را میگرداند لابد شد که آقا علی را هم در خودی ببرند یکی ایشان مقرر کنند آقا علی بدین وسیله از چنگت هدایت خان بدر رفت و چون بشمار زده سالگی رسید از آقا محمد خان پسر جسته با عانت دی هدایت خان را گرفته هلاک ساخت و دو پسرانش حسیقلی خان و فتحعلی خان را نزد آقا محمد خان فرستاد چون نوبت سلطنت بر فتحعلی شاه رسید فوجی بر حسیقلی خان داد که رفته کیلان را که ملک موروث او بود و چنگت آقا حسیقلی خان دو نفر از مردم خود را حکم کرد تا در جنگی که گذرگاه آقا علی بود مخفی شده و در وقتی که وی از راهی که نزدیک آن جنگ بود میگذشت او را کشتند آقا رب او را نیز صورت مستحکم تره بخبره لنگران کشته خود را بجای مصطفی خان طالش کشیدند فتحعلی شاه فرمان داد تا ایشان دو باره بر سر املاک خود در شفت رفته و رامن و امان زندگی کنند و مرصده این معنی قرآنی نیز بر کرده فرستاد و لهذا ایشان شفت رفته شب و روز در پی فرصت بودند تا انتقام از حسیقلی خان کشند تا بالاخره یکی از برادران آقا علی او را در راه بغیر سبیل کوه تلکانت اندپای در آورد و بعد ازین بقضیل مولف فرمود میگوید که هنوز مردی با غیرت از نسل هدایت خان ظاهر نشده است لکن حسیقلی خان مقتول طفلی خود دارد و اگر این پسر لایق خانواده خود و بشو و بلا شک انتقام پدر خود ابر کشید انستی درویش این تاریخ نوشته شده است که مقدارن هزار و هشتصد و ده عیسوی است بعد از هفتاد و سال است که این نزاع و درویش قبیله شعی و رشتی قایم است مع الحیدث و بسیار است مقتول جمیع مایکانت قاتل از اسباب و دو اب متفر می شود بلکه یکی از یاده از زمان منسوب نزدیک وی را بشرطی برای خود و اقا ذب خود میگرد و بدون اینکه بیشتر با با کاین بد بدو این قسم اصلاح را از سایر اقسام بهتر دانند زیرا که رشته قرابت پیدا شده بعد از آن دشمنی از میان برداشته خواهد شد قبایل ایران در معاف کردن خون و ضعیفای مختلف دارند بعضی که مطلقا راضی بکشتن نمی شوند و فخر دارند برین میدانند که خون را با خون بشویند لکن این عمومی ندارد و اگر شخصی قاتل کسی باشد و بخوابد که

و در نه مقبول از و کند و در رسم است که تشریف باطن بسیار بکردن انداخته زود است مقبول میرود و از او طلب
 - قصاص میکند اگر چه قواعد مردمی و مردمی همیشه اتفاق میکنند که از چنین شخصی بگذرد لکن بسیار نادر است که کسی
 باین اقدام کند حتی اینکه درین باب فرمان امر او پیش معینان خود را نیز میخواند زیرا که اینگونه حرکت را
 دولت و علامت بیکبری و نامردی میدانند و چون شخصی از ایلایات صحرائین یا از فقرای سکنه شهر و بلد
 خودی کند و دیت بر او لازم آید و او از عهد نتواند بر آید رسم این است که غل آهین بزرگی بر گردن وی بکنند
 و او را باین قسم کبانی و امیله انداخته تا مبلغ امور به جمع واداشد و این قسم انجیع اقسام کد با بیشتر زحمت
 میدهند زمانی محضه یا زمانای مطلق در ایلایات ایران بسیار کم اتفاق می افتد و اگر هم اتفاق افتد غالب
 این است که اقامت بزرگن شخصانی را بقتل میرسانند نوع مخالفتی که در وضع مردمکی ایلایانست قبول اینگونه
 حرکت میکنند زیرا که رواج آن بجز نفاذ کلی خواهد شد لاجرم بنا بر عادت بدون جراتی تحت در عفت
 زنان رخنه نخواهد شد و اغلب این است که هرگاه کشف و نامش شود که این عمل صدور یافته است
 طرفین در معرض هلاک و بوارند و گنده که خطا بر وی خود کرده اس مورد تحسین و آفرین است چنانچه کار زی
 ادرا و قتی ایکی از امرای قبایل سوال کرد در باب زنی که زای او ثابت شود گفت پدر یا متوهر یا میسران او را خواهد
 کشت اگر یکی از امرای قبایل و قتی بالنسبه سلطان یا حکومت جیانی اندیند بدست یا دشا و اعدا یا دشا یا
 از ایلایان دیا بقتل رساند و جز این هرگاه بی ار وی سر زنند او را رجوع بدد یا بر سرع کنند یا بمقتضای حکم مترعیت
 با وی عمل شود و بسیار است که اگر شخصی از ایلایات در خدمت پادشاه باشد و بجهتی قتلش لازم شود پادشاه او را
 برادر یا قریبه میفرستد و او آن شخص را بقتل میرساند یا بجله جمیع وقایع مزبور که کاشف از این است که بسیار
 احکام عدالت ایلایات بر عادت و رسم وی است که نسبت الماخذ و رای عادات و رسوم اهالی و سکنه
 بلدان و فرمی است و بسبب وضع زندگی و اتفاقی که دارند بقدر طبقات دیگر و عایاد معرض ظلم و عدوان
 نیستند داخله سلطان بالنسبه با امور داخله ایلایات اعتباری ندارد و حیوان گفت که علی لاتصال در
 تغییر و تزلزل است بر ایلایانیکه حکم حوادث اقتضای دارد و آنچه بخواد میکند و در بیان مقبوله اگر بوضع
 دیگر اتفاق افتاده باشد اندک خلاف خواهد شد و عادت سبب طینان میشود بنا بر قواعد و رسوم اصلیه
 قبایل بر ایل باید در سخت اداره امیر خود باشد مقصود اویلیای دولت نیز همیشه این است که او را الت دست
 خود کنند لکن باین همه رسوم و مقبوله در جمیع حالات در امر جز مردم خود بجدی است که بجز کسانیکه دیده اند
 و در تامل در این گونه امور عادی بوده اند و دیگری اعتقاد میخواند که چنانچه صاحب تاریخ امرای خراسان بعد از
 شرح حال جعفر خان جاکم میثا بود که حال در طهران در حبس است میفرمید که قبیله باب است اگر چه با ایشان در محال

رفت و مرآت سلوک می شود هنوز میل بر اجابت امیر خود جعفر خان دارند و با وجود ظلم و تعدی که در ایام حکومت خود با ایشان کرده است بهر قدر توانسته و دست رس داشته اند در تقویت و تدوین مساعی بوده و هستند قبایل بختیاری و فیلی در کوهستانی که از صفهان گرفته تا شوشتر و انوشتر تا قریب کرمانشاه میرو و سکنی دارند بختیاری و بعضی قبایل دیگر را میتوان گفت که مرکز کلی در تحت اطاعت سلاطین ایران بنوده اند در معادل جبال منیع تا هنوز بر عادات و رسوم خود روزگار میگذرانند و در اداره امور داخله چندان استانی بر حکام و اعیان حکومت ندارد بدلی بجهت اینکه از اراضی حصه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته باشند قدری سرباز و قلیلی مالیه میدهند و امنای دولت نیز آنچه توانسته اند ترغیب این طایفه در سکنا و در آن اراضی کرده اند یکی بجهت این که ایشان را در حصه دو قاعده و قانون ملکی داشته باشند و بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی سکنی گزیدند بر و ایام لابد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تازشان بود بمعاشرت بر آیند و از معاشرت نیز هیچ بمعاشرت و مسامحت گرانند و امیضورت مانع تعدی و تجاوز ایشان خواهد شد قبایل اعراب که در سواحل و جزایر خلیج فارس متقام دارند هم بر رسوم آباد اجداد خود باقی اند و اطاعت ایشان موقوف بضعف و قوت حکومت در آن ارضیات قبایلی که در آن ایران سکنی دارند و قتی که ملکت آرامت میتوان گفت که رنجیت ایرانند لکن کم و قتی است که احکام کار گذاران دولت بر جزایر بحر عجم جاری باشد چنانچه حال میتوان گفت که جمیع جزایر این بحر تحت حکومت ایران خارجند جزیره خارک فقط جا نیست که قدری از عساکر ایرانی در آن هستند اگر چه سلطان خود پادشاه علی الاتحاق همه جزایر میداند و در ایران رسم است که اعیان ملکات و امرای قبایل که از پایتخت دورند بعضی از خانواده خود را در دربار پادشاه میگذارند که علامت صداقت و دولت خواهی است و ایشان را گردی گویند اگر چه همیشه مراقب این هستند که رو میا نکر نیند لکن قید چوبی از برای ایشان نیست مگر در قتی که گمان خیانت در حق شخصی که گردنی داده است بر و و اگر چه در بعضی اوقات که بی پروه طغیان و سرکشی کنند و دیار را بغیر رسانند لکن بندرت اینگونه اتفاقات می افتد و بدین سبب بسیاری بر جاده اطاعت مستقیم اند و بهین سبب اگر امیری قدرت داشته باشد حتی المعه و رتن باین امور مینهد و چون راضی شود که سپهر بزرگت یا یکی از خانواده خود را بهر بارشاهی بگذار و علامت کلی اطاعت و انقیاد وی میداند وضع و حالات امرای خراجگذاران سابقا سمیت گذارش یافت این طایفه اگر چه هر کس را که بساعت بخت پرستند برتری نشینند کردن مینهند اما اگر بخواجه که مدخله در امور داخله ملک ایشان نماید سرباز میزنند و الی کر حبان که درین اواخر ملکش جز مالکیت روسیه گشت سالهای

نسیار در کمال جراحت که از ایران بود و دانی که درستان باصور بر رسوم آما و احاد و جوین و بد کی میکید و در حقد
ممالک مورد توجده و سلطنتی علی التام و الاستقلال دارد و قاعده حکومت او کلمه مسل قواعد حکومت است
در سایر بلاد ایران اما اینکه احکام شخصییه او سبب چم در سلطان محدود است و مصلحت بتر اقتصای آن دارد که
سبب احکام قواعد امارت خود و مطابق و داد و دو و نحوای یا دساره متوسل و متمسک شود و سترهای بسیار در
کردستان است ولی بسیار کم است که ایالات کرد و در شهرهای یا قریه محضری مقام گیرند یا اینکه در حقیقت جمعیتی
کند که برای جبهت غالب است که نه تنهایی در روزگار میگذرانند و اعظم آنکه در حایه یا در چادر ماستیگای
مثلاً در حایه یا در جمع می شود که گیر بر برهنس سج بد کی گسدا پس عادت و در کردستان یا سبب و صبح کلی
یا بجهت نقصی که در حظه رسوم بدیده خود دارد و در هر حال مانع جمع جات رنی و اصلاح حال انسان است چایچه
در ماستیم سق کادس یا بخت سکینه این ملک از دو سر از سال سیس یا سخال بر یک قرار نماده اید و تغییر
سما لسان اید یا فیه ما انکه در عهد اوسه روان در ایران آفتاب دانستن و طلوعی و در تحت طلع اعرب
در و مارد کسب علوم و ادبی بود و این طایفه مداین و بعدا که درین دو عصر ارام الیاد عالم بود و در قریب
خواری مقام داشتند و ان همه اقلی میگردید و در عمرتی گرفتند حقیقت این است که کرد و استی را که نمودی
من بر روی و مار و بخت نمود و حقیر فتمرد را که جیس و استن لالیا بر در استی از من دست خوش ظلم در نوا
ظلمه بسیار و ولید آرا دی واجالت را در میان کوههای لی آب و کاه و حج ممداد و در متاعب و دشانی
که لایه اینکو به حالت و آبادی جوین ممدایت صا رسل محقر و دین حامی بخت میب اگر در سکو به مردم
بر کر شریعت را بر سر و سوجی بدیاد موده است و لیلی حیت را که مرکز در دین و در دشت تانی داشتند اید و
اگر چه حال متدین بدین اسلام اید ولی بد چندان حری از اصول و نه جیدان اعلانی لغرض این مذہب دارد
در صحیح که سهر خاتم السین اردلان است و بعضی سترهای دیگر مساجد و اماها هستند و قواعد سر عیہ عالمنا ممد بسیار
لا دایران لمخوطه و اختلاف اصلی که با سایر اطراف این ملک دارد این است که عینر سکینه کردستان بد
امل سبب دارد و در سایرین در اصول و فروع متابعت این طقه نمکند و در قبایل صحراستین و انالی دما
و قری حدان اعلانی ماین جیره یا بخت مورد بر رسوم و عاداتی که از یدران و یا کالان جوین دیده اید باقی
و امرای جوین را سوجی مانع اید و امر از هر در حامت و رعایت حالات ایسان حی الامکان سعی نمود و دارند
در شش هزار و نه مصلد و ده عسوی مؤلف کتاب در وی که آرا را حقه میگویند و سبب و حج میل از صحه
مسامحت داشت و دارند هما بدی که از احاط و الی معین سده بود و در ضمن صحبت گفت که خوانی از
ابلی سر که در و یدر و در اکتسب من کفتم نقش او را خواهد گشت هما بدار گفت کخا میگویم این طور ماست

اندیشد خلاف ندید میداند زیرا که عقل و مقدر ترین سلاطین ایران همیشه رعایت حقوق امر و ابالی این
 مملکت بوده اند و دلیل بر این مطلب میتوان ذکر کرد که این صورت را که اگر چه بعضی از حکام ایشان دعوی بسبب
 سیادت میکنند هرگز بطور قوام و دوام حکومت اعراب و سلاطین از آنکس و بدین برکت و وسیع بایک قدرت
 طریق جمع مالیه ایران چنان با اداره احکام عدلیه این مملکت آسوده و مرتط است که نمیتوان باب جدا گانه در
 او بعضی اوقات صاحب دیوان عدالت و محصل مالیات یکفر است و لهذا صدمت و راحت و زنا
 و بر بستی حال مردم بسبب وضع طبیعی آن شخص خواهد بود مالیه معین ایران که حال معادل سده ملین استرلینگ است
 کلیه از محصول املاک خالصه و دار بانی و مال التجاره از هر قبیل حاصل میشود و فلان نانوشتا زمین بسیار بخت
 مدد معاش علمای ملت مقر بود و همچنین ورامند و ایام دولت صفویه که ایران آرامی تمام و است زمین و
 املاک شخصی نیز اند و یاد یافت لکن نادر شاه چنانچه بهمت که راست یافت موقوفات و زمینهای که بجهت
 مدد معاش طلبا بود ضبط کرد و در تقییری که بعد از وی روی داد و خانواده های معتبر ایران غالباً در معرض دیوار
 و هلاکت در آمده املاک و اموال ایشان در تصرف کارگذاران سلطنت آمدند و قلی از اراضی متعلقه بعلومای
 ملت را در کرد و بدین اوقات اغلب از باب عایم و ظایف دارد و بدین سبب در بر صلی از اصلاح
 مملکت مبلغی بجهت و ظایف قضات محکم سریع و تغییر مساعد و مدد از اصلاح آثار و متعاضد مذمتیه از مالیه
 وضع میکنند اسالی که بتوان از وی تحقیق انگشت وضع و ظایف مدد معاش از باب عایم مود نزد موالف
 موجود است محمد بن غالباً یاد زمینی که داند یا از جهات دیگر متعلقه بخود و در کار میکند از سببلی اگر مملکت
 و قلی در جایگاه ایشان هستند یا تند با ایشان تحول میشود و بیت نمادان بیشتر واجب دارد لکن بسیار مردم محترم نیز
 هستند که مدون و طبعه و مشرعی این کار میکنند شیخ الاسلام و قاضی و غیره هر یکت موجب و متاخر و معین
 دارند در اصفهان جرح ایگونه استماع سالی ده هزار تومان طلبه داده است مواجب شیخ الاسلام شهرزادی و
 هزار تومان است املاک خالصه را در هر جا هست و باقی با سبج را رعایت میکنند بطوریکه مناسب سال اربع است
 گوید که این هزار تومان و بیشتر و آن عادل است و شک نیست که خیلی قدیم است اول حاصل را که هنوز زیاده
 تخمین میکنند و شخصی مخصوص بجهت این کار معین است پس از تخمین و تعیین حکم اگر از طرف دیوان است بر می
 میدارند و در میکنند و بعد ده یک آنرو وضع میکنند بجهت کسی که در و حرم میکنند و امتصاصی که نخواست
 را کوبیده که بر دارد و از جدا میسازند و آنچه باقی ماند با بین ذراع و پادشاه با تسویه قیمت شود بعضی نوشته اند
 که در بعضی جا با ذراع دولت حاصل پادشاه میدهند و سیسهای از بانی از وی آب مالیه میدهند مثل
 ای که اگر آب معین از وی داشته باشد بعد از وضع تخم و حصه معین بجهت در و نده و کونده از ده دو

چندین
 زمین

و اگر زفتات که ریز باشد از ده یک و نیم و اگر از چاه و تالاب آب دهند از ده نیم حاصل از یک کسوت دهند
 زمینهای خالصه را که زراعت آنها فقط بسته باب بدان است بزراعت میدهند و آنچه لازم تر عیب است معلوم
 میدارند اگر تخم از زراعت باشد و یک از حاصل بدیوان میدهند و یکی از سایل ده و نوشته است در این صورت
 احتمال دارد که تخم از دیوان باشد این قسم زراعت بعضی اوقات خوب حاصل میدهد لکن بسیار هم اتفاق می افتد
 که بیج بیست نیاید و این قسم زمین اگر اربابی باشد بسیار کم است که زراعت شود و اگر زراعت شود و حاصل بد
 بیاید مالک ده نیم بدیوان باید بدد آنچه مذکور شد در باب محصولات صیفی است اما در محمول شتوی فقط پنج
 بر قاعده مزبوره زراعت میشود و هر چیز دیگر که درین موسم کاشته میشود تخم از رعیت است و چون حاصل بدست آید
 ثلث آن حق دیوان است و در زمینهای اربابی ده و نیم از حاصل شتوی بدیوان میدهند اختلاف اوقات
 زراعت نیز هست بسبب اختلاف آب ویه خاک و در عروق و آذر و بایجان و بعضی ارضیات فارس حاصل می
 از ادواخروج از آب و میگرداند و تا آخر سرطان تمام میشود و تا در اطراف که میر مثل شوش و خوزستان و سیستان
 خیلی د و در میکاردند و قاعده مزبوره فوق را میتوان گفت قواعد کلیه است که مالیه اراضی در بسیاری از ممالک ایران
 بدان و تیره جمع میشود و در بعضی اطراف شاید که رسوم ملکی و قاعده مخصوصه موجب اختلاف مال دیوان شود لکن نه
 چندان که قابل ذکر باشد قرار و سند و بستی مابین صاحبان ملک و زارعین اراضی و کما شکان دیوان تعیین است
 و بر هر طرف معلوم زراعت و از باب الماکت غالباً مال دیوان را جصل میدهند و درین باب نیز رعایت استمالا
 و رسوم در فاه و قدرت زراعت میشود و در بعضی اوقات که مردمش فقیرند بیشتر ملکه همه مالیه را جصل میدهند
 و چون مقدور رعیت زیاده باشد غالباً دادن وجه نقد را ترجیح میدهند زیرا که در اوایل آن صحت محققان
 مالیه کمتر است اما بنا بر قاعده مقرر در رعیت باید مال دیوان را نصف نقد و نصف جصل بدد و بعضی از کتب
 مصدور است که متقابل هر یکدیگر مان نقد معادل کچر و اجنسل است ازین معلوم میشود که قیمت کچر و از غله کلیه آن است
 لکن درین اوخر دیوان بر ضروری کیومان و نیم تا دو تومان بهم از رعیت گرفته است واضح است که قواعده
 مزبوره که بحسب اراضی است مطلقاً سایل زمینهای که خیلی حاصل خیز است و باغات اطراف شهر باخوابد بود
 ایامیکه ملکات را عشا ش و احتمالاً نموده است تحقیق می پست که در بعضی از اراضی اطراف اصفهان از بهر جری پیش
 از سی کردن عاید میشده است لکن این قسم زمین باید زمین باغ باشد یا زمینیکه بحسب زراعت جزیره
 بوده است زیرا که خر بوز در اطراف اصفهان زیاده و میکارد زمینهای لم یزوع و بیار را هر کس از دیوان بخواند
 بحسب اینکه باغی بسیار یا غاری در آن بنا کند بدون مضایقت میدهند و کاغذ قرار نامه میدهند که پشت در
 پشت پیران عمل شود و باین طور که مالیه جزئی که از بابت زمین بدهند و بر اشتجار میوه دارند نیز اگر در آن زمین بروید

و باید در حسب سن و دخت و تفاوت میوه نیز مالیه مقرر است اما مال دیوان بر میوه زیاد نیست بلکه خیلی کم است و باید
 بار در رعیت نمی شود و الا با این و خود و ارزانی می رسد در سینه نزار و به قصد عیسوی که مؤلف اوراق در شیراز بنوی
 یکی از مال آن ملک که مردی زکی و باخبر و تفصیل مال دیوان است بر میوه و دار و زمین نوع نقل کرد که ناک را اگر کار پیا
 باشد یعنی آب مقرر داشته باشد و درختی سست و نزار و اگر بخش باشد یعنی اگر آب معین داشته باشد پنج و نیا یک کثیر
 سیب و کلابی و مغنا لو و امثال آن را درختی سیب و نیا و درختی صد و نیا و سیب یک درخت و نیا و درختی سیب
 ایران همیشه اقتضای این کرده است که زمینهای قابل زراعت را مواعیدی حسیلی مناسب با ایالات احداث
 دهند و اینطایفه نیز با فوق آنچه ضروریات مصارفشان اقتضای کند زراعت نمی کنند صحراهای وسیع و چمنهای
 خصب که برای یلایق و قشاق ایشان مقرر شده است اگر چه بیکجای حرامی حقوق خدمات لشکری ایشان
 ملحوظ می شود ولی جنی مال دیوانی از مرغان و آب بر حسب کشت میگیرد و این مالیه باستقواب سر کرده ایل و کجاشما
 می جمع می شود بلی همیشه بر یک قرار نیست ولی هر کرم زیاد نیست بجم شخصی که در حقوق بوی اشارت رفت
 تفصیل این مالیه را در شیراز و اطراف آن بدین نوع ذکر می کند که گاو سینه و سید و نیا و خرد و سیب و نیا
 و دیوانی که برای کره که رفتن است نزار و نیا و ستر سید و نیا و کو سید و سید و نیا و سالیان و دیوان سید و نیا
 یک نزار و نیا معین ایران حاصل می شود و از گرایه زمین خانها و حاکما و کار و امرا با و دو کاکین و آسیا با و کار
 خانها اعم از اینکه قماش باشد یا کار حایه تیشه کری و دماخی و آهن کری و کوره کری و امثال آن و کرک مال التجار
 خارجی و داخله بعضی ازین مالیه را از انقضای خاندان صفویه و زنده تیه تا بحال خیلی زیاد شده است زیرا که در احوالی
 که بعد از زوال هر یک ازین دو خانواده و روی داد بسیار املاک که متعلق باشخاص بود و به صرف دیوان آمد در
 شهرهای معتبر جمع کو چنانکه در اتمام سابق مال مردم بود حال در قبضه حکومت است و بر جای بکرایه میدهند و مالیه
 ناخودا از دو کاکین مبلغی خطیر می شود اگر دکان ملک دیوان باشد کرایه به نسبت فایده که از آن حاصل می شود مقرر است
 و اگر از رعیت است سالیانه آمد آن را تخمین کرده ده و دو دیوان میگیرد و این قسم مالیه را که از کرایه زمین
 و دو کاکین در ستر با و از ایالات و احکامات میگیرد در سرساری و خانه تساری میگویند و در احوال رعایت حال
 اتحاض میشود بلکه بهر نوع قاعده کرایه مقرر شده است باید بدید با بحکام قواعدی که فهای مالیه معین ایران
 برانست همه موافق عدل و انصاف است و نوعی بر رعیت و دیوان معلوم است که در احوال آن نه ظلم و نه
 استکالی مترتب میشود لکن سلاطین ایران هرگز باین قدر مالیه قناعت کرده اند و با انواع و اسرار دیگر رعیت را
 در معرض ظلم و تعدی آورده بهر اسمی از ایشان گرفته اند از جمله استیشکی و میثکیس را هم میتوان برداشت
 کرد و ادویه و اتفاقیه و شکیهای عادی بهر تعارفاتی است که هر ساله در عید نور و حکام بلاد و اطراف و امرای قبا

وزرا و سایر صاحب منصبان بزرگ با و شاه میکنند و این پیشکشها بآلینه منصب و کنت اشخاص مختلف میشود و آنچه از بهترین استعدافیه که در ملک یافت میشود برسم پیشکش میفرستند بعضی اوقات مبلغی خفیه و وجه نقد پیشکش میکنند و این قسم پیشکش از سایر اقسام بزرگ پادشاه سازگار تر است هر صاحب منصب بزرگی از روی لزوم باید بر ساله این پیشکش را بدد که فی الحقیقه جزء مالیه محسوب است و بنا برین بالاخره حمل بر نفع دارد باب حرف و صنایع میشود مقدار مبلغ درین موارد موقوف برسم است کمتر و او را سبب زوال منصب و زیاده کردن آن موجب از دیاد جا و غرقت خراج امرای خراجدار نیز در همین موسم یعنی در ایام نوروز بدر بار پادشاه میرسد میتوان گفت که این نیز از قسم پیشکشهای اقل سال است گویند که مبلغ این پیشکشها تقریباً دو حسن جمیع مالیه تمام مملکت میشود و چون میدانم که یکی از حکام هم از چند سال هرگز از سالی صد هزار تومان کمتر پیشکش کرده است باید این صورت حقیقت داشته باشد یکی از صاحبان انگریز موریر صاحب که در ایام نوروز هزار و هشتصد و هشت عیسوی حضور داشته و پیشکشها را دیده است میگوید که پیشکش حاج محمد حسین خان بچاه پنج فاطره بود که بار هر یک هزار تومان نقد و بر هر یک شال کشمیری در فاقیت نفاست بود حاجی محمد حسین خان مردی بغایت محترم و معتمد المملکت و حاکم اصفهان و مضافات آن شهر است این دولت را از آبادی اصفهان که خود سبب آنست تحصیل میکند با بخله بغیر از خراج امرای خراجدار و پیشکشهای که در باب مناسبت هر ساله در نوروز میدهند پیشکشهای دیگر هست که میتوان گفت اتفاقیه است اگر چه سخت دیدن خالی از اشکال نیست ولی این قسم پیشکش هم مبالغه خفیه و مثل آنکه در دو مالیه از کسی نمیکند لکن تجاری که همراه اردو میخوابند باشند باید من حیث المجموع مبلغی که از مندر سلطان پیشکش کنند و از آن بخله است که ساینکه میخوابند منضمی بزرگ گیرند باید مبلغی برسم پیشکش قبل از آنکه منصب مأمول معین شوند بدهند که میتوان گفت آن منصب را بدان مبلغ میخرند اختصاص تجارت بعضی از چیزها در ایران هست ولی باینکه خوب قاعده است و باعث از دیاد مالیه است عموم و دشواری ندارد چه میماند که در محکمه عرف میگرد و اموالی که از کسانی که از منصب عزل شده اند بهانه خطا کاری بطور اجاباً اخذ میکنند هم مبالغه بسیار میشود پس جای تعجب نیست وقتی که میگویم که اموال مزبور به مبالغه که بطور بای دیگر بهین قسم با ظلم و تعدی میگردند سرششصد هزار تومان که حسن مالیه مملکت است میزنند اما چون اخذ و جمع اینگونه اموال مطلقاً موقوف بوضع و طبیعت پادشاه وقت است ممکن نیست که سخت دیدی از روی تحقیق توان کرد یکی از جمله تحمیلات شاقه بر رعیت ایران پولی است که آنرا صادر میمانند یعنی بجهت حد و ثامور اتفاقیه از رعیت میگیرند اگر لشکری تازه بجوایند راه بنیدارند یا اگر پادشاه و پادشاه قاتلی بسازد یا غارتی بنا کنند یا لشکر درین مرور در مملکت سورسائی ضرورت داشته باشد این سفارتی از دول خارجه در ایران وارد و یا عروسی

خاواده شاهی واقع شود مختصر در جمیع و نایغ غیر عادی و بختیلاتی بر رعیت می شود و بعضی اوقات در جمیع ممالک محروسه و بعضی اوقات در مملکت مخصوصی چنانکه علم و اقدار و صلحت وقت اقتضا کند و بر جمیع طبقات حل می شود الا اینکه بر ایالات و احشانات صحرایین کمتر به سبب اینکه فقیرترند بلکه بسبب آنکه تحمل آنرا زیاده از اندازه می کنند بنا علیه بر صاحبان الماک و االی متر باز یادتر بختیل می شود از برای اخذ جمیع صا و بریز قاعده مقرر است باینجه که هر کس باید بالنسبه مالیه که میدهد وجه صادر بدو انا حکام ممالک غالباً درین باب چندی را خود حرکت میکنند و لکن بیشتر بسبب ظلم می شود مکرر بر قزاقی و نزاع و دوا بین سخت گیری کرده اند چنانچه دهقان چاره مجبور شده است که حاصل درونکرده را بقیمت اندکی فروخته ادای وجه صادر کند بسیار دیده می شود که غله که رعیت خرواری می توان فروخته است به دو تومان یا یک تومان و نیم بفروخت میرسد بر آنکه حکام تعیین مبلغ می کنند که هر دوی باید چه قدر بدو و بهین امر باعث طرفداری و بی انصافی می شود و مبلغ فاخوذ ازین مقرر معادل و جنس مالیه مملکت بجهتین شده است و بهایر مقدمات مسطور و داخل با دساره ایران از وجه پیشکش و حرایم و صادرات معادل مالیه مملکت قلمداد شده است که من حیث المجموع نفی مصداق مالیه قدری کمتر از ستمین ستر لنگ است لکن ازین مبلغ فقط قدری داخل خزانه می شود و مبلغی که بیشتر بجهت حج اهد و جمع آن وضع و بسیار هم ضلست که صرف مصالح ملکیه می شود و هم چنین بهی ستایع است که علمای ملت و قضات عدالت و امرای مملکت و خاندان سلطنت و عساکر دوله و سواران و دیوالات و راضلان مختلفه داده مالیات آنجا را بجهت مدد معاش و وظایف و متا بهر و حواس انسان مقرر نمایند تا بجهت دلیل بقدر کفایت هست که بگوئیم آنچه در باب مالیات ایران مذکور شد قریب بصحبت ریزه که بمناسبت تقریرات مزبوره بر اخبار کسافیت از باالی ایران که از آنیکه به امور اطلاع و استحصار کلی داشته احتمال دارد که در جمیع مالیه من حیث المجموع اندکی ببالعه رفته باشد مصارف حکومت را بهسولت نموان تعیین کرد لکن تحقیق است که مخارج خیلی کمتر از داخل است غالباً بهر سلطان این مملکت مانند بسیاری از سلاطین آسیا جمع کردن مال بوده است زیرا که در حکومتی که نه رعیت را بدولت اعتبار و نه سلطان را بر رعیت اعتماد است همیشه خزانه ملور ایکی از امور لازم به سبب حفظ مملکت میدانند قبل از آنکه سخن در باب حکومت و عدالت و جمع مالیات این مملکت را بیا یان بریم لازمست که چند کلمه در باب اقتدار سلطان و اثر آن در اداره دوله مملکت ذکر شود و تعریف جزو جزو یا قوا عدلیه حکومتی که مانند سلطنت ایران که مفصل قبلائی بر تغییرات قویه است در غایت اشکال است لکن این تغییرات اگر چه اثری عظیم در طباع و حالات فاس دارد و بهیچوجه موجب تحریک یا چنانکه باید تبدیل قوا عدلی که سبب اداره امور مجبور مقرر شده است نمیتواند شود و چون منبای این قوا عدلیه عادات و رسوم و آرای فاس و احکام شرعیت است کسی را یا داری آنیکه برخلاف یکی از قواعد معتبره

در بعضی اوقات در جمیع ممالک محروسه و بعضی اوقات در مملکت مخصوصی چنانکه علم و اقدار و صلحت وقت اقتضا کند و بر جمیع طبقات حل می شود الا اینکه بر ایالات و احشانات صحرایین کمتر به سبب اینکه فقیرترند بلکه بسبب آنکه تحمل آنرا زیاده از اندازه می کنند بنا علیه بر صاحبان الماک و االی متر باز یادتر بختیل می شود از برای اخذ جمیع صا و بریز قاعده مقرر است باینجه که هر کس باید بالنسبه مالیه که میدهد وجه صادر بدو انا حکام ممالک غالباً درین باب چندی را خود حرکت میکنند و لکن بیشتر بسبب ظلم می شود مکرر بر قزاقی و نزاع و دوا بین سخت گیری کرده اند چنانچه دهقان چاره مجبور شده است که حاصل درونکرده را بقیمت اندکی فروخته ادای وجه صادر کند بسیار دیده می شود که غله که رعیت خرواری می توان فروخته است به دو تومان یا یک تومان و نیم بفروخت میرسد بر آنکه حکام تعیین مبلغ می کنند که هر دوی باید چه قدر بدو و بهین امر باعث طرفداری و بی انصافی می شود و مبلغ فاخوذ ازین مقرر معادل و جنس مالیه مملکت بجهتین شده است و بهایر مقدمات مسطور و داخل با دساره ایران از وجه پیشکش و حرایم و صادرات معادل مالیه مملکت قلمداد شده است که من حیث المجموع نفی مصداق مالیه قدری کمتر از ستمین ستر لنگ است لکن ازین مبلغ فقط قدری داخل خزانه می شود و مبلغی که بیشتر بجهت حج اهد و جمع آن وضع و بسیار هم ضلست که صرف مصالح ملکیه می شود و هم چنین بهی ستایع است که علمای ملت و قضات عدالت و امرای مملکت و خاندان سلطنت و عساکر دوله و سواران و دیوالات و راضلان مختلفه داده مالیات آنجا را بجهت مدد معاش و وظایف و متا بهر و حواس انسان مقرر نمایند تا بجهت دلیل بقدر کفایت هست که بگوئیم آنچه در باب مالیات ایران مذکور شد قریب بصحبت ریزه که بمناسبت تقریرات مزبوره بر اخبار کسافیت از باالی ایران که از آنیکه به امور اطلاع و استحصار کلی داشته احتمال دارد که در جمیع مالیه من حیث المجموع اندکی ببالعه رفته باشد مصارف حکومت را بهسولت نموان تعیین کرد لکن تحقیق است که مخارج خیلی کمتر از داخل است غالباً بهر سلطان این مملکت مانند بسیاری از سلاطین آسیا جمع کردن مال بوده است زیرا که در حکومتی که نه رعیت را بدولت اعتبار و نه سلطان را بر رعیت اعتماد است همیشه خزانه ملور ایکی از امور لازم به سبب حفظ مملکت میدانند قبل از آنکه سخن در باب حکومت و عدالت و جمع مالیات این مملکت را بیا یان بریم لازمست که چند کلمه در باب اقتدار سلطان و اثر آن در اداره دوله مملکت ذکر شود و تعریف جزو جزو یا قوا عدلیه حکومتی که مانند سلطنت ایران که مفصل قبلائی بر تغییرات قویه است در غایت اشکال است لکن این تغییرات اگر چه اثری عظیم در طباع و حالات فاس دارد و بهیچوجه موجب تحریک یا چنانکه باید تبدیل قوا عدلی که سبب اداره امور مجبور مقرر شده است نمیتواند شود و چون منبای این قوا عدلیه عادات و رسوم و آرای فاس و احکام شرعیت است کسی را یا داری آنیکه برخلاف یکی از قواعد معتبره

ومی زند یا قدیمی برادر و نیت حکومت ایران را میتوان گفت که حکومت لشکری است که عمل و اداره آن موقوف بر حال رعیت و وضع مملکت است. اقتدار پادشاه ایران بیشتر موقوف بر خونی است که رعیت از وی دارند چنانچه گفته شده است که شمشیر سلطان همیشه باید بلند باشد پادشاه ایران باید همیشه سبقت دفع دشمن خارج و دفع شورش داخل متعدد و چالاک باشد زیرا که امرای جاه طلب و سرکش اطراف وی را حاکم کرده اند و مادام که از وی هم ندارند خود ائین و ندر رعیت آموخته و نادر بود و امرای مقتدر و اعیان ملکت بنا بر وضع حکومت هر یک در امور متوجه که بخود اختیار و اقتدار علی الاطلاق دارند بنا برین چون از سلطان هم نداشته باشند رعیت در تحت حکومت جمعی از ظلمه در معرض صدمات زیاد خواهند بود و وزیران و اسطه باین سلطان در رعیت اقتدار زیاد دارند و پادشاه چون غالباً بر اقتصاد وقت کار میکند لاجرم احکام و اعمال وی بسیار این است که موقوف بر آرای کسانیست که محل اعتماد وی واقع شده اند و لهذا مقتربان وی نشاء بسیاری از امور نیک و بد قیوانند و این قسم اعتبار که بسبب مراد و ت با پادشاه شفا یا در خفیه مصدر امر می شود حکامش جمیع اعیان دولت و عظام سرای سلطنت را حاصل است و چون بنا بر وضعی که حکومت مطلقه دارد و محال است که اگر خطائی از اینگونه اشخاص سرزند بر جمیع بجهت عدالتی غیر از خود پادشاه کنند لازم می آید که این طبقه بکلی تابع اراده پادشاه باشند و نوعی ترکیب حکومت شده است که محال است حالت این اشخاص غیر از آنچه هست باشد و میتوان گفت که بیشتر امن و رفاه مردم بسته بجا طره ایست که اشخاص مزبور به همیشه در معرض آن واقع اند زیرا که هیچکس از وزراء و امرائین نتواند باسم پادشاه خلاف انصاف یا قانونی کنند مگر اینکه پادشاه ضعیف العقل بسیار ظالم باشد وضع حکام بلاد و امرای قبایل نیز سلطان قریب نوزاد او یکا دولت است و چون ملاحظه شود که بنا بر عادت رعیت همیشه پادشاه را میتوان به بپند و عرض خود را بکنند مثل اینکه اگر کسی در پای تخت باشد و یا بتواند خود را بدست بجا برساند و پادشاه نیز بنا بر مصلحت بعضی رعیت بیشتر باید قبول کرد که در ملک که مردم آن هنوز درست تربیت نشده اند حکومت و اختیار علی الاطلاق پادشاه بر رجال دولت و اعیان مملکت خود از لوازم حفظ رعیت است و آلتضعفا با مال لغدی و نظام ظلمه خواهند شد اگر چه بسیاری از سلاطین ایران را میتوان گفت متکون المزاج و شدید العقل و ظالم بوده اند اما بسیاری که در تاریخ این ملک نشان میدهند پادشاهی را که بقدر اقتدار و امکان سلطنت ظلم کرده باشند مگر در حق کسانی که رسوم و اوضاع مملکت ایشان را عرض صدمات پادشاهی ساخته است و این قسم مردم درین اواخر بسبب جنکات و جدل و اعتشاش و شورش مکرر که در ملک رویداد و نایده بر سابق شد بدلیل نیکو مزاج و روح مملکت جان و مال کسی امن نیست و سکنه مملکت حتی کسانی که بایل سبکت و جدال نیستند هم مجبورند که دستی بجزایب کارهای شخصی که ادعای سلطنت میکنند

در بیان وضع حکومت ایران

باب ۲۳ ۱۸۷

بدینده بآن ضعف و بچارگی که باعث اقرار بسلطنت یکی شده است کمر سبب دعوت و یگیری میشود که کم آواید
 خوابی شان میشود این موله و دکنه اگر پادشاه قصد جان یا مال یکی را یا که ملا واسطه در خدمت وی نیستند نه
 طوم خود باید بود پادشاه ایران همیشه در پای تخت خود و مصافحات آن صدر دیوان عدالت عرف است
 یعنی امور مرجع دیوان ثواب از هر قبل بعد از آنکه امنای دیوان عدالت رسیدگی کردند بعضی پادشاه میراث
 و پادشاه حکم میدهد تا چون اشغال پادشاهی ریاد است بچهره میشود که درین گونه امور بسیاری از اوقات
 دیگران اعلا کند یا از وی بجهت ملکی صادر نماید انکونه احکام مصفا بوضع که اجزای آن میشود و مکرر عدل ضربه
 در صورت ظلم بجهت جلوه میدهد بدین معنی که بابا و حضور خود یا پادشاه فرزانان غضب که همیشه حاضر خدمت اند و
 حکم میراندند تا باینکه این است که می بینیم در مملکتی مثل ایران با بیای تخت که بلا واسطه در تحت اداره و حاکم
 مرد و الحال ترین با بیای سائر ممالک پادشاه را بالنسبه با بیان که همیشه در نظر در عایت و غایت مخصوصی است که
 مردم ملا و دور دست را از آن بهره نیست و لهذا با ایشان بطور رعایت و عفو و انعام حاصل میشود بسیار کم است
 که هر جزو پادشاه کسی دیگر تواند که برایشان نقدی یا اجمالی کند و هیچ شکست نیست که از هر ابوابی که حکومت مطلقه
 است بر هر کار نیمه لزوم تعیین حکام دلی الطبع است نظرت بر بلاد و بسوطه البید ساحل این است بر
 مجاور که صحبت وضعی که دارند باید از ایراد علیه سلطنت که سواد و مصدح حرکات سلاطین است تخمین باشند
 بسیاری از مسافران فرنگستان که در پای تخت ایران جندی یافتند داشته اند از ظلم بعضی از سلاطین باطبع قنفر
 شده و لهذا اجابای که میدهند مخلوط با غراق است یکی از ایشان میگوید که رعایای ایران از پادشاه متوقع ظلم اند
 و مثل ضربه باینکه ایرانیان چون میخواهند تعبیر از ناکی یا شخصی ظالم نمایند میگویند پادشاهی میکند یا اگر کسی بخواهد بر
 ایشان زیاده ای کند میگویند که پادشاهی تو یعنی این الفاظ و استعلا لاند دلالت بر این میکند که فقط پادشاه یا
 ظلم کند لکن معنی این استعلا لاند و حقیقت این نیست که مؤلف مزبور فهمیده است بلکه معنی این است که پادشاه
 اقتدای است که دیگران را نیست نه اینکه ظالم است مؤلف مزبور الحی صاحب تجارت ریاد و از آنکه در
 ایران دیده است بجزئی مستحق است و فلاسفه ملک خود و ش بسیاری از آرای صواب و خطای خود میگویند
 وی نموده اند و هم او بعد از آنکه در باب لقون مزاج و شدت عمل و ظلم و بیداد سلاطین ایران تفصیلی میدهم میگوید
 که بعد از همه این تفصیل هرگز نشنیدم که پادشاه نسبت کسی که از امنای دولت یا امرای حکومت نباشد ظلمی کرده
 است که آرای عموم ناس بر آن قوی نداده باشد امر و صاحب منصبان ملکی نیز اگر خیار خطر منصب مطلق و مختصر
 آن معنی بلب نقضان خواست ایشان بجهت جاه و منصب می شود اگر کسی حکایت حاکمی را که جان و مال انسان در آن
 محفوظ است بجهت ایشان بگوید بدقت کوتاهی میدهند و بجزئی میگویند لکن همیشه مثل این است که کسی بجهت بسیاری

مردم حکایت لذت‌های آخرت ابیان نمیکند که شیونندگان میل با کردن این دنیا را ندارند هم مولف مزبور گوید و حق نیز همین است که در حکومتی مثل حکومت ایران اگر شخصی بزرگ پادشاه خیانتی اندیشد چاره نیست بجز اینکه بشتاب و عجله بر چو تانمر در حد و دفع وی برآیند زیرا که ظاهر است که چون یکی از بزرگان خاصه اینکامیر قبیله باشد همیشه در قوه دارد که اگر خطائی کرد از کفر آن بگریزد و پادشاه مجبور است که با احتیاط حرکت کند که مبادا اگر دفع وی طریق جرم را مرئی ندارد یا خود در معرض خطر درآید یا باعث برهم خوردن مملکت شود از اینجا است که غالباً تشریف و اعزاز مقتدره تفتیح و ابله‌کست شتر برای قربانی میارند و خنجر طلا و کارشمشیر انصاف را میکنند اقتدار و خست یا سلطان ایران موقوف بر وضع ملک است و چون وضع مملکت متقل متزلزل است ممکن نیست که اندوی تحقیق بویان بخی گفت لهذا اجمالی در اینکه اقتدار پادشاه بر حسب اقتضای رسوم ملکی تاجریه است ذکر خواهد شد و همچنین در باب اینکه پادشاه حد اقتدار خود را تا کجا میداند و در تعیین حدودی که اگر پادشاه اذن آنجا زد کند الا که سبب شورش و طغیان خلق نشود و مورث انفجار قلوب و فتنه خواهد گشت اشارتی میرود پادشاه چنانچه سبق ذکر یافت در جمیع موارد و در تشبیه از حرکات و زبر و اوعیان و خدام سرای سلطنت خویش را حکم و در جریمه کردن و تفتیح نمودن و منصب اموال و سلب ارواح ایشان خود را مختار و قاهر علی الاطلاق میداند اگرچنین اختیار را کسی بخوار نمواند کرد اما همیشه رعایت و ملاحظه ادای نامس در مقابل استیغای آن سدی سدی بوده است و پادشاه را میرسد که مداخله در مذهب ایشان کند و همچنین اموال شخصیه که کسی قبل از اشتغال بخدمت حکومت در خانواده داشته یا خود خرید یا از ابا و اجداد بطور هبه و میراث بدست آمده و بر طبق مدعا احکام شرعی دارد و پادشاه اندوی رعایت نمیتواند بضبط چنین اموال فرمان دهد این قسم اموال در تحت حمایت شرع است و لهذا ضبط آن را خلاف شرع و ظلم شمرده میدانند لکن همیشه اتفاق می افتد که چون پادشاه و وزیر ی یا حاکمی را جریمه کند چنان بروی سخت میسرود که مجبور شده اموال خود را بجهت ادای مال در معرض بیع درآورد و عاوداً حکومت خریدار میشود از ملاحظه همین رسم بالنبه کسانی که جان و مالشان دست خوش سلطان است معلوم میشود که تاجریه پایه رعایت اینگونه اموال و اموال عامی کنند بسبب تغییرات و انقلابات شدیدی که درین اواخر در ایران روی داد و بسیاری از املاک که صاحبانش ازین ریخته بر باد رفتند یا کمر ریخته و از یاد و رفتند متصرف حکومت آمد ولی هنوز بسیار مردم هستند که صاحب املاک اند و مدعی این اند که از قرون عده پده بابا و جدای ایشان متعلق بوده از آنجمله میرزا بزرگ و وزیر عباس میرزا با تخریب کتاب گفت که املاک و می تمام افرنهای و را متعلق بخانواده وی بوده و هم از پدرش جمعی مناصب از چند رسیده اند و دیگران نیز بسیار هستند که همین نوع از نهانهای دراز پدر بر پدر صاحب املاک بوده اند حرکت سلاطین ایران بالنبه تعلیمای مذهب با استثنای قلی همیشه کیسان بوده است این طبقه غالباً

از ظلم و تعدی که دیگران در معرض آن هستند معاف بوده اند. اما کسی که از جانب حکومت یا اشخاص مخصوصه
 بجهت تغییر و سایر مصارف مساجد و مدارس و مقابر ایشان واکه ارسته است سلطان میتواند بدیگری بدیاد
 ضبط کند بلی نیست که مادر شاه تقریباً جمیع اراضی و املاک تحتو له با بیاطافه را ضبط کرد و لی بعقیده مردم این کار
 خلاف شریعت و مروت بود و در وقتی بود که علمای توانستند اثبات یا محافظت حقوق خود کنند و بجز
 همین یک مورد در تاریخ ایران نقل نشده است که سلطان یا اینکه عملی کرده باشد و همچنین چنانکه سلطان بجهت
 احترام شریعت و رعایت رخصت نمی تواند در علمای مذہب ظلمی کند که ذلالت مابرجسب قواعد ملکی و بیم
 موردش و نفرت مردم نمیتواند در عادات و رسوم مقررہ قبایل لشکری که در مملکت وی مکنی دارند دخل و تصرف
 نماید حتی اینکه میتوان گفت سکنه بلاد نیز با منوا سله کرد و در صورتی موردش عام واقع یافته عاودت شود و علی
 الظاهر از ظلم پادشاه مصونسد اموال و دماء ناس غالباً از تفرض ظلمه نامون است که بکلمه شروع اگر حریفان
 و کائنات نمیتواند جریمه یا آذیب و تعدی کند یا بعد از مدتی بکلمه نقل کسی و بپند آمد و در قیاس نیست که ملک
 موردش کسی را ضبط کند یا کسی دیگر بدیند کرد و صورتیکه بجهت ادای دیون صاحب ملک باشد و لیلی بهتر
 ازین پرسش و محفوظ بودن املاک اشخاص نیست که تحقیق پیوسته است که در او اخایام صفویه زمین معادل
 داخل سبت و بختیاله و سی ساله بفروش رسید و این همه نقلاتی که در آن بعد در ایران واقع و تحتلمات سنگین
 که بر ابالی این مملکت شد هرگز قیمت زمین از نیمه قیمت پیش کمر شد و رده سال قبل ازین زمین در حوالی شیراز معادل
 دوازده ساله داخل فروخته شد و چنین میدانند که بقیمت خیلی نازل بفروش رسیده است حکام ممالک ضبط
 و غالی پادشاه بخوابش خود تعیین میکنند اما سر کرده ایلات و احشانات باید از خانواده امرای پان
 ایل باشد و الا اطاعت نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخوابد تغییر در خط مستقیم و راست بدستگال وارد و بعضی
 اوقات نمی تواند و چون تعیین یا در حقیقت نتوانست که امیری را که ایل او را بخوابد کمر زان فرمانی و سرکشی ایل او را
 مجبور کرده است که آن امیر را عزل کنند و همچنین کائنات و که خدایان محلات هر شهر حیا که سن کارش یافت باید
 اندامی بلد و بلکه کسانی باشند که غالب ناس ایل یا بیتان باشند و فی الحقیقه کائنات و که خدایان محلات و قریه
 دہات کسانی هستند که با تجاب مردم همان مکان باید معین بشوند فایده این قاعده این است که صاحب منصبان
 مزبور مثل امرای قابل اند و بسیار است که منصب را بورا داشت و اند این قسم کائنات و که خدا احتمال دارد که
 وقتی از روی اضطراب و اجبار الت دست ظلمه شود لکن طبیعت و مصلحت خود و خانواده و ورثه او و اخفا
 آن دارد که حتی المقدور در حمایت ابالی بلد خود بذل جهد نماید بنابرین هم سبب این است که ابالی ایران
 کمتر در معرض ظلم و تعدی حکومت واقع میشوند و چنانچه سابقاً مرقوم شد این رسم در تجارت و ادب باب حرفت و

و صنایع نیز جاری است در بر شهری بر طبقه این طایفه مقدس دارند که با تحاب و خشای ایشان معین و منصوب شده است و متوسط وی مالیه خود را میدهند و عرایض خود را بولکای حکومت میرسانند و بیچ کلکی مردم نسبت بخود و جادو مکان اقامت خود مثل مردم ایران از ادب و نیتند جمیع طبقات ناس مگر کسانیکه در خدمت حکومتند و غلامان زرخید و این طبقه نیز بسیار نیستند هر کس بر طرف مملکت بخود میرود یا اگر بخود مملکت را بدو نماند را میکنند تذکره و پاسپرت و در کار نیست حکومت درین باب مداخله نمیکند چون حرکت باین آسانی ممکن است میتوان گفت که این قاعده نیز یکی از اسباب استخلاص مردم ایران است از ظلم و اجحاف حکومت فقط استثنای این قاعده کلیه زمان را دامنند اندک بدو ن تذکره نمی گذارند مملکت را را بکشد و غالب گرفتن این تذکره بجهت ارامنه که میخواهند با اهل و خیال حرکت کنند زحمت و خرج بسیار دارد چنانچه در اوراق پینست گذارست یافت اخلاط احکام شرع و عرف مصلحت پادشاه و امنای دولت است و منفعت کلکی در آن مندرج است زیرا که در هر دو اجزای آن صریحاً بقوای شرع حواله شده است طرفداری و حمایت پادشاه و کسانیکه مقدرند ضرر است و این جانب داری غالباً بر ثبوت و طورهای خیلی بد حاصل میشود و چون این رسم بسته است با نصاب و اقتضای بد حرص و شره پادشاه و کسانیکه از جانب وی با جاری اینگونه امور مامورند ممکن نیست تعریف و تحسیدی از آن چنانکه باید بشود در کلکی اداره قانون باین اختصار و بعد از ملاحظه اجمالی در احوال طرفین علی الفوی قوی داده میشود بهترین حکام علی الغلبه قوی ناحق میدهند و کسانیکه میخواهند کسای را بپوشند یا بیکجای را بر بختانند یا آسانی میتوانند کار خود را کرده در لباس عدل و انصاف جلوه میدهند فقط کاریکه داد خواه میتوانند کرد این است که اگر از حاکمی بروی ظلمی رود میتوان عرض حال خود را بدربار پادشاه کند درین باب کسی اورا مانع نتواند شد و چون بدربار و دلیقین است که عرض اورا می شنوند سبب این است که اگر بیم داد مظلوم داده نشود وقتی ازین قبیل شکایتها در باب حکام بلاد و شهر بسیار شده بماند بجهت پادشاه و اولیای دولت خواهد بود که یا اورا عزل و جمیع اموال او ضبط کنند یا مجبورش ساخته تا آنچه از مردم بطلبه گرفته با ایشان قیمت کند و محال است که اعدل و اصلح حکام ازین گونه اتهام سالم بماند زیرا که لامحاله دشمنان و در حق وی خصومتی خواهند یافت و چون در خانه پادشاهی فاسد است بی گناهی سبب این نمیخواهد بود پس میتوان گفت که بر حسب رسم مملکت حکام مجبورند باینکه ظلم و تعدی نکنند تا همیشه استیفای شره و آذای اولیای دولت را کرده خود را در رسوائی و عقوبت مصون و محفوظ دارند

همین نوع خرابیها که در محکمه عدالت است و بر جمع و تحقیق مالیه نیز بسیار است لاکن درین طرف ظلم کردن قدری اشکال دارد بعلت اینکه بسیار شده است که جمیع اهل قریه یا بلوک شورش کرده اند و اگر با پیختن

نحوه
برابر

ساقی داشته است چنانکه خود نموده اند و کلاه فرستاده اند اگرچنین عمل نه بجهت این است که اضافی
در حق ایشان شود بلکه بسیار کم است که مایل امید حرکت کنند اما یقین است که این عمل سدی است در مقابل ظلم
شخص مخصوص زیرا که کسیانکه سگایت بدرگاه یا دستاوه برده اند کسی در حق تان نقدی نمواند کرد مگر کسیکه از حال
دولت خیلی خاطر جمع باشد **غیاث** منصب در باب ماصب ایران چنین بنیاید که شتر لزل خود عمل بر از خاطر
در پستیانی خاطر است اما با اجمال مردم پنج ملک نیست مردم ایران طالب منصب نیستند زیرا که همیشه سبب
اعتبار و شخص و بعضی اوقات مایه دولت و کسنت میشود و هر کس منصب میرسد بخوابد تا میخواندند و او ایسکه
علی الظاهر خلاف قاعده یا شریع کرده باشد خود را آباد کند صاحبان ماصب بر رکت راد عایت مردم داری وزیر
دستار ازیم سیاست قدری ارتاحت و تار مانع است وضع ضابط و عمال بلوکات باین امرای حریفی
دستید که میخواهند پیش از مایه بگیرند و با فین نامیخار که میخواندند معلوم هم کم کنند باید خیلی بد باشد چند
سال قبل شایزاده حاکم فارس در باب در دوی ستهور از امرای در بار خود مشورت کرد که **دوی** راجه عفو است کند
یکی از امرای بریری و دوی را و او واجب الزامیة ساحت بود و کسنت بفرمان این در دوی را ضابطی یکی از بلوکات فارس کنند
زیرا که هر کسای که از ان عظیم تر نباشند این شغل جاری آن خواهد بود رسوم ظلم میداد و اند و طلب که هم از مالک
در از در حکومت ایران بوده است هنوز و بلغ ابالی این ملک را بنحاک نمالیده و همچنین سجد یکماید سبب فقر و فاقه
ایشان نموده و در از او ایمان ملک همه علی الظاهر صاحب کسنت و تروند و کسیانکه در خدمت حکومت اند
همه بسبب ظاهر بوجعت و فراغ حال روزگار میکنند بعضی از سجاد و سکنه معتبر بلا و نیز صاحب اموال و املاک
زیادند و در سایر طبقات اگر چه دولت مندم کم یافت میشود و الا اینکه بسیار کم است کسیکه توان گفت فی الحقیقه
محتاج است و بقدریکه از ملاحظه ایگونه امور بر مولف اوراق معلوم شده است که در سائل در ایران از هر یکی
کمتر است عدم حشیاچ ادانی ناس را میتوان گفت از باب خوبی آب و هوا و زمین حاصل خیر ملک و فرحت
کسیدن و قناعت عادیه ایشان است و در ایران چنانکه در سایر ممالک کذب و فریب با ظلم و تعدی
قدم بقدم میرود و خراب کاریهای حکومت و انقباضانی که متصل در آن روی داده است چنین مینماید که از در
اخلاق مردم بشیر از اطلاع ایشان کرده باشد بر کس در ایران از فاقه خود و ظلم حکومت سگایت میکنند لکن غالباً این
سگایت بجهت این است که از تظاول و اجحاف حکومت مصون باشند قواعد حکومت بد است و کسیانکه
ازین قواعد منادی هستند بالطبع کسیانکه مباشرت داده امور ند و دشمن میدارند و همین معنی سبب کسنتند
جمع علایق محبت است باین حکام و در عایا و همین معنی میتوان نسبت داد جمیع جنگها و خرابیهای داخله که هم از طرف
عید و سبب انقلاب و دل انقباضش علی این مملکت شد طبایع و اخلاق اشخاصی که ب حکومت بلاد

چنین پیش آمد باید همیشه روحی در نهان و آسایش مردم داشتند باشد چون این مملکت بدست خلفا افتاد و در میان ارباب
شکری قسمت کردند و این آثار و ترکستان را چون فتح این ملک حاصل شد و بنیاد سلطنتی انداختند بر
همین و تیره غل کردند و الا اینکه ایشان همیشه شخصی از خانواده سلطنت این امر خیر منسوب میکردند بعضی از سلاطین
صوفیه نیز بر همین پنج رفتار کردند و اما در اواخر این طایفه فرزندان خود را چنانچه درین ایام رسم سلاطین عثمانی است
در حرم نگاه میداشتند و بامیدار و یاد و باله دفع طغیان و سرکشی مردمان پست ترا و سست نهادند و حکومت و
د نظارت اضلاع ملک معین نمودند و نیز این کار و ضوچ یافت آرامی حاصل تا مملکت بمغنیف شد و در شأ
و انتخاب وی امرای لشکر را بکومت بلاد میفرستادند و فعلی شاه که حال پادشاه است تقریباً همه ایران را
با این سپران جویش تقسیم کرده است لکن هر شاه زاده را وزیر میفرستاد که کفالت و اداره امور حکومت
و اخلاص ملک با اوست بعضی اوقات شخصی علیحده با خود جمع مالیه نامور و عاونا همیشه یکی از خانب یا شاه
بهر یکی لشکر منصوب میداد و مولف در سینه هزار و شصت عیسوی که در شیراز توقف داشت تا زاده
حسینعلی میرزا افغانفرمای فارس و چراغعلی خان وزیر و میرزا محمد خان سپهسالار را با هم خان با شاهر امور بالایت
و نظارت خان قرار داد و نظام نظام شکو و چون دوباره در بزار و مشهد و ده عیسوی توقف در اینجا
افتاد و شاه زاده برقرار سابق فرمان فرمای فارس داشت لکن وزارت ملک و نظارت مالیه با محمد علی خان
بود و صادق خان قاجار مکرانی سپاه داشت با بچه خلی سکن میاید که بتوان گفت که کدام یک از این قواد مجتهد
بهتر است رسمی که حال خارجی است هیچ شک نیست که بردار نمی و بر توت نزد یکدیگر است اما اگر چه حرکت شاه
زادگان که حکام بلاد را بالنسبه بر خیت بجهت جلب قلوب و همین که جلالت شان شان پس از این است که
مثل سایر حکام رعیت را بتازند و بخزان سلطنت بیاورند شاید علی القصد سبب آسایش مردم و آبادی مملکت
شود لکن خطر آینده ظاهر است امروز همه از روی عادت و لزوم بپادشاه که پدر ایشان است اطاعت
میکند ولی چون حادثه ناگزیر بر سر روی کند فرزندان در خطر عظیم خواهند بود و در صورت اطاعت
برادر برزگر هم در معرض بد حکمانی و سوءظن وی بوده از مکارید او این نیستند در اینکه نه حوادث راه سلا
فقط آنچه بنظر می آید در طلب تخت و تاج بر آمدن و باغی شدن است یا گریز از مملکت و تا بوی امید می درین
براد باقی است ترک آن چندیار نخواهد شد چون درین باب در حکومت ایران گفت و رفت
اگر در خاتمه آن نظری اجمالی در باب لشکر این ملک شود بی مناسبت نخواهد بود لشکر ایران عبارتست
از جمعی کثیر موارده بی نظام که ایلات و احشامات ملک میدهند و سر کرده بر طایفه نیز از خود ایشان است
و جمعی دیگر از پادیه غیر منظم که با مخارج از اضلاع و شهرهای معتبر میگیرند و فوجی پیاده و نظام و توپچی که بقاعده اهل

ملک تیرنوی از سپاهی پیاده هست که بالتوریه از ایالات و ابالی شهرها و باست میکند که از این قسم سپاهی علی‌الغالب
مخافت ملک و مردم است مصداقش از همان ضلعه یا شهر یا دهی است که متعلق بآیند و بر وقت ضرورتی اقتضا
کند بجهت میروند تا وقتی که در لشکر باشند یا بجا فطنت ملک و در دوستی مانور و ساخلو باشند از دیوان جواب
میآیند زیاده از صد و پنجاه هزار تن ازین گونه سپاهی از قرار مذکور ثبت و قراست جامه و سلاح از خود ایشان
بهمنجی که رخت ملک خود را میپوشند و اسلحه ایشان نیز عبارتست از تفکهای فسیله و شمیری و خنجر و تربتی و دیگر
نذار بجز آنکه مانند سواره فی نظام بجز سر کرده خود کسی دیگر اطاعت نمیکنند قبل از زمان شاه عباس بزرگ فقط
لشکر ایران همین سواره و پیاده مزبور بود اما شاه عباس ملاحظه اینکه فوجی در مقابل یکجای غلانی بسیار و بهم سدی
در مقابل سل اقتدار امرای ایالات که در آن اوقات روی دراز و دایره بود بسته باشند و از ده هزار پیاده نظام
و توپخانه ناقص ترتیب داد و همچنین و از ده هزار سواره نیز مرتب کرده سرکرده یکی ایشان را به صاحب منصبان
مقدمه خود محمول کرد این سواره و پیاده چون از قبایل مختلفه و غلامان گرجی بودند از همه جهت وابسته بخواه و پادشاه
بودند و بعد از ایشان شاه عباس و اعقاب او بنیان اقتدار خود از این قبایل را در ابتدا تمرکز کرد و بالاخره
از پای در انداختند در اوایل فقط لشکر ایران بمحض در این طایفه بود شاه عباس بعد از ایشان را کم کرده بسی
هزار رسانید و رفته رفته چنان بر ایشان دار نظر باساقط کشید که نه دولت را بایشان امید میماند و نه دشمن
را از ایشان می‌امد رفته و انقلاباتی که درین او اخذ و ایران رویداد باز مورث انتعاش قوای این طایفه
گشته آبی بر روی کارشان آور و چنانچه لشکر تاج محمد خان مخصر بود و در سواره و پیاده فی نظام و چند قطعه توپها
شکلین و قدری بنورک فتحعلی شاه که حال او شاه ایران است بخیال اینکه در خارج مقام و مت بار و سینه
تواند کرد و هم از داخل نفوذی بجاگرفت و بعد از فوجی چند از پیاده نظام مرتب نمود با توپخانه که بالغرض عدویشان هست
هزار میرسد و بعضی ازین افواج جدید که صاحب منصبان اگر نیز به تربیت شان مانور بدارند و دیوان لباس و
سلاح و مواجب بایشان میرسد و از سایر پیاوه مملکت غایت امتیاز دارند پیاده منظم ایران بر دو قسمند
یکی را سرباز و دیگری را جان باز مینامند سرباز و از ده فوج است که شاه و شاه عباس نیز از این نایب السلطنه
ترتیب داده است هر فوجی هزار نفر است و مرکب است از مردم قبایل و ملوکات مختلفه آذربایجان و فوج از
طایفه فشار است و دو فوج از ایل شقاقی و دو فوج مرندی و یک فوج آبروانی یک فوج از تبریز و حوال حوش آن گرفته شده
یک فوج قزاقه داغی و یک فوج گنگلو و یک فوج مقدم و یک فوج و مبالو و جمیع اینها از آذربایجان اند که بلا واسطه
در تحت حکومت خود شاه زاده است و همچنین یک فوج سواره نظام ترتیب داده است که هزار و دویست
نفرند و آنک فوجی از توپچیان سواره که بخواند مسیت توپ در میدان حرکت و هم سواره مزبور و توپچیان

افواج

نیز از طوایف فخره گرفته شده است در اوایل یکی از صاحب منصبان فرامنده تعلیم ایشان مشغول بود بعد از آن اکثری
 نامورند لکن ترقی شان بیشتر بسبب رحمت خود عباس میرزا است که حتی در لباس و اسلحه ایشان کوشش دارد
 که مانند سایر منظم فرنگستان باشند مواجبشان پیش از سایر سپاهیان ایران است صاحب منصبان سالیانه انچه پول
 پانصد تومان مواجب دارند و سر بار ده تومان بجز لباس و سیور سات که در وقت خدمت می آیند فوج
 مزبور به طاعت صاحب منصبان فرنگی را عجب اند اما بتابعیت صاحب منصبان ایرانی که از قبیل خود باشند
 بایل نیستند لکن عباس میرزا محطت را درین دید که این معنی را در مع کند لکن بعضی از افرادی معتقد خود را بصره کردی افواج
 که از قبیل دیگر بودند منصوب ساخت و بجهت ترغیب و تشبیه بطلایف بعضی از اوقات حاله که سر باران در آن
 بخدمت مشغول بودند بقراری که از دیگران ایشان واکذا کردند جان باز افواجی هستند که بخود پادشاه متعلقند اگر چه
 در نام با عدو سر باران وقت دارند اما در حقیقت از بهت یا در هزار میتند مواجب و لباس و تربیتشان
 نیز مثل افواج عباس میرزا نیست ازین جمله دو فوج بختیاری است از صاحب منصبان که ترقی در تعلیم و تربیت ایشان
 مشغول بود و منقول است که این کومستارها انجم افواجی که در خدمت اید سریع الا متعال ترو بیت قابل تعلیمند باجمه
 پنج مطلبی بجهت حکمتی مهم تر از وضع شکری که حافظ آنرا دی قنات است نیست و واضح است که وضع شکری با
 مناسب با وضع حکومت باشد و الا در محافظت ملک فائده که از آن متوقع است بر آن مرتب نخواهد شد
 سلطنت بقدر غلبه و عاری از تعلیم و تربیت همیشه در خطر است که بهمان بسیاری که موجب ایجاد و باعث توام
 آن شده است زوال یابد و چهارمی که مایه حفظ پادشاهی است سلب عدم ترقی را عایا است زیرا که رعیت
 بر کریمت بجهت حصول تحصیل چیزی که احتمال آن دارد که بظلم از ایشان اقتراع شود و سزاوارند کشید و همچنین بسیار
 دفاعی را که بر حسب عادات شخصیه یا اتفاق ملی یا وضع ملکی دارند بخیال آیکه روزی سپهر ملای فخره خواهد شد از
 دست نخواهد گذاشت و در مسیحا سلی بجهت تربیت هستند ایالات و احشامات شکری بنویسند پای بگیرد زیرا که اصولی
 که وضع زندگی اینگونه طوایف برانست مخالف با اصول زندگی مردمی است که تربیت شده اند و لکن در اینصورت
 لشکر ملکت از جمع طبقات ناس گرفته میشود اگر چه این قسم لشکر در بهادری و تحمل مشاق به ایلیات صحرانشین
 میرسد ولی تربیت و نظام ایشان جا بر این کسر خواهد شد بل یکت نتیجه برین عمل مرتب است و آن این است
 که اس و سلامت آیکه نه ملت غالب است بقوام لشکر است اگر این لشکر متاصل شود و ملک و ملت از پای
 می افتد بعلت اینکه باقی مردم که بر فاه و تحصیل صنایع و علوم روزگار گذرانیده اند و دیگر وزیایای بنویسند
 بخلاف مردمی که وضع زندگی شان بر اصول دیگر است که تا مدتی بعد از تخریب و استیصال سپاهیان با دشمن
 مقاومت می توانند نمود غالب این است که در محالگی که مردم آن از طایفه تربیت عاریند سلاطین بخوابند

جمع فراید که بر حکومتای قویم نظم از قبیل آبادی ملک و قوام و دوام دولت مرتب میشود حاصل کنند و با اینکه در ملل مابین نمایند علی الخصوص در نظم و ترتیب شکر و این مطلب دست و پد بدون اینکه چیزی از اقتدار علی الاطلاق ایشان کاسته نشود و این قبیل کوششها که فی الحقیقه کوشش و جمیع بین الاقصاد است شاید شمر نمی شود همین فست که بحسب عجلانه وقت سبب آزادی مملکت شود باینکه امرای قایل که مسبب کثرت عیش و عشره همیشه در صدد و طغیانند بادر قید اطاعت آند بیا در بول و هراس بدارند لکن پیش از آنکه فائده پیش ازین خواسته شود باید بجای تعین و وضع خود حکومت داده شود زیرا که ممکن نیست که لشکری تا مدتی بنظم و ترتیب و جمعی که کاری از آن ساخته شود نگاه داشته شود و گرنه باینکه موجب و مشا بره ایشان ماه به ماه بدون حقوق و تاجیر رسد و اسباب ضرورت ایشان همه حتما و آما ده باشد و این مطلب هرگز صورت پذیر نخواهد بود و مگر در ملک که اولاد داشت سلطنت معین و بیشتر مردم بر حسب عادت در رفاه و کار با می متعلقه بملکت و ملت همه اند و می دوام و قوام این ملک معتبر و محکم و اداره آن بر اصول معلومه باشد و اگر سلطان یا اعیان بخوانند بخواهش خود در خنده در قوا عدلت کنند یا بغیری نتوانند در اینکه شکر بنظم بسبب نظم عادی و ثمری که بوجود آن مرتب است می تواند بسبب ترقی ملت شود شک نیست ولی اسباب و تغییرات و تبدیلات دیگر نیز باید آن منظم شود تا حفظ ملت که غایت مقصود از نظام شکر است صورت پذیر گردد و الا هر قدر سعی و کوشش که درین باب شود بیفایده و بایوسی نتیجه آن خواهد بود پادشاهی که حال در ایران است چون نظام عساکر و رسته را با خواهدی که بر آن مرتب شد است دیده بخمال اینکه اگر ابالی ایران نیز مثل رسته لباس پوشند و سلاح بدارند و تربیت شوند بهتر این گروه متعابله و متعابله خواهند نمود ترتیب افواج نظام داده است و متحمل است که چون می بیند ترقی افواج مزبوره صورت از دیاد اقتدار و می بر امرای فتنه جو و رعایای طاعی خود خواهد بود این ملاحظه نیست موجب سرور و می شود لکن خوب است که هنوز این تدبیر تاجیدی نرسیده است که باعث تفرقه و اضطراب و تشکیک کلمه عساکر بی نظام ایران نشود و الا ضرر کلی بملکت میسر و وزیر که مادی که حکومت ایران تعین نیافته است غالباً لشکری که بخواهد بامر کدام از دول فرنگستان مقاومت کند همان عساکر بی نظام این ملک است اسبابیکه ابالی ایران بحسب این گونه مقاومت دارند کم نیست ولی این اسباب بخوبی است که با حداثت یک قاعده جدید لشکری اصلاح پذیر نخواهد شد موافقی که اسباب عدم ترقی این طایفه است غالباً طبیعی است که هیچ چیز کم مورد و از منته و بود تغییرات کثرت رفع عیش و عشره بیشتر سکته این ملک باید اقول بر طبقه بشوند و بعد متعاقب و کذا که نه زمین و نه محصول ملک بخوبی است که خاطر بدستخیز آن میل کند احوال داخله ملک با وضع نسبی که با جنگو ترین و وحشی ترین ملل آسیا دارد و نیز بطوری است که هر یک از دول فرنگستان که قصد این مطلب داشته باشند

مجموعه
تغییرات
در ترتیب

در بیان آب و هوای ایران

باب ۲۴ ۱۹۷

خابند یافت که مشکلات این کار در انجام آن آغاز بیش است و نهایت از بدایت خطرناک پز
بنامیت و چهارم در باب آب و هوای ایران و مردم این ملک و
از آن حاصل شود با چند کلمه در باب سوا و شهرها و قری و مختصری در باب
سکنه این ملک در علوم و صنایع نفیسه و علوم ادبیه

تفصیلی که در باب مذکور ابالی ایران و وضع حکومت این ملک و اوده سند میر آید که بیان سوم و عادت
برنا شروع شود چند کلمه مختصر در باب آب و هوای حاصل و مقدار طری و طرز و سوا و شهرها و قصبات
و در تنی سکنه این ملک و صنایع معینه و زمینیه بنیاده بخوابد بود ایران درین اوقات که در کتاب
و وضع است می توان گفت که عرض این نسبت و ششم درجه شمال گرفته تا درجه بیستم دارد و طولش از جانب
باز چپ و پنج شصت و یک تا در عالم ملکوتی دیگر است که با این همه اقدار اختلاف ابو یوسف داشته باشد
ملاقات ابو چنین بنیاید که بیشتر بسبب بلندی و پستی مین و طبیعت خاکست تا بسبب بعد از دایره
در ملک و اضلاع جنوبیه این ملک که شامل کرمان و لارستان و فارس و خوزستان است که با این
تجان و سواحل خلیج عجم و اقصیه در تابستان گرما در عایت درجه است استوار میاید بسبب صحرا
پرو بکت زاری که درین صفحات است که بعینه مثل صحراهای عربستان است با و گرم که معروف
است درین اطراف زیاد نیست و همچنین خطرناک نمی شود این صورت شاید مستثنای مسافتی است که
باده و دریا است در دوماه اول تابستان باد شدید از جانب شمال و مغرب در جمیع این نقطه زمین در
است در بعضی اوقات چنان شدت میوزد که از سواحل عربستان که مسافتی پیش از رود درجه است
در طهای خفیف می آید و در خیا پنجه گویا ابری بر روی هوا ایستاده است در ایام خریف حراست
بیشتر می کند اما در تابستان و بهار هوا نشاط اگیر است بر که سرمای شدید نمی شود و در جنوب جنوب
درین صحیفه را از سایر اطراف ایران جدا می سازد برف بسیار کم می افتد باران این صفحات در ایام زمستان
ل بهار لکن سنگین نیست و باد درین دو موسم از سمت شمال و مغرب و جنوب و مشرق میوزد و بادی
رب و مشرق می آید همیشه در عقب باران دارد و اگر چه که بشت میوزد لکن بسیار کم است که
از سوا چار روز امتداد داشته باشد در بعضی از اراضی و اقلیه کرمان و لارستان که نهایت
علی الخصوص در بلوکات لار که قریب کبیر سستان می شود و بیشتر از مضافات آن و سایر اطراف

فارس را که کهستان است هوای لغایت نیکوست زیرا که گرمای این صفحات نه بقدر سایر اراضی جنوبیه و سرمای آن نه بسجده مالکات شمالیه ایران است اگر چه بسبب پستی و بلندی و ده ها و کو بهای نیک و دین هوای ایست میشود و هوا آفتاب
پیدا میکند لکن هرگز که ما و سرما لغایت میزد خاک اراضی فارس علی الغلبه حاصل خیز است شهر بزرگ کم یافت
میشود لکن رود های کو چکند و در و در کو بهانش مراتع خصبه چراگاه بهایم ایلات آن اطراف است
و در حوالی شهر بایش اقسام غله و میوه بکثرت و در فور هر چه تا متر و ست میدهد از فارس هر چه بجانب خطه
معظم عراق که در شمال آن واقع است حرکت میکنند آب و هوا بهتر میشود و اصفهان را که وقتی پای تحت و
هنوز کمی از شهر های معظم ایران است چنین نماید که آب و هوایش بهتر از جمیع بلاد این ملک است تابستانش نه گرمی
شیراز است و زمستانش نیز غالب از آنجا سرد تر میشود و در جمیع ایام سده بخیزند بفرقه همیشه آسمان صاف و
روشن است بارانش هرگز سنگین نیست و برف بسیار کم است که بر روی زمین متدی نماید و هوای بقدری صاف
و خشک است که هر قسم از معدن صیقلی را در آن گذاردند زنگ نخواهد گرفت فصول ایران از آن منظم و مطبوع است
و در اوایل بهار صورت طبعی ملک از قبیل رود های صافی و خیابانهای درختان و باغهای محلو از ریاحین و صحرای
های سبز و خرم نوعی است که میتوان گفت که در عالم ملک بهتر از آن نمیشود معروفست که یکی از تجار ایرانی که مسافر
افطار کرده و در دلی ساکن بود وقتی با پادشاه ملاقات نموده پادشاه از وی پرسید که از این همه بلاد که دیدی
کجا را بیش از همه پسندیدی مرد تاجر بلا تا مل گفت خانه خود را پادشاه متعجب شده سبب سوال کرد و تاجر گفت ای پادشاه
بافتاق اقلیم چاهم نیک ترین ساری اقلیم است و ملک عراق نیز مسلم است که بهترین بلاد این اقلیم است و اصفهان ام
البلاد عراق است و معادات آباد بلا شبهه بر از سایر محلات اصفهان است و خانه من از همه خانه های این محله
بهتر است پادشاه بسم که در حب وطن ویرانترین کرد و بر منطلق وی آفرین خواند هوای شهر بای شمالی عراق این
خوبی نیست بصفحات همان همه که کهستان است و زمستان این اطراف بسیار سخت میشود و برخلاف کاشان
و قم که چون قریب بکویر و افتقد در تابستان مثل بلادی که در سواحل خلیج عجم است که ما اشتد و یلیا بد
هزاران که پای تحت و بلا فاصله در سخت کو بی واقع است که واسطه با این عراق و ما نذران است هوای بسیار مختلف
دارد و در صحت آن نیز غرضت در آذربایجان تابستان گرم و زمستان بسیار سرد میشود و بزرگه دار الملک
آذربایجان است درسی و هشت درجه و ده دقیقه عرض شمالی واقع است کمیل صاحب که در زمستان هزار
هشتصد و هشت عیوی در آنجا بوده است حکایت میکند که در نیمه اکتوبر برف سنگینی افتاد که جمیع اطراف را
فرد گرفت لکن طوی کشید که هوا بهتر و برفها آب شد و تا واسطه و سمر و دیگر سرمای شدیدی نداشتیم از آن بعد
تا او اخر جانوری تا متر و ششها بر آن صفر و در روزان پیچیده و درجه بالاتر رفت در جانوری سرمای شدیدی شد

که در وقت بهار بهائی که در جام میر خستند علی الفور بجهت میزد حرکت در دو آت متقلل می بخ می بست با یکدیگر میزنش
 قریب آتش که داشته بود تقریباً مدت بارده روز یکت تخم مرغ بدست میاد که همه بسبب سردی هوای آنرا کیده
 بودند بعضی از قزلباشی شراب با یکدیگر میزد گرفته بودند و هیچ کرد و بسیاری از آنجا بهای مس ترکیه در او آخر فروری
 موالایم شد لکن در اقل می برنی افتاد و هوای جان سرد شد که جمیع باناب را خراب کرد و بعد از آن که می شنید
 ششیا بخورید و مردم جوانی نمک را در و کرد و در بعضی از صحنات که درستان اگر چه متبیر کاسب جنوب واقع است از
 ارتفاع زمین تقدری است که میتوان گفت درستان آنجا مایه نر ملا و دور و حوالی در یک وقت شروع میشود
 مالک نماییه ایران کسان دمار در آن مثل ملا جو میه آن گرم سیر و سرد دارد اراضی مرتعه و کوهستانهای
 قریب بجهت و عراق و آذربایجان سرد سیر است و سواحل بحر خزر گرم سیر و هم در دما نذران و هم در کمال
 خلل در دو خانه و فورد و جنگلها و رودخانهها میماند میتوان گفت در سایر اطراف ایران سردت یافت میشود
 ابریشم در شست و در بعضی صحنات مانند نذران بر حاصل میشود لکن بريح مار نذران بسیار متور است و حاصل
 شدن بريح باین کثرت دلیل بر این است که گدازه عاتق و هوای آن با سایر اطراف ایران تفاوت دارد
 از آن در هر دو ملکیت هم سنگین و هم فراوان میشود و بسیاری از اراضی که در این ملک را نوشته اند که نمناک
 و بد بو است خطه وسیع خراسان را نیز آب و هوای بغایت مختلف است در صحناتی که بکوی عراق و سینان
 منتهی میشود زمین باریک و با بهایت است چنانچه سکنه بعضی از اطراف این صحنات در ایام تابستان چندان
 از دوی مضطرب میشوند و نیز و نکه مبادا با دیموم یا در کثرت رطوبت که غالباً صحنه آن است بملک شود لکن
 باین حال میتوان گفت که گدازه خراسان و دما وانی نیکو و سالم است از آنچه مذکور شد معلوم میشود که بهشتنای
 مواعیل بجز هوای ایران اگر چه بسیار تفاوت و مختلف است لکن در همه جا همان خاصیت حکمی و صافی را دارد و در
 جلالت اولی مرتقم گشت که در ایران رود و بزرگ بسیار کم است و رودخانه کوکیت و چشمه نیز بسیار نیست و بدین
 بسبب درخت یرک یافت میشود که آنچیز میکارند و شاید یکی از اسباب سلامت هوایم درین ملکیت همین است
 بسبب اینکه سجاردانی که در بنات مقتضا عدی شود اگر چه قویست زمین میکند آنرا که مضر مزاج حیوان است لکن این صوت
 نه تنها سبب نقصان در خوبصورتی ملکیت است بلکه سبب رحمت کلی است برای سکنه ملک که بهریم تقدیر کفایت
 ندارد و معروف است که تخش هندی وستانی با ایرانی در باب آب و هوای ملک خود گفتگو میکردند و هر یک
 دیگری را بوجی تعبیر میکرد و ملکیت خود را ترجیح میداد تا بالاخره مرد هندی وستانی گفت شما ایرانهاییه از
 حریفی هوای ملک خود می تانید و بعد از بهمه نه و رختی دارید که در تابستان از آتش آفتاب بدان نیا برید
 و نه بهر می که در زمستان دفع صورت سر را بدان مایند و الحق راست گفته است اما گدازه شک نیست

که هوای ممالک در مطایران نشاط آید و قریب بصبح است اگر چه در بعضی از اطراف آن که ما و سرانجام است
 و در بعضی از اطراف دیگر نیز سالم نیست سکنه که میراث این ملک مخصوص بلادی که در سواحل خلیج عجم واقع است
 تقریباً همه آنها را طبل است کی بسبب شاع آفتاب که علی الاصل در تابش است و دیگر سبب بودن نباتات
 آن بیشتر بحسب عدم بایکی و نظافتی است که درین گونه هوا با پیش از خیز جو حبس است سبب نیز درین صحرا
 بسیار میشود بخلاف بلادی که در شمال و مغرب این ملک افتاده است که کثرت اتفاق می افتد عراق و خراسان و
 اراضی داخله فارس از صنایع هستند که بیشتر مقرون بصبح است از دی و جمیع ممالک بیکلهای قوی و مزاج آب و جمیع
 مردم دلیل بر خوبی آب و هوای ایشان است و شاید که هیچ قلعی نباشد که ضعیف و بد صورت کمتر از ایرانی داشته
 باشد خاک ایران از صحراهای بار و در یکت زاد سواحل خلیج عجم گرفته تا سواحل حاصل خیز بحر خزر برابر است
 متفاوت است لکن غالباً در هر جا آب بحسب زراعت ضرورت و بیشتر همین سبب بوده است که
 ماتحت و تاز باهی مکرر که درین ملک شده است سبب نقصان حاصل و لاجرم سبب نقصان جمعیت شده است
 زیرا که خرابی قناتی حیند که بزحمت و مخارج زیاد میساختند دره خرم را بایان بی آب و علف و باغ ارم
 نمونه قاع محضف کرده است بهنگار کم مکی است که نباتاتش بهتر انواع آن بیشتر از ایران باشد باطن
 این مملکت با هر باغی که از آن بهتر در عالم نیست برابری میکند و از آنچه ملاحظه شده است معلوم میشود که اگر
 این ملک در تحت حکومتی قایم و بعدل انصاف باشد تا چه پایه آبادی و معموری آن تر می خواهد که در بعضی از نیکوتر
 و وسیعترین صحای آن که ما هنوز بقایای شهرها و قری در جمیع اطراف آن نمایان است با بیلیات صحرائش
 بیابان گرد و آلوده شده است که کثرت و رسته خود را میچراهند و در مسافت صد میل راه که در ایام سلفت در آن
 بوده است حال فقط قطعات زراعت دیده میشود بقدریکه مان فسیله و فیصله سالیان است ایشان را باید
 معادن نفیسه در ایران فراوان نیست علی آهمن و سرب در بسیاری از اطراف این ملک یافت میشود اما بی ایران
 مدعی آنند که معادن طلا و نقره هر دو درین مملکت یافت میشود لکن هرگز فایده برین معادن مترتب نشده است
 مسموع افتاد که معادن طلائی در فارس و معدن نقره در آذربایجان پیدا شده اما بقدری یافت نمی شد که معادل با خراج
 بیرون آوردن آن باشد و لهذا همیشه طلا و نقره ایران از بلاد دیگر بوده است طور غریبی است که در قلعی که سکه
 زدن را یکی از محصولات بزرگ پادشاه خود میدانند بیشتر پول در هیچ ملکشان سکه ممالک دیگر است از آنجمله
 است قزوین عثمانی و ریال و خرد لکت از جوهر قیمتی غیر از فیروزه که از کوستان قریب به غنیابود میاورند
 چیزی درین ملک یافت نمی شود و در بسیاری از جاها بی خلیج فارس خصوص نزدیک بحرن مروارید حاصل میشود
 لکن غالب این است که نمیتوان گفت که هیچیک از اینها متعلق بایران است زیرا که اگر چه سلاطین ایران همیشه

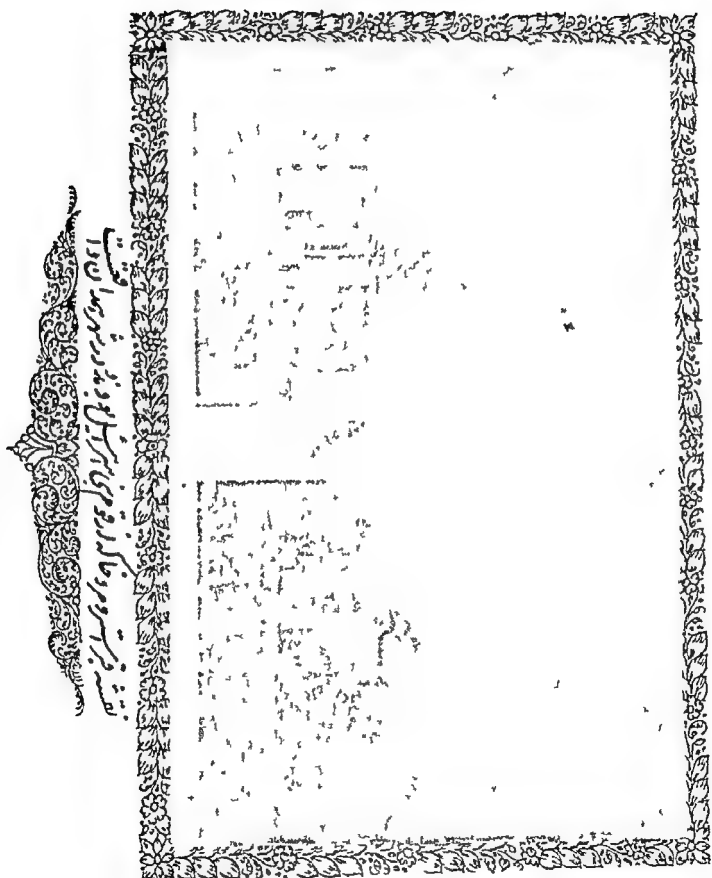
این دربار داخل ملک خود انسته اند اما هرگز استعداد دریائی که بتوانند با حکام اعواس که در سواحل مقابل بوده اند
مکافه کنند نداشته اند از یکوترین و با فایده ترین جوامات اهل ایران شتر و اسب است فیل را
نمیوان گفت که از جانوران اهل این ملک است زیرا که در همه ملک بجز سته یا چهار که بجهت یا سناه مبدیه فرستاد
شده است نسبت اگر چه احتمال این نیز و ده که گاهی فیل از جانوران خود ایران محبوب بوده است لکن شک نیست
که هم از آنند بسیار قدیمه ابالی ایران این جانور را داشته و در جنگها بکار میرسد و از نفع او ورماتیل
طایفستان که بلا ریب در عهد بهرام چهارم ساخته شده است میتوان دانست که در حوزة جنت و بختل سلطه
سلاطین ساسانی بسیار بوده اند کما فقط بجهت زراعت در ایران بکار میرود و بسیار نیست و همچنین در
عظم جبه و حسن ترکیب نیز امتیازی نداده و بسبب اینکه در ملک که زردی که قابل مرور و عبور نمایان باشد دارد و
که کاری خرج بکار است بالطبع مردم بجانورانی که در ایام صلح مایه ارد و یا در فاه و محالطت و در جنگ با عشت
فخ و فیروزی میبویند اعتنائی ندارند و جمیع اطرافیکه زمین باری و ریکت زار و هوایست گرم است ابالی این
ملک شتر را بر همه جانوران دیگر ترجیح میدهند اعرابی که مامین سواحل بحر فارس و کوهستان سکوت دارند شتر
بسیار میروند و سسل میگیرند لکن بجای شتر بای عربستان بسیاری از اصلاع هند وستان می شود و بعضی
از اطراف خراسان میتوان گفت که شتر غالباً سرمایه دولت مردم است در سایر اطراف ایران بشتر استعمال
ناظر است که لعب قوت و قدرت و بختل مسافرتی و قوت العاده که این جانور بطور میرسد ابالی ملک آن را
لانی درجه اسب میدهند و بنا علیه در تربیت نسل آن بر بهایت اهتمام دارند اقام اسب در ایران
یافت میشود سکه محال فریب به بحر فارس بنور نسل اسبانی که آباد اچاد ایستان از سواحل عربستان آورده اند
مخروط دارند و عراق و فارس اسبها نیست که از عربی و ترکمانی گرفته اند زیرا که اسب عربی اگر چه قوی تر است
ولی بالنسبه اسبهای خراسانی و ترکمانی ضعیفتر است و سپاهیان ایران اسبان خراسانی را بهتری پسندند اسبها
خراسانی و ترکمانی نیز بشتر نسل عربند اما بسبب آب و هوای خوب و مراتع حصیه خلی از اسب عربی درشت تر
و قوی میزند شاید در عالم اسبی نباشد که تحمل مشاق بقدر اسب ترکمانی تواند کرد و چون بجهت تاخت و تاز و
رنی سوافان میگیرند و تربیت میکنند بطور بای غریب طی مسافت میکنند چنانچه در خلال این مبله اشانه فی آن
در هزار و هشتصد عیسوی که مؤلف در ایران بود مردی پاکت کاغذ را از شیراز بطهران که با قصد میل مسافت
است در عرض شش روز آورد و تمام این مسافت را با پاکت اسب ترکمانی طی کرد ابالی ایران بهیت این سپاه
بسبب شگفتی که از تاخت و تاراج ترکا کشیده اند میدانند که بهیت ماوسی از مساکن خود که سواحل سترتی
بحر خزر باشد در حرکت آمده و فری و فضاوت و ستر بای فریب بکاستان و اصفهان را میسجایند

قیمت آب در ایران نهایت مختلف است آبهای عموم از سی آهست تا دو تومان بفروش میرسد اما آبهای خوب حاصله از کمانی و خراسانی غالباً خیلی گران است یک گالنه از دو سیت تومان کمتر نیست و فی خلی این مبلغ بیشتر هم بعضی اوقات میدهند گویند در ایران بکثرت میشود و سرمایه دولت قبایل صحرا نشین منحصر در گاو و گاو میشان است اما با اینکه غذا و بعضی از البسه ایشان از این حیوان حاصل میشود اعتنائی با صلاح و ترقی حال آن ندارند سگ اگر چه در مذنب الهی اسلام ناپاک و نجس است لکن بسبب صفات حسنه که درین جانور با وفاست در ایران نیز مانند سایر بلاد بر فاقه بنی نوع انسان اختصاص یافته است بشیر در ایلات بیابان گرد و پرورش بسیار شبان روم و پاسبان چمنه رفیق نگار و یار غار ایشانند بعضی از سگهای این ملک که در شکار استعمال میشوند میگویند گفت که از نیکوتر و خوش ترکیب ترین اقسام است در ایران مثل همه مالکی که بشیر آن بیابان تفرست جانوران وحشی را و عوزی است از آنجمله است شیر و کرک و شغال و روباه و خرگوش و کوره خرو و کوفه و جشی و بزکوی و آهو با اقسام مختلفه و گداز تقریباً جمیع طویر سایر ملکتهائی که در همین عرض واقع شده اند درین ملک دیده میشود چنانچه بنیاد که از اخباری که در باب این ملک در دست است بکلی محال است که در باب جمیع آن تخمین چنانکه باید کرده شود تقریری که خود ایرانیان در باب کرده اند چنان اغراق است که بهیچ وجه نمیتوان باور کرد و در یکی از کتب که میگویند تحقیق این مطلب را از کافدهای ملکی و دفاتر دیوانی در عهد شاه سلطان حسین گرفته است و بعضی از قبایل مختلفه و سکنه بلاد میدهند رخصت پادشاه ایران را از دو سیت ملین متجاوز گرفته اند یکی از مسافرن فرنگستان را که قریب صد سال قبل از تألیف کتاب مزبور در ایران بوده است عقیده این است که ابالی ایران قریب چهل ملین میشوند اما بنیکترین صاحب که از عالم از باب جغرافیا است بعد از آنکه میگوید که جمعیت ایران و قندهار زیاده بر ابالی بلاد عثمانی در آسیایست عدد مردم این مملکت را بده ملین تخمین میکنند که از آن جمله میگوید چهار ملین را میتوان گفت جمعیت قندهار است و شش ملین دیگر مردم ایران مغربی است که بعبارة اخری ملکی که حال بر این معروفست باشد این تخمین چندان از حقیقت دور نیست تقریباً نصف مردم ایران میل مربع می افتد علی اگر چه در بعضی اطراف مملکت خیلی بیش ازین تخمین جمعیت است لکن بیابانهای وسیع بسیار هم هست که بهیچ وجه سکنه ندارد شک نیست که عواید بسیار بجهت از دیار و خلق ایران موجود است از جمله بی ثباتی و ظلم حکومت جنگجائی متقل داخلی و خارجی و پیش از همه بی پروائی به حال اطفال است از آنطرف چون ملاحظه شود خیلی آب و هوا از زانی آذوقه و ذرت و قلع و قحط و حذب عدم قتل و اتلاف و زنجنگهای غامگی از موم کج و ولنگه و طاعت زمان فاحشه میتوان گفت که از صد سال قبل حال مردم ایران چنانکه غالباً کمان شده است نقصان یافته و بی تغییرات عید در او ضاع بلاد راه یافته و بسیاری از قبایل و احشامات بزرگ از مراتع و مراتع قدیم

تخمین
سین
رین

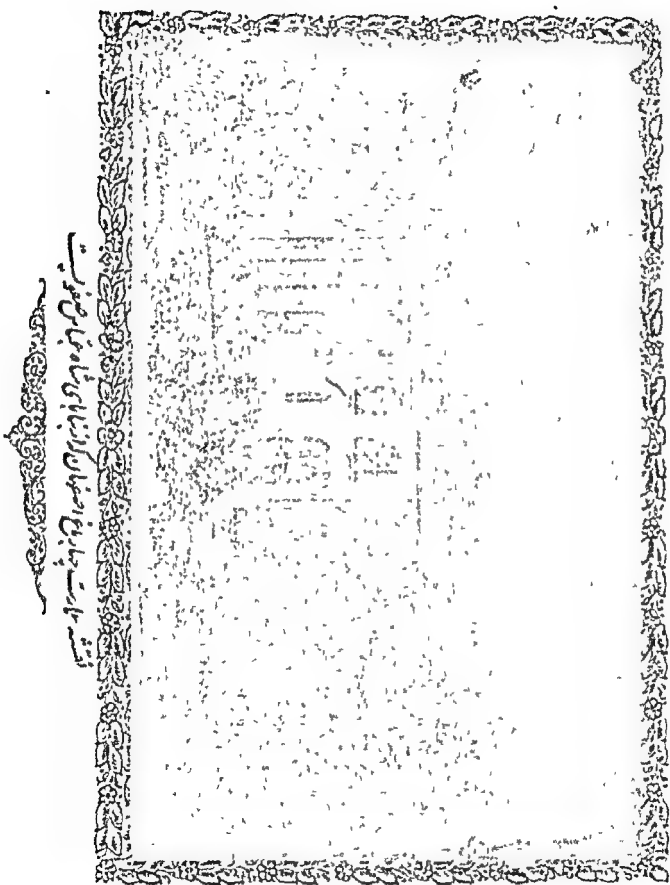
جای کس شده اند ولی در بسیاری از مواضع فقط نقل از طرف دیگر بوده است از دوازده سال
قبل از سال کسکه اصفهان قریب بمضافه شده اند مردم این شهر در عهد سلاطین صفویه اگر بر قول مسافری
در کسکه که در آن اوقات باین بلد رفته اند بتوان اعتماد کرد از ششصد تا هشتصد هزار میرسیده است در شش
هزار و ششصد عیسوی که تحریر اوراق باین رفت بعد هزار و پنجاهین شده بود و حال قریب دو بیست هزار ظلم داد
شده است این ضرورت بسبب بکوئی اداره ملکی است که سبب شده تا سکنه سابق شهر که از ظواهر ظلم و طغیان
بر فری و نقبات که بستان پناه برده بودند دوباره با و طغان اصلی خود مراجعت کردند و در ایران چنانچه
در سایر بلاد آسیا فرزندان زمین پیش از هیچ نمای حساب مطمح نظر است حتی در ادای طبقات اس و خمر نیز اگر چه
ماند پسر مطلوب نیست اما نمیتوان گفت که بار عاظم است زیرا که در ملکی زندگی و خبر در کسی معلوم نیست و حتی
فقرترین مردم کاهی از باب مال و مشروب تنگی کشیده است اطفال بایر بریدند و مادر غنیو بدیچمین باید ملاطفت
شود که در هیچ بلاد اسلام حیرات و مبرات موعی در دین حکم شده است که مبلغی اموال عینیا همیشه صرف فقرا
بشود و نه این عمل از دیا و جمعیت است زیرا که محقق است که از دیا و خلق بسته با سبب محبت است و همچنین
مهاجرت ابالی ایران بخوابت خود بدون مابین و مابین بلاد دیگر میری که از اسباب اگر چه از اسباب ضعیفه اند و با
زیر که در این کی از مواضع آن است تا بد جمعیت این ملک از زمان فتنه افغان خیلی کم شده باشد اما شک نیست
که از بیست سال قبل از سال کسکه زیاد شده است و در وقت میتوان گفت که خیلی روی در ترقی است لکن این ضرورت
فقط شامل حال مسلمین است یهود که در معرض استخفاف و استخفافند بسیار کم شده اند فارسیان که
عرضه ظلم و سخط اند و فقط یکی از محلات یزد و سبب سکای ایشان مقرر شده است بچهار هزار خانوار شاید زیاد
تخمین شده باشد از آنکه طغای اصفهان که در ایام سابق بد و هزار و پانصد خانوار میرسیدند و بعضی از ایشان
تیر خلی متول بودند مال بعد خانوار نمیشد و درین جمله یکت شخص متول ندارد و این طاعه در سایر اطراف مملکت تهر
نصفان یافته اند جمیع ارمنه ایران بنا بر قهقار و لم در می بزرگ طغای بد و در هزار و سیصد و هشتاد و سه تن
میرسید و گفته شده است که این عدد فقط سدس حقیقی است که قبل از فتنه افغان بوده اند ایران
در جمیع اعصار از رمنه بر بخل و کسکه و آراستگی و رفیت بلاد مشهور است اصفهان که قرون بسیار
دارای طغنه این مملکت بود هنوز یکی از شهرهای معظم و مودای عظم این اقلیم است از داور سرابای عالی سلطه
و کسکه های مابعد و مدارس منتضا با تجار دنیا بانها و باغهای سبز و خرم نماییتی دیگر دارد و از نزدیکان بان ایشان را
بگذار و بسبب خرابیهای بسیاری که از آثار قدیمه بر جااست ولی هنوز بقدری که موجب تعجب و مورث تحقیر
شود باقی است پلهای خوش وضع زاینده رود هنوز بروضع سابق باقی و جمیع مدارس بر پا و بسیاری

از سرهای قدیم سلطنت بنوالتام بر جا هستند و بعضی اجنه رفیع دیگر نیز در این او از حاجی محمد حسین خان که حال عالم را بد
 بنا کرده است مثل اینکه بخوابد پادشاه را بر سر میل آورد که این شهر را بدو دیگر دارالخلافه سازد و در او آخر طبع
 اول اشارتی در باب چهار باغ رفت بعضی انعامات خاصه سلطنت در کنار این خیابان واقعست و با اینکه بخانه
 از صد سال است که از سکنه و قطان خالی افتاده اند هنوز دست و پا در آن نهاده اند و بنا نهاده است هر بازار
 معتبره مقفی دارد و در دو طرف دکانهها و در میان راه عبور سواره و پیاده است کار و انهرای معتبر
 این شهر نیز عمارت های محکم خوب است بسیاری از عمارتها و بزرگ و شاهانه است و فرش مرمر دارد خانه ها غالب
 خوبست خانه های محکم و عمارت و تجارت متوال با سربازی پادشاهی لاف برابری میزنند لکن از بیرون مثل سایر
 خانه های مردم آسوده و دیوارهای کلی بلند بدون رخت و غره و در پیچه دارد و فقط یک راه با درون هست که در بی بزرگ
 بدو بجای گذارده اند و در داخل حیاطی است که اگر وسیع است خیابانها و در اطراف خیابانها با چمنها و حوضها تزیین
 داده اند و این طرف مردانه است و طرف دیگر این عمارت عمارتی جداگانه مخصوص زنان است و در هر خانه
 که این قسم است با دیگر ساخته اند که در اندرون حجره بخاری منتهی میشود و در تابستان سبب سردی و در زمستان
 چون علی الاضفال در بخاری آتش میوزند مایه گرمی بواسطه غالباً هر خانه در اصفهان که معتدله باشد باغی نیز
 آن هست و اینصورت بعلاوه اینکه باعث خوبصورتی عمارات و صحت هوای بلد است که لکست سبب بزرگ
 و وسعت شهر نیز میشود بنابرین میتوان قول کرد که در قوی را که میکوی در ایام معمری مسیت میل مسافت دیوار دور شهر
 بوده است یکی از محترمان فرنگستان محوطه اصفهان را با دانی که بلافاصله بشهر متصل اند از قبیل حلبا و غیره سازد
 فرسنگ میوید این بدیهی است که خیلی اغراق است هر آن هنوز جز عمارات پادشاهی عمارتی که قابل ذکر باشد
 ندارد که بخان بازاری در شیراز ساخته است که اگر بهتر نباشد از هیچک است از بازارهای اصفهان کمتر نیست
 ابنیه مشاهیر بسیار نیست و باغهاش بسیار کم است خیابانی در میان شهر یافت نمیشود و خانه های
 کلین چون از خارج شهر دیده میشود بنظر مثل شهر خراب میآید اطراف شیراز همیشه خوش آید بوده است باغ
 و قصر جهان نما و تحت قاجاریه و حافظیه و سعیدیه تفریح گاه خلایق است طول باغهای مسجد بردی که متعلق
 با بانی بلد است قریب پنج میل و عرض آن بدو میل میرسد و از هر قسم نهوای خوب در آن یافت میشود شهر
 همان که در ایام قدیمه اکستان معروف و از شهرهای مشهور بود حال بسیار کم چیزی در آن یافت میشود که
 قابل ملاحظه مسافر درین بلد باشد قبر مردغای و استر و مرقد طبیب مشهور ابوعلی سینا قریب وسط شهر
 چنانکه مرقوم گشت قبر استر و مردغای زیارتگاه میهود است و مقبره شیخ ابوعلی از جمیع سیاحان و مسافران
 که بفضل و خداقت اعتمانی دارند هر وقت رسیده اند بغایت یاد کرده اند بسیاری از شهرهای دیگر

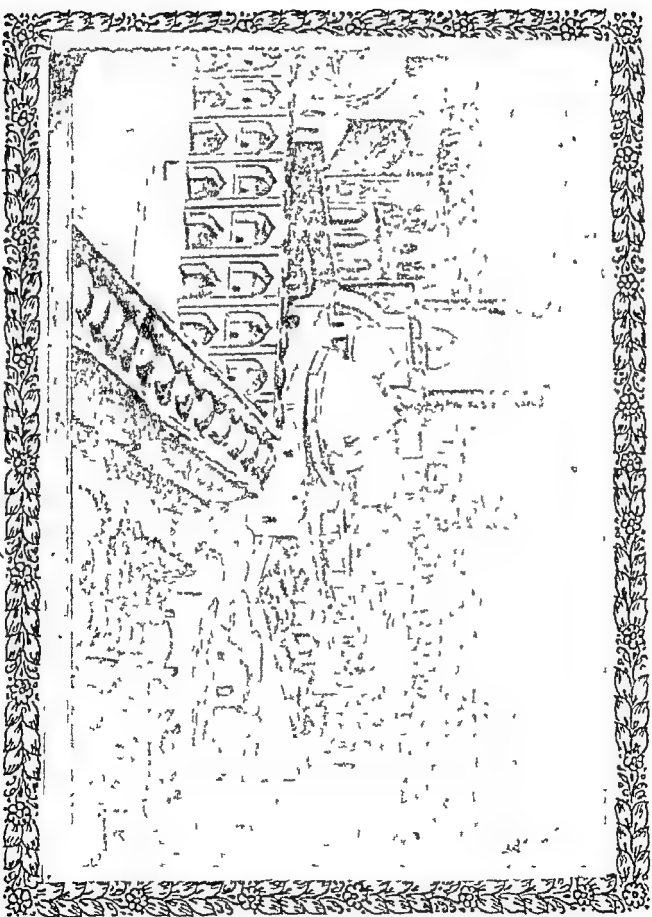


نقشه عمارت دبیرستان کازنبای شاه عباسیه



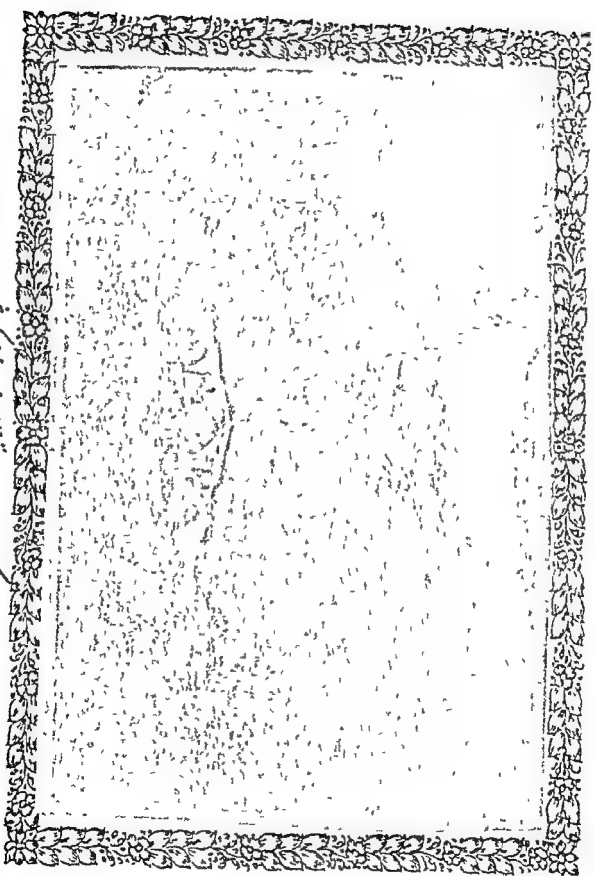


تقدیر سارست چارباغ ارضیاں کائنات ایں شاہ خجرا عورت



سیدان شاه جهنم که از نایب های حق است





تاسان کوه در روز غافل ازین بزرگی است

دربیان آب هوای ایران ۲۵ ۲۴ ۲۵

ایران نیز هم عمارات خوب دارند و هم وضع خوش ما و تابای تهر بر ذکرت رود و خامها شده است و در اطراف آنجا تقریباً جمیع تهرهای ایران را موردی است و آن دیواری است از کل که در آن بر جاهاست و بعضی اوقات خدنی عمیق نیز با خاک زیری بر و در است در هر تهری از تهرهای ایران یکت یا ستر کار و امرا با بجهت صدور و ورود مسافرن ساخته اند خامها غالب از کل است و سقف عمارات سطح است اندرون خامها ما و تاهتر از آن است که از پیرون بطریقی آید عمارات قری و د بات کلیه وضعی خوش آیند دارند و بسیار است که سقف خامها مانده کسبند سار به سبب اینکه چنانکه مذکور شد خوب درین ملک کم یافت میشود راهی که ساخته باشد در ایران غالب این است که نیست و در کار هم نیست زیرا که هنوز به حال کاری که با خرج حرکت میکند درین ملک نیست هیچ چیز سخت و مشکل تر از راههای که هستان این ملک نیست بار بار باب فواید ساختن راه با املی ایران صحبت داشته شده است لکن اعتقادشان این است و بی سبب هم نیست که ساختن راه سبب آسانی و خول اعدای ملک میشود فقط راهی که هست راهی است که باز حیات زیاد و بر فاطان که ساخته شده فاطان که در حد ما بین عراق و آذربایجان است کونیه که این راه عساکر عثمانی در آتایمیکه آذربایجان در تصرف ایشان بود ساخته اند سبب اینکه بدین واسطه عبور و مرور لشکر سهولت پیوسته تغییر سایر بلاد ایران پیدا کنند و در وقت اوزن از پای این که میگذرد و بر آن بی بسته اند فاطان که در ایشتر حد ما بین عراق و آذربایجان دانسته اند لکن درین اوقات جنگهای فاطانی که قریب صد و پنجاه بار چیده میشود و در سمت جنوبی این که واقع است از آذربایجان تهره میشود از سکنه ایران فاطانی که در تهر با و قصبات و قری سکنی دارند بیشتر تربیت شده اند و صنایع معنیه و ذنیسیه رقی خلی کرده اند لکن از چیزهایی که حاصل صنایع ایشان است و همچنین از اخباری که از سیاحان فرنگستان در دست است معلوم میشود که هم از قریبهای بسیار همین نوع که حال هستند بوده اند و درین عرض مدت درازتری که حاصل کرده اند این بیشتر از باب احتمال و انقشاش بی دری است که در ملک روی داد و یا بسبب تعصب و وسواس ملت است بلکه بیشتر بسبب وضع و طبیعت حکومت ایشان است مردمیکه در تحت حکومت بالغله و بی تربیت زندگی میکنند و فاطان فقط درین است که با وقت و حال خود بسازند زیرا که هر قدر کم که روی برقی و اصلاح حال بردارند خطری بران مترتب است فی المثل اگر طریق تازه و تجارت پیدا کنند احتمال این است که منافع و فواید اشخاصی که در آن کار اندام کرده اند همیشه از آنچه هست در نظر با جلوه کنند و این معنی بحرکت حرص حاکم و خوا و می شود و یا اگر شخصی حذاتی و دیگری از صنایع ظاهر کنند بوی آن است که پادشاه یا حاکم ملک او را بر در بکار گیرند بی فروز و بارش کشند بطور قاعده جدیدی و در علوم سبب این میشود که شخصی که متخرج و متدع آن است

در معرض عداوت طبقه مشرعه درمی آید که هر چه برخلاف فهم ایشان است کفر میدانند و هر چه چاره که دم زند
عوام را بر روی میخورانند و با وجود این موانع اسباب ترغیب بکلی مفقود است و در بجهت عداوتی که متوجه
ایشان است کمتر کسی از رعایت مصالح خود بیشتر نگاه میکند و در تاریخ ایران بسیار است اخبار مردمی
که مراعات لمضات اند یا بجهت تحصیل نام و شهرت بمبالغه خیر در خیرات و مبرات مصروف کرده اند
و بسیاری نیز از اساطیر و اوانی ناس که صاحب کسنت شده اند برای توأم استخوان و دوام نام کار و اسرها با و حاکما
و دیگر اربابیه مقیده مشاعه بنا کرده اند لکن بکلیس خیال فائده عموم کامی کرده است و نمیکند با قرض خود جمیع کارها
محض خود است و چون ملاحظه وضع و طرز حکومت نمود محال است که غیر از این تواند شد یا دشمنی یا حاکمی از باب
نیک ذات یا حسن ادراک شاید بنگر ترقی و اصلاح حال ملک و ملت بیفاید لکن تداپر چنین شخصی تابع وضع است
او میخواهد کاری که بجاه سال مدت بخوابد تا تمام شود و در دو سال صورت بد بد شتاب بخیر مایوسی خواهد شد
زیرا که کاری که باید بموجب قانون مخصوص انجام یابد بزور صورت نخواهد گرفت بعلو او اینک جمیع ترقیات
کلی بتدریج است حتی اینکه اگر چیزی بجهت صلاح ملت احداث شود در ابتدا باید مردم رفته رفته بآن آشنا
شوند تا بعد از آن با تطبیق میل کنند و الا دوام نخواهد یافت وقتی بایکی از اهلای ایران که مردی بود و بغایت
باهوش و قابل و به توپ ریزی اشتغال داشت مؤلف او را ق رفاق ملاقات افتاد بعضی از توپها را که ریخته
بود بنظر فضائی داشتند و یکی از آنها اندکی کج می نمود و روی پرسیدم گفت راست است اما تصور از من نیست
بن گفته اند که کار بجا راد و روزه روز کم گفتم چرا اینکوی که این محال است بچاره سری حرکت داد و گفت من بهتر
میدانم آقای من آدم خوب و باالضمانی است لکن باین همه شاه زاده ایران است و هر چه بگویم کند باید طاعت
کرد و از آنچه مذکور شد میتوان دانست که چرا مردم ایران در صنایع ترقی کلی نکرده اند این ملک
بزرگ سال است که بچو میباید که در شرف ترقیهای بزرگست لکن با هنوز همان طور ایستاده است تجارتش
تقریبا همان شتم که در قدیم الا یام بوده است ابریشم کیلان و پشم کرمان و پنبه و ماز و اوراق
افقوذه از خراسان و بلاد دیگر میگرد و قیمت حاصله از اینها را بشال کشیده و نیل و قماش هندوستان و شکر
بطاویه و چین و پیشینه انخلند میدهند از اخباریکه از سیاحان فرنگستان که در ازمنه متعلقه باین ملک رفته اند
در باب زراعت ایران در دست است معلوم میشود که بسیار کم مایع یعنی ترقی از بدو حال نیافته است اسبابی
که حال بجهت خویش کردن زمین استعمال میکنند احتمال میرود همان است که هم در زمان قدیم بدان نشان بکار
میروده اند و جمیع ازمنه اینطایفه در بنا کردن قنات و کهریزها مبر بوده اند که در چنین ملک بی آب از جسد
مهاست لکن مردم ایران غالب اوقات مصروف با غنای کنند و بمقدار زحمت نیز فائده حاصل

که در اول افول است و فو که در ایران با تمام و در غایت یک می شود و میوه بقدریت که میتوان گفت در
 فصلی بود یک جزو غذای هر روز و قهرا و ادانی ناس است چنانکه مردم کشت در اطراف اصفهان صحراهای وسیع
 بهشت کاشتن خروزه مفرات و کوزه خانه های عالی و نفیس با محاجریا و بریا کرده اند بخت ایکه سر کین که بوتر
 گرفته برین منوت دهند. بسیاری از صایع ایران جوشت علی الخصوص کلاتون دوزی و ابریتیم دوزی
 و مثال ابی قاشهای دیگر هم از میند میبازند لکن بجوی قاشهای همدستان می شود کار خانه های شیشه کرم
 دارند و بعضی ظروف هم مثل ظروف چینی می سازند اما آبیاری ندارد در ساختن آلات و ادوات
 ابلی ایران از هیچیک از علل شرق کمتر می کنند لکن از هیچیک نیز بهتر نیستند کار آهین و فولاد و جو میکنند
 شمشیرشان اگر چه زود تمکن است ولی خوش دم و خوش جوهر آتاک برون می آید و توب ریختن بسیار
 آلات چه خانه ساختن بر در میانه ایستان متداول است و درین باب اگر حکومتی که ترغیب علم و مهارت
 و اعتد بر دوی با صنعت کاران فرستد و مساوات میزند و در کسده کاری و صنعت کردن
 و مطلق کاری که ترقی پیش از ایشان حداقت دارد و همچنین میسا کاری را در غایت نفاست میکنند و زو
 و سایر آلاتی که از طلا و نقره می سازند مگر رتاد بر مهارت ایشان است علم صنعت و حل و عقد نوعی که حاصل
 در فوگستان رواج است و در ایران معلوم نیست علم محلی کیما یا هنوز قهای آرب و مفاسد بسیاری از فصلائی
 ملک است حجر العلاصه که آمدت نبر سال عاقلترین حکمای مغرب را مشغول است بهور ابلی شرق را ورید مید
 کیما اگران ایرانی در خفیه مشق میکنند که مبادا کسی بر اسرار موقوفه ایشان مطلع شود یرده خفا و غری که بر روی این
 عمل کشیده شده است نه همین اسباب ششغال خیال است بلکه بایه تحصیل معاش جمع از او باشد و تلاش است که بار بار مردم
 متولی از او باور اخام کرده و در دام کشیده اند مظلون این طایفه این است که در کوه الوید که قریب همدان است
 کبابی یافت می شود که در تحصیل حجر و عظم است سارین بسیاری از مردم این شهر عمر در طلب این مطلب ضایع میکنند
 جدال اقل لغیری نزدیک از متولین این بلده رفته گفت که من دامن مقصود و بچک آورده ام لکن چون مادام العرفه
 و ما و معروف بود ام اگر انظار گفت و تروت کم مردم خوابند و است که نسا این امر اندک است و لهذا
 سخت است و این سر در معرض شکنجه و عقوبت خواهیم آمد اما اگر قوانین حل ابدانی و معمول اداری نظری بران مرتب
 ان مقصود نخواهد بود و من این تل انو میبایم و چون پس از تجربه مکرر برای توفیق حاصل سند که من در آنچه میگویم صادق
 نود و دای این حدست بقدری بن بد که من رفته در مشرد مقدس علی بقیه عمر انفرانت مکرر نام و چون آن خاد
 تحت حکومت عثمانی است از غلطه که درین صفحات متوجه من است مصون خواهد بود و نظایر این اقوال بطوری
 موافق نقل بود که مردمک احمق فی الفو قبول کرد و در نویس جمیع احوای او دید که باید در بون که گفته شود با وی گفت

ساده و رحمت بدنی همیشه دارند امراضی که عارض ایشان می شود بسیار کم است و سبب معالجه آن امراض نیز هرگز در
 ویران قبیله دوائی دارد و چنانچه در سده هزار و هشتصد عیسوی که مختصرا در اوراق از دور یا در ایران مراجعت کرد و موسم
 زستان جنبه های همه صاحب مضبان سعادت را بر فزونی و بطوری که دیدن متعدد بود و از بکمال خود من بودم در جواب
 شدن نمی بود لکن چون طول میکشد باعث پرتیانی و اطرب و اتفاق زن صاحب ماه که در آن مهمان بودم بنیام
 فرستاد که علاج سریع الازمیدانم اگر منظور باشد معمول داریم الله تعالی از برف آورده من روی خود را ب
 الکرم بالای آن که فتم پوستینی بر سر من و شکی که در دست سرخ شده بود و در ظرف برف انداخته سجاری که از کد
 برف حادث شد عرق بسیاری آورد و این معالجه در دو هفته بجای رفع مرض کرد و از اجناس پس معلوم شود که در امریکا
 شالی نیز درین موارد و اینگونه معالجه میکنند بعضی اوقات بر مثل عوام و جهال سایر ممالک است و از او لبها و
 فضلهای منت خود میکنند در یازده سال قبل که سعادت اگر بر در عراق بود چند یار چنان الووده بر و عن چای
 بر بالای یکی از کوهها گذاشته مثل انیکه یار یکی از اولیا بود و بجا جان اگر میزوف و د و گفتند که سبب این بان پارها
 میواند بگویند که چه قدر بیمار در سیاه یا در بانیکه قریب آن مکان بود و بپایند ویرا که سبب شغای امراض غالباً بجز
 همین نیاد کار و دیگری که در در برابر و هشتصد و ده که مختصرا در اوراق از کوهستان عبور میکرد و یکی از امرای قبایل
 که درین باب با وی صحبتی شد گفت در ایل با فطریکه و است و آن دوائی اسهال است که جز اعظم آن دهنه
 کو سفد است که بچونسانند و کم و زیاد میدهند و در جمیع امراض فائده نمی میکند و بدین وسیله رحمت و خرج طبیب
 جلی کمتر داریم با بجملة حراحی و عمل طبایع و چه خوب نیست لکن کره بر بهر صحت که لازم است سبب شرت
 طبیب باوان می شود اطباء لیکه فی الحقیقه معلوماتی دارد بکلیه قواعد طبای یوان را که هیچ ابو علی سینا شرح
 و بسط داده است سر من خود کرده اند و در دعوی احداث معالجات جدید دارد و بجملة است که چون حال اقتضا
 کند بجزف را با آورد کند مملوط کرده و از آن قرص ساخته در فلان بر فیض میدهند تا بکشد و ما بواسطه دفع فصول
 بر فتن آب از همین سینانید و چون سریع الاواست در وقت ضرورت معمول بعوم ماس است درین ملک
 چنانچه در سایر ممالک بسیاری هستند که با دوائی طبابت و خداقت در جمیع امراض دولت و اعتبار حاصل کرده
 بعضی ازین طبقه هستند که ادعای کنند که بعضی ادویه یا نوعی از معالجه بدیدر یا بپایان رسیده و غی غا نوا
 ایشان است مثل ایله امرای یکی از قبایل که در کوهستانی که در باین ایران و یا سالیکت بغداد است مدعی
 این اند که هم از زمان سلف سلا بعد مثل شغای تب که مرض عام آن صفحات است مخصوص بجا نوا دوه ایشان
 با بعضی که بارادیر حانه الله نیز سنده تا مغایا بد و مشهور است که کوه بجز به شده است و نخور و ندانسته است
 از تحقیق علمی این عمل ماکسانست که درین فن دعوی جهالت می کنند مختصرا در اوراق را دو دفعه اقامت در

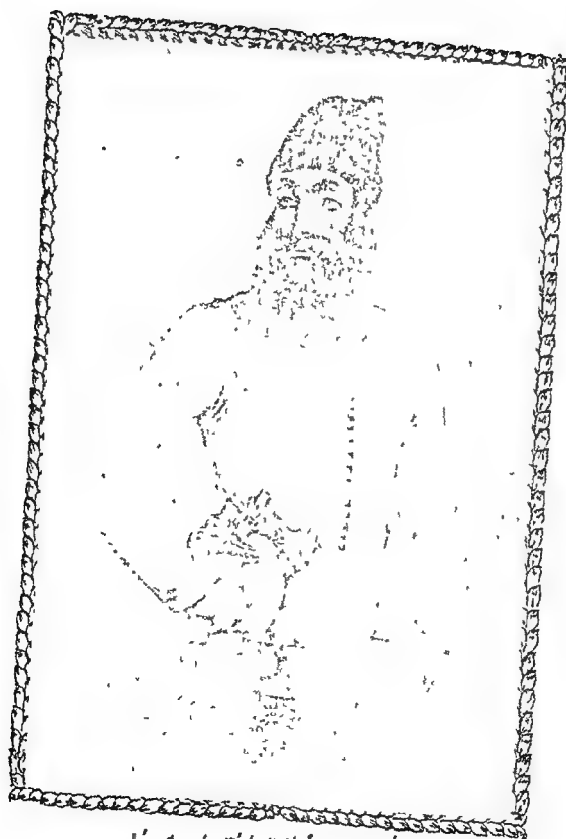
ذویشان سبق کارش یافت بکتابت اسامی و سیاق تحریر مخترعان معتبر در این فن اگر چه مکرر مبالغه آمیز است لکن غالب صحیح و بعضی اوقات فصیح است ابالی ایران خوش دارد بقبضه خوانی و افسانه گوئی و ذکر امثال و مناسبت اجمعی نظر واضح نماید زیرا که در ملکیتی که جز آنرا ندوی ندارد اقتدار در هر صورت قهار است و جمع قهر و غلبه از نشیندن حق صرف و صدق محض پیرا کند و عقل و شعور باید درین لباس طوره کشد که درین شکل بارباری از خویش کرم و آهنی اردیگر کنانم سازد در علم اخلاق ایرانیان اطفال کتب یونانند و از سطور معلم این کتب و شک در تعلیمات و می را قریب بگفروانند یکی از مخترعان بر درخت درین فن حکمت انصیر الدین است که شرح حالش سابقا سمت گذارش یافت در رساله مشهورش که در اخلاق نوشته تحقیقات فیلسوفانه در حکمت عملی و شایستگی حرکات انسانی و سعادت و صلاح و اسباب جنس ناب و اختراعات صفات رده و معالجه آن دارد و اما این مرد درکت و انتمند اگر چه بجهت جهادت در همه علوم سترگی در ایران دارد و مانند سایر مردم این ملک اندر ترقیات عجیبه که نتیجه تجارب فیلسوفان است بجنبه است چنانچه مرقوم شد ملت ایرانی کلیه متغیرات معنی تمام دارد و معتقد ایشان است که فردوسی در نظم و جمیع سبقت گرفته و اسکندر نامه نظامی نامنا منامه و اندر شعر اینکه تعلیم اخلاقی میدهند بلا شبهه معدهی بر بنگران مستی است و از همگان پیش لکن در طبقات عرفا که در جمیع ادرمه و اعتبار درین ملک پیدا شده اند مشکل است تعیین شخص اول نمود فتوی طلال الدین مشهور علمای رومی و اشعار جامی و غزلیات حافظ که سابقا تذکره شد شاید باین مردم زیاده مشهور باشد طبقه دیگر میرا متناهی شعر استند که نقیده و سرایی پیشه ایشان است آنرا بجمعه است و او کی و او رومی و جمعی از دیگران همچو در اشعار ایرانیان که است اگر چه بعضی ازین قبیل اشعار را فردوسی و در بجهت سلطان محمود و انوری و بسیاری از شعرا بر برکت منقول است لکن بجهت اتم بقدری نیست که نام کتاب رآن اطلاق نمود موسیقی را در علوم میثارند لکن از علوم است که در آن چندان ترقی کرده اند و تالیفات و تناسبات القاعات میزانی دارند و آواز بار اقسام میکنند چنانکه بعضی را غم انگیز و بعضی را شاد افراطی از آن را حرکت سهوت و رنجی و دیگر را شجاعت نام سه است و الا موسیقی بسیار دارند و غالب سازنده و خواننده را با هم آمیخته معروفست که ابالی ایران موسیقی را از هند و سنا فرا گرفته اند در هر صورت نمیتوان گفت که درین علم بهتر از هند یابند بکتابت و سیاق و سنان غالب خوش آید است لکن همیشه کیان است آن اختلاف الحان و تنوع لغات و شجاعت که موجب مزید لذت ندارد در نقاشی چنین مینماید که هم از سیصد سال قبل تا بحال بسیار کم ترقی کرده اند غلبت اینکه تصاویری که در سراسر ایام سلطنت اصفهان در عهد شاه عباس کشیده اند مثل تصاویر خوب است و آن بزرگ این ایام است رنگ خوب بر سازند و غالب شبیه خوب میکشند و در دیگر مراتب این فن نیز بی سلیقه میقتد اما هنوز دور و نزدیک نمود

۱۰. اشیاء بر صفحه و اصول مغفله مناسب مورد اشکال که مدار نقاشی بر آنست مختصر نمیند با بجزله از آنچه در باب صنایع معینه و وزیریتیه حال ایران مرقوم شد معلوم میشود که نمیتوان گفت سکنه این مملکت روی در ترقی دارند و همچنین نمیتوان گفت که بالنسبه پیشینیان قوم خود نیز تنزل کرده اند آنچه در عهد پادشاهان مقتدر و کاروان اندوخته شده است در حکومت سلاطین مایل و ضعیف بر باد رفته است هرگاه در آیام آرامی مردم متصف بذكاء و ادراک از بنیاد خارج باین ملک آمده اند باز شروع جنگ بینان کن اقامت ایشان شده است تا بحال بنابر تغییرات ملکی و انقلابات دولتی دریای دانش در ایران علی الاطلاق در جزر و مد بوده و مادامیکه مردم این ملک در تحت حکومت بی ثبات و بالغلبه است بر همین منج خواهد بود

باب بیست و پنجم چند کلمه در باب عادات و رسوم و طرز زندگی و معاشرت اهالی ایران در تحقیق و تعریف آداب و رسوم ملتی ابتداء باید از طبقه اعلی شروع شود که وضع و طورشان رسوخ کلی در امرجه سایر طبقات وارد از زمان دولت صفویه تا حال که قریب سیصد سال است اوضاع و رسوم در خانه ایران تقریباً بر همان سیاق و روش است که بود فقط فرقی که هست چنانچه اقوال مسافران فرنگستان که در عهد صفویه باین ملک آمده و اوضاع در خانه را مفصل نوشته اند بر این مطلب شایسته است این است که خانواده که حال سلطنت دارند چون پدر بر پدر از امرای قبایل جنگجو و مسلحتر بوده اند تا هنوز بسیاری از رسوم نیاکان خود را در امور شخصی و تکالیف در بار دارند دست نداده اند در ابواب سابقه صورت ترقیم یافت که از عهد شاه عباس بزرگ شاه زاده های خاندان سلطنت را در حرم پرورش می کردند و زمان و خواجه میرزا بربیت ایشان معین بودند و تا جوت پادشاه و لیعهد دولت را کسی نمیشاخت و همچنین مذکور شد که در آن اوقات کثیر از دکان نیز مانند اولاد خانین بزرگ میتوانستند دعوی تحت و تاج نمایند رسم قبایل تا آنرا همیشه درین مورد برخلاف بوده است رعایت بسیار و احترام زیاد در باب نسب از طرف مادر داشته و در اندوخته نیز واضح است زیرا که مناکحت رابطه مسالمت و مصاحبت و واسطه قطع مشاجرت و مکاح وحت طرفین است بنابرین فرزندی که از جانب اصالت دارد و بحکم لزوم باید بر سایر فرزندان که این جنبه را ندارند تقدم جوید و الا علاقه قرابت که مقصود از آن اتفاق قبیله است بدوای اتفاق بخیر شده مواسات معادات خواهد انجامید و ایل قاجار که از خصب تا مادرند درین ماده هنوز پیرو رسوم آبا و اجداد خویش اند چنانچه مقتول است

که محمد حسن خان که قد فحقی شاه است در آیاتیکه او میقات ترا که کرخیجه بود یکی از امرای اقطاعیکه که محمد حسن خان بونی
 نیا برده بود و دختر خورشید بر سر زانوئی بروی عرصه که محمد حسن خان از قبول این مطلب سر باز زده گفت ترا این
 دختر بقدری میست که فرزندانش طلب آج و سخت کنند و فحقی شاه پیر خیا که سبق بخیر یافت عباس میرزا
 بمر دوم خود را و لیعهد مملکت و نایب سلطنت کرده است مخصوص بحبیب اینکه مادرش از بزرگ زادگان
 قبیله قاجار است و مادر محمد علی میرزا که میر بزرگ دوست که جنابلی است رسم جدید ایران این است که
 شاه زادگان را پیش از ایامی که متعاضای خدمت واپه و لالاست در حرم نگاهداری دارد و هم از او ایل عهد صبی
 فوایس مناسکت میبندد از ایشان تعلیم میکنند چنانکه در سنه یا چهار سالگی بنام میخوانند که در و همچنین آداب ظاهر را
 هم از او ان مطولیت میآموزند مثل اینکه چگونه با اشخاص محترم و اقربان و دیر و ستان باید سلوک نمایند و در
 حضور یا دسا چگونه بایستند و اگر پادشاه بخواند چه نوع متینند و یا چه طور از حضور برگردد و در در حاکم که همه
 کار با علی الرسم میشود و اینکه تربیتها از همانست بسیار دیده میشود که طفل خیاله با پیر بچاه ساله در مجلس ایتیت
 گناه و کردار و سکونت و رفتار حرکت شان کیان است و بهفت هشت سالگی شروع بخواندن عربی و فارسی میکنند
 بعد از خواندن حروف بتی قرآن بخوانند و بعد از آن آموختن احکام شریعت میبرد و از ده و هم اران او ان قواعد
 شیه فرا گرفته بعضی دشمنان آل رسول در ضمیر این نایب گیر میو و بعد از آن کتب فارسی میخواند از آن جمله است کتا
 معبدی که بحکایات و پذیر و عبارات سیرس و ادبی میگو و مصالح متغایه هم خواطر اطفال را باعث تفریح و هم
 در و جوانان را بهت و صلاحیت مایه ترغیب است و بعد از آن قدری از صرف و نحو و منطق و فقه و حکمت
 نیز میآموزند اما مرتی درین مراتب غالباً بسته بمیلان طبع خود طفل است بسیار کم است که پیش از خواندن و
 نوشتن بایموزد و گرانیکه بالطبع مایل بحصول باشد و چون فصل و کمال طائی منسوب از یاد و شهرت ناهرا که متیو بعضی
 هم تقاعد بحصول میکنند فحقی شاه که حال در ایران فرزان و راست تفصیل مشهور است و متغیر میگوید و
 دیوانی از و در نزد دختر اوراق است هم از بهفت هشت سالگی در تربیت موارعی و استعمال آلات حرب است
 نایت جهد مبذول میداند که در مطولیت و ختری را با سپر نار و بعضی اوقات قبل از بلوغ عروسی میکنند
 بعد از آن عدد از و اج بهر یک موقوف با سباب معاش ایشان است چون شاه زاده بر تخت بر آید
 او فاش سببه قسم مصرف میشود در آموزش ملکی و عیش و عشرت در حرم و تفریح و تفریح و چون مقدار صرف او فاش
 با مورد مزبور موقوف بوضع طبیعی و میلان خواطر و لهذا علی الاتصال تغییر پذیر است تعرف و سخته بد کلی
 نمیتوان کرد و اما مختصری در باب حرکات و سکنا ت پادشاهی که حال در ایرانست چنانکه باید کا تفسط طائی
 است که شایسته شنوات سلطنت است یکی از لوازم قوام سلطنت رعایت ظاهر شرع است که بحکمت

از سلاطین ایران فرو گذاشت نتواند کرد و لهذا سلطان را باید که بر صبح بگاه بیدار باشد و چون بخواهد بیدار شود و در اندرون است خدمتکاران آنجا همه زمان و خواجہ سرا یابند بعد از فراغ از لوازم صحبکاهی و ترتیب لباس پادشاهی بکند و ساعت در حرم بسلام می نشیند سلام اندرون بر همان سیاق سلام پیرون است و القاب و خدمات صاحب منصبان مؤث محاول با کار گذاران مذکور است خواتین اندرون مانند خواتین پیرون ترتیب صف سلام میگردانند و هر یک از ارواح و جواری و خدمه و سرسرای بر جای خود بر پایی می ایستند از قرار موقوف کسی را در حضور پادشاه اذن نشستن نیست مگر در نفر از خاتونان بزرگ آنکه یکی با در زمانب است سلطنت عباس میرزا است و دیگری دختر ابراهیم خلیل خان که در عهد آقا محمد خان والی شیشه بود بعد از واریسی بعراض و کیفیات واقع در حرم و مشورت با خواتین معتبر سلام میکنند و پادشاه از اندرون پیرون میآید صاحب منصبان منتظر مقدم در خدمت پادشاه یکی از حجرات مخصوص خدمت عطا بخجور میروند و سلطان با ایشان بصحبت مشغول میشود و شاه زادگان خوردنیز در وقت برین بوس مشرف میشوند بعد ازین فرمان نهادن غذای پادشاه را در ظرف حبیبی و سرپوش نقره در سینی که قفل و بند دارد و مجموع پوشی زر بفت بر روی است بهر ناظر میآید و در حضور ناظر با دست خود مهر انگسته نزد سلطان میگذارد بعضی از پادشاهزادگان بخود سال نیز غالباً و برین غذا با پادشاه مشارکت میوزند حکیم باشی همیشه باید وقت طعام حاضر باشد کونیند سلب این است که اگر غذای با مزاج پادشاه موافقت نکند طبیب حاضر باشد تا علی الفور با صلاح و علاج آن پردازد لکن شک نیست که شش و این جتیا طمو و غلی است که دامنا کسانیکه بغیر و غلبه بر مردم متولی شده اند دارند تفصیل طرز و طور می که پادشاه ایران تنظیم مهمات امور میبرد دارد در فضل پیش مردم شد بعد از ادای لوازم مهمات ملکیه عادتاً بحرم رفته قدری استراحت میکند و همیشه وقت عصر از حرم پیرون آمده یا باز ترتیب و تنظیم امور مردم میپردازد و یا سوار میشود و در دو یا سه ساعت از شب رفته وقت غذای شام است که بهمان وضع نهاد ترتیب میآید پادشاه مانند سایر رعایا در وقت تناول طعام بر زمین می نشیند و سفره از قماشها نفیسه بجهت گذاردن اغذیه مختلفه می اندازند بعضی از سلاطین سلف را عادت این بود که علی رؤس الاشئله استعمال سکرات میکردند لکن هیچک ازین سلسله تا حال چنین خلاف شعری علی الظاهر نگرداند قدحهای شربت که از انواع میوه یا میازند در غذای پادشاهی صرف میشود و کمر تختی نایف میشود که در ترتیب غذا مثل مردم ایران دجست بکشند بعد از صرف طعام پادشاه بخواجگاه میرود که از قرار موقوف در اینجا تا می از شب گذشته مغنیان و مطربان در قاصان حرم او را مشغول دارند در تفنک انداز می و اسب تازی فحطی شاه از ابالی ملکیت ممتاز است و شوق زیاده بکار دارد و چنانکه گتر مای میگذرد که چند روز آن باین کار مصروف



شادزاره نایب الساعه عباس میرزا



نژدیکه گرجان ایرانی بستر مایل بنجد آهسته و در ایران اقسام این جانور یافت می شود از آن جمله است بز
که یکی که می توان گفت از جمیع چهار پایان سرعت میرفت زیاد است و بیشتر مطر نظر نگاربان ایرانی است طریقه
اغلب نگار آن با سگ و باز است که بطوری تعلیم داده اند که بیکدیگر در وقت نگار بدکار بدین قسم
که چون نگار از دور بنظر آید بار بار با هم می کشند باز با هر دو می بجای آورده رسیده متصل خود را بر سر و ششم آن زده
بقدری جانور را بسته می آید که نداند که میخواند چنانکه باید حرکت کند و بدن سبب سنگها رسیده او را گرفتار میسازد
طریق دیگر این است که جمعی سواره دور آورده گرفته و هر یک سگی در قلاوه دارند بدین جهت که اگر سوار از
میان جمعی که بجهت مانع می شود در قلاوه و پشتن مکان بجهت این است که چون در اقل نگار ممکن نیست که سگی
هر قدر برود باشد بتواند این آهسته و بیکر و بلند اسکهای دیگر را تازه نفس نگاه میدارد که اگر احیاناً هر که پیرون رود
بناقب کنند معهود این قسم نگار است که بجزر با سبب یا دشت راه رسد و پادشاه و پیر عالمایکی از
سکهای خاصه با خویش در قلاوه دارد سگار گشت و پیرو سایر مرغان آبی و حاکم بر در ایران معمول است
در این قسم نگار پادشاه غالباً بر دست خود بار همراه میبرد سگار انگشت بر سیار میزد اول است چنانچه در قوم
شد بسیار بیان ایران همه خوب تعکس می رسد بلکه اگر کسی بتر اندازیش خوب باشد سگت میداند هر پادشاه
ایران را و قانع نگاری است که وقایع سنوات دولت او را مصطفی میکنند و همچنین شاعری است که لقب
او ملک الشعراء است کارش تداعی پادشاه است و در در خانه اعمادی تمام دارد و یکی از جمله اجزای لایفکات سباب
سلطنت شخصی است که کارش مسخره کی است چنانچه مذکور شد که بخوان از قبیله زند و دود و ایطایفه نوعی بد حرف
میزند که لقب کج زبان شده بودند منقول است که روزی که بخوان شنیدند و اعیان ملک زیر حضور و استند که در
اناسکی فریاد کرد که بخوان روی مسخره کرده گفت برو من چه میخواهم مسخره رفته ظاهر با وقت تمام سری کوش
داده با صورت متعجب برگشته گفت بهترین است که قله عالم کی از امرای قبیله خود را امر رسد تا تحقیق مطلب
کنند علت اینکه این شخص عزیز کج زبان است و این زبان از قبیله شاخوب میهند که میدک پادشاه خندیده و بر
انعام داد این حکایت و بسیاری دیگر از همین قبیل میاید که این رسم مسخره نگاه داشتن که حال در ایران است
باکی اختلاف در چند قرن قبل در جمیع در خانهای سلطنت فرنگستان بوده است این قبیل خنیاات نیز فاضل
ملاحظه است زیرا که موجب ازدیاد اطلاع است بر احوال ملت و احتمال دارد که از خنیاات برساند کلیات
میوان در جات ترقی و تنزل و صعود و هبوط ظایفه و بطور صحیح حقیقت در یافت کرد از اسباب
و اوضاع سلطنت ایران یکی گفته خوان است که از انقال شاه گویند و صاحب منصب شخصی با جزا و نوب و مستحضر
از اخبار و اشعار و نوادر و نکات و دقیقه یاب و نکته سخ باید ایرانیان اسباب تماشا بسیار دارند لکن

بودی که تغلبه در فرنگستان رسم است ندانند که قصه خوانان ایشان که شش و احد در میان تفریح است مجلس
 انعام هستند از بنده حرکت و تغییر آواز به مقتضای حالت اشخاص مختلفه در حالات مدیده مثل شنب و طم
 و غفل و حق و سرور و غم سلطنت و کدانی امارت و چاکری ناشقی و معشوقی فرما بفری و فرمان روائی در یک
 شخص واحد دیده میشود و در ویش صغر شیرازی از بهترین قصه خوانانست که بخرد اوراق در ایران دیده است
 حرفت قصه خوانی در ایران باعث شهرت و مایه منفعت است و کسی که در خدمت سلطان این منصب
 ممتاز است همیشه در حضور است و همچنین در اسفار مکرر رکاب است و در هزار و هشتصد و ده میوه که
 بخرد اوراق دوباره بایران رفت در عرض راه از اتفاقات حسن باقا آید قصه خوان فخر علی شاه اتفاق
 ملاقات افتاده آتشاشدیم از بهترین زلفای مغرب و در حمت طول منزل بجا کلمات و صحبت های شیرین او فرمود
 میشد با بجز در در خایه هیچ پائین نمانی - غایب آداب مثل در خانه ابرار نمی شود حرکت بدن وضع کثافت طرز
 نگاه همه باید بطور مخصوص باشد چون پادشاه بسلام عام می شیند شاه زادگان و وزراء و اعیان مکت همه دست
 بر یک سجای مخصوص فراخ در شان منصب بر پای ایستاده اند و همه نمایانها متوجه پادشاه است اگر کسی را مخاطب کند
 در جواب صدای سینه و حرکت لبی دیده میشود و دیگر علامتی که دلالت کند بر اینکه سایر اجزای بدن جان و رویت
 اگر کسی را بطلبه شخص مظلوم در هر چند قدم می ایستد چنانکه گویا خوف دارد و پادشاه کرد حکم میدهد و صحبت
 و سخن از خود باطاعت من تغییر نمیکند بلکه شاه میگوید چنانچه شاه خواهش دارد پادشاه فرمان میدهد و چون وزراء و
 اعیان و سایر رعایا او را مخاطب کنند قبله عالم خوانند و در اوقات مخصوصه آسمان با همه عظمت با حشمت
 ابرائی برابر می نماید که در هنگام است در غایت شکوه و تجل و کمال نظام و ترتیب هیچ جزئی از اجزای حکومت
 خندان اغشائی ندارد که بلا خطه آداب و رسوم و اظهار شئون و پادشاهی و دولت در وقتیکه مقصود آنها
 افتد از و متول سلطان باشد و صحبت اینکه نه موارد اعیان دولت و جمعی از صاحب منصبان دیگر مقررند از جمله
 موارد مخصوصه یکی و در دیگر است از دول خارجین بنیاد که هم از بد و آن هیچ این مملکت طریق ملاقات
 سلطان با مضر الکلیه بر یک و تیره و قانون بوده است فخر علی شاه که حال بر منصب سلطنت ممکن است درین
 باب جدیدی بیفتد و در و چون میفری از فرنگستان وارد میشود بعد از مراسم استقبال یقین وقت در روز
 معلوم وی را بخدمت پادشاه میطلبند و وزیر دول خارجیه وی همراه شده با جمیع حوالی و حاشی با مبرای سلطنت
 و از آنجا بگذرون تا جایکه قریب بوثاق پادشاهی است از اسب پیاده میشود از اطراف هر چیز چنان
 منتظم است که نفس آنکسی بیرون نمیدارد چنانچه گویا همه تالاب بروند حتی اسبها سر حرکت نمیدهند ایستای تندی
 شده و بر اینکی از اجزای برده و بعضی از اعیان را ملاقات نموده بعد از چند دقیقه خبر میرون آمدن پادشاه

داده الیچی با حضور میرد اوتانی که یادشاه می رسید در میان باقی واقع است و درین آن قدر هست یا از سطح
 باغ بلند است از هر طرف باغ حیوانات تربیت داده و حوار با در مرمر و حسن است از باغی تحت مادر باغ
 شاه را در کان و وزیر او را و اعیان و علایان شاه می تربیت مالهای مایه حارر حای خود صف کشیده اند
 و یادشاه میر خود در تختی مرصع عرق جو اسب الیچی با دو لهر را عظیم امر اگر مرکب یک عاب دی استاده
 بنش مردود و دو دفعه در حصن رهن او را تکلیف عظیم میکند صاحب مصاصیکه با مخر او را قی بود و دو
 دفعه در عرض راه عظیم کرد و در مردود دفعه من کلاه بر دستم و چون داخل و تاق یادشاه سددم کورستی کردم
 القصد چون الیچی قریب تخت میرسد التیک آقانی نام الیچی و نام یادشاهی که او را فرستاده است و در میکند
 یادشاه و یکو بد خوش آمدی پس الیچی با دکت مساف می رسید بعد از آنکه کاغذ مایه دار و میدد یادشاه و دو
 باره بطور مهر مالی سکویه خوش آمدی و عالیا شروع بصحت میکند بطوریکه الیچی آرام شود و اگر ارشاد به چشم
 سلطنت رسمی با بر اسی در دست نشسته باشد روحا شده شود این بصل حصیه و قایبی است که در وقتی که مختار او را
 در حضور یادشاه رفت اتفاق افتاد بعد از آنکه در می نشستم شاه روی من آورده نشستی کرو و گفت کایت
 ملک وقت دیگر در باب کا صاحب میداریم حالا باید حرفی را برسم که رسید دایم لکن می توانم نادر کرد حقیقت
 دارد که میگوید یادشاه انگلند یکرین دارد و گفت علی مرکس بدبب عیسوی دارد و پیش یکرین می تواند دانت
 شاه گفت درین صورت باید معنوی جلی داشته باشد گفت یادشاه انگلند بصلح نفس و یاک دامن معروف است
 و حرکت رس خود مرکر در خانه نداشته است شاه قاه فاه و حسد و گفت در کلی که این رسم باشد من
 میخواهم یادشاه باشم و مقصود یادشاه درین صحت آرام کردن من بود اما بچه اگر بدیهه صحیح الیچی باشد در آن
 وقت از حضور میگذرد اما بر قدر مدایا عیس و قیمتی باشد و صبح یادشاهی بیکو از اقتصاد می کند که علی الطاهر
 اظهار فرج و نساقت یا بچ کد ملکه بلی اعتدالی در مدایا نظر ماید نگارده حروف در صر تانی مراد بهشت
 دده عیسوی که ایران فراحت کرد دکت کاری داد اسد که طر مرعوی ساخته بود و بد میکس کردم جلی اظهارحت
 کرد چاکه سنی در کایت در ایران کاری سواری مایه میجو حرمیت یادشاه همیشه سوار میتو و کرد در بعضی اوقات
 بر بریل می رسید در اوقات سیاهی اگر محور حرکت شود در تخت روی می رسید و آن را بد و قاطری سینه
 در اسرار روان را در کماوه می باشد و کماوه را در شتری سدده حید و حاکه سلطنت من عالی و مجتسم است
 و چون سرایره بریا کسد بختری اطراف آن کشد که مثل دیوار بلند می است و شامل طرف اندرون و دیوان
 عامه سرواست در اسفار بر بر همان صبح که در بای تحت مراعات آداب و رسوم میت و در سر مایه نادب و
 نمیده بر کسان با حکی و مختاری مطیع نظر است در کمر همراه میرد این فاعده ایس که مادر شاه گذاشت و خود میر

آن را معمول داشت در بعضی از کتب مطبوعه است که حکم داد تا اراکین برادران و خونیان را و برادران
 هرگز در انظار همراه نداشت طرز لباس پادشاه مثل سلاطین صفویه بود که در فاخته است لکن وضع و بهیئت اختیار
 یافته است درین اوقات عموم اهالی ایران در پیش بلند دارند و بعضی عمامه کلاه بر سر میگذارند از نیمه بالا جاها
 بر بدن می پسند لکن نمیزیرین شان خنی گشاده است در باب نظم و رعایت اصطبل وقت تمام میشود
 یکی از امور اواب امور اصطبل است که او را میر آخر گویند که بای خوب از هر طرف مملکت بجبهه پادشاه میفرستند
 و او هر کدام بر پسند برای هواری خود انتخاب میکند ساخت و تمام اسب هواری پادشاه بجای او و طلا و نقره
 مرقع است و دورانی سفر اسبان بسیار نیز به بادین و یراق مرقع پیشاپیش وی جنب میکنند هر یک از
 اراکین در سفر یک یا دو یا بیشتر جنب میکنند که فی الحقیقه علامت از دیوستان است و همچنین سمت نگار
 بافت که اصطبل پادشاهی است سلاطین ایران همیشه ملاحظه ظاهر شرعیست را کرده اند بعلت اینکه
 هیچ چیز با قدر سلطنت پیش از دستن رعیت که پادشاه بی دین است ضرر ندارد همیشه نماز و ظاهر میگردد
 بعضی اوقات مسجد میروند و هر وقت بتوانند زیارت قبور یکی از اولیای که در حد و مملکت مدفون است میروند
 و چون شیعه هستند احترام رب رب علی و اولادش را زیاده میدارند ولی چون قبور مغزوره در بلاد غمنا می واقع اند
 زیارت اقدام نمی کنند تا آنکه زیاده و زیاده باری فرستند و کذ لک فخر است که بعد از موت درین اراضی مدفون
 شوند چنانچه بعضی از آنها خان را بکر ملا برده مدفون ساختند عید نوروز که روز وصول شمس نقطه تقاطع
 ربیعی است چنانکه مذکور گشت تا هنوز سابق ایام قدیم در اهالی ایران جاری است ستین برین رسم طعن
 کنند و از رسوم کفار دانند اما ایرانیان بسبب دیگر از برای اجرای این عید پیدا کرده اند بدین وجه که از روز
 روز جلوس خلافت علی دانند افسانهای بسیار در باب این روز گفته شده است که برانی که سابقا سکندریا
 بودند حساب سال را بقاعده دوره هجری میگردانند سال قمری و در ایشان رسم بود سال ایشان بدوازده قسمت
 میشد بزرگ قسمت را ماه میگفتند و از برای هر ماه و هر روز از هر ماه نامی داشتند و این نامها را از نام فرستاده
 گرفته بودند که توکل هر ماه و هر روز میدادند و گویند که عادت سلاطین قدیم ایران آن بود که در هر روز لباس
 مخصوصی میپوشیدند چنانچه اسم نوروز هر مرد و لباس مخصوص آن فرزند رعیت بود و دلایل عدیده گفته شده است
 بحجت اینکه چرا این روز بحجت عید خستیار شده است یکی از مصنفین گوید که خدا درین روز شروع با ایجاد
 عالم کرده است و کارکن را بجهت انداخت و دیگری گوید که جمشید چون بنامی حضرت تمام کرد و درین روز در آن
 داخل شده حکم کرد تا آن را عید کنند باجمه افسانهای دیگر نیز درین باب بسیار گفته اند لکن حقیقت این است
 که ابتدا رجب است و انتهای شتا و موسم شادی و نشاط طبیعت در رسم در ایران این است که بحجت اجرای

درهم نور و پادشاه از تضرع و بیرون میروید و در وادار و اعیان و سپاه میر هر قدر حضور دارند قدم رکاب میشوند
 سر پرده یا دوشاهی یا در فصای وسیعی بر یک می گسند و تخت یا دوشاه را در آن میسند در اقل تحویل شیکشاهی حکام
 لاد و ایالت لایزال میگرداند و تاج و در و زینت و عشرت میکند از جمله اسباب نشاط این ایام اسب و دانی است
 و اسب بای پادشاه غالباً بر سایر اسبان غالب می آید و پادشاه یا کمواران را با تمام و احسان سابقه و منگور
 برآورد در ایران همیشه اسب دوانی را لایق پادشاه دانسته و بر سالک حکم پادشاه اسباب آن فراهم آید
 به خط درامی تخت بلکه در همه سربازی مستبرعین مسافت محب عمر اسان است لکن بسیار کم است که از بیفت
 میل کمتر یا ریمیت و یکت میل را بدتر باشد مقصود ازین دو این حد این است که سرعت اسب باشد بلکه
 مقصودست تا حق قوت اسب است که در دست خود و در وقت ضرورت که تمام اسب بقواد میرفت مبلغی راه
 طی کند و ادیان را هر که میدانند و در حواج مسکری بر کار میگردانند که درین ملک است مکنی و از بد اعتقاد پادشاه
 جمع ادای در خانه را به تشریفات شایسته و علاج طوکانه هر یک را علی حسب درجه تمام سبازی و منظر میار و دهر
 یک را در این نزد مکاران خود را علی حسب مراتب نگارند و اعلام خود رسد و خوش شود و میگرداند و جمیع اطراف
 ملک این عید را میگرداند غالباً نیکت بهت طول میکند اما اصل و در اقل است درین روز جمیع طبقات لباس
 در بپوشند و با هم یکدفعه و در عیاد میگردانند و در عیادها سبزی میدهند و احتمال دارد که در هیچ کلی شیرینی
 مثل ایران صرف نشود از بهترین طویات شان یکی که اکبیل است که از درخت کزک گرفته با قدری شکر و آرد و
 مخلوط کرده استعمال میکنند سینه شد که طریقه اعدای این اسب که حاوری از قبیل حاطین یا کرم کوچک
 مثل رشته معبد بر یکهای درخت می سبند و چون آرد میدارند یا می افتد یا میرود و جری بر جای آن مثل کثیرا
 با صحن میباید همان تنه است چهل در در ایام تابستان جمع میشود و برشته دور یکدفعه آنها را یکت میکنند و
 بکثرت جمع میشود که اکبیل بیشتر در عراق یافت میشود یکی از محصولات سلاطین ایران است که همیشه باید یکدسته
 بمی و مطرب داشته باشند و در اعیاد و ایامیک در لشکر حیاست و لوانی مخصوص بر یکس در جلد اول این کتاب
 رفتم شد که در قدیم لایام یکی از علماهای معروف در قس کاویالی بود و بعد از اسلام علماهای مختلف بکار آوردند که در
 رجم هر یک علامتی مثبت میکردند اشارت بکارهای رسول اعقاب او را بجهت است تصویر و الفعار علی لکن با
 وجود نقلی از ایرانیان با بضرورت سلاطین ایران هم از قرنها بسیار صورت تیر و حور بشند از محصولات
 خود نموده اند سب این درست معلوم است لکن دلیل است براییکه نباید این رسم حتی قدیم باشد این صورت
 در شکی که از سلاطین سلاجقه قزیه دیده شده است چون ملاکو این سلسله را تمام کرد و احتمال دارد که خود یا
 اعقاب و انسال و این نفس را بعلامت این فتح اعتقاد کرده و از آن بعد یکی از آن ای معروف ایران

شد باشد یکی از فاضل اجاب مؤلف که مبلغی از سکه های سلاطین شرق داشت و با بنواسطه سبب حدس زبور
 شده اعتقادش نیست که اول کسی که نشان شیر و خورشید را اختیار کرد غیاث الدین گنجینه دین کیقباد بود که در
 سده ششم و سی و چهارم هجری معادل با هزار و دویست و سی و شش عیسوی بر تخت جلوس و در ششصد و چهل
 و دو هجری وفات یافت و میگوید که این نشان یا اشارت بوقت طالع خودیاد از اوست که یکی از واسطه
 زادگان کرجمان بود بالجمله این صورت را بر در سربای سلطنت نقش میکنند بر در سربای شاه چنان
 بزرگ و در اشرف مازندران این نقش دیده شده است و همچنین علاوه آنکه علامت علم است نشان
 افتخار است که بر طلا و نقره مبرودان و صاحب منصبانیکه در محاربه با اعدای مملکت از اقبال و اقبال
 حاصل کرده اند از جانب پادشاه غایت میشود درین اوقات جمیع افواج پیاده ایران علی بن نشان دارند
 و در وقت دادن این علم یکی از افواج بر سر دم مخصوص میدهند و یکی از ارباب ملت آمده در آنوقت دعای فتح
 و فیروزی بخواند و نشان افتخار و نقش باین نقش در این اواخر بچند نفر سفرای فرنگستان که با دولت ایران
 در مقام مصافحات بوده اند داده شده است و همچنین صاحب منصبان و سربازانیکه در جنگ روس مردانی
 بطور رسانیده بودند از سده سلطنت غایت شد یکی از صاحب منصبان انگریز که در این اواخر با ایشان بود
 میگوید که خیلی فخر میکنند بدشتن نشان زبور و وجد میکنند بتحصیل کردن آن چون وضع حکومت بالعنبره
 مقتضی است که در هر امری ملاحظه شئون سلطنت شود بسیاری از عادات و ایران ازین سبب شیوع یافته
 است هر چیز که نام پادشاهی بر آنست یا متعلق سلطان است باید با احترام بآن عمل نمایند و بنوع مخصوصی او ای لوازم
 آداب کنند مثلاً اگر خلعتی از جانب پادشاه بحکام بلد یا کسی دیگر حتی شاه زادگان خانوادہ سلطنت فرستاده
 شود باید چند میل از استقبال کرده با انظار شکرانه تمام و نیازا لا اکلام خلعت را بپوشند چنانچه هر مملکت حاکم نشینی
 جای مخصوصی در پیرون متعهد دارد که آنرا خلعت پوشان گویند خلعت پوشان چهار میل از شهر خارج است همچنین
 اگر فرمان پادشاهی بنام یکی از حکام یا صاحب منصبی فرستاده شود استقبال کرده بعد از آن که فرمان را گرفته و بر سر
 گذاشته بر میرزا میدهند و او بر سر جمع بخواند و دیگران بهیئت احترام می نشیند اگر یکی از وزرا کاغذی بنویسد که
 نام پادشاه در آن مذکور شود عادتاً بعد از ذکر القاب جای نام را سفید گذاشته نام را بر بالای کاغذ مینویسد که بها
 یک لفظ بالای نام پادشاه واقع شود و چندی قبل تصویر تختی شاه را بحجت امیر سید فرستادند آنرا در صندوقی
 گذاشته در تخت روان نهادند و تخت روان را بدو قاطر بستند و در هر یکی میکشیدند اهل ملک احترام سلطنت
 تخت روان بجای آورده و چون بوشهر نزد یک رسید حاکم آنجا با جمیع لشکر خدمت نمیکشیدند و چون از آنجا بوشهر
 چون نزدیک رسیدند از اسب پیاده شده پیش رفتند حاکم بوشهر تخت روان را بوشهر آوردند

آوردند حکم آمد مردم برقد بر بجا آمدند ساد مالی کسید و علامت حرکات ساد یا نه از هر جا ظاهر شد و این قسم
 اظهار قدرت در همه اعرای که در ایران مکنی دارد رسم است شکت سبت که جمیع این حرکات مردم موافق حکم اولیا
 دولت بودند زیرا که انصای ابالی در خانه ایران بر سوم ظاهر چند است که به وقت صاحب منصبی را باجرای امر
 نامو میکسد کلفانی که باید در آن امر بود و در کاغذ می نویسند چنانچه این کاغذ که محمد بی خان وزیر شیراز برادرش
 جعفر خان حاکم او تهر در باب سعادتش یکی از امر که همانا در سعادت اگر بر سده بود نوشته است معلوم می شود
 را در عریض حسن خان قاجار که همانا در جبرال ملک مند است از امرات و صاحب خانواده است در عرض داد
 منزل منزل خبر خود داد و وقتی در الکی که او بر تهر بخا و میل است رسید این کاغذ را بنویسند و در باب ملاقات
 خود با خیرال خواجده نوشت روز و روز او بار و دو با جمیع فوجی که در بوسهر است تا به کستان او را استقبال کنند
 و با او بجا در جبرال ملک بروید و چون از پیش جبرال بر جبر و با او بجا در او بجا می کنی یا در س باید بخواش جبرال زده
 بشود یعنی در طرف راست یا چپ از روی او هر طور که بگوید رده شود اگر حسین خان صبح برسد تو نهاد را در
 منزل او بخور و اگر عصر بیاید شام را با او صرف کن باقی امور بسته بکار دانی خود شما است همین قدر است
 که باید همیشه ملاحظه شود که با همان شریفی با مصب خلی که همانا در سعادت دولت است باید سلوک بشود
 الحاصل طور و طرز رفتن الحیجی محصور معلوم شد قبل از آنکه الحیجی دولت جاری بیا ی سخت رسد وضع مراوده او با
 فرمانفرمایان ممالک و حکام بلادیم از امور مهمه است نوعی که باید قبل از وصول و دخل تهری او را استقبال
 کنند و بیاق ملاقات اشخاصی که از ایشان دیدن میکنند نیز از روی وقت محل بحث است مناصب و عد
 کسانیکه استقبال او میفرستند و مسافری که باید طی کنند و وقتی که باید از اسب فرو و بیایند پیراهنات
 مرا هم است زیرا که کاشف از اقتدا و احترامی است که بسفر فیایند در اقول ملاقات باشاه زادگان و
 اعیان مملکت حرکت میروند بر خاستن از جا و استقبال تا دم فرس با تا دم دریا بیرون در و جای که او بنشیند
 همه از امور بسیار مهم است و لهذا اهمیت پیش از وقت درین بابها گفتگو می شود ملاحظه این کور رسوم در همه جا
 نوعی که مردم و اهل حاجی دارد لکن ملکی که باشد ابالی ایران خبر صحیح از احوال ممالک بعیده ندارد و کلیه حالات دول
 از خبر سفرهای ایشان قیاس میکنند بیشتر اعات این مراتب را بنمایند مثلاً اگر سفری اظهار بخل نیا کند
 همچو میداند دولتی که این سعیر از جانب آن نامور اسب صاحب حشمت و اقتدار است و اگر جاه طلب باشد
 و در کار با تعویق و تاخیر بپسند و چنان بیندازد که پادشاه او بس عالی مهت و قهار است و لهذا فاعل
 دوستی است اما برخلاف اگر حرکتش برخلاف مذکور باشد تحقق است که نتیجه عکس خواهد بود بسیار شنیده
 شده است یکی از وزرا یا امرای ایرانی که میفری از سفرهای ملت خود یا مملکت دیگر را بهوشیاری و اوراکت فوق

فوق العاده و قوت قلب و ثبات را می زیاده و میسایند چنانکه سماع متوقع است که بشود که سیفر مزبور مکاتبی بایسته
یا معادلی شایسته در میان دو دولت یا چند ملت بپایان برده و انجام داده است اما کاشف که بهل میاید
بهوشیارش عبارتست از اینکه در فلاسفی کس فلان رسم را مثل او ملاحظه نکرد و ثبات رایش درین که هر چه چوینستند
او را راضی کنند که در فلان مکان یکتدری از آنچه او در خیال داشت اتمش کند که راضی نشد درین موارد
حرکات شخصیه را نه تنها سبب نام تحض بلکه مربوط با سم و آوازه ملت میداند چنانچه بهترین مورخان ایرانی بگویند
چیز بار که از سفر اصرار شده است بطور احترام و اعتبار نقل میکنند اینها در حقیقت خلاف عقل سلیم و سلیقه
مستقیم است لکن توقع غیر ازین از ایرانیان و استن مثل این است که از ایشان توقع کنیم که در اقل محاورت
نیکو نهایی زبان و در سخت محاورت عادات و رسوم ما را بفهمند بعلاوه اینکه در ملک جمیع امور شخصی
است منصب لابد باید همیشه بحسبت قوام خود صورت قیامی داشته باشد ابالی شرق و بدیه و کسب که
سلاطین و امارا لباس دولت بنامند و قتی یکی از مردمان صاحب شعور آن ملک حرف خوبی یکی از صاحب
منصبان فرنگستان که باو درین باب صحبت میدادست گفت چون حرفی بفرنی گوش دیگران را مخاطب کن
آچشم ایرانیان را شاہزادگان و امارا و وزرا و اعیان و صاحب منصبان ملکی در غالب عادات و رسوم
تقلید یا شاه میکنند تعظیفات و تکریماتی که پادشاه میکنند از زیر دستان خود بهمان توقع دارند هر کس را در
مقام خود بنیوان گفت در بار کو چکی دارد که وضع آن تقریبا بر بهمان منج در خانه یا در شاهیه است و همان القاب
صاحب منصبان شاهیه بصینه با خدام است چنانچه مبریک از امارا حرم دارند و میرزا با و غلله و دیوان و خلوت
و میرا خور و بعضی اوقات ساغر و مسخر و هم و جمیع رسوم و قواعد خانه بهمان نوع است که در خانه سلطنت است
و چون بی ثباتی جاه و منصب برین طبقه معلوم است همیشه هم در جمع و هم در خج اصرار و اسراف دارند مقصود کلی از
اسب و سلاح و لباس است عمارتشان غالب در باغی موضوع و فوار با آب همیشه در اطراف آن در کار است
فرزهای نفیس کونا کو نمیکنند و یکی از اسباب خوشی شان صرف قهوه و طعمان و ضیافت اجبا است و زرا
و امارا غالب نیست که غذای معمول روز مره را با جمیعت میخورند غذای بسیار و بعضی اوقات ملوکانه بر سفره می
گذارند و اشخاص مختلف از جریبل بر آن نشینند محتررا و اوقاتی شی با وزیر صرف طعام کرده و بر آن سفره ارامی بزرگ
و میرزا با می متخص و کتاب و سجاد و شعرا و مجنن جمیعت نشسته بودند و قتی دیگر یکی از صاحب منصبان سفارت انگلیز
با حاجی محمد حسین خان که حال وزیر است در جمیعت نشسته بود که شخص و بقالی سه عدد شاهانه بحسبت فروش آورد و حاجی
آنها را دیده بخود است که بند و بست قیمت کند نهاد آوردند معامله را سمو قوف داشته بنوع مهربانی و بهمان
حکم داد و تبر بهمان سفره نشسته با و می غذا خورد تربیت فرزندان امارا غالباً مثل تربیت شاهزادگان است

همه را قول ایشان را آداب رسوم ظاهر می آموزند باقصی لغایت مذهب و مواضع اند و در مجلس انس صحبت
 شیرین و فوج ایزد میخون بر امثال اندازد و نواز و حکایات است امرای قبایل میتوان گفت که میراث خوار
 اند و چنانکه مذکور شد پادشاه میخواند که خط سقیم وراثت را تغییر بدینسان یکم عمر بجای برادرزاده نشاند
 برادر کوچک را منصب برادر بزرگ دهد و آنگاه هر حال مرد را تسبیل باید از همان خانواده باشد لقب عالی نیز
 از لوازم این منصب است این طبقه حتی متعلق به سبب خود اند و همچنین طرف او در نیز حتی ملاحظه میشود و طرز و طور
 و سابق معاشرت این طبقه با اهل شهنشای قبیله غالباً مشوب به تحقیر و تمیز است و بیشتر و فاشان جنگار و سواری
 میکند و در آموختن را غالباً لقب میرزا میدهند اصل کلمه تحف امیرزاده است لکن درین اوقات چون
 قبل از اسم در آید دلالت بر نسب ندارد و بی و در آخر اسم دلالت بر تاه زادگی میکند اما نکته این است که
 مرکب را که پیشتر خواندن بقدر کفایت آشنایان باشد میتوان میرزا گفت و این قسم آدم و جمیع طبقات یافت
 میشود چنانچه بر صاحب منصب است که بر ضابطه عملی هم یکت میرزا دارد و وضع اعتبارشان این است که قلند
 و لوله کاغذی بر کمر میزنند و هر قدر بسمول باشند علی انظار بر مثل امرای قبایل چندان اظهار تجمل میکنند بعضی اوقات
 لقب عالی اندا پادشاه میبایند علمای مذہب عادات و رسوم چندان که سبب امتیاز شود کم دارند و صفات
 مقتضی بی تکلفی در صورت ظاهر و بی اعتنائی با سبب و تعلقات و بیوی است پس ازین مذکور شد که ادانی
 این طبقه اعتباری ندارند بلکه با تحف با ایشان سلوک میشود و سبب این است که جمعی اندا و باش کلاش
 و از اول غلش خودی در لباس این طبقه جلوه داده و نام ستید و قاجا میبرند و نهاده اند و کارشان اگر ممکن شود
 نقدی و اقلاً غالباً گدای است بر نزدیکی این جماعت سجده رسیده است که بر وقت مردم میخوابند مثلی از
 بیخست و حرام خوابی بر بند ضرب النعل حاجی و ملا و ستید است چنانچه یکی از محرمین ایرانی میگوید که شخصی در پشت
 دیدم بچسته انکور میفرودست تحض و یکپولی داده خوشه انکور خوپرا که منظرش آمد خرد چون قیمت را نیلیم کرد مرد
 فروشنده پنج خوشه را گرفته از من و راج پنجه پروان کرده بدست خریدار داد و خنده خواست پروان کشیده و آنها
 انکور داخل ریخت و خوب خشک پروان آمد چون این صورت دید بی اختیار گفت ای ستید ای ملا ای حاج
 فروشنده چون این شنیدند در باز کرد و گفت پس تو با من آشنای هستی گفت نه و مقدمین بر کز ترا ندیده ام لکن
 میدانم که دیگر کسی نمیتواند این جله کند مگر کسیکه این بر سه صفات ستید و او جمع باشد این قبیل حکایات در
 جمیع مجالس گفته میشود و ازین معلوم میشود که اهل ایران اگر چه به ملا یا نیکه فی الحقیقه لیاقت و شایستگی این
 معنی دارند اعتنا و احترام زیاد میکنند اما رسوم این سلسله توچی ندارند احتیاط میکنند و در اندسبقت
 ذکر اکت از معتدترین تا ضعیف ترین سلاطین این ملک همیشه با این طایفه در مقام اغراض و اکرام بوده

مروست که در عهد شاه عباس بزرگ شخصی بملا احوار و پهلای نظم بر که شاه عباس خواهرش را برادر گرفته است متعس
 ارد پهلای الفور رفته نوشته بدست مرد داده او بنشاه عباس بر د شاه عباس فی الحال حکم کرد تا خواهرش را دادند
 و چون رفته این عبادت نوشته بود که برادر من عباس خواهر حامل رفته را بوی بازده شاه عباس رفته را با برادر
 گفت بعد از فوت من این کاغذ را در کفن من گذارید که در روز محشر برادری ملا احمد بش از جمیع کارها با کار من خواهد
 آمد و همچنین در روز محاکمات ترین سلاطین نیز محترم بوده اند آقا محمد خان در وقتی که بجایس را یا رازی نزدیک وی بود
 علما در حضرت او راه داشتند و توسط ایشان بعضی اوقات در نزد وی مقبول بود فخر علی شاه بیشتر رعایت ایشان
 میکند و تا مادامیکه این سلسله دخل و تصرف در امور ملکی نمیکند و با سبب ظاهر بی اعتنائی دارند احتمال
 کلی است که بنیاد عزت و احترامشان تزلزل نیابد و از دیگر طبقات نیز جمیع فضایل میروارند و در فزون
 علوم و درجه علمایا میباید لکن در زمی قانی در نیابند بعضی از ایشان جمیع عمر و تحصیل علوم صرف کنند و بسیاری
 مردم بزرگت این طایفه متبع علوم ادبیه کرده باشند و اخبار میل کنند این طبقه احترام غریب دارند و مورخانی یا
 محیی یا شاعری که اندک معروف شده باشد در هر مجلسی راه دارد و در هر مجمعی اکرام بلا اگر شاه را و اداکان و
 ارا با بل تربیت مردم باور کنند نه فقط بحسب فضیلت مطلق بلکه مصاحبت شان را عنایت میدهند
 زیرا که در حین صحبت با نشاء اخبار و انشا و اشعار هم تفریح میکنند و هم تعلیم میدهند بعضی نیز تکلف درین
 لباس جلوه گردانان نیز غالباً مردمی حذب و خوش متالاند استحضار جزئی از نجوم کفایت است بحسب
 اینکه شخصی ایرانی مدعی شود مثلاً همین که کسی بتواند ارتفاع آفتاب را از اسطرلاب معلوم کند و نام سیارگان را
 با سوت و بهبوط و صعودشان بداند و قدری هم از اصطلاح با خبر باشد و تقویم هالی که هر ساله نوشته میشود و فهمند
 خود را مستحق رجوع مردم میدانند و در ایران نیز مردمیکه وسعتی دارند کاری بدون رجوع بستارگان نمیکنند در
 اختیار امری یا شروع سفری یا پوشیدن لباس نو باید ساعت دیده و رای بخیم پرسیده شود و بعضی اوقات اگر
 کسی بخوابد سفر کند و هنوز اسباب سفر فراهم نیامده باشد لکن ساعت خوب باشد از خانه خود نقل مکان بجای دیگر
 میکند و احتمال دارد تا فراهم آمدن اسباب بر حمت بگذراند و همین قدر خوش است که بساعت بعد حرکت
 کرده است یکی از اصحابان اگر بگوید که واقعه را برای العین مشاهده کرده است حکایت میکند که در چند سال
 قبل سفری از جانب دولت ایران عازم هندوستان بود و بخجی که همراه او بود با وی گفت که در فلان
 ساعت مقارنه معود کو اکب است و بحسب حرکت بسیار خوب است اگر این فرصت از دست بروی و تا چند
 ماه دیگر ممکن نخواهد بود ایچی غم کرد که در ساعت موعود حرکت کند لکن چون در ابوشهر بود و در آن ساعت کشتی
 حرکت نمیکرد و قرار برین شد که از منزل پروان آمده فیروزی که در پنج میل مسافت بود و در چادر بنامد تا آب

مفرجه شود و لکن بزم بعد از ملاحظه نظرات فلکی یافت که ایامی چهارده نذر در خانه خود بیرون می‌بازد رفتند از
 دروازه شهر زیرا که سکرانیده و در آن هست و مقابل این کوکب خطرناک بود فکری که صحبت بر این
 نایاب شد این بود که دیواری از سمت دیگر خانه نگاشتند لکن این دیوار خانه بسیار بود و قصه که تا فرخ شش
 دیوار خانه ای مردم نگاشته و شکسته شد آیا ایامی و متابعانش بیرون رفته که چه رسیدند و از اینجا بکنار دیوار رفته
 که بلکه کشتی کوچکی گرفته تقریباً یک فرسخ از روی آب بروند که یقیناً بکسرانیده و با سندان آید و در آنوقت
 اضطراب داشت بر اس خطری حقیقی بر خطر خیالی غالب آمده فرسخ غریمت و قصه بر میست کرد و در عاقبت حل این
 مشکل را درین دانستند که اگر حاکم خود را بکشد که دیوار قلعه را بنهد و تا سفاری با این جهشت و مسیری این
 عظمت و در معرض مخاطره نیاید حاکم نیز بصلحیت را در مطاوعت دیده و دیوار قلعه را نگاشتند و ایامی بآید این
 بمنزل نماندند و در عرض راه همه جا بزم ایامی غنائ برغان می‌رفت تا منتهی باشد که سرش بر یکت جهت توجه
 داشته باشد این عمل نه تنها موجب اطمینان خواطر خود او بلکه موجب تحسین و تصدیق اولیای دولت و اعتماد
 ارکان نظارت بود زیرا که چنانچه ذکر شد جمیع ایامی این ملک از اعلای تا ادانی باین فن مشعبه امیر اعتقاد
 دارند لکن بسیاری از بختن خود اعتقاد بآنچه می‌گویند ندارند بلکه این مبرر را باین تحصیل معاش کرده اند طبقه
 شعرا از همین بیشتر نقل می‌گویند و کمتر متع می‌بینند و می‌اندیشند از بخت و اقبال بعضی دارند و بیشترشان
 مثل شعرای سایر بلاد عالم فقر و فاقه میگردانند و سبب گزینی که دارند محال است که طور دیگر باشند مگر کسی که
 ادب نوشت و خوانی سیدانه اگر قبلی را بر زحمت ترجیح بدیند اند نام شاعر بر خود گذارد و هر کس هم که تواند یک
 فایده با هم رویت کند البته بسبب همین مطلب احترامی پیش از آنچه وضع وی اقتضا میکند میاید بعضی از شعرا
 قاضی پادشاه و امرا هستند و بدین سبب در سخت حمایت ایشان روزگاری بر فاقه میگردانند سهولت طریق
 تحصیل و وضع مدارس در ایران سبب شده است که لشکری از طلاب پیدا شده اند که عمر بیافته شان او قبلی
 و بگاری و فقر و فاقه میگردانند اصفهان ازین قبیل شعرا بسیار دارد و غالب بسبب طلب اصفهان و شیراز است
 که اطراف ایران را که اموج می‌زنند در کین بسته اند که هر کس را که ظاهر حالت دلالت بر وسعت کند بیابند و
 دایمی بکشد اگر چه از ابل بلایشان نباشد و زبان نداند و اگر هم شخص خود اقرار کند که از زبان نجیب است
 و از شعرا شاعر نیز از بجای نخواهد رسید چنانچه در سفر اول که متحر را وراق بایران رفت شاعری از شیراز
 بنجاه میل مسافت بریده به استقبال آمده قصد بهر کاغذ زرین نوشته حاضر کرد و صحبت رفع در و سر باو گفت
 که من فارسی نمی دانم و ذوق ایگونه استعار ندارم حرفت گفت پس من چکایی گویم تا صاحب بداند که در کجای
 مقصود من هیچ فهمیدن شعر ضرورت نیست در ایام استیلا می‌فاغنه بر ایران یکی از امرای امپراطیه در شیراز

حاکم بود شاعری قصیده در مدح او گفته راه داد لکن مته پیش گرفت در عرض راه با یکی از دوستان ملاقات کرده پرسید کجا میروی شاعر صورت حال باز گفت رفیق گفت ای برادر مگر دیوانه شده این مرد یک کلمه شعر ترا نمی فهمد از چنین کسی چه توقع داری گفت راست است لکن برین تنگ است و راه دیگر میزنم این گفته راه خود گرفت و نزد حاکم رفت و کاغذی که قصیده بر آن ثبت بود در دست گرفت امیر افغان را نگاه بروی افتاد و پرسید این کیست و این کاغذ در دستش چیست شاعر گفت مروی شاعر همیشه ام و این کاغذ شعر است امیر پرسید که شعر چه فایده دارد و بچاره عیظی کرده گفت فایده شعر این است که نام چون تو بزرگی را ابد الایاد در صفحه روزگار ثبت میکند حاکم گفت بجز آن برینم شاعر شروع بخواندن قصیده کرد هنوز شعر دوم را خوانده بود که گفت بس است همه را فهمیدم و بعد بخادم خود اشارت کرده گفت بدری پول باین بچاره بدهید که پول بخوابد شاعر صلوات در گرفته مسرور و مشکو را رجعت کرد و بر در خانه حاکم دوست او با او ملاقی شده صورت واقع را استفسار نمود و گفت بیکس را در همه عمر خود نیافتم که مقصود شاعر با این زودی بجهت گفتن این حکایت مسبب شد که چیزی با و دادند بعد از آن چند دفعه دیگر حکم کرد لکن قوتی بر حملاتش مترتب نشد چون صنعت چاپ در ایران نسبت خط خوب از بحالات شمرده میشود و خوش نویسان را قریب پایادار رعایت می کنند متعلشان انتخاب کتب است و بعضی ازین طبقه بدرجرتی کرده که مبالغه کراف در بهای خطوط ایشان داده میشود سخا را بر این همه خواندن و نوشتن میدانند بعضی شان صاحب فضیلت اند و بسبب ربط شان با اکثر بلا و تعصب شان کمتر و دانششان بیشتر است در آداب معاشرت اگر چه پایادار می بزرگت نمیرند لکن از سایر طبقات ناس اگر بهتر نباشند کمتر فیتند اما و اعیان مملکت غالباً طالب آشنائی و صحبت تجار معروفند و لی تجار هم اگر از مردودت با اصحاب ملک و دولت احترام و اجتناب دارند زیرا که بلا استنشاسا جمیع کسانی که ازین سلسله راه داخل را گذاشته طریق مائل میروند سرمایه خود را عرضه زوال و بوار ساختند فاعده تجار ایران این است که مکاتب تجاری را بخاطر قوم نمی نویسند و هر کس دینی مخصوص دارد و سبب است که در عاقلی که با چارخانه معین و منظم نداند و لابد باید کاغذ باستان را بتوسط کارگردان ملکی بفرستند و باندک رشوی می شود که کاغذشان بدست کسانی که نباید بفیصد و از اعظم همت است که از وقایع ملکی سایر بلا دستخیز باشند تا برین بنویسند مطالب خود را بنوعی واضح بنویسند و چون اعمال و خطوط و فرد حساب تجار بهر سبب بهر تاجر است بعلت اینکه خط را غالب و یگانه بنویسند ازین سبب بهر خیلی اقتدا است و عیبه حکاک مهر کن حرفی معتقد و خطرناک است حکاک باید بر مهری که نقش میکند ثبت آن برابر دارد و زیرا که اگر مهری که کسی فروخته است کم شود یا بدزدند و از او دیگر مهری بپسیند در دست دیگری ببرد کند جانش بهر خواهد

رفت و باید بر مهری که نقش میگردانید آن را نیز ثبت کند و شخصی که مهرش کم شده است باید مردم معتبر ابر و قبح
 این جنس را بداند و به تجارتی که در اطراف بلاد سر و کار دارد و همچنین کاشکان و مضارب کارکنان خود
 بنویسد که از تاریخ نقدان مهر هر کافه و فرد حساب که آن مهر یا بند بجزی ندارند و در ادانی با مردم ایران
 اختلاف عادات کمتر دید و می شود و قلیل اختلافی نیز که هست بسبب اختلاف حر و طاقت نصیرت با امور
 زندگی است تقریباً جمیع موقوفه و بسیاری از کسبه کمی تربیت شده اند و در هر شهر و قریه کتب خانها هست
 بر خطی که مکتب میفرستند اول حروف پنج باومی آموزد بعد از آن قرآن عربی که یک کلمه آخر انجی همد
 بعد از آن بعضی حکایات فارسی با و درس میگویند و قدری هم مشق خط میکنند ختم تربیت اینجا میشود و اگر خود
 میل تحصیل کنند یا و شخص مقتضی آن نباشد هر چه خوانده است زود فراموش میکنند اما همین قدر هم اگر چه
 خیلی نظر کم میاید باز تفاوتی در احوال کسانی که این قدر تربیت شده اند با نسل بدیگران که این قدر نیز تربیت
 نشده اند پیدا میکند کلمه ابالی ایران بایل مباشرت و صحبت اند غالباً سفره خوب دادند زیرا که
 بسبب ادانی آذوقه و فراوانی میوه فقرای ناس هم میتوانند خوب زندگی کنند بنا بر حکم مذہب کوشش
 خوک نخورند شراب نیز همین جهت حرام است لکن بسیاری باین حکم اعتقاد دارند و چون بعضی خود را
 گناه یک پاله و یک قرابه کیسان است در شراب افراط میکنند و چنان که فی ادرس می دانند که اگر علی
 الاصل عیسویان را نمیدیدند هیچ وجه نمی شد با نبطایفه عالی کرد که همه عیسوی شراب حرام نیست و قتی با
 یکی ازین مذہب حرف میزنند غالب میگویند شما خوبید چون در مذہب شما منعی نیست لهذا نه سترم میکنند
 نه رموانی دارد و یکی از صاحب منصبان انگریز که از اهل کشتی بود در بو شهر مواد اسبی بود و اسب و ماغی داشت
 باژی میکرد و چون شخص مزبور میخواست درست خود را ضبط کند و در حرکت اسب حرکت مضحکی میکرد که
 سبب خنده تماشاچیان میشد روز دیگر یکی از ابالی اسبها که بجهت کشتی میوه و سبزی آلات می آورد و صاحب
 منصب مزبور گفت من ترا از ننگ پروان آوردم و مرو میگو ویر و زرتو میخندیدند همه اعتقادشان بر کشت
 و میدانند که تو بد سواد سی سی صاحب از وی پرسید چه طور بند و بست این مینی کردی آن شخص گفت قسم این
 صاحب مثل همه اگر بز با مواد خوبی است اما خیلی مست بوده و ازین جهت خود را نمیستوانست بر اسب نگاه
 دارد با آنکه اگر کسی بخواند با ایشان بغما ند که در مذہب ما افراط شراب باعث سقوط اعتبار شخص است
 و اگر کسی بقدری استعمال کند که از کار بعید گشته عظیم است با و می کنند ابالی ایران بریز پراهن خیزی
 نمی پوشند و در ادانی ناس همین که یکدفعه جامه پوشیدند غالب ایست که پروان نمی آرد اما کار بعید
 این عادات هیچ چیز سبب صحبت این مردم نیست مگر غلبه نیک و در شریعت شان واجب است احادیث

پی در پی که در هر شهر و قریه یافت می شود بعضی از آنها ملوکانه است همیشه لطیف نگاه میدارند و هر چند روز آب تازه می اندازند علاوه بر فائده صحت بدن باعث نشاط خاطر و دفع خشکیهای زیاده است و هر غلکه که یکدو پول به داخل سده لاتی میبرد و نایده کتی بیاید و وضع تفریح و تفرج ایران مذکور شد و ادانی ناس درین باب با اعلای شرکت دارند چراغدان و آتش بازی و کشتی گیری و شعبه بازی و سحر کی و چینه شب بازی و مطرب و سازنده و منعی و نوازنده و پیران رقص و فرج قلوب جمیع مردم اند و سواری اسب و زیارت اجاب کشت یابغ و گلزار جمعیت کردن و در خانه های خود یا در سایه درختی و شغری یا افسانه ستیدن و اوقات بیکار اسباب اشتغال ایشان است و خزان رقص و قتی در ایران بسیار و اما اوایل سلطنت سلسله قاجاریه جزو مجالس و محافل عیش و عشرت بودند لکن درین اوقات در پائی تخت سلطنت منع است و دیده نمی شود مگر در بلاد دور دست مثل کردستان و بعضی از اطراف خراسان چون ملاحظه احوال و طباع ملی شود پنج مطلبی اهم از فواید و رسوم که متعلق بجاهل طلف و مزاج و جت طریقین بنی نوع است نیست شاید صلاح و رسد ملت و ترقی آن کلیه پیش از هر چیز بسته با بعضی است بسیاری از علل که زن نهانسان بی پرده میگردند هنوز بحالت جهالت و بی تربیتی باقی هستند لکن هیچ جا نیست که عادت زنان در خانه محجوس و از فواید تربیت محروم و آشنای بیوه داشته و مردم بعد از معتد به ترقی کرده باشند رسوم زن اگر چنانچه باید باز آن سلوک شود و در مزاج مرد نه فقط سبب تعدیل حرکات و بهنجار و تزکیه حالات خشم و غضب است بلکه محرک غیرت و جود المردی و مشوق اعمال بزرگست و اینکه خوب تربیه شده باشد بندرت کجوبی صورت و اعتدال اندام میل میکند غالب خریدار بجماعت و بهسر و صلاح و مریت ذاتی است و در معرض القعات و تحسین اینگونه اند که برآمدن از بهترین و بزرگترین اسباب صدور کارهای بزرگ و اعمال نیکیست سابقا مذکور شد که در مشربعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مرد در برابر زن تفضیل داده اند نابراین مسلمین را میتوان گفت که از بعضی مذکور بخیرند و در ایران واسطه و ادانی ناس را بر زن اعتبار پیش است زیرا که تمدن خانه داری میداند اما طبقات اعلی و اعلا هم می میداند که زن بحسب اطغای حرارت مشهور ایشان خلق شده است و در حقیقت نمیتوان گفت زنان را درین مردم چه مقام است مگر اینکه بر نوع که شوهران ایشان را بدارند بلی احتمال دارد که نهی بجهت فرط ذکاوت و باغیا غلبه حسن و جمال و سوخی در خاطر ظالم خانگی پیدا کند یا اینکه بجهت شرافت نسب و بچشم شوهر از اقارب و بی رعایت خاطر بی و احترامی داشته باشد اسباب دیگر هم هست که در عموما مخصوصه سبب رعایت و اکرام می شود و مثل عادت یا محبت و اطاعت فرزندی مادر را بیرون از دیوار حرم نیز نایه احترام شود اما اینگونه نواز اگر چه در بعضی موارد و سبب بروز زنهای با عقل و شعور میشود در کلیه امور اثری ندارد اهالی ایران نیز

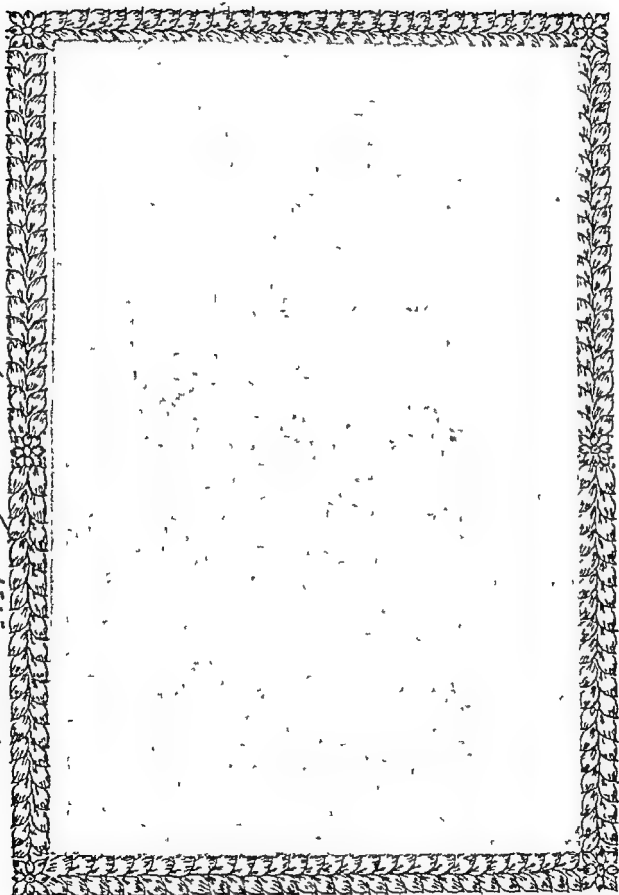
مثل سایر اهالی اسلام قدی از برای زن بردن فانی نیستد و شرع پیش از چهار زن نخواستد عقد کرد لکن چنان
میدانند که هر کس اقبضای معیشت هر قدر بخواهد میتواند زن نگاه دارد ملاهای ملت مایه صحبت حفظ ظاهر
کنند و اعتنان الوده به شهوات شود از عبادتیکه شریف الدین مولف تاریخ کردستان در حق یکی از ملایان
مشهوره مینویسد میوان منصبی که این سلسله چه قسم سلوک میکنند بعد از مدح ریا و میکوید که پاکدامنی این
مرد صالح بخوان فوق العاده بود که تحقیق بویسته است که در جمیع عمر بجز چهار زن حلال خود بدارن و دیگر مباشرت
نکرد و طریقه زن گرفتن در ایران از حد محارم گذشته برشته شتم است کجاست و معتمد و ملکیت همین اجرای
کجاست بعد از این مخصوصه است از طرف دختر بدرو و مادر و ولی وکیل اند و دختر نامرد میکشد اما دختر میتواند
که در حضور قاضی یا مایه قبول کند و بدو رضای او عقد جاری میشود لکن این بندرت اتفاق می افتد علت
اینکه طریقه این هرگز عهد یکم را ندیده اند و اخبار خوب از محضات یکدیگر استبداد بعضی حقوق دیگر برادر
شرع بجنبت زن هست لکن دختر که اقل در خانه بدرو و مادر تعدادان در خانه شوهر حبس بوده است و
باو گفته اند که بلند بردن نام شوهر گناه است این قسم حقوق بعیاده برای او ترمی نخواهد بخشید عقد باید
و حضور و شاید با بیشتر جاری شود قبل از یکی از ملایان شریع که حضور دارد مینویسد بعد از ثبت اسماء طریقی
و شود و زن تسلیم وزن آنرا با احتیاط تمام نگاه میدارد و زیرا که بان قبل میتواند در صورت فوت شوهر با وقوع
طلاق ادعای صدق کند و عوسی در ایران ماسد سایر بلاد مشرقیه خارج جلی دارد بسیار شده است که اندخته
عمری را در یکروز تلف کرده و بدعو می بپسری خود را بای در آورده اند اما در باب ملکیت همین شخص میتوان
هر چه بخواهد گیر بجزد و بهر نوع که در خانه وی زندگی کند تفاوتی نکال نشاید باینکه که بجز و همچنان و
حامل لکن و آفتابه هر دو یکسانند اگر و قبی بخواهد میتواند و راحت اما این صورت بندرت اتفاق می افتد
بلت این که عزیمت مردی شان اقبضای نمی کند که زنی را که سر بایست نهاد و بد پایش را بدست دیگری
دهند کجاست که رای که از امتعه کویند مخصوص مردم ایران است منقول است که این رسم در اوایل ظهور
اسلام در عرب شایع بود و عین بر نیز از امتعه نمود اما عمر از آن نوعی از خویش را نشسته موقوف کرد و بناء
علیه عثمانی و سایر اهالی سلسله ازین کار گراه دارند و ترکب نمیتوانند طریقه این است که طریقی قبول میکنند
که آمدنی معین بهم باشند و اختلاف مدت از چند روز گرفته تا دو سه سال میرود و کاندی درین باب
بهر قاضی و ملا و مشهود نوشته میشود و مبلغ که ای بی بی نیز در آن ذکر میاید مرد میتواند که هر وقت بخواهد
از کرده نکول کند یعنی مدت باقی را بر زن بخشید و زن را را با کند اما همین که صیغه جاری شد زن مستحق مبلغ
معین است اعم از اینکه دو ساعت یا بیشتر مانده باشند و اگر طریقی باز بخواهند بعد از اقبضای و عده بجدی معاملات

می کنند این قسم زواج بجز مبلغ معین که بجهت کرایه زن مقرر شده است حتی دیگر ثابت نمی کنند و عادتاً این بند و بست در میان اشخاصی شود که تفاوت کلی در همه باب دارند کتبه زن از خانواده خیلی پست تر است و اعتبار زوجیت ندارد و در حقیقت اسمی که می توان بر او گذاشت این است که بگوئیم حجه شرعی است در ایراد مرد هر وقت بخواهد می تواند زنش را طلاق بدهد اما چون مجامع دارد و وطن و ملاست نیز بر آن مترتب شود طلاق کم اتفاق می افتد بلکه می توان گفت هیچ اتفاق نمی افتد مگر در ادانی ناس از آن که مردم معتبر نکات می دانند که زن خود را در بغل دیگری بفرستند و در طلاق باین سنی و شیعه جزئی اختلاف است و هرگز زنا واقع نمی شود زیرا که زنا از نام احد شرعی است اگر ثابت شود حکم شرع جاری خواهد شد غالب سکنایت مردان بدخوی یا بی مبالائی زن و سکنایت زن از ظلم یا اجهال مرد است اگر مرد بخواهد زن را طلاق دهد باید مهرش را بدو برگرداند بخواهد طلاق بگیرد باید مهرش را بچشد لاجرم در میان ادانی ناس رسم است که اگر بخواهند زن را طلاق بدهند انقدر اید او اویش میکنند که چهاره بجان آمده مهرش را می بخشد و رقم از او میسر را میگیرد بعضی رسوم مخصوص در بعضی از شهرهای ایران مثل لوطی بازار قزوین سبق ذکر یافت اختلاف شهرهای بزرگ بمجلات جدیدی و بعضی که بعضی از نویسندگان از پادشاه عباس بزرگ می دانند هنوز باقی و مثل ایام قدیم سبب عداوت باین مردم است بعضی بر آنند که حیدر بهاء منسوب به خیدراند که یکی از اجداد و سلسله صفویه است و بعضی از منسوب بنعمته الله نام شخصی که ترا که آق قویونلو را باو اعتقاد می بوده است و چون خانواده آق قویونلو را صفویه نام کردند این عداوت در میان مردمان دو طایفه مانده رفته رفته رفته شد همیشه عداوت در میان این دو طایفه هست لکن در ده عامور آنیکه یک حمله میسرند و صدمه میزنند هیچ معلوم میشود که مقصود مرد و طایفه فقط فتح و فیروزی است نه چیز دیگر مثلاً اگر یک فرق مسجدی را ازینت کرده باشند و فرقه دیگر نتواند ایشان را از مسجد براند ضرری بسجد نمی رسد بلکه فقط علیها و سایر زینتها و زیورها را ضایع میکنند و همچنین اگر یک محله اهل محله دیگر را از خانه های خودشان بدو و انداخته داخل خانه می شوند و چیزی نمی برند مگر آنیکه با تبری که دارند نشانی بعلامه فتح و فیروزی بر در خانه میگذارند بعضی اوقات این جنگها خیلی پر زور است و بسیار مردم کشته میشوند و چون حکومت مصلحت خود را در اختلاف مردم دیده است منع این رسم را نمی کند و بعضی از کتب فارسی که تفصیل این دشواریها میگوید که بعد از قطع نزاع ملاحظه می کنند که از هر محله چه قدر کشته شده است خونهارا با هم مقابل می کنند اگر از یک محله زیاد تر کشته شده باشند ویت حد و زیاده را بر محله دیگر حمل و مبلغ راجع و میان زن و بچه مقتولین تقسیم می کنند وضع لباس مردم ایران را مسافران قدیم و جدید نوشته اند اما از صد سال قبل تا بحال اسباب آن تغییر یافته است درین اوقات کسی جز اعراب عمامه بر سر نمیگذازد و همه

کلاههای دراز که از پوست بتره ترتیب میدهند بر سر میگذارند و کاهی سال کشمیری بر دور آن می پیچید این رسم
شال عجبیدن عمدی داشت آن درین اواخر حکمی از پادشاه صادر شد که دیگر کسی شال بر سر نه بپوشد مگر ابد
پادشاه و صدور این حکم بحسب کم کردن خزید شال کشمیر و قوتی و ترغیب کار خانهای خود ایران بود و سکنه شهر با
مغضرب یا رایل لباس نازند غالباً جامهای قلمکار ابریشمین یا باجوت مطرز مظلای و نقره یا کجانب می پوشند در زمستان
خود بجناب با قشاق و انواع بکار میبرند کسی بپوشان پادشاه و ابر بر سر و بر میزند و پادشاه و پوتی که خود را
سجده بر میآورد میخوان گفت سر باغی جو ابر است و چنین میناید که رعایای وی باین معنی مغضوبه احتمال دارد
که در عالم پادشاهی نیست که جو ابر قشقی بقدر پادشاه ایران داشته باشد مبتدیه جو ابر خوب پادشاه آسمانی
است که پادشاه از هندوستان آورد در باب غلام و کنیز قبل ازین ذکر شد این طبقه بسیار صیقل و ابتکار
بزرگ با سایر طبقات نداند مگر اینکه کلیه در نزد صاحبانشان بستر محلی اعتماد و ایشان نیز آنچه لازم بود و لوازم
و جلین ثوابت نسبت با قایان خود معمول میدارد بیشترشان کجی یا از ابل افریقیه اند و چون در طفولیت جوش
یادست آورده اند بدنبال اسلام تربیت شده اند و صاحبشان که ایشان را مسلمان میکنند کیزان را یا
چون ذاتین حرم میارند یا در خدمت خوایین حرم میگذارند و غلامان را چون بچندانی و بطوخ رسیده کی از
کیزان یا زن دیگر را با وی عقد نکاح بسته فرزندی که از ایشان پیدا شود در خانه تربیت کنند و چنانچه
ذکر شد یکدیگر که کمتر از فرزندان خود ایشان را از عایت کنند فقر یا در جمیع حالات با بی محسب اعتبار و اعتماد
ببستر بکاه زاده ان است و بندرت اتفاق می افتد که خانه زادهای بکاه داده آقای خود خیانت کند و عهد
مروت را بشکند آنچه در باب رسوم و عادات ابالی ایران مرقوم گشت مخصوص است با ابالی شهر با
دقیقه جات و قری و دیات قبایل یا بان کرد در رسوم مختلفه است که عجمه و قابل ذکر است امرای قبایل
در ایام آرامی مملکت غالب در بای سخت یا شهر بای حاکم نشین میایند و گاهی سری قبیل میسرند در ایام غنا
ایشان مذ و نسبت امور قبیل موقوف و محول برای دوست و اهل ریش معینان طوایف است اجتماع طایفه
بسته با سبب معیشت ایشان است به تبدیل فصول تبدیل مکان میکنند بلکه میخوان گفت در جمیع ایام سال بجهت
تبدیل آب و هوا در حرکت هستند بر جالب و هوای خوبی در اطراف آکنه که متعلق بایشان است بنظر درآید
سياه چادر بای خود سازده اردو بی برپا می کنند و غالب بر کنار رودی یا قریب بهزی است وضع اردو
عموماً مربع است و قریقه چادر در ریش معبد با خیرترین قبیل و در این است که چادر در ریش معبد بزرگ است
سایر اسباب زندگی همه یکسان است و چادر با همه از یک چشم و بر یکت نخ ساخته شده است اسباب و
فاخر با و کو معینه بار و اطراف اردو و چچار با می کنند جوانان قبیل اگر مشغول شکار نباشند غالب اوقات

در سه دسته بشکشدن قبایک و راحت مشغولند زمان یا با امور منزل میبرد از نذای طفلان و پیر مردان را در حرکت دادن کله و رومه مدومی کنند عادت این قبایل اینست که آنیکه خیلی بقوت و جوییت خود افتخار داشته باشند در دامنه کوهستانی که گردستان را از آذربایجان و عراق جدا میکند در ایام بهار و تابستان هر روزه نامن اردو یکی از این قبایل است طایفه که در ایران قراچی و در فرنگستان گسی میگویند در بعضی از اطراف ایران خاصه در صفحات آذربایجان کرکر دیده میشود و عادات و رسوم طوایفی که در آذربایجان دیده شد بسیار بطوایفی که در اطراف انگلند میگردند شباهت دارد مردم ایران بعضی از قبایل را متمم کرده اند که در باب طلال و حرام اعتقالاتی با حکام شریعت ندارند و شک نیست که این نسبت حقیقت دارد و گوشت خرگوش را که بعدین مذنب از کرب و بات شمرده اند بدون و غنچه علی روس الا شهدا بخورند محترم و اوراق در سینه بزار و همتد عیسوی در مراجعت از طهران در نزدیکی یکی از قبایل افشار در عقب خرگوشی تاخت جمعی از جوانان شبیه نیز شرکت کردند یکی از میانها که بر اسب خوبی نواز بود و سکی بهار همراه داشت بر کوه و کسل تاختن کرد تا سگ خرگوش را گرفت و او علی الغور بر فراز کوه بست من گفتم این جانور مکر و همت در مذنب شاد و منی توانی بخور پس بچه کار بخور و گفت تو خیال میکنی که من جان خود را بخاطر می اندازم و اسم را می کشم و سگ را هلاک میکنم و بعد بسبب حرف یک لای احمق دست از نگار خود باز میدارم بخورم یعنی چه پدرش را هم بخورم این گفته قاه قاه خندید و با سبب رکاب کشید با تجمعه دلیل هست که از گوشت خوک هم جستان از زدن چنانچه وقتی یکی از ارکان محترم با یکی از صاحب مفضلان اگر صحبت میداشت گفت بخورم میدارم که قبیل ما بفرنگها بیشتر شباهت دارند تا مسلمانین پسید چه طور گفت بعلت اینکه ما گوشت خوک میخوریم نماز نمیکنیم روزه هم نمیگیریم با خندان مطلب این است این چند نفر از ابالی فرنگستان با دیده بود دیده بود که علی الطاهر عبادی کنند و بخیر اندازند عبادت را بنا پیش چشم مردم کرد چنانچه در بخیل مسمی در فصل ششم و آیه پنجم وارد است که عبادت کوچه ن کنید که چشم مردم بشنا بینند بنا برین چنین میداشت که هیچیک از ابالی فرنگستان رسم عبادت ندارند یا نمیدانند با تجمعه اگر چه امرای ایلیات بسبب معاشرت با اعیان در خانه و افغانان سایر بلاد تندیب اخلاق تحصیل کرده اند و همچنین نتیجه ایشان نیز بسبب مراودت با مردم تفاوت کلی در احوال و افغانان پیدا شده است عموم قبایل هنوز در حالت جهالت اولیه باقی و برقرارند خسته اطفال را در وقت مفری میکنند و رسم عقد و نکاحی هم در میان دارند اما معروفست و گویا بی حقیقت بهم نباشد که از سایر رسوم معت اسلام بخیرند بعضی که میخوانند در نزد همکمان مسمی و زاهد بقلم بر و نذ و ضوئی میگردند و صورت نمازی سجای اند تا بشیر حمد و سوره را هم نمیدانند یکی از محردان ایرانی که درین باب حکایات غریبه نقل میکنند مینویسد که در

هر جا که بایستی
در نزدیکی بایستی
سوی خنجره
ایضا خطی
کنند با سبب
و اطفال
در دست داشته
بند

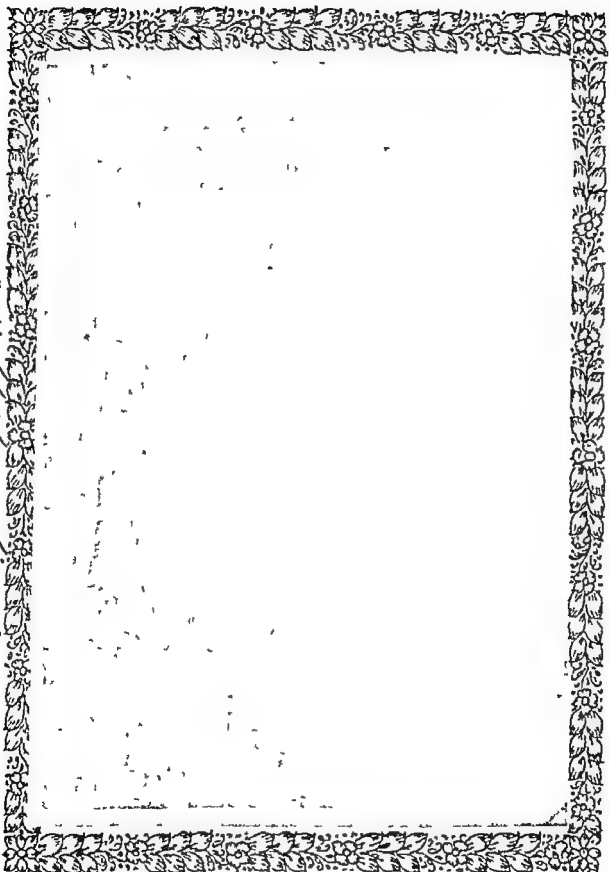


نقشه الملیات قضائی ایران که در چادر با سکانا دارند



ایام جوانی و قبیله‌ها میگردم کی از طایفه شاهسون حضور داشت بعد از فراغ از نماز پرسیدم که تو نماز میکنی گفت پس
 طوره که تو حالا کردی من گاه کاهی سری دولا دارم میگویم تا چیزی نمی گویم یعنی سرگزاید و گرفته ام و هم او که یکدکته
 از ابالی میترس که در فردوس کوفته اند حقیقی یکی از اعیان کرده بود و بر حسب اتفاق وقتی همان وی سده صبحی حسب
 المعول خود بنا کرد بفرآن حواجن هنوز شروع کرده بود که زن صاحبخانه دست جادوی بدست درآید بر سر
 وی و اوست و دشنام دادن گرفت که مگر کسی درین قبیله مرده است که تو این کتاب را بخواهی تو هرگز
 اگر چه درین راه ملامت کرده براند با همان نیز بطور نصیحت گفت ای برادر تو باید اول تحقیق کنی که در حقیقت کسی
 مرده است بعد این کتاب را بخواهی نه بجز و خیالی خود بخود اسباب عزافراهم بیاری بندرت اتفاق
 می افتد که کسی از مناسک مذہب جزیری تعلیم بگیرد اگر ثانی دبی بود و ایشان را بنماز دعوت کند با گواه بنماز میرفت
 و در تمام آن بی صبری میکنند و اگر احیاناً در وقت اشتغال نماز صد مرتبه بکشد یا نماند ایشان دارد و شود آن را از
 ثبات نماز و نجوشت طامید اند و بدین سبب هر چه توانند از دشنام دادن و مسقط کفن کوتاهی نکنند
 جمیع قبایل صحرائین ایران بنا کرد راه و مند و بهم بدین حرفت بمای و منقحر و علی الاضطرار از روز و بهار و راه ندیها
 و قتل و غارتها کرده اند حکایت میکنند از سردار قبیله تا خدمت کار طویل که هر کس از خود چیزی را ترفیع میکند
 که اگر در حکومت دیگر و بهتر بود قطعاً باید بسزای کتبی برسند مکرر شده است که مراد می ملکات افوس خود
 دیا و ایامی کرده اند که نقول خود و هر کس سببی و شمیری و جگری داشته است بخوانسته است بخوشی بگذراند
 یعنی ایام برج و مرج حکومت و قبیله مؤلف بجا بسلطانیه متوجه از دوی شاهی نو و در عرض راه اتفاق افتاد که
 که از دست دست راست خراب چشم بنظر آمد از یکی از امرای اعیان که همراه بود پرسیدم که میداند این خراب
 از کجاست بجز در سوال حقیقت درخشیدن گرفت و گفت حالا از بسیت سال میگذرد که من با عوی خود شبی
 این ده تاخته چاییدیم و خانناش را خراب کردیم از آن سجد دیگر آبا و نند مردم این ده که با ما میهنند و
 پدر می هستند در همین نزدیکیها منزل گرفته اند و از صاحب مال و کنت شده اند اگر خدا بخواهد این آرامی
 طلی نخواهد گشت بد و در کار قدیم باز برخاسته است این را که بگویم یکدفعه دیگر با این حضرات دست و پنجه نرم خانم
 کرد این تیر مثل اتفاق افتاد وقتی که دفعه اول مؤلف بایران رفت روزی بود یکت برادر سکار میگردیم
 رسیدیم تکاف عیسی که در کوه واقع بنده بود چون جویتیم بگذریم بر مردی از طایفه لک که در خدمت من بود
 برگشت و منوچهر من سده شبی کرد و گفت قریب بیست سال قبل من و ده نفر دیگریم از قبیله جو در همین دته
 در کین کاروان نشستم چون کابردان رسید حمل بر دیم و چند نفر ازین تاجر با و قاطر چهارمی سکاره کشیم تا
 که نرسیدیم خلی مال و غنیمت بدست افتاد آنچه قیمت من شد تا چند سال سرمایه مرا حق و عرت من بود اما حالا

همه پول من رفت و پیر مرد فقیری بهم لکن بعد از همه این هم یک نوحه تنی خاطر است و قتی آدم خیال میکند که او هم
یک روزی بهره از چیزهای خوب دنیا برده است از آنچه مردم بشود معلوم میشود که این قوم از اسباب ترقی
و تربیه تجزیه اند و لهذا نمیکنند که بر آن مرتب است از قبیل نعمت عظمای رفاه و امنیت و نظام که موجب
مفقوری بلاد و آسایش عباد است و ادراک نمیکند در هر چیز بهمان وضعی که عادت کرده اند می بینند باین
چیزی در نظرشان غیر از اقتدار جلوه ندارد و این هم بحسب آنکه مدو با جرای شهوات و لذات است لکن در
حقیقت این بحسب از روی انصاف بر بزرگان اینطایفه نیز وارد است چنانچه قتی مبولف با فحش شاه که مال
در ایران فرمان رواست حدودی را که در اختیار و اقتدار پادشاه انگلند معین است و بنیان نیکی
حکومت انگلیستان بر آنست باین میگرد گفت ازین قرار پادشاه شما مثل کلا تر مملکت است این قسم سلطه
شاید دوام داشته باشد لکن لذت ندارد و سلطنت من خیلی با آنچه تو میگوئی تفاوت دارد من بخواهش خود
میتوانم جمیع این امرا و صاحب مضبان را که تومی بینی عزل و نصب کنم اما یک چیز است این قسم سلطنت
در خانواده من قوم نخواهد داشت در ایران همیشه حق با منشیر بوده است و خواهد بود پس در مملکتی که
پادشاه اینگونه چیزها بگوید هیچ عجب نیست که جهال ایلیات عظم و ثنای و اسباب حصول لذات خود را دریافت
و تاراج و ایداد و اذیت دیگران دانند و اگر امیری یا بزرگی از اینطایفه بطبیعی برخلاف این عقیده ظاهر مبارز
موجب استخفاف و استخفاری خواهد بود و چنانچه قتی دو نفر از صاحب مضبان آنکه بر از صحنه که دارالملک کردستان
بطرف همدان میرفتند و گفتند اگر او بدر قاریان بود اتفاق افتاد که در عرض راه در حین صحبت بشان
تعریفی از صلاح و نسیب او داشت و ادعای یکی از شاهزادگان که در حد حریف کرد و گفت شاه زادو که من در خدمت
او هستم بیشتر استحقاق پادشاهی دارد و با برادرش که شایان همه تعریف میکند بعلت اینکه از و بیشتر از برادرش
میرسند بعد گفت مثلاً این ده را که درین نزدیکی می بینید اگر شاه زادو که شما تعریف میکنید حالا این جا
که ما هستیم بود اهل ده با استقبال میدویدند و سعی میکردند که از برای او چادر بر زنند بخلاف اگر آقای من این جا
بود و بخوبی در عجب او در دلها نشسته است که حالا مردم کوهها را بخیمه بودند حالا من از شما میپرسم که کدام یک
ازین دو قابل سلطنت مملکتی مثل ایران هستند و همین شخص که فی الحقیقه در قوم خود و مرد با ابرائی بود همیشه توان
از او ضایع انگلند میگرد و روزی از برای او تعریف میکردند از وفور زراعت و خوش وضعی قری و قصبات
و متول دگنت ابا الی عریف بی اختیار گفت چه قدر مردم باید داشته باشد که همه امرشان بچاپا میگرد و چون
باو گفتند که قانون یکی بومی است که کسی را قدرت بر نیکنده افعال نیست تعجب کرد و گفت پس این همه مردم
در آن جا چه می کنند ازین حرف معلوم میشود که طبع انسانی بسبب همیشه متوجه یکطرف بودن تا چه پایه انحرا



فقیه شکرستان کز بوی گلستان است

از استقامت پدید میآیند در هزار و هشتصد و یک تاریخ یحیی که نولف از ایران مراجعت کرد یکی از صاحب منصبان
ایلیات خراسان را که میل بدین هندوستان داشت همراه آورد و در کلکته آدمی همراه او کرده تا همه اطراف
شهر را با و بناید چون از کلکته برگشت اندو پرسیدم کلکته چه طور مطرب است گفت عجب جانی است برای چپا و
القهقهه عاظم ایلیات ایران اگر چه از نسبت راهبرنی و چپا و خضر خندان ارامم و زود اگر اه داند و بسبب
این معنی واضح است بعلت این که تفاوت با این زور و حیل مثل تفاوت با این قوت و ضعف است ولی با
این همه جمعی هستند که با فراد خود کارشان در دزدی است لکن همین با نیز دعوی مروت و مروتی دارند و در
اوقات که سفارت اگر نیز از کر دستان عبور میگرد و روزی اردو در نزدیکی بعضی از قبایل قشقانی افتاد و نهان
بنان بخون و چرخه ریختن و غایب شدن متغول بودند و مردان ایشان بحسب عادت یا بیکار یا در طلب شکار می
گشتند و چون صاحب منصبان را که نیز مشید بودند که این طایفه بزدی متوجه دزدی نوعی باین کار حریص اند که
آوردن هم اردو آن طفولیت بجهای خود را بر دور میزنند تا بکلکته و رحمت عادت کنند که بعد از آن که
قابل کار و احیا را گرفتار میزدند بصرب چوب و کلکته بروند و بزدی یکی از صاحب منصبان حقیقت این احوال را از
پیرمردی پرسید پیر گفت این نیت است در حق ما پس از آنچه در حقیقت استحقاق داریم چرا که بعد از همه دزدی
فقط نوعی از جک است ما هرگز دزدی نمی کنیم کار کسی که تا آنکه حاکم خنده با ایشان بدست می آید اگر ایران هیچ و هیچ
باشد زور است اما حالا این خیر آنچه همیشه خود کار میکنند و غالب این است که ما با بار داریم و چون
دید که علامت بی اعتمادی بقولش اصدور بنا ظاهر است گفت حالا این بل همین شده اند که محافظت اردوی
اگر برانجامند مردمی شان در انجام این خدمت معلوم خواهد شد و خواهد دانست که همین که اعتماد باین طایفه
کردند به نوع حرکت خواهند کرد و در حقیقت تا این طایفه قراول اردو بودند هیچ چیز معفو نداشتند ابالی ایران
همیشه بصفت همان نوازی و رعایت خاطر غربای ملک مشهور بوده اند و پیش از همه اهل ایران امرای قبایل جنگی
ملکت باین صفت موصوف اند و دلیل بر این مطلب میتوان گفت حرکت محمد حسن خان قراقرز که حاکم همدان است
بالبنه سفارت دولت انگیز در عبور از بندهان بجانب بغداد در آن اوقات هو بسیار سرد و برف از یک
ذرع و چارک متجاوز بر زمین نشت بود محمد حسن خان خانه خود را بحسب علم سفارت خالی کرده خود یکی از خانه
آبی که در یکی از دایات حوالی شهر است رفت کرد و در علم سفارت را بنجانه بیرون شهر و عده گرفت و خوابان
کرد که از اعلی تا آدانی برودند اتفاقا ماغیری نیز از ایران هندوستان میرفت و در آن اوقات او نیز در راه
بود و درین دعوت خود با علما و شریک شد صبح زودی بود که جمعیت بنجانه خان وار شدند و تا نیمه شب
اندند بگل مهانی از آن بشیر نمی شود اینها همه هیچ وقتی که سوار شدند بحسب مراجعت خبر شدند که در وقت

اشغال بضر ف غذا سر مای نختی شده و زمینها بخر کرده بود و ازین سبب خان حکم داده بود که اسبها و قاطر
 باینکه متعلق بحضرات مهانها بود و قریب بدو میست میرسید همه را بطوری نقل کنند که برنج نوعی تواند رفت که
 موجب لغزش نشود قبایل ایران مانند اعاب مدعی اند که چون بجابت کسی قول دادند عهد نخوانند شکست
 و اگر کسی را در پناه خود گرفتند با وی خیانت نخوانند کرد و لکن حرکت نامردی کلبعلی خان فیلی بنیان این ادعا را
 اگر خراب کرد باری منزلزل ساخت این ولایت را دو نفر از صاحب منصبان انگریز که اندر نزدیکی اردوی او
 میگذشتند دعوت بضیافت نموده بر دور اقبل رسانید اگر چه چون این حکایت بروز کرد باعث لعنت و کلام
 جمیع شد اما حکومت نتوانست او را بدست بیارد و این عرا مزاده تا هنوز در کوهستانی که فاصله باین
 خوزستان و پاشا لیک بغداد است بدزدی و غلبه مشغول و نه تنها لشکر ایران و ایرانیان بلکه مال غاری
 است که بر چهره حکومت ایران است بستی و تعلق ایلیات ایران بنحانواده امرای خودشان مرقوم گشت
 بسیار کم است که کسی دیگر اطاعت کنند و مکر و تفاق افتاده است که بچه کوچک را به صحرای برده و از قبیل
 بیعت گرفته اند اگر جمعیتی به جبت خدمت یا دشا به بخوانند با شکار جمع میشود لکن اگر خود ایل یا نیزه بیاید
 خطر باشد در آن بقول خود از چادر بچادر و کوه بکوه علامت جمع کس میرود و چون این رسوم را بنیز در صفات
 خود می بینیم بلکه در آن ماهمین رسوم را در شته اند ما به تعجب میو و با بجملة طلبات ایران همیشه نوع تجارتی
 با ستر با و قری معتبر دارند اسب و کوه سفند و قالی میفرشند و در بهار و وجه نقد و غله و تمش و ظروف میگیرند
 تاجیک ایرانی که پیش ازین محنت بخارش یافت نه تنها در شهر با میمانند بلکه بسیار است که در خدمت آزادگان
 ایلیات اند و بجهت ایشان تراعت میکنند و کله و رسته میخرانند اما این اوقات ازین قبیل بسیار نیست
 زیرا که هر چه اقتدار حکومت از دیا و دیبا بد نظایفه را از چنگل این مردم و حتی میرمانده مشهور است که تاجیکها
 افغانستان و بعضی بلاد آمار فارسی حرف میزنند و همین مطلب بطلا و اینکه حدود قدیم ایران را در دست
 میدادند میگویند مطلبی را که پیش گفتیم که با وجود تغییرات بسیار و حملات پشمار که در ازمنه حمله از طوایف جنگی
 باین بلاد روی داد و تغییر بی جای سکنه اصلی مملکت راه نیافت در رسوم خسته و نام گذاردن اطلاق کفن
 و دفن اموات باین ایلیات و ابالی بلدان ایران و سایر طوایف مسلمان اصول حکمت آما و در غرای امر او شایع
 بهادران هنوز رسم قدیم آبا و اجداد و رایلیات شایع است اسب صاحب مرده را میارند کلاه جایش را
 بر قریوس زین میگذارند و چکمه اش را از دو طرف زین میاندازند و مکر بندش را از گردن اسب میارند و میزنند و
 با جمعیت تمام دور میگردانند بسیار میشود که بعضی از اجابت شخصی که فوت شده بجهت احترام اسبی از خود
 سلاح بسته میفرستند و با جمعیت همراه میگردانند در کتابی از میر شرف الدین می نویسد که این رسم در ایلیات آمار
 نیزه

بر بستن استنکینه چربا بدست زیرا که ماعد رسوم که بهور در کلبی که با علی درجه ترقی کرده اند با قبست بست
میدهد. اصول مراسم عروسی و زواج باین ایالت و احسانات و مسکنه بلاد و قری تعاقباتی ندارد که باین مقرر
نمیکند اکثر بقاعده میر مستند و تعارفات معموله باین طریق را بجز می دارند و همچنین رسم خاندان دارند.
مثلاً مردم شهر با درخ عروسی اسراف نمیکند خاقه شب ناف که هر چه دارند روی دایره میر نهند آیام عروسی در
میان مردم متهول آیکاه و چهل روز طول میکشد در قرائی قوم آسته رود که کتزاران نمی شود و یک روز و شیرینی خورد
است روز و یکروز خاندان و روزی است بسم زفاف و جمیع طبقات رسم است که دانا و در روزی که شب
زفاف میشود در بهترین زیور و زینتی که حصول آن بکسب وی ممکن بوده اسب جلوه میکند و در آن روز جمیع اقارب
و احباب وی با و احترام بزرگانه می کنند هر کس بر او بیاید باید بر دست او مستند حتی حاکم بلد اگر عروسی
فکرش برود درین روز با بدین طور معمول دارد و دوستان دانا و درین روز مانند خادم خدمت میکنند آقاخان
دانا و بدیه باید بپند و این بدیه با بقاعده گرفته میشود و در نفره و اما اقوام دانا و متعین میشود که هر چه حکم کنند
معمول دارد یکی را ساق ووش یعنی دست راست و دیگری سول ووش یعنی دست چپ ینامند و اگر دانا و طفل
یا حیاء حجاب باشد این دو نفر به جلایا می مختلفه بنامه طرب را کرت می کنند متلاً چنین میاید که دانا و حکم کرده است
مثل پادشاه که فلان شخص را بگیرند و دیگری را حرمی کسند و دیگری را نایاب بزنند و آنچه ازین قبیل واقع شود و بیکو
مقامات سبب رخصت نمیشود و شعله آتش اشتیاق در عاده عروس باین بهر کسیت عروس را می بیند عطر میزند
و هر لباس فاخری که ممکن باشد با و می پوشانند و ازین مثل دانا می نشیند و پیش از آنکه خانه یا حیمه را رانند تعارفات
از اقارب و احباب بوی میشود و بعد از آن دای مراسم چادر قرمزی بر سر وی انداخته او را بهیسی می نمانند و بچانه
دانا و میرند دانا و بر در خانه فقط مقدم می بی است این رسوم مشترک باین ایالت و ابالی بلاد است اما
مخصوصه بایلیات که احتمال دارد وینا قبل از طور سلام درین طبقه شیوع داشته است قابل ذکر است در صبحی که
عروس را بچانه یا حیمه دانا و میرند همه احبابش جمع میشوند و اگر دختر میری یا برین معنی باشد سواران متعلق بدین
او را بدرقه می کنند و قاصدان و قوالان را نیز با خود میکشند اگر منزل دانا و مرد و یکست دور میرند و چون بهیاضی
که باید نزدیک خانه دانا و میرسند دانا و بر اسب خود سوار و با احباب خود باستقبال میاید آری بایسی
در دست گرفته چون نزدیک رسید آن را بقوت می اندازد و قبل از آنکه با حق تاج از هر دو طرف خاموشند
بجز انداختن تاج نعره با و قیده مال بلند میشود و همه در هم میریزند دانا و اسب خود را چرخ داده و در منزل جای افضل
تینا و سواران بهمت عروس و اقارب می کنند هر کس او را بگیرد اسب با زین و حامه که دانا و پوشیده است
نزد صفت او خواهد بود و آن این رسم در میان متهولین قوم است نفره چند قرانی میدهند و مکرر هم اتفاق افتاده

چند روز در مردم
چند روز در مردم
چند روز در مردم
چند روز در مردم
چند روز در مردم

که داماد گرفته نمی شود زیرا که درین روز مخصوص نام درگزیر است و اجباب وی نیز درین معنی نادی مدومی کنند و چون عروس بر در خانه داد و در سوزن نیکه با او هستند میگویند پیاده نشود و اقارب داماد و در او جمع شده در خواست میکنند که پیاده نشود با بچه بگریخت اندر مردان قبیله داماد بقدر امکان چیزی بخرود می بخشد و همچنین از وی خواهش میکنند که مهرش را بچشد خود و داماد هم بعد ازین درین استعاضات می شود لکن زنان ایرانی فقط مهر را ستاده بد سلوکی شوهر را بعضی اتفاقات میدهند لهذا غالبین است که راضی نشوند اگر چه بعضی اوقات قدری از آزادی بخشد اما عادت بقدر کفایت نگاه میدارند که اگر وقتی اقتضا کنند دست مرد را زیر ننگ داشته باشند درین عروسیها مرد و زن قبیله حلقه زده میزنند امرای قبیله که در حقیقت همه تبه شده اند در عروسیها می که در خانه واده و اتفاق می افتد احتمال دارد از وی ضرورت با عادات قوم موافقت کند و غالباً عادت این است که چون زواجی در ایلی واقع شود بجهت خود و مجلس عیش را درین ایلیات مروت و سخاوت زیاد و میثاق و بشاشت و افر جمع طایفه را از خویش ممنون و مشکور می سازند رسم طلاق نیز در ایلیات مثل سکنه بلاد است اما یک طلاق در ایلیات کمتر اتفاق می افتد و ایضا صورت میتوان گفت بسیار عید دارد یکی اینکه پاکدامنی در بیایفه بیشتر است و دیگر اینکه زنان بجهت رخصتی که میکنند بیشتر در چشم مردان عزیزند و فقرای قوم هم نمیتوانند که ادای کابین کنند و همچنین باید گفت که درین قسم مردم اقارب زن را بسبب طلاق وی آزرده ساختن خطرناکست زیرا که مادامی که زنای زن ثابت نشده است اقارب او در حمایت وی آزر جان و دین می گذارند و یکی از کتب فارسی مذکور است که تا مگر عمدی که ایلیات می نبندند بطلاق زن است و بعد میگویند در ایام سابق اگر کسی بطلاق زن عید میکرد و از جنسی میگریخت عرش سنجاف و حقارت میکند و اما درین اوقات کمتر اتفاق افتاده است که قسم بطلاق زن خورده و همان ساعت که بخیه اند و پنج شرم هم نگرفته اند مع الحیث در ایلیات ایران اوقات مردان سواری و شکار و ورزش کارهای شکاری میکند و غذاشان غالباً نان سیاه خشک و دوغ و شیر است گاه گاه گوشت نیز در استعمال می آید مسکرات کمتر استعمال میکنند بیشتر تغذیه شان درین است که در کجا جمع شده قلیانی بکشند شعر یا افسانه بشنوند و اگر مسخره کاری بکنند بخندند مسخره در هر جای ایران یافت میشود و بعضی ازین فرقه در کار خود بهر نیکیت چنانچه اتفاق افتاد که در بزار و مستصدن یکت عیوی سفارت اگر نیز در حوالی کربلا شاه و مهدی خان کلهر چند روزی با سفار سخاوت بود این مهدی خان سر کرده قبیله بود که چهار هزار مردان را سرود و در کجالات صورتی از سایر امرای ایران که مؤلف دیدنی داشت از فضایل و شعر و صنعت نقاشی بهره مند و بر شاد و جلا و دست شمر بود و از جمله تبعه امیر مشارالیه مسخره بود که در فن خود استاد و ماهر و در حرفت بسیار و نفس بندگی کامل بود و روزی در عرض راه میفرانگری

مخاطب ساخته گفت تنگ نیست که شما فخر میکنید که ایرانیان را این نوع تربیت کرده اید و شوق داده اید که مثل
سربازان گریز پیش می بین شما نظام حرکت میکند چند وقت طول کشید که اینها را تعلیم نظام دادید یا بلجی گفت قریب
شش ماه سحره گفت اگر اذن میدی من در کمتر از شش دقیقه زحمت تستانه شما را ضایع کنم چون اذن یافت
بزدیک سواران ایرانی رفت که حنیف می کشیدند و حکم مخصوص داشتند که از جای خود حرکت نکنند سحره
دید بود که تقریباً جمیع اینها یا لک بودند یا لیلی که مسکن و ماوای ایشان کوستان لرستان است نابراین چون
بزدیک رسیدند بگرد آواز خواندن و شغری بدین مضمون سرودن گرفت ای جوانان لرستان بشنوید از
من که من گویم از مردوایکهای نیاکان شما هنوز تمام نگرفته بود که نصف برهم خورد و بسبب اینکه هر یک
میخواست خود را از بزدیک تر برساند تا واضح تر بشود در هم افتادند و بسبب اینکه یکدیگر میزدند سحره چون صورت
عالی دید تا ه خندیدن گرفت و روی بالچی کرده گفت از اینجا دیدی و تنگت مباحث صحبت این که
من شنیدم مردوی با همین شعرا که من خواندم شکری جمع آورده تا چند هفته پادشاهی کرد و بر مولف ایشان
که این صحبت حقیقت دارد و در هیچ و مرجی که بعد از فوت نادر شاه در ایران واقع شد یکی از امرای مجهول النسب
و المحب با جمعی از مغنیان و مطربان با طراف لرستان رفته و همین اشعار را خواندن گرفتند و فقط همین
سبب قریب بر چهار ایلیات برود و اوج جمع شده و اورا شاه خواندند ایلیات در کعبه و شنیدن شبانه
لذت و بعضی از ایشان در تکمیل این فن رنج میبرد و اشعار خاصه از فردوسی حفظ میکنند کسی که این
هم را بحدر کفایت داشته باشد در نزد اقوان و دهکدها محبوب و محترم است و غالب اوقات مصاحبت
او فرج هم بنمایند سابقاً مردم شد که زمان قبیل بسیار کم است که نقاب بر روی گیرند و کارهای مخوف را ایشان
نیز دانسته شد احترام زمان ایلیات پیش از زمان تهریت بعلت اینکه بیشتر فائده بر وجودشان مترتب است
و همین بهم جامه خوانند بلکه شریک آنها را و اظهارند و عادات مردانه ایشان مکره طبیعت نیست از آن
که تالیسته این نوع زندگیست اگر از خانه داده امر آنهاست بهم قسم خدمت را در خانه میکنند و بغیر از آنجا
که بر حسب اتفاق در خانه یا حیمه ایشان فرود آیند کمال ادب و وقار می نمایند لکن با وجود کمال خدمت
چیزی در حرکاتشان نیست که موجب غلط فحشی شود و چو فحش نه بی شرمی از باب خواطر جمعی از خود است
نه بسبب بی حیائی اگر چه غالباً بسبب حرارت آفتاب چهار بایره است اما در ایام جوانی بیشتر از حسن و
جمال بهره وافر بسیار میگویند که نیکوئی منظر با اعتدال اندام مقرون دارند زنان طایفه ادانی این گروه
بجبت کثرت زحمات زد و سخته میشوند هندی طایفان که از نجای ایران و سخن آداب و نظافت طبع
مشهور است و در شش هزار و هشتصد و هشت عیسوی از جانب حکومت بمی بشارت و ربار ایران نامو

شد حکایت همانی خود را دید یکی ازین قبایل بطور مخصوصی دیده میگوید وقتی بقریه صحنه که مسکنای طوایف خزان و افشار
بود رسیدم یکی از بزرگان افشار مرا به خود دعوت کرد و در آغوشی که در منزل او اقامت داشتم محال است
و مهربانی از جمیع قبیلله بالنبه بمن ظهور رسید خواستن خانه که بنا بر عادت پرده نمی کردند بسیار اظهار محبت
نمودند دختر صاحب خانه که قریب پانزده سال عمر داشت بقدری نیکو شمایل بود که نمی توانم وصف کنم
وقتی که میفهم تشنه ام میدوید و میرفت و کاسه آب زلال بحیث من می آورد و گویا آب حیات بود و در
دست فرشته آسمانی ای که اطفا می حرارت کند بر آتش که چشمانش در سینه ام فروخته بود میافروخته بود
از آنکه ریخ و اندوهی را که در وقت مفارقت از عشق آن دختر برداش و از آمد بدون جرئت اینکه نگاهی
شده از آنچه در درون دارد و اظهار کند بفضیل میدید میگوید احتمال دارد که مردی بخیر و از خود رضا حرکات
آن دختر را غلطی فهمید لکن بمن در حق خواتین ایلات سخته داشتم و خوب میدانم که مقصود هیچ نبود مگر
همان نوای و غریب پرورنی و بر من یقین است که از جمیع زمان ایران با عفت و عصمت نرزد و اگر کسی
قصه ناموس ایشان کند آقا رب ایشان را با خود و بمن خوشی خواهد ساخت الحاصل عادات زمان ایلیات
موافق وضع زندگی ایشان است وقتی در نزدیکی یکی از مزایع ایل افشار موفقیای یکی از امرای ایرانی مباد
من کفتم این طایفه شجاعت و رشادت و تحمل بر مشاق خصوصاً در فن مبادی مشهورند لکن شکل میدانم که
بقدر شهرت هنرنیز داشته باشند امیر مزبور زن جوانی خوب صورت را خوانده از تبرکی پرسید که پدرش
سپاهی است گفت بل گفت یقین میخوای که پسرش هم سپاهی شود زن بستم کرد پس ایسی بالکام بغیرین بدو
نموده گفت مباد شو و باین فرکانستانی بنما که دختر ایلات با دختر شهرستان چه قدر فرق دارد و دختر علی
الغور براسب جستن کرده بشدت تمام مانت و هیچ جا توقف نکرد تا بر سر کوهی کوچک که در نزدیکی بود رسید
از او آینه آله کوه معلوم شد شک پاره بود چون بر سر کوه رفت دستی ببالای سر برده همان نوع که بالا
رفته بود سر را شیب مانت آورد و هیچ چیز خطرناک تر از زمینگی که بر آن مانت بود اما که با خوف در وجود
خلق نشده بود فقر و فاقه و بعضی رسوم دیگر ایلیاتی مکرر شده است که مانع است که مردان را که همان قدیم
که در شریعت جایز است نکاح کنند بسیاری شان بکزن دارند مگر آنکه قابل کار کردن نباشد یا عقیق یا پیرا باشد
والا زن دیگر نمی برند سبب این است که اغلب متحمل محیث پیش از بکزن نمی توانند شد و دیگر آنکه مردی
که دو یا بیشتر زن داشته باشد غالب نزع و جدال زنهایش را بروی تلخ خواهد داشت و رسم متعنه نیز در زمان
ایلات نیست بعلت این که ازین کار بسیار گرازه دارند و بسیار شده است که بدین واسطه با قاعا جنگیده
اند اگر چه میوان گفت که از آدمی و اعتبار زمان ایلیات پیش از سیر زمان است و ایران اما هنوز از

و صعی که بجهت زنان در فرنگستان مقر است خیلی دورند از ایلیات بیشتر و کار میکنند و شوهرها یا براجت یا تفریح
و تفریح مشغولند و در حقیقت اعتبار زن در چشم مرد مانند خدمت کار است نه رفیق اگر کسی از ایلیات زن و کینه
بقدری که در شرع جایز است یا بقدری که مردم تهر دارند دارد و فقط چنانکه مذکور شد یا بسبب وضع مخصوص یا
فقر و فاقه او است بجزدی که بعضی تغیر یابد در اقسام عیش و عشرت و لذت و لعب متفرق میشود و زن بخاره
که همیشه شریک رنج او بوده است از راحت او بهره نخواهد داشت مثلاً اگر بمبصری ترقی کند مقصود کلی
از ترقی را امتیقای لذات سهوات میداند و اگر شهری بر دینی الغور عادات اینجا را اختیار میکند اما
او را از ایلیات ادام العرا حرام می کنند و مادر نیز بحسب عادت بر فرزندان حاکم است اختیار
خانه جمیع با مادر است و اگر پسر صاحب دولت و ثروت باشد عادتاً انتخاب رن و مصارف عروسی
سجده اش و مصلحت دارد مکنند و بسبب اینکه ملا خطرات زنان ایران خیلی به پسرانوس و از دختران میزد
الهاصل مطالب مرقوم در باب ایلیات مخصوص بطور ایفی است که از آزادانک یا از اهالی خود ایرانشند
قابل اعراب که رعیت ایران و سکنه مواحل بحر فارس اند و عادات و رسوم متبر با و اجداد خود شباهت
دارند هنوز بان عربیت و طرز و طور عربی و لباس عربی قواعد سلوک شان اگر چه متبر از ایلیات ایران است
ولی بنور خیلی عربیت خوراک اعراب مصیفات علی القبله خرم است لکن شاید قوم عند قوم نداند فقط این غذا
اگر چه نزد دیگران چندان مطلوب نباشد نزد اعراب بهتر از جمیع اغذیه عالم است چنانچه چند سال قبل اتفاقاً
افدا و که یکی از زنان اعراب که در ابوتهر و در خدمت اطفال وکیل دولت انگریز بود با اطفال سارالیه با یکدیگر
رفت بعد از مراجعت همه و درش جمع شدند که خربای آن اطراف را که دیده بود و پرسند ضعیف بر چه دیده
بود از قبیل راهبها و کاریها و اسبها و دولت و تجل شهرها و آبادی و زراعت صحرا با همه را تعریف کرد و صحبت
بر جمعی خیلی حسد بردند اما ندان گفت یک چیز داشت پرسیدند چه بود گفت درخت خرما که بر چه از اطراف کجا
کردم نیافتم و همیشه متوجه بودم چون این را شنیدند حسدشان تمام شد و خیلی افسوس خوردند که هذا این جای کار
ببین غذا بمتلا کرده است که در کلکی ندکی میکنند که درخت خرما دارد اعراب ایران اگر ظلی ببینند
و متعاصمت نخواهند کرد و اسباب فرار دارند و در وریا دستی دارند و براندن مغایر معاندند و لهذا بر وقت
خوابند بواسطه بر عرب و مالک عثمانی نمیتوانند که بحیث و بهمین سبب منضم با عادت صلیله نوع بیایکی در بخت
خیالات و تغیر عبارت مخصوص بخود دارد چنانچه وقتی اتفاق افتاد بعضی از صاحبان انگریز در حوالی ابوشهر بکار رفته
بودند و خواستند که تازی انگریز را با تازی عربی و پری آهویی بنمیدانند و به بینند شریعت کدام بیشتر است
یکی از ایشان گفت اتفاقاً من این است که سکت انگریز سکت عرب را بر ند هنوز این حرف را نگفته بود که عرب

نهی که باید اخذ چیزی سکی همراه شکاریان آورده بود پیش جبت و بشدت هر چه تمامتر گفت غلط همیندی صاحب
سجده قسم که سکت عربی خواهد زد از ایالاتی که در کوستان جنوبی ایران سکنی دارند تعریفی ننمودن کرد زیرا که
کسی از ایشان خبری ندارد و اما میتوان گفت که از زمان اسکندر تا حال حالات شان و وضع شان بالنسبه سلاطین
کی تغییر یافته است آنچه یونانیان و رین باب نوشته اند چنین بنماید که آنچه حال معلوم میشود بعینه کی است
چنان تدابیری که متاخرین سلاطین ایران باین طوایف کرده اند از اسکندر نیز منقولست باین معنی که اسکندر
سعی کرد که این جماعت را برزاعت و پرورش کند و رسته مشغول سازد تا بحفظ اموال خود و پرداخته از آفات
و ناز اطراف بازمانند

باب بیست و ششم ملاحظاتی چند در وضع مملکت ایران درین

اوقات و طبیعت سکنه آن اگر چه از دوهزار سال قبل تا حال هیچ ملک مثل مملکت
ایران عرضه تغییرات حوادث نبوده اما شاید هیچ ملکی هم نیست که کمترین مملکت تغییر در اوضاع آن شده باشد اقتدار
سلاطین و حکام قدیم حشمت و تجل در بار عادات و رسوم خلق تقسیم مردم به سگان بلاد و ایلیات لشکری و
مردم و حتی کوبستانها وضع اداره بلکی طریق جنگ و جدل همه بکلیه از قدیم الایام تا حال کیسان است و بقدری
که درین ایام میتوان قیاس کرد با ایالات ایران چندین سال که این ملک در عهد دار و نوشیروان تفاوت بدیده
در عرض هزار و دویست سال بحیثیت از علل اسلام نبوغی که باید ترقی کرده اند سکنه جمیع بلادی که این
دین را قبول کرده اند به و ن است تا همیشه در معرض ضدایات حکومت قهر و غلبه و بی ثبات بوده اند اسباب
مختلفه و دلایل عدیده بحسب این مطلب گفته شده است از قوی ترین ادله و اسباب یکی طبیعت خود و پیغمبر
عرب علیه السلام و بعضی از اصول قواعد مذہب ویرا داشته اند عمر محمد صلی الله علیه و آله بعد از انکه ادعای
نبوت کرد علی الاضطرار مصروف و رغوات و محاربات بود معتقدان در حق او از باب شجاعت ذاتی
و حذاقت سپاهی کری کمتر از ریاست الهیه او نیست لاجرم هر یک از سلاطین اسلام تاسی بر پیروی از او
بهانه استغنائی حرص و جوی خود ساخته و باقتضای وقت اطاعت و ستان و مذلت و شمنان را بایات
قرآن استظهار و استبدلال میرفت و همین صورت که کتابی که سرداری جنگجوی در ایام محاربات خود نوشته
نشاء و مصدر جمیع قوانین ملت است میتوان گفت که یکی از اسباب قویه عدم ترقی این طایفه است و
همچنین قانون زن معتد که رفیق فرمان را در حالت قید و حبس داشتن نیز شک نیست که اگر از اسباب قویه
نباشد اثر کلکی در تقویت ترقی کسی که این مذہب را اختیار کرده اند دارد انسان را میتوان گفت مخلوق

عادت در وقت اسلام هر کس در خانه خود مالکی قرار است از طفولیت تا بختیج بی بند و بی ستودگر حکومت و اطاعت عادتش را بر فرمان و اذن پادشاهان بردن جاری شده لهذا نمیتواند بعد از معنی یا مقصود از آزادی شخصی و ملکی حسیست بنا برین بیان نوعی که پادشاه مملکت را بالنسبه بخود واجب الاطاعه میداند خود را بالنسبه بابل خانه خود میداند شک نیست که چون تاریخ قدیم و حال جدید مملکت هسبا ملاحظه شود اسباب عمیده بنایه میوان نمرد که چرا این مملکت هرگز در ترقی نگذاشته و اصلاح حال بی نوع باین مایه و مایه که امروزه بایلی فرنگستان ارتقاء یافته اند رسیده اند لکن از دلایل مملوره بخوبی واضح میشود که در جمیع بلاد اسلام هیچکس بهیچ وجه از وضع اداره حکومت ملکی و ملی مستحصر نیست بلکه ادراک نماید و شداید آزمای نماید که در امرای قبایل مجتبی یکدیگر نوع آزادی دارند ایلیات نیز بحسب حب آزادی طبعی بزرگی مانند بهایم راضی شده اند که عرضه ظلم و عدوان نشود اما هرگز در احوال اسلام که شستی بحسب آزادی ملت نشده است نه بلکه اظهار خود امشی هم نشده است که بطور دوام مدی برای اقتدار سلاطین گذاشته اند که در حقیقت مدی در مقابل ظلم این طبقه بسته باشند بلی هرگاه علم سلب شود منته است نتیجه این بوده است که بعد از آنکه بر یکی غالب شدند ظالمی دیگر را بر خود مسلط می کنند که هنوز بر تخت منته است بر قلع دفع کسای که بزعم او مصدر رفته و در حقیقت سبب خروج او بر سریر سلطنت شده اند یکبار در تاریخ ایران از زمان فتح اعراب تا حال همه دلیل بر حقیقت این مطلب است و اما میگوید که این آثار بزرگان مرتب شده است موجود است تعیینیری کما فی نعنی در وضع این مملکت با ممول و متوقع نخواهد بود و درین صورت آبادی مملکت بسته بطبع و عادت شخصی پادشاه است و بهترین سلاطین پیش از اینچنین یک شخص در ایام حیات نایب دارد خود توانست نمود توانست نمود نتایجی که قریب و ولت روستیه با این مملکت برود و بهر خود اید داشت مشکل است که پیش از وقت توان گفت ولی بایلی بلاد عثمانی با اینکه از اطراف اسباب جمع دارند فرمانها که شت و تا هنوز در لباس آبا و اجداد مستمول و بوساوس مذبهی از صد تا رتی و زلیت مصون و محفوظند اگر ازین مقدمه ترتیب قیاس داده شود نتیجه این خواهد بود که قریب مملکت و مضامنت عادات و ادیان متصداغه غالب این است که باعث از دیا و غوا یعنی است که تا حال نافع خالط و مساو دقت باین ملت اسلام و عیسوی است و العلم عند الله اگر چه درین کتاب بعد از امکان اجزاء قدیم و اوضاع جدید ایران مندرج شد قبل از اختتام آن چند کلمه بکلمه در باب طباع مردم این مملکت بی مناسبت نخواهد بود خصایص تخصیبه سلاطین ایران در ضمن تواریخ ایشان مرقوم گشت آنچه باقیست که باید گفته شود بشیر راجع بوضع ایشان است تقریبا جمیع سلاطین این مملکت همه مشرع بوده اند یا افلاکرم فی الحقیقه معیده نموده اند ظاهر آنکه احوال و عادات خط ابراج کام شریعت نموده اند زیرا که این امر

از لوازم قوام دولت است و لهذا هم از اوان خود رسالی شاهزادگان را میآموزند ملکات حسنه و صفات
جمله را چندان لازم میدانند باین برکت از پادشاهان ایران هم از اوایل عهد شباب میتوان بدو نمنع
در هر مرکب اقسام ملای و منهای شود کسینهای لذت و استغراق در شهوات را آن مخصوصات پادشاهی شمرند
و شاید میتوان پیش از همه اسباب بهمین سبب راجع ساخت انقلابات علی الاصل که در سلسله سلاطین این
مملکت روی میدهد مرد بزرگی که پیشترهای فوق العاده باین عروج و استعلا ظهور و استیلاهای خانواده را
می افکند کسانیکه با فاصله بر جای اومی نشینند اعمال وی را سرمشق خود ساخته و بسبب لزوم مجاهدتی که مقتضی
وضع ایشان است اساس دولتی را که بحکمت و شجاعت وی برپا شده است بسط و قوام میدهند و در
اجرای احکام و امضای او امر و نواهی بر طریق وی سلوک مینمایند تا شهرت و آوازه آبا و اجداد بسبب
خوابی انسان و اعتقاد میشود و نیز که در فرهنگش جای گرفته است که بحسب حکمرانی از مادر متولد شده اند
چنین می پندارند که مقصود از فرمانروایی کامرواییست و چون اسباب لهو و لعب جمع و اطراف همه متعلق
و خوشامدگوست خود را از دست داده همیشه متذکرین شمرند که پیش از آن که نطفه او در خود بشارت
خداوند العیش نصیب او من العمر نصیب ما اینکه از کید زمانه غافل و بعین زمانه غافل گشته سر در پای و شمشیر خاکی
یا دوست خاکی خواهند باخت پادشاه ایران بر خویش هیچ چیز لازم نمیداند مگر مراعات ظاهر و شرع
رحم و مروت و عدالت را از صفات ملوکانه میدانند نه از لوازم بهت ملوک و چون با طاعت احکام و
کمال فرمان پذیری مردم عادت کرده است اگر چنانچه خلاف خواهش بنده متحمل تواند شد و بهمین سبب قدر
و قیمت خدمتکاران صمیم و خدمات از روی خلوص عقیدت را شناسند از تاریخ سلاطین ایران بهشت نامی بعضی
معلوم میشود که همیشه ندای خود را از مردمان دلی النسب و دلی الحبب اختیار کرده اند کسانیکه حکومت القبله
و علی الاطلاق دارند و فقط نام بزرگی برایشان از باب جلالت منصب اطلاق میشود و سبب نمیدارند
که در اوقات مخصوصه بخود یا مردمانی که یا بحسب نژاد یا بسبب قابلیت و صلاح ذاتی صاحب داعیه
هستند معاشرت باشند بلکه راحت و آرام خود را بیشتر در دایره برخلاف این طبقه می بینند و شاید که غرور و
غلبه بر که مستوفی نمی شود پیش از وقتی که خود را مرکز دایره بیند که ایجاد و انفا می آن موقوف بکوشش چشم خود است
و دیگر از جمله خصوصیات وضع پادشاه ایران این است که همیشه سالک طریق رحم و مروت نموند بود اگر
چه بالطبع باین این امر باشد علی الاصل فرمان مبیاست و قتل مردم داد و دزد و مشا به این امور کردن باید
بر و رایتام موجب فتاوت قلب شود و کسانیکه تربیت شاهزادگان این ملک معین اند که باین جهت
هم دارند که مباد امر و مستطیع مداخله با خیالات و امور لازم آید که بزم از بدایت ایام صبی ایشان با

بسیار بعضی امور عادت نمیدهند که از دیدن آن لرزه بر اندام مردان افتد و این تعلیمات ایام حوالی خنجرین
 بنیاده که کینه علی لایسخران ز کرده است زیرا که در تاریخ ایران کمتر یادشای استان میدهند که فوق معمول
 انظار رحم و مروتی کرده باشد برخلاف بسیاری هستند که محل خود ثابت کرده اند که جز نریزی و خوشحالی کی از دل داشت
 و استیغای این لذت سبعی نام خود را و ذکر انعامت و خود را در هر مردی ساقط ساخته اند بعضی
 اوقات سلاطین ایران مجبورند که در استیصال امرای مقتدر که در اطاعت سالی سببه دارند و علی الظاهر
 نمی توانند بدو آسیمی رسانند تمسک بحلیت شوند و در خفیه معقود خویش محل را ندشاید تدبیر علی و حفظ جان
 خود بر این گونه اعمال صحه که از دلی انگونه ضرورت مانع متفر و راجع امر حار طبیعت بمبود قباحات صورت
 ظلم در لباس و خشت انحر است مگر اینکه چون نقاب خیانت بر چهره کشد مسیر حرکت مواد و صبر و خجرت
 است در وقت است که ظلم آشکار و شرارت ظاهر بالبنه بحیانت پنهان و خنثاست باطن که از لوازم بی
 غزنی و نامردی است نام صلاح و فضیلت میباشد آنچه در باب سلاطین ایران مذکور شد شامل جمیع حکام
 بالبنه است لکن از اتفاقات جنه و الطاف خفیه و جلیه آئینه که شامل حال بی نوع انسان است مکی
 که این قسم سلاطین داشته باشند کنند چون ملاحظه احوال ایشان شود عجب میست که سلاطین این مملکت
 از حقوق دیگران پروا کنند و حتی جز خود و دشمنانند و مد ظلم را تسویش نام دارند و اقتدار را سر ایتین
 و عشرت بیدارند و مادامیکه خلاف قانون موجب محاطه نفس و ملک نشود بهر نوع توانند بجلب و جمع
 اموال بردارند و جز به جهت از دیاد و اعتبار شخصی خود به هیچ جنگ و صلحی اقدام ننمایند و آبادی مملکت
 از اینجا که مایه ترقی مصالح تحقیقه و سلب آوازه و بلند نام خود است لازم شمارند شاه را و کان آید از
 طبیعت هرگز به تحقیق دانسته نمیشود از آن رو که همیشه به مقتضای وقت حرکت می کنند غالباً ادب مناسرت
 شان بطور راحت و حسن سلوک است بحجت اینکه معقود و کلی طلب غلب است برای انجام تدابیر آیند
 اگر چه وضع این شاه را و کان مقتضی آنست که اگر ریا کنند باری رعایت حرم و احتیاط را و مکر دارند
 اما مکر مطلق خوشامد کویان و غرور سب مخالفت با این ملاحظات کرده چون بکجای می معین میوند چنان اظلام
 باس و مطوبت بنمایند که کویانی الحقیقه سلطنت علی الاطلاق دارند و زرا و کارکنان مملکت
 همیشه مردی متعارف و کاروان و خوش صحبت و با علم و حوصله و وقت نظرند اما همین است صفاتی که
 سرایه زندگی ایشان است از بعضی که عمر شان در مراعات رسوم ظاهر ضایع شده است و تحقیق معاش
 شان از افسد طرق و شغلشان همیشه نیرکت بازی با بحجت محافظت خود یا خیالی دیگران بوده و نمی توانند
 بدون خطر جانی بریزند مگر از در مطلق یا مدعه فریب و کویا خلقت شده اند بحجت اینکه هر جا کسی یا ند سر

بگذارند و هر کجا اقبال میبندد بپروانند و عمری بچیل و غل و کذب بگذارند صلاح نفس و فضایل انسانی توقع نتوان داشت اگر چه شک نیست که بسیاری از فرزندی ایران هستند که نام ایشان را در سخت این تعریف گلی داخل کردن خلاف انصاف است ولی باز همان کسانی که بعضیت و بهر و مزیت و آلی و صلاح از یکجا قصب السبق میریزند و اند بعضی اوقات مجبور شده اند که اصول انسانیت را فدای رسوم جاه و منصب کنند و غیر از وقتی که اعتماد پادشاه بحدی بوده است که از رفقا و عادی پروا نداشته اند بحکم ضرورت وضعی حرکت کرده اند که مخالف با حقیقت و صداقتی است که مردم نیک سیرت و برزگر شایسته و مستحق اکرام و احترام دارد و حکام ممالک و اصلاخ را میتوان گفت که در وضع سلوک غالباً متابعت ملوک وقت کنند لکن قانون حکومت نوعی است که باید همیشه ایشا را مایل بود و الله داشته باشد بر حسب اقتضای وضع در رفتار و کردار و رفتار و حال دولت مردان ترکشاده دل تر و بلند بیشتر شایسته احترام اند از آن رو که صفات جور و تعدی انقدر باعث و ناسنت طبع و پستی فطرت نمی شود که کذب و فریب مشرعه ایران بر طبقات منقسم میشود اکثری از اکابر این سلسله در اوراق پیشینت عالم را مردم صاحب فضیلت و متحمل و کوشه نشین و زهد و تقوی و تواضع مایه احترام ایشان است ممالک این رویه را از دوست نمی دهند و جمیع موارد و صورتها در وقتی که شریعت در خطر باشد و چون خود صاحب سند شمع اند حفظ آن را از لوازم همت میدهند سایر طبقات این طایفه عموماً برخلاف مذکورند با قلیل دانش و ادعای زیادی دارند و مدعی احترامی هستند که بسیار کم ایشان میشود و از این سبب از جمله شاکلی ترین و ناراضی ترین مردم هستند و چون عموم ابالی ایران باغبای هر طقت و مذهب بطور رافت و مروت سلوک میکنند همین معنی همیشه باعث اشتغال ابریه غضب این طایفه است و بر مراد و با کفار طعن و تخر می کنند که بواسطه تعصب عوام را روی بخود کنند مردم نسبتهای بد با این طایفه میدهند و کینه تالی ضرب المثل است چنانچه گویند فلان کینه تالی دارد اختلاف طبع با این شهرهای مختلفه ایران بسیار است که نشاء آن اصل و نسب ایشان مثل اینکه اهل قزوین و تبریز و همدان و شیراز و یزد و بخت و جلاد است مشهورند بر خلاف اهل قم و کاشان و اصفهان که در جین و بی جگری بسبب اینکه پدران ابالی شهر باینکه قبل مذکور شد غالب قبایل خلیج و سلخو بوده اند و مردم قم و کاشان و اصفهان هم از قرون بسیار یا بجزفت و صنایع اکساب کرده یا باعمال علی و علمی اشتغال ورزیده اند لکن این اختلاف که مردم بعضی از با و دیگر از ابالی دیگر شهرها جنگی باشند سبب خروج از تعریف گلی نمی شود جمیع ابالی ایران ما و امی که ظواهر و صور اشخاص ملحوظ است ضعیف و نیکوئی از نوع انسانند بلند قامت نیستند ولی کوتاه بالا و بد ترکیب بندرت در ایشان دیده میشود و علی الغلبه

فوی بنید و چالاکند رنگت چهره با از سبز کند کم کون آب سفیدی رخسار مردم بلاد سنالیه و مکرستان میرسد
 اگر چه آن شکفتگی مردم فرنگستان را در عارض ندارند اما تحت مزاج مایه خطی و اوزان خوب صورتی است
 بلا حفظ لغتی سرعت ادراک و حسن معاشرت و طرد آداب شان قابل تعریف است حریف صحبت و رفیق
 مصاحب اند و در حج هتئانی بعضی چنان مسرعتند که در اخذ حریص عالی طبقات ابالی نهر باو که خوب
 نگاه میدارند و نوکرهای ایرانی را و امیکه اسجام خدمت و افتال امر ملحوظ است بهترین خدمت اند و در وکلونی
 دور و بی ایرانیان ضرب النثل است و خود ابالی ملکیت نیز از این معنی انکار ندارند اما منیکو نید این ملکیت
 در مردم بسبب طرز حکومت و نتیجه وضع رعیت است شک نیست که در ملکی که تکام جور و ظلم مبتدا است
 لابد رعایای مظلوم بهر طور توانند در حفظ خود میکوشند و چون اتفاق بی و افتاد شخصی نیست با بطبع نتیجه
 و جلت گری را چرخ خواهد شد این است که استعمال الیکونه دفاع همیشه سبب و دامت طبع شود بلکه در بعضی
 مقامات موجب احترام و محبتی است مثل اینکه مکرر اتفاق افتاده است که کدخدای فریزه یا کجاستر تهری بعضی
 جهت حفظ جان و مال دیگران دروغی گفته و در اثبات آن جوئی ثبات و زبیده که جان و مال خود را عرضیه تلف
 و بدر ساخت و همین احسانی بزرگ است از این شخص در حق دیگران و لاجرم سبب احترام مردمی که او را حامی
 و حافظ خود میدانستند بالنسبه بوی وضع زندگی عموم ناس در ایران بطوری است که احتمال دارد که بتدریج وضع
 حکومت مردم را حیل باز و دور و علومی کنند زمان و خدمتکاران که تو بهران و صاحبان شان خود را بر
 ایشان حاکم و والی علی الاطلاق میدانند لابد باید جمیع معایبی که مایه و فتنه و دانت فطرت و دامت است
 داشته باشند اول تعلیمی که اطفال از پدر و مادر بیابند و زورش و مداومت فریب است و این معنی
 بر دور و دور و خاطر شان اسحکام یافته بجای میرسد که اگر در باب نیکوئی و صلاحیت صدق و راست گفتار
 نمی شنوند تصدیق و تحسین میکنند اما رعایت حرم و احتیاط مانع از این است که بصلاحتی این قبل خطر کفر
 اقدام نمایند قشما اینکه بر صدق مدعا میخورد فقط دلیل بر عدم صدق است اگر کسی را ابالی ملکیت خارج در قولشان
 شبهه کند میگویند که خاطر جمع باش اگر چه من ایرانی هستم اما دروغ نمی گویم خلاصه هیچ شک نیست که بعضی هستند
 که شایسته نیست که نام ایشان در سخت تعریف کلی این طبقه داخل باشد و صدق لجه و درست گرداری اند
 بکمان متنازند اما از باب اینکه همیشه کرام ناس خلیل اند عدد و شان بقدری نیست که رافع عیب ملت شود
 مردم ایران با صدمات زمان و مصائب و دوران سکانت خویش بگذرانند و در مشکلات فروتنی
 کنند باندک چیزی بغضب آیند و چون بغضب بر ایشان مستولی شود اعمالشان مانند کسی است که از
 عواقب امر فیه نشیند کسب که بوضع حکومت و طریقه صحبت این مردم استقامت چون می شود

که پست زمین مردم با کابر بلکه بخود پادشاه نیز دشنام میگوید بجهت خواهد کرد و حال اینکه حقیقت دارد و اما این
 صیحه را که غالب مایه این ادانی ناس عمومی دارد و اعتنائی نمی شود بلای اتفاق می افتد که بعضی اوقات تعذیری
 یا جزئی زد و کوبی میکنند اما هرگز مدخلی نمیکنند درین باب نیست بسیاری از سکنه بلاد معتبره
 شده اند و نیز کسانی که نوبته ندارند نفع طلاق و ذلالتی در لسان و جرئت و جلالتی در گفتگو دارند که
 غالب در حین صحبت پروای جاه و منصب و مال و کثرت کسی را ندارند چنانچه حاجی ابراهیم خان مرحوم که
 درین اواخر وزیر ایران بود حکایت کرد که وقتی برادرش بیکر یکی از اصفهان بود و قطعی برخلاف معمول بر
 کسبه شهر معین کرد و شخص سبزی فروشی در وقتی که بیکر یکی در دیوان نشسته بود خود را با زنون انداخته
 عرض کرد که ممکن نیست از عهده این مصلحت تواند برآید بیکر یکی گفت اگر میتوانی بده والا ازین شهر برو سبزی فروش
 گفت دادن مصلحت محال است و جانی را هم نمیدانم که بروم حاکم گفت برو به پیش از پادشاهان اگر دولت میخواهد
 مرو گفت برادرت در یکی ازین شهر با حکم راست برادر زاده است در دیگری رفتن اینجا با چه فایده را
 من خواهد داشت و الی گفت اگر میخواهی برو بپهران و بشاه عرض کن که من ظلم میکنم چاره گفت اینجا هم
 برادرت حاجی ابراهیم خان و وزیر است حاکم به غضب رفته گفت پس بجهنم برو و مرا پیش ازین عذاب
 بده و گذارد گفت اینجا هم شاید حاجی مرحوم پدرت تشریف داشته باشد حضار مجلس نتوانستند خود را از
 خنده ضبط کنند بیکر یکی نیز با دیگران شریک شده سبزی فروش را عهده کرد که کارش را درست کند
 ایلیات ایران با سکنه بلاد این مملکت اختلاف کلی بالطبع دارند امرای قبایل بسیار شده است که
 هم بشجاعت و بهادری و هم تربوت و جوانمردی هشتم را و اعتبار یافته اند بر حسب اقتضای وضع و یکی
 که مخصوص با ایشان است از وزرا و اعیان دولت که تیر حلیه سازی میکنند بلیتوان گفت که یکی ازین عیب
 عاری هستند که غرور و تمیزی که دارند غالب مانع زمانه سازی است تخریب نسب مضامین که هم از
 ادیان طفولیت آید و اند و البسکان خدمتکار و چاکران و هواداران جان نثار و ور خود دیده اند
 سبب این شده است که عادت کرده اند خود را پیش و دیگران را کم از آنچه هستند بپندارند چون
 بعضی می آیند بطوری است که بپوچها و دایره پذیر نیستند لکن کم اتفاق می افتد که سخنانی که در حین غضب
 بالنبه سایر بزرگان یا بخود پادشاه نیز میگویند مورد مشقتی شود و غالباً معذرت میزنند بجهت آنکه از
 ایلیات هستند خواسته میشود و حتی خود یا پادشاه هم قبول میکنند روزی اتفاق افتاد که یکی از امر صحبت
 از صدر عظم می داشت خیلی بدگفت یکی از مخصوصان و وزیر نیز حضور داشت و چون تخریر و اوراق از عبا
 آن اندیشه داشت روز دیگر از وی پرسیدم که چه واقع شد گفت هیچ چون وزیر را دیدم گفتیم با ایلیاتی

بهنیم و بعد حنیده بمن گفت که تو میدانی که این لفظ ایلیات عذر همه نامهور و نامنهادی هست که کسی گوید
 یا بکند یا بچله طبعیت امرای ایل و احصاء را میتوان گفت با تعبیرات ملکی تعبیر پذیر است و وقتی که ملک
 آرام است چلی شدت مزاج و درستی قول و فعل نشان کم میشود بعلت آنکه چون در طفولیت غالب بظنانت
 حرکات پدران در بای تحت میگذرد و در بهما سنجار تربیت مییابد و چون بن سبب رسد بهتیه باید
 ملتشم جناب و ملزم رکاب شاهی باشد رفقه رفقه عادت امرای ملکی و او ایلیای دولت گیرند و کلیه
 خوی در قمار ایشان پذیرند در باب رعایت اخلاق حمیده و ملاحظه فرایض شرعیه بیچک از طبقه اعلا
 ملک اعم از آنکه امرای ایلیات باشند یا اعیان و ارکان دولت قائل تعریف ریا و فیندند اما در باب محبت
 اخلاق اقبیل عفاف و کفاف و پاکدامنی و راست کاری و غیر حاجتی ظاهر ابرام مراعاتی نمی کنند و اجرای فرایض
 اگر چه بجهت ظاهر رعایتی میکنند اما مکرر شده است که در صحبت شان معلوم میشود که اعتنائی باصل دین ندارند
 و بسیار شده است که چون این باب سخن در میان آید بطوری صحبت میدارند که قریب بکفر است و در این
 اندک مذہب صحبت داشتن علی الخصوص وقتی که خارج مذہبی در مجلس باشد تنوعی دارد و روزی در مجلسی یکی از ادا با
 در باب حقوق و لزوم احترام سادات گفتگو میکرد یکی از امار گفت اینها که تو میکوی همه از برای مردم است حق خوب است
 که غیر این حرفها شنیده اند و چیز دیگر ندیده اند من سفر با کرده ام و کتب بسیار دیده ام و مکرر شده است
 که سیدی دیده ام مثل سبک و بهود می مثل فرشته و یکی از کتب که نزد مختار اوراق است حکایتی از کفر
 مضحک را آنگاه یکی از امرای معتبره حال در خراسان است نقل میکند گویا وقتی حکایت میکرد و میگرد استنیده
 بود و خواسته بود که بقاعده طبعی خود حقیقت حال را دریافت کند اتفاق افتاد که باری در مسجدی یکی از
 ملاها همین ذکر را میکرد و او حضور داشت چون این مطلب را بشنید روی بر دم کرده گفت هر چه این مرد ملا
 میگوید دروغ میگوید یکی از نوکرهای من مردی من برای همین تحقیق مطلب دیش را برانگندم کردم و بعد از آن
 مکرر بر سر قروی رفقه شکافتم دیدم همان طور دیش پر است و محالی است که با دهن پر شود با انسان باخته
 حرف برند یا بچله طبع ایلیات خیلی مختلف است با ابالی مهربان ایلیات بی رحمت و قباچ مخصوص خود
 دارند مردی صادق و همان دوست و رشیدند لکن بی ادب و سخت مزاج و شدید لعل اند چون ضرورت
 دروغ و فریب و حیل دارند احتیاج به محال هم ندارند و اینکه عیوبشان کمتر از مردم شهر است و واضح است
 که بهجت این است که آن اسباب برای ایشان جمع نیست زیرا که بوضوح پیوسته است که هر وقت در
 شهری مکنی که قصد باج و فاسقین داخل شهری شده اند و جمیع خواست و معایب جمیع اعظم و اراذل بسفت گرفته
 اند تا آن که در شهر با میمانند و تا مانند کینه اند در خدمت گذاری و این جهت بسیاری از محصولات

این طبقه را دارند اگر چند زنی صاحب اعتبار باشند سوختی در کینه ملت نخواهد داشت این است فقط چیزی
 که ازین طبقه داریم اگر غیر ازین باشد خبر صحیح ندایم اگر بتوان قول عموم و افسانه بعضی از تحریرین را قبول کرد که در
 حیل زنان مردان را برآه آورده است در باب زنان ایللیات در اوراق سابقه سخن را ندیم بالنسبه
 بزنان شهری نوع آزادی دارند که در حسن اندام و نزاکت طبع بزنان شهری نمیرسند آنها در عفت و عصمت
 و زحمت خانه داری و سایر صفات لازم از ایشان بهترند و حقیقت کمر زنان عالی تمت و صاحب
 غیرت در اینان دیده شده است و سبب همان وضع زندگی و آزادی ایشان است الحاصل کلینی
 مردم ایران را میتوان گفت که مردمی خوش ترکیب و کارکن و قوی بنیه و زیرک و سریع الادراک و خوش
 رو و خوش معاشرت اند و من حیث المجموع میتوان گفت شجاع اند اگر چه اظهار شجاعت شان مانند سایر ملکی که
 درین حالت بوده اند بشیر بته بوضع امیر شکر بوده است یا موقوف بطیغنت مطلبی که سبب آن جنک
 میکرده اند قباچ و معایب شان از محضات شان پیش است و چون اسباب حکومت بنوعی فراهم است که
 بر دقت مجبورند که یا بجلی و سیلت جویند یا شدت عملی نمایند عادی ایشان شده است
 که همیشه یا تابع اند یا طاعنی بسیاری از نقایص بزرگ ایشان را بهین سبب میتوان
 راجع ساخت و شاید که هیچ ملکی نباشد که بد وضعی حکومت پیش از ایران سبب ارتکاب
 فواحش سکنه آن باشد اگر چه این ملاحظه در نظر انظار تصور مردم میکاهد
 اما امید یحسب اصلاح شان نمی گذارد بعلت اینکه ظاهر است
 صورت گرفتن این امر فقط در وقتی است که تغییرات کلی روی
 دهد و اوضاع ملکی بنامه تبدیل یابد و آنچه از تواریخ قدیم
 و تجربه طالع جدید این مملکت معلوم میشود چیزی
 که دلالت بر این مطلب داشته باشد

نیست والله

اعلم بالصواب